

۱۹۱۵

(با نگرشی بر ۱ قرن تاریخ پرتش مسلمانان
وارامنه، و نسل کشی مسلمانان)

جلد اول: جستاری بر تاریخ آذربایجان و ارامنه

جلد دوم: پیدایش مساله ارامنه - عثمانی و نسل کشی های ۱۹۱۴-۱۹۱۸
میلادی علیه مسلمانان

تألیف: رضا طالبی

سرشناسه: طالبی، رضا، ۱۳۶۳-

عنوان و نام پدیدآور: ۱۹۱۵ (با نگرشی بر ۸ قرن تاریخ پر تنش اسلام و ارمنه و نسل کشی مسلمانان)/تألیف
رضا طالبی. مشخصات نشر: تهران: تکدرخت، ۱۳۸۸-

مشخصات ظاهری: ج. شابک: ۵-۴۱-۵۵۵۹-۰۶۰۰-۹۷۸ وضعیت فهرست نویسی: فیبا

مندرجات: ج. ۱. جستاری بر تاریخ آذربایجان و ارمنه. ج. ۲. پیدایش مساله ارمنه - عثمانی و نسل کشی های
- ۱۹۱۸ میلادی علیه مسلمانان. ۱۹۱۴

عنوان گسترده: هزار نهصد و پانزده با نگرشی بر ۸ قرن تاریخ پر تنش اسلام و ارمنه و نسل کشی مسلمانان.

موضوع: قتل عام مسلمانان، ۱۹۱۴ م. - / موضوع: اسلام‌ستیزی

رده بندی کنگره: ۱۳۸۸_۴_هـ/۳۹DS

رده بندی دیوبی: ۹۰۹/۰۹۷۶۷

شماره کتابشناسی ملی: ۷۸۰۲۳۹۱



توضیح نام کتاب:

اشاره به نسل کشی مسلمانان در ترکیه و ایران آذربایجان در اثنای سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ نگایت دارد که مهمترین آن کشتارها در سال ۱۹۱۵ در شهرهای اورفا و ارزروم و بایبورت و کارس و ارزینچان ترکیه و شهرهای اورمیه و خوی و سلماس و قوشچی و ماکو و سولدوز آذربایجان ایران انجام یافته است. (البته در سال ۱۹۹۲ در خوچالی و قره باخ آذربایجان و در سالهای بعد نیز در بوسنی کشتارهای وحشتناکی علیه مسلمانان صورت گرفت)

بوسنى - سربونيسكا: صربيها يك مسلمان را با کتاب آسمانيش آتش زدند.



تقدیم به مظلومیت ۱۴۰۰ ساله ات یا علی... بر خیز و بیین با امت محمد
چه ها کردند. وا محمد!... وا علیا....

«بِسْمِ رَبِّ الْشَّهَادَةِ وَالصَّدِيقَيْنَ»

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّنْ ذِكْرٍ وَأَنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شَعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعْارِفُوا
آنَّا أَكْرَمْنَاكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقُوكُمْ آنَّ اللَّهَ عَلَيْهِ خَبِيرٌ
(القرآن الكريم . سورة حجرات آية ١٣)

فهرست

۱۳.....	پیش گفتار.....
۲۱.....	فصل اول: آذربایجان.....
۲۲.....	نام و موقعیت آن :.....
۲۸.....	وجه تسمیه‌ی کلمه‌ی آذربایجان:.....
۴۸.....	فرمهای دیگر نام آذربایجان:.....
۵۲.....	آراز و آذربایجان:.....
۶۳.....	قدمت حضور اقوام ترک در آذربایجان در منابع فراموش شده:.....
۶۸.....	سومریان.....
۷۴.....	سومر در تورات و قرآن:.....
۸۲.....	گریزی به پارتها و اشکانی‌ها:.....
۱۰۴.....	ابداعات سومری‌ها:.....
۱۰۶.....	اورارتوها
۱۰۶.....	ظهور دولت اوارتویی:.....
۱۲۹.....	تولد اورارتوها:.....
۱۳۵.....	اسامی پادشاهان اورارتو.....
۱۳۵.....	آرامو:.....
۱۳۵.....	پسر لو تیپری، ساردوری:.....
۱۳۵.....	پسر ساردوری، ایشپواینی:.....
۱۳۵.....	پسر ایشپواینی، منوا ۸۱۰-۷۸۱ پ.م.....

۱۳۵.....	پسر منوا ، آرگیشتی ۷۸۱-۷۶۰ پ.م.
۱۳۶.....	پسر آرگیشتی ، ساردوری ۷۶۰-۷۳۰ پ.م.
۱۳۶.....	پسر ساردوری ، روسا ۷۳۰-۷۱۴ پ.م.
۱۳۶.....	پسر روسا ، آرگیشتی ۷۱۴-۶۸۵ پ.م.
۱۳۶.....	پسر آرگیشتی ، روسا ۶۸۵-۶۴۵ پ.م.
۱۳۶.....	پسر روسا ، ساردوری ۶۴۵-۶۲۵ پ.م.
۱۳۶.....	ارینا ۶۲۵-۶۰۵ پ.م ، آخرین پادشاه اورارتی:
۱۳۷.....	آثار اورارتی موجود در ایران
۱۳۷.....	آثار اورارتی داخل ایران
۱۵۱.....	شهر اورارتی با مفرهاد
۱۶۱.....	زوال و انحطاط اورارتیها
۱۶۵.....	معماری اورارتی
۱۶۶.....	دین اورارتیها
۱۶۷.....	خط اورارتیها
۱۶۹.....	جنگ آشور علیه اورارتی
۱۷۴.....	مانناها
۱۸۰.....	سکاها
۱۹۱.....	نشانه‌های باستان‌شناسی سکاها
۱۹۳.....	تاریخ در مورد سکاها چه میگوید
۱۹۰.....	اوغوزها
۱۹۶.....	قبیله قونی و قبیله تونگرا
۲۱۳.....	کادوسیان (کاسپیها)

۲۱۶.....	مادها
۲۱۹.....	سرزمین مادها:.....
۲۲۴.....	حکومت مادها:.....
۲۲۶.....	جنگ‌های اشور و کشور ماد:.....
۲۲۷.....	اوپساع دولت ماد در زمان آشوربانیپال پادشاه اشور:.....
۲۳۱.....	حمله ماد و نابودی دولت آشور:.....
۲۳۲.....	شکست آشور و فتح شرق لیدیه:.....
۲۳۲.....	صعود پادشاهی ماد به شاهنشاهی آسیایی:.....
۲۳۳.....	مدنیت مادی:.....
۲۳۳.....	جستاری بر زرتشت مادی:.....
۲۳۹.....	نابودی پادشاهی ماد:.....
۲۴۱.....	آلان‌ها
۲۴۴.....	لولوی‌ها
۲۵۲.....	هوری‌ها(میتانی‌ها)
۲۵۸.....	آسوری‌ها
۲۸۲.....	سرانجام حکومت آشور:.....
۲۸۵.....	زبان آشوری:.....
۲۸۷.....	کوتیها
۲۹۱.....	سلاجقه
۲۹۲.....	عصیان علیه اعراب:.....
۲۹۸.....	انشعاب در حکمرانی سلجوقیان:.....
۳۰۱.....	منابع و کتاب شناسی:.....
۳۰۹.....	فصل دوم: مسائل ارامنه

۳۱۰.....	پیدایش مساله‌ای به نام موضوع ارامنه:.....
۳۱۸.....	ارمنستان:.....
۳۳۱.....	تغیرات اساسی در کلیسا‌ای ارمنی:.....
۳۳۵.....	روابط بین عثمانیها و ارامنه:.....
۳۴۵.....	معاهده‌ی ترکمنچای:.....
۳۶۲.....	نکاپوبرسر سرزمین:.....
۳۶۷.....	ارامنه در گرداب روسی:.....
۳۶۸.....	گروه‌های سیاسی - نظامی ارامنه:.....
۳۷۳.....	حزب هینچاک:.....
۳۷۵.....	برنامه‌ی حزب:.....
۳۷۹.....	داشناک
۳۷۹.....	فدراسیون انقلابی ارمنی‌های هغاپوخاکان داشناکتسوتیون (ARF).....
۳۸۰.....	سازمان داشناک:.....
۳۸۳.....	در کنگره وین و مونیخ:.....
۳۸۶.....	آسلا.....
۳۸۸.....	عثمانی - سلطان عبدالحمید و ارامنه.....
۳۹۳.....	جنگ ۹۳ و معاهده آیاستفانوس:.....
۳۹۵.....	کنگره‌ی برلین:.....
۳۹۶.....	کنگره‌ی پاریس:.....
۳۹۸.....	کنفرانس لوزان:.....
۴۰۲.....	آغاز شورشها والتهابات.....
۴۰۵.....	حمله به باب علی:.....

۴۰۶.....	مشروطیت دوم:
۴۱۲.....	اتحاد و ترقی: (ترکان جوان):
۴۲۰	تلگراف منصوب به طلعت پاشا:
۴۲۹.....	سرانجام ترکان جوان:
۴۲۹.....	محمد طلعت پاشا ..
۴۳۴.....	ژنرال آندرانیک اوزانیان:
۴۴۲.....	انور پاشا:
۴۴۳.....	عبدالله جودت کارلی داغ:
۴۴۳.....	احمد رضا:
۴۴۴.....	اسحاق سکوتی:
۴۴۵.....	مصطفی کمال پاشا (آتا ترک):
۴۴۷.....	کنفراس باطوم:
۴۵۱.....	جمهوریت:
۴۵۵.....	منابع و کتاب شناسی:
۴۶۳.....	فصل سوم: آغاز نخستین شورش‌های ارامنه
۴۶۷.....	قانون تهجیر (مهاجرت):
۴۷۵.....	متن قانون تهجیر:
۴۸۱.....	عودت ارامنه مهاجر:
۴۸۳.....	دادگاه مالت:
۴۹۳.....	پیمان سور:
۴۹۷.....	اسناد استعمارگران چه می‌گویند؟
۵۰۰	معاهده‌ی کردها و ارمنی‌ها:

۵۱۷.....	پیمان قمری (الکساندرپل):
۵۲۳.....	قرارداد مسکو:
۵۲۴.....	قرارداد کارس (قارص):
۵۲۵.....	شورشها شروع میشود
۵۲۵.....	واقعه‌ی شیبن کارا حیصار:
۵۲۷.....	حادثه‌ی موسی داغ:
۵۳۳.....	حادثه فد کچیک:
۵۳۳.....	حوادث ازمیت و آدابازاری:
۵۳۳.....	حادثه بیتلیس:
۵۳۴.....	حادثه‌ی دیار بکیر:
۵۳۶.....	حادثه‌ی الازیق:
۵۳۹.....	حادثه‌ی ارضنه الروم (ارض روم):
۵۴۰.....	حادثه‌ی کوم کاپی (۱۸۹۰):
۵۴۱.....	حادثه‌ی زیتون ۱۸۹۵:
۵۴۳.....	حادثه‌ی بانک عثمانی:
۵۴۵.....	حادثه‌ی اورفا:
۵۴۷.....	حادثه‌ی ترابزون:
۵۴۸.....	حادثه‌ی باپورت:
۵۴۹.....	حادثه‌ی کارس و حومه:
۵۵۰.....	حوادث موش:
۵۵۱.....	حوادث مرسین و حومه و ارزینجان :
۵۵۲.....	حوادث وان:

مظالم کمیته‌های ارمنی علیه مردمان مظلوم ارمنی:.....	۵۶۳
جمعیت ارمنستان چگونه تغییر یافت؟.....	۵۷۳
ارمنستان مملکتی با جمعیت صد درصد ارمنی:.....	۵۷۴
مانیفست کاچازنونی:.....	۵۸۰
کتاب کاچازنونی:.....	۵۸۱
قرارداد سور: (Sevres او گوست ۱۹۲۰).....	۵۸۲
قرارداد لوزان: (Lausanne جولای ۱۹۲۳).....	۵۸۳
وابستگی بی قید و شرط به روسیه تزاری.....	۵۸۸
اسناد پراکنده:.....	۵۹۵
سندي از آرشيو دولتي اتریش در وین:.....	۶۱۱
ساموئل ویمز و افشاگریهای وی در مورد باصطلاح نسل‌کشی ارامنه:.....	۶۱۳
فرجام:.....	۶۲۴
منابع فصل سوم:.....	۶۲۶
فصل چهارم: اسناد و تصاویر مربوط به عثمانی	۶۳۵

«بسم الله الرحمن الرحيم»

پیش گفتار

هنگامیکه محمد امین اقچا پاپ را ترور کرد کسی فکر نمیکرد گروه افراطی گرگان خاکستری در ترکیه مسئول این کار باشد ولی واقعیت همین بود و رادیکالیسم و افراط گرایی و یا به قولی نژاد پرستی علمی در پایان عمر خود دست به این کار زد تا بگوید من زنده ام ولی به مرگ خود دامن زد. البته تحقیقاتی که بعدها به وسیله برلوسکونی نخست و دیر ایتالیا صورت گرفت به نوعی نشان از دست داشتن شوروی در این کار داشت. کاریزماتیکانه چیزی که همیشه در پس پرده گروهکهای افراطی وجود داشته است. اروپاییان پس از جنگهای صلیبی هنگامیکه دیدند که نمیتوانند به شور مستقیم با مسلمانان برخورد کنند رو به این روش اوردن. روش تخریب از درون با دامن زدن به تفارقها کاری که شاید در زمانهایی بسیار خوب برای آنان جواب داد. دامن زدن به اختلاف مذاهب و نژاد در سرزمینهای اسلامی به مرور آنها را دچار مشکل خواهد کرد این بود سیاست مکارانه روباه پیر انگلیسی.

سیاستی که هنوز هم در برخی کشورها دنبال میشود در ایران پس از انقلاب مشاهده میکنیم که غریبها با دامن زدن به حوادث کردستان و آذربایجان و خوزستان و ترکمن صحرا در صدد بهره برداری سیاسی بودند و با پشتیبانی مالی و سیاسی گروهکهای فیبکار خواستار ایجاد اختلاف در ایران بودند و یا در ترکیه و عراق و افغانستان نیز به همین منوال مشاهده میکنیم این منطقه خاورمیانه و اسای میانه برای اینها بسیار مهم است بطوریکه حتی ذر برخی موارد همکیشان مظلوم خود مانند ارامنه را نیز قربانی کردند. آنان تنها به

فکر خویش هستند و با این کار خود هم به مقصود شوم خود نزدیک میشوند و هم قومیت‌ها را له مینمایند.

هنگامی که مساله عدم صحت ماجراهی هولوکاست از سوی ریس جمهور ایران محمود احمدی نژاد مطرح شد جهانیان بوق و کرنا را بیرون آوردن و سنگ انسانیت را به سینه زدند و لی این بیان تابوی اینگونه ادعاهای کذب را شکست. بسیاری نسل کشی در این جهان اتفاق افتاده است ولی هیچ کدام به جز نسل کشی یهودیان و ارامنه در رسانه‌ها و سازمانهای حقوق بشر مطرح نشده است چرا؟ ساختن فیلمهایی همچون فهرست شیندلر (استیون اسپلبرگ) و پیانیست و آرارات در اوج هنر نشان از سیاست بلند مدت آنان دارد. چرا به نسل کشی مسلمانان در فلسطین و تونسی‌های مسلمان در اندوا را یا نسل کشی مسلمانان در آذربایجان ایران، جمهوری آذربایجان و آناتولی و یا نسل کشی مسلمانان در چچن و کوزوو و بوسنی و آلبانی و بوسنی و هرزگوین... پرداخته نمیشود. چرا در این موارد جهان متعدد انگشت سکوت بر دهان میگیرد و فقط به نسلکشی همکیشان مسیحی و یهودی خود میپردازد و آن هم نسلکشی که به طور حتم از پایه دروغ است. که چه هوشمندانه امام خمینی رهبر قید انقلاب اسلامی آنان را غده سلطانی نامید و اتحاد هرچه بیشتر مسلمین را خواستار شد. چرا لمکین فقط نسل کشی همکیشان خود را میبیند؟ چرا کشته شدن هر اران نفر در غزه و خوچالی دیده نمیشود؟ حال نسل کشی چیست؟ و به چه چیزی نسل کشی یا (زنوساید) گفته میشود؟

نسل کشی عبارت است از هرگونه اقدام و مبادرت جهت نابودی و حذف فیزیکی بخش یا کلیت گروهی نژادی، قومی، ملی، مذهبی، ایدئولوژیکی. آن زمانی که تعییرهای جزئی در مورد نسل کشی تغییر می‌کرد اولین تعریف قانونی این عمل در بیانیه سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ حول «جلوگیری و مجازات جرم نسل کشی» شکل گرفت.

بند دوم این بیانیه تصریح می کرد که هرگونه اقدام به نابودی کل یک گروه نژادی ، ملی ، مذهبی مانند کشتار دسته جمعی یک گروه خاص ، ایجاد لطمات روانی و جسمانی بر یک گروه خاص ، ضربه زدن تعمدی به افراد یک گروه خاص ، تحمیل معیارهایی برای جلوگیری از تولد فرزندان آنها ، جا به جایی اجباری فرزندان گروهها به یکدیگر ، طرح ریزی برای آسیب رساندن به گروهی خاص و ... همه از مصادق های بارز نسل کشی می باشند.

در دادگاه نورنبرگ آلمان (جهت بررسی کشتارهای نازیها و فاشیستها) جامعه ای جهانی (البته این جامعه فقط کشورهای استعمارگر را در دادگاه دید) بر سر معاهده فوق به توافق رسیده بودند منجر به این شد که نسل کشی را در ضمراه جرم های علیه بشریت طبقه بنده کنند. بین تصویب لایحه نسل کشی و اقدام قانونی در مورد آن تزدیک به چهل سال وقفه افتاد. منتقدین کمیته ای جلوگیری و مجازات جرم نسل کشی (CPPCG) به تعریف ناقص گروههایی که زیر لوای امضا کردن معاهده از مجازات در امان می مانند اشاره کردند. بخصوص ایراد حفاظت از گروههای سیاسی که آنها آن را سیاسی کشی (politicide) نامیده بودند. البته باید به این نیز اشاره کرد که معاهده ای پاراف شده در این چنین مواردی دچار ابهام نیز بود. البته معاهده عطف به مسابق نیز نمیشد..

کسی همانند جورج استانتون که از برجسته ترین کسانی است که درباره نسل کشی تحقیق می کند می گوید برخی امور بدیهی وجود دارند که طبق شرایط و عملگاهی پیش ، هنگام و یا بعد از نسل کشی رخ می دهد. مانند از دست دادن صفات انسانی در گروههایی که مورد تعرض قرار گرفته اند ، سازماندهی بسیار قدرتمند گروهی که اقدام به نسل کشی می کنند و انکار نسل کشی بوسیله گروه مرتکبینی که جهان می توانست قبل از اینکه آنها دست به نسل کشی بزنند ، آنها را شناسایی کرده و از نسل کشی جلوگیری به عمل آورد.

ابداع کلمه نسل کشی:

واژه نسل کشی توسط رافائل لمکین (۱۹۰۰-۱۹۵۹) یک یهودی لهستانی الاصل ابداع شد. او که محقق قضایی بود در سال ۱۹۴۳ این واژه را از ادغام دو واژه یونانی (به معنی دسته یا قوم) و cide (به معنی کشتن و کشتار) به وجود آورد. او در سال ۱۹۳۳ یک بیانیه را تدارک دید که « جنایات وحشیگرایانه » لقب گرفت که خود مقدمه‌ای بود بر ابداع و اعلام جرم علیه کسانی که دست به نسل کشی می‌زندند. در اولین بیانیه‌اش تحت انواع جنایات وحشیانه که کنسول سازمان ملل متعدد در مادرید تقدیم شد او سعی بر غیرقانونی اعلام کردن جرم نسل کشی کرد. البته آن بیانیه با شکست رو به رو شد و کارهای حقوقی اش از جانب دولت لهستان مذمت شد زیرا آن زمان دولت لهستان سعی در مصالحه با نازی‌های آلمانی داشت..

در ۱۷ سپتامبر ۱۹۳۹، ارتش شوروی نیمه شرقی لهستان را اشغال کرد و باعث شد لمکین از لهستان گریخت و با فرار از اتحاد جماهیر شوروی، سرانجام به ایالات متحده رفت. در سال ۱۹۴۴ موقوفه کارنگی برای صلح بین‌المللی بزرگترین کار لمکین را در آمریکا به چاپ رسانید و به آن لقب « قوانین محوری در تصرف اروپا » داد. این کتاب، مشتمل بر یک بررسی گسترده قانونی در مورد کشورهایی که توسط آلمان نازی در جنگ جهانی دوم اشغال شده بودند، بود و همچنین در این کتاب بود که او تعریفی از نسل کشی ارائه داد. نظرات لمکین در مورد جنایت نسل کشی به صورت جهان شمول توسط جامعه جهانی پذیرفته شد و این امر یکی از پایه‌های دادگاه نورنبرگ که ۲۴ تن از سران نازی در آن محاکمه شدند بود.اما هیچ یک جناینکارانی که عليه مسلمانان اقدام به نسلکشی کرده بودند جز میلوشوویچ و صدام محاکمه نشدند.بس از طرح دروغین بودن هولوکاست توسط ریس جمهور ایران، دکتر احمدی نژاد و روشنفکرانی مانند روزه گارودی به فکر این افتادم تا کتابی در مورد نسلکشیهای دروغین بنگارم و اسناد آنان را

جمع کنم لذا در ابتدا فکر کردم راجع به نسل کشی ارامنه و به بازی گرفته شدن این مردم مظلوم توسط بیگانگان وش وراندن آنان علیه هموطنان مسلمان خود بنویسم و سپس به ترتیب به نسلکشی دروغین یهودیان نیز پردازم.

در این کتاب که جلد اول آن پیش رو یش شماست و در جلد دوم نیز به همان صورت ابتدا به ظهور این پدیده در ترکیه میردازیم البته اگر وسیعتر به موضوع تاریخ در آن عرصه بنگریم مثنوی هفت من میخواهد لذا در این کتاب سعی شده است به حاشیه کمتر پرداخته شود و این مساله در حاشیه تاریخ بررسی شود. در جلد سوم و چهارم نیز انشا الله به ورود این مساله به ایران و جمهوریهای قفقاز و جنایات صربها در بوسنی و کوزوو و نسل کشی مسلمانان در هند و چین و فلسطین میردازیم. البته در ابتدای این کتاب گریزی به تاریخ آذربایجان زده شده است تا خواننده با جغرافیای محل رویداد حوادث به طور ملموستر آشنا گردد. انشا الله با مطالعه بیشتر و در ک توطئه‌های دشمنان اسلام جهت ایجاد اختلاف در بین امت اسلام و همچنین کشورهای اسلامی سعی در حفظ وحدت و برادری بنماییم. در این کتاب به بررسی دلایل تهجیر ارامنه و چگونگی مطرح شدن آن توسط غریبها به عنوان نسل کشی میردازیم در حالیکه از کشته شدن هزاران مسلمان در ایران و آذربایجان و ترکیه هیچ سخنی به میان نمی آید. این ایدئولوژی همان ایدئولوژی جنگهای صلیبی است که مسلمانان را همیشه به عنوان جانی معرفی میکردند و خود را از هرگونه خطایی مبری میدانستند. بررسی مساله ارامنه با یک دید یکطرفه در این کتاب نبوده استو سعی شده است واقع بینانه به مساله ارامنه و آسوری‌ها و یا به قول بومیان آذربایجانی (جیلوها-آسوریها مهاجم به آذربایجان-کوههایی هم در ترکیه بنام کوههای جیلو وجود دارند). پرداخته شود. در این کتاب بیان برخی مسائل در جهت تحقیر و یا تبعیض نزادی نیست و اعلام انزجار از هرگونه قتل و غارت و دروغ چردای تاریخی است. این کتاب در جلد اول خویش سعی دارد نکات تاریک و کور مساله ارامنه را چه

در آناتولی و چه ایران و آذربایجان روشن کند. مساله مطرح شده در این کتاب صرفا در آن مقطع تاریخی معتبر میباشد و مسائل روز جهان را بررسی نمی نماید. در پایان برخود لازم میدانم از ریاست محترم کتابخانه ملی ایران- ریاست محترم کتابخانه مرکزی تبریز- ریاست محترم مرکز اسناد شمالغرب تبریز و کتابخانه محترم مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)- ریاست محترم مجتمع فرهنگی و هنری اورمیه - ریاست محترم کتابخانه شهید باهنر اورمیه- کارکنان محترم و زحمت کش اداره کل ارشاد اسلامی آذربایجانغربی و ریاست محترم مرکز اسناد انقلاب اسلامی - محققین دائرة المعارف بزرگ اسلام و دوستان و نویسنده‌گان عزیز جنابان دکتر حسین محمدزاده صدیق و احسان شکر خدایی و امیر چهره گشا و خلیل مستوفی و رحمن حسین زاده و علی کامکار فرزند مرحوم حسن کامکار و مردم فهیم اورمیه و تبریز و هم چنین مردم فداکار و محترم بخش انزل و شهر قوشچی و روستای جمال آباد شهرستان اورمیه و پرستل خدوم و مدیران مسئول و معزز نشریات یاشایش اورمیه و حیدربابا و آفتاب آذربایجان و عصر آزادی تبریز و استاد برجسته حوزه‌های علمیه قم و بناب و مدارس علمیه اورمیه و تبریز و دانشگاه‌های تبریز و اورمیه و علامه طباطبائی و گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی اورمیه و روحانیون و کارکنان محترم کلیساها نه مریم اورمیه و روستای گولان اورمیه و مردم ارمنی و آسوری مذهب محله سنگ اورمیه و خانواده عزیزم و سایر کسانی که به نحوی مرا یاری کردند و اکنون به یاد ندارم که حقیر را در نگارش بهتر این کتاب یاری کردند کمال تشکر را مینمایم و بوسه بر دستان تک تک آن عزیزان میزنم که جز یاری و حسن ظن و تعاون آنان در سایه الطاف بی پایان پروردگار بزرگ کاری میسر نمیشد و کلیه محققین و دوستان و منتقدان تقاضا دارم در صورت رویت هرگونه خطایی در این کتاب بنده راعفو و مراتب را به ایمیل این جانب و یا انتشارات ارسال فرمایند که خداوند رحیم گواه بر تلاش بی ادعا و بدون غرض اینجانب در نگارش این کتاب بوده است که هرچه

۱۹ / ۱۹۱۵

دارم از اوست و بس: که همانطور که زیگموند فروید(روانشناس شهری) در نامه‌اش به استفان تسوایگ در تاریخ ۳۱ می‌سال ۱۹۳۶ مینویسد: «هر کس بخواهد به نوشتن بیوگرافی دیگران بپردازد کاری جز دروغ و پنهان نمایی و عوام فریبی نخواهد انجام داد و بر آن خواهد شد که عدم درک خود از آنرا همچنان پنهان نماید. زیرا حقیقت زندگی بشر غیر قابل رسیدن می‌باشد و حتی اگر فرض کنیم قابل دسترسی است امکان بهره برداری علمی از آنها ممکن است.».

وآخر دعوانا آن الحمد لله رب العالمين

نویسنده

تهران

Email:Reza_azerbaijani@yahoo.com

فصل اول:

آذربایجان

نام و موقعیت آن :

آذربایجان یکی از کهن ترین مناطق جهان و تاثیر گدارترین در حوادث ایران بوده است و در قیامهای مشروطه و انقلاب اسلامی ایران و هشت سال دفاع مقدس نقش بسزایی داشته است بطوریکه رهبر انقلاب اسلامی ایران آنچا را مرکز ثقل اسلام و سر ایران و افتخاری برای ایران و ایرانیان میداند.

«آذربایجان سرزمین بهشتی است شاید انرا به قریب یقین همان بهشت عدن قرآن کریم و انجیل و تورات دانست. در تحقیقی که دیوید روهل انگلیسی جهت دانشگاه اکسفورد و شبکه دیسکاوری انجام داده است این امر بسیار مشهود است.»^۱

او منطقه ما بین دریاچه ارومیه و سواalan-کوه سبلان- را همان بهشت عدن معرفی میکند خواه باور کید یا نکرد. بهشت عدن همانطور که در انجیل و کتاب زندگی آمده است ما بین چهار رود محصور است از این چهار رود دو رود آن یعنی هیدن (دجله) جاری در آشور و فرات کاملا واضح هستند ولی گیخون و فسون مشخص نیستند البته این ادعا هنوز یک نظریه است ولی بسیار قابل تأمل میباشد که ایا واقعا عدن بر روی زمین است آیا این سرزمین همان بهشت آدم (ع) و حوار(ع) میباشد؟

فرات و دجله در آن زمانها از سرزمین مسپاتامیا(به یونانی یعنی سرزمین بین دورود - سومر وقت) یعنی سرزمین عراق کنونی میگذشتند. راهبان مسیحی فکر میکردند که سرزمین قوش که گیخون در آن جاریست در افريقا یعنی جایی در جنوب سودان با نام قوش هست میباشد اگر این حرف درست بود گیخون محتملا نیل میباشد و باید فسون را نیز در جایی دورتر یعنی نزدیکیهای هند جستجو کرد که این در واقع کل سرزمین شرق را در بر میگیرد که آنوقت عدن همه شرق نه بخشی ازان میباشد که نادرست است و آن نظر

راهبان قدیمی میباشد ولی در کتاب زندگی ذکر میشود که انسان برای جزا از عدن اخراج میشود پس عدن نمیتواند تمامی سرزمینهای کهن را شامل شود و باید دنبال سرزمینی کوچکتر رفت. در اصل کتاب زندگی بزیان عبری از منشعب شدن روایی که از عدن میگذرد به ۴ شعبه حکایت میکند پس در واقع آن از مصب رودها نع بلکه از مبدأ آنان حکایت دارد پس دو رود دیگر نیز مانند دجله و فرات باید در نزدیکی هم مبدأ داشته باشند آن دو رود از کوهایی در ترکیه کنونی سرچشمه میگیرند. در این سرزمینها دو رودی بنام ارس (آراز) و قزیل اوزن میباشد آیا گیخون و فسون این دو رود میتوانند باشند؟ در یک کتیبه سنگی که حدود ۴۰۰۰ سال قدمت دارد و از جنوب عراق یافت شده است یک مرد و یک زن روپروری هم نشسته و پشت سر آنان درخت و مار وجود دارد که بسیار همگونی با داستان ادم و حوا دارد و بر این اندیشه والای دینی صاحه تاریخی میگذارد. در زبان عبری عدن بصورت گامبا عینده امده است گامب یعنی باگی و باگی که از چهار طرف محصور است. در ایران قدیم اینگونه باگهای محصور و شاهانه بسیار وجود داشتند و هنوز نمونه هایی مانند فین و چهار باغ و شاه گلی هستند که به آنان پرديس میگفتند و واژه امروزی فرنگی پارادایز به معنای بهشت ازان گرفته شده است. حتی تصور باگهای بهشتی در تاج محل که توسط شاه جهان گورکانی برای زن خویش ساخته شده است از اینان میباشد که آن نیز توسط ۴ کانال آبی محصور است و به گبد سفید مزار که مانند کوهی بر فین میباشد نگاه میکنند حتی در ورودی تاج محل مینویسد که شما وارد بهشت میشود. پادشاه سومر اینمیکا برای پادشاهان عدن که در سرزمین اراتنا هستند قاصدانی ارسال میکند. اما آراتنا کجاست کسی دقیقاً نمیداند. اما قاصد سومری برای رسیدن به اراتنا ۷ در یا همان دره را میپیماید که هفت در بهشت و یا هفت طبقه جنت را که در قرآن و انجلی امده است در ذهن تداعی میکند. در زبان سومری سرزمین بصورت ادین خوانده میشود که

بسیار جالب توجه است دکتر اروین فینکل محقق موزه لندن واژه عبری عدن را برگرفته از همین ادین سومری مینامد.

در لوحة دیگری که در نینوای در سال ۱۸۵۶ یافت شد و در موزه لندن است از داستان فردی حکایت میکند که پس از ادم و پس از طغیان آبی جهان کشته ساخته و مردم را نجات میدهد این فرد همان نوح است که در قران و انجلیل آمده و مهر بر دهان کسانی میزند که از بی ارتباطی دین و تاریخ سخن میگفتند حتی این فرد پس از طوفان بر روی کوه جودی مینشیند که این کوه طبق کشفیات دانشمندان ترکیهای همان اغری یا ارارات کنونی است که بقای همان کشته در همان کوه در سال ۲۰۰۳ یافت شد این کوه نزدیک دجله و فرات و اراز یا گیخون است و همچنین نزدیک سرزمیت اورارتی یا همان اراتتای سومر یاست. البته داستان نوح بسیار شبیه داستان گیل گمیش سومری اسن و شاید داستان گیل گمیش الهام گرفته از داستان نوح است. حتی در کتبه اشوری که در موزه لوور میباشد از ارسال قاصدی توسط سارگن دوم به سرزمین اراتا اشاره دارد و آن قاصد نیز هفت در و یا دره را رد و به اراتا میرسد. سارگن در این کتبه به گرشن از رودها و رسیدن به سوریگاش یا سفر کنونی دارد. در شمال این منطقه همان کوه اغری یا ارارات قرار دارد. پس باید این مسیر را ادامه داد. این مسیر به سمت اذربایجان است. رود گیخون در انجلیل آمده است. اعراب پس از فتح اذربایجان در قرن ۸ رود آراز را قیخون نام مبدداًند. راهبان معتقد بودند قیخون در قوش جاریست کوه نزدیک اراز نیز قوش داغ نامیده میشود و حتی در سراب کوه بزقوش نیز موجود است. خواه باور کنید یا نکنید این سرزمین رود اراز در قدیم قوش نامیده میشده است. حتی در قران کریم به اصحاب الرس خداوند بزرگ اشاره دارد که در سرزمین بپربر کتی میزیستند ولی کفر خداوند را کردند و نابود شدند برعی از مفسرین بزرگ رس را ارس یا آراز و ساکنان نزدیک آن نامیدند شاید قوم رس همان قایل بوده است و یا کفاری دیگر در عدن که اطاعت خدا را نکردند

و نابو د شدند؟ پس سه رود عدن را یافتم رود چهارم نیز باید در همان نزدیکی باشد در جنوب ادریابیجان رود قریل اوزن میباشد که در انجیل فسون نامیده شده است. نام قدیم این رود فشون میباشد.



جعفران- جنگلهای قره داغ آذربایجان- آرشیو خلیل مستوفی

۲۷ / ۱۹۱۵



رودخانه آراز(ارس)- آرشیو خلیل مستوفی

لینگویسها از تغییر حروف در زبان عبری سخن به میان میاورند شاید فسون نیز به فشون تغییر کرده است مانند شهر اویستری که امروزه فیشری خوانده میشود. حرف اوی سامی به فا قلب شده است. پس رود اوشون نیز در سامی به صورت فشون نوشته شده است. پس ما عدن را یافتیم مابین این ۴ رود که در آذربایجان کنونی در ایران است حتی هیروددین محافظ عدن انجیل با اتش خزنه را نیز میتوان نمادی از اتشفشان سبلان نامید. خلقت ادم نیر در قران از خون بسته یا خاک خونین و سرخ است که اطراف دره تبریز از خاک سرخ احاطه شده است حتی در بین مردم تبریز افسانه ایست که خاک ادم را از خاک عینالی مزار کنونی امامزاده عون بن علی (ع) بر فراز کوه سرخی در تبریز سرشته‌اند که خاکیست سرخ. حتی در افسانه‌های ادریابیجان از زندگی ادم بر فراز کوه سبلان خبر میدهند که بر تقویت این فرضیه می‌افزاید. حتی بسیاری از علمای بزرگ اسلام بر عدم زندگی ادم در بهشت آسمانی اشاره دارند و زندگی ادم را در یک بهشت دیگر میدانند. شاید ... شما چه میاند یشید؟

وجه تسمیه‌ی کلمه‌ی آذربایجان:

سرزمین آذربایجان در طول تاریخ هزاران ساله و پر فراز و نشیب خود با نامهای مختلفی در تاریخ ثبت شده است. و این اسامی معمولاً از اسامی اقوامی گرفته شده بود که در آن سرزمین زیسته و دولتهای مقتدری را در آنجا بوجود آورده بودند. اسامی که با استناد به اسناد تاریخی می‌شود به آن اشاره کرد، از جمله عبارتند از: سرزمین قوتی‌ها، هوری‌ها، ساییرها، آذها، ماننا، ماد، آلبان، آذربایگان و آذربایجان. اسم امروزی آذربایجان مغرب آذربایگان می‌باشد که تخمیناً از اواخر قرن سوم قبل از میلاد تا زمان فتح آنجا توسط اعراب بدان نام خوانده می‌شد.

آذربایگان یک کلمه کاملاً تورکی بوده و در اصل مشکل ازاجزای : "آذ+ار+بای+گان یا قان معرب شده یعنی جان" میباشد که میر علی سیدف در مقاله مفصل تشریح نام آذربایجان و کتاب اصل و نصب آذربایجانها مینویسد که معنای واژه آذربایجان (پدر+توانگر+مبارک) میباشد. که البته جای تامل دارد و باید روی آن تأمل و بحث کرد. "آذ یا آس" نام قومی از تورکهای قدیم ساکن در آذربایجان بوده که در نوشهای قدیم "اورخون - یئنی سئی" نامبرده شده است. این نوشهای با الفبایی مشکل از ۱۵۹ علامت و به زبان اورخونی نوشته شده‌اند. بارتولد تاریخدان معروف روسی وابستگی آذها را با قبایل تورکوش که در منابع آشوری بارها به آنها اشاره شده است را محتمل میداند. نظریات این دانشمند پس از کشف و بازخوانی کتبیه اورخون بطور کامل تایید شد. یک قبیله چادرنشین در اوضاع و احوال عادی به اتحاد سیاسی نمی‌اندیشد: هر فرد قبیله در اوضاع و احوال زندگی چادرنشینی خود و روابطی که از این شیوه زیست ناشی میشود.

بدون دخالت تمهیدات رسمی و تشکیل یک دولت کاملاً احساس رضایت می‌کند. در این مرحله از توسعه زندگی یک قوم جامعه چنان قدرتی دارد که خواست آن بدون دخالت هرگونه قوه مجریه اجرا می‌شود.

در این حالت جامعه خود دارای هیئت نمایندگی مشروع و برخی نیروهای سرکوب کننده است. خانها که نماینده قدرت مردم هستند و در اوضاع و احوالی مساعد می‌توانند یک یا چند قبیله دیگر را تابع خود کنند فقط در اوضاع و احوالی غیر عادی به صحنه می‌آیند و حتی در چنین حالتی با تدبیرهای شخصی خود بدون اینکه از جانب کسانی برگزیده یا انتخاب شده باشند قدرت خود را ثبت می‌کنند.

افراد یک ایل یا حتی چند ایل اغلب پس از پیکاری شدید خود را در مقابل یک عمل انجام شده می‌یابند. گاهی ممکن است خان نتواند حتی افراد ایل خود را جز در پس

از پیکاری حتی خونین تر از پیکارهایی که به عنوان فرماندهی جنگی چادرنشیان برای تسخیر جامعه‌های شهر نشین باید رهبری کند تحت سلطه خود در بیاورد. این قشون کشیهای جنگی و غنیمت‌هایی که از آنها نصیب حنگجويان می‌شود تنها وسیله‌ای است که میان اقتدار خان و افراد ایل سازگاری برقرار می‌کند.

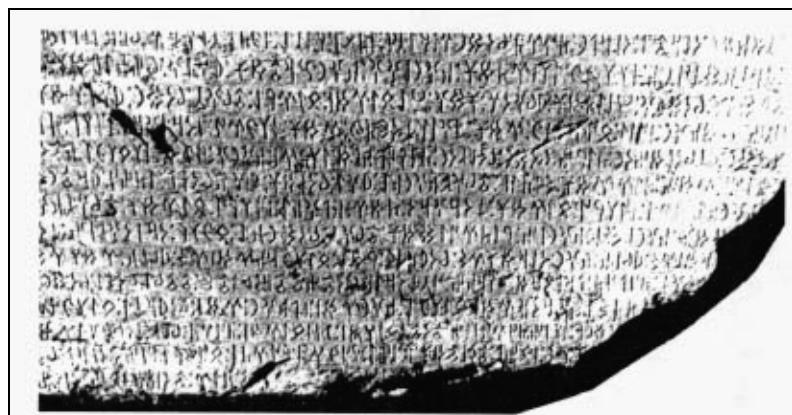
کتیبه اورخون این دیدگاه را تایید می‌کند: «خانها از دودمان ترکهای اقوز (توقوز - اقوز) هستند و بر ضد اقوزها (یعنی افراد ایل خودشان و دیگر ایلات ترک) جنگهای پراکنده و دراز مدت را رهبری می‌کنند این جنگها با تفصیلی بیشتر از جنگهایی که همین ترکان با چینی‌ها و دیگر کشورهای متمدن کرده‌اند در کتیبه اورخون توصیف شده است. »

از دیدگاه خان جنگ بر ضد کشورهای متمدن وسیله‌ای طبیعی برای تامین غذا برای گرسنگان قوم و لباس برای ژنده پوشان تلقی می‌شده است. کتیبه اورخون نکته تازه‌ای را درباره ایجاد دولت‌های ایلی اشکار کرد که رادلف متوجه آن نشده بود و آن اینست که یکی از شرائط مهمی که در تشکیل این دولتها نقش اساسی داشته است مبارزه طبقاتی است تنش در روابط میان ثروتمندان و فقیران میان «بیگ»‌ها و انبوه مردم در میان چادرنشیان تفاوت ثروت و موقعیت اجتماعی میان طبقه مسلط و طبقه زیرسلطه آنقدر زیاد است که پذیرش فرضیه چینی‌نشی کاملاً معقول به نظر میرسد. کتیبه اورخون نشان می‌دهد که در زمان تسلط چینیها بزرگان ترک بخاطر حفظ ثروت و امتیازات خودبُسی آسانتر از دیگران به یوغ بیگانگان گردن می‌نهادند و آسانتر از افراد عادی آداب و سوم ملی خود را ترک می‌گفتند. پذیرفتن اخلاقیات و آداب و رسوم چینی‌ها به وسیله بیگها خشم و نفرت افراد ساده را بر ضد آنان بر می‌انگیخت و خانها از این نفرت استفاده کرده و شورش انبوه مردم را بر ضد چینیها بر انگیخته و دولتی ترکی تاسیس کردند. تاریخ اقوام چادرنشیان اسیای میانه نمونه دیگری از اتحاد حاصل

شده پس از مبارزه شدید طبقاتی ارائه می‌دهد و آن امپراطوری مغول چنگیزخان است. کتیبه اورخون اگاهی‌های مفیدی درباره شکل گرفتن و ساختار درونی یک دولت ترک و عنوانین منصب‌های مختلف و غیره بدست می‌دهد. احتمال آن هست که خود این القاب درست خوانده نشده باشند.

در هر حال مسلم است که برخی از آنها منشا ترکی ندارند مثلاً لقب شاد « که لقب افراد دودمان خان است که هر یک در راس یک ایل قرار دارد » احتمالاً از منشا ایرانی است و از عنوان شاه که واژه‌ای ایرانی است گرفته شده است (البته این نظر بارتولد درست نمیباشد و کلمه شاه بصورت "شاو" بوده که از زبان آشوری وارد زبان مادها شده و اکنون در فارسی بصورت شاهنشاه استفاده می‌شود) عنوانهای دیگر باعلامت جمع ت زبان مغولی توجه ما را جلب می‌کند. بر اساس نظری که پروفسور « پلیو » در کنفرانسی در لینیگراد در سال ۱۹۲۵ ارائه داد این عنوانین که با حرف ت پایان می‌گیرند به وسیله تو - کیوها (از پیشینیان آنها که آوارها بودند-برخی معتقدند نام شهر توکیوی ژاپن نیز از آنها گرفته شده است که البته این هم نظریست) به عاریت گرفته شده است (آوارها در منابع چینی جوجان نامیده شده‌اند) به نظر ویاين مردمان در اصل مغول بوده‌اند. دیدگاه پروفسور پلیو بر انست که ترکها ساختار دولت را از آوارها تقلید کرده‌اند دارد: « روابط ترکها با مردمان متمن شهنشیان غرب از سوئی و مردمان چادرنشیان آسیای میانه که پیش از آنان در عرصه تاریخ ظاهر شده‌اند از سوی دیگر چگونه بوده است در کتاب ترکهای آسیای میانه، واسیلی ولادیمیر بارتولد، ترجمه غفار حسینی به این موارد بطور کامل اشاره شده است.»

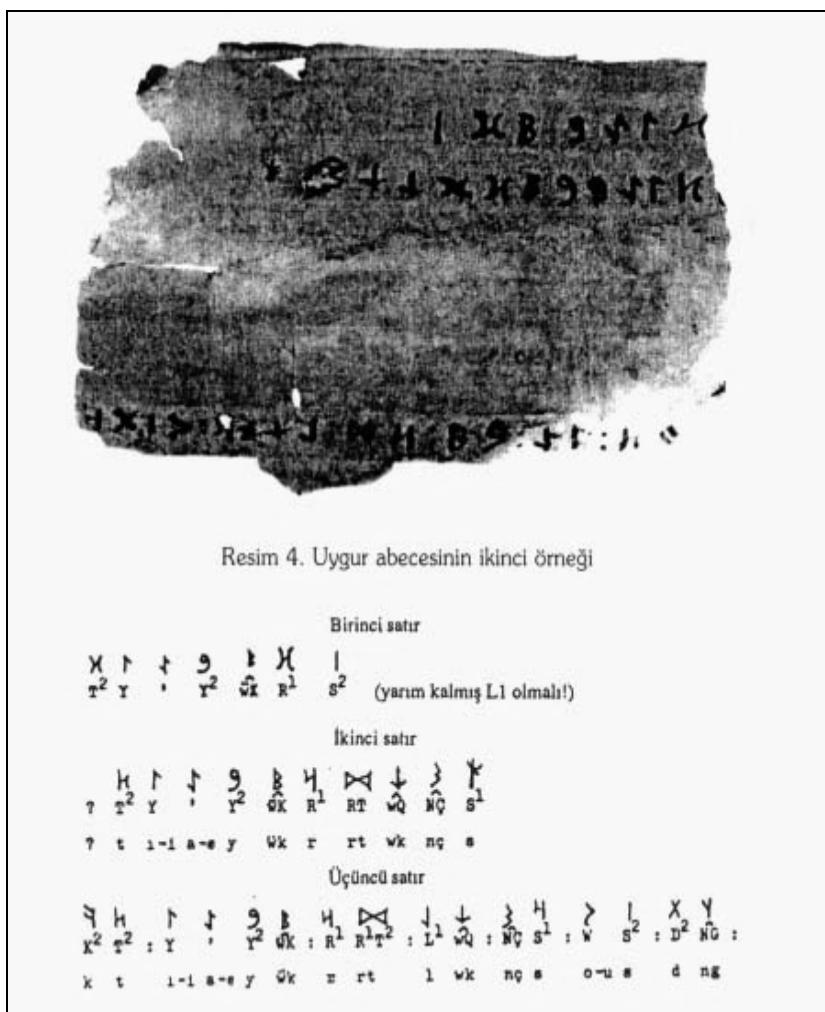
همچین در سال ۱۳۷۴ شمسی در تپه‌ای در نزدیکی شهر "اهر" قره داغ لوحه‌ای زرین با نوشته‌ای ترکی با خط اورخون پیدا شد، و عکس این نوشته در ص ۳۱۰ کتاب "تاریخ دیرین ترکان ایران، محمد تقی زهتابی، جلد ۱" وجود دارد.

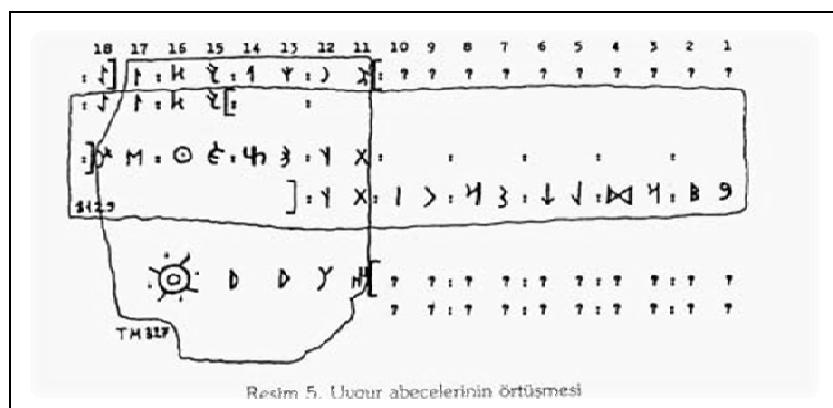




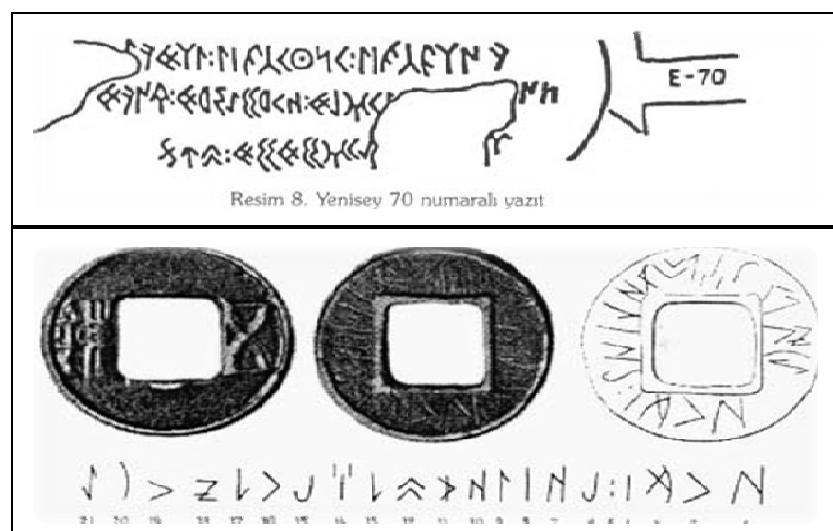
کتبہ اور خون

10 / 1910





Resim 5. Uvour abecelerinin örtüşmesi



۳۷ / ۱۹۱۵



کتبہ اور خونی

- "ار" دارای منشاء تورکی بوده و به معنی جوانمرد، فرد و انسان میباشد. این واژه به صورت پسوند به واژه های دیگر چسبیده و نام قبایل را بوجود می آورد (آوار- خزار یا خزر- قاجار یا قجر و تاتار و...) آزر یا آذر به معنی قوم و قبیله ای که بعدها با تغییر های مختصراً به "هازر- خازر- خزر" تبدیل ده است. امروزه نبز این کلمه به عنوان مرد یا شوهر استفاده می شود..

"بای" یا "به" یا "بیک" - بیگ" به معنی غنی، حاکم، رئیس و... (امروزه به معنای آقا، یا داماد استفاده می شود) از طرفی "بایماق" در ترکی قدیم بع معنی تکامل و پیشرفت میباشد.

"گان" در زبان تورکی با قبول تغییرات آوایی به "فان" (و در زبان عرب به جان) مبدل شده و دارای معنی زیادی چون پدر، خاقان و ... میباشد و نیز "فان" در ترکی علامت فاعلی با تأکید و مبالغه است (چالیشقان) و با یقان یعنی تکامل یافته و بسیار پیشرفته. با توجه به مراتب مذکور، "آذربایگان" به معنی "پدر توانگر انسان آذ یا آسی" و به بینی دیگر "پدر توانگر مبارک" و آذیهایی که بسیار پیشرفته هستند" میباشد که نظر محقق آذربایجانی میر علی سیدف در کتاب اصل و ریشه آذربایجانی ها پذیرفته مینماید.

عده ای نیز این نام را به شکل "آذربیجان، آذر+بی+قان" که در آن پسوند "بی" - پسوند جمع ساز و یا به معنی قوم است تقطیع نموده اند. "بی" و یا "بی" - پسوند جمع به زبان ایلامی در نام بعضی از اقوام مانند قوم باستانی "لولوبی" (لولو+بی، لو و یا لولو به زبان سومری به معنی انسان و مرد است)، "ائللی بی"، "مادا بی"، "سوو بی" و بنا به عده ای "آذر+بی" در نام "آذربیجان" است. برخی از صاحبنظران پسوند قوم ساز -بی را واریانت کلمه بودون- بوی تورکی به معنی قوم و خلق دانسته اند. بنا به این ریشه "معنی سرزمین آذرهای (قوم آذر) است. اما دکتر حسین محمدزاده صدیق در کتاب تاریخ خود کلمه آذر

را یکی از طوایف اوغوز میداند. البته نظریه قوم آز یا آس که حتی آراز نیز از آن گرفته شده است متواتر است.

"به‌ی" "بک" "بگ" ، "به‌یگ" ، "بیگ" "به‌ی" و "بی" (همه فرمهای گوناگون یک کلمه تورکی اند) در فرهنگ سیاسی دول تورکی عموماً به معنای امیر، درجه‌ای بالاتر از "آقا" و پایین‌تر از "خان" و "خاقان" و همچنین معنای عالیرتبه، بزرگ، مسئول، مافوق، شوهر، آقا و ... بکار رفته است. کلمه "بای" در زبان تورکی به معنی غنی، صاحب، سرور، محتمم، ثروتمند، مقتدر، توانا است. (در ترکی کنونی به معنای آقا و یا داماد است) "باییماق" و "باییتماق" در ترکی قدیم به معنی ثروتمند شدن و ثروتمند کردن، اعمار، مرffe و آباد نمودن است. از ترکیب "بای+آغوت" کلمه "بایاغوت" ساخته شده که به معنی غنی است. "آغوت" پسوند تحییب در ترکی باستان است مانند "آلپاغوت" = "آلپ + آغوت" به معنی دلاور محبوب. اکثراً کلمه تورکی "بایات" (بیات) را فرم جدید "بایاغوت" میدانند.

عده‌ای "بای" تورکی را ماخوذ از کلمه "بایان" مونقولی دانسته‌اند. در زبان مغولی "بایان" به معنی ثروتمند و قدرتمند است. (در ترکی کنونی مستعمل در ترکیه به معنای خانم نیز استفاده می‌شود همان کلمه‌ای به فارسی بصورت بیگم وارد شده است). این کلمه به شکل اولیه خود بایان در میان ترکان باستان آوار، اون اوغور و اویغورها و دیگر اقوام اورال-آلایی نیز رایج بوده است. عنوان "بایان" لقب بزرگترین خاقان تورکهای اویغور "بایان چور" (به معنی شاهزاده ثروتمند) است. "بایان" بعدها به شکل "بوگ" یا "وارد" زبان روسی شده، در زبانهای اسلامی شبه جزیره بالکان به شکل "بان" و به معنی والی بکار رفته و همچنین به زبان مجاری نیز وارد شده است. عنوان "بایان" در نام طائفه تورکی "بایاندور، بایندر، بایندور، باییندیر" از تورکهای اوغوز نیز موجود است. "دور" پسوند تکثیر در نام قبائل تورکی است مانند "چاولدور". بایندورها یکی از قبایل تورکی هستند

که در قرون وسطی در تمام ایران، بین النهرين، آناتولی و قفقاز پراکنده شده بودند. بایندورها موسس یکی از مهمترین دولتهاي ترکهاي آزربايجاني توركمان در تاريخ يعني دولت "آغ قويونلو" و يا "بایندريه" میباشند. عده‌ای نام بایات (بیات) تورکی را نیز جمع قدیم کلمه بایان دانسته‌اند. (در تورکی باستان برخی از اسمی و عنوانین مختوم به "ن"، با تبدیل آن به "ت" جمع بسته شده‌اند، مانند تارخات، تیگیت و بایات که به ترتیب جمع تارخان، تیگین و بایان اند.

پسوند تورکی "غان"، "قان"، "گان"، "که ن" نشان دهنده جا، مکان و محله‌ای جغرافیائی است. این پسوند در توپونیمهای باستانی مانند کورقان-قورقان (پشته‌ای کوچک بر مزار مرسوم در میان اقوام اوراسیا در ۵ هزار سال پیش. بعدها به معنی قلعه)، قادرقان، خینقان (سینجان-همنام با زینجان در ترکیه و زنجان در ایران)، بارسیغان-بارسقان، قارقان (قاراقان-خرقان، معادل قوراخان منغولی. رود کوچک، باریکه آب کوهستانی)، فاتقان (خم، انحنا، کج و مورب)، یارقان، یارلیغان (از اسمی جزائر دریاچه اورمیه. محل پرتگاه، کناره دره، شکسته‌ای کنار رودخانه)، چالاغان (از اسمی جزائر دریاچه اورمیه. محل زندگی طائفه چالا-چلا از تورکان قیچاق)، اوتوکه ن (نام الله مکان. کلمه‌ای اصلاً مونقولی) و ... بکار رفته است. این پسوند در توپونیمهای بیشماری در سرزمینهای که روزگاری تحت حاکمیت اقوام آلتانی، پروتوتورک و تورک بوده‌اند بویژه در آزربايجان-بیادگار مانده است، از آن جمله نامهای جغرافیائی زیر اند: بلاسجان-بلاشگان، داخرقان-توفارقان، بیلقان-بایلاقان، معان-موغان، زنگان-زنجان، سیساقان-سیسجان، یئکه ن، شانجان، سدقان (صدقان)، چادگان (چادقان-منطقه‌ای در جنوب غرب ایران)، چهره قان(یکی از روستاهای شبستر)، دلیجان(در استان اصفهان)، اندیجان، دیلمقان(سلماس)، نوشیجان، کمیجان، ورزقان(در نزدیکی شهر اهر)، گوگان(در جنوب تبریز)، گرگان-جرجان(استر آباد-گران کنونی)، واسپورقان، ارزینجان، اوچان، ترجان، مزلقان،

چاپاقان-چقان، جنگان-جنگان، جوشقان، کنگان، کیکان (در خراسان) سنگان، سلفچگان، (در اراک) خوراسگان، ممقان، پسوند " - قان " از طریق قوم و یا اتحادیه اقوام پرتوتور کش ساکا به زبان پارتیان و از آنجا به زبانهای ایرانی وارد و پس از استیلای عرب و نفوذ فرهنگ زبانی عربی به علت عدم وجود "گ" در عربی تبدیل به "جان" - شده است.(در زبان عربی حروف: گ-چ-پ-ژ وجود ندارد)

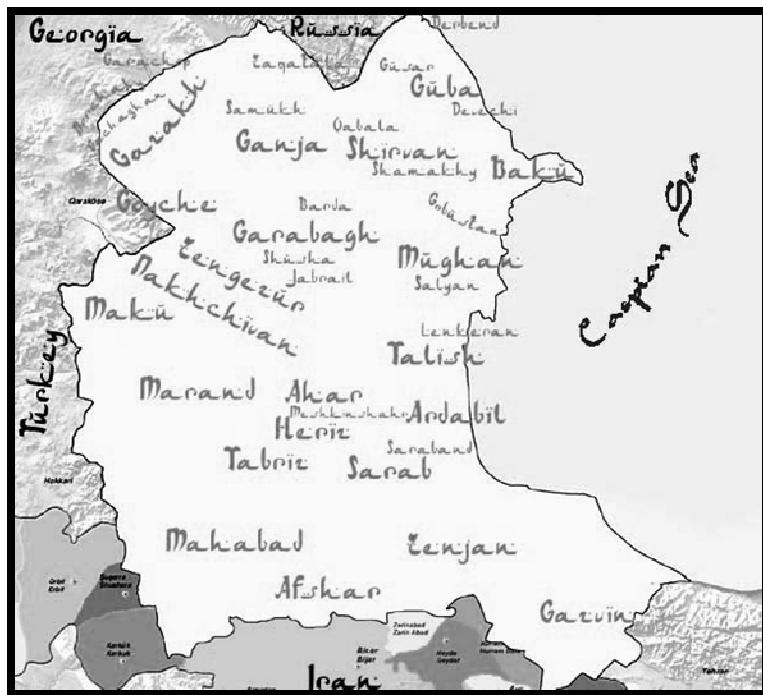
حدود و مرزهای جغرافیایی سرزمین آذربایجان از دیرباز طبق اسناد باقی مانده‌اشوری، ایلامی، بابلی و... کاملاً قابل اثبات است. طبق این اسناد حدود این سرزمین از جنوب کوههای قفقاز تا سرزمین کاسیسی‌ها بوده است. ا.م.اف.دیاکونوف در کتاب "تاریخ ماد" خود این گونه نتیجه گیری میکند که سرزمین تحت حاکمیت آتروپات زمان حمله اسکندر کبیر و بعدها حکومت جانشینانش یعنی سلوکی‌ها درست منطبق با مرزهای دولت ماننا بود و این سرزمین بعدها آذربایگان نامیده شد.

طبق اسناد قدیمی عربی مانند دربندا نامه چاپ تفلیس در سال ۱۸۹۸، در صدر اسلام حدود جغرافیایی آتروپات از شهر دربند در داغستان امروزی(قفقاز شمالی) تا جنوب استان همدان امروزی بود.

بلغمی از وزرای عهد سامانیان که کتاب تاریخ طبری را ترجمه و تخلیص کرده است، در مورد حدود آذربایجان چنین می‌نویسد: «اول حد از همدان گیرند تا به ابهر و زنگان(زنجان) بیرون شوند و آخرش به دربند خزران(داغستان) و بدین میانه، هر چه شهرها است همه را آذربایگان خوانند ... راهها به آخر آذربایگان که از آن جمله بلاد خزران شوند، گروهی برخشک و گروهی از دریا، که از هر راهی دربند خوانند و به تازی باب گویند.»

دکتر رحیم رئیس‌نیا نویسنده و محقق بزرگ آذربایجانی در کتاب ارزشمند "آذربایجان در سیر تاریخ ایران"، به نقشه‌ای اشاره کرده است که شریف

ادریسی جغرافی دان و نقشه نگار مراکشی در حدود سال ۵۴۹ ق کشیده است. به نوشته او، شریف ادریسی در نقشه‌ای که کشیده، اراضی میان کوههای قفقاز و کورا- را - شروان - "آدری آذربایجان" (آذربایجان پسین و یا عقبی) و اراضی بین رودهای ارس(آراز) و کر را "بقیه آردی آذربایجان" و آذربایجان کنونی ایران را «بلاد آذربایجان» نامیده است. البته در برخی منابع بسیار مهم نیز در مورد حدود آذربایجان توضیح داده شده است که به چند نمونه اشاره مینماییم:



منبع اول:

آمار مالی و نظامی در ایران در سال ۱۱۲۸ ه.ق. و یا تفضیل عساکر فیروزی مادر شاه سلطان حسین صفوی از میرزا محمد حسین مستوفی، به کوشش محمد تقی دانش بژوهه، مجله فرهنگ ایران زمین، جلد بیستم. تهران. ۱۳۵۳. ص ۳۹

در این منبع به برخی موارد زیر بر می خوریم:

الف- ساحل دویم در سرزمین ایران کناره دریای قلزم است که از سمتی ملک روس و از سمتی ملک ایران است که در باب الابواب نیر گویند از اعمال آذربایجان و انتهای او مشهد سر که از اعمال مازندران است و ساحل قلزم از کناره سه بیکلر بیگی نشین است: چنانچه او از آذربایجان دریند و بادکوبه(باکو) و سالیان دویم از گیلان زمین، ۴۰۴....

ب-اما خلقت آذربایجان تابه اهل روم بودند رای برخی از اهل تاریخ آن است که اهل آنها ترکمان است قریب العهداند که شامل ایران شده و به مذهب تشیع داخل گردیده اند مگر قلیلی از اهل شروان و شماخی که به دستور از اهل تسن اند. ص ۴۰۴-۴۰۵
ج-اما سرحد مملکت روم از جانب آذربایجان جماعه {جماعتی} از قجر افشار را در ارومی و ایروان جا داده اند. ص ۴۰۶

اشاره به سکونت ترکان افشار و قاجار در ایروان:

طایفه دوم از جمله ترکان قاجار و قجراند که اعظم این طایفه در استر آباد(گرگان) و ایروان و مرو شاهجهان می باشند. ص ۴۱۳

د: آذربایجان از تبریز و مراغه تا شیروان و دریند و سالیان تمام و کمال سه صد هزار تومان مالیات و صادر که بیست و چهار لک رویه می شود. نصف بابت مالیات نقدی به خزانه پادشاهی داخل می شود و نصف در ملک خرج می شود. ص ۴۲۰

منبع دوم:

میرزا علینقی مشیر لشکر نایینی ، مآثر الصدریه، در دفتر تاریخ:مجموعه اسناد و مدارک تاریخی به کوشش:ایرج افشار تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار(۱۳۸۰)ص ۱۳۳-۵۵ تاریخ رساله ۱۲۷۴ ص ۸۸ رساله فوق در تمجید از صدر اعظم‌ها و شاهان بی کفایت قجریست و تقبیح مخالفان آنان میباشد:

- تا به حال به لطایف حیل چند ولایت آذربایجان را به آن دولت {روسیه} واگذار و هشت کرور وجه نقد از خزانه سلطانی داده یک کرور نیز بر ذمه قبول نمودند....ص ۶۰

منبع سوم:

میرزا فضل الله شیرازی ، تاریخ ذوالقرنین، تصحیح و تحقیق:ناصر افشارفر.تهران:وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات:کتابخانه و موزه اسناد مجلس شورای اسلامی- ۱۳۸۰- جلد اول

الف: شهرهای مشهور این شانزده ایالت از آذربایجان، تبریز و اردبیل و خلخال و مراغه و خوی و ارومی و ایروان و شوش و گنجه و نخجوان است.ص ۱۴
ب: اهلش {ایران} جمعا داخل طبقه اسلام مگر ارامنه گرجستان و آذربایجان و قلیلی از طوایف مجوس یزد و کرمان.ص ۱۶

ج: و در ازا آن همه زحمات ایالت وسیع المساحت آذربایجان را از قاپلان کوه تا دریند به عهده اهتمام و لیعهد دوران محول و احکام قضا به امضای صاحقران قضا امسا مسجل آمد.ص ۲۳۰

د: این معنی محقق است که جماعت بد عاقبت روسیه از روزی که پای به خاک گرجستان و حدود آذربایجان نهادند هیچ یک از ولایات را به ضرب و زور نگشادند.شهر تفلیس را گرگین خان والی- از قراری که ذکر شد در گشود و ایشپیخته ولایت گنجه را

به سبب حرام زادگی نصیب بیگ شمس الدینلو و ارامنه آنجا مفتوح نمودند. قلعه شوشی را به سبب خرافت ابراهیم خلیل خان جوانشیر تصرف نمودند و هریک از ولایات آن طرف رود ارس را به نهجی که ایراد می‌گردد به حیله و تزویر به دست آور {د} ند. ص ۲۵۷

منبع چهارم:

میرزا محمد صادق موسوی نامی اصفهانی، تاریخ گیتی گشا، با دو ذیل آن و مقدمه: سعید نفیسی (تهران: اقبال ۱۳۶۶ چاپ سوم) صفحه: ۴۳۰

رود ارس که از مشاهیر رودهای کبیر است و در وسط آذربایجان جاری و متصل به دریای خزر و باب الابواب بلاد و الکای مذکور آنچه در ماورای رود مذبور واقع گردیده است مشهور به ولایات آن طرف آب که غرض از آن شیروانات و سالیان و بادکوبه و قبه و شاپوران و دربند و باب الابواب {است} ص ۱۱۰

منبع پنجم:

احمد بن ابی یعقوب، البلدان ترجمه: محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب

- پس هر کس اهنگ آذربایجان کند از زنجان بیرون رود و چهار منزل تا شهر اردبیل رهسپار گردد و وارد اردبیل نخستین شهریست که از شهرهای آذربایجان می‌بیند و از اردبیل تا "برزنده" از استانهای آذربایجان سه روز راه است و از "برزنده" تا شهر ورثان از استانهای آذربایجان و از ورثان و از "یلقان" تا شهر مراغه که مرکز آذربایجان بالاست و استانهای آذربایجان عبارت است از: اردبیل. برزند. برذعه، شیز، سراب، مرند، تبریز، میانه، ارومیه، خوی و سلماس. ص ۴۶

در دوران هزار ساله بعد از اتمام حاکمیت اعراب، آذربایجان بعنوان یک مملکت خودگردان و مستقل در ترکیب امپراتوری‌های تورک غزنوی، سلجوقی، اتابکان آذربایجان، ایلخانیان، قاراقویونلو و آغ قویونلو ها، صفویه، افشار و قاجار بود. آذربایجان

در بخشهای طولانی از این دوران، مثلا دوران ایلخانیان، قارا قویونلوها و آق قویونلوها، صفویان تا زمان شاه عباس کبیر و قاجار، خود مرکز قدرت بود و بر سایر قسمتهای این امپراتوری‌ها حاکمیت داشت.

اولین اثری که به یک زبان اروپایی در باره اراضی جغرافیایی آذربایجان نوشته شده است کتابی است به زبان روسی که توسط سرهنگ دی. بورناسف نوشته شده است. این کتاب با عنوان اوضاع سیاسی ولایات در سال ۱۷۹۳ در روسیه چاپ شده است. این کتاب که قبل از اشغال مناطق شمالی آذربایجان توسط روسها چاپ شده است. در صفحه ۴ این کتاب آمده است: "در وضعیت امروزی اراضی آذربایجان، از شمال که شروع کنیم به گرجستان چسبیده و در آنجا مناطق به روسیه راه دارد، در سمت مشرق به دریای خزر و ولایت گیلان ختم می‌شود و در مسافتی نیم روزه از آنجا به عراق عجم در جنوب همدان ختم می‌شود از طرف مغرب با عثمانی هم مرز است."

اسناد ذکر شده نشان میدهد که تا اواخر قرن ۱۸ میلادی هیچ تغییر اساسی در مرزهای جغرافیایی و انتیکی آذربایجان بوجود نیامده بود ولی بعد از جداشدن قفقاز از موطن اصلی خود ایران و الحاق ننگین آن به روسها توسط شاهان خائن قاجار در سال ۱۸۲۴ به مرور زمان تغییرات زیادی در آن حاصل می‌شود.

در باره ریشه شناسی نام آذربایجان روایات مردمی چندی موجودند. یکی از جالترین آنها را محمد خلف تبریزی در اثر خویش برهان قاطع ثبت کرده است. این روایت دارای عناصر زبانی است که آن را بسیار کهن می‌نمایاند، از جمله ذکر "آغور" به جای "اوغوز" و کاربرد پسوند جمع تورکی قدیم "-آن": "گویند وقتی که آغور [اوغوز خان آن ولایت گرفت، صحرا و مرغزار اوچان - که یکی از محلات ولایت آذربایجان است - او را خوش آمد و فرمود که هر یک از مردم او یک دامن خاک بیاورند و آنجا بریزنند؛ و خود به نفس خود یک دامن خاک آورد و بریخت. تمامت لشگر و مردم هر یک دامنی خاک

بیاوردند و بریختند. پشته‌ای عظیم برهم رسید، نام آن پشته را آذربایگان کرد... چه آذر به لغت ترکی به معنی بلند است و بایگان به معنی بزرگان و محترمان؛ و آنجا را با آن مشهور گردانید." در کتاب فرهنگ رشیدی تالیف رشید الگین متوفی نیز نقل میشود اوغوز خاقان از شروان بر خاست و به اران رفت و از آنجا آمد به مغان، به اوجان آمد و در آنجا ساکن شد. نام این مناطق را آذربایجان گذاشت." در کتاب آذربایجان ایران و فققاز محقق ارجمند و پرتلاش آقای پرویز زارع شاهمرسی وجه تسمیه آذربایجان را به خوبی حلاجی و عیان میکند. در ترکی قدیم پسوند جمعی به شکل "-ه ن -" ویا "-ان" موجود بوده است. مثلا در ترکی قدیم کلمه "ار" به شکل "اره ن" مردان، جوانمردان با استفاده از این پسوند جمع بسته شده است. محتمل است نام بعضی از اقوام نیز با استفاده از این پسوند جمع بسته شده باشد، مانند "آزان" به معنی آزها (از قوم آز) و "خازاران" به معنی خزرها (نام محله‌ای در شهر ارومی که امروز فلکه بازارباش یا میدان جانبازان نامیده میشود). عده‌ای کلمات "خیزان" و "اوغلان" در زبان تورکی را نیز جمع با پسوند "ان" کلمات "خیز" (قیز) و "اوغول" دانسته‌اند. در روایت برهان قاطع نیز "بایگان"، احتمالاً فرم جمع قدیمی کلمه "بیگ-به یگ" به معنی امرا و بزرگان ویا "بای" به معنی ثروتمند و غنی که امروزه نیز وارد فارسی شده و کاربرد هم دارد) است. با این فرض میتوان چنین استنتاج کرد که یا کلمه "به یگ" نخست به شکل "به یگه ن" جمع بسته شده و سپس در اثر آنالوژی با فرم جمع "بایان"، به "بایگان" تبدیل گردیده است؛ و یا کلمه "بای" نخست به شکل "بایان" جمع بسته شده و سپس با فرم جمع "به یگه"، به "بایگان" تبدیل شده است.

ب- "آذر" به معنی بلند در این روایت، احتمالاً مخفف و محرف "اوجایشر" به معنی جای بلند و یا فرم دیگری از "اوزه ر" تورکی به معنی قسمت فوقانی و روئین و بالائی است (اوزه در تورکی باستان به معنی فوقانی و مرفوع است). تبدیل صدای "ج" به "ر" (و "چ"

به "س") در برخی از لهجه‌های تورکی مانند تبدیل "بنزه مک" به "بنجه مک" در بعضی لهجه‌های تورکی آذربایجان، "جول" فاراچای به "زول" در تورکی بالکار (به معنی راه) و تبدیل "اجل" عربی به "ازل" در تورکی قازان مشاهده شده است.

ج- یکی دیگر از نشانه‌های قدمت این روایت، ذکر فرم آغور (اوقور) باستانی به جای اوغوز متاخر است. تبدیل "ر" اصلی آلتائیک به "ز" (تور-توzac، يور-يوز) در زبان تورکی پدیده‌ای نو و مربوط به هزاره اخیر است، "ر" اصلی که در تورکی به "ز" تغییر یافته، در زبانهای چوواش و مجاری همچنان حفظ شده است.

ذال معجمه، الف ممدود و هویت ملی: در خط و زبان تورکی معاصر حرف و صدای "ذ" (ذال معجمه) وجود ندارد. عدهای بدین سبب و نیز به منظور تاکید بر ریشه شناسی تورکی نام آذربایجان و هویت تورکی اش، بر نگارش این نام به شکل "آذربایجان" تاکید دارند (علاوه بر نگارش، تلفظ نام آذربایجان به دو زبان تورکی و فارسی نیز متفاوت است. حرف اول این نام به تورکی که در آن صدای "آ" ممدود و یا بلند وجود ندارد، با الف کوتاه و به فارسی که دارای صدای الف کوتاه نیست، با "آ" ی بلند و یا ممدود ادا می‌شود).

فرمهای دیگر نام آذربایجان:

در زبان ترکی تلفظ صدای فتحه در میان سه الف کوتاه در نام آذربایجان، به لحاظ قانون هماهنگی اصوات ثقیل است. از اینرو این نام در آذربایجان شمالی گاهای به شکل آذربایجان و در ترکیه به شکل آذاربایجان و یا آزئربیجان تلفظ می‌شود. تبدیل آزر به آزار (مانند ساور، قاجار، آوشار. تاتار. ماجار. بلغار) و یا به آزیر (مانند ساپیر، یازیر) در نام اقوام به لحاظ فونئیک زبان تورکی پدیده‌ای قانونمند و مسبوق به سابقه تاریخی است.

در ریشه شناسی تورکی نام آذربایجان چندین تغیری وجود دارد. در همه این تغیرها (به استثنای روایت برهان قاطع که آذر را به ترکی به معنی بلند شمرده است) وجود پسوند اسم تبار و قومساز "ار" در هجای دوم این نام مدافعه میشود. کلمه "ار" "آر" در ترکی غربی و چوواش، "ایر" در تورکی شرقی، "هر" در تورکی خلچ "یتر" در تورکی ساری اویغور، "اور" در زبان سومری (er)، ir، ar، ur، Yar، (به معنی انسان، مرد، مردم، جوانمرد، قهرمان، سرباز، رزمnde) است. این کلمه در تورکی باستان و قدیم به عنوان پسوند برای ساختن نام اقوام، تبارها، گروهها و ایلات و طائفه‌ها نیز بکار رفته است. مانند قاجار، افشار، ساوار- سووار- ساپیر، یازر- یازیر، آجار- آجیر، تاتار، خزه- ر- خزر، کنگر- کنگه ر، آوار- آپار، ماجار، میشه ر، هونقار، بالخار- بالکار، خومار- خمر- خمار، بوله ر- بولقار- بلغار- سومر- تمر- ... (معادل پسوند باستانی نام قومساز "ار" در تورکی مدرن پسوند "لی"، "لو" میباشد. جالب آنکه "لو" به زبان سومری نیز به معنی انسان و مرد است). برخی منابع ریشه شناسی بخش دوم از نام گروههای معروف به پروتوتورک مانند "کیمر- جومر، سومر" و حتی "توخار" را نیز همین کلمه "ار" دانسته‌اند. (شهر امروزی سومار حاکی آن است) کاربرد "ار" در نام اشخاص و در نامگذاری گروههای مختلف انسانی در دوران تورکان سلجوقی بویژه سلجوقیان و غزنویان در آذربایجان و آسیای صغیر حتی در دوره عثمانیان بسیار رایج بوده است. به عنوان مثال: گون اری= گونری (مرد روز - با توتم خورشید)، قوم اری (مرد ریگزار- شخصی که در دشت زندگی میکند)، آغاج اری= آغاجری (انسان بانماد درخت شخصی که در جنگل زندگی میکند- نام یکی از طوایف اوغوز و نام قوم ترک و محلی در جنوب غرب ایران)، داغ اری (شخص کوهستانی)، دو اؤلوم اری (محکوم به اعدام)، سو اری (شخص نظامی)، قز اری- غز اری (شخص منسوب به اوغوزها)، دنیز اری، قویون اری

یابان اری (بیگانه) ایل اری (محلى) (البته این نامها در قبایل اوغوز مشخص است که در بخش قوم اوغوز توضیح داده شده است.)

عده‌ای نام "آز" را مرکب از دو بخش "آز" و "ار" دانسته‌اند. در شماری از متون تاریخی پیش و پس از اسلام به اقوامی بنام "آز" و اسمای مشابه آن اشاراتی شده است. از جمله در سنگ نوشته‌های گوک تورک‌ها. نوشته‌های تورفان، جامع التواریخ (رشیدالدین فضل الله همدانی - بانی ربع رشیدی تبریز)، مروج الذهب (مسعودی مورخ عرب)، المسالک و الممالک (ابن خردابه)، سفرنامه ابن بطوطه مراکشی، دیوان الغات الترک ملامحمدود کاشغری (به شکل "آز کیشی"، یعنی انسان آزی یا اهل سرزمین آزها)، کتاب دده قورقود هنوز آشکار نشده است این گروههای متعدد قومی یکی هستند. همچنین در منشا تباری این اقوام نیز مباحثه وجود دارد. در تاریخ و روزگار معاصر در میان ملل ترک نیز به اقوام و تیره‌ها و در محل سکونت و حاکمیت این اقوام در ناحیه بسیار وسیعی در اوراسیا به نامهای جغرافیائی بیشماری می‌توان برخورد که در نام خود عنصر "آز" و مشابه آنرا داشته باشند. یکی از این اقوام آلتائیک در پیرامون دریای خزر بنام آز، آس، آسی (آسینیها، آسیناها، و آلانها)، یاز (در زبانهای اسلامی) است. این طائفه پروتوتورک در طول تاریخ خود با اقوام اسلامیان روابط نزدیک انسانی داشته که خود را از جمله به شکل ازدواج مخصوصاً میان رهبران و روسای طوائف دو طرف جلوه گر می‌ساخته است. گروهی طائفه یاز - یاس - یازیق را که در نواحی مولدواری و اوکراین فعلی در اروپای شرقی و در نزدیکی ترکان گاگاووز (گاگاآز) می‌زیسته و بر اقوام اسلامیان آن منطقه و اروپای (ار+یوپا) شرقی حکم می‌رانده‌اند و از اجداد مجاریان بشمار می‌روند را نیز منسوب به همین طائفه پروتوتورک "آز" دانسته‌اند. عده‌ای از محققین قوم قیرقیز را نیز منسوب به قوم آز دانسته و نام قیرقیز را به شکل "قیرقیز+آز" (چهل آز) تقطیع کرده‌اند. البته به قرقیزها چهل تیر نیز گفته می‌شود به علت افسانه‌ای که در آن هر وقت یک کودک قرقیزی

متولد میشد چهل تیر کمان رها میکردند. در سنگ نوشته های تون یوقوق، آزها وابسته به اقوام ترک، تورگیش و قیرقیزها شمرده شده اند. در این سنگ نوشته ها علاوه بر ترکیب "آز بودون" قوم آز، مملکت آز، حتی ترکیبی عینا به شکل "آز اری به معنی "انسان منسوب به قوم آز" وجود دارد.

طبق معتقدان این تئوری، آذر که نام آذربایجان از آن ماخوذ است نام حکومت ایلی و دولت قومی تورک در منطقه شمال غرب ایران، جنوب قفقاز و شرق کشور ترکیه بوده که قرنها پیش از میلاد مسیح بر بسیاری از اقوام و قبایل دیگر آن منطقه از جمله بر اوزها حکومت میکرده است. پانصد سال پس از سقوط دولت آزان، در این نواحی دولت میدیها تشکیل شده است. در عهد عتیق در آذربایجان و نواحی دور و نزدیک دیگر در آسیا به نامهای جغرافی به شکل آزار می توان بخورد کرد. از جمله شهر "آراز" بین اورمیه و کرکوک در عراق کنونی. ناحیه "آزار" در ایروان یا چوخور سعد. معبد "آزاری" در جنوب ماد (قرن اول)... عدهای نامهای ارس (آر+از)، سلماس (سالم+از) حتی آسیا را با نام این قوم مربوط دانسته اند (آس+یوآ). نام طائفه "آز" در زبان مونقولی به شکل آزوت و در متون فارسی به شکل "آزان" جمع بسته شده، هر چند امکان دارد که این شکل فرس نبوده و جمع کلمه "آز" با استفاده از پسوند جمعساز ترکی باستانی "-ان" بوده باشد در منابع عربی از زبان این قوم بنام "الاذیه" (منسوب به قوم آز) و یا "الاذریه" یاد شده است. بنابراین، ظن عدهای که فرم "آذری" را مخفف کلمه آذربایجان دانسته اند، کاملاً نادرست است. "آذری" مخفف نام آذربایجان نیست، "ای" آخر کلمه "آذری"، یا نسبت بوده و "آذری" در زبانهای فارسی و عربی بیگمان به معنی "منسوب به آذر" است.

آذار و آذربایجان:

در اینجا بهتر است به رود آزار رود مقدسی که در نظر مردم آذربایجان جایگاه خاصی دارد همیشه همراه نام آذربایجان بوده است نیز جهت روشن شدن دقیق مزلب و آشنایی با وجه تسمیه آن که از نام قوم (آز یا آس و یا راس) گرفته شده است اطلاعاتی ارائه داده باشیم. یکی از رودخانه‌های طولانی و پرآب ایران را اوس تشکیل می‌دهد. این رود بزرگ مرز شمال و شمال‌غربی ایران را با جمهوری خودمختار نخجوان و کشورهای ارمنستان و آذربایجان را تشکیل می‌دهد. ارمنی‌ها عقیده دارند این رود از بهشت سرچشمہ گرفته است و شاید این عقیده از آنجا منشاء گرفته که سرچشمہ اصلی این رود از کوه مین‌گول (هزار برکه) در جنوب ارض روم و نزدیک سرچشمہ فرات جاری شده و از سرزمین آغری داغی (آرازات) و نزدیکی به خاک رسیدن کشته حضرت نوح نبی روان شده رو به سوی آذربایجان و همراه شدن با رود کورا و دریای خزر» می‌آورد. این رود در آذربایجان (آزار) و به فارسی (ارس) به یونانی (آراکس) و به عربی (رس) نامیده می‌شود. طول کلی رود حدود ۱۰۷۲ کیلومتر (از سرچشمہ تا دریا) می‌باشد که ۲۷۵ کیلومتر آن مرز شمال‌غربی ایران را تشکیل می‌دهد. این رود با توجه به گذر از تنگه‌های تنگ و سنگلاخی با صدای رعب‌انگیزی می‌گزارد و قابل کشتیرانی نیست فقط در بعضی مناطق که به علت گذر آب از جلگه‌های مسطح با سکوهای تخته‌ای قایق مانند که به (پله) مشهور بودند جهت عبور مرور بین دو ساحل رود قابل استفاده بودند که شرح این قایق‌های مسطح که توسط طناب به دو طرف ساحل کشیده می‌شد در اغلب یادداشت‌های توریست‌های غربی آمده است.

در طول رودخانه حدود ۸۰۵۰ قطعه جزیره بزرگ و کوچک که در اصلاح محلی به آنها (شام) می‌گویند وجود دارد که بیشتر این جزیره‌ها در موقع طغیان رودخانه به زیر آب فرو می‌روند و پس از بیرون آمدن از آب به درد چرای گوسفندان می‌خورند، این

جزیره‌ها بین ایران و کشورهای شمالی تقسیم شده است. بنا به عقیده مستشرقین رودخانه ارس همان (دایی تیای) اوستاست که بنا به روایت آن زرتشت در نزدیکی آن تولد یافته و شهر باستانی (آرتاکسانا) در کنار این رود واقع بوده است. یعقوبی در کتاب البلدان خود بدان اشاره دارد و می‌نویسد که «پشت سر رودخانه ارس سیصد شهر ویرانست و اینها همانست که خدای متعال داستان آن و اصحاب رس را ذکر کرده است و «حنظله بن صفوان» را بر ایشان مبعوث کرد، پس او را کشتند و خدای نابودشان ساخت». از همه جالب‌تر و مهمتر این که به قصه اصحاب‌الرس در قرآن کریم نیز در چند جا اشاره شده است. مانند آیه شریفه ۳۷ سوره مبارکه فرقان «و عاد و ثمود و اصحاب‌الرس و قرونًا و ذلك كثیرًا» و نیز آیه شریفه ۱۲ سوره مبارکه (ق) می‌فرماید «كذبت قبلهم قوم نوح و أصحاب‌الرس و ثمود و عاد» اما راجع به رودخانه مهم و نوستالژیک آذربایجان (ars) علی‌بن‌ابراهیم قمی که از قدمای مفسرین شیعه می‌باشد می‌گوید: (الرس نهری به ناحیه آذربایجان) که مقصودش همان رودخانه ارس می‌باشد در برهان قاطع نیز می‌گویند که (رس) نام رودخانه‌ایست که به ارس اشتهار دارد. اما یکی از اخبار تفسیری که راجع به اصحاب‌الرس (رس) در دست ماست، عبارتست از تفسیری در صافی ذیل تفسیر آیه چهل سوره فرقان از امام زین‌العابدین(ع) روایت است. که ایشان هم از پدر بزرگوار خود امام شهید حسین‌بن‌علی(ع) بر روایت از پدر بزرگوار خود علی‌بن‌ابوظالب شنیده است بدین صورت:

در کتاب عيون اخبا الرضای شیخ صدوق (بن‌بابویه) از امام زین‌العابدین(ع) از پدرش امام شهید حضرت حسین‌بن(ع) روایت شده که فرمود: «سه روز پیش از شهادت حضرت علی‌بن‌ایطالب(ع) شخصی از اشراف قبیله‌ی بنی تمیم به نام (عمرو) به حضور حضرت علی(ع) آمد و گفت یا امیر المؤمنین درباره اصحاب رس به من خبر ده، که در کدام عصر بوده‌اند و محل سکونتشان کجا بوده؟ پادشاه آنان کی بود؟ و آیا خداوند پیغمبری برایشان

میعوث کرد یا نه؟ و با چه چیز به هلاکت رسیدند؟ من در قرآن مجید داستان آنان را نمی‌یابم. علی(ع) فرمود: «از حدیث پرسیدی که پیش از تو احدي درباره‌ی آن سوال نکرده و جز من کسی از آن به تو خبر نخواهد داد.

ای برادر تمامی آنان از این قرار است که آنان قومی بودند درخت صنوبر را که آن را (شاه درخت) می‌خوانند پرستش می‌کردند. این درخت را «یافث بن نوح» کاشته بود در کنار چشمه‌ای که «روشاب» نام داشت، آنها اصحاب رس نامیده شدند. بدین سبب که آنان پیغمبر شان را زنده بگور کردند، این واقعه بعد از سلیمان بن داود بود. اصحاب رس دارای دوازده قریه در کنار نهری بودند که آن را نهر رس می‌نامیدند. این نهر در بلاد شرق به همین اسم نامیده می‌شد. در هیچ جا نهری بزرگتر و شیرین‌تر از آن وجود نداشت و هیچ شهری آبادتر از آنها پیدا نمی‌شد نام اولی (آبان)، دومی (آذر)، سومی (دی)، چهارمی (بهمن)، پنجمی (اسفند)، ششمی (فروردين)، هفتمی (اردیبهشت)، هشتمی (خرداد)، نهمی (مرداد)، دهمی (تیر)، یازدهمی (مرداد)، دوازدهمی (شهریور) بود. و بزرگترین آنها اسفندار بود که پادشاه آنان در آنجا سکونت داشت و نامش (ترکوزبن غابور- یک نامی آشکار تر کیست) بود، چشمه رس و درخت صنوبر هم در «شهر واقع شده بود». بنابراین روایات، وقتی منطقه مرند در زمان حضرت سلیمان بن داود توسط قوم رس مسکونی بوده و یک پیامبر منطقه‌ای به نام (حنظله بن صفوان) داشته است و با اهانت و کشنن این پیامبر (انداختن در چاهی و پر کردن چاه) ۱۲ منطقه مسکونی و (به قولی سیصد منطقه مسکونی) به امر خدای توانا کن فیکون شده و به زمین فرو رفته است (از طرفی رود ارس نام خود را از قوم رس گرفته است) پس یکی از نام‌های باستانی مرند می‌تواند ارس باشد که با آمدن کشتی حضرت نوح به نام همسر حضرت نوح، مرند و یا از قوم ماد به مادوند و ماروند مرسوم شده است. البته نظریه مرتیط بودن این نام با آذربایجان (آر+آز) و معکوس آزار (قوم

آز) معتبرتر به نظر میرسد. و بر سکونت هرچه بیشتر قوم آسیایی (التصاقی) در این منطقه تاکید دارد.

نظروات مخالف:

اما برخی نا مطلعین ماند احمد کسری و تبریزی و حمدالله مستوفی با استناد به چند لهجه تاتی و هرزنی و حتی کردی در روستاهای آذربایجان زبان این مردمان را آذری قدیم و مرتبط با پهلوی میدانند در حالیکه اگر به عقیده احمد کسری تبریزی نویسنده رساله آذری یا زبان باستان و کارند و غیره و امثال او مانند مینورسکی و فلای و مستوفی این زبان بر اثر هجوم اقوام مغول از بین رفته چرا زبان فارسی از میان نرفته است؟ با اینکه ترکان سلجوقی و مغولان اکثریت بر مرکزیت مناطق فارسی بودند چرا زبان آنان از میان نرفته است و حتی مغولی نشده است حال از نظر بی ربط مینورسکی که میگوید «اکثر سربازان مغولان ترک بوده اند بگذریم که مستند تاریخی ندارد.»^۲ چرا با وجود اینکه اقوام ترک زبان و حتی مغولان بر افغانستان و هندوستان مدت‌های مديدة حکومت کردند زبان آنها از بین نرفت؟ طبار و زبان ترکان قشقایی و خراسانی را چطور میشود توجیه نمود؟

افرادی مانند مستوفی و احمد کسری حتی برای خود نمونه‌هایی میاورند. حمدالله مستوفی یک جمله از مردم تبریز نقل میکند:

"تبارزه (تبریزی‌ها) اگر صاحب حُسْنی را با لباس ناسزا یابند، گویند «انگور خلوقی بی چه در، در سوهاندرین»؛ یعنی انگور خلوقی (انگوری مرغوب) است در سبد دریده در شعرهای ایرانی آمیختگی از زبان‌های دیگر نیز هست. این یک شعر از همام تبریزی است که با لهجه تبریزی و لهجه دری آمیخته شده است:

بديدم چشم مستت رفتم از دست - کوام و آذر دلي کويا بتی مست -- دلام خود
 رفت و می دانم که روژی -- به مهرت هم بشی خوش کيام از دست -- به آب زندگی اى
 خوش عبارت -- لوانت لاود جمن ديل و کيان بست -- دمى بر عاشق خود مهربان شو --
 کزی سر مهروزی کست و نی کست -- به عشقات گر همام از جان برآيد -- موائزش
 کان بوان بمرت وارست -- کرم خا و ابری بشم بوینی -- به بویت خته بام ژاهنام

بيت دیگری از همام تبریزی:

اوی ياران مه ول بي مه	وهار و ول و ديم يار
خوش	وهاران

«معنی: بهار و گل و روی يار خوش هستند.اما بدون دوست هیچ گل و بهاری نیست

کشف جدید دیگری به نام سفینه تبریزی شامل جملات خاص زبان تبریزی
 می باشد.اینها در دوران ایلخانی جمع گشته است.یک جمله از بابا فرج تبریزی در سفینه
 تبریزی به این صورت است.»

انانک قده فرجشون فعالم آندره اووارادا چاشمش نه پیف قدم کینستا نه پیف حدوث»
 معنی: «چندانک فرج را در عالم آورده اند چشم او نه بر قدم افتاده است نه بر حدوث»

شامل جملات و شعرهای از زبان آذربایجانی می باشد.در یک قسمت از این سفینه تبریزی
 کتاب نویسنده خود مستقیماً این زبان را زبان تبریزی می خواند؟

دَچان چوچرخ نکویت مو- ایر رهشه مهر دورش
 چوِش ڏَ کارده شکویت- ولول و دارد سَرَ یوه
 پَری بقهر اره میر دون- جو پور زون هنرمند
 پروکری آنزوتون منی - که آن هزیوه

اکیز بخت ورامرو - کی چرخ هانزمویتی
ژژور منشی چو - بخت اهون قدریوه
نه چرخ استه نبوتی - نه روزو ورو فوتی
زوِم چو واش خلیوه زمم حو بورضی ربوه

یک جمله از زبان تبریزی موجود است که به وسیله براز اردبیلی در صفوت الصفا
ترجمه شده است.

"زبان تبریزی علیشاه چو در آمد گستاخ وار شیخ را در کنار گرفت و گفت حاضر باش
یعنی سخن بصرف بگو حریفت رسیده است. در این گفتن دست بر کتف گو حریفر ژاته
«بار ک شیخ زد شیخ را غیرت سر بر کرد.»"

واقعاً من نمیدانم این چه زبانیست. به نظر بندۀ این زبان بیشتر شبیه زبان کردی است و
چگونه زبانی است که از آن حتی یک کتبیه و کتاب باقی نمانده است. این زبانی را
مستوفی با آب و تاب تعریف می‌کند بیشتر شبیه تاتی و کردی است و جز چند بیت از همام
و قطران و نفیسه موردی ندارد و البته واقعاً مهم‌الاست که اگر یک شاعر به یک زبان
دیگری چند بیتی را بگوید اورا آذربایجانی بنامیم. همانطور که فضولی را عرب زبان بنامیم.
تا کنون هیچ کتبیه و ارتباطی بین این زبان ساختگی و اقوام موجود در آذربایجان
نداشته‌یم. جالب است اگر ما بر فرض نظریه ترک شدن مردم آذربایجان را پذیریم باید
کسری زبان شدن اور ارتوا-مادها-لو لوبیها را هم پذیریم زیرا با پهلوی نزبان شدن آنان
امکان بروز این زبان نمی‌رود؟

نکته دیگر آنکه نمونه‌ای از این زبان در هیچ جای ایران جز آذربایجان دیده
نمی‌شود؟ این زبان کسری به احتمال قوی همان تاتی می‌باشد که ایشان حتماً دچار یک نوع
ابهام شدید در این مورد شده است. لویی بازن تور کولوگ بر جسته فرانسوی مینویسد:

«اینکه گفته شود اقوام مهاجر بزور زبان ترکی را به مردم آذربایجان تحمیل کرده‌اند نادرست است و نمی‌تواند واقعیت داشته باشد. بلکه منطقی است گفته شود که با آمدن ترکان مهاجر ساکنان بومی تقویت شدند.»^۳

روشن خیاوی در مصاحبه‌ای که با مرحوم دکتر هشتادی انجام میدهد از او در مورد زبان اذری میپرسد: «مسئله زبان یک فرضیه علمی نیست که اگر به اثبات نرسد کنارش بگذارند.....اما زبانی که با انتشار رساله (آذری) کسری بر زبانها افتاد داستان دیگری دارد... من فقط این را میدانم و خبر دارم که کسری در اواخر عمرش از این نظر برگشته است و عده‌ای گفتند پشیمان شده است و برگشته است و در جایی نیز ثبت کرده است.»^۴ عده‌ای دیگر از محققین برجسته نام آزر را تحفیف نام طائفه باستانی تورکی یازیر (یازر-یازار- یازغیر و یا یازقیر) دانسته‌اند. این نام به معانی کسی که بر ممالک بسیار هجوم برد، آنها را تصرف نموده و بر آنها حاکم است؛ آنکه دیگران را ودادار به اطاعت کردن میکند، طائفه ساکن در دشت (یازی=آزی=دشت آزی)، فرمانروا و یا صاحب ممالک بسیار و وسیع، بزرگ خلق آمده است. بسیاری از قوم شناسان و زبانشناسان این نام را به صورت یازی+ار به معنی انسان دشتی تقطیع میکنند، برخی نیز با تقطیع آن به شکل یاز+ار در صدد ایجاد ارتباط بین قوم یاز-یاس با قوم آز-آس فوق الذکر برآمده‌اند. یازیر-یزیر و یا یازرها مانند کنگرهای بلغار-بولقارها سایر- ساورها خلچ- قالاچها آوار- آبیرها خزرها در زمرة قدیمیترین گروههای تورکی شناخته شده پیش از اسلام در آذربایجان ایران و آسیای صغیر میباشند. این گروههای تورکی بویژه در دوره ساسانیان در بسیاری از مناطق روستایی و شبانی آذربایجان پخش شده و اسکان گزیده بودند. بخش آسیای میانه‌ای یازرها در آخال ترکمنستان کنونی، دولتی مستقل به پایتحتی تاق و یا تاق یازیر تاسیس نموده‌اند. یازرها در دوره اسلامی به عنوان یکی از طوائف ۲۴ گانه اوغوز، از شاخه بوز اوخها (تیر خاکستری‌ها) و از فرزندان آیخان (آیهان) شمرده میشندند. پس از

حمله مونقول(مغولها)، آنها در موجی دوم به نواحی گوناگونی از جمله آذربایجان و آسیای صغیر (در اطراف اسپارتا و بورسا در ترکیه کتوانی) پراکنده شده‌اند.

گروهی از محققین، نام آزر را تخفیف قاسر-قاسه رو یا قازر-قازه ر ماخوذ از نام طائفه باستانی تورکی کاس (یا کاسپیها)، دانسته‌اند. (قاسر: قاس+ار، قازر: قاز+ار، آزر: آز+ار). قاسهای ساکن در غرب دریای خزر و قفقاز، همچون تورکهای خزر قومی جزیره نشین و با چشمانی آبی رنگ و موهایی بلوند توصیف شده‌اند. نام این قوم در ریشه شناسی نام ملت "قازاق" و کلمات "قفقاز"، "قزوین" و "کاسپی" نیز مطرح گردیده است. البته برخی از محققین مانند محمود کاشغری در دیوان لغات الترك، نام شهر قزوین را با نام قاز، دختر افراسیاب (آلپ ار تونقا) مرتبط دانسته و آنرا به شکل قاز+اویون و یا بازیگاه قاز، دختر افراسیاب ریشه یابی کرده‌اند: "کوز- قاز" نام دختر افراسیاب "خاقان" بنیادگزار خاندان سلطنت "خان"‌ها، "تگین"‌ها و "تریم"‌ها، و پدر قاز، بارمان، و بارس قان که هر کدام به نام خویش شهری پی افکنندن می‌باشد. شهری که به اسم "قاز" نامگذاری شد شهر قزوین در آذربایجان ایران، که اصل آن "کاز اوینی- قاز اوینو" (به ترکی محل قازبازی) می‌باشد است، زیرا که وی در آنجا ساکن بود و بازی می‌نمود.

عده‌ای نام "آزر" را با قوم تورکی "خزر" مرتبط دانسته‌اند. نمونه متاخر جالبی از این دست، شاعر ملی و بزرگ مردمان ترکمن مختوم قلی فراغی است که در اشعار خویش از آذربایجان به شکل "خزه ربايجان" نام برده است. وی می‌گوید: "من گزمشه م ايران‌ي، خزه ربايجان‌ي". در فولکلور ترکمنی نیز از آذربایجان به شکل خزربیجان و خزیریجان یاد می‌شود. از این نمونه‌ها ارتباط نام آذربایجان با تورکهای باستانی خزه ر استنباط می‌شود. علاوه بر این، برخی از محققین، بر این اعتقادند که گاسپی و خزر هر دو نام یک واحد اثنتیک هستند که در سواحل شمال و شمال غربی دریایی که در زبانهای گوناگون نامهای آنها را به خود گرفته، زندگی می‌کرده‌اند. این محققین گاسپی و خزر هر دو را از

ریشه گاس، خاس، خاز فوق الذکر دانسته و بر آنند که این دو نام با افزوده شدن دو علامت جمع "پی" ایلامی و "ار" تورکی به دو صورت مذکور در آمده‌اند. برخی از محققین نام "خیزبر" پیغمبر افسانه‌ای شخصیت میتولوزیک که دربرخی نقاط آذربایجان بنام وی دو عید مردمی برگزار می‌شود (خیدیر نبی بایرامی و خیدیرائلنر بایرامی) را نیز مرتبط با خزه رها و در نتیجه مرتبط با نام آذربایجان دانسته‌اند. (لازم به ذکر است خدر نبی همان خضر(ع) است که در قران کریم به عنوان استاد در مرحله‌ای از زندگی موسی پیامبر(ع) معرفی شده است که در مورد پیامبر بودن او برخی علماء تشکیک دارند و گویند در معیت امام زمان مهدی(عج) ظهور خواهد کرد. در آذربایجان گویند هر کس چهل صباح قبل از اذان صبح جلوی درب خانه خود را آب و جارو کند خضر بر وی نمایان می‌شود).

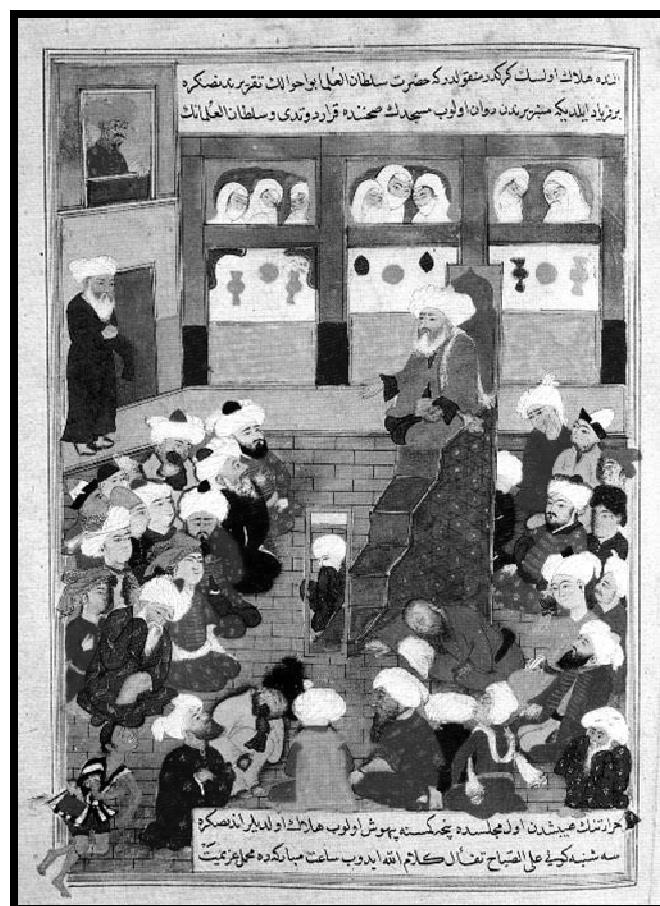
کلمه و ترکیب "آذری" هم به لحاظ املاء (داشتن ذال معجمه، هم به لحاظ دستور زبان داشتن یا نسبیت فارسی-عربی)، هم به لحاظ تلفظ (تلفظ با "آ" ممدود فارسی) و هم به لحاظ مفهومی (ارتباط با آذر و آتش فارسی) ترکیبی فارسی و غیر تورکی است. در املاء ترکی معاصر حرف و صدای "ذ" (ذال معجمه و در زبان ترکی معاصر علی القاعدہ صدای آ" ممدود " وجود ندارند. (برای الف ممدود فارسی و الف کوتاه تورکی به بحث بای بک و بابک زیرین مراجعه کنید). پسوند "ی" - " در آخر کلمه نیز یا نسبیت فارسی- عربی است. این "ی" فارسی به شکل کشیده و ممدود " ادا می‌شود که بر خلاف فونتیک تورکی که در آن صرفا "ی" کوتاه آی وجود دارد است. البته عده‌ای از مدافعین تورکی منشا بودن نام آذری، این نام را دارای ترکیب تورکی "آز اری" به معنی انسان آز قبول می‌کنند. اما این نظریه مبتنی بر حدس و گمان، غیر منطقی و ناپذیرفتنی است و از نظر لغوی هم قابل قبول نیست. چرا که در زبان ترکی ترکیبات به شکل "نام قوم خاص+ اری" ، به معنی فردی منسوب به آن قوم خاص (تورک اری یعنی فرد منسوب به قوم

ترک)، و ترکیبات به شکل "نام قوم خاص+ار" به معنی ایل و یا گروه خاص بکار رفته است مانند تاتار به معنی قوم تاتار و همه دیگر نامهای اقوام ترک در تاریخ که با ترکیب ار ساخته شده‌اند (قاجار، افشار، ساوار- سوار- سایبر، آپار، ماجار، میشه، ر، هونقار، بالخار- بالکار، خومار، بوله ر- بولقار- بلغار). تنها استثناء در این مورد نام قوم آغاج اری (آغجا بری هم اکنون نام منطقه‌ای در جنوب‌غرب ایران و همچنین منطقه‌ای در غرب کشور ایران و البته نام یکی از اقوام ترک اوغوز) است که این ترکیب ویژه نه به معنی فرد منسوب به قوم، بلکه به معنی خود قوم بکار رفته است. البته عده‌ای نیز اعتقاد دارند که آذربایجان از نام «آتروپات» (در یونانی: از آتروپاتس مشتق است). آتروپات نام سرداری مادبود که در جنگ میان داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی و اسکندر مقدونی در «گاو گاملا» (گو گامیل) در سپاه ایران فرمانده مادها بوده است. آتروپات پس از شکست ایران به اسکندر پیوست و در زمستان (۳۲۸-۳۲۷ قم) از سوی اسکندر به جای «اوکسیدات» به حکومت ماد منصوب گردید. آتروپات در ۳۲۴ قم دختر خود را به «پر دیگاس» سردار اسکندر داد. پس از مرگ اسکندر و تقسیم ممالک و متصرفات او میان سردارانش، قسمت شمال غربی ماد به او واگذار گردید و او در آنجا به استقلال به حکومت پرداخت. این نایه که پس از مرگ اسکندر به «ماد کوچک» (در برابر «ماد بزرگ») معروف شده بود، پس از استقلال و استقرار آتروپات در آنجا به نام او نامیده شد که در خط پهلوی «آتروپاتکان» ضبط شده است (در یونانی: آتروپاتنه)، مثلاً در کتاب «جنگهای ایران» تألیف پرکپ (پروکوپیوس) مورخ بیزانسی قرن ۶م نام این ناحیه دوبار به شکل «آذربایگان» آمده است که تلفظ «آذربایگان» یعنی تلفظ واقعی مردم آن عر را معکس می‌سازد. در آخر قرن ۴م فاustoس بیزانسی، مورخ در مسائل ارمنی یک بار این نام را به صورت «آتروپاتکان» و ۷ بار به شکل «آتروپایکان» به کار بردé است. آندره آس، ایران‌شناس آلمانی حدس می‌زند که تلفظ واقعی این کلمه در قرن ۳م «آذرباذاگان» بوده

است یعنی صامت بیواک انسدادی «ت» به صامت واکدار (مجهور) و سایشی «ذ» بدل شده است. ذیل صامت «ذ» در کلمات فارسی قدیم پس از مصوت، به «ی» بدل گردیده و به همین جهت «آرباذگان» نیز به «آذربایگان» تبدیل شده است. در قرن ۳ق/۹ هنوز به پیروی از اواخر ساسانیان «آذرباذگان» گفته می‌شد^۵ البته یک فرضیه است و ثابت نشده است ابوالقاسم فردوسی طوosi در شاهنامه به جهت رعایت وزن شعر «آذر آبادگان» گفته است که بیانگر تلفظ واقعی مردم نبوده است. آذربایگان که تلفظ مردم آن عصر بوده، در زبان عربی به آذربیجان و آذربایجان بدل شده که در فارسی امروزی «آذربایجان» شده است. البته برخی محققین نام آذربایجان را مرتبط با آتش بدلیل وجود آتشکده‌های بسیار و زادگاه زرتشت بودن میدانند که مبنی بر مستندات تاریخی نیست و تنها یک رابطه یابی است که وجود نام آذر را قبل از زرتشت نمیتواند توجیه کند.

قدمت حضور اقوام ترک در آذربایجان در منابع فراموش

شده:



مینیاتوری در مکتب تبریز با پانویس ترکی

غیر از اشارات و تصريحات در مورد ترک نژاد بودن مادر شاه هرمز چهارم از سلاطین ساساني، برخی کشفیات تازه از سکونت و قدمت ترکان در محدوده ايران و محدوده آذربایجان اشاره دارد:

طبق نوشته يانوش هارماتا محقق مجار، مزاری که در اوچ تپه (جمهوری آذربایجان) کشف شده است «متعلق به افسری ترک میباشد که ریس گارد سلطنتی بوده است. سنگ مزار نام او را سیلیگ ذکر مینماید که از اسمی رایج ترکان بوده و در دیوان اللغات الترك ملا محمود کاشغری نیز آمده است.»^۶

همانطور که محقق مذکور اشاره مینماید در تاریخ و در اشاره عصر حیات افسر مذبور حدود سنه ۵۴۰ میلادی از دو ناحیه امپراطوری ساساني به عنوان محل اسکان ترکان بحث میگردد:

۱- «دھستان (استر آباد یا گرگان کنونی) طبری از سکونت طایفه صول (چول) در آنجا و جزیره‌ای از بحر خزر سخن میگوید»^۷



حضرت رسول اکرم (ص) در معیت فرشتگان، مینیاتور در مکتب تبریز.

خسرو انوشیروان در خاطرات خود به صراحة از آذربایجان سخن به میان می آورد:

«در آغاز سی و هفتمین سال پادشاهی ما چهار دسته از ترکان ناحیه خزر که هر کدام را فرمانروایی بود به ما نامه نوشتند و از تنگدستی که به آنها روی آورده بود و از سعادتی که از بندگی نمودن به ما نصیب آنها میباشد یادآور شد و خواهش کرده بودند که به آنها اجازه دهیم که با یاران خود به خدمت ما در آیندو فرمانبردار ما شوند و نیز خواهش کردن که از لغزش‌های گذشته آنها چشم پوشیم و آنها در ردیف دیگر بندگان خود در آوریم... من در پذیرفتن درخواست آنها چند سود میدیدم از آن میان سختی و دلاوری آنها و نیز ترسیدم که نیازمندی آنها را به درگاه قیصر روم یا یکی از فرمانروایان بکشاند و دشمنان ما از همراهی اینان نیرو گیرند و از دلیری ایشان شوکتی یابند.....من به اینها پاسخ دادم ما می‌ذیریم»^۸

«و هر که بخواهد در فرمانبرداری ما در آید و به کسانی که نزد ما هستند از انجه داریم دریغ نمیورزیم. آنگاه به مرزبان دربند نوشتیم و او را فرمودم که ترکان را یکی پس از دیگری اجازه ورود دهد. مرزبان به من نوشت که پنجاه هزار نفر از ترکان با زنان و فرزندان و خانواده آنها و نیز سه هزار تن دیگر از سران آنها با خانواده و زنان و فرزندان خود نزد او امده‌اند و چون این آگهی به من رسید دوست داشتم که آنها را به خود نزدیک گردانم تا بخشش و بزرگداشت مرا درباره خود بینندو نیز به سران سپاه ما دلگرم شوند تا هرگاه خواستم آنها را با یکی از سران سپاه خود سویی فرستیم هر یک را به دیگری اعتماد باشد و خود به آذربایجان رسپار شدم. پون به انجا رسیدم به آنها اجازه امدن نزد خود دادم... و چون به آن پنجاه و سه هزار ترک رسیدم فرمان دادم تا ترکان صف کشندو در آن روز از سواران خود من و کسانیکه به من وارد شده بودند و کسانیکه به ما فرمانبرداری و بندگی من در آمده بودند آنقدر زیاد بودند که مرغزاری که درازیش حدود ده فرسنگ

بود گنجایش آن را نداشت خدارا بسی سپاس گذاشت فرمان دادن که این ترکان با خاندانشان به هفت دسته تقسیم شوند و هر دسته را سروری از خودشان بر گماشت و به هریک آب و زمین دادم و مردان را پوشانک دادم و بر ایشان روزانه معین نمودم. و فرمان دادم به آنها هم آب و زمین دهن. گروهی از ایشان را یکی از سرداران خویش به سیرجان و گروهی با دیگر سردارم به آلان و پاره ایی را در آذربایجان اسکان دادم... از آنگاه تا کنون پیوسته از خیرخواهی و کوشش آنه برخوردار بودیم و به هر سویی از شهرها و مرزها فرستاده ایم مارا خرسند ساخته‌اند».^۹

البته این نکان مربوط به اسکان اتراک در زمان ساسانیان میباشد که به اسکان قبل از آن نیز اشاره کرده ایم. با بررسی بیشتر در مورد اقوام قبل آریاییها در ایران به وجود اقوام ترک و التصاقی زیان در ایران پی میریم. در ادامه فصل به عنوان نمونه چند قوم شاخص ساکن در اذربایجان را در دوران کهن را بررسی مینماییم که به نوعی آنها رامیتوان در تاریخ منطقه تاثیر گذار دانست و از توضیح درباره اقوام کهن دیگر به علت اطاله کلام و خارج شدن از موضوع اصلی اجتناب شده است.

سومریان

تا سده‌های اخیر اطلاعات موجود راجع اعصار اولیه و نخستین فرهنگ‌ها و تمدنها در بین النهرین، منحصر به روایات عتیق و قصص قدیمی می‌شد و هنوز کسی از نام سومر نشنیده بود و از وجود قومی چنین هیچ اطلاعی در دست نبود؛ قدمت فرهنگ و تمدن آنان به حدی است که حتی یونانیان و کلیمیان نیز از آن‌بی اطلاع بودند هرودوت پر گو و نادان نیز بی اطلاع بود و اینجاست که زمان به صفر می‌رسد در حالی که ما از دولت هخامنشی ومصر باستان چیزی نمیداشتیم. آنان نیز از سومریان خبر نداشتن. فقط تنها بروسوس. مورخ بابلی ۲۵۰ سال پ. م در کتاب خود افسانه‌ای را عنوان کرده که شاید اشاره‌ای به این قوم باشد. وی می‌گوید که انسانهای غول آسایی به رهبری "اوآنس" نامی از خلیج پارس (کنگر-کاراکله-سومریان-سیاه سران) برآمدند و هنرهاي کشاورزی و فلز کاری و نوشتمن را با خود به ارمغان آورد و سپس اضافه می‌کند آنها آنچه برای رفاه و بهبود زندگی آدمی ضرورت داشت به انسان سپردند و از آن زمان تا به حال اختراع تازه‌ای به ظهور نرسیده است. نخستین بار در قرن هفدهم بود که غربیها به تمدن باستانی مشرق زمین و بین النهرین علاقه مند شدند یعنی هنگامی که پیترو دلاواله - شرح جذابی از مسافرت خود و آنچه دیده و یافته بود ارائه کرد و خشت‌های بابل و اور را که حروفی ناشناخته بر آن حک شده بود به معروفی تماشا گذاشت و محافل علمی و فرهنگی و دربارها متوجه اهمیت جست و جو در مشرق زمین و بین النهرین شدند و سفرهای تحقیقی مختلفی آغاز شد. اما در آن زمان این سفرها و تحقیقات منحصر به مشاهده و بازدید از آثار و بقایایی بود که در سطح خاک قرار داشتند یا ویرانه‌هایی که در دسترس قرار می‌گرفتند و کسی به فکر حفر تپه‌ها و تلهای بر جای مانده نبود. تا اینکه در ۱۸۴۳ نخستین بار، پل امیل بوتا، کنسول فرانسه در موصول که ایتالیایی تبار بود نخستین کاوش

را در خرساباد شروع کرد و شهر آشور را کشف کرد و دوران جدید آغاز شد و حدودا در همان زمان ۱۸۴۵ یک انگلیسی به نام «سر هنری لایارد» به اقتباس از بوتا در نمروز وینوا به حفاری پرداخت. به موازات این اقدامات، تحقیقات زبان‌شناسی و خط‌شناسی بر روی کتیبه سه زبانه تخت جمشید که از آغاز قرن نوزدهم شروع شده بود ادامه داشت. دو زبان اول که پارسی باستان و ایلامی بوده خوانده شده بود. وزبان سوم نیز در نیمه قرن نوزدهم رمز گشایی شد و مشخص شد که سومین زبان سامی که امروزه به آکادی شهرت شهرت دارد و راه برای شناخت دورانهای باستانی بین النهرین هموار شد. بوتا و لایارد، علاوه بر تعداد زیادی مجسمه‌های سنگی که به اندازه طبیعی ساخته شده بود، قطعاتی از نقوش بر جسته در اندازه‌های مختلف و بسیاری اشیای ارزنه و نفیس دیگر که از کاخ‌ها و معابد و محل‌های باستان بین النهرین بدست آورده بودند با خود به اروپا بردنده و موزه‌هایی چون لوور را مزین کردند و گزارش‌های مفصل و شگفت‌انگیزی از کارها خود را نیز به ارمغان آورده که یکی از آنها کتابخانه‌اشو بانی پال آخرین امپراتور با قدرت آشور بود که از شهر باستانی نینوا بدست آمد و شامل نوشه‌های مذهبی، ادبی و علمی و به خط بابلی و آشوری بود درین این نوشته‌ها لوحه‌های دیگری بدست آمد که به خط و زبان دیگری بودند که بعدها معلوم شد سومری هستند و زبان و خط سومری ۱۵۰۰ سال قبل از آشور مورد استفاده قرار می‌گرفت و قبل از زبان اکدی است. سومریان در جنوب سرزمین کتوئی عراق(بین النهرین: سرزمین مابین دو رود دجله و فرات) و شمال خلیج فارس و از جمله شهر باستانی بابل سکنی داشتند و تمدنی بسیار با کیفیت عالی پی ریزی نمودند. تاریخ ورود سومریان به این سرزمین دقیقا معلوم نیست، ولی بر اساس کنکاشهای باستان شناسان سومریان حدودا ۴۵۰۰ سال قبل از میلاد اولین تمدن در خشان بشری را پایه گذاری کردند و دولت شهرهای باشکوهی چون "اور-", "اوروک-", "ائئخ"، "نیپ پور-", "کیش-", "له کش"، "لرسا" بنا نهادند، لازمه ایجاد چنین تمدنی

اینست که سومریان حداقل ۵۰۰ سال قبل از بوجود آوردن دولت شهرها، در منطقه حضور داشته باشند یعنی می‌توان گفت سومریان ۴۵۰۰-۵۰۰۰ سال قبل از میلاد در منطقه بین النهرین بوده‌اند. در فاصله سالهای ۱۸۳۵-۱۸۴۴ تا ۱۸۸۱ «راولینسون» نوشه‌های سه زبانی داریوش را در ارتفاعات بیستون در غرب ایران (کرمانشاه) را خواند و ترجمه کرد این کتبه که به سه زبان فارسی، بابلی و ایلامی گل سر سبد آشور شناسی نامیده می‌شود، در همین دوره «هینکس» «خاور شناس بریتانیایی» که در کشف و شناسایی سیستم حروف صدادار خطوط میخی به راولینسون کمک می‌کرد دریافت که خط میخی به کار رفته در زبانهای سامی خاور نزدیک، از قومی کهن تر به رعایت گرفته شده که زبان‌آنها غیر سامی بوده و این همان قوم متمن سومر است و اما نام سومر را ژول اوپرت شرق شناس آلمانی مقیم فرانسه و همکار دیگر آن دو به آن قوم داد. وی اولین کتاب درباره سومری‌ها را به سال ۱۸۸۱ تحت عنوان مطالعاتی سومری به زبان فرانسه انتشار داد و نام راولینسون، ادوارد هینکس و ژول اوپرت به عنوان قدیسین سه گانه مطالعات میخی مشهور شد در ادامه کشفیات در سال ۱۸۵۴ دو نفر باستان شناس انگلیسی محل سه شهر سومری اور، اریدو، اوروک را پیدا کردند و در اولین کاوشها که سرپرستی آن را ارنست دوسارزاک به عهده داشت اشیای نفیسی مانند مجسمه گودآ و دو مهر استوانه‌ای شکل با خط نوشته سومری بود. نظریات متشتتی دایر براینکه سومریان از آسیای میانه (سرزمین مبدأ ترکان) به منطقه بین النهرین وارد شده‌اند یا نه وجود دارد، لیکن از طرف باستان شناسان در مورد خط سیر هجرت این ملت از آسیای میانه به بین النهرین عنوان میشود که در عبور از شمال دریای خزر، دربند داغستان یا مسیر داریوال به آذربایجان وارد شده و بعد از اسقراشان در بین النهرین تمدن سومریان را بنانهاده‌اند.

حقوق‌دان و مورخ مشهور "علی پاشا صالح" در اثرش بنام "حقوق تاریخی" در مورد خط سیر مهاجرت و تاریخ قوانین وضع شده از سوی سومریان چنین می‌نویسد: «شش

هزارسال قبل از میلاد قومی فقازی موسوم به سومر در جستجوی خاکهای حاصلخیز از مسیر شمال غرب ایران (آذربایجان) به بین النهرين (عراق کنونی) وارد شدند و در جنوب عراق آرامش یافته آن خطه را ماوای خود ساختند. این ملت ابتدا با عنوان سومر و متعاقباً بابلیان نامیده شدند، بواسطه خط میخی برهزادان لوح گلی قوانین موضوعه و سرگذشتیان را حک کردند که اکنون موزه‌های معاصر جهان من جمله موزه لوور پاریس را مزین ساخته است.

قریب به نوادر صداین الواح واستوانه‌های حاوی اطلاعات ذی قیمتی در مردم سیستم اداری، اقتصاد، فعالیت‌های حقوقی، احکام محاکم، نکاح، معاملات، قباله‌ها، وصایا، قبوض پرداخت و دریافت، وصف خدایگان و اسامی اشخاص و امکنه می‌باشد».^{۱۰}

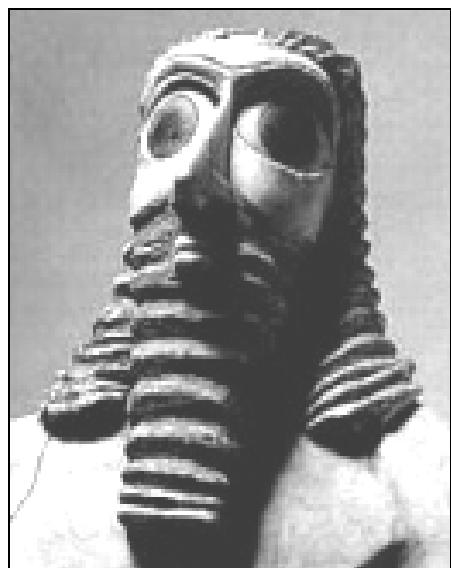
علی پاشا صالح با اشاره به سومریان و خاستگاهشان می‌نویسد: «ساکنین اصیل آسیای میانه ترکان بودند، منطقه مذکور مهد پرورش ترکان بوده و بتدریج با مهاجرتشان اولین تمدن‌های دنیا از جمله سومریان و هیتی‌ها را بنا نهادند و وجود این اقوام باستانی ترکتزاد، اولین زبان مکتوبی که بشریت سراغ دارد ترکی است در حال حاضر ریشه بسیاری از کلمات ترکی از زبان این ملل کهن است».^{۱۱}.

بر اساس ادعای متخصصین تاریخ باستان ساختار فیزیکی انسان ساکن در آناتولی و مطابقتش با این اقوام باستانی و عدم تغییر اساسی بعد از گذشت قریب به ۴۰۰۰ سال دلیل پر قوم دیگری است. البته کرامر در کتاب تاریخ سومر خود «سومریان را مافوق بشریت میداند».^{۱۲}

سلط سیاسی و اجتماعی امپراطوریهای مقدونیه، روم و بیزانس در طول ۱۶ قرن بر آناتولی باعث تحلیل رفتن این اقوام باستانی ارشد لاکن مهاجرتهای وسیع متاخر ترکان، سلجوق، تاتار و عثمانی با آن رسوم و زبان و فیزیک مشابه متقدمینشان، تسط آنها به منطقه را قوام بخشید.

١٩١٥/ ٧٢

مجسمه سومری



اثر سومری

73 / 1910



سومر در تورات و قرآن:

«مادر تو که بود؟ یک شیر ماده. او در بین شیرها میخوابید... یکی از کودکانش را بزرگ کرد. او یک شیر جوان شد... خبر او را ملتها شنیدند... و کاخ آنان را ویران و شهرهایشان را خراب کردند... او را به قفس انداختند او را به پادشاه بابل دادند.»^{۱۴}

در اینجا منظور از شیر خدای عشق سومریهاست.

خدای یهوه اینگونه میگوید:

«... پر از حکمت و زیبایی تمام تو بودی. تو در عدن و در باغ خدا بودی. بایاقوت زرد و عقیق سرخ و سفید و زمرد آسمانی و عقیق ویشم و سفیرو یاقوت قرمز و سایر سنگ‌های قیمتی بسته شده بودی... مغدور شدی و به خاطر درخشش حکمت خویش را نابود کردی. تورا به زمین انداختم... تورا در زمین بنده قرار دادم... تو تاولد نیست خواهی شد.»^{۱۵}

این متن بسیار بلند است ولی نکته بارز آن تلاش برای نیستی ایشتار | اینانا میباشد. یهوه اورا به زمین میاندازد او ارزش ایدن (عدن یا بهشت) را نمیداند. البته این واژه در کتیبه‌های سومری برای سرزمین اراتتا در آذربایجان کنونی استفاده شده است که منشا سومرها مانند اینانا به قریب یقین از آنجاست زیرا خدای آنها نیز از انجا رانده شده و این تمثیلی برای خروج آنها از آذربایجان است.

اله در تورات نمونه‌های بسیاری میباشد که بدین دو مورد بسته میگردد.

قرآن کریم نیز در آیه ۱۰۲ سوره بقره به داستان هاروت و ماروت و هبوط آنان اشاره میکند که آنها از خلقت انسان شکایت میکنند و خدآنها را به زمین میفرستند و خصوصیات و سهوت انسانی را در آنها قرار میدهد و آنها با خوردن شراب شروع به قتل و شرک و تجاوز به زنی بنام زهره (ونوس) مینمایند. خداوند آنان را عزاب داده و در بابل در داخل گودالی آنان را آویزان مینماید. زهره نیز به آسمان رفته و ستاره میشود.

در سومر باستان نیز نشانه اینانا و نوس (زهره) میباشد. او نیز در راه بدر مردان خبره بود حتی گیلگمیش با او در گیر و اورا میکشد. به اینانا خدای چوپان (دوموزی) و خدای باغبانی (انکیدمو) عاشق میشوند (شاید همان هاروت و ماروت قرآن کریم) ولی گیلگمیش (شاید نوح) نه. در تورات نیز داستان عین روایت قرآن میباشد. حتی اینانا به عنوان خدای عشق سومریها به عنوان فاحشه آسمانها خوانده میشده است.^{۱۶}

تنها تاریخ نگاران نیستند که به هجرت سومریان از آسیای میانه اذعان دارند زبان شناسان بسیاری نیز براین مسئله صحه گذاشته‌اند، ادیب دکتر پروین نائل خانلری با اشاره به منشاء سومریان بعنوان کهن ترین تمدن بشری می‌نویسد:

«زبان سومریان کهن ترین زبان مكتوب بشری است، در ازمنه قدیم قومی موسوم به سومر در مصب دورود دجله و فرات در منطقه‌ای که بعداً بابل نامیده شدو شمال خلیج فارس مامن گرفتند و هیچ شباهتی با همسایگان بعداً شناخته شده‌اش نداشتند. شاید سومریان که صاحب اولین و در قیاس با تمدن‌های کهن درخشان‌ترین تمدن بشری بودند اعتلای تمدن‌شان را مدیون پیشرفت اولیه در خاستگاه‌شان که به گمان بسیاری شرق یا شمال شرق بوده است شده‌اند.»^{۱۷}

اشیای یافته شده متعلق به این دو ملت در مناطق یادشده قرابت و یکسانی غیرقابل اغماضی با اشیاء یافته شده متعلق به همان اعصار در اطراف عشق آباد و شمال خراسان، نیز مناطق نزدیک آسیای میانه در غربی ترین نقطه‌اش دارد.

بررسی‌های باستان‌شناسی، هنرهای متفوosh بر اشیاء و نوع ساخت اشیاء، متخصصان امر را بطور قطع براينکه منشاء این ملل با آسیای میانه ارتباط دارد مقاعد ساخته است. سومریان در کتیبه‌های سومری بصورت واضح اشاره میکنند که، از کوههای شمال و شمال شرق ایم کورا، ایم=شمال_شرق، کورا=کوه به بین النهرين آمده بودند. «سومرها خودشان خود را "کارا کل" یعنی سیاه سر مینامیدند، نه سومر. سومرها در حدود ۵۵۰۰

سال قبل از میلاد از اقوام هم نژاد و هم زبان خود در آذربایجان یعنی هوری ها، سایرها سوبار ها، قوتی ها، لولویی ها، آذ ها، جدا شده و به بین النهرين کوچ کرده و در آنجا اولین تمدن مدنی بشری را بنا نهادند. سومرها تمدن های شهری مانند اور و اوروک و ماری و کیش، را در حدود ۴۵۰۰ سال قبل از میلاد بنا نهاده بودند. سومرها به عنوان اولین قانونگذاران بشریت بشمار میروند و از "دونگی" پادشاه اور و نیسابا و اورو کاجینا شاه لاقاش ۲۶۰۰ سال قبل از میلاد مجموعات عظیمی از قوانین به جای مانده که مربوط به همه مسائل زندگی ارث، خرید و فروش، مجازات مامورین دولتی متهم به رشوه خواری، قوانین حقوقی زنان، میباشدند. بعدها حمورابی شاه سامی بابل دستور داد تا آن قوانین را جمع آوری کرده و بر روی لوحة های سنگی بنویسنده، که امروزه تحت نام "قوانین حمورابی" معروف هستند.^{۱۸} البته دکتر حسین محمدزاده صدیق در کتاب ارزشمند یادمانهای ترکی باستان و امید نیایش در کتاب آذربایجان و هویت به یک سری از کتیبه های باستانی سومری و اویغوری اشاره میکند که در زیر زمین موزه ایران باستان نگهداری میشوند. چیزی بعدها توسط مسئولان میراث فرهنگی تکذیب شد. (البته این گونه گمشدنی ها بسیار زیاد است که بطور نمونه میتوان از فسیل ماموت دزدیده شده از محوطه اداره محیط زیست مراغه در سال ۱۳۸۸ اشاره کرد. فسیلی حدود ۲ تنی که یک شبے نیست شده است. البته جناب بیوک رئیسی رئیس سازمان حفاظت محیط زیست آذربایجان شرقی آن فسیل ارزش ریالی ندارد - جهت کسب اطلاعات بیشتر به نشریه آفتاب آذربایجان شماره ۳۶ آذرماه ۱۳۸۸ مراجعه نمایید)

"در کتیبه ای آشوری از سال ۷۱۶ ق.م. اسم قدیمی کوه "سهند" که در بین اهالی ماد - ماننا استفاده میشد، کوه "او آوش" و منطقه کوهستانی نزدیک آن "او ایش دیش" آمده است. این دلیلی دیگر بر همzbانی سومرها و قوتی - لولویی ها میباشد. در زبان سومری "او" به معنی عدد ۱۰ میباشد که در ترکی امروزی همان کلمه بصورت "اون، " استفاده

میشود. "ایش، ائش" در زبان سومری به معنی عدد ۳ که امروزه نیز در ترکی به صورت "اوش" استعمال میشود. "دیش" در زبان سومری به معنی "دندانه" و در ترکی امروزی به معنی "دندانه؛ دندان" هنوز هم استعمال میشود. لذا معنی "او ایش دیش" ذکر شده در کتبیه‌اشوری به معنی "سیزده دندانه" میباشد و امروزه بدان محل "بشن بارماخ" یعنی پنج انگشتی میگویند.^{۱۹}

تاریخ نگاران و زبان شناسان، اقوام ساکن در منطقه ایران و عراق را در هزاره چهارم تا ورود آریاها به دو دسته عمده طبقه بندی میکنند:

۱ - اقوام التصافی زبان، شامل سومریان، ایلامیان، هیتی‌ها، کاسیان، لولویان، اورارتیان، ماننیان و ...

۲ - اقوام سامی زبان، شامل یهودیان، فینیقیان، آشوریان، کلدانیان، اکدیان و

تاریخ هر یک از اقوام مزبور حتی اگر منطقه حکومت آنها محدوده ایران فعلی نباشد در فعل و انفعالات تاریخی این منطقه تاثیر گذار بوده است.

همچنانکه میدانیم مجموعه زبانهای چهار دسته عمده طبقه بندی می‌شوند:

۱ - زبانهای سامی مانند زبانهای عبری و عربی ...

۲ - زبانهای التصافی مانند ترکی، کره‌ای، فلاندی و

۳ - زبانهای هندی - اروپایی که زبانهای اروپایی و نیز فارسی را در بر میگیرد.

۴ - زبانهای تک هجایی که مهمترین آنها زبان چینی است.

اولین نوشته‌های تاریخی حاکی از تمدنی عظیم و سازمان یافته مربوط به حکومت سومری‌ها در منطقه بین النهرين است. سومریان در نواحی عراق کنونی و مناطق شمال غرب خلیج فارس ساکن بودند. به عقیده تاریخ نگاران، اولین نوشته‌های تاریخی بر روی لوحها، اولین قانون مدنی و ... مربوط به سومری‌هاست. این قوم از ساکنان منطقه اورال بودند که در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد با گذر از شمال دریای خزر به این منطقه

مهاجرت کردند. تمامی شواهد موجود نشان از آن دارد که قوم مزبور دارای زبان التصافی بوده است

افرادی مانند رنه گروسه فرانسوی و پرسور محمد تقی زهتابی و ساموئل کریمر و چالرز بارنی بریتانیایی و هنری فیلد «معتقدند که سومریها از سمت آذربایجان و قفقاز وارد بین النهرين شده‌اند».^{۲۰} البته کریمر در بعضی از نقاط کتاب خود سومریها سامی می‌پندارد ولی هیچ وقت دلیلی ارائه نمیدهد.

اما اودر کتاب خود "اینانا ملکه زمین" بطور واضح مینویسد «که زبان سومرها فرم قدیمی زبان ترکی بود و تصدیق میکند که سومرها پایه گذار تمدن بشری هستند. حتی در کتیبه‌های سومری از افتادن سومر به دست اقوام سامی به عنوان فاجعه یاد میشود. که لئو پوانت سومر شناس نیز به هجوم آنها اشاره دارد».^{۲۱} دکتر آیدین ممدف استاد دانشگاه باکو و اولجاس سلیمانف قراق نیز حدود ۸۰۰ کلمه ترکی را در زبان سومری استخراج کرده‌اند. پرسور عثمان ندیم تونا بر روی ۱۶۸ کلمه سومری فعالیت نموده و آن را در برابر محققین غربی قرار داده است. در سال ۱۹۷۴ در دانشگاه پنسیلوانیا در بین کارشناسان زبانهای آسیای مرکزی و خاور دور. دونفر زبان شناسان هندو اروپایی (جرج کاردونا و هنری هینگر والد) و یکی زبان شناس سرخپوستان بنام (جان فاوہت) و یکی سومرولوژ (اکه اسزوبرگ) و دیگری آسریولوژ (ایرل لیچتی) و... که جمعاً ۲۲ نفر میشدند بنا به گفته سلیمان ندیم وی با همه آنها بر سر سومر مجادله و بحث کرده است. و همه آنها را قانع و هیچ مخالفتی برای سخنانش نیافت. به گفته سلیمان ندیم. کاردونا و فاوہت از لینگویستها از کار او تجلیل کردند.

به چند کلمه استنادی ندیم اشاره میکنم:

سمری: آدا تورکی: آتا فارسی: پدر

سمری: آغار تورکی: آغیر فارسی: سنگین

سمری: دی تور کی: ده فارسی: بگو(گو)

سمری: دینگری تور کی: تنگری فارسی: دادار(خدا)

سمری: دوگ تور کی: توک فارسی: بریز

«در فرهنگ سنگلاخ میزرا مهدی استر آبادی که به همت روشن خیاوی آماده شده است که کلماتی اشاره میشود که ریشه ترکی دارند.»

بالمثال «کلمه قوما با واژه (قمه) سومری به معنای کنیز یکیست»^{۲۲}

در عربی نیز کلمات بسیار سومری را نیز میتوان یافت. البته پرسفسور دل هیمز و فریتز هومر نیز کلمات مشترک بسیاری را در سومری با ترکی یافته‌اند. دکتر زهتابی در کتاب تاریخ دیرین ترکان به کتیبه‌اشوری اشاره دارد که در آن از واژه "او ایش ایش" یعنی همان کوه سنهند و واژه‌ای که مادها و مانناه برا یان کوه بکار میبردند. اشاره کرده است. این کلمه در زبان سومری به معنای سیزده دندانه میباشد. که امروزه مردم بومی بدان محل "بش بارماق" میگویند.^{۲۳}

"بیلگی" به معنای "علم" و "بیلیکسیز" به معنای "جاهل" و "بیلن" به معنای "دانا". قدمت این لغت یا به قول شما "معادل" به ۴۵۰۰ سال قبل از میلاد یعنی به سومریان می‌رسد و جزو همان لغات نزدیک یا یکسان سومری - ترکی است. بیلگا (سومر) ← بیلن (ترکی).^{۲۴}

بطور نمونه:

فارسی: مادر - پدر - زانو - یزدان - روستا

تورکی: آنا - آتا - دیز - تانری - اویا

سومری: آنه - دده - دیو - تانگری - اویه

سومری "ایککی" تورکی "ایکی" فارسی "دو" ء
 سومری "اوش" تورکی "اوچ" فارسی "سه" ء
 سومری "بیلگا" تورکی "بیلگلی" فارسی "فهم، دانش" ء
 سومری "چولپان" تورکی "چوبان" فارسی "چوپان" ء
 سومری "دیریگ" تورکی "دیرین" فارسی "گفتمان یا گفتن" ء
 سومری "گولین" تورکی "گولیش" فارسی "خندان" ء
 سومری "ایب" تورکی "ایپ" فارسی "تار، نخ" ء
 سومری "گیم" تورکی "کیم" فارسی "چه کسی

(در مورد کلمات مرتبط سومری جهت کسب اطلاعات بیشتر میتوانید آفتاب آذربایجان شماره‌های ۳۵ و ۳۶ مراجعه و تشابه‌های بین آن و زبانهای آسیایی را مشاهده نمایید).

حتی دکتر تعریف آتایوف محقق برجسته ارمنی شناس به کلمات آراز و کور و همدان در یک کتیبه سومری اشاره دارد.(جهت رویت خبر دلایل آتاووف به فصل استناد و تصاویر مراجعه فرمایید)

سومریها خودرا کاراکل یعنی سیاه سر یا کنگر میدانند و مینامیدند و در کتیبه‌های خود ذکر میکنند که از (ایم:شمال -شرق و کورا:کوه) بین النهرین یعنی از سمت آذربایجان و یا طبق نظر برخی محققین مانند دکتر فاریابی از ترکستان شرقی آمده‌اند. البته میتوان واژه کورا را با رود کور یا کورا در آذربایجان نیز مربوط دانست. که نام خلیج کنگر(فارس) نیز از آنان است. که در کتاب ده ده قورقد نیز بدان نام اشاره شده است. لودینگرای سومری در داستان زندگی خود در شهر سومری نیپیور تمام خصوصیات سومریان را برای ما نمایان میکند: «...به این سرزمین پدران من هزاران سال قبل آمده‌اند. از کجا و چرا در آن زمان به علت نداشتن خط ننوشته‌اند. فقط سینه به سینه از پدر به پدر بعضی افسانه‌ها به گوشمن

رسیده است.... شهر من نیپور پدر تمام خدایانمان و پادشاهشان "ایل بزرگ" ساخته است. ما سر سیاهان را در اینجا جا داد و بقیه را به شهرهای خدایان دیگر گسیل ساخت. هر شهر ما زیر نظر یک خدایان بود. ما سر سیاهان (کاراکل) گفتم حتماً تعجب کردید. یک اسم عجیب برای یک ملت است. شاید بگویید چرا این اسم را برای خود انتخاب کردیم. بنابر تحقیقاتم پدرانم قبل از مهاجرت به این محل در جوار مردمانی مو زرد و چشم آبی زندگی میکردند. در هر حال جهت جدا کردن خود از آن مردمان این نام را برگزیده‌اند. انسان مو زرد و چشم آبی چگونه می‌شود نمیتوانم جلوی چشمانم بیاورم. در سرزمین خود چنین افرادی را ندیده‌ام. من پشم سیاه و مو سیاه هستیم. فقط مارا سیاه پوست نانگارید. رنگ بدن ما گندمین است.^{۲۵}

ژاپر (۱۹۰۵ - ۱۸۲۵ میلادی) نخستین دانشمندی بود که موضوع قرابت بین زبانهای خانواده اورال - آلتای و سومری را پیش کشید. وی زبانهای سومری و ایلامی را از زبانهای یافشی (ترک) می‌دانست. بعد از او فریتز هوما (۱۸۵۴ - ۱۹۳۶ میلادی) سومرشناس آلمانی ابتدا زبان سومری را از زبانهای اورال - آلتاییک شمرد و در سال ۱۸۸۴ میلادی پیش رفته، سومری‌ها و آنها را یک قوم مشترک آلتای نامید. وی در دهه‌های نخستین سده بیست میلادی با برابر هم نهادن واژه‌های، سومری و ترکی و توضیح در حدود ۳۵۰ واژه سومری به کمک واژه‌های زبان ترکی بر ارتباط زبان سومری با زبانهای ترکی تاکید کرد. وی از مطالعات خود به این نتیجه رسید که شاخه‌ای از اجداد باستانی اقوام ترک در حدود سالهای ۵۰۰ قبل از میلاد از وطن خود در آسیای مرکزی حرکت کرده به آسیای مقدم آمده و سومری‌ها را پدید آورده‌اند و آثار بازمانده از زبان سومری نشان می‌دهند که زبان ترکی در آن اعصار چگونه بوده است.

دکتر رحیم رئیس نیا با اشاره به مطالب فوق و زوایای مختلف تمدن سومری می‌نویسد: «زبان سومری زبانی بوده است التصاقی و به طوری که گذشت همین نوع

ساخت عمدۀ ترین نشانه نزدیکی آن با خانواده زبانهای ترکی به شمار می‌رود. لازم به تذکر است که همه زبانهای التصاقی با هم خویشاوند نیستند. گو اینکه دلایل قاطعی نیز بر ناخویشاوندی زبانهای ترکی و سومری وجود ندارد. در دو اتنونیم "سومر" / سومر / سمار / سوبار) (البته نام شهر سومار خوزستان نیز نشان از تمدن سومر دارد) و "حورزم" (سو-ار-اس-م) ما نشانه‌هائی از نزدیکی ریشه‌ای قومی سومرها و خوارزمیان مشاهده می‌کنیم. بعلاوه ما می‌دانیم که سومری‌ها بصورت اندواتونیم خود را "کانگر" می‌نامیدند. خوارزمیان توسط اقوام دیگر "کانقا" یا "کانگری" نامیده می‌شدند.^{۶۹} ریشه اتنونیمی اولیه "کانگ" / کان" بمعنی "جد" پایه‌ی هر سه اتنونیم‌های فوق است. بعد از "سو-ار"‌ها و "اس‌ها" (خوارس‌ها) از نظر منطقه‌ای، در دره پامیر و هندوکش (هندو-کوش که در ترکی معنی کوههای سنگی و صخرهای هندو معنی می‌دهد)، بلغار (بول+آر)‌ها زندگی می‌کردند، که ریشه یابی اتنونیم آن مثل "سو-ار" معنی "مردم رودخانه‌ای می‌دهد (بلگ-ار / مردم رودخانه‌ای). "بلغار‌ها" و "سو-ارها" در ناحیه‌ی ایتل (ولگای فعلی) نزدیک هم زندگی می‌کرده‌اند. (دانشمندان بلغاری معتقد هستند که بلغارها، مهاجرانی از منطقه‌ی آسیای مرکزی ترک نشین هستند. بلغارها در تشکیل مناطق ترک نشین، در ناحیه‌ی رود دانوب مجارستان و شمال دریای سیاه نقش داشته‌اند).^{۷۰}

گریزی به پارت‌ها و اشکانی‌ها:

البته به علت عدم مرکزیت داشتن اقوام پارتی در آذربایجان فقط یک اشاره کوچک به آن می‌کنیم. خوارزمی‌ها (خوارزمیان) و "پارد"‌ها (پارت‌ها) در ارتباط نزدیکی بودند. تحت حاکمیت پارس‌ها، پارت‌ها و خوارزمی‌ها تحت فرماندهی واحدی بودند. در اینجا باید در نظر داشت که پارت‌ها در اصل ترک بوده‌اند. اگر آنها ایرانی بودند، در آن زمان

امکان اینکه تحت نفوذ ترکان صحراء گرد، زبان خود را از دست بدهند وجود نداشته است، در حالیکه میباشد ترکهای از راه رسیده را به پارسی تبدیل نمایند».^{۲۸}

اتنویم پارتی را به مدل ترکی می‌توان ریشه یابی کرد. «پارتی» شامل کلمه «پار» (بار) به معنی "داشتن، فراوانی، و ثروتمندی" و پسوند "دی" (لی) است. پارتی به معنی ثروتمند، و دارای ثروت است. وقتی ما پارتی را ترک فرض نمائیم در دشت "کاما" به قوم "باردی" و به نام منطقه‌ای به نام "باردیم" بر می‌خوریم. در ناحیه اذربایجان تا قبل از فتح آن توسط مغولان، مرکز بسیار معروف و تجاری و صنعتی به نام "باردا" که از اتنویم ساکنین انجا ناشی شده، بر می‌خوریم.

ایالت مردم پارتی در قرن سوم قبل از میلاد در جنوب شرقی دریای کاسپین (خزر) در زمان تلاش بر ضد یونانی‌ها بوجود امد. در اوج قدرت، آنها مناطق وسیعی از هندوستان تا بین النهرين را در زیر قدرت خود داشته‌اند. بظاهر، حتی در دوران سومری‌ها، پارتی‌ها به نواحی خاورمیانه نزدیک شده‌اند و تاثیراتی روی سومری‌ها داشته‌اند.

«پارتی‌های قدیم در اینده ترکمن نامیده شده‌اند. بظاهر، ترکمن‌های هامسین در شرق خلیج فارس، عراق، و ترکمن‌های سوریه از آن زمان ها، یعنی از زمان هائی که پارتی‌ها، وسعت زیادی را در خاورمیانه و آسیای مرکزی در تصرف داشته‌اند مانده‌اند.» (دکتر زکیف.م. هزاره سوم ق.م) (پانویس: روزنامه خراسان مورخه ۹ آذر ۱۳۸۸: عبدالهیان وجود قومیت‌های گوناگون کرمانچ، فارس (قات)، ترک، ترکمن و کرد در خراسان شمالی با همه ویژگی‌های فرهنگی خاص خود سبب شده است لقب «گنجینه فرهنگ‌ها» برآنده این خطه ایران باشد. خراسان شمالی از نظر اجتماعی یک دست نیست و محل زندگی اقوام گوناگون است. قومیت‌های مختلفی در استان زندگی می‌کنند که با آداب، رسوم و عقاید مختلف خود موجب وجه تمایز این استان از دیگر استان‌ها شده‌اند، اما برای رسیدن به پاسخ این سؤال که هر کدام از این اقوام از ابتدا در خراسان شمالی بوده‌اند یا از مناطق

دیگر وارد این منطقه شده‌اند، در گزارش‌های مختلف به بررسی پیشینه تاریخی این اقوام پرداخته ایم. در این شماره به بیان نظریه‌های گوناگون محققان در خصوص ریشه قوم ترک در خراسان شمالی می‌پردازیم. یک محقق در این خصوص می‌گوید: درباره تاریخ باستانی ترکان نظرهای گوناگونی وجود دارد، به طوری که در خصوص ریشه نژادی این قوم بین پژوهشگران اختلاف نظر وجود دارد. «نعمتی» اظهار می‌دارد: گروهی از پژوهشگران ریشه قوم ترک را از نژاد سفید و عده‌ای دیگر، آنها را از نژاد زرد می‌دانند. وی بیان می‌کند: بخشی از قوم ترک در جنوب ایران و در استان‌های فارس، اصفهان، بوشهر، کرمان، چهارمحال و بختیاری و استان‌های مجاور و عمده ملت‌های ترک، در شرق ایران در استان‌های خراسان شمالی، رضوی، گلستان و مازندران ساکن هستند. وی خاطر نشان می‌کند: ترک‌های آذربایجانی در شهرهای مختلف ایران و به خصوص استان‌های آذربایجان شرقی و غربی، اردبیل، زنجان، همدان، قزوین، تهران و مرکزی و بخش‌هایی از گیلان، کردستان، استان‌های خراسان و کرمانشاه زندگی می‌کنند. وی اضافه می‌کند: قوم ترک در ایران تاریخی ۷ هزار ساله دارد، به طوری که ریشه ترکان ایران را می‌توان در عبور اقوام سومری و ایلامی از منطقه آذربایجان و سکونت احتمالی در این منطقه و دیگر مناطق ایران جستجو کرد. «نعمتی» با بیان این که نیمی از ساکنان خراسان شمالی به زبان ترکی تکلم می‌کنند ابراز می‌دارد: منطقه بام و صفوی آباد اسفراین، بخشی از اسفراین، نیمی از مردم شهرستان شیروان، فاروج و مردم شهر بجنورد و روستاهای مجاور آن، از جمله ارکان اسفیدان و بخشی از روستاهای مانه و سملقان جزو ترک زبانان این استان هستند. وی خاطر نشان می‌کند: ترک‌ها دومین قومی بودند که در زمان سلجوقیان و از طریق مهاجرت بعد از تات‌ها وارد ناحیه بجنورد و خراسان شمالی شدند. وی هم چنین ریشه ترکی بجنورد را با اغلب ترکی‌های موجود در ایران از قبیل ترکمنی و ترکی استان‌های مجاور آذربایجان متفاوت می‌داند. یک نویسنده و پژوهشگر دیگر در این

خصوص می‌گوید: در بررسی‌های باستان شناختی و طبق اسناد معتبر تاریخی، نخستین ساکنان خراسان شمالی اقوام سکاها و داهه‌ها بودند که بعدها آریایی‌ها به علت یخ‌بندان و سردی هوا در منطقه قطب شمال به ناحیه شمالی ایران از جمله خراسان شمالی مهاجرت کردند و آمیختگی این قوم ترک زبان با ساکنان بومی این منطقه، نژاد پارت را به وجود آورد. «محمد اسماعیل مقیمی» اضافه می‌کند: نخستین هسته زندگی اجتماعی این قوم که به زبان ترکی تکلم می‌کردند حدود ۲۵۰ سال قبل از میلاد در ناحیه خراسان شمالی شکل گرفت. وی اظهار می‌دارد: ترک‌ها در سرزمین سربز و چنگلی خراسان شمالی در حاشیه رود اترک و دیگر حوضه‌های آبریز این رودخانه پراکنده شدند. وی به سخن یک نویسنده روسی اشاره می‌کند و می‌گوید: جبال خراسان که امروز در بین ۲ کشور ایران و روسیه قرار دارد، در قرون وسطی محل زندگی کوچ نشینان ترک بوده و از همان تاریخ نیز این سرزمین به اثک یا اتیاک به معنای ولایت دامنه و کوهپایه نامیده شده است. وی خاطر نشان می‌کند: به نقل از «سعید نفیسی» مؤلف تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، قبل از اسلام اختلاط قبایل ترک و آریایی در شمال شرقی خراسان دیده می‌شد. وی هم چنین نقش اقوام گرایی و ترک‌های شمال خراسان را که ریشه اصلی گویش آنان زبان ترکی است در ایجاد دولت اشکانی بسیار پر رنگ توصیف می‌کند. وی می‌افزاید: قبل از کوچ کردن کردها به خراسان در سال ۹۱۶ و ۱۰۱۱ هجری قمری ترک‌ها در این ناحیه زندگی می‌کردند، زیرا بعد از مهاجرت، کردها در گیری‌هایی با ساکنان بومی و ترک زبان داشتند. این نویسنده و پژوهشگر اضافه می‌کند: حضور اقوام مختلف در خراسان شمالی مجموعه‌ای متعدد از ترک و کرد، ترکمن و تات را موجب شده است که تعامل مثبتی با فرهنگ یکدیگر داشته و دارند. یک محقق دیگر نیز درباره ریشه قوم ترک می‌گوید: کمربند زندگی ترک زبانان شمال فلات ایران از چین تا دولت عثمانی، ماوراءالنهر و پامیر و منشوری ادامه دارد و شامل کشورهای مغولستان، ترکستان، آذربایجان، قفقاز و ترکیه

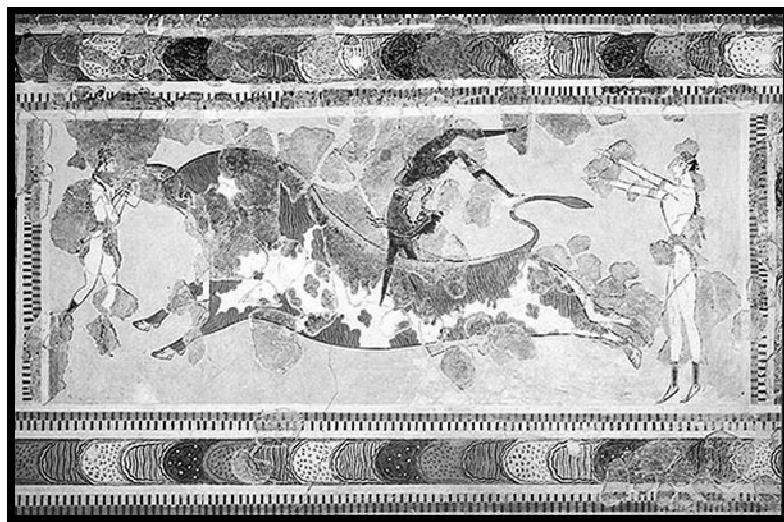
می شود. «علی رضا جعفریان» می افزاید: ترک‌ها نیز مانند فارس‌ها به منظور یافتن مکان مناسب برای زندگی به سرزمین‌های جدید مهاجرت می کردند و ممکن است به دلیل هم نژاد بودن با ساکنان آن مناطق در مکان‌های خاص ساکن شده باشند. وی با بیان این که تمدن در ابتدا در سمت شرق بود و بعدها به سمت غرب متغیر شد می گوید: مهاجرت این اقوام نیز بیشتر به شکل شرق به غرب انجام می شد. «جعفریان» تصريح می کند: در زمان‌های بسیار قدیم تمدن در سمت شرق و شمال چین بود، همین امر سبب مهاجرت بسیاری از اروپاییان به شرق شد. در این حرکت‌ها و مهاجرت‌ها بود که مغول‌ها که شاخه‌ای از ترک‌ها هستند به ایران مهاجرت کردند و در آن جا ساکن شدند. این محقق اظهار می کند: با مطالعه تاریخ ایران می بینیم که ترک‌ها نزدیک به هزار سال در ایران حاکم و ساکنان اصلی و قدیمی ایران بودند که به مرور زمان اختلافاتی با فارس‌ها پیدا کردند، اما ادبیات و سنت خودشان را به خوبی حفظ کردند و حاکمیت را در این منطقه به دست آوردند. وی خاطر نشان می کند: قوم ترک در داخل ایران مهاجرت‌های داخلی متعددی نیز داشتند و برای یافتن چراگاه و مکان‌های سرسبز به مناطق مختلف کوچ می کردند. وی درباره روستاهای ترک نشین ایران می گوید: بیشتر روستاهای ترک نشین ایران تاریخی بسیار قدیمی دارد، به عنوان مثال روستاییان کوسه که در ۶۰ کیلومتری شیروان زندگی می کنند، به زبان ترکی اصیل صحبت می کنند. براساس بررسی‌های دقیق ساکنان اصلی این روستا ترک‌ها بودند و در برجهای از زمان عده‌ای از نیشابور به آن جا مهاجرت کردند. «جعفریان» بیان می کند: در خراسان امروزی ترک‌ها به چند دسته تقسیم شده‌اند؛ گروهی از قدیم در نیشابور و بام و صفوی آباد زندگی می کردند، گروهی دیگر در درگز و عده‌ای نیز در قوچان و شیروان هم چنین اسفراین و بجنورد ساکن شده‌اند. وی می افزاید: بر اثر بعد زمانی و مکانی که برای این قوم به وجود آمده است، زبان آنها به شکل محلی صیقل پیدا کرده و لهجه به وجود آمده است. وی هم چنین چگونگی ایجاد

لهجه در میان قوم ترک را نشان دهنده قدمت حضور این قوم در ایران می‌داند و می‌گوید: قدمت تپه ارگ که در شیروان واقع شده است، به هزاره پنجم قبل از میلاد بر می‌گردد. وی تصريح می‌کند: در مقایسه روستاهای فارس نشین و ترک نشین خراسان، در می‌باییم که روستاهای ترک نشین بسیار قدیمی و پر جمعیت است. وی بیان می‌کند: روستاهای بزرگ ترک نشین شیروان هم چون زوارم، دوین، حسین آباد، ورقی و علی آباد و روستای خیلی بزرگ و قدیمی باغان که تاریخ آن از زمان صفویه مدون شده است از درجه اهمیت بالایی برخوردار است)

"سغدها" - که در ناحیه‌ی گریکو-باکتریا (در شمال و جنوب امودریا) زندگی می‌کرده‌اند، در ارتباط نزدیک با خوارزمیان و پارتی‌ها بوده‌اند. در منابع باستانی، بعد از حوراسمی‌ها، پارتی‌ها، سغدی‌ها، و در مجاورت آنها ارس‌ها یا اریس‌ها و قندهاری‌ها، اسم بردشده است. هرودوت می‌نویسد که در سرزمین پارسی هخامنشی، پارتی‌ها، حوراسمی‌ها، سغدی‌ها، و اریس‌ها، بخش شانزدهم امپراطوری را تشکیل می‌دادند.^{۲۹} او ادامه می‌دهد که مادها، اریس نامیده می‌شدند.^{۳۰} عقیده بعضی از متخصصین این است که قسمتی از مادها، زبان ترکی داشته‌اند.

هرودوت نقل می‌کند که: «اریس‌ها، پارتی‌ها، حوراسمی‌ها، سغدی‌ها، قندهاری‌ها (قنداری) و دادیک‌ها در جنگ‌ها، در یک دسته نظامی گنجانده می‌شدند».^{۳۱}.

۱۹۱۰/۸۸



یک اثر تاریخی سومری



گیلگمیش در نزاع با شیر

حتی در داستان «گیل گمیش» او از آذربایجان رد شده و به خزر می‌رود و از دریاچه ارومیه و کوهها یش یاد می‌کند^{۲۲} تختین داستان حمامی دنیا داستان معروف «گیلغامیش میباشد».

همانگونه که در بالا اشاره کردیم سومریان به احتمال قریب به یقین از ترکستان به بین النهرين کوچیده‌اند و زبانشان نیز با زبان ترکی چه به لحاظ همسانی واژگان و چه به لحاظ مشخصات گرامی پیوند خویشاوندی دارد. در چنین صورتی قاعده‌تاباید بین داستانهای سومری و افسانه‌های ملی ترکی نیز شباهتها معنی داری موجود باشد. سعی میکنیم در این مختصر به برخی از این نوع شباهتها اشاره کنیم. نخست با مضمون این داستان که به تبعیت از ۱۲ماه از ۱۲بخش تشکیل شده است، آشنا میشویم. «گیلغامیش قهرمان بی همتای شهر» اوروک "بود بدون اجازه وی نه فرزندان از آن پدرانشان بودونه زیبارویان به وصال دلدادگانشان می‌رسیدند. ساکنین شهر اوروک نزد خدایان به گلایه میروند و از آنان میخواهند تا پهلوانی رزمجو که یارای ایستادگی دربرابر گیلغامیش داشته باشد بیافرینند. خدای آسمان "آنو" قهرمانی همانند گیلغامیش بنام انگیدو (ان- گیدو) آفریده به نبرد وی میفرستد. انگیدو زندگی خود را در اعماق جنگلها و در میان حیوانات وحشی آغاز میکند. نخست با گیلغامیش وارد نبرد میشوداما سرانجام گیلغامیش براوچیره میشود. از آن پس آندو با یکدیگر از دردوستی درآمده به مبارزه مشترک علیه حیوانات وحشی می‌پردازنند. در یکی از روزها جهت نبرد بادیوی بنام هومبaba که در میان جنگل سدرزندگی میکردد عازم میشوند. به محض ورود به جنگل بانگهبان هومبaba روبرو گشته او را از پای درمیآورند. پس از آن انگیدو بیمارشده ۱۲روز به حالت اغما می‌افتد. او از لحظه‌ای که حالش رو به بیهوی می‌رود، سعی میکند تا گیلغامیش را از ادامه این نبرد منصرف نمایداما موفق نمیشود بین آن دو از یکسو و دیو از سوی دیگر نبرد هولناکی در میگیرد و سرانجام آنان بر دیو غالب آمده سرش را از تن جداییکنند. پس از آن انگیدو بیمار میشود و دیری نپاییده می‌میرد. با مرگ انگیدو غم و تاثر عمیقی بر تن و جان گیلغامیش چنگ میاندازد. از آگاهی براینکه خود وی نیز روزی همانند همزمش دارفانی را داد خواهد گفت، به وهم و اندیشه در دنای کی گرفتار آمده آرامش خود را از دست میدهد. او از خدایان تمنا میکند که برای مدت محدودی به روح

انگید و اجازه بدهند تا به روی زمین باید خدایان این خواهش وی را مورد اجابت قرار میدهند. گیلغامیش با روح انگید و ملاقات کرده، از او در رابطه با دنیای زیرین، دوزخ و حال و وضع ارواح مردگان در آنجا سئوالات متعددی میکند از جوابهایی که میگیرد لرزه براندامش میافتد از آن پس گیلغامیش با آماج رهایی از مرگ و یافتن رازحیات جاودان، سیروسیاحتی دراز و پرماجرایی را درپیش میگیرد. سرانجام از کسی بنام "اوتابپیشتم" میآموزد که رازحیات جاودان در گیاهیست که درته فلان دریاچه روییده است. گیلغامیش پس از بدست آوردن گیاه راهی سرزمین خویش میشود. او درین راه در کنار برکه‌ای (بقولی دریاچه اورمیه میباشد) اطراف میکند و برای شستن بدن خود وارد آب میشود. دراین اثنا ناگهان ماری بسوی گیاه حمله برده آنرا می‌بلعد بدین ترتیب مار زندگی جاودان می‌یابدو گیلغامیش خسته و درمانده با باری از غم واندوه به شهر اوروک بازمیگردد. خدایان به گیلغامیش یادآوری میکنند که حیات جاودان تنها در انحصار آنان بوده، مرگ و فنا نیز سرنوشت گریز ناپذیر انسانها میباشد. لذا آنان باید با دریافتن زیباییهای حیات فانی، باعیش و نوش و باعشق به زن و فرزند زندگی در این جهان راشیرین و دلپذیر نمایند.^{۳۳}

اکنون این داستان سومری را با میتولوژی خلقهای ترک زبان مقایسه می‌کنیم داستان گیلغامیش و افسانه‌های ترکمن همانگونه که مشاهده میکنیم، اساس داستان حول مسئله مرگ و زندگی میچرخد. در آن، جدال جدال دائمی بین انسان و حیوانات وحشی، انسان و دیو به تصویر کشیده میشود. این ویژگی یادآور داستانهای شرقی بوده، بویژه با افسانه ترکمنی آق پامیق قربات زیادی دارد. دراین افسانه نیز دختر شجاع بنام آق پامیق، پس از آنکه هفت برادر شکارچی اش پس ازیک مبارزه بدست دیوان کشته میشود، برای یافتن رازحیات جاودانه و بخشیدن زندگی دوباره به برادرانش، سیروسیاحت متهرانه‌ای را آغاز میکند. او سرانجام با رهنمود پیززن خردمندی آنرا در ترکیب شیر شرافسانه‌ای یافته، از طریق پاشیدن آن بر روی استخوانهای برادرانش به آنان حیات دوباره میبخشد. آنچه

دراین افسانهٔ ترکمنی بویژه برجسته و معنی دار به چشم میخورد بر جستگی نقش زن در آن میباشد این ویژگی شامل میتولوژی دیگر ملتهای ترک زبان نیز میباشد. به احتمال قوی میتوان گفت که ریشه افسانه به دوران مادرشاهی میرسد. این دوران به تصریح مورخین و باستانشناسان، در ترکمنستان به ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح مربوط میباشد. مساله مبارزه بین انسان و حیوانات وحشی و همچنین دیو و انسان نیز آن گونه که در داستان گیلغامیش میبینیم تار و پود تمامی قصه‌های ترکمنی را تشکیل میدهد. گیلغامیش و کوراوغلو شخصیتی که سومرولوگها بدرنظر گرفن واریانتهای گوناگون این داستان برای گیلغامیش تصویرمی نمایند، به لحاظ خوی و خصلت، کردار و رفتار با شخصیت افسانه‌ای کوراوغلو قهرمان حمامی ملتهای ترک زبان تقریباً همانند میباشد. حتی عمر گیلغامیش نیز مانند کوراوغلو ۱۲۰ سال ذکر رდیده است. رابطهٔ گیلغامیش با دنیای زیرزمین و ارواح مردگان، با واریانت ترکمنی این داستان همخوانی دارد. زیرا دراین واریانت نام کور اوغلو نیز گور اوغلو فرزند گور بوده از درون گوری تاریک پا به عرصهٔ جهان روشن میگذارد. داستانهای گیلغامیش و دده قورقوت هردو به تعیت از ۱۲ ماه سال از ۱۲ بخش تشکیل شده است. از سوی دیگر مبارزه گیلغامیش با فرستاده خدایان یعنی انگیدو، یادآور مبارزه "تپه گؤز" با عزرایل در داستان دده قورقوت میباشد. گیلغامیش با گاوی که از سوی خدای آسمان "آن" فرستاده شده بود در آویخته آنرا از پای درمی آورد. در داستان دده قورقوت نیز "بوغاج" پسر درسهٔ قیرآت نیز به مدت چهل روز بدلور. از هر گونه نور و روشنایی در زیرزمین بسر میرد خان با مبارزه و کشتن گاو سرکش بایندرخان نام و نشان می‌یابد به نظر محققین ریشهٔ داستانهایی چون "اوغوزنامه" "دده قورقوت" و "کوراوغلو" به هزاران سال پیش میرسد که طی قرون و اعصار متعدد سینه به سینه گشته و بعدها یعنی در طول هزاره اخیر نوشته شده است. ما صحت نظرات فوق را از مسائل و موضوعاتی که در داستانها طرح میشود، از وجود بقیای باورهای بسیار قدیمی مان و در مجموع از فضای حاکم بر

آنهمیتوانیم به سادگی بینیم. داستان گیلغامیش نیز چنین مسیر تکاملی را گذرانده است. یعنی اصل این داستان که سومری میباشد، بعدها توسط اقوام سامی بازسازی و بر حجم آن افزوده شده است حتی تعدادی از نامهای سومری قهرمانان داستان نیز جای خود به نامهای سامی داده است مثلاً‌اسم آنا‌الهه زیبایی سومریان درواریانست سامی داستان "ایشتار" میشود. (الله‌اشوری) ما در موارد دیگر مثلاً در مقایسه "داستان نوح" بجا مانده از کتیبه‌های سومری با واریانت همین داستان در میتولژی ترکهای آلتایی که هنوز هم با آیین‌های شامانی (شمی) خود زندگی میکنند نیز مشاهده میکیم علاوه بر موارد فوق الذک، بین نام شهرها و انسانهایی که در متون سومری قید گردیده است بانام شهرهای باستانی ترکمنستان و همچنین نامهای اصیل ترکمنی نیز همسانی‌های شگفت‌انگیز و پر معنی به چشم میخورد. بعنوان مثال نام خدای آسمان در نزد سومریان و همچنین بزرگترین پرستشگاه شهر اوروک "آنو" با نام شهر باستانی "آنو" در ۱۴ کیلومتری آشغالات "پایتحت جمهوری ترکمنستان واقع شده است، همسان میباشد. حتی در یک کتیبه سومری ما تصویر یک زن و یک مرد را که مقابل هم نشته‌اند را مشاهده میکنیم که در پشت سر آنها یک درخت و ماری در بغل انا وجود دارد که دقیقه مزابق روایات انجیل و فرقان از داستان آدم و حوا میباشد و حتی قبر هاییل فرزند آدم نیز به عقیده برخی مسلمین محلی در سوریه نزدیکی تمدن سومر واقع است. در عین حال تمدنی که از سوی باستانشناسان در همین محل تثییت گردیده و قدمت آن به هشت هزار رسال میرسد نیز در بین مورخین دنیا با نام تمدن "آنو" شناخته میشود. نام شهرهای اور و اوروک سومری نیز با نام شهرهای اور گنج (ترکمنستان) و اورمیه (آذربایجان) و اوروچی (ترکستان شرقی) در چین) به احتمال قوی با هم رابطه دارند. و این کلمه از زبان سومری وارد زبانهای سامی شده است. مانند اورشلیم (بیت المقدس) و منشا سمی یا حامی ندارد. کلمه "اور، اورو در زبان سومری به معنی شهر و کلمه "اوروغ" در زبان ترکمنی به معنی گروه خویشاوند، قوم

و طایفه میاشد. از آنجاییکه به تصریح باستانشناسان و مورخین اولین روستاها از اسکان گروههای خویشاوند یعنی "اوروغ" پدیدآمده‌اند میتوان تصور کر دکه کلمات "اور، اورو" و "اوروغ" هم‌ریشه باشند. در ابطه با نامهای انسان آنچه توجه مارا شدیداً بخود جلب میکنداش بود که هم در زبان سومری و هم در زبان ترکمنی کلمه "آننا" با ترکیب با کلمات دیگر، عنوان نامهای مردانه و زنانه فراوان بچشم میخورد مثلاً همانگونه که در بالادیدیم "این-آننا" نام الله زیبایی سومریان بود. نام یکی دیگر از زن خدایان سومری نیز "آننا-تو" میاشد. از نامهای بسیار متداول زنانه ترکمنی چون آننا گول، آننا گوزل، آننا بی ... میتوان نام برد. کلمه آننا در زبان سومری به معنی خداو خدای آسمان می‌آید. در زبان ترکمنی نیز این کلمه همین معنی رامیرساند. مثلاً روز جمعه به ترکمنی آننا گونی "یعنی روز" آننا" میاشد. همانگونه که میدانیم در ادبیان رسمی خدا پس از آنکه شش روز از کارآفرینش جهان فارغ میشود، روز هفتم رابه آسایش می‌گذراند و بهمین جهت نیز عنوان روز خدا از تقدس خاصی برخوردار میاشد. نتیجتاً آننا گونی معادل روز خدا بوده و کلمه "آننا" در مفهوم خدا می‌آید. از سوی دیگر همانگونه که در بالا اشاره کردیم سومرشناسان متفق القولند که فرهنگ و زبان اقوام سامی و از جمله باورهای دینی آنان چون موسویت و مسیحیت و حتی اسلامیت به شدت تحت تأثیر تمدن سومریان بوده است. لذا میتوان فرض کرد که نامهای آننا "هاننا" درین مسیحیان باید از طریق دین وارد زبان آنان شده باشد. یکی از لفاب گیلخامیش این کلمه مرکب در زبان "قولی-آننا" نیز همسان یکی از نامهای متداول ترکمنی یعنی "آننا قولی" میاشد. معنی سومری "همشین خدا، دوستدار خدا" میاشد. کلمه مرکب "آننا قولی" نیز در زبان ترکمنی، با توضیحات فوق مفهوم بنده و دوست خدا را میرساند و معادل دیگر نامهای ترکی چون تانگری قولی (تانری قولی)، خدای قولی الله قولی میاشد. همچنین نام "آننا بردى" (آننا وردی) معادل خدای بردى (خدا وردی) و یا الله بردى (اللهوردى) به معنی "خداداد" میاشد. تعداد اینگونه نامهای مشترک بین زبانهای سومری و

ترکی اندک نیست.(واژه الله وردی هم اکنون در بین مردم قفقاز مصطلح است).(الله وردی نام یکی از شهرهای کنونی جمهوری ارمنستان است.)

مشیرالدوله حسن پیرنیا در آنجا که در مرداراصل و منشاء سومریان و عیلامیان بحث می‌کنده بیان نظرات مختلف در مرورد این ملل چنین می‌نگارد:

«...لakan اکنون براین باورند که، قبل از ورود فرزندان سام(سامیان.م) به اینجا(بین النهرين.م)، سومریان خاک ساحلی شمال خلیج فارس را به تصرف خود درآورده بودند(نظريه سومر شناس معروف کینگ). در مرورد منشاء اکدیان و سومریان لازم است ذکر شود بخاطر یافته شدن اشیائی چون سفال، ظروف سنگی، سلاحهای مسی و موارد بسیار دیگر نزدیک عشق آباد(په کورنگ). همانم با کورنگ در استان همدان که کبودر آهنگ نامیده شده است)، استرآباد(کورگان. گرگان) و دره گز که شباهت غیرقابل انکاری در شیوه ساخت با نوع اشیاء ایلامی دارد نیز گلدان طلایی که نقش قیافه سومری بر آن نقش بسته است^{۳۴} بسیاری بر این باورند که ارتباط غیرقابل انکاری بین تمدن عیلامی و شمال خزر(منظور آسیای میانه.م) وجود دارد و شاید سومریان از شمال به ساحل غربی خلیج فارس و جلگه بابل وارد شده اند. ایرج حسینی معتقد است که سومرها اولین به وجود آورندۀ های مدنیت هستند. او مینویسد، که مخصوص مشهور تاریخ قدیم پروفسور "ولی که از طرف دانشگاه "پنسیلوانیا" و موزیم بریتانیا رهبر هیأت کنده کاری های شهر اور" رفته بود، بعد از کنده کاری ها در کتابی که در مرورد سومرها نوشته به شکل قطعی ثابت کرده است که «خلق سومر در بین النهرين دو هزار سال قبل از مصری ها به اوج شهرت رسیده و فرضیه مدنیت "مصر قدیمی تر است "را شکسته و رد کرده است، نویسنده مقاله برای تأیید ادعایش که سومری ها از آسیای میانه یعنی وطن اصلی ترک ها بطرف عراق امروزی هجرت نموده است و از مردم ترک آسیای میانه میباشد. در همان دوره دو قوم موسوم به "انتروسک" و "سیکول" به غرب(به سمت اروپا) مهاجرت کردند و

ساکنان اولیه ایتالیای مرکزی اتروسکها بودند، که سنگ بنای سیاری از شهرها را گذاشته و در سواحل دریای اژه موسس، مدنیت غرب شدند. و سیکولها نیز در جنوب ایتالیا و سیسیل قرار گرفتند. اتروسکها در هزاره اول قبل از میلاد در قسمت شمال غربی شبه جزیره اپونین (ایتالیا ای فعلی) زندگی می کردند. حکومت آنها از شمال و جنوب رودخانه ی تیبر و در شرق تا دریای ادریاتیک گسترش داشت. اتروسکها که بواسیله یونانی ها به اسم "تیرن" شناخته می شدند تمدن بسیار پیش رفته ای داشتند (در ایران باستان ترکها را "تور" و سرزمین آنها را "توران" مینامیدند. در یونانی ها توران را "تیرن" می نامیدند. در شاهنامه نیز به عنوان توره اشاره شده که با ایرانیان در نبرد بودند). آنها در توسعه ی فرهنگی رم و ایتالیا بطور گسترده ای دخالت داشتند. ولی بعلت تعداد کم خود بتدریج در بین اقوام "لاتینو-روم" حل شدند" و براندن اشتاین "برای مدت های طولانی در مورد ریشه ئ اتروسکها مطالعه نمود. با در نظر گرفتن پیش کسوت های او می توان براندن اشتاین را حامی نظریه شرقی بودن ریشه اتروسکها دانست. او اثار زبان های هند و اروپائی در زبان اتروسکها را در نتیجه ی تاثیر زبان های هند و اروپائی بر آن زبان می دانست. "او در این زبان ریشه ئ ترکی را کشف کرد". و به این نتیجه رسید که اجداد اتروسکها در هزاره دوم قبل از میلاد در آسیای مرکزی می زیسته اند. از انجا، آنها به قسمت شمال شرقی آسیای صغیر مهاجرت کرده، و از دامداری به راهنمی دریائی روی اوردند. «اقای و براندن اشتاین، مهاجرت اتروسکها به ایتالیا را سالهای ۸۰۰-۹۰۰ قبل از میلاد در نظر می گیرد».^{۳۵}. البته باید قبول کرد که اقای براندن اشتاین بعلت فشار دانشمندان ایتالیائی که می خواستند، حتی از نظر زبان هم جزو اخلاف اتروسکها باقی بمانند، نظریه ی خود را پس گرفت دکتر نمیروفسکی نتیجه گیری کرده است که زبان اتروسکی، به هیچکدام از گروه های مختلف زبانها ارتباطی ندارد. و آن یک زبان مستقل غیر هند و اروپائی است. (پا نویس: بر اساس مقاله نوشته شده توسط گرازیانو بوچیلین و ترجمه دکتر رحمت قاضیانی اینگونه

آمده است: حالا، تصمیم دارم که عقیده خود را در مورد ریشه فرهنگ اتروسک‌ها گزارش کنم. این اعتقاد یا تئوری جدید، در طول مطالعات من در محل مونتولو (کوهی است در قسمت شمال و مرکز ایتالیا که اثاری از اتروسک‌ها در آن پیدا شده است: مترجم)، احتمالاً معبد اصلی، و یا ناف دنیای اتروسک‌ها، که هنوز برای دانشمندان ناشناخته است، به بلوغ رسید و شکل گرفت. علاوه بر این، تحقیقات من باعث شده است که علائم باستانی، مثل سنگ‌بیضی شکل، و صلیب، بعنوان یکی از علائم اولیه‌ی دین اتروسک‌ها کشف شود اینها علائمی هستند که در دین مسیحیان بعنوان علائم مذهبی استفاده می‌شوند. مترجم). من فکر می‌کنم که اطلاعات من باعث خواهد شد، روشنائی جدیدی به تحقیقات مربوط به اتروسک‌ها بدهد، و به تئوری من استحکام بیشتری ببخشد. من فکر می‌کنم، اسرار این ملت، بیشتر بعلت این است که امپراتور "تیریوس کلاودیوس"، در سالهای اولیه رواج دین جدید مسیحیت در غرب، احتمالاً برای حفظ دین جدید بسیاری از اثار فرهنگی، مثل ۲۰ جلد تاریخ نوشته شده‌ی اتروسک‌ها، اثار بسیاری از معاصران انها و بسیاری از اثار ادبی اتروسک‌ها را نابود کرده است. دلیل این ادعا نوشته‌های "تئودوسیو" (۳۹۱-۳۹۲ بعد از میلاد) که از وجود چنین اثاری ذکر کرده است. ولی تاریخدانان تاکنون با حسن نیت ادعا کرده‌اند که متاسفانه هیچ اثری از آن نوشته‌ها یا اثار همدوره‌های آنها در مورد اتروسک‌ها باقی نمانده، و یا از بین رفته است. وقتی ما در مورد اتروسک‌ها صحبت می‌کنیم اغلب از کلمه‌ی "تمدن اسرار امیز اتروسک‌ها" که ریشه تمدن آنها برای محققین و دانشمندان نامشخص است صحبت می‌کنیم. از طرف دیگر، بسیاری از اتروسکولوژیست‌ها این ادعا را بی‌پایه می‌دانند. امروزه، سه نوع فرضیه مخالف هم در مورد ریشه اتروسک‌ها وجود دارد. فرضیه اول ریشه شرقی اتروسک‌ها است که اولین بار توسط هرودوت مطرح شده و توسط بسیاری از معاصران و دانشمندان بعد از او تأیید شده است. در حال حاضر این تئوری توسط بسیاری از دانشمندان غیر

ایتالیائی تأیید شده است. در مقابل، فرضیه دیگری وجود دارد که ابتدا توسط "لی ویو"، با احتمال ریشه‌ی شمالی برای اتروسکها، که قبایل رتی و وینتی، میتوانند اختلاف آنها باشند مطرح شده است. این فرضیه توسط تاریخدانان معاصر رد شده است. سپس تئوری منطقه‌ای بودن ریشه اتروسک‌ها توسط، "دیوسینیوس" از هالیکارنوس چهار قرن بعد از هرودوت مطرح شده، و آن تنها صدای مخالف در قرون گذشته است که احتمالاً علت ایدئولوژیک داشته است. این ایده در سال ۱۹۴۲ توسط "ماسینو پالاتینو" بازسازی شده است. او با هدف حذف بحث در مورد ریشه اتروسک‌ها، انرا مطرح کرده است، ولی این بحث را پیش کشیده که اتروسک‌ها فقط در محدوده‌ی "اتوریا" رشد کرده‌اند. من فکر می‌کنم این ابداعات ایتالیائی‌ها، فقط مشخص شدن ریشه اتروسک‌ها را به تاخیر بیندازد. زیرا تمدن فوق نمیتواند فقط در محدوده‌ی اتروسک‌ها با ارتباط اقتصادی بسیار کم با شرق و یا ارتباط با تعداد کم مهاجرین از شرق، که در زمانهای بسیار قدیمی به منطقه‌امده‌اند ایجاد شده باشد. بعلاوه، با دانستن اینکه بعد از اعلام این نظریه توسط پالاتینو، بوسیله "هؤئه پلی" در یک مجموعه چاپ و به مسویلی اهدا شد، می‌توانیم نتیجه بگیریم که برای تحریکات احساسی، و بزرگنمائی تمدن درخشنan روم باستان این فرضیه ایجاد شده است. او با این کار طرز فکر بخصوصی را بوجود اورد که هنوز هم بعضی از تاریخدانان ایتالیائی دنباله رو آن هستند. به حال، خواندن کتاب اخیر "م. توره لی"، که از پیروان پالاتینو است این احساس را بوجود می‌اورد که، تئوری پالاتینو به سوی تئوری شرقی بودن ریشه اتروسک‌ها تمایل پیدا می‌کند. در واقع توره لی می‌گوید که، "امن یک گروه از افراد با تمدن بالا، و هم زبان با اتروسک‌ها، باعث پیشرفت آنها شده است، ولی برای اقای توره لی امن این مهاجرین یک مسئله‌ی جانی است. شخصاً من فکر می‌کنم که تئوری‌های فوق وقتی درست است که بطور کلی در نظر گرفته شود. بعارت دیگر، باید گفت که گروهی که تمدن اتروسک را بوجود اورده‌اند، مردمانی با ریشه‌ی شرقی و متأثر از تمدن

اناطولی و بین النهرين، بوده‌اند. در دوره‌ی برنز آنها بتدریج از طرف شمال، احتمالاً از طرف رودخانه‌ی دانوب، و بعداً از طریق رودخانه‌ی پو و رنو و گذشتن از دریای ادریاتیک، و در نهایت با گذشتن از دریای "تیره نیان" و دریای مدیترانه‌ی شرقی، در طی چندین قرن به ایتالیا وارد شده‌اند. به روشنی می‌توان گفت که تمدن این گروه مهاجر در غنای سرزمین جنوب رودخانه‌ی "پو" که بعداً "اتوروپا" نامیده شده، رشد کرده است. بنابراین اگر این نظر درست باشد نمی‌توان ریشه‌ی این تمدن را ایتالیائی نامید بلکه تمدنی با ریشه‌ی شرقی خواهد بود. بعلاوه، وقتی ما از تمدن اتروسک‌ها صحبت می‌کیم، بهتراین است که از ریشه‌ی تمدن پیشرفت‌هی آنها در مقابل تمدن ابتدائی دیگر مردمان ایتالیائی آن زمان صحبت بکنیم. از طرف دیگر دلیلی بر مهاجرت گسترده‌ی مردم در منطقه‌ی اتروسک مثل انجه در جنوب ایتالیا توسط یونانی‌ها شده است وجود ندارد، بلکه بیشتر بنظر می‌اید که گروه‌های کمی از مردم با تمدن مشابه، احتمالاً از ریشه‌ی مردم اناطولی (قبل از تسلط هلنی‌ها بر یونان و اناطولی)، ساکنین آن مناطق را تیرن و یا پلاسگی ین خطاب می‌کردند، که آنها هم ریشه‌ی شرقی داشته‌اند و در واقع تمدن یونانی دنباله تمدن اژه‌ای این اقوام است: مترجم) و یا بین النهرين بتدریج به انجا مهاجرت کرده‌اند. در زیر من به علل و دلایلی که به این مهاجرت‌های تدریجی ختم شده است می‌پردازم. احتمالاً، این مهاجرت‌ها درست بعد از پایان دوره مفرغ در زمانی که انسانهای کمی در ایتالیا زندگی می‌کردند، اتفاق افتاده است. به حال بر جستگی آنها از نظر علمی باعث شده است که قدرت برتر در آن ناحیه باشند. بعد از قرنها در ابتدای دوره اهن، این فرهنگ به نام "فرهنگ میلانو وین" نامیده می‌شد، و آن قسمتی از دشت پادانا و مرکز ایتالیا را در میان می‌گرفت. در نتیجه با مهاجرت تدریجی و اصولی تر مردمانی با همان زبان و فرهنگ شرقی از همان ناحیه قبلی و از ناحیه جنوب، فرهنگی که به نام "ویلانو وین" نامیده می‌شد، به تمدن پیشرفت‌هه تری بنام "تمدن اتروسک" تبدیل شد. به عبارت ساده‌تر، من

فکر می کنم که پیشرفت ملت و فرهنگ اتروسک، را می توان با پیشرفت ملت و فرهنگ کشور معاصر "امریکا" مقایسه کرد، که همه ما در مورد تاریخ آن اطلاع داریم. رسیدن تدریجی مهاجرین اروپائی، و غنای سرمایه امریکا، بعد از چند قرن باعث بوجود آمدن یک مرکز تمدن جدید، و یک قدرت اقتصادی جدید شد. امروزه کسی نمی تواند بگوید که این تمدن بطور خودجوش در امریکا بوجود آمده است، بلکه تحت تاثیر فرهنگ مهاجرین اروپائی، در طی چندین قرن تمدنی بوجود آمده است که تا حدودی با فرهنگ اولیه اروپائی فرق دارد. ریشه "آناطولی-بین النهرينی" تمدن اتروسک‌ها توسط اطلاعات گسترشده‌ای در زمینه‌های مختلف، مثل فلزشناسی، آبشناسی، ساختمان، هنری، مذهبی و بعضی تمایلات، مربوط به غیگوئی، جواهرات و ارایش، نظافت محیط و غیره تأیید شده است. وقتی ما به موزه‌ای مربوط به اتروسک‌ها وارد می‌شویم، احساس می‌کنیم که در یک موزه‌ای فرهنگی شرقی هستیم. استفاده از وسائل بسیار شیک و زیبا در تزیینات ساختمان، انتخاب وسائل زندگی اعلا در تضاد با ایتالیائی‌های اطرافشان، و حتی با یونانیان همعصرشان که زندگی قابل قبولی از نظر استاندارد زندگی داشته‌اند، بوده است. شباهت زبانی بین زبان اتروسکی و زبان لمنی‌ها، به نفع ریشه‌ی ناحیه اژه‌ای-آناطولی اتروسک‌ها در هزاره‌ی قبل از میلاد است. همچنین نقش پایه‌ای زن در نقوش مربوط به اتروسک‌ها نشان از تمدن مادرشاهی باستانی شرقی دارد که در آن الهه بزرگ موردنی پرستش قرار می‌گرفته است. این عناصر باعث تفرق تمدن آنها از معاصرینشان که در آنها توفيق مرد بر زن بطور واضح وجود داشته که فقط در قرن اخیر پس از مبارزات طولانی توانسته‌اند به حقوقشان برسند. باید بخاطر اورد که "پلاتو" (فیلسوف یونانی: مترجم) در اثر خود بنام "تیمئو" زن‌ها را چیزی پائین تر از انسان بحساب اورده است. و این اختلاف بسیار زیاد بین تمدن یونانی که تمدن شرقی ازهای هم روی آن بسیار اثر گذاشته، و تمدن اتروسک‌ها را نشان می‌دهد. بعلاوه، همانطور که در مقالات، و وب‌سایتها می‌شود، بعد از کشف مرکز

مذهبی اتروسک‌ها در قله کوه مونته ولوونوشت، بررسی تعدادی یافته‌ها از قیل، علائم، افسانه‌ها، نامگذاری مناطق مختلف، ارتباط بسیار روشنی بین این کوه و شهر اتروسکی "مارزوپوت تو" پیدا کردم. این یافته‌ها مرا به این اعتقاد واداشت که قبول کنم که سنگ‌های بیضوی که بر روی قبرهای "مارزوپوت تو" و در قبرستان‌های اتروسک‌ها علائم مذهبی بسیار مهم، حتی برای اتروسک‌ها بوده است. این سمبول سنگ بیضوی، نشانه‌ی دیگری از نزدیکی تمدن اتروسک‌ها به تمدن‌های شرقی است. از نظر بسیاری از اتروسک‌کولوژیست‌ها سنگ بیضوی فقط یک سنگ قبر ساده است. علائم دیگری، مثل صلیب حک شده در داخل یک دایره، و مار و دو قمری همراه آن که در مراکز مذهبی دیگری، مثل دلفی، دلوس، ملیتوس، متسامور، و تبه، و بسیاری مراکز شرقی دیگر یافت شده است. این علائم دلیل دیگری بر شرقی بودن اتروسک‌ها است چون نمیتوان آنها را فقط با ارتباطات تجاری ساده با شرق از آنها کسب کرد. صلیب که معمولاً داخل یک دایره حک شده است و من آنها را در مونتولو و "مارزوپوت تو" پیدا کردم، مثل بسیاری از علائم اتروسکی، از نوع علائم تمدن "ویلانوین"، که تاکنون فقط علائم ترئینی ساده فرض میشد، بوده است. صلیب متساوی الأضلاع در حکاکی‌های سومرهای باستانی بعنوان علامت الوهیت استفاده می‌شده است: افای مراد حاجی در کتاب خود موسوم به "اروپای آسیا" جلد اول (اروپا، ترکی، و استپ بزرگ) در مورد عدم شناخت مسیحیان از صلیب و اسرار آن سخن می‌گوید: "من البته، از صلیب سنت جورج شروع می‌کنم! ان کاملاً شبیه صلیبی است که در اعصار قدیم در النای مورد استفاده قرار می‌گرفته است. سوالات زیادی مطرح شده است، چطور آن را سنت جورج نام گذاشتند؟ و چگونه در مسیحیت، این صلیب و تحت چه شرایطی پیدا شد؟ ما میدانیم که در حال حاضر صلیب علامت مسیحیت است. ولی همیشه اینطور نبوده است. تا قرن چهارم میلادی مسیحیان صلیب را قبول نداشتند و سعی می‌کردند از آن دوری بکنند. (برای اولین بار در فرهنگ لغت بوک هاوس و افرون

در مورد آن خواندم) من از نوشه‌ی نویسنده مسیحی قرن سوم اقای فلیکس مینوسیوس یادداشت برداشم: "در مورد صلیب، ما آنها را پرستش نمی‌کنیم، ما- مسیحیان- به آنها نیاز نداریم، شما، کفار، که ساخته‌های چوبی برایان مقدس است، آن صلیب‌های چوبی را پرستش کنید"}. ریشه‌ی بسیار قدیمی برای این سمبول‌های مذهبی، نشانه‌ای از ریشه‌ی بسیار دور این ملت است. "سنگ بیضوی می‌تواند ما را به" افسانه‌ی پلاسکی ین "در "یورینوم" باز گرداند، که به تخم اولیه، بعد از اینکه توسط، افیون، مار مخلوق خودش، بارور شد، حیات میدهد و مار بلافصله بدور تخم پیچیده و بی حرکت تا زمان باز شدن تخم باقی ماند و از باز شدن تخم تمام موجودات و کائنات بوجود آمد. (یکی از افسانه‌های قدیمی خلقت است که در آن مادرشاهی، و یک خدائی اصل است، در آن الهه به مردان توفیق دارد، و از رب النوعهای دیگر زودتر بوجود آمده است. این الهه به تمام موجودات جهان حیات می‌بخشد. یورینوم در ابتدای پیدایش جائی برای سکونت ندارد لذا او از هوا اب را جدا می‌کند و در اب زندگی را شروع می‌کند. از باد شمال موجودی جدید، افیون، مار بزرگ را بوجود می‌ورد. پس از امیزش با مار، یورینوم به قمری تبدیل شده و تخمی از او بوجود آمده و با دستور او مار تا زمان باز شدن تخم، هفت دور بدور آن پیچیده و آن را محافظت می‌کند. در نهایت پس از باز شدن تخم، تمام موجودات، مثل خورشید ماه و غیره از آن بوجود آمدند: مترجم) سنگ بیضوی با مار پیچیده بدور ان، که در نقاشی‌های روی دیوار در "پمپی" وجود دارد حتماً ریشه اتروسکی دارد. قابل توجه است که زائران مسلمان وقتی به زیارت کعبه در مکه می‌روند، در داخل آن سنگی سیاه با شکل بیضوی و بقطر حدود ۱۸ سانتی متر را می‌بینند. حالا، میرسیم به جواب مهمترین سوال! چرا و چگونه این مهاجرین شرقی با فرهنگ احتمالاً مشابه بتدربیح و بطور مستمر، به اتروریا آمدند و در طول چندین قرن ملتی یکدست و ثروتمند را در انجا بوجود آورده‌اند؟ ما می‌دانیم که اولین کسانیکه وارد امریکا شدند و انجا را سرزمینی ثروتمند یافته‌ند به هم

میهنان خود از وجود چنان سرزمین ثروتمندی خبر دادند و این باعث شد که افراد بسیاری به سرزمین جدید مهاجرت بکنند. احتمال بسیار وجود دارد که در زمانهای باستان، بین مراکز مذهبی مختلف و با فواصل بسیار، ارتباط مستمری وجود داشته باشد. همانطور که در مطالعات قبلی خود، از امکان استفاده از کبوتران نامه بر و امکان جابجایی سالانه یا دو سال یکبار آنها در نقاط مشخص، مطرح کرده ام، در گذشته هم می توانسته اند برای ارتباط از آن طریق استفاده نمایند. احتمالاً این نقل و انتقالات کبوتران، بطور سری و گاه نیز با کاروانها انجام می شده، که بطور مستمر از همان ملت با فرهنگ مشابه، برای مهاجرت به آن منطقه می امده اند. احتمال وجود این نوع ارتباط لازم و آسان بین مراکز مذهبی در گذشته می تواند، وجود بسیاری از مراکزی را که از نظر ما اسرارامیز و افسانه ای هستند را توجیه نمایند).

دکترا ولجاس سلیمانوف مورخ قراق، در کتاب خود به نام "زبان سنگ نبشه ها"، در بررسی ریشه شناسی کلمات مربوط به زبان اتروسکی، به این نتیجه رسیده است که «در فدراسیون اتروسک ها، سنگ نبشه های اتروسک ها، به زبان تمام مللی که در آن فدراسیون زندگی می کرده اند، اشاره دارد». ^{۳۶} دکتر فریدون لطیپوف تلاش موفقیت امیزی در کشف رمز از سنگ نبشه های اتروسک ها، با استفاده از زبان ترکی باستان داشت. ایشان عقیده داشتند که زبان اتروسک ها یک زبان ماقبل ترکی است. این ایده بنظر کمی عجولانه است. بنظر می رسد که این زبان، زبان ترکی در حال حل شدن در زبان رومی است. دانشمند ترک شناس، اقای کاظم میرشان هم، زبان اتروسکی را با زبان ترکی مرتبط می داند، ولی در عین حال اعتقاد دارد که در نتیجه ی تاثیر زبان رومی انحراف زیادی از زبان معمولی ترکی پیدا کرده است.

«به هر حال با تحقیقات و کندوکاوی که باستان شناسان آمریکایی در یکی از شهرهای منسوب به سومریان بنام "ییب پور" داشته اند سیاهه سلاله های پادشاهی سومریان بدست آمد

که موجودیت بلا منازع سومریان را تا سه هزار سال قبل از میلاد تایید نمود، بنحوی که بابل
به عنوان مرکز مدنیت سومری شناخته شد.^{۳۷}

استاد دکتر حسین محمدزاده صدیق در کتاب ارزشمند "یادمانهای تورکی باستان" در
این زمینه می‌نویسد: «در حدود ۳۰۰۰-۳۲۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، نخستین آثار تاریخ
ادیات تورکی در شهر سومری "اوروق" ایجاد شده است».^{۳۸}

پرسفسور رفیق او زده که استاد دانشگاههای ترکیه نیز در کتاب (سرخ ترکان_تورکون
قیزیل کیتابی) بر این باور است که: «پا فشاری بعضی از مورخین بر ترک بودن سومرها،
نزدیکی زبان نوشتاری سومری را با زبان نوشتاری ترکی و نیز وجود کلمات سومری در
گنجینه لغات ترکی باستان را می‌رسانند. اما علاوه بر داشتندانی چون فریتس هوممل، ن.
پوپه، درین سومرشناسان دیگر سومرشناسان آزکار، س. او لثاس در پیوند نزدیک زبان
ترکی و سومری پای می‌فشارند و بعضی نیز زبان سومری وایلامی را پرتو ترک (پیش ترک)
مینامند. مولفان حقوق تاریخی دانشکده هامیلتون بطور بسیار صریحی براینکه سومریان
غیرسامی بوده و اقوام منسوب به آسیای میانه هستند اذعان دارند».^{۳۹}

ابداعات سومری‌ها:

اول جاس سلیمان مینویسد: "بدین ترتیب با مناعت طبع باید پذیریم روش استحاله
آلومینیم متعلق به سومریان می‌باشد یعنی پنج هزار سال قبل از کشف روش گالوانیزاسیون
این روش در تمدن سومری کاملاً شناخته شده بوده است"

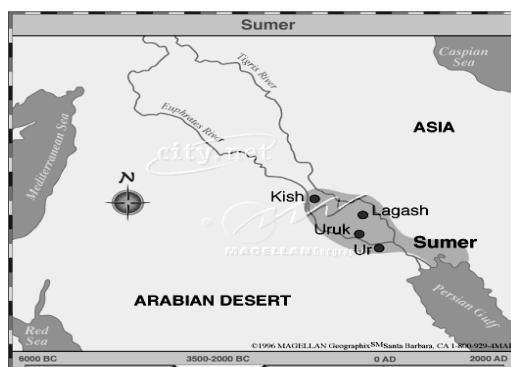
اختراع خط و تقسیم شبانه روز به ۲۴ ساعت و تقسیم دایره نیز از ابداعات
سومریهاست. حتی کشف قانون نیز برای آنهاست و حمورابی از روی آنها کپی برداری
کرده است. قوانین اوروکاجینا و اشنوننا و آنا این شو تقریباً اکثریت قوانین حمورابی را

تشکیل میدهند. چارلز برلیتر در کتاب "مثلث اژدها" ابداع نوروز و شب چله و جشن مهرگان را ازان سومریها میداند.



پادشاه سومری

اسامی شاهان مشهور سومری و نقشه دولت سومر و شهرهایش:
گودئا-اوتهگال-اورناما-شولگی-ایبی سین-اتانا-لوگالبندا-انمر کر



اورارتواها

ظهور دولت اوارتويي:

«براي نخستين بار واژه اورارتوا در کتبيه سالمانسار اول شاهنشوري ياد ميشود». ^{۴۰} مهم ترين سند تاريخي - منهای داده‌های زبانشناسی تطبیقی - که تاکنون در اثبات بومی بودن مردم آذربایجان رائمه شده است، وجود نام «تورکى» در اسناد آشوری و اورارتويي از آغاز سده چهاردهم تا اوایل هزاره اول قبل از ميلاد است. به گفته محمد تقى زهتابى در كتاب تاريخ ديرين تركان در حدود چهارصد کتبيه‌اشوري از واژه اورارتوا نام برداند.^{۴۱} نام آرارات يا آراتنا نيز به اين سرزمين اطلاق ميشده است که بعدها ارامنه بر روی کوه آغرى يا جودى نهاده‌اند.

«ز. يامپولسکى بر اساس همين اسناد کوشيده است حضور طوایف ترك زبان آذربایجان را از سده چهاردهم قبل از ميلاد به بعد در اطراف درياچه اروميه اثبات نماید»^{۴۲} دکتر حيم رئيس نياذر كتاب آذربایجان در سير تاريخ ايران، ميگويد که تاريخي که يامپولسکى ارائه کرده متکي بر گزارش جنگی «آداد - نيراري اول» پادشاه‌اشور در اواخر سده چهاردهم قبل از ميلاد مى‌باشد.

بر اساس اطلاعاتي که دانشمندان غربي از روى الواح آشورى قدیم منتشر کرده‌اند و در سال ۱۳۷۶ شمسی از طرف آقای دکتر یوسف مجید زاده باستان شناس معروف ایراني در ايران منتشر شده است، آگاهی ما تا اندازه‌ای از توروکی‌های باستان آذربایجان تكميل تر می‌شود. سرزمینی که «توروكی»‌ها در آنجا سکونت داشتند در الواح آشورى قدیم «تورکوم» نامیده شده است. اين سرزمین در حد فاصل ارييل در شمال شرقی عراق تا

دریاچه ارومیه در آذربایجان قرار داشت. سرزمین «تورکوم» با سرزمین «گوتیوم» (میهن گوتی ها) و هم چنین با ایالت هوری نشین «اشونا» در کرانه شرقی رود دیاله همسایگی داشت.

اشونا (تل اسمر کنونی) به طور قطع در جنوب سرزمین «توروکوم»(سرزمین توروکی ها) قرار داشت. نخستین اطلاعی که از توروکی های باستان آذربایجان داده شده مربوط به شمسی آداد اول (۱۸۱۳ - ۱۷۸۱ ق.م) پادشاه اشور در اوخر قرن نوزدهم قبل از میلاد می باشد ولی این موضوع که «توروکی ها» قبل از این تاریخ با حمورابی پادشاه مشهور بابل در گیری هایی داشته اند، مورد تصدیق دانشمندان بوده است. بر اساس نخستین اطلاع تاریخی که از «توروکی» های آذربایجان در اوخر قرن نوزدهم قبل از میلاد به دست ما رسیده است و آخرین اطلاعی که منابع اورارتوبی در قرن نهم قبل از میلاد داده اند، توروکی ها حداقل به مدت یک هزاره (ده قرن) در اطراف دریاچه ارومیه و شمال شرقی عراق اقامت داشته اند.

محقق برجسته یوسف مجید زاده با استناد به یک منبع غربی و بر اساس مندرجات الواح آشوری مربوط به شمشی آداد اول گوید: «شمشی آداد اول پادشاه اشور قدیم بر سر مالکیت (قبرا) در منطقه اریل(عراق) نه تنها با «دادوش» پادشاه اشونا در گیری داشت بلکه ساکنان گردنش کوهپایه های زاگرس یعنی گوتی ها و توروکی ها نیز برای او همیشه مزاحمت هایی ایجاد می کردند و به ویژه توروکی ها که تصرف (شوشا) را برای وی غیر ممکن کرده بودند و دشمنان خطرناکی برای آشور به شمار می رفتند »^{۴۳}

یکی از جنگ های عمدۀ شمشی آداد اول لشکر کشی به منطقه زاب سفلی (زاب کوچک) بود. در این جنگ چندین شهر از جمله «قبرا» آرایخا (کرکوک-عراق شمالی) و «توروکوم» به تصرف سپاهیان آشوری درآمد.

به نظر می‌رسد که تصرف سرزمین «توروکوم» به دست شمشی آداد اول پایدار نبوده و نیروهای آشور مجبور به ترک این سرزمین شده‌اند، زیرا منابع آشور نشان می‌دهند که بعد از مرگ شمشی آداد اول «ایشم - داگان اول». فرزند و جانشین او که مابین سال‌های ۱۷۸۰ - ۱۷۴۱ قبل از میلاد سلطنت کرده است معاهده صلحی را با «توروکو» بسته و دختر رئیس قبیله توروکی نیز با «موت - آشکور» فرزند «ایشم - داگان اول» ازدواج کرده است.

در زمان شمشی آداد اول شهر «شوشا» زیر فشار توروکی‌ها متراکم شده است. در نامه‌های «ماری» نام دو فرمانروای توروکی ذکر شده - متسافنه این نام‌ها در تالیف مجیدزاده نیامده - و نام یکی از رهبران توروکی نیز «زازیا» بوده است. منابع مورد استفاده دکتر مجیدزاده و همچنین خود ایشان بر این عقیده‌اند که نام هر سه فرمانروای توروکی «هوری» بوده است. یوسف مجیدزاده با توجه به این اسمای این استنتاج را کرده است که: «شاید بتوان گفت که تمام قوم جنگاور توروکی که در دامنه‌های زاگرس (زاگرس شمالی) زندگی می‌کردند و با خمورابی درگیری‌هایی داشتند از اقوام هوری بوده‌اند. از آنجایی که زبان قوم هوری (میتانی) شناخته شده است و هیچ دانشمندی در خصوص آسیانی (التصاقی) بودن این زبان تردیدی نکرده است مخالفت با این استنتاج که توروکی‌ها شاید از تبار هوری‌ها بوده‌اند موردی ندارد اما بر این استنتاج این مطلب را باید علاوه کرد که اتنونیم و توپونیم «توروکی» همانطوری که «زیامپولسکی» به درستی دریافته است همان واژه «توروکو» در سنگ نبشته‌های اورخون ویشنهای سده‌های میلادی و «تورک» امروزی است و بارتلد نیز آنرا تایید کرده است.

بنابراین می‌توان زبان هوری را به عنوان زبانی «پروتو تورک» که از هزاره چهارم قبل از میلاد توسط عناصر هوری در کرانه غربی دریای خزر تکلم می‌شده و در هزاره‌های بعد به شمال بین النهرین تا سوریه رسیده است معرفی کرد.

توروکی‌های مورد بحث ما که یگانه سند رسمی و غیر قابل تفسیر اثبات حضور طوایف ترک زبان از آغاز هزاره دوم ق.م تا آغاز هزاره اول ق.م در آذربایجان می‌باشند. پس از سپری شدن قرن‌های ۱۶-۱۵ دوباره در قرن چهاردهم قبل از میلاد در اسناد بین النهرين ظاهر می‌شوند. سکوت منابع آشوری در قرن‌های در مورد همه اقوام ساکن در ایران غربی یک سکونت همه جانبه است و علاوه بر توروکی‌ها، گوتی‌ها و لولوی‌ها را نیز شامل می‌شود و علت اصلی آن را باید در ضعف آشور در این سه قرن جستجو کرد. اما در قرن چهاردهم قبل از میلاد این سکوت شکسته می‌شود و بار دیگر مدارک تاریخی بیشتری ارائه می‌شود. با روی کار آمدن آداد - نیاری اول (۱۲۷۵ - ۱۳۰۷ ق.م) وی شرح پیروزی‌های پدر پادشاه خود «اریک - دن - ایلو» علیه مناطق «توروکو»، «نیگیمتی» و رؤسای همه گوتی‌های کوه نشین را به دست می‌دهد. مجیدزاده از این لحن لوحه‌اشوری استنباط می‌کند که این توصیف آشکار می‌کند که مخالفان ساکن در کوههای زاگرس را در مجموع «گوتی» می‌نامیدند. قطع نظر از درستی و یا نادرستی این استنباط این نکته که نام «توروکو» در کنار گوتی‌ها برده شده حائز اهمیت است به این سبب که این دو قوم کوهستانی در عرض پانصد سال در کنار هم زندگی می‌کرده‌اند و تغییر عمداتی در مواضع و پایگاه‌های سکونتی آنها حاصل نشده است. ولی ظهور منطقه جدیدی به نام «نیگیمتی» که بنا گفته جورج کامرون در رشته کوههای شرق اریبل(عراق) قرار داشت، در جوار حوزه‌های سنتی گوتی‌ها و توروکی‌ها حائز اهمیت بیشتری است زیرا این توپونیم گواه تفوق عنصر قومی «هوری» در جنوب دریاچه ارومیه است «نیگیمتی» به گفته دیاکونوف نامی هوری است «۴۴» وی به جای منطقه توروکی «کشور توروکی» نوشته است که صحیح تر می‌نماید. زیرا این توصیف وجود پادشاهی را در کشور مذکور تایید می‌نماید. همانطوری که نیگیمتی نیز کشور نامیده شده است "آدادنیرای اول" خویشن را نابود کننده قبایل نیرومند کاسی (کاسپی‌های حاکم بر بابل) و گوتیان و لولومیان

(لولویان) و شوباریان (هوریان) می‌داند". آنچه از این ادعاهای گزارف بر می‌آید این است که دولت دوباره قدرت یافته آشور با چهار عنصر قومی هوری، توروکو و گوتی و لولوی در منطقه عمومی شمال شرق عراق و شمال غرب و غرب ایر آن درگیر بوده است. دشمن دیگر وی کاسی‌ها در این زمان در بابل فرمانروایی و سلطنت داشتند «اریک - دن - ایلی» پدر پادشاه «آداد نیراری اول» نیز در متنه که بیشتر آن از میان رفته است شرح بیشتری از لشکر کشی خود به سرزمین «نیگیمتی» که پادشاه آن در این موقع شخصی به نام «اسینو» بوده است به دست می‌دهد.

همانطوری که نیگیمتی نامی هوری است «اسینو» نیز نامی هوری و شهری از شهرهای نیگیمتی به نام «ارنونا» که اسینو در آنجا به محاصره نیروهای آشوری در آمده بود نیز به احتمال قوی هوری است.

با توجه به این نام‌های کثیر هوری در منطقه عمومی کردستان و آذربایجان وجود یک ایالت هوری نشین مشهور به نام «اشنونا» در ناحیه دیاله، شکی در این نیست که هوریان نزدیک ترین متحдан توروکی‌ها، گوتی‌ها و لولوی‌ها در مقابله با آشوری‌ها بوده‌اند. ستایش خدای «تیشپاک» در میان اشنونایی‌ها، که همان خدای «تشوپ» مشهور هوری‌ها و هیتی‌ها و تئشپا (=توشپا) اورارت‌توهاست این احتمال را تقویت می‌کند که خدای مورد احترام توروکی‌ها نیز «تیشپاک» بوده است زیرا اسمی فرماندهان توروکی نیز چنانچه گذشت منشا هوری داشته است.

من توپونیم باستانی «اشنونا» را در نام «اشنو» ضبطی که جغرافیدانان عرب از اشنویه آذربایجان (شهری در نزدیکی اورمیه) داشته‌اند باز می‌جوییم و معتقدم که این نام (اشنو) بازمانده باستانی اشنوناست. یکی از پادشاهان «اشنونا» به نام «بیلالاما» بر پایه مدارکی که به دست آمده قانونی به زبان اکدی تدوین کرده است که در حدود دو قرن مقدم بر قانون حمورابی است. امروزه می‌دانیم که در حدود سه چهارم از قانون اشنونا عیناً در قانون

حمورابی آمده است و موضوع بقیه آن شباهت فراوان به مواد مشابه در آن قانون دارد (البته امروزه نیز گیاهی بنام اشتو وجود دارد که در دخانیات نیز استفاده میشود که در آن زمانها برای ایجاد دود خوشبو استفاده میکردند).

منابع آشوری در قرن سیزدهم قبل از میلاد مجددا در مورد توروکی‌ها سکوت کرده‌اند و به نظر می‌رسد که توروکی‌ها در این قرن در اتحادیه پادشاهان نائیری داخل شده‌اند. این اتحادیه که چهل پادشاه در آن عضویت داشت سرزمین‌های واقع در بین دریاچه‌های ارومیه - وان و احتمالا سیوان گُوئی گُول را شامل می‌شد.

توكولتی نیورتای اول در اواسط قرن سیزدهم ق.م. خود را شاه دریای بالا و پائین و شاه سوباریان و گوتیان و سراسر کشور نائیری می‌خواند و محتمل است ما در این بیانیه توروکی‌ها را تحت نام «نائیری» باز جوئیم هر چند که اصطلاح گوتیان و سوباریان (=هوریان) نیز می‌توانند این معنی را کامل کنند. در هر صورت بعد از سپری شدن سه قرن دیگر و در اوایل هزاره اول قبل از میلاد (قرن نهم قبل از میلاد) در سنگ نوشته‌های میخی اورارت (کشور نائیری) سخن از ایالاتی در اراضی آذربایجان رفته است که قومی به نام توریکی در آنها زندگی می‌کرده‌اند. نام «توریخی» بدون شک صورت اورارت‌توبی «توروکی» آشوری است. ز- یامپولسکی بر اساس منابع یونانی سخن از مسکون بودن آذربایجان در سده ۵ قبل از میلاد توسط «ایرکی‌ها» رانده است.

«اوی از طریق تحلیل فقه اللغه‌ای به این نتیجه رسیده است که منظور از توروک‌ها و توریخی‌ها و ایرکی‌ها همان ترکان هستند. یامپولسکی در موردی دیگر با استناد به پومپونیوس (جغرافی نگار و تاریخ نگار نیمه اول سده اول میلادی) می‌نویسد که ترکان در اوایل سده اول میلادی و حتی پیش از آن در چراگاههای شروان و دشت میل زندگی می‌کردند»^{۴۵} با در نظر گرفتن مراتب فوق و با تأکید بر این موضوع بسیار اساسی که «جاحظ» در اواخر قرن دوم هجری در رساله معروف خود «مناقب الترك» درباره ترکانی

سخن می‌گوید که در آسیای صغیر سکنی داشته‌اند و عرب‌ها با آنها در ازمنه قدیم آشنا بودند موضوع بومی بودن ترکان آذربایجان بصورت تسلسل تاریخی مستمر احراز می‌شود. «شوشار» یا ششروم و شمشیر قرائت‌های مختلف از نام یک شهر عمدتاً هوری نشین می‌باشد. این محل در حال حاضر «تل شمشاره» خوانده می‌شود و در شمال شرقی عراق در نزدیکی‌های رواندوز در حوزه علیای زاب کوچک در جنوب غربی دریاچه ارومیه قرار دارد.^{۴۶}

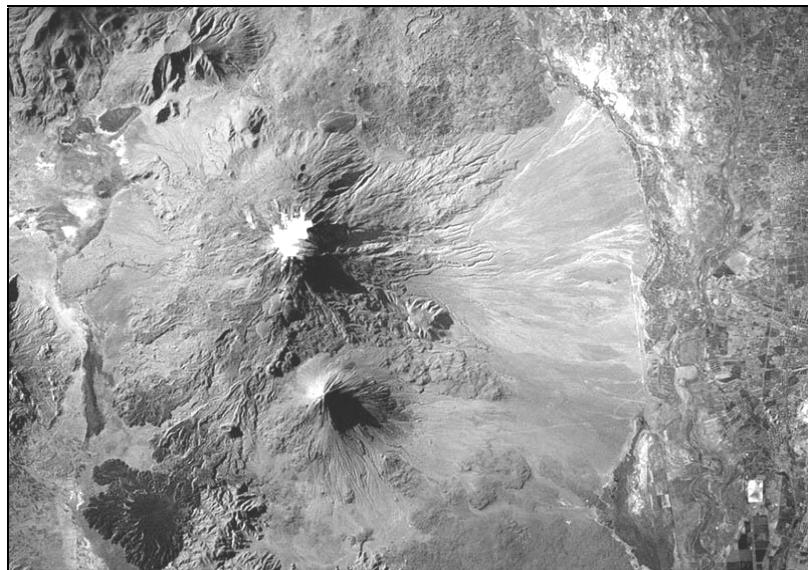
جزء اول این نام یعنی «ایشم» به معنی شنیده است می‌باشد. داگان خدای حامی شهر ترقا «تل عشاره» در جنوب ملتقاتی رود خابور و فرات و خدای مورد احترام آموری‌ها است ایشم داگان یعنی داگان شنیده است و یشمک آداد نام پسر دیگر شمشی آداد اول که به سلطنت «ماری» رسید به معنی آداد می‌شنود می‌باشد واژه ایشم یا واژه اشیتمک (شنیدن) و واژه عربی (سمع) و مشتقات آن قابل مقایسه است.

اورارتون در شهرسازی نیز خبره بودند و شهر موواسیر را در غرب ارومیه کنونی ساختند که پارسیان به تقلید از آن تخت جمشید را بنیان نهادند. این شهر انقدر مهم بود که روسای اورارتون پس از شنیدن خبر تصرف آن توسط اشوریان خود کشی کردند. اما در مورد اورارتونها که ارامنه خودرا به آنان منتبه می‌کنند یک بررسی کوتاه مینماییم که آیا ادعای تاریخی آنها در جهت قتل عام مسلمانان ساکن در این مناطق قابل تایید است یا نه:

منابع آشوری نشانگر آن است که نطفه دولت اورارتون در ابتدا در اوایل سده ی ۱۲ قبل از میلاد در مناطق شرقی کوه آغری (آرارات) را به زبان ترکی «آغری داغ» و به زبان ارمنی «ماسیس» یا «مازیک» می‌گویند در منابع عربی و اسلامی «حارث» و «جودی» ذکر شده است و در منابع فارسی به «کوه نوح» مشهور است. آرارت بزرگ به زبان ترکی «بویوک آغری» و آرارات کوچک «کیچیک آغری» و در زبان عربی به ترتیب «الحارث»

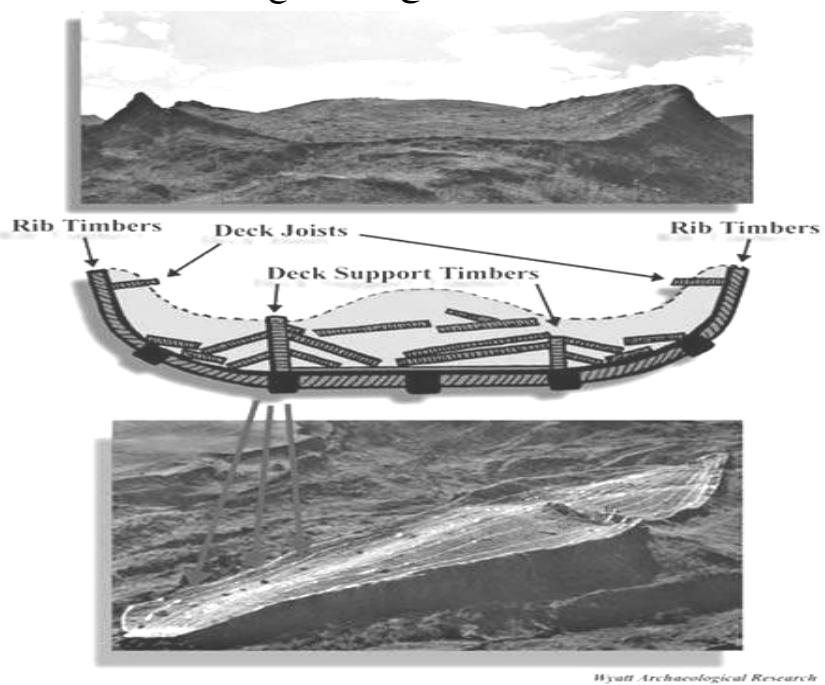
و «الْحُوَيْرِث» و در زبان فارسی «نوح بزرگ» و «نوح كوچك» نامیده میشود^{۴۷} همچنین پتروفسکی در کتاب اورارتی خود میگوید که هاورارتیان در ارمنستان کنونی و قسمتی از آناطولی شرقی و آذربایجان و قفقاز حکومت داشتند و قلمرو ایشان در حوضه رود کر و ارس، تا ملتقاتی ۲ شعبه از فرات و همچنین سرزمینهای بین دریاچه گویجه (سوان) و ارومیه را در بر میگرفت هردوت در نوشته های خود از «آلارد» نام برده است. در کتیبه های آشوری از دولت «اورارت» به صورتهای اوروآتری و اوراتری یاد شده است که مرکز آن زمانی حدود دریاچه «وان» بوده است در ترکیه امروزی و همچنین به نظر قزوینی ارامنه کلمه آرارات را به سرزمین اطلاق کردند و کوه یاد شده را «ماسیس» نامیدند. نامهای الحارث و الحویرث، که جغرافی دانان اسلامی بر این کوهها نهاده اند، شاید مأخوذه از کلمه حَرَث به معنی زراعت و یا نام عربی باشد که قبل از اسلام در آن دیار اقام اگزیده بوده است. عده ای «الحارث» را تحریف و تصحیف و معرب آرارات می دانند و معتقدند که آرارات توسط اعرابی که پایشان به ارمنستان رسیده «ال + ارات» شنیده شده و به مرور به «الحارث» و سپس به «الحارث» بدل شده است. سپس کوه کوچک تر مجاور آن را به تصحیح حويرث خوانده اند. ارامنه نام کوه «ماسیس» را از «ماس» یا «میسیش» مشتق می دانند که پسر «آرام» بوده و ارمنستان به نام وی خوانده شده است؛ ارامنه خود را از اعکاب آرام می دادند پس نسبت دادنشان به اورارت وها درست نیست و باید به آرام آنها را متصل کرد البته در زبان ترکان سومری که به آرارات وراشت و گفته میشود که به معنای نشستن کشته است واکدیها آنرا الورالت تلفظ میکردند نظریه فرود کشته نوح نیز قابل قبول در جودی یا آرارات میگردد. البته در سال ۲۰۰۳ دانشمندان ترکیه ای بقایای چوبی یک سفینه را در کوه ارارات یافتند که هر تکه آنرا به عرض ۱۵۰ متر تخمین زدند که فرضیه نشستن کشته نوح بر روی کوه آغري را قویتر میکند. البته در اینجا به چندین

گزارش ژئودتیک و مقالات دکتر جانات گری در مورد کشتی نوح و کشف کتبه میپردازیم که مساله کتبه سامی و نژاد هندو اروپایی ارمنه را کنا هم میآوریم.



نمایی هوایی از آغوش بزرگ و کوچک در ترکیه

تصاویر کشتی یافت شده نوح در آغری داغ ترکیه



و لقد تركناها آية فهل من مدّكر (سورة قمر، آية ۱۵)
”وما آن كشتی را محفوظ داشتیم تا آیت عبرت شود، پس کیست که پند گیرد؟“

در سال ۱۹۵۹، یک خلبان ترک، براساس مأموریت محول شده، چندین عکس هوایی برای مؤسسه ژئودتیک ترکیه برداشت. هنگامی که مأموریت به پایان رسید، در میان عکس‌های او تصویری جلب نظر می‌کرد که بیشتر شیوه یک قایق بود تا چیزی دیگر، قایقی بزرگ که بر سینه تپه ای، در فاصله بیست کیلومتری کوههای آرارات آرمیده بود. تصویر هوایی از فسیل کشته که محل آسیب دیدگی ناشی از برخورد به یک صخره در آن مشخص است. بلافضله پس از مشاهده این تصویر، تعدادی از متخصصان، علاقه مند به پیگیری شدند. دکتر براندنبرگ از دانشگاه ایالتی اوهايو یکی از این علاقه مندان بود. او کسی بود که قبلًا در زمینه کشف تأسیسات روی زمین از طریق هوا، مطالعات دانشگاهی داشت و پایگاههای موشکی کویا را در دوران کندي کشف کرده بود

دکتر واندنبرگ با دقت عکس‌ها را مورد مطالعه قرار داد و اظهار کرد: «من هیچ شکی ندارم که شیء موجود در عکس‌های هوایی یک کشته است. من تا به حال در طول مدت فعالیتم، هرگز چنین شیء عجیبی در یک عکس هوایی ندیده بودم.» پس از آن یک گروه کاوشگر آمریکایی نیز به منطقه مورد نظر اعزام شد، ولی حتی با انجام تحقیقات کوتاه مدت، نتوانست اطلاعات قابل توجهی بدست آورد.

۱۷ سال از آخرین تحقیقات در منطقه گذشت و هیچ اکتشافی تا سال ۱۹۷۶ انجام نگرفت. در سال ۱۹۷۶ یک باستان شناس آمریکایی به نام «ران ویت» تحقیقات جدید خود را در منطقه آغاز کرد. او بسیار زود دریافت که این شیء قایق مانند، بسیار بزرگتر از حدی است که قبلًا تصور می‌کرد. او بزودی با انجام محاسبات دقیق دریافت که طول این شیء عظیم الجثه بلندتر از طول یک زمین بازی فوتبال و اندازه آن به بزرگی یک ناو جنگی است که کاملاً در زمین دفن شده است. اما کشته کشف شده در زیر گل و لای قطوری دفن شده بود و بسختی به جز ارتفاع قابل رؤیت بود.

به دلیل همین عدم مشاهده دقیق از سطح زمین، امکان هر تحقیقی غیر ممکن بود. از سوی دیگر جسم کشف شده آنقدر بزرگ و سنگین بود که هر گونه اقدامی را در وهله اول عقیم می‌ساخت. «ران وايت» و گروه همراهش که مشتاقانه کار را پیگیری می‌کردند، به جایی رسیدند که تنها وقوع یک حادثه عجیب و نادر می‌توانست راهگشای کار آنها باشد:

«زمین لرزه!» آنها متوجه شدند که حرکت دادن و در آوردن جسم مذکور از درون زمین، به دلیل ابعاد وسیع و بزرگ آن غیر ممکن است و تنها با یک لرزش زمین، این شیء می‌تواند از دل خاک سر در آورد و مورد کاوش قرار گیرد.

از تحقیقات ران ویت مدت زیادی نگذشته بود که در ۲۵ نوامبر سال ۱۹۷۸، وقوع زمین لرزه‌ای در محل، باعث شد تا کشتی مزبور به طور شکفت آوری از دل کوه بیرون بزند و سطح زمین اطرافش را به بیرون براند. بدین ترتیب دیواره‌های این شیء، شش متر از محوطه اطرافش بالاتر قرار گرفت و بر جسته تر شد.

بدنبال این زمین لرزه، ران وايت ادعا کرد که شیء مذکور می‌تواند باقیمانده کشتی نوح باشد. سپس بدینی‌ها به خوش بینی مبدل و این سؤال‌ها مطرح شد: «اگر این جسم عظیم قایقی شکل به طول یک زمین فوتیال، در ارتفاع ۱۸۹۰ متری کوههای آرارات، کشتی نوح نیست، پس چه چیز می‌تواند باشد؟ و اگر جسم کشتی نوح است، آیا طوفان نوح واقعاً بوقوع پیوسته است؟... آیا ما شاهد بقایای کشتی افسانه‌ای حضرت نوح که در کتب مقدس ادیان جهان از آن صحبت شده است، هستیم؟»



© Base Institute 2006

تصویر ران ویت در پارک ملی کشتی نوح

طوفان و سیل در زمان حضرت نوح در سطح وسیعی بوسعت کره زمین واقع شده است. به اعتقاد مسیحیان و بنا به نص انجیل، این حادثه عظیم و دهشت آور، برای تنبیه مردمان آن روزگار که دست به سرکشی زده بودند و به منظور نجات نوح پیامبر و پیروانش واقع شده بود. بررسیهای زمین شناسی در نقاط مختلف دنیا، نابود شدن و مرگهای دسته جمعی موجودات زنده را بر اثر حادثه‌ای غیرمنتظره نشان می‌دهد. برخی از این حوادث با زمان طوفان نوح همخوانی دارد.

وجود لایه‌های مخلوط فسیل شده حیواناتی چون فیل، پنگوئن، ماهی، درختان نخل و هزاران هزار گونه گیاه جانوری، تأییدی بر این واقعیت است. این سنگواره‌ها که بعضاً در برگیرنده حیوانات مناطق گرم‌سیر با مناطق سردسیر (در کنار هم) هستند، نشان می‌دهند که

با فرونشستن آب، جانوران و گیاهان خارج شده، در زیر رسوبات مانده و به فسیل تبدیل شده‌اند. امتراجی عجیب از جانوران خشکی و دریا، حاره و قطبی که مرگی آنی و دلخراش را روایت می‌کنند

تاریخ در مورد محل به گل نشستن کشتی چه می‌گوید؟

داستان کشتی نوح از گذشته‌های دور مورد توجه اقوام مختلف بوده است. مورخان از ۲۰۰۰ سال پیش نقل کرده‌اند که توریست‌ها و مسافران کنجکاو بسیاری از قدیم این منطقه را در کوههای آرارات کشور ترکیه، مورد بازدید قرار می‌دادند و گاهی تکه‌های کوچکی از آن به غنیمت برده می‌شد. در تاریخ آمده است که حدود ۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، آشوریان اقدام به ورود به کشتی کردند و موفق به ورود به طبقه سوم آن که در زیر زمین واقع شده بود شدند. این نشان می‌دهد که اقوال مختلف در مورد موقعیت جغرافیایی کشتی، متفقند البته بعضی مورخین گیل گمیش سومرها را همان نوح میدانستند.

تکنولوژی پیچیده در ساخت کشتی:

اینجا صحبت از ساخت یک قایق کرجی کوچک هشت نفره با ظرفیت چند حیوان کوچک نیست. بحث بر سر تکنولوژی پیچیده‌ای است که مهارت ذوب فلزات، ابزار پیشرفته و نیروی انسانی حاذق می‌طلبد. از آنجا که یاران حضرت نوح تعداد بسیار کمی بوده‌اند، این سؤال پیش می‌آید که نوح براستی چگونه این کشتی را ساخته است. کشتی ای که تاکنون از عجایب کتب مقدس به شمار می‌رفت و اکنون یک واقعیت علمی لمس شدنی است. آیا نوح به تنها یک توanstه است کشتی ناوگونه خود را به طول یک زمین فوتbal و به وزن نظری ۳۲۰۰۰ تن بسازد؟ آیا ساخت یک کشتی با دست حالی با امکانات آن زمان، به گنجایش ۴۹۴ اتوبوس دو طبقه مسافربری با تصورات ما درباره قدماء، همخوانی دارد؟ براستی چه تعداد جانور و چگونه جمع آوری شدند و در کشتی

جایگزینی شدند؟ آب و غذا چگونه تأمین می‌شد؟ جانوران وحشی چگونه به سوی کشتی هدایت شدند؟ باید کار جمع آوری و هدایت حیوانات کاری سخت بوده باشد ولی بهر حال فرمان خدا باید انجام می‌شد.

... خوشبختانه تحقیق بیشتر در محل، حضور حیوانات را در کشتی یافت شده، تأیید کرد. کشف مقادیر قابل توجهی فضولات حیوانات که به صورت فسیل در آمده‌اند و از ناحیه خسارت دیده کشتی به بیرون رانده شده‌اند، فرضیه ما را بیشتر به واقعیت نزدیک کرد. علاقمندان به کاوش در مورد کشتی نوح بارها و بارها سعی کرده‌اند به درون کشتی فسیل شده راه یابند ولی همیشه با توده‌های عظیم سنگ و حاک نیمه ویران مواجه شده‌اند. در آخرین تلاشها، کاوشگران سعی کردند لایه‌های گل و لای خشک شده اطراف کشتی را در هم بشکنند و از میان بردارند تا شاید راهی برای ورود به اتاق‌کهای زیرین کشتی پیدا کنند، اما خیلی موفق نبودند. در سال ۱۹۹۱، «گرگ برور» باستان شناس، بخشی از شاخ فسیل شده جانوری را کشف کرد که از قسمت تخریب شده کشتی که فضولات حیوانی بیرون ریخته بودند، به بیرون افتاده بود. به تشخیص محققان، این شاخ که مربوط به یک پستاندار بوده است، مقارن با شاخ اندازی سالانه جانور به هنگام خروج از کشتی در آنجا رها شده است.

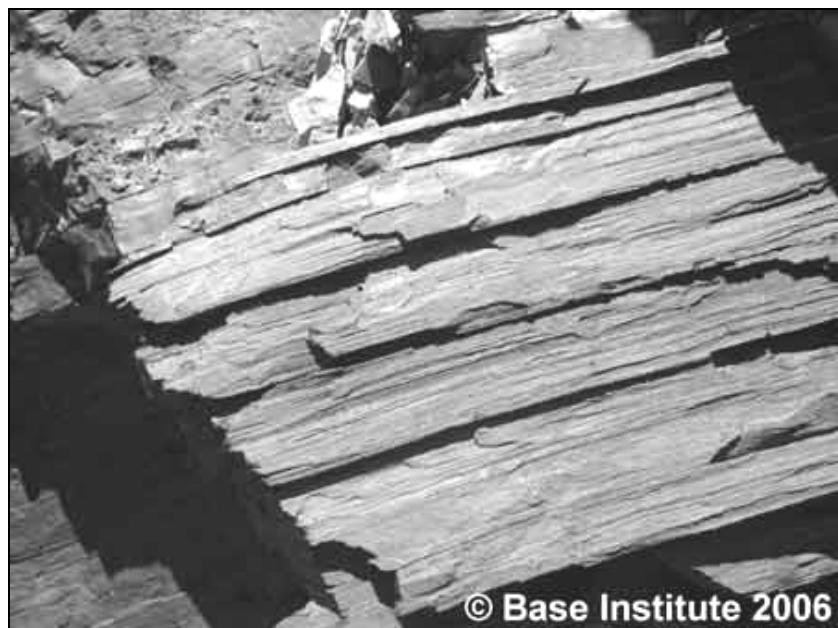
ساختمان کشتی نوح:

آزمایشات دانشمندان وجود قطعات آهن را در فواصل منظم و معین در ساختار کشتی تأیید کرده است. باستان شناسان با کشف رگه‌ها و تیرهای باریک آهنی، الگویی ترسیم کرده‌اند که حاصل کار به صورت نوارهای زرد و صورتی بر روی کشتی عالمگذاری شد. آنها همچنین گره‌ها و اتصالات آهنی محکم و برجسته‌ای را یافته‌اند که در ۵۴۰۰ نقطه کشتی بکار رفته‌اند.

نوارهای مشخص شده خطوط آهنی با آرایش منظم اسکلت کشتی می‌باشد.

۱۲۱ / ۱۹۱۵

تصویر برداری‌های راداری نشان داده که در محل تصادم کشتی با صخره به هنگام فرود آمدن یا به عبارت دیگر به گل نشستن، نوارهای آهنی یا تیرهای فلزی کج شده‌اند. آنها می‌گویند که استفاده وسیع و همه جانبه از فلزات در ساخت کشتی خارج از حد تصور ماست.



© Base Institute 2006

تصویر رادار اسکن از کشتی نوح

به نظر می‌رسد که تکنولوژی پیشرفته و رشدیافته‌ای در آن دوران وجود داشته که به هر حال حضرت نوح (ع) توانسته از آن بهره مند شود. تکنولوژی و تمدنی که ذهن ما را از تمرکز بر روی بناها و اماکن منحصر به فرد در نقاط مختلف دنیا به این نقطه از جهان معطوف می‌کند.

اکتشافات زمانی جالبتر شد که باستان شناسان توانستند طرح مشبکی حاصل از تقاطع تیرهای فلزی افقی و عمودی بکاررفته در بدنه کشتی بدست بیاورند. تصاویری که نشان می‌دهند ۷۲ تیر فلزی اصلی در هر طرف کشتی به کاررفته است. به نظر می‌رسد که برای هر چیزی طرح و الگویی وجود داشته است. وجود اتاقها و فضاهای کوچک و بزرگ در طبقات مختلف، نظریه وجود طرح مهندسی پیشرفته را تأیید می‌کند

در طول تحقیقات، بررسیهایی در مورد تعیین طول، عرض و قطر کشتی انجام گرفته است که متخصصان را قادر ساخته تا از جزیات کف کشتی، ساختمان و الگوی اولیه و مواد تشکیل دهنده آن اطلاعاتی بدست آورند. دستیابی به چنین کشفیاتی مبهوت کننده بود، چرا که در بسیاری از مواقع، در ک واقعیت کشف شده از حد تصور خارج بود

کشف یک لایه غلافی و کپسولی شکل در داخل کشتی از این جمله بود که در واقع کشتی را به دو لایه یا پوسته اصلی مجهز می‌کرد. این آزمایشات، وجود دیوارهای داخلی کشتی، حفره‌ها، اتاقها و دهیزها و همچنین وجود دو مخزن بزرگ استوانه‌ای را تأیید کرد. در این آزمایشها که به «رادار اسکن» یا «اسکن‌های راداری» معروفند، معلوم شد که دو مخزن استوانه‌ای بزرگ که هر کدام چهار متر و ۲۰ سانتی متر بلندی و هفت متر و بیست سانتی متر عرض داشته‌اند و به دور هر یک از آنها کمربندی فلزی نصب شده بود، در نزدیکی تنها در ورودی کشتی وجود داشته‌اند. در یکی از آزمایشات رادار اسکن که به درخواست استاندار استان آگری ترکیه انجام شد، معلوم شد که جنس بدنه کشتی از سه

لایه چوب به هم چسبیده تشکیل شده است. این سه لایه با مواد محکم چسبنده، بهم چسبیده بودند.



لنگر کشتی

قطعات کاملاً سنگی شده از قسمتهای چوبی کشتی که آثار حجاری و برش خورده دارند. در سال ۱۹۹۱، یک عدد میخ پرج فسیل شده با حضور ۲۶ نفر محقق در بقایای کشتی کشف شد. تجزیه و تحلیل ترکیبات این میخ وجود آلیاژهای آلومینیوم، تیتانیوم و برخی از دیگر فلزات را تأیید کرد.

این در حالی است که گمان می‌رفت در زمان حضرت نوح، آهن و آلومینیوم هنوز به مرحله کشف و استخراج نرسیده باشد. آیا مانیازمند بازنگری در تاریخ استفاده و استخراج بشر از فلزات هستیم

لنگرهای کشته:

بر بلندیهای تپه‌های اطراف محل کشته، باستان شناسان چند جسم بزرگ حجیم سنگی یافته‌ند که در بالای هر کدام سوراخی بزرگ تعییه شده بود. این اجسام مثلثی شکل سنگی و نیمه صیقلی، شبیه به لنگرهای کشته‌های باستانی بودند که «درآگ» نامیده می‌شدند. اینها در واقع ابزاری بودند که به علت وزن زیاد به جای وزنه یا لنگر به هنگام پهلو گرفتن کشته به آب پرتاب می‌شدند. چگونه و با چه نیرویی؟ دقیقاً نمی‌دانیم ولی حدس‌هایی در این زمینه وجود دارد..

کشف شش وزنه یا لنگر کشته، هر یک مجهر به سوراخی در بالای آن، حدس باستان شناسان را به یقین تبدیل کرد. این وزنه‌ها در فواصل متفاوت، ظاهراً به هنگام پهلو گرفتن کشته به آب پرتاب شده بودند.

اندازه کشته نوح در کتاب مقدس ۳۰۰ ذراع یاد شده است. واحد ذراع در مصر قدیم در زمان حضرت موسی(ع) برابر با ۵۲,۷ سانتی متر بوده است. با محاسبه این رقم، عدد ۱۵۸,۴۶ متر بدست می‌آید.

طول کشته مورد کاوش توسط دو تیم مختلف در دو زمان اندازه گیری شد. رقم بدست آمده دقیقاً ۱۵۸,۴۶ متر را نشان می‌داد. این محاسبات، محققان را در ادامه کاوشهای مصمم تر کرد.

کتبیه‌ای که ادعای دانشمندان را اثبات کود:

روایت است که حضرت نوح(ع) قبل از به زمین نشستن کشته و فروکش کردن آب، پرندهای را که باید مانند کبوتر یا کلاع بوده باشد به بیرون فرستاد تا مطمئن شود خشکی

نزدیک است یا نه. بار اول پرنده با خستگی به کشتی بازگشت و این بدان معنی بود که خشکی در آن نزدیکیها وجود ندارد. بار دوم پرنده به کشتی باز نگشت و این آزمایش نشان داد که عمل لکر انداختن نزدیک است. در کتاب مقدس که گویا این روایت از آن نقل شده، آمده است حضرت نوح(ع) ابتدا یک کلاع را می فرستد که از فرستادن کلاع نتیجه‌ای نمی‌گیرد و بعد از آن کبوتری را می‌فرستد.

درست در دو کیلومتری شرق محلی که کشتی هم اکنون قرار دارد، دهکده‌ای وجود دارد که «کارگاکونماز» نامیده شده است. نام این دهکده ترکی را چنین ترجمه کرده‌اند: «آن کلاع نه توقف می‌کند نه باز می‌گردد»

محل کنونی کشتی در دل کوههای آرارات از گذشته‌های دور، به منطقه هشت معروف شده و دره پایین منطقه، محله هشت نام گرفته است. چرا؟ [در کتاب "کشتی گمشده نوح" آمده نام این منطقه به «تمانین» معروف است که به معنی «هشت» است. شیخ صدوq در کتاب عيون الاخبار الرضا از امام رضا(ع) نقل کرده است که "نوح در همان محلی که کشتی به زمین نشست قریه‌ای بنا کرد و نام آن را قریه «تمانین» (هشتاد) گذاشت." همانطور که می‌بینیم بین کلمات «تمانین» (هشتاد) و «تمانین» (هشت) از نظر شکل و معنی شباhtت زیادی وجود دارد.

در نزدیکی محل فروd کشتی در بالای تپه، لوحه‌ای کشف شد که ادعاهای باستان شناسان را به طرز زیبایی اثبات کرد. کتیبه‌ای که حداقل ۴۰۰۰ سال قدمت دارد. بر روی این تابلوی سنگ آهکی، در سمت چپ، تصویر رشته کوههایی دیده می‌شود که در کنار یک تپه و سپس یک کوه آتشفشان قرار دارد. در سمت راست، یک تصویر قایقی شکل با هشت نفر انسان کنده کاری شده است... در بالای سنگ کتیبه، دو پرنده در حال پروازند. کشف این کتیه همگان را به شگفتی واداشت. [کتاب مقدس، سرنشیان کشتی نوح را هشت نفر ذکر کرده است. در روایات شیعه نیز تعداد هشت نفر و هشتاد نفر، هر دو نقل

شده است] در واقعیت موجود، کوه آغرسی سمت چپ، تپه‌ای در کنار آن و قله یک کوه آتشفسان در کنار تپه وجود دارد..



اما مهمتر از همه آن نکته‌ای که برای ما مهم می‌باشد:

کتبیه یافت شده متنسب به حضرت نوح (ع)

پیامبر اسلام فرمود: «هنگامی که خداوند اراده کرد قوم حضرت نوح را هلاک کند، به نوح فرمان داد کشتی بزرگی بسازد. جبرئیل نیز با میخ‌هایی برای ساختن کشتی فرود آمد. در میان انبوه میخ‌ها پنج میخ ویژه بود که درخشش خاصی داشت و بر روی هر یک نام یکی از پنج نور مقدس محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین نقش بسته بود.»

حضرت نوح هر کدام را برمی‌داشت، میخ همچون ستاره‌ای در تاریکی شب می‌درخشید. هنگامی که میخ پنجم را برداشت، پس از درخششی، اشکی از آن جاری شد. نوح از جبرئیل پرسید: «این میخ و اشک چیست؟»

جبرئیل در پاسخ گفت: «این میخ حسین بن علی است.»

حضرت نوح نیز هر یک را در یک طرف از کشتی کویید.

پیامبر فرمود: «در آیه ^{۴۸} و حملنا علی ذات الواح و دسر، «منظور از «الواح» چوب‌های کشتی و منظور از «دسر» ما هستیم. اگر ما نبودیم کشتی حرکت نمی‌کرد.»

گزارش باستان‌شناسی شوروی درباره کشتی نوح:

بر اثر این اکتشاف، اداره کل باستان‌شناسی شوروی برای تحقیق از چگونگی این لوح و خواندن آن، هیئتی مرکب از هفت نفر از مهمترین باستان‌شناسان و اساتید خط شناس و زبان دان روسی و چینی را مأمور تحقیق و بررسی نموده که نام آنها بدین گونه است:

- ۱ - پروفسور سولی نوف، استاد زبان‌های قدیمی و باستانی در دانشکده مسکو.
- ۲ - ایفاهان خینو، دانشمند و استاد زبان‌شناس در دانشکده لولوهان چین.
- ۳ - میشانن لوفارنک، مدیر کل آثار باستانی شوروی.

- ۴- تانمول گورف، استاد لغات در دانشکده کیفرزو.
- ۵- پروفسور دی راکن استاد باستان شناس در آکادمی علوم لین.
- ۶- ایم احمد کولا، مدیر تحقیقات و اکتشافات عمومی شوروی.
- ۷- میچر کولتوف، رئیس دانشکده استالین.

این هیئت پس از ۸ ماه تحقیق و مطالعه و مقایسه حروف آن با نمونه سائر خطوط و کلمات قدیم متفقاً گزارش زیر را در اختیار باستان شناسی شوروی گذاشت:

- ۱- این لوح مخطوط چوبی از جنس همان پاره تخته‌های مربوط به کاوش‌های قبلی، و کُلًاً متعلق به کشتی نوح بوده است؛ منتهی لوح مزبور مثل سائر تخته‌ها آنقدرها پوسیده نشده، و طوری سالم مانده که خواندن خطهای آن به آسانی امکان پذیر می‌باشد.
- ۲- حروف و کلمات این عبارات به لغت سامانی یا سامی است که در حقیقت امّ اللغات (ریشه لغات) و به سام بن نوح منسوب می‌باشد. در حالیکه ارامنه نژاد هندو اروپایی هستند و هیچ ارتباطی بین آنان و اقوام سامی وجود ندارد و نظریه‌هایک را رد می‌کنند.
- ۳- معنای این حروف و کلمات بدین شرح است:

توسل حضرت نوح به پنج تن علیهم السلام و أسمى آنها بر کشتی

«ای خدای من! و ای یاور من!

به رحمت و کرمت مرا باری نما!

و به پاس خاطر این نفوس مقدسه:

محمد

ایلیا (علی)

شَرَب (حَسَن)

شُبِّير (حُسَيْن)

فاطمَة

آنان که همه بزرگان و گرامی‌اند

جهان به برکت آنها برپاست.

به احترام نام آنها مرا یاری کن!

تنها توانی که میتوانی مرا به راه راست هدایت کنی!»

بعداً دانشمند انگلیسی: این ایف ماکس، استاد زبان‌های باستانی در دانشگاه منچستر، ترجمة روسی این کلمات را به زبان انگلیسی برگردانید، و عیناً در این مجله‌ها و روزنامه‌ها نقل و منتشر گردیده است:

۱- مجله هفتگی «ویکلی میرر» لندن، شماره مربوط به ۲۸ دسامبر ۱۹۵۳ م.

۲- مجله «استار انگلیسی» لندن، مربوط به کانون دوم ۱۹۵۴ م.

۳- روزنامه «سن لایت» منتشره از منچستر، شماره مربوط به کانون دوم ۱۹۵۴ م.

۴- روزنامه «ویکلی میرر» تاریخ یکم شباط ۱۹۵۴ م.

۵- روزنامه «الهدی» قاهره مصر، تاریخ ۳۰ مارس ۱۹۵۳ م.

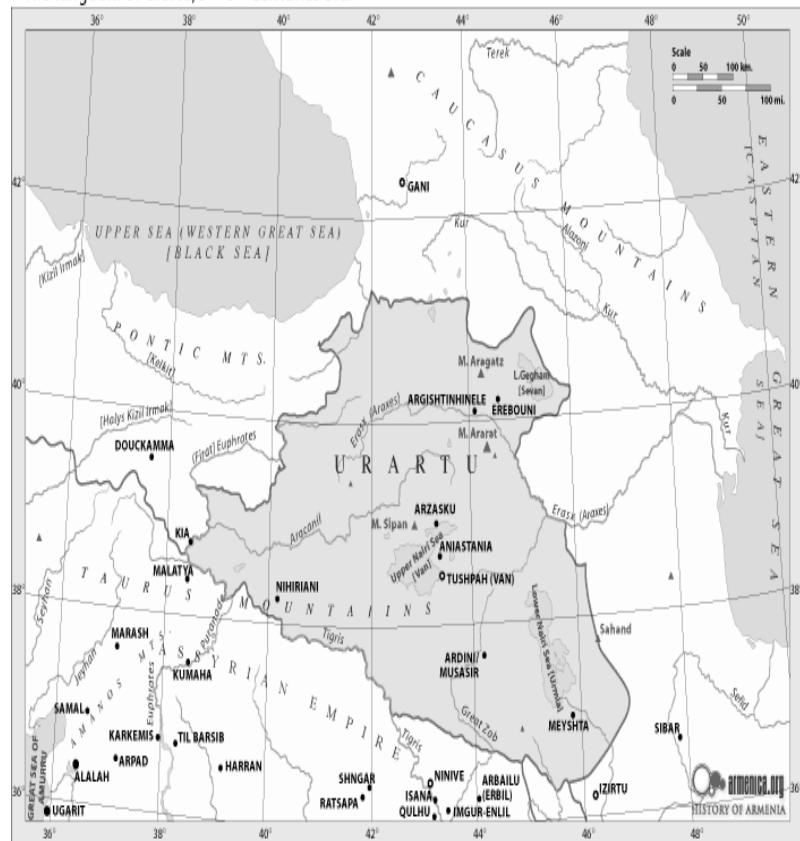
۶- مقاله‌ی «فسیل کشتی نوح» نوشته‌ی دکتر جاناتان گری، ترجمه‌ی کتابیون افجه‌ای لازم به تذکر است که لوح بدست آمده هم اکنون در موزه واتیکان در "رم" قرار دارد.

تولد اورارتوها:

این دولت به همت قبایل اورارت شکل گرفته و بعدها با اتحاد اقوام هوری و سایر دولت مقتدر اورارت تشکیل شد. پایتخت آنها در ابتدا شهر آرزاکون بود ولی بعدها ساردوی اول آن را به شهر هوری توپا در کنار دریاچه وان ترکیه انتقال داد.

«مرزهای جغرافیایی اورارتو شامل مناطق اطراف دریاچه گویچه شرق آناتولی و مناطق هوری‌ها در غرب دریاچه اورمیه بود. اورارتوها همچنین در اوج قدرتشان دهه‌های طولانی مناطق تبریز مرند خوی سراب و محال قاراداغ را نیز تحت سلطه خود داشتند.»^{۴۹}

The Kingdom of Urartu, 9th-6th Centuries B.C.



نقشه دولت اورارتو

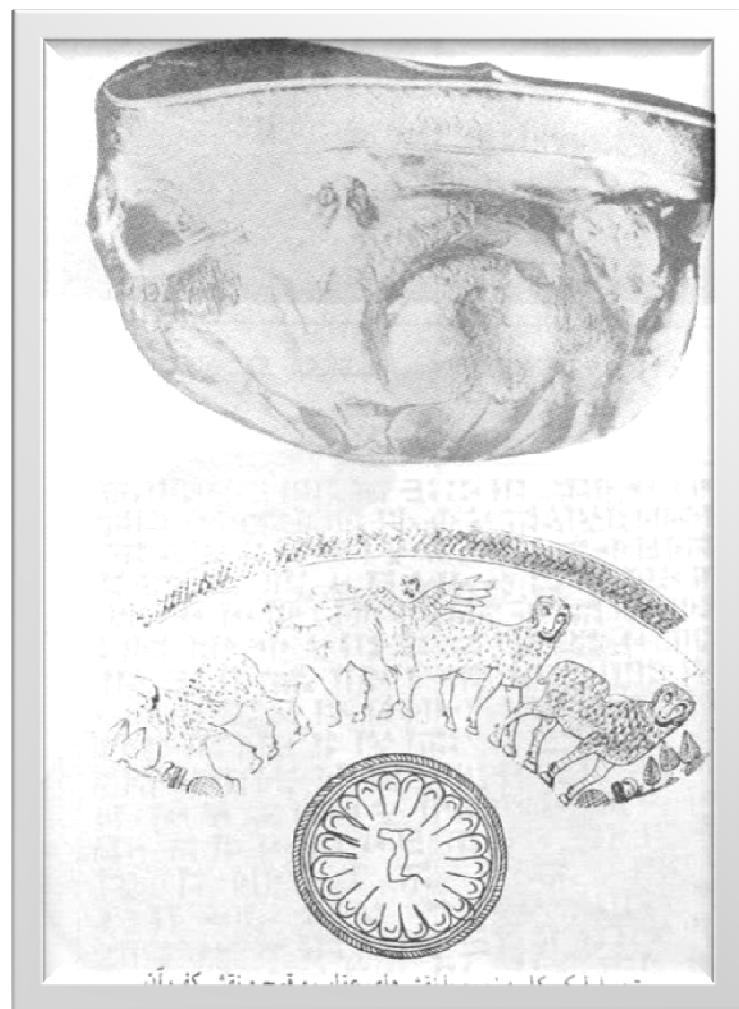
به عقیده برخی از تاریخدانان بینانگذاران اولیه دولت اورارت‌ها-از قبایل قفقازی بودند ولی به مرور زمان با گسترش مرزهای جغرافیایی آن دولت بخش عمده جمعیت آن را قبایل ترک تبار تشکیل می‌دادند که بعدها به مقام‌های شاهی نیز رسیدند و وجود کلمات زیاد تر کی در آثار باقی مانده از آنها را ناشی از آن میدانند. ولی اکثربت تاریخدانان ریشه بینانگذاران دولت اورارت‌ها از هوری‌ها (از اجداد ترکان) میدانند که در ۲۵۰۰ ق.م از نواحی غربی دریاچه اورمیه به اطراف گویچه گول کوچ کرده بودند. تاریخدانان التصاقی زبان بودن اورارت‌وها را تایید کرده و آنها را خویشاوند با مانشانها میدانند. کتبه‌های فراوان باقی مانده از آنها با قطعیت، نوع زبان اورارت‌ها را روشن کرده است ثار تاریخی نشان می‌دهد که هوریها از ۴-۳ هزار سال قبل از میلاد در مناطق غربی آذربایجان، بین کوه‌های زاگرس و توروس، از شهرهای خوی، سلماس و از غرب اورمیه تا توروس ساکن بودند. این اراضی از هزاره دوم تا هزاره اول قبل از میلاد "تاپیر" نامیده می‌شد..

در حوالی ۱۴۰۰-۱۲۰۰ ق.م اقوامی از هوری‌ها در داخل ایلام هم زندگی می‌کردند و به مقام شاهی هم رسیده بودند، برای مثال هور پاتیلا، خاندانی که از لحظه صدا و اسم از کلمه هوری مشتق شده است..

صنعت، هنر و تمدن هوری شبیه تمدن و هنر سایر ملل التصاقی زبان منطقه بود.^{۵۰} پروفسور "دایسون" در باره هوری‌ها تحقیقات خیلی وسیعی انجام داده است، در مورد جام طلایی پیدا شده در تپه حسنلو در سولدورز (نقده) مینویسد: «این پیاله زرین نشانه‌ای از تاثیر هنر و صنعت هوری‌ها است، و در ساخت آن تاثیر شیوه هنری هوری‌ها به وضوح دیده می‌شود. هنر و صنعت هوری‌ها نه فقط بر دیگر ملل التصاقی زبان بلکه بر سایر ملل نیز تاثیر عمیقی گذاشته بود.»

آشوریان آنها را اورارتوبی بی آنلی پسوند لی در آخر کلمه در شناخت منسویت تباری آنها مهم میباشد."هرودت" از اورارتوها به اسم آلارودی در حدود ۸۰۰ سال قبل از زمان او در نتیجه حملات و فشارهای آشوریان آلارودی‌ها و هوری‌ها با هم متحد شده و دولت آلارودی را به پایتحتی توشاپا در ساحل دریاچه وان تشکیل دادند.«اورارتوها خود را بی آنلی مینامیدند و آشوریان نیز آنها را با همان اسم میشناختند».۵۱

133 / 1910



در آن زمان نیز علاوه بر اورارتوها دهها دولت کوچک و بزرگ، با ارتباط با هم یا مستقل از هم از جمله ماننا، ماد مرکزی و غیره در آذربایجان وجود داشتند و اغلب اشتراکات فرهنگی-قومی و زبانی تنها نقاط اشتراک آنها بود ولی از نظر سیاسی مستقل از هم بودند. چون این دولت‌ها در آن زمان ضعیف بودند همواره مورد هجوم اورارتوها و آشوریان واقع می‌شدند و اورارتوها بیش از یک قرن بر قسمتهایی از خاک ماننا حاکم بودند..

کتیبه‌های زیادی از اورارتوها در آذربایجان و شرق آناتولی پیدا شده است و در آذربایجان تا حال ۸ لوحه از آنها پیدا شده است. اگر در آذربایجان که پر از قلعه و تپه‌های باستانی است، کاوشگری‌های علمی آنجام گیرد مطمئناً آثار بیشتری از اورارتوها ماننا و ماد پیدا خواهد شد. در اینجا به چند تا از کتیبه‌های اورارتویی پیدا شده در آذربایجان اشاره می‌شود.

یک تیم باستانشناسی آلمانی در سال ۱۹۱۰ در منطقه بسطام بین راه مرند و قاراضی‌الدین یک کتیبه سنگی که از طرف "روسای دوم" شاه اورارتو در سال (۶۸۵ ق. م) نویسانده شده بود را پیدا کردند. این کتیبه به ساختن معبد خالدی (قالدی) خدای بزرگ اورارتوها در آنجا توسط "روسای دوم" اشاره می‌کند. یک هیئت آلمانی دیگر در سالهای ۱۹۶۹-۱۹۷۱ میلادی موفق به کشف چهار قلعه اورارتویی در همان منطقه شدند. لوحه اورارتویی معروف به لوحه سقین دیل که در روستای سقین دیل در نزدیکی ورزقان در منطقه قاراداغ پیدا شده است مربوط به "ساردوری دوم" (۷۳۳-۷۵۰ ق. م) می‌باشد. در این کتیبه، وی از فتح دیار پولو آدی و شهر لیب لی اونی خبر میدهد. دو ستون سنگی نیز از منطقه بین اشنویه-رواندوز پیدا شده است و آنها به دو زبان آشوری و اورارتویی نوشته شده‌اند. این دو کتیبه از ایشپویینی (۸۱۰-۸۲۵) می‌باشند و در موزه

اورمیه نگه داری میشوند. لوحه‌های نیز در حوالی سراب و بین اورمیه - اوشنویه در روستای داش تپه ۱۹ کیلومتری قوشاقچای (میاندوآب) پیدا شده است.
 «در سال ۱۳۷۴ شمسی یک مجسمه اورارتوبی مربوط به ۱۱۰۰ ق. م در شهر بابل (شمال ایران) از قاچاقچیان گرفته شد.» ۵۲

اسامی پادشاهان اورارت

آرامو:

کتیبه‌ای از او در وان نقر گردیده و با سلمانصر سوم هم دوره بوده‌نگام او در لشگر کشی سال ۸۳۴ پ. م آمده است

پسر لو تیپری، ساردوری:

با شمشی اداد پادشاه اشوری هم دوره بوده و نام وی در سالنامه سال ۸۲۴ پ. م ذکر شده است. نام شهر سردری در نزدیکی تبریز از نام او گرفته شده است.

پسر ساردوری، ایشپاوینی:

با سمیرامیس ملکه اشوری هم دوره بوده. همچنین با آداد نیراری سوم و سلمانصر چهارم پادشاهان آشور هم دوره بوده است

پسر ایشپاوینی، منوا ۷۸۱-۸۱۰ پ. م

معاصر با سلمانصر چهارم و آشوردان سوم

پسر منوا، آرگیشتی ۷۶۰-۷۸۱ پ. م

معاصر با آشوردان سوم و آشور نیراری چهارم و تیگلات پیلسه سوم. طبق سالنامه‌های آشوری در سالهای ۷۴۳ و ۷۳۵ پ. م به کشور اورارت تو توسط آشوریها حمله شده است

پسر آرگیشتی، ساردوری ۷۳۰-۷۶۰ پ م

معاصر با تیگلات پیلسروی سوم، سلمانصر پنجم و سارگون دوم. در سالنامه‌های سارگون دوم اخبار زیادی در مورد روسا و نحوه مرگ او آمده است

پسر ساردوری، روسا ۷۳۰-۷۱۴ پ م

معاصر با سارگون دوم و سناخرب

پسر روسا، آرگیشتی ۷۱۴-۶۸۵ پ م

معاصر با آسارهادون و آشور بانیپال. نام روسا در سالنامه سال ۶۵۴ پ م آمده است

پسر آرگیشتی، روسا ۶۸۵-۶۴۵ پ م

معاصر با آشور بانیپال آخرین پادشاه اشور. در سالنامه‌های سال ۶۳۹ پ م از او یاد شده است

پسر روسا، ساردوری ۶۴۵-۶۲۵ پ م

نام وی فقط در کتیبه‌های پرسش دیده شده است

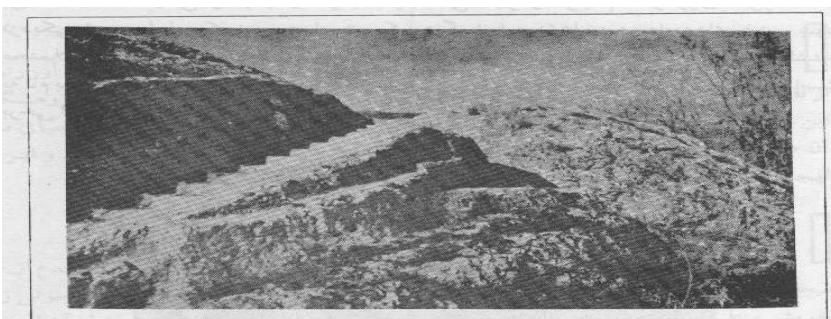
اریمنا ۶۰۵-۶۲۵ پ م، آخرین پادشاه اورارتو:

پسر اریمنا، روسا ۵۹۰-۶۰۵ پ م «۵۳»

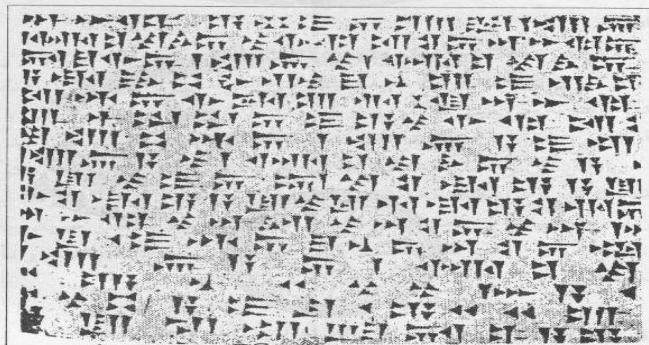
آثار اورارتويي موجود در ايران

آثار اورارتويي داخل ايران

منطقه آذربایجان ایران مملو از آثار اورارتويي است. اين محل هميشه ساكنان بومي خود را داشته است و اورارتوييان در طول حیات خود مرتبا به این محل حمله کرده‌اند. شمار زیاد قلعه و تپه‌های باستانی که در جدول زیر مشاهده میکنید محلهایی هستند که آثار اورارتويي از آنها کشف شده است و به این معنی نیست که اورارتوييان آنها را احداث کرده‌اند. بلکه اغلب آنها محل زندگی ساكنان منطقه بوده که رابطه نزدیکی با اورارتوييان داشتند و همسایه غربی آنها بودند. اطلاعات در مورد ساكنان باستانی این محل ناچيز است و آنها را با نام محلهایی که سفال و معماری اورارتويي داشته‌اند میشناسیم ولی از جريان داشتن زندگی ساكنان بومي نباید غافل شويم. موطن اصلی اورارتوييان و پایتحت آنان در کنار دریاچه وان در تركيه امروزی است و آنجا را به نام توپراق قلعه میشناسیم. (امروزه روستایی نیز در اطراف ارومیه بدین نام میباشد). شاهنشاهی اورارتوا از ۸۶۰ پ.م تا ۵۹۰ پ.م دوام داشت و در اين مدت زمانی توانسته بودند از شرق تا دریاچه ارومیه را فتح کنند. عمدۀ اطلاعات جدول زیر توسط آقای ولفرام کلایس تهیه شده است و در كتاب پيوتروفسكى نیز بدان اشاره شده است به عین نقل میکنیم.



پلکان سنگی یک قلعه اورارتویی در نزدیکی ماکو



متن کتیبه اورارتویی بسطام

منبع: تاریخ دیرین ترکان. محمد تقی زهتابی

۱۳۹ / ۱۹۱۵

قلعه سرچ :

ساحل ایرانی رود ارس نزدیکی مرز نخجوان (جاده آراز کنار نزدیکی روستای قزل
قشلاق)

قلعه و محوطه استقراری

قلعه‌ی وهرام :

مسیر جاده ماکو - بازرگان
محوطه استقراری با سفال اورارتوبی

کشمکش تپه :

ده کیلومتری شمال غرب ماکو
قلعه و محوطه استقراری با اتفاهاتی صخره‌ای تدفین

سنگر:

پنجاه و چهار کیلومتری جنوب ارومیه
در کنار چشمه‌ای روی یک تاقچه سنگی کتیبه‌ای اورارتوبی قرار دارد واز منوا شاه
اورارتوبی است.

چشمکه بولاغی

دوازده کیلومتری شمال شرق ماکو
قلعه اورارتوبی

دانالو:

نه کیلومتری شمال شرق ماکو
محوطه با آثار اورارتوبی

قلعه رفت:

پنجاه و سه کیلومتری شرق ماکو جنوب رود ارس (آراز)

منطقه نظامی اورارتوبی

قلعه سیاه :

چهل و هفت کیلومتری جنوب شرقی ماکو کنار روستای صوفی

محوطه استقراری

دوچگانگی:

حوزه شهرستان ماکو

محوطه استقراری

قیز چاخلو:

محوطه استقراری با سفال متقدم و نزدیک به اورارتوب

غدیر علی :

چهل کیلومتری شمال خوی کنار روستای بسطام

شهر اورارتوبی که توسط ولفرام کلاس کشف شده و بعد از قلعه وان و توپراک قلعه

بزرگترین منطقه اورارتوبی جهان است. این محوطه یک دژ - شهر بوده است

بسطام:

سر راه بسطام به وان

محل استقراری اورارتوب

سونات:

ده کیلومتری جنوب غربی بسطام

محل استقراری اورارتوب

آشاغی قورول :

شرق شهر قره ضیا الدین

محل استقراری اورارتوب سفال اورارتوبی

تپه قره ضیاالدین :

پانزده کیلومتری شرق اشنویه

محوطه استقراری و قلعه بزرگ به همراه یک کتیبه از ایشپواینی و منوا

قلات گاه :

سی کیلومتری شرق بسطام در مسیر جاده مرند به رودخانه ارس

محل استقراری اورارتوب

اوزوب تپه :

کنار جاده ترانزیت تبریز- بازار گان

قلعه اورارتوبی که مصالح آن در جاده سازی استفاده شده است و اکنون صفة و دیوار

آن مانده است

قیز قلعه :

غرب جاده مرند به جلفا

قلعه و پایگاه نظامی در کنار تپه باستانی

چراگاه امیر:

روستای مالجین در جاده مرند به جلفا

ایستگاه و محوطه استقراری

قلعه گوهر :

سی کیلومتری شمال شرق بسطام

قلعه کوچک :

قلعه اوغلو

چهل و پنج کیلومتری شرق جلفا

قلعه بزرگ اورارتوبی

قلعه گاوار:

نوزده کیلومتری شمال غرب مرند

قلعه بزرگ با محوطه مسکونی:

لیوار

بین مرند به قلعه لیوار

آثار سطحی اورارتوبی

تپه پرپر:

داخل شهر مرند

محل استقراری اورارتوبی با سفال اورارتوبی

موند تپه:

زمینهای چای کندی در ۷۷ کیلومتری شمال شرق تبریز

محل استقراری اورارتوبی

قلعه سنگر:

زمینهای چای کندی در ۷۷ کیلومتری شمال شرق تبریز

محل استقراری اورارتوبی

قلعه برجی:

سی و پنج کیلومتری شمال غرب اهر

محوطه ماقبل اورارتوبی آن لیلیونی نام داشته است و قلعه بزرگی بوده که توسط

ساردوی دوم در قرن هشتم پیش از میلاد تسخیر شده است. او کتیبه‌ای در این محل نقر میکند.

سقندل:

بیست کیلومتری شمال سلماس

قلعه اورارتوبی با بقایای استقرار قرون وسطایی

قلعه هدار :

هشت کیلومتری جنوب سلماس
علاوه بر آثار دوران مفرغ و آهن آثار اورارتوبی نیز در این تپه کشف شده است .
همچنین آثار تدفین شامل خاکستر مرده داخل خمره و اشیای تدفینی نیز یافت شده است

هفتawan تپه :

چهارده کیلومتری جنوب شرق سلماس
قلعه کوچک اورارتوبی

پیر چاووش :

پانزده کیلومتری جنوب شرق سلماس
 محل استقراری اورارتوبی

قلعه وزیری :

صخره های شمال غرب دریاچه ارومیه شانزده کیلومتری قوشجی
بقایای دیوار و صخره تراش اورارتوبی

کاظم داشی :

پانزده کیلومتری جنوب غرب سلماس - روستای گورچین قالا
قلعه کوچک، اتاق صخره ای و صخره تراش

گارنی یاریخ :

هفده کیلومتری جنوب شرق سلماس
بقایای صخره تراش و اتاق صخره ای

زنجبیر قلعه :

مسیر جاده سلماس به سرو

بقایای استقراری با سفال اورارتوبی

برجلیان:

ساحل غربی دریاچه ارومیه

آثار تدفین که حفاران غیر مجاز بیرون آورده شده است.

قوشچی:

چهل و دو کیلومتری شمال شرق ارومیه در نزدیکی روستای جمال آباد

قلعه نظامی که سنگهای آن برای جاده سازی استفاده شده و قلعه به کلی محو شده

است

کوه ذمیل:

سیزده کیلومتری شمال شرق ارومیه-جاده دریا به سمت تبریز

محل استقراری اورارتوب

تپه سرندیل :

درخان دره سی در سی و هفت کیلومتری جنوب ارومیه

اتفاق صخره‌ای تاقچه دار

فرهاد زاغه سی :

سی و یک کیلومتری جنوب ارومیه

قلعه کوچک اورارتوبی :

تپه لومباد

پنجاه و چهار کیلومتری جنوب ارومیه

محل استقراری اورارتوب

اژدها بو لا غی :

هفت کیلومتری شمال شرق نقده -حومه اشنویه

این تپه تنها ربطی که به اورارتو دارد این است که توسط اورارتوبیان به غارت رفته است

تپه حسنلو :

بیست و یک کیلومتری شمالغرب میاندوآب در حومه حسن کندی نقده در این محل کتیبه‌ای اورارتوبی قرار داشت که متأسفانه توسط قاچاقچیان عتیقه توسط دینامیت منفجر شده است و تکه‌های آن در موزه لندن قرار دارد. از محل نصب کتیبه نیز اثری باقی نگذاشته‌اند

داش تپه :

در سی و دو کیلومتری غرب میاندوآب
دارای آثاری از اواخر دوره مفرغ و اورارتوبی

ارسلان قلعه:

ده کیلومتری مهاباد
محل استقراری اورارتوبی

شیطان آباد :

بیست و پنج کیلومتری شرق سراب
کتیبه‌ای در مورد فتح قلعه و ساخت دوباره آن

نشتبان:

پانزده کیلومتری شمال سراب
کتیبه اورارتوبی

رازیق:

ساحل شمالی دریاچه ارومیه
محل استقراری اورارتوبی با سفال اورارتوبی

۱۴۶ / ۱۹۱۵

قره تپه :

چهل و هشت کیلومتری شرق مراغه

صفه سازی و صخره تراش

گوجور قلعه :

غرب اشنویه

گذرگاهی بین مرز آشور و اورارتون به همراه استل به جای مانده به دو خط میخی
اورارتوبی و آشوری

کلیشین:

روستای صوفیان سر راه اشنویه به پیرانشهر

قلعه کوچک اورارتوبی :

گردہ سوره :

بیست و شش کیلومتری غرب ارومیه

بزرگترین ساختار اورارتوبی محوطه ارومیه شامل دو قلعه، صخره تراش، منبع آب،
آثار تدفین، اتاقهای صخره‌ای و سایر تاسیسات

قلعه اسماعیل آقا :

روستای خزرلو در شش کیلومتری جنوب غرب چالدران

قلعه حیدری :

هشت کیلومتری جنوب چالدران

محل استقراری اورارتون به همراه قلعه کوچک

تورکی تپه :

جوار روستای امام قلی کندی شرق چالدران

محل استقراری اورارتون

خراب آغل:

گذرگاه سلماس به قوشچی

تپه آهو دره:

شمال غرب شهر ارومیه

محل استقراری اورارتو

قهرمانلو:

غرب مرند

محوطه‌ای با آثار اورارتوبی

بورونه:

سی کیلومتری جنوب ارومیه

محوطه‌ای با آثار اورارتوبی

قلعه زندان:

چهار کیلومتری شمال شرق بسطام

استقرار دوره‌های مختلف از جمله اورارتو

تپه کسیان:

شمال خوی

قلعه کوچک اورارتوبی و آثار دوره‌های تاریخی دیگر

قیز قلعه:

شرق بسطام

قلعه و ایستگاه تقسیم آب

الهوردی کند:

جاده مهاباد به ارومیه

ید یار:

بیست و پنج کیلومتری جنوب ارومیه

تپه‌ای باستانی از جنس کنگلومرا به همراه یک کتیبه میخی اورارتوبی متعلق به روسای

اول

محمود آباد :

در دو کیلومتری جاده اشنویه به جلدیان

محوطه‌ای با آثار اورارتوبی

تپه کانیکی زر :

پنجاه و سه کیلومتری جنوب شرق ارومیه

قلعه کوچک اورارتوبی به همراه آثار اشکانی و ساسانی

قلات :

بیست و هشت کیلومتری جنوب غرب ارومیه

محوطه‌ای با آثار اورارتوبی

بار اندوز :

مسیر جاده ارومیه به جلدیان-جاده سنتو

محوطه‌ای با آثار اورارتوبی

تپه بدر الدین :

گردشگاه بند ارومیه

بقایای تاسیسات تقسیم آب اورارتوبی

پالوک :

هفت کیلومتری شرق استل کلشین

محوطه‌ای با آثار اورارتوبی

مرگه کاروان:

دشت اشنویه

راهدار خانه اورارتوبی بر جاده باستانی دشت اشنویه به معبد خدای خالدی در
موسایر

قلات شب آقا:

شش کیلومتری شمال غرب تپه محمود آباد

قلعه کوچک اورارتوبی

سیچان تپه :

اراضی روستای آق بولاغ مشرف به رود بار انداز

قلعه کوچک اورارتوبی

تلعه جوق :

مراخ تابستانی روستای حصار جنوب غرب محمود آباد

قلعه کوچک اورارتوبی

تلی بولاغ:

چهارده کیلومتری جنوب شرق محمود آباد در دهانه دره قاسملو

تندیف صخره‌ای - سد و کانالهای هدایت آب و بقایای ساختمان

سد اورارتوبی خان درسی :

چهل کیلومتری شمال شرق اهر

کتیبه صخره‌ای متعلق به آرگیشی دوم

کتیبه شیشه :

روستای سهند در دامنه کوه سهند

کتیبه متعلق به آرگیشی اول

۱۹۱۵/ ۱۵۰

کتیبه جوان قلعه (گون قالا):

این کتیبه در روستای جوان قلعه(کون کله) عجب شیر و به ابعاد ۴۰ در ۸۰ سانتی متر میباشد.

شهر اورارتوبی با م فرهاد:

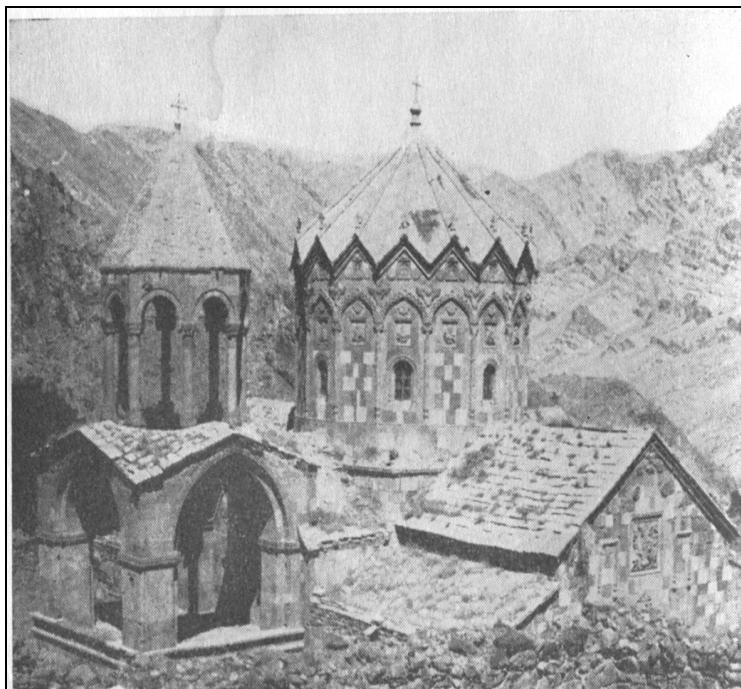
در ارتفاعات مجاور روستای سنگر در شمال ماکو آثار شهری اورارتوبی کشف شده است. این شهر فاقد استحکامات دفاعی بوده. در شرق این شهر بنای‌های مذهبی آن قرار گرفته است.. معبدی سنگی متعلق به یکی از خدایان جنگ اورارتوبی در این محل قرار دارد. در غرب شهر ساختمانهای عمومی قرار دارد و در وسط خانه‌های اهالی شهر. این شهر در زمان آبادانی ۲۰ هکتار وسعت داشته است.

کتیبه بسطام:

قلعه بسطام بر روی کوهی در کنار روستای دور افتاده بسطام قرار دارد و بر روی کوه قلعه‌ای از زمان اورارتوبیان به یادگار مانده است. این قلعه در دوره‌های بعدی تاریخی نیز مورد استفاده قرار گرفته است. در قرن نهم پیش از میلاد در زمان روسای دوم در این محل شهری بنا شد. در این شهر کتیبه‌ای نیز نصب کرده بودند که به دستور روسا نوشته شده بود. این کتیبه بر سنگی به وزن ۱۱۰ کیلوگرم در ۱۶ خط موازی نوشته شده است. شهر روسا توسط آشوریان مورد حمله قرار گرفت و اکنون از عظمت آن فقط روستایی به نام بسطام باقی مانده است. کتیه نیز اکنون در شهر ماکونگه داری می‌شود. گزارش حفاریهای هیبت آلمانی در دو جلد کتاب بسطام ۱ و ۲ چاپ شده است. اهم فعالیتها و اکتشافات آنها عبارت است از ساختمان شرقی با ابعاد ۱۶۲ در ۱۳۰ متر محله مسکونی در پای کوه که فاقد دیوار دفاعی بود.



کلیسای استپانوس در جاده جلفا-کلیبر
که قبلاً معبد اورارت وها بوده است.



تصویر ۱۷ - کلیسای قدیمی استپانوس (دره شام)

کتیبه اورارتویی بولاغی :

در کنار چشمه‌ای روی یک تاقچه سنگی کتیبه‌ای اورارتویی قرار دارد واز منوا شاه اورارتو میباشد. کردهای محل آنرا به نام عین الروم میشناسند و کتیبه در کنار دیوار تاقچه نقر گردیده است

کتیبه اورارتویی داش تپه :

این محل در بیست و یک کیلومتری شمال غرب میاندوآب است. در این محل کتیبه‌ای اورارتویی قرار داشت که متأسفانه به دست قاچاقچیان عتیقه توسط دینامیت منفجر شده است و تکه‌های آن در موزه لندن قرار دارد. از محل نصب کتیبه نیز اثری باقی نگذاشته‌اند. کتیبه به منوا تعلق دارد و در مورد فتح کشور پارسوا و چند شهر دیگر است.

کتیبه اورارتویی قلات گاه :

قلعه بزرگ و محوطه استقراری اورارتویی در پانزده کیلومتری شرق اشنویه و بیست و دو کیلومتری شمال غرب نقطه در ارتفاعات شمال جاده اشنویه - نقطه به همراه یک کتیبه اورارتویی، توسط هیئت آمریکایی که مسئول حفاری تپه حسنلو بودند کشف گردید. کتیبه به ایشپوایی و منوا تعلق دارد و مربوط به ساخت قلعه کنار آن است. فن لون در قرائت خود از این کتیبه به نام اویائیس یا اویشه که یکی از حکمران نشین‌های اورارتویی است برخورد کرده شاید نام اشنویه از نام اویشه گرفته شده باشد

کتیبه اورارتویی جوان قلعه :

کتیبه صخره‌ای متعلق به آرگیشی اول که در ارتفاعات دامنه کوه سهند و مشوف به روستایی به نام جوان قلعه (گون کله) در حدود ده کیلومتری شمال شرق شهرستان عجب شیر قرار دارد

کتیبه اورارتوبی محمود آباد :

تپه محمود آباد از جنس طبیعی کنگلو مرا است و مالکیت شخصی داشته است تا اینکه در آن کتیبه‌ای اورارتوبی کشف شده است که به روسای اول تعلق دارد. این کتیبه به موزه ارومیه انتقال یافته است. در کنار محل کشف کتیبه کلیسا‌ای نیز از زیر خاک بیرون آورده شد. از حفريات آثاری اورارتوبی به دست نیامده است و احتمالاً در طول زمان کتیبه به آن محل انتقال یافته است. شاید کتیبه به قلعه اسماعیل آقا تعلق داشته است «^{۵۴}

کتیبه و سنگ افزاشت نشت بان :

دهکده نشت بان در سی کیلومتری سراب واقع است و بر کوهی تکیه داده است که بر قله این کوه کتیبه میخی عظیمی نقر گردیده است و با کتیبه رازلیق هم دوره است. ابعاد آن ۸۰ در ۱۱۰ سانتیمتر است. اهالی در قسمت پایین کتیبه حفره‌ای کنده‌اند و نذورات خود را در پای آن میگذارند و این مسئله به کتیبه آسیب زده است. کتیبه در دوازده سطر به خط میخی اورارتوبی است و به پسر آرگیشتی یکی از شاهان اورارت تعلق دارد و یادگار پیروزی او در جنگ و تصرف ۲۱ قلعه نقر گردیده است.

«در شیب کوهی که کتیبه بر آن قرار دارد تخته سنگ‌های بزرگ و قطوری بطور عمودی در زمین قرار گرفته‌اند و نزد اهالی به چهل دختر مشهور هستند. سنگها در ابعاد با هم اختلاف دارند. این مجموعه یک سری قبور کلان سنگی هستند که به اقوام بومی این محل در ۱۲۰۰ تا ۸۰۰ پ.م تعلق دارد. در سال ۸۰۰ پ.م اورارتوبیان به این اقوام حمله کردند و آنها را شکست دادند و سرزمینشان را غارت کردند. اورارتوبیان که در تاریخ به

خشونت شهرت یافته‌اند حتی به قبور مردم نیز رحم نکرده‌اند و آنها را هم مورد حمله قرار داده‌اند و ادوات با ارزش داخل گورها را با خود بردند»^{۵۵}

کتیبه خشاریارشاه در نزدیکی وان ترکیه:

«وان قدیم»، آثاری از دوره‌های گوناگون تاریخی دیده می‌شود که شامل دژ، گورستان، آرامگاه، برج، مناره، کاخ، کلیسا، مسجد و سنگ‌نبشته‌های متعدد اورارتوبی و آشوری است. بسیاری از اشیای باستانی یافت شده در کاوش‌های منطقه، در موزه وان و نیز در موزه باستان‌شناسی شهر ارزروم نگهداری می‌شوند.

در ناحیه مهم و باستانی وان، بجز کتیبه‌های اورارتوبی و آشوری، یک سنگ‌نوشته از خشارشا شاه، چهارمین پادشاه هخامنشی و فرزند داریوش بزرگ وجود دارد. این کتیبه در سینه کش صخره‌ای دست نیافتنی و در زیر قلعه بزرگ اورارتوبی (واقع در میانه دو بخش جدید و قدیم وان) و با ارتفاع تقریبی بیست متر از سطح زمین جای دارد. از طریق پلکانی سنگی که بسوی قلعه می‌رود، می‌توان بیشتر به این اثر نزدیک شد. در این کتیبه، برخلاف کتیبه شلمانسار سوم، هیچ نشانی از خشونت و رفتارهای قهرآمیز وجود ندارد و مانند دیگر کتیبه‌های هخامنشی از «خوشبختی مردم» سخن رفته است.

سلامتی این سنگ‌نگاره برخلاف نمونه مشابه خود در گنج دره همدان، بدون در یا روپوش بوده اما از نظر میزان فرسایش در وضعیت مطلوبی قرار دارد و به ویژه متن باستانی آن کاملاً سالم می‌باشد. خوانا باقی مانده است.

مضمون کتیبه هخامنشی وان، همانند چندین کتیبه دیگر این کتیبه از خشارشا و داریوش است. جز آنکه در اواخر آن، خشارشا بازگو می‌کند که آغاز ساخت این اثر متعلق به پدرش بوده است و او آنرا به پایان رسانده است.

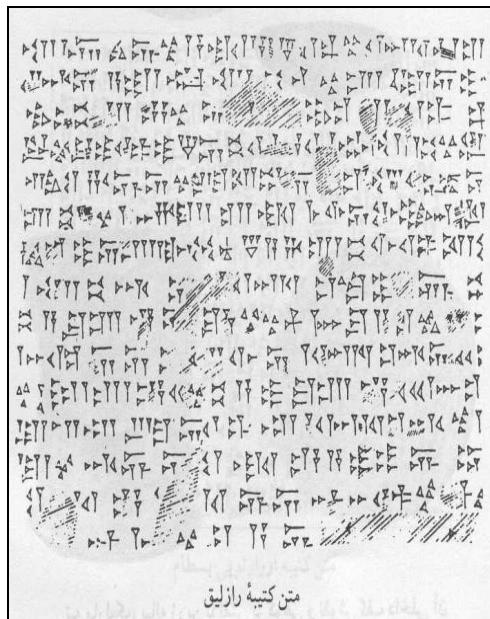
متن باستانی کتبیه:

1. baga \ vazraka \ Auramazdâ \ hya \ mathi
2. š ta \ bagânâm \ hya \ imâm \ bûm
3. im \ adâ \ hya \ avam \ asmânâm \
4. adâ \ hya \ martyam \ adâ \ hya \
5. š iyâtîm \ adâ \ martyahyâ \
6. hya \ X š ayâr š âm \ x š âyathiyam
7. \ akunau š \ aivam \ parûnâm \ x
8. š âyathiyam \ aivam \ parûnâm \
9. framâtâram \ adam \ X š ayâr š â \
10. x š âyathiya \ vazraka \ x š âyathiya \
11. x š âyathiyânâm \ x š âyathiya \ da
12. hyûnâm \ paruv \ zanânâm \ x š
13. âyathiya \ ahyâyâ \ bûmiyâ \ va
14. zrakâyâ \ dûraiay \ apiy \ Dâraya
15. vahau š \ x š âyathiyahyâ \ puça \ Ha
16. xâmani š iya \ thâtiy \ X š ayâr š â
17. \ x š âyathiya \; Dârayavau š \ x š âya
18. thiya \ hya \ manâ \ pitâ \ hauv \ va
19. š nâ \ Auramazdâha \ vasiy \ tya \
20. naibam \ akunau š \ utâ \ ima \ st
21. ânam \ hauv \ niya š tâya \ katanaiy
22. \ yaniy \ dipim \ naiy \ nipi š t
23. âm \ akunau š \ pasâva \ adam \ ni
24. ya š tâyam \ imâm \ dipim \ nipa
25. i š tanaiy \ mâm \ Auramazdâ \ pâ
26. tuv \ hadâ \ bagaibi š \ utâmai
27. y \ x š açam \ utâ \ tyamaiy \ kartam

این کتبیه در نزدیکی پاسگاه وان در شرق دریاچه وان ترکیه قرار دارد.

ترجمه کتیبه:

خدای بزرگ است اهورامزدا که بزرگترین خدایان است که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که مردم را آفرید که برای مردم شادی آفرید که خشیارشا را شاه کرد یک شاه از بسیاری یک فرمانروا از بسیاری . من خشیارشا شاه بزرگ شاه شاهان شاه کشورهای دارای ملل مختلف شاه در این زمین بزرگ دور و گسترده پسر داریوش شاه هخامنشی . خشیارشا گوید : داریوش شاه که پدر من بود به خواست اهورامزدا ساختمنهای زیبا بنا کرد و او دستور کندن اینجا را داد جایی که نبسته‌ای نوشته نشد . پس از آن من فرمان نوشتن این نبسته را دادم . اهورامزدا و ایزدان مرا و شهریاری مرا و آنچه که بوسیله من انجام شد را باید .



کتیبه رازلیق سراب:

بر پیشانی کوه بلندی از سلسله کوههای شمال سراب کتیبه‌ای اورارتوبی نقر گردیده و به کتیبه رازلیق مشهور است. این کتیبه به خط میخی اورارتوبی است و در زیر آن سکویی ایجاد کرده‌اند و برای رسیدن به کتیبه باید از آن بالا رفت. ابعاد کتیبه ۸۰ در ۱۲۰ سانتیمتر است. در کنار کتیبه اثار قلعه‌ای مخروبه به چشم میخورد و در گذشته در این محل دژ دفاعی اورارتوبی قرار داشته است. این کتیبه یادگار آرگیشتی دوم شاه اورارتوبی است و متن آن به این قرار است

بیاری خدای خالدی، آرگیشتی روزاهینلی گوید
 من به سرزمین آریو لشگر کشیدم
 من سرزمین اوئوشو را تسخیر کردم
 من تا کنار رود مونا رسیدم و از آنجا بازگشتم
 من سرزمین گیردو؟، گتوها؟ و توایشیدو را تسخیر کردم
 شهر روتومنی؟ را من گرفتم
 سرزمینهایی را که من تسخیر کردم تحت سلطه و باج خود قرار دادم
 این قلعه را به زور گرفتم و دوباره آنرا ساختم
 من آنرا به آرگیشتی ایردو نامگذاری کردم
 تا بخاطر یاری بیا اونی=اورارتوبی
 برای مطیع ساختن سرزمینهای دشمن
 به یاری و عظمت خدای خالدی و آرگیشتی بزرگ
 شاه جهان، شاه شاهان، شاه شهر توپا

آرگیشتی گوید: هر کس نام مرا محو کند، یا به این نوشته خسارتم رساند
امیدوارم خدای خالدی (تهای شیا) و (شیوانی) او را از این گردون بر اندازد

کتیبه سقندل:

سقندل دهکده‌ای در ۳۸ کیلومتری اهر و ۵ کیلومتری شرق ورزقان است. در شمال دهکده در کمرکش کوه زاغی بر سنگی مخروطی شکل کتیبه اورارتویی سقندل یا سقندل قرار دارد. کتیبه ۱۱۵ سانتیمتر در ۵۰ سانتیمتر و در ده سطر است. در پای کوه تعداد زیادی قبور باستانی و بالای کوه نیز قلعه‌ای باستانی به چشم می‌خورد. مردم محل بر عکس اهالی نشت بان که کتیبه را مقدس می‌شمردند آنجا را محل زندگی اشباح میدانند و شب هنگام از آنجا عبور نمی‌کنند. متن قسمتی از کتیبه که توسط آقای ملیلکیشویلی اهل شوروی سابق ترجمه شده به این شرح است

عربهای جنگی خدای خالدی به راه افتاد

آن به کادیانی پادشاه کشور پولو آدی حمله کرد

پولو آدی ناحیه‌ای کوهستانی است. بیاری خالدی توانا

در عربهای جنگی نیرومند خالدی این کشگرکشی توسط

سردوری پسر آرگیشتی صورت گرفت

سردوری گوید": من بیست و یک قلعه را گرفتم

من در یک روز چهل و پنج شهر را تصرف کردم. لیب لی اونی

شهر پادشاه و شهر مستحکم را در جنگ گرفتم.

سردوری شاه شاهان

محوطه ماقبل اورارتویی آن لیلیونی نام داشته است و قلعه بزرگی بوده که توسط ساردوی دوم در قرن هشتم پیش از میلاد تسخیر شده است.

کتیبه اورارتويی شیشه:

کتیبه صخره‌ای متعلق به آرگیشی دوم که در چهل کیلومتری شمال شرق شهرستان اهر و در نزدیکی روستای شیشه قرار دارد و اهالی آنرا صندوق داشی مینامند.

زوال و انحطاط اورارتوها:

در زمان پادشاهی مئنو (۷۸۸-۸۱۰ ق.م) لشکریان «اورارتو» با گذشتן از رود ارس منطقه نخجوان را به تصرف خود درآوردند. «مئنو» برای حفظ نواحی تسخیر شده، در ساحل راست شمالی رود ارس نزدیک قصبه‌ای که اکنون به نام ترکی «داش بورون» معروف است مرکز اداری تأسیس کرد، و آن را «مئنوآهینیلی» نامید. در این جا نیز پسوند ترکی لی مشاهده می‌شود.

کتیبه معروف نشیبان که در نزدیکی روستایی به همان اسم در نزدیکی سراب پیدا شده‌از آرقیشتی دوم (۶۸۵-۷۱۳ ق.م) بوده و مضمون قسمتی از متن آن کتیبه چنین است: ... به قوه و اراده خالدى من ... سرزمین‌ها را فتح کردم ... من به ساحل رودخانه مونا رسیده و از آنجا بر گشتم من سرزمین‌های قیردو قیتوهانی و توایشدرو را فتح کرده و خراج گذار خود گردانیدم رییس نیا متذکر می‌شود که توجه شود که این اسمی عین ترکی امروزی به پسوندهای ترکی دو - تو ختم می‌شوند.

آرقیشتی نیز اسمی کاملاً ترکی هست - متشکل از آر + قیشتی. آر یا ار بمعنی دلیر و جوانمرد - لقبی است که در طول اعصار از طرف ترکها به رهبران سرشناس و قهرمانان خود داده شده است. آلپ ارسلان (ار+سلان) و آلپ آرتونقا (افراسیاب) نمونه‌هایی از آن هستند.

کلمه قیشتی مشتق از مصدر قیشیرماخ به معنی پراکنده کردن؛ دور راندن دشمن یا حیوان خطرناک میباشد. آرقیشتی به معنی دلیر مرد دشمن پراکن؛ قهرمانی که دشمن را دور میکند؛ میباشد.

در سال ۱۹۷۱ در منطقه رازیق، در ۱۲ کیلومتری شمال سراب، کتیبه‌ای کنده شده بر کوه زاغان توسط تیم باستانشناسی آلمانی پیدا شد. آرقیشتی دوم آن کتیبه را به مناسب فتح آن منطقه بر آن کوه کنده بود او همچنین از ساختن قلعه آرقیشتی ایردو (اردو) در آنجا خبر میدهد.

کلمه ایردو یا اردو در زبان ترکی به معنی قشون یا ارتش میباشد و کتیبه به ساختن قلعه‌ای (پایگاه) نظامی برای ارتش آرقیشتی در آن منطقه اشاره میکند.

از همسایگان مهم اورارتوها در حوالی سده ۸ ق. م ماننا در شرق و جنوب شرق آشوریان در جنوب ترکهای کیمیر (بعدها لودیه) در غرب بودند. البته به آنها قمر نیز گفته میشد. هم اکنون در جمهوری آذربایجان هفت منطقه با نام کیمیر یا قمر وجود دارد. حتی در حومه شهر ایروان روسنای کمرلی (قمرلی) مرتبط با نام کیمیرها وجود دارد. در نزدیکی آن نیز رستای دوقوزلو که مرتبط با طایفه دوقوز قیچاقها و طایفه توقوزلوی قره پاپاچهای اوغوز که سالیان دراز بر بورچالی (هم اکنون در گرجستان قرار دارد و بر اثر جنگ ارمنستان و گرجستان در سال ۱۹۱۸ از آذربایجان تجزیه شد) حکومت میکردند برای کسب اطلاعات بیشتر در زمینه جمهوری قره پاپاچ به کتاب "تجزیه بورچالی" اسفندیار سپهری نیا مراجعه کنید.

در زمان روسای دوم (۶۴۵-۶۸۵ ق. م) قبایل هندو اروپایی فریزی (فریگی) از سمت بالکان وارد آناتولی نیز داخل شده و از ترکان کیمیر سخت شکست خورده و شاخه‌ای از آنها به اسم های شدنده که به سمت که بعدها به ارمینی معروف شدند به سمت شرقی

آناطولی حرکت کرده شروع به جنگ با اوراتو ها ایشغور در شرق و شمالشرق بودند کردند. قبایل تازه رسیده های با وحشیت و بی رحمی تمام به قتل عام مردم ساکن اطراف دریاچه وان شده و آنجاها را تصرف کردند. قبل از ارامنه قدیم قبایل ترکی آرمان در اطراف دریاچه وان زندگی میکردند آنهاوارد مناطق در آن زمان در ترکیب مرزهای جغرافی اورارتو قرار داشت. چون ها آن مناطق را گرفته و در آنجا ساکن شدند. به اسم اهالی سابق آن مناطق، یعنی آرمان ها خطاب شدند و به مرور زمان به ارمن = ارمنی معروف شدند.^{۵۶}

آغري داغ(آرارات):

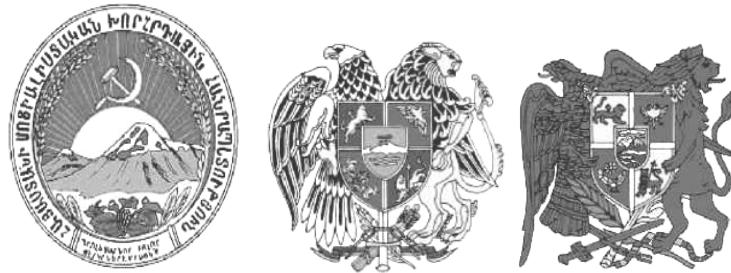
در اینجا لازم است که مجدها اشاره ای هم به کوه آغري (آرارات) که بی مناسبت با موضوع نیست بکنیم. آین کوه از ازمنه دیرین از طرف اقوام مختلف ترک آغري داغی نامیده میشد و اقوام دیگر آنرا ماسیس می نامیدند. ارمنی ها که به غلط و عمد برای مشروعيت دادن به ادعاهای بی اساس ارضی خود تا اواسط قرن بیستم تلاش می کردند که خود را به اورارتونها منسوب کنند و اسم آن دولت باستانی را بر کوه آغري گذاشتند تا بدان وسیله نام خود را ابدی کنند. ولی تحقیقات علمی ثابت کرد که نه تنها هیچ ارتباط زبانی تباری و فرهنگی بین ارمنی ها و اورارتون وجود ندارد بلکه ارمنی ها بدترین دشمن آنها و عامل قتل و عام اورارتونها در حوالی ۶۰۰ ق. م بودند لذا امروزه با وجود اینکه ارمنی ها دیگر خود را به اورارتونها منسوب نمی کنند ولی از اسم آرارات هنوز هم به عنوان یک سمبول استفاده میکنند ولی به اعتقاد یک دانشمند ارمنی بنام موسس خورتی واژه ارمنستان بر گرفته از اورارتون میباشد ولی اکثر سورخین ارمنی با او مخالف هستند وارتباطی با آرامو پادشاه اورارتون وارامنه را نمی بینند. همچین آرنولد توینین بین اعتقاد ارامنه همان موشکیان هستند یعنی مهاجران فریگی که همراه باهایک(نام دیگری که ارامنه

بر اساس نظریات خورتی به کشور خود میدهند که از کلمه ارمنی‌هاو یعنی عقاب گرفته شده است).

به گفته هرودوت مورخ یونانی اقوامی از فریگیه آمدند و اورارتوها را سرنگون کردند که ارامنه نامیده میشدند و این قبیل هندو اروپایی زبان خود را بر آنان تحمیل کردند که نشانگر این است اورارتو نه تنها ارمنی نیستند بلکه توسط ارامنه سرکوب نیز شده‌اند. که نعلبندیان نیز این نظریه را تایید میکند. ولی هنوز یک نظریه واحد در مورد نژاد ارامنه نیست عدهای آنها رابه‌های اس عدهای به فریگی‌ها نسبت میدهند و نسبت دادن آنها به اقوام اورارتو ترک اشتباه است. زیرا زبان اورارتوها التصاقی ولی ارامنه دارای زبان هندواروپایی هستند.

اعتماد السلطنه شهیرترین باستانشناس ایرانی در ۱۵۰ سال قبل در کتاب تطبيق الغات جغرافیایی از قول کیرت جغرافی شناس قدیم مینویسد: "آرارات اسم قدیمی آن منطقه بود و بعدها ارمنی‌ها کوه ماسیس را که در آن منطقه قرار گرفته و از طرف ترکان قدیم آغرس نامیده میشد آرارات نامیدند و این نام گذاری بدون تحقیق و مدرک بوده است و آن فقط اسم ملت تورانی اورارت بوده که در آن مناطق ساکن بودند."

بعد از روسای سوم اسمی از اورارتوها در منابع تاریخی برده نمی‌شود و به گمان عدهای در حوالی ۵۸۴ ق. م قبل از بسته شدن معاهده دوستی بین ماد و لودیه یا همزمان با آن دولت اورارتو از بین رفته و سرزمین آنها ضمیمه دولت ماد شده بود. هایک‌ها (ارمنی‌های کنونی) برای اولین بار در ۲۰۰ ق. م موفق به تشکیت دولت در سرزمین‌های غربی اورارتوی سابق شدند.



آرم کوه آغری داغ(آرات) ترکیه در نمادهای مالی جمهوری ارمنستان کاملاً نمایان میباشد.

معماری اورارتويی:

مصه صیر (موساسیر) دومین شهر بزرگ اورارتوها بود و در غرب دریاچه اورمیه در خاک عراق کنونی قرار داشت. آن شهر مرکز فرهنگی و دینی اورارتو بود و عبادتگاه بزرگ خالدی (هالدی = در ترکی باستان به معنی بهشت،) در آنجا قرار داشت. بناها و عبادتگاههای عظیمی در آن شهر ساخته شده بود. در کاوشگری‌هایی که در مصه صیر انجام شده باستان شناسان خرابه‌های سرای اورزان را از زیر خاک در آورده‌اند و هنر معماری آن شگفت‌انگیز و عین معماری بناهای یونان قدیم میباشد. چون قدمت آن سه چهار قرن بیشتر از بناهای یونانی است لذا تاریخ دانان عقیده دارند که یونانی‌ها این نوع معماری را از اورارتو یاد گرفته و در بناهای خود به کار برده‌اند. تخت جمشید و سایر بناهای زمان هخامنشیان نیز کپی از معماری اورارتو - ماننا میباشد' داریوش در کتیبه‌اش اشاره میکند که دکوراسیون معماری و طلاکاری تخت جمشید را هنرمندان ماد انجام دادند..

سارگون دوم در سال ۷۱۴ ق. م شهر مصه صیر را گرفته و ویران کرد و طبق کتیبه‌هایش ۱ تن طلا^{۵۷} ۵ تن نقره و دیگر وسایل قیمتی از عبادتگاه خالدی غارت کرد.
 «آن ثروتی را که از سرای اورزان و عبادتگاه خالدی در شهر مواسیر به دستم آمد قابل شمارش نبود همه را بر سربازان بیشمارم بار کرده و آنها را مجبور کردم که آن ثروت عظیم را به خاک آشور ببرند».^{۵۸}

«در منابع آشوری در باره این لشکر کشی سارگون دوم خصوصا در باره فتح و غارت شهر تاریخی اولخو در دامنه کوه کیشپال باستانی یونقالیق داغی امروزی معلومات زیاد نوشتگات و شکل‌ها باقی مانده است. در پایان توضیخ خواهیم داد».^{۵۹}

دین اورارتو ها:

آنها نیز مثل سایر التصاقی زبانها به خدایان مختلف، الهام گرفته از طبیعت ایمان داشتند. در نتیجه تحقیقات تاریخ دانان ۷۸ تن از خدایان اورارتوها شناسایی شده است خالدی بزرگترین و مهمترین خدای آنها بود و دیگر خدایان از او دستور می‌گرفتند. شاهان اورارتو تمام کتیبه‌هایشان را با نام خالدی شروع کرده‌اند. ایمیش خدای دولت و جنگ بود. زبان اورارتوها شاخه‌ای از زبان هوری‌ها و یک زبان التصاقی و خویشاوند با زبان مانایی ایلامی سومری و ... بود که به مرور زمان به زبانی مستقل تبدیل شده بود. "م.ج. مشکور" عقیده دارد که «اگر در زبان کنونی آذربایجان تحقیق بشود. کلمات زیادی باقی مانده از اورارتوها را پیدا خواهیم کرد. ولی این مستله به آن راحتی که مشکور می‌اندیشد نیست چونکه زبان کنونی آذربایجان بیشتر تحت تاثیر زبان اقوام ایشغوز و اغوز که بعدها به آذربایجان آمدند قرار گرفته است».^{۶۰}

خط اورارتوها:

تا سده ۹ قبل از میلاد هیر و گلیف و از آن زمان به بعد از خط میخی که سومریان اختراع کرده بودند استفاده میکردند. آنها فرم و شکل خط میخی را طوری تغییر داده بودند که بتوانند صدایها و کلمات مخصوص زبان خود را با آن بنویسند. در اوایل حکومتشان به زبان آشوری نیز مینوشتند ولی بعدها فقط به زبان خودشان مینوشتند.

در آذربایجان کنونی اسمی بعضی از شهرها و مکان‌ها همان اسمی هستند که اورارتوها به آنها داده‌اند برای مثال: اسم سه نفر از شاهان اورارت‌تو ساردوری بود و هر سه به خاک ماننا لشکر کشی کرده و در آنجا شهرها و قلعه‌هایی را ساخته بودند «قلعه‌ای که در جنوب تامارکیس (تبریز) برای حفاظت آن ساخته شده بود اسم شاه اورارت‌تو ساردوری بر آن گذاشته شده بود و امروزه آنجا "سرده ری" است که سردر و دنامیده میشود».^{۶۰}

پادشاهان اورارت‌تو در زمان فترت آشور، با گسترش حوزه قدرت خود به شمال بین النهرين و شرق سوریه، عملاً نبض تجارت در منطقه آنانتوولی و بین النهرين را در دست گرفتند و قدرت گیری آنها تا حدی سبب کاهش قدرت امپراتوری مقتدر و جنگجوی «هیتی» در مرکز آنانتوولی شد. به عقیده برخی مورخین کلمه اورارت‌تو، ریشه نام کوه آرارات است. برخی محققین نیز نام آنرا برگرفته از دولت آراتتا در آن منطقه میدانند.

تمدن‌های باستانی آسیای غربی در طی سده‌های ۹ تا ۷ ق. م آذربایجان بارها از طرف آشوری‌ها و اورارت‌تو مورد حمله قرار گرفت. آشوری‌ها به جز قتل و غارت کاری دیگر نمی‌کردند و مردم آذربایجان همیشه در برابر استیلاگری و وحشیت آنان جانانه از سرزمین خود دفاع میکردند. اورارت‌وها بیش از یک قرن بر بخش بزرگی از آذربایجان حکومت کردند و از آنجاییکه هم تبار با مردم آذربایجان بودند و با زبانی خویشاوند با

زبان آنها صحبت میکردند لذا هچوقت در آنجا مثل یک اشغالگر و بیگانه عمل نکردند و مردم آذربایجان به آنها به چشم بیگانه نگاه نمیکردند. بعضی از شاهان اورارتو خیلی از شاهان محلی در آذربایجان را در مقابل آشوری‌ها یاری میکردند. در زمان روسای دوم آزا شاه ماننا در قیامی حکومتی کشته میشود و روسای اول پسر او اولو سونو را در رسیدن به حکومت یاری کرد و بعد آن دو همراه با هیئت‌ها و بابل بر علیه‌اشور متحد شدند. سارگون دوم شاه اشور برای جلوگیری از اتحاد آنها سریعاً وارد عمل شد و در سال ۷۱۷ق.م کرکمیش پایتخت هیئت‌ها را ویران کرد و بعد در سال ۷۱۴ق.م به ماننا، اورارتو حمله کرده و شهرهای بسیاری را خراب کرد. سارگون دوم در کتبیه‌هایش از آبادانی بی‌نظیر آذربایجان در آن زمان ابراز شگفتی کرده است. اورارتوها در پیشرفت و آبادانی آذربایجان خیلی تلاش کردن آنها کارهای بزرگی در شهر سازی کنند قنات و کانالهای آبیاری راه سازی رونق دادن کشاورزی و باگداری درست کردن دریاچه‌های مصنوعی و غیره انجام دادند و در تامین رفاه مردم خیلی موفق عمل کردند به عقیده تاریخ دانان «هنر قنات سازی از ابتکارات اورارتوها بود و ملت‌های دیگر از آنها یاد گرفتند»^۶

سلطنت اورارتو بعد از سالها جنگ و رقابت با آشور، بعد از حمله کیمری‌ها، در اثر حمله قوم ایرانی «سکاهای» در قرن هشتم قبل از میلاد، از بین رفت و باقیمانده آن، به زیر قدرت مادها در آمد. جنگ آشور علیه اورارتو هشتمین لشکرکشی سارگون دوم به حساب می‌آمد. این جنگ در سال ۷۱۴ قبل از میلاد و یک سال پس از خاموش کردن شورش ایالت خارخار (کارکار) به وقوع پیوست.

جنگ آشور علیه اورارتو :

هشتمین لشکرکشی سارگن دوّم به حساب می‌آمد. این جنگ در سال ۷۱۴ قبل از میلاد و یک سال پس از خاموش کردن سورش ایالت خارخار به وقوع پیوست. پادشاه اشور، که می‌کوشید مطابق نامی که برای خود برگزیده بود - یعنی نام فاتح بزرگ پیشین، سارگن اگدی، زندگی کند - نیروهایش را بسوی شمال هدایت کرد تا دشمن خود را نابود سازد.

این جنگ در آغاز با لشکرکشی علیه ایالاتی که متحد اورارتو به حساب می‌آمدند آغاز گشت. این ایالت زیکرتو و آنديبا بودند که برخلاف ایالت (اوئيشدیش) که در سال (۷۱۶ ق.م) قلع و قمع شده بود، هنوز سر به اطاعت شاه اشور ننهاده بودند.

در آغاز لشکرکشی، سارگون وارد ایالت سوری گاش (سقز کنونی)، یکی از ایالت‌های ماننا شد. هدایای ماننا توسط پادشاه آن، یعنی اولوسونو و خویشان و رایزنان وی، تقدیم سارگن شد. آن گاه سارگن بمنتظر تظاهر جنگی، از پادشاهی غیر مستقل کوچکی به نام (آلاباری) (در بخش بالای زاب کوچک در اطراف شهر کنونی اورمیه) گذشت و تعدادی اسب و دام از (بلا پالی دین) دست نشانده خود در آن سرزمین به رسم هدیه گرفت و سپس وارد ایالت آشوری (پارسوا) شد و احتمال دارد که منظورش، پوشاندن نیت واقعی خویش و گول زدن هماوردان بود. در آنجا، از سوی خداوندان دهکده‌های سرزمینی که پیش از آن مطیع آشور گشته بودند هدایایی تقدیم سارگون شد. متنی که این گزارش را شرح می‌دهد، نام ۲۶ تن از فرمانروایان را بازگو می‌کند و اسم (تالتا) فرمانروایی بی در رأس فهرست نامها قرار گرفته است. اینان به سارگن تعدادی اسب و قاطر و دام‌های شاخدار و شتران دوکوهان تحويل دادند. به ظاهر توده مردم چنین پنداشتند که سارگون می‌خواهد لشکرکشی به ماد مرکزی را تکرار کند؛

اما نیت وی، به کلی چیز دیگری بود. شاه اشور از پارسوآ حرکت کرده از کوه‌ها و گردنه‌ها گذشته وارد سرزمین مسّو (یا میّسی) که یکی از ایالات ماننا بود شد. در انجا، طبق قرار قبلی، اولوسونو در دژ (زیردیاکا) چشم برآ وی بود و انبارهای پر از خواربار تهیه کرده، هدایایی از اسپان و دام‌ها به لشکریان آشور تقدیم داشت. سارگون در طی مذاکره با (اولوسونو) شاه ماننا، گویا به درخواست وی، نوید داد که علیه اورارتو لشکرکشی کند و سرزمین‌هایی را که ماننا در کرانه خاوری اورمیه از دست داده است را تسخیر ساخته به وی بازگرداند. ضیافتی به افتخار اولوسونو و مانناییان ترتیب داده شد و شاه ماننا گرچه زیردست سارگن نشست، ولی به هر حال، بالاتر از جایی که در گذشته پدر او ایرانزو اشغال می‌کرد، نشسته بود و با این عمل، ماننا کشور متعدد آشور شناخته شد. در اینجا هدیه‌های فرمانروایان دو دژ گیزیل بوندا یعنی زیزی فرمانروای آپیاتار و زالا فرمانروای کیت پات واقع در مرز پارسوآ، که در فرستادن آن تأخیر شده بود، دریافت گردید.

سارگون سپس به سور مرزهای جنوبی و جنوب شرقی ماننا حرکت کرد و متوجه زیکرتو شد. دژ ماننایی پانزیش که با زیکرتو و آنديا هم مرز بود (و به ظاهر در جنوب میانه کنونی قرار داشت)، مرکز آذوقه این لشکرکشی شد. آن گاه سارگون از رود ک ایشتارائورا گذشته وارد ایالت آئوکانه در سرزمین میانی فرمانروای زیکرتو شد. میانی روش دیرین را بکار بست؛ یعنی مقر خویش یعنی دژ پاردو (نژدیک میانه کنونی) را رها ساخت و در کوه اوآشدیریکا (به ظاهر بزغوش داغ کنونی و به احتمال ضعیف سبلان داغ) پنهان گشت؛ ولی به این اقدام بسته نکرد و به شتاب نیروهای جنگی خویش را برای الحاق به روسای یکم شاه اورارتو روانه ساخت. روسا که از نیت سارگون یعنی رخنه در ناحیه همسایه خود زیکرتو آگاه شده بود از سوی باخترا عجله پیش می‌آمد تا راه او را از پشت سر بیندد و دشمن را تارومار کند.

در این میان، سارگون، نگهبانانی را که متأتی در گردنه (اوآش دیرمکو) گذاشته بود از میان برداشت و ۱۳ دژ زیکرتوبی را غارت و ویران کرد و سپس، ناگهان جهت حرکت خویش را تغییر داده متوجه باخته و ایالت (اوئیشدیش) (در ناحیه مراغه کونی) شد که از سوی اورارتو اشغال شده بود. این تغییر جهت نیز به ظاهر از آغاز لشکرکشی جزو نقشه سارگون بود زیرا در اوئیشدیش گزارشی از جاسوس خود دریافت کرد و جاسوس او خبر داد که لشکریان روسا نزدیک می‌شوند.

در هر حال نقشه‌های روسا و متأتی نقش بر آب شد. در جنگ کوهستان اوآوش (سنهنگ کونی)، آشوریان نیروهای آنان را تار و مار کرده به سرزمین اورارتو پس نشاندند. سارگون با یک راه پیمایی شتابزده، کرانه خاوری دریاچه اورمیه را به سوی شمال اورارتو درنوردید. مردم محل بوسیله آتشی که بر نوک کوهها افروخته می‌شد از نزدیک شدن لشکر آشور باخبر شده خانه‌های خود را رها می‌ساختند «نخست اوشکایا (اسکوی کونی در دامنه باختری سنهنگ) که دژ مرزی اورارتو بود اشغال گشت. به دنبال فراریان عرصه جنگ کوه اوآوش، ساکنان اوشکایا و پادگان محل، آنجا را رها ساخته بودند و سارگون بدون اینکه پیکاری کند، آن محل را اشغال کرد و فرمان داد دیوارهای آن را که چهار متر ضخامت داشت خراب کنند و تمام خانه‌های اوشکایا و ۱۱۵ دهکده پیرامون آن را طعمه آتش ساخت»^{۶۲}

پس از آنکه اورارتوبی‌ها از آن ناحیه طرد شدند، ماننا می‌توانست متصرفات خویش را به سوی شمال گسترش دهد اما آشوریان نمی‌خواستند به متحد خویش ایالت ویران نشده و پرجمعیت و آباد دهنده و دژ آنیاشتانيا و طویله‌های آن را با اسبان ذخیره ارتش اورارتو و ۱۷ دهکده پیرامون (در شمال خاوری دریاچه اورمیه) و دژ (تاروئی-تارماکیس) (تبریز کونی) را در سرزمین قبیله دالیان، که آن نیز پایگاه اسبان ذخیره سواران اورارتو بود،

ویران کردند. لشکریان آشور همه جه انبارهای وسیع جو را تصرف کرده و گندم زارها و مراتع را نابود می کردند.

سارگون سپس از ایالت اورارتوبی سان-گی-بو تو واقع در شمال دریاچه اورمیه گذر کرد. اولخو مهمترین شهر این ایالت به شمار می رفت که پادشاه اورارت تو نیز در آن کاخی برای خود ساخته بود. پیرامون شهر اولخو یکپارچه باغ های شکوفان و تاکستان و مرتع سرسبز بود. آشوریان تمام این ها را سوزانندند و پایمال نمودند و غارت و ویران کردند. دهکده های کوچک پیرامون آن نیز دچار سرنوشت اولخو گشتهند ولی مردم آن گریختند و در کوهستان پنهان شدند.

در باخته اولخو نیز چنین نواحی ثروتمند و آباد و متمندی وجود داشت. بسیاری از دهکده های این نقاط سخت مستحکم بودند ولی ارتش روسا که روحیه خویش را باخته بود، کوششی برای نگاهداری آنها نکرد. کما کان آشوریان وارد دژهای ثروتمندی می شدند که ساکنان، آنها را با اموال خویش رها کرده گریخته بودند. بدین سبب، بویژه در آنجا، اندوخته های هنگفتی به دست ایشان افتد. بخشی از مردم که به کوه ها پناه برده بودند به دست آشوریان نابود شدند. آشوریان دهکده ها را چنانکه رسم ایشان بود سوزانندند. وحشی گری آشوریان در تاریخ زبانزد همه میباشد.

اکنون گزارش سالانه خود سارگن دوم، از این سفر دور و دراز، دشوار و خطرناک را می خوانیم:

«یکراست به سوی کوهستانها به حرکت در آمدم. کوه های بلندی بود پوشیده از انواع درختان، و سطحش جنگلی بود با گذرگاه های وحشت آفرین و سایه هایی که بر فرازش گستردہ بود به درون جنگل سدر، مانندش می کرد. کسی که از گذرگاه هایش می گذشت هر گز رنگ آفتاب را نمی دید. در اطرافش دره های ژرف و پرتگاه های دهان گشوده ای بود که از نگاه به آنها ترس در آدمی رخنه می کرد؛ جاده اش برای گذر اربابه ها بیش از

اندازه ناهموار و برای اسب‌ها نامناسب، و برای حرکت سریازان پیاده بیش از اندازه شبیه دار بود. با درک سریع و هوشیارانه ... به افرادم دستور دادم کلنگ‌های محکمی بردارند... و آنها دامنه کوه مرفوع را تراشیدند و ... جاده خوبی ساختند.

از سپاهشان کاستم و سازماندهیشان را برهم زدم. سپاهیان اورارت، این دشمن شریر، و متحدانشان را شکست دادم».... آبراهه‌ها و دره‌ها را از اسپانشان انباشتم، در حالی که آن ها، مانند مورچگان در صحراء، از دشوارترین کوره راه‌ها برای فرار می‌جستند. به پشتگرمی جنگ افراهای دهشتاتکم از پی آنها روان شدم»

سارگون پس از رسیدن به دریاچه وان، در ایالت خوبوشکیه، خراج قوم نایری را دریافت کرد و در حالیکه بیشترینه ارتش آشور به میهن خود بازگشته بودند، نیایشگاه اورارت‌بی‌هالدی خدای بزرگ اورارت‌بی‌یان در شهر موساسیر را بیغما برد. بیش از یک تن طلا و بیش از پنج تن نقره به دستان آشوریان افتاد. موساسیر به خاک آشور ضمیمه گشت..

روسا پادشاه اورارت، پس از شنیدن خبر سقوط ایالت موساسیر، برای اینکه با شکنجه و ادعا مقطعی به دست سارگون روبرو نشود، دست به خودکشی زد.

«در سنگنوشته‌های اوراتوری از اقوام ارمنی که در میان کوه‌های ساسون ساکن بودند با نام اورمه و آرمه یاد شده است. حتی چنگهایی بین اورارت‌ها و آرمه روی داده است که ساردوری پادشاه اورارت، در کتیبه‌هایش به پیروزی خود بر نخريا پادشاه آرمه اشاره کرده است»^{۶۳}

مانناها

ماننا، اولین دولت منسجم در ایران بود که موفق به ایجاد اتحاد سراسری در بین سران اقوام مختلف (قوتنی‌ها، سایبری‌ها، هوری‌ها، آذهای، توروک‌ها و ...) و جمع کردن آنها در زیر پرچم و حکومت مشترک شد. «از اوایل قرن ۱۸ ق. م متعدد شدن قبایل ماننا سبب شد که این قبایل بتوانند یک دولت بزرگ ایجاد کنند.»^{۶۴} هرودت از تاثیر عمیق مانناها بر پارسیان اینگونه مینویسد: «پارس‌ها بر عکس مادها، هنوز به مرحله شهرنشینی نرسیده بودند، و از ۱۰ قبیله پارسی، ۶ قبیله کوچ نشین و ۴ قبیله ده نشین بودند و شاهان هخامنشی به خاطر خصوصیات ایلاتی و بدوف خود، دائمًا در بین پاییخت کشورهای فتح شده شان، یعنی بابل، همدان، شوش و بعضاً سارد، بیلاق و قشلاق میکردند».^{۶۵}

ماننا در اوایل به صورت اتحادیه قبایلی از طرف اقوام مختلف قوتی - لولوبی در اوخر سده‌های ۱۵ ق. م در ساحل غربی و جنوبی دریاچه اورمیه تشکیل شده و به مرور زمان با پیوستن دیگر اقوام ترک و التصاقی زبان (سایبری‌ها، توروک‌ها) ساکن در آذربایجان به آن اتحادیه، از اوایل قرن ۹ ق. م منجر به ایجاد دولت قدرتمند ماننا شد. دکتر "رجیم. رئیس نیا" مورخ بر جسته آذربایجانی در این باره مینویسد: «شرایط و زمینه تشکیل دولت ماننا ابتدا در اراضی اطراف دریاچه اورمیه با اتحاد چند تا از قبایل و ایل‌های قوتی - لولوبی فراهم شد، قدرتمندترین این قبایل قوتی - لولوبی ایل ماننا بود که در جنوب و جنوب شرق دریاچه اورمیه ساکن بودند و به علت نقش مهم آنان در تشکیل دولت ماننا، آن دولت با اسم آن قبیله معروف شد».^{۶۶}



پادشاهان ماننا

آشوریان و اورارتوها نیز آن دولت را ماننا می‌نامیدند. "م. دیاکونوف" با شمردن دقیق مناطق ماننا نتیجه گیری می‌کند که: «دقیقاً میشود گفت که اراضی ماننا که بعدها آتروپات ماد خوانده شد با اراضی آذربایجان تطیق می‌کند» ۶۷ مرازهای جغرافیایی دولت ماننا از ایالت "یللى پى" در نزدیکی کرمانشاه کنونی و نامار در لرستان شده تا کناره‌های رود ارس ادامه داشت^۱ و از سال ۷۱۷ ق. م با درایت و کارданی ایرانزو (ار+یانزی) شاه ماننا^۲ قوتی‌های ماد مرکزی نیز به ماننا پیوستند و همه اراضی آذربایجان جنوبی در داخل یک

سیستم سیاسی قرار گرفت و در نتیجه «مرزهای ماننا تا شرق قم (کلمه‌ای ترکی به معنی شنازاز به نظر حجت الاسلام سید حیدر بیات) کاشان(قاشان) و مناطق شرقی قزوین(قازاوینی) گسترش یافت.^{۶۸}

در این وحله از زمان شمال رود ارس دست ترکان ایشغوز (ساکا) بود. کلمه ایرانزو (ار یانزی) که از شاهان معروف ماننا ۷۱۷ ق. م بود از دو کلمه ار + یانزی تشکیل شده است که برای استعمال آسان تر به مرور زمان، به یک کلمه تبدیل شده است (کلمات و اسماء زیادی در ترکی امروزی نیز بدان صورت در گویش عامیانه تغییر یافته‌اند). «کلمه یانزی در بین کاسپی‌ها و مانناها به عنوان لقب شاهی و سلطنت به صورت وسیعی استفاده می‌شد، ار یا آر به معنی قهرمان جوانمرد در بین ترکان به بزرگان و شاهان به علامت احترام و حرمت به اول اسمشان اضافه می‌شد مثال ار+سلام (شیر قهرمان) و ...»^{۶۹}

البته قسمتهایی از سرزمین‌های غربی ماننا در نزدیک به یک قرن در اشغال و تحت سلطه اورارتو بود. که در بخش مریوط به اورارتو به آن اشاره شد. «بعداً در قرن ششم قبل از میلاد این دولت ماننا بود که از نظر سیاسی- اقتصادی و مدنیت قلب امپراتوری ماد را تشکیل می‌داد.»^{۷۰}

منابع آشوری و اورارتوبی نشانگر آن است که ماننا یکی از دولتهای مهم و خیلی متعدد منطقه بود و سرزمین‌هایش آباد و مردمش ثروتمند بودند. بعدها این دولت ماننا بود که پایه و اساس دولت ماد را پی ریزی کرد. پایتخت ماننا در زیوه واقع در ۴۰ کیلومتری شرق شهر سقز امروزی قرار داشت. «^{۷۱} لازم به ذکر است که، کاوشگریهای جدید نشانگر آن است که پایتخت آنان در نزدیکی بوکان امروزی بود.

بعضی منابع حاکی از آن است که مانناهایا صاحب خط بودنده‌اند. نظر "ا. م. دیاکونوف" در این مورد این است که خط آنها به ظن قوی مأمور از خط اورارتوبی بوده

است. این خط به گمان او نوعی از خط میخی بوده است. گذشته از این خط میخی، در نواحی اطراف دریاچه ارومیه هیرو گلیفهای اورارتویی متداول بوده است، به عنوان مثال بر روی دیس سیمین که در زیویه پیدا شده، هیرو گلیفهایی از این نوع نقش گردیده است. زبان مردم ماننا زبان اقوام قوتی و لولوبی و هوری بود که تا حدود زیادی به زبان ایلامیها نزدیک بود.

بعد از آنکه قوتی‌ها در سال ۲۱۰۹ ق. م حاکمیت بابل را از دست دادند و به وطن خویش آذربایجان برگشتند، بطور مکرر مورد حمله و لشگرکشی بابل و در اعصار بعدی آشور قرار گرفتند و این حملات اقوام و ایل‌های قوتی - لولوبی‌ها را هر چه بیشتر منسجم تر میکرد و آنها لزوم ایجاد یک دولت واحد و مقتدر را احساس میکردند ولی حملات مکرر دشمنان و نفاق بین قبایل مختلف فرصت انجام این کار را از آنان سلب میکرد. هدف بابلیان و آشوریان از حمله به شمال غرب ایران علاوه بر غارت ثروت آن جلوگیری از انسجام و اتحاد قوتی - لولوبی‌ها و تشکیل دولت توسط آنها که میتوانست امنیت بابل و آشور را تهدید کند بود.

منابع تاریخی نشانگر آن است که با وجود حملات مکرر بابل - قوتی - لولوبی‌ها موفق شدند دوباره در حوالی قرن ۱۸ ق. م دولت مستقلی تشکیل بدنهند و از شاهان معروف آنها ملکه ناوار بود که در اوایل قرن ۱۸ ق. م با ترکهای سایبر در شمال سوریه و دولت ایلام بر علیه بابل - اککد متعدد شد و ده هزار سرباز به کمک دولت ایلام فرستاد. از قرن ۱۵ ق. م آشوریان هر چند سال یکبار به قصد غارت به آذربایجان لشکرکشی میکردند و چون در آن زمان بین شاهان محلی در آذربایجان اتحاد لازم وجود نداشت لذا از آشوریان شکست خورده و مجبور به پرداخت خراج به اشور می‌شدند. با گذشت زمان دولت آشور قویتر می‌شد و برای ساختن بنها و عبادتگاههای خود احتیاج به مصالح ساختمانی - انواع سنگهای زیستی - طلا و نقره داشت و منطقه ارته در آذربایجان در آن

زمان مشهور به داشتن این منابع و معماران و استادان ماهر بود- و آشوری‌ها برای تهیه احتیاجات خود به آذربایجان حمله میکردند.

«تیقلت پیله سر اول» در سال ۱۱۱۴ ق.م: «به کمک خدای آشور سرزمینهای نائیر کوهستانی (اطراف سلماس) را فتح کردم امر دادم که از آنجا اوبسیدین بازالت خالتو و هئماتیت به اشور بیاورند و عبادتگاه سالن و خرمخانه خدای آداد را تزئین کنند.»^{۷۲} آشوریان با حملات مکرر خود به آذربایجان، سنگهای تزئینی طلا نقره و معماران صنعتگران و استادان آذربایجانی را به اشور میبرند تا بنایها و عبادتگاه‌های عظیم نینوا را بسازند.

تا زمانی که قوتی - لولوی‌ها با ایجاد امپراتوری ماد موفق به سرنگونی دولت آشور شدند در مدت بیش از هزار سال مورد حمله و هجوم آشوریان قرار داشتند. آشوری‌ها ویرانی‌های زیادی را در آذربایجان پدید آوردن و بنا به کتبه‌های خود آنها هدفشان چپاول و غارت ثروت آذربایجان بود. چونکه بارها تجربه کرده بودند که قادر به در اشغال نگه داشتن این سرزمین نیستند، چون مردم دلیر و غیر تمدن ماننا - ماد، با وجود اختلافات داخلی شان، جانانه از وطنشان دفاع میکردند. اولین و آخرین باری هم که اشوریان موفق به در اشغال نگه داشتن قسمتهایی از ماد مرکزی شدند، منجر به قیام سراسری سال ۶۷۳ ق.م شد که در نهایت بعد از چند دهه به نابودی کامل آشوریان ختم شد. مردم آذربایجان با رشادت و مردانگی از سرزمین خود دفاع میکردند هم کتبه‌های خود آشوریان و هم "هرودت" به دلاوری و از خودگذشتگی مردم ماننا - ماد در مقابل تجاوزات آشور اشاره کرده‌اند.

حملات مکرر آشوریان - قوتی - لولوی‌ها را تضعیف کرده و توان ایجاد یک دولت قوی و فراگیر در آذربایجان را از آنها سلب می‌کرد - تا اینکه دولت آشور به علت

حملات مکرر آرامی‌ها در اواخر قرن ۱۱ و اوایل قرن ۱۰ ق.م تضعیف شده و قادر به لشکر کشی به آذربایجان نشد. قوتی - لولوی‌ها از آن فرصت استفاده کرده و پایه و اساس دولت‌های ماننا و ماد مرکزی را ریختند.

رهبران ماننا در ابتدا برای حفظ استقلال و آزادی ملت خود، بعضًا برای مبارزه با تهاجمات آشور با اورارتوها متحد می‌شدند و بعضًا نیز برای مقاومت در برابر سلطه گری‌های اورارتو، با آشور متحد می‌شدند.

«ساکنین آذربایجان و کردستان امروزی تا عصر ششم قبل از میلاد کلا همان اقوام کهن ساکن در ایران بودند» ساکنین آنجا عبارت بودند از قوتی - لولوی‌ها و اقوام خویشاوند و نزدیک به آنها و همه آنها التصافی زبان بودند.^{۷۳}

«آریایی‌ها در حوالی ۸۰۰ قبل از میلاد شروع به کوچ کردن به فلات ایران کردند ولی موفق به پراکنده شدن در همه جای فلات ایران نشدند.^{۷۴}

با توجه به این حقیقت تاریخی که بعد از سده ششم قبل از میلاد تا قرن دهم بعد از میلاد مهاجرت دسته جمعی جدیدی به آذربایجان نشده است پس ماننا - مادها اقوامی جز قوتی - لولوی‌ها، ساپیرها (سوبارها) و ایشغوزها نمی‌تواند باشد..

در روستای زئوه در ۴۰ کیلومتری ساق قیز (سقیز کنونی - سوریقاش) یک قلعه ماننایی مربوط به سده ۹ ق.م پیدا شده است در آنجا آثار و وسایل هنری فراوانی بدست آمده که نشانگر تمدن درخشنان ماننا می‌باشد. از جمله این آثار یافت شده یک جام شراب زرین می‌باشد که شکل یک اوزان (عاشق) می‌باشد و طرز لباس ساز و طرز بدست گرفتن ساز عین عاشقی‌های امروزی آذربایجان می‌باشد. (کلمه عاشق یا اوزان و یا گوسان نیز گفته می‌شود که ارامنه آن را از زبان ترکی به عاریت می‌گیرند حتی تا جایی پیش می‌روند که انرا

ارمنی میخوانند؟ همانطور که تصنیف‌های ساری گلین و دیریم و قارا گیله را نیز با وفاحت ارمنی میکنند.)

ویل دورانت مینویسد: «نقشی که در لوحة طلایی پیدا شده در زئوه (مانتا) شش بار تکرار می‌شود یعنی مبارزه یک نفر با شیر و مقایسه آن با نقشی در تخت جمشید، "مبارزه شاه با شیر" نشان می‌دهد که هخامنشیان تا چهاندازه از هنر و صنعت و معماری مانناها تقیل و استفاده کرده‌اند».^{۷۵}

جام زرین ۶۵۰ گرمی ماننائی حسنلو که در سال ۱۹۵۸ میلادی (۲۳ مرداد ۱۳۳۷ شمسی) در نزدیکی دهکده حاجی آباد و حسن کندي از توابع سلدوز (نقده) در استان آذربایجان غربی پیدا شد، قدمتی ۳ هزار ساله دارد. این جام علاوه بر اینکه نمایانگر اوج هنر ماننائی میباشد، اطلاعات جالبی را در باره موقعیت ممتاز "ورزش" در جامعه آنروزی ماننا به ما می‌دهد. بر روی بدنه خارجی این جام طلائی، صحنه‌های ورزشی تیر و کمان، مشت زنی، کشتی گیری، چوگان بازی و اربابرانی، بطور برجسته و با ظرافت تمام حکاکی شده است، و معلوم می‌دارد که در آن روزگاران در آذربایجان سرسبی و پرآب، این ورزشها آنچنان مورد توجه بوده که شهر یاران مقتدر (ماننا) ضمن تجسم آن بر جام طلا، همواره آنرا در کاخ سلطنتی مدنظر داشته‌اند.» نقشه‌ای این جام همچنین کیفیت آغاز مسابقات و صحنه تقسیم جوایز را نیز مجسم گردانیده است. معلوم میدارد ۳ هزار سال پیش که این جام را از طلای خالص ساخته و در کاخ پادشاهان ماننا نهاده‌اند رشته‌های ورزشی یاد شده در شمال غرب ایران رایج بوده و پیشگامی این ورزشها به یونان نادرست می‌باشد لازم به ذکر است که این جام در موزه ایران باستان نگهداری می‌شود. محمد تقی مصطفوی "رئیس اداره باستانشناسی ایران، در باره پیاله زرین ماننایی پیدا شده در حسنلو نوشته: "هنر بکار رفته در آن، نه فقط در ایران، بلکه در دنیا بی نظیر است"^{۷۶}

هر و صنعت ماننا نه فقط به پارس‌ها بلکه به خیلی از ملل دنیا تاثیر گذاشته است نقش درخت مقدس و دو شیر در طرفین آن بر روی عاج فیل که از زئوه پیدا شده است یکی از شاهکارهای هنری دنیاست آن نمونه‌ای از کارهای هنری ماننا میباشد. قبرهای ماننایی و ایشغوزی (ساکایی) پیدا شده در تپه حسنلی- مجید تپه (نزدیکی تخت سلیمان) و زئوه که مربوط به بزرگان ماننا و ایشغوز میباشند. حاوی آثار هنری و زیستی زیبادی میباشند و این رسمی رایج در بین ترکان باستان بود که به رسم احترام به بزرگان خود وسائل گرانقیمت ترینی را در قبر آنان قرار می‌دادند. از این نوع قبرها در آسیای میانه نیز به وفور پیدا شده است.

«منابع آشوری و بابلی به رایج بودن چند زبان در آذربایجان و شمال غرب ایران اشاره می‌کنند» قوتی - لولوبی 'هوری' مهرانی و کاسپی' خصوصیات این زبان‌ها هنوز بدروستی کاملاً روشن نشده است ولی اسناد موجود نشانگر آن است که این زبان‌ها از یک طرف با زبان تمدن‌های قدیمی منطقه یعنی ایلام' کاسسی‌ها و آلبانی‌ها و دیگر اقوام آذربایجان شمالی و ساکنین جنوب غرب دریای خزر و از طرف دیگر بین خود خوشاوندی و شباht زیادی داشته‌اند.^{۷۷}

«قوتی‌ها بعداً اوتی او دی نیز نامیده شده‌اند و در ایجاد دولت آلبان‌ها در آذربایجان سهیم بودند.^{۷۸} خوشاوندی و شباht زبان ماننا با ترکی آذری امروزی: اسناد باقی مانده از مانناها نشانگر آن است که زبان اقوام تشکیل دهنده ماننا با زبان ترکی امروزی از یک ریشه می‌باشند و ترکی آذری امروزی وارث زبان قوتی - لولوبی‌ها میباشد. در اینجا به ذکر چند نمونه از لغات مشترک بین ترکی امروزی با آن زبان باستانی آذربایجان که در کتاب تاریخ ترکان دکتر زهتابی آمده است بسنده می‌کنم:

«کلمه پدر را ماننایی‌ها آتا و آدا می‌گفتند» در ترکی امروزی آذری هم کلمه آتا به همان معنی استفاده می‌شود و در بعضی از روستاهای آذربایجان به پدر آدا نیز می‌گویند.

کلمه خان در بین مانناها با همان معنی امروزی اش در زبان ترکی استفاده می‌شد؛ برای مثال شوما خان از سرکردگان ماننا، عیلامیان نیز از کلمه خان به همان معنی استفاده می‌کردند.

پسوند تاش 'داش در زبان مانناها نیز مثل زبان ترکی امروزی رایج بود' برای مثال باتاش

کلمه آتیلا که به عنوان اسم مرد استفاده می‌شود - در بین مانناها نیز استعمال آن اسم رایج بود - برای مثال، هورپ آتیلا عدد سه را مانناها اوش می‌گفتند در ترکی امروزی هم اوچ و اوش استعمال می‌شود.

کلمه قایا هم در زبان ترکی امروزی و هم در زبان ماننایی به معنی سنگ بزرگ یا صخره می‌باشد در منابع آشوری از شهر اوش قایا (اسکو امروزی) در سرزمین ماننا یاد شده است.^{۷۹}

«کلمه آت به معنی اسب در ترکی امروزی در خیلی از کلمات قدیمی ماننایی استفاده شده است» هرچند که معنی این کلمات هنوز معلوم نشده؛ برای مثال: آت تارکیت تا آت کال سو و غیره.^{۸۰}

برای آشنایی با زبان و تبار مانناها - مادها علاوه بر آثار باقی مانده از خود آنها بهترین منبع و استناد همان کتیبه‌ها و سالنامه‌های آشوری می‌باشد: «آداد نثاری (۸۹۰-۹۱۱ ق. م.) در کتیبه‌ای اشاره می‌کند که قوتی‌ها را در ماننا شکست داده و ماننا را تابع خود کرد.»^{۸۱}

"شامشیلو" شاه اشور در کتیبه‌ای از ۷۴۴ ق. م اشاره می‌کند که به ماننا حمله کرده و قوتی‌ها را در ایالت نامار شکست داد. ۴۰ سال بعد از شامشیلو، تیقلت پیله سر سوم در سال ۷۳۸ ق. م به ماننا و ماد مرکزی حمله کرد، او در کتیبه‌ای اشاره می‌کند که عده کثیری از قوتی‌های ماننا - ماد را اسیر گرفته و به شمال سوریه و فینیقیه تبعید کرد. در این کتیبه اسامی ایالت‌های مختلف قوتی‌ها در ماننا و ماد نام برده شده است، برای مثال: ایلی لی^{۸۲} ریشه و معنی همه این اسامی ترکی می‌باشد. آشوریان از مناطق قم، همدان، با نام مشترک بعل آلی نام می‌برند.^{۸۳} این اسناد تاریخی نشانگر آن است که قوتی‌ها تا حدود ۷۰۰ ق. م هنوز هم در منطقه‌ای وسیع از لرستان تا قم، قزوین، ارس، گیلان و همدان ساکن بودند و ساکنی و حاکمیت اصلی این مناطق بودند و بعدها به اسم ماننا و ماد مشهور شدند. دیاکونوف می‌نویسد:

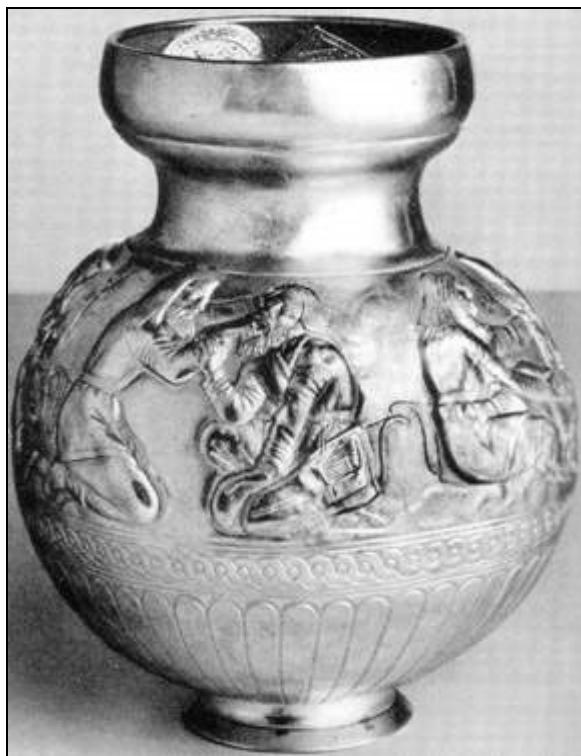
«منابع آشوری و بابلی چندین زبان را که در این سرزمین رایج بوده‌اند به نام ذکر می‌کنند به قرار زیر: زبان کوتی، لولوبی، مانی (از شعب کوتی یا لولوبی) مهرانی، کاسی. ویژگی این زبان‌ها (که به طور مشروط کاسپی نامیده می‌شوند) و درجه خویشاوندی آنها با یکدیگر و با دیگر السنه‌ای که بهتر شناخته شده‌اند، فعلاً چنان که باید روشن نیست.»^{۸۴} از میان دولت‌هایی که نخست در سرزمین آینده ماد در آن عهد تشکیل شدند و ما تحت مطالعه قرار دهیم، در آغاز، نقش رهبری را دولت کوچک زاموآ که مسکن لولوبیان و کوتیان بود بازی می‌کردند. بعدها - چنانکه خواهیم دید - دولت ماننا (ماننا) در آن میان مقام اول را احراز کردند. مرکز دولت مذبور در جلگه جنوبی دریاچه ارومیه در آذربایجان کنونی ایران بوده است. ... ولی در آغاز هزاره اول قبل از میلاد ماننا، که در آن زمان یکی از کوچک ترین تشکیلات دولتی لولوبی و کوتی بوده، جدا از اتحادیه قبایلی - که هم در قرن نهم قبل از میلاد در نواحی جنوبی تر و جنوب غربی پدید

آمده بود و اتحادیه قبایل ماد نامیده می شد - وجود داشت^{۱۵}. و هم چنین دیاکونوف ماننا را اتحادیه ای از مردم کوتی می داند. حتی ماننا هم در دوره ای تابع مادها بودند و مادها دولتی داشتند متشکل از شاهان مختلف که به شاه مرکزی (شاهین شاهی) یعنی شاه شاهان می گفتند. البته کلمه شاه اصالنا آشوری و از آشور وارد ماد شده و اصل آن به صورت "شاو" بوده است. که بعدها بصورت شاهنشاه نیز در پارسی استعمال گردید.

سکاها

به عقیده مشیرالدوله پیرنیا سکاها دسته‌ای از مردمان کوچ‌نشین بودند. به دشت‌های جنوب سیری، از جنوب به دریای خزر و دریاچه آرال، از خاور به ترکستان چین و از باختر تا رود دانوب می‌رسید. سکاها مردمانی جنگجو بودند و گهگاه به سرزمین‌های همسایه خود یورش می‌بردند. سکاها همواره در تاریخ قدیم ایران خودنمایی می‌کردند. سکاها مردمانی جنگجو بودند و گهگاه به سرزمین‌های همسایه خود یورش می‌بردند. در نوشته‌های هرودوت، بقراط، ارسسطو، استрабون، و بطلمیوس اطلاعاتی در مورد سکاها داده شده است.

سکاها در زبان آشوری ایشگوزا نامیده می‌شدند و آن چنان که در کتیبه‌های هخامنشی نگاشته شده؛ سکَّ یا سکَا نامی است که در زبان پارسی باستان برای سکاها بی که از طرف آسیای میانه با ایرانیان سروکار داشتند، به کار رفته است. آن‌ها در نوشته‌های هرودوت موسوم به سکیث هستند. این نام از این جهت به این مردمان داده شده بود که سکیث در زبان یونانی به معنای پیاله است و این افراد همیشه پیاله‌ای با خود داشتند. هرودوت می‌افزاید که سکاها اروپایی خود را سُکُلْتُش مینامیدند. همین کلمه در زبان‌های اروپایی به سیت تبدیل شده است^{۶۹} ان امپراتوری اسلامی آنها را ساکِ یا ساس نامیده‌اند.



ظرف سکایی - موزه آرمیتاژ - سن پترزبورگ روسیه

به دقت آشکار نیست سکاها خود را چگونه می‌نامیدند، اما گمان قوی می‌رود که اسم آنها همان سکَّ یا سَکا یا چیزی نزدیک به آن بوده، چرا که نام‌هایی که توسط اقوام مختلف در نقاط مختلف دنیا بدر اشاره به آنان به کار می‌رفته، همگی مشابه هستند. در فرهنگ شاهنامه، زیر واژه سگسار آمده است: «از مرز و بوم‌هایی که داهیان در آن جای گرفتند.»^{۸۷}

دراوستا از سکاها سخن نرفته است، ولی از آن اقوام یاد شده که همواره اوستایی‌هارا مورد فشار و تاخت و تاز قرار می‌دادند.

گویا برنامه اقتصادی زرنت است: گله داری صلح آمیز تحت شهریاری آشاسترا ای مقندر برای سکاها که در شرایط جنگ و تاخت و تاز و چراندن گله به سرمی بردن جذایت کمی داشته است.

استفاده از هوم، می و نوشیدنی‌های دیگر مانند منگ که مخلوطی از هوم و شراب بود توسط قبایلی از سکاها از جمله اتهاماتی است که اوستا متوجه قبایل جنگجوی سکایی که آین زردشتی را نپذیرفتند می‌نماید. در اوستا از گرگان دو پا نام برده شده که باعث رنج بهدینان هستند و به آنها حمله می‌کنند. آیا قبیله سکایی‌ها (دو+ما+وار+آکار-کتبیه بیستون): سکاهئومه ورگه - از دو کلمه هوم و گرگ به اضافه (آکا) پسوند فرعی سازساخته نشده است؟ یعنی آنها با نوشیدن هوم تبدیل به گرگها یا همان واپرها می‌شوند.

(افسانه انسانهای گرگ نما در انگلوساکسونها دقیقاً با آن مطابقت می‌کند)

از دیگر مشتقات *viriyar* می‌توان به virus و *viremia* به معنای ویروس در خون اشاره نمود که با توجه به اینکه نام بسیاری از بیماری‌های خطرناک همچون *bacterium- uremia-epidemic)-anemia* (از اقوام باستانی باکتر، اور، آنه، اپی و.. که با هخامنشیان به مبارزه جدی پرداختند گرفته‌اند به احتمال قریب به یقین چنین نامگذاری بی ارتباط با سابقه قوم مزبور نبوده است.^{۸۸}

جواهر لعل نهر و دانشمند و سیاستمدار هندوستانی در صفحه ۱۷۱ جلد اول کتاب مشهور خود بنام "نگاهی به تاریخ جهان" می‌گوید: «مردمان آسیای مرکزی بنامهای باکتریائی‌ها، سکاها، هون‌ها، اسکوت‌ها، ترک‌ها، کوشانی‌ها و یفتلی‌ها یاد می‌شوند که قبل از میلاد بارها به اروپا و سراسر آسیا پراکنده شده‌اند و هیجوم‌ها برده‌اند و این بخاطر تاراج نبوده بلکه برای

بدست آوردن زمین های قابل سکونت و اقامت بوده است. قبایل آسیای مرکزی در آن زمان زراعت پیشه و دارای حیوانات اهلی بودند. زراعت پیشه ها متوطن و مالدارها متصرک بودند^{۸۹}

درمورد تاریخ تقریبی هجوم های توران "تورکان" آسیای مرکزی، جواهر لعل نهرو در صفحه ۷۱ جلد یک همان کتاب خود میگوید: «پنج هزار سال قبل از میلاد و حتی پیش از آن قبایل مهاجم آسیای مرکزی "توران" بر چین هجوم آوردن. همه آنها به زراعت و مالداری بلد بودند. گله ها و رمه های بزرگی را نگهداری میکردند. آنها برای خود خانه های خوب میساختند. جامعه منظم و مرتبی داشتند. بیشتر آنها نزدیک رود "هوانگهو" (در چین کمنی و بنام یک ژنرال برجسته چینی) که رود دوازدهم نیز گفته میشد، مسکن گزین گردیده بودند و حکومت برای خود تشکیل داده بودند. قسمیکه دیده میشود جواهر لعل نهرو از هجوم توران در اروپا و سرتاسر آسیا سخن گفته و قدامت هجوم در چین را پنج هزار سال قبل از میلاد رقم زده است.

داریوش هخامنشی پس از تسخیر بابل در صدد برآمد سکاهارا مجازات کند در کتیبه بیستون ستون ۵ بند ۴ «داریوش شاه میگوید، بالشکرم به مملکت سکاهارا رفت ... سکائیه ... دجله ... از دریا ... در قایق ها گذشتیم. به سکاهارا رسیدم و قسمتی را دستگیر کردم. آنان را مقید نزد من آوردن و کشتم». سکون خا نامی را دستگیر کردم ... به کس دیگری، چنانکه اراده من بود ریاست دادم بعد از آن ایالت از آن من گردید»^{۹۰}

گروهی از قبایل نزدیک به سکاهارا به طرف کوه های اورال و گروهی به سمت سیر دریا (سیحون) و آمودریا (جیحون) رفتند، آنها پس از گذشتن از کوه های تیانشان وارد

سرزمین کاشر شده، از آنجا سراسر ترکستان شرقی و دره‌های کوتچه و قره‌چار و توئن هوانگ را تا کانسور به تصرف درآوردن و با خاک چین همسایه شدند.

از آنجا که قبایل مزبور بیابان نشین بودند و سرزمینشان چندان برای کشاورزی مناسب نبود، گهگاه به سرزمین‌های اطراف خود یورش می‌بردند. آنها چندین بار با اقوام آریایی فلات ایران از جمله پارسها و مادها جنگیدند.



طرحی از سربازان سکایی روی پیاله

مروdot در کتاب چهارم در مورد این مردمان می‌نویسد: «درمورد سکاها حکایت دیگری هست که به عقیده من بیشتر مورد اعتماد است. موافق این حکایت سکاها ابتدا در آسیا مسکن داشتند، بعد ماساژتها آنان را بیرون رانده و سکاها از رود آراکس (تصورت یونانی-همان آراز میباشد البته برخی بر جیحون نیز معتقدند) گذشته به زمین کیمری‌ها وارد شدند. چون عده سکاها زیاد بود، کیمری‌ها مشورت کردند که چه کنند. مردم عقیده داشتند که برای خاک خود را به خطر نیندازند، پادشاهان به عکس معتقد بودند که پای داری کنند. بین پادشاهانی که ترجیح می‌دادند

بجنگند تا کشته شوند، اختلاف شد و به دو دسته تقسیم گشته با هم جنگیدند و همه کشته شدند. بعد مردم جسد آنها را دفن و اراضی خود را رها کرده و سکاها آنها را گرفتند. هنوز هم در مملکت سکاها قلعه‌های کیمری وجود دارد. مبرهن است که سکاها در تعقیب کیمری‌ها راه را گم کرده وارد آسیا و مملت ماد شدند، زیرا کیمری‌ها در طول دریا حرکت کردند و سکاها به سمت قفقاز جنوبی رفته و داخل ماد شدند. این روایت بین یونانی‌ها و بربرها خیلی شایع است.^{۹۱}

هروdot در انتهای این گفتار از تهاجم سکاها به ایران در دوران هووخشترا مادی یاد کرده؛ در حالی که سپاه ماد نینوا را محاصره کرده بود. خبر تهاجم سکاها به آذربایجان هووخشترا را ناچار کرد از نینوا بازگشته تا از کشور خود دفاع کند، شکست مادها در جنگی که در نزدیکی دریاچه ارومیه واقع شد، موجب شد سکاها به قدرت اول آسیا بدل شوند. از تاخت و تاز و غارت‌های آنان در کتاب ارمیا نیز یاد شده است. چند سال بعد هووخشترا با کشتن رهبران آنان موفق به شکست شان شد.

در اوستا از سکاها سخن نرفته است، اما از برخی اقوام یاد شده که همواره دولت‌های اوستایی هم‌چون پیشدادیان و کیانیان را مورد فشار و تاخت و تاز قرار می‌دادند. در داستان‌هایی از اوستا و برخی آثار داستانی قدیم از جمله شاهنامه فردوسی از افرآسیاب (آلپ ارتونقا) دیگر پادشاهان تورانی (توره) سخن رفته، که ممکن است تورانیان همان سکاها باشند. البته در شاهنامه از رسم به عنوان زابلی و سکا یاد کرده است. فردوسی در شاهنام سکاها یا (سگری) هار القوم نیرومند و جنگجو معرفی می‌کند.

آشوری‌ها برای اولین بار بین سال‌های ۷۰۰-۷۵۰ پیش از میلاد از سکاها سخن رانده‌اند. بر این اساس در اوایل قرن ۷ قبل از میلاد سکاها از کوههای قفقاز عبور کردند و در آذربایجان و شمال ایران مستقر شدند. البته برخی نیز سکاها را با اقوام یاجوج و ماموج که در قران کریم امده است مرتبط میدانند که به گفته دانشمندان با کوروش در گیر

شده‌اند و کورش علیه آنها سدی که امروزه بقایایش در دربند جمهوری داغستان قفاز شمالی است راساخته است.

نشانه‌های باستان شناسی سکاها :

مرد نمکی:

تاکنون ۴ مرد نمکی در معدن نمک روستای چهرآباد زنجان(مسیر طبیعی استقرار سکاها در ایران شامل تبریز، زنجان، میانه، قزوین) کشف شده است.

مرد نمکی موذه ملی ایران :



با توجه به خصلت جنگجوی اقوام سکایی، آرایش مو و سیمای ظاهری اولین مرد نمکی، گوشواره طلای آویخته به گوش، اشیای فلزی مورد استفاده برای نظافت و همچنین سفال‌های خاکستری نقش دار کشف شده در اطراف وی، به سکایی بودن او و

تعلق اش به قرن هشت قبل از میلاد اشاره می‌کند. طرز لباس پوشیدن، نوع چکمه، شلوارک کوتاه و کمربند مرد نمکی، بر اساس تصاویر موجود در نقوش حک شده در تخت جمشید، نیز ارتباط دارد. افته‌های معدن را می‌توان در گروه‌های زیر تقسیم‌بندی کرد.

۱- یافته‌های گیاهی:

الف - چوب ب- هسته میوه‌های گیاهی ج - طاب‌های گیاهی ر - دسته چاقو ح - سوزن چوبی خ- جارو د - شانه ذ - آتش زنه .
۲- بقای ایجانوری

الف - استخوان ب- پر پرندگان ج - فضولات حیوانی د - بقایای خشک شده جانوری.

۳- بقایای انسانی.

۴- منسوجات ساده و منقوش.

۵- پوست و چرم.

۶- نخ‌ها و ریسمان‌ها.

۷- ابزارهای استخراج نمک شامل چکش، تیشه و کلنگ.

اما متاسفانه این مردان نمکی در شرایط بسیار بدی نگهداری می‌شوند. به گزارش نشریه پنجره در شماره نه خود در مورخه ۱۳۸۸ شهریور وضعیت مردان نمکی بسیار بد است بطوریکه یکی از مردان نمکی از ۵ مرد نمکی نابود شده است. در مقایسه نگهداری آیسمن (مرد یخی- انسان کشف شده در مرز ایتالیا و اتریش) به عمق فاجعه پی می‌بریم. بر اساس آزمایشات کریں ۱۴ مشخص شده است که مرد نمکی سه و چهار و پنج مربوط به ۲۳۰۰ الی ۲۵۰۰ سال پیش و مرد نمکی یک و دو مربوط به ۱۸۰۰ سال پیش می‌باشد. دکتر

هوشنگ ژوتی استاد دانشگاه زنجان در مورد مردان نمکی میگوید: «مردان نمکی از لحاظ زیست شناسی و انسان شناسی همه چیز را زیر سؤال میبرند ولی شرایط نگهشای آنها بسیار بد میباشد.»

تاریخ در مورد سکاها چه میگوید:

کتبه های آشوری مربوط به ۷۰۰-۷۵۰ پیش از میلاد اولین متن های نوشته ای هستند که از سکاها یاد کرده اند:

سکاها در روزگار مادها بارها به مرزهای ایران تاختند. آنها گاه با آشور هم پیمان می شدند و زمانی به همراه مادها با آشوریان می جنگیدند. به دنبال حمله مجدد آشور به مادها، خشتريته برای پایان دادن به حملات آشور با ماننا و سکاها پیمان دوستی بست و عملاً با آشور وارد جنگ شد..

بعد از سکاها، کیمری ها (یکی دیگر از قبایل صحرانشین شمال قفقاز) به منطقه شمال غرب ایران حمله کردند و در سر راه خود، دولت اورارت در باختر دریاچه ارومیه و خاور آنانولی را نابود کردند.

هووخشتره، بزرگترین پادشاه ماد در ده سال اول حکومتش موفق شد که رابطه خوبی را با پادشاه سکاها، پروتوپیس، برقرار کند. هووخشتره ارتشش را به دو بخش پیاده نظام مجهز به نیزه و سواره نظام تیرانداز (شکلی که از سکاها آموخته بود) تقسیم کرد و دولت نیرومندی در ماد تشکیل داد. هووخشتره، پس از انقیاد سکاها در ماد، گروهی از سکاها را به غرب ماد کوچ کردند سرزمین را به نام آنان سکزی یا ساکر خوانند که اکنون به سقز معروف است. (البته از سقز در کتبه های آشوری با نام ساریکاش نیز یاد شده است).

در دوران هخامنشیان هم در گیری های مرزی با ترکان سکا ادامه داشت.

گروهی از سکاها را به جنوب شرقی ایران کوچیدندان سرزمین را به نام خود آنان سکستان یا (سیستان) خوانندند. دسته‌های اندکی از آنان به شاهنشاهی هخامنشی پیوستند و به عنوان سرباز برای آنان جنگیدند.

در یکی از همین درگیری‌های مرزی کورش بنیان‌گذار هخامنشیان در نبردی با گروهی از سکاها خاوری به نام ماساژت‌ها به رهبری زنی به نام تهم‌ریس (تومروس نه) کشته شد. بعدها داریوش دیگر پادشاه هخامنشی در سال ۵۲۰-۵۱۹ پ.م برای تنبیه سکاها تا مرکز اروپا پیشروی کرد و آنان را مغلوب ساخت. (برخی حتی نام تبریز را الهام گرفته از تومروس مینامند که کوروش را به قتل رساند-مانند زهتابی در کتاب تاریخ دیرین ترکان)



ملکه تومروس ماساژت، سر کوروش شاه را میرد.

اوغوزها

گون دوغان گون قالخان يردن

آلا چادرى ايپك خالچالى اوغوز الى

قىزلارى غيرتلى ايگىت لرى مروتلى

قوجالارى حرمتنلى اوغوز الى

كوكسى ياشيل داغلارين يايلاقى اوغوز

داغلارين اتگى قشلاقى اوغوز

۵۵ ۵۵ قورقود

ترجمه: از مغرب و مشرق براید قوم اوغوز-دخترانش با غیرت و جوانمردانش با مروت

قوم اوغوز-يیلاق آنان کوهای سرسبز است و دانه کوها قشلاق اوغوزهast.

أوغوز، نام قبیله و یا در واقع اتحادیه‌ای مرکب از قبیله‌های ترک زبان که موطن اصلی

آنها در شمال شرقی آسیای میانه و در کرانه شاخه‌هایی از رود ینی سئی در سرزمین

مغولستان امروزی واقع بود ده قورقود در کتاب خود به سه منطقه ایچ اوغوز و ایش

اوغوز و داش اوغوز تقسیم میکند که ایچ اوغوز (شمال رود ارس-نامهای مکانهایی مانند

نبیات و اوخچی و بایندر نشان از آن دارد- محله شب غازان تبریز نامی اوغوزی دارد)

داش اوغوز(جنوب رود ارس-بایندرخان اوغوز در تبریز حکومت میکرد) و دیش

اوغوز(فقفاز شمالی-نامهای دربند و آرزوجا و قازان نشان از آن دارد). میباشدند که نشان از

حکومت اوغوزها در این منطقه میباشد. ابتدا به نظر مولف بزرگ ترکمن شناس مایسا ایری

میپردازیم.

ایری اوغوزها را اینگونه تعریف میکند:»

اغوزها در سواحل تولا (توقلا) در آن بخش از رودخانه که مستقیماً رو به شمال امتداد داشت سکونت داشته‌اند. در سنگ نبشته‌ها اوغوزها قومی معروفی شده‌اند که در شمال سکونت داشته‌اند. همسایه شرقی آنها تاتارها بودند. چون متسلک از ۹ طایفه می‌شدند به آنها توقوز اوغوز (۹ اوغوز) می‌گفتند. ما از این ۹ شاخه تنها نام دو قبیله آن را می‌دانیم.

قبیله قونی و قبیله توئگرا

اوغوزها قبیله‌ای از نه قبیله تغزغز بودند که بخش مهمی از اتحادیه ترکان شرقی را تشکیل می‌دادند و در کتبیه اورخون از اوغوزها نام برده می‌شود. در کتاب حدود العالم آمده که «ملوک همه ترکستان اندر قدیم از تغزغز بودی». تغزغزا با اویغورها مناسبات نزدیکی داشتند.^{۹۲}

البته برخی محققین توقوز اوغوز و اون اویغور را یک قوم واحد تصور کرده‌اند. این خود جای تعجب دارد. اوغوزان که در سواحل تولا سکونت داشتند و مشتمل بر ۹ شاخه بودند و تابعیت خاقان را پذیرفته بودند، متمایز از اویغورهایی بودند که در سواحل سیلنجکا سکونت داشته و مشتمل بر ده شاخه می‌شدند و توسط حکمرانان با عنوان ایل تبر اداره می‌شدند. مسلمًا این‌ها دو قوم متمایز از یکدیگر بوده‌اند.

در قرن دوم هجری اتحادیه اوغوزها از قلب ترکان شرقی، ناحیه اورخون به سوی غرب تا نواحی آرال و سیر دریا کوچ کردند و در سر راه خود به جیحون و قره قوم و دشت‌های دهستان (در کرانه خزر) رسیدند. در اواخر نیمه دوم قرن چهارم هجری، اصطلاح ترکمن در منابع اسلامی مورد استعمال قرار گرفت. مقدسی از دو محل در ماوراء النهر به عنوان موضوعی دفاعی در برابر ترکمانان سخن می‌گوید.

به نوشته مولف تاریخ ترکمانان، «در یکی از کتیبه‌های ینی سئی که متعلق به قرن هفتم میلادی می‌باشد، برای اولین بار به کلمه غز یا اوغوز بر می‌خوریم. از روی این کتیبه معلوم می‌شود که غزها در ابتدا در ساحل رود بالک زندگی می‌کردند که مجموعاً از شش طایفه تشکیل می‌شدند. سپس در نیمه دوم همان قرن به ساحل رود تولا کوچ کردند، آنها در این ناحیه از ۶ طایفه تشکیل می‌شدند(توغوز- اوغوز)، رئیس آنان آلب توران بود که در سن ۲۳ سالگی فوت کرد.

غزان به دو قبیله «اوچ اوق» و «بوزاوق» و ۲۴ طایفه تقسیم می‌شدند، و اوغوز خان رهبر آنان بوده است. اوغوزخان صاحب ۲۴ فرزند پسر شد و تمامی ترکمانان امروز از نسل آناند و هر قبیله لقبی مخصوص داشت، اوغوزخان به تسخیر نواحی غرب، توران، شام، مصر رفت و بعد از آن که نواحی را ضمیمه کشور ساخت به «یورت» سرزمین اصلی خود در اورتاق و کرتاق بازگشت و تیر و کمانش را بین آنان تقسیم کرد، پسرانی از نسل کمان گرفته‌ها بوجود آمدند که به «بوزاوق»، به معنی پاره کردن ملقب شدند و سمت راست لشکر بدان‌ها سپرده شد و فرزندانی که از نسل تیر گرفته‌ها بوجود آمد، «اوچ اوق» یا «سه تیر» نامیده شدند و سمت چپ لشکر قرار گرفتند.

بعد از مرگ اوغوزخان، یکی از پسرانش به نام گون خان به تخت نشست و او وزیری دانا داشت به نام «ایگیت(جوانمرد) ارقیل خوجه(خواجه)»، روزی این وزیر به گون خان گفت، برای اینکه بین فرزندان بر سر مال دشمنی ایجاد نشود، هر یک را تمغایی مخصوص بدھیم و هر یک را جانوری مقرر گردانیم که انقون ایشان باشد، که مشتق از کلمه اینق یا مبارک است و انقون را نبایستی آزار و آسیب رساند.

از مجموع گفتار رسیدالدین فضل الله همدانی این چنین استنباط می‌شود که طوایف ترکمن، تا زمان او، یعنی قرن هشتم هجری به وجود انقون پرستی (تو تمیزم) اعتقاد داشتند. ترکمن‌ها در این دوران با گله داری و شبانی روزگار می‌گذراندند و تمامی قبیله به ییلاق

و قشلاق می‌رفتند. در رأس اوغوزها، بایندر قرار داشت که بیشتر مایل بود تمامی کارهایش به دست دامادش انجام گیرد.

صفت اصلی بانوان ترکمن در این دوران «سفید رویی» است که لازمه‌اش برخورداری از تغذیه خوب و در ضمن ندیدن آفتاب است که مشخصه ثروت و مقام اجتماعی آنها است. زنان ترکمن آزادی بیشتری داشتند و تمام مدت را در چادر خویش به سر نمی‌بردند، سوارکاری، تیراندازی و کشتی گیری و شمشیرزنی از کارهای عمدۀ زن‌های ترکمن در این دوره است. زنهای ترکمن در این ایام یاشماق یا روسربی ندارند، خانه‌های ترکمن همان آلاچیق است، چادرهای مجلل و آراسته شایسته سکونت قهرمانان است که به آن آق اویلر می‌گفتند که روزنه‌های نورگیر آنان طلایی است به این معنی که دور تا دور آنها از پارچه‌های گران قیمت ساخته می‌شد.

اغوزها فوق العاده مهمان نواز بودند بطوریکه این فضلان در این مورد می‌نویسد: «اگر شخصی نزدیک یک نفر ترک برود که نمی‌شناسد و به او بگوید من مهمان توام و از شتر و چهارپایان و درهم تو می‌خواهم آنجه را که بخواهد میزبان به او می‌دهد». اغوزها هم مانند گوگ ترکها میت را با لباس و اسلحه و اشیای شخصی دفن می‌کردند. آنها برای قبر اتفاقی را می‌کنندند و مرده را در آنجا می‌نشانندند و به دستش ظرف پر از قمیز (مشروب محلی ترکان) که از شیر اسب بود می‌دادند و در برابرش ظرف مزبور را می‌گذاشتند. در بالای قبر هم گنبد کوچکی می‌ساختند. این رسم یعنی ساختن گنبد بر روی گور در میان ترکمن‌ها برای افراد مهم متداول بوده است. بعد اسب‌های شخص مرده، قربانی می‌شد و برای اطرافیان مرده مهمانی داده می‌شود، این غذا یوغ آشی یا اولوم آشی (غذای ماتم یا مرده) نامیده می‌شد.

سر و دست و پا و پوست اسب متوفی را هم در قبر او از چوبی آویزان می‌کردند تا میت سوار بر اسب شده به بهشت برود و زودتر برسد.

هر یک از ۲۴ طایفه اغوز (ترکمن) دارای یک توتم بودند که همه آنها نوعی مرغ شکاری بودند: شاهین، قارتال (عقاب)، تاوشانجیل (نوعی عقاب و یا قره قوش که خرگوش شکار می‌کند)، سونقور یا سنتور (نوعی باز شکاری) هر یک از آن ۲۴ طایفه یک تمغا (نشان مخصوص به خود) داشتند، و همان طوری که گفته شد هر یک از طایفه نیز یک اونقون برای خود می‌شناختند که مورد احترام افراد همان طایفه بود. گوشت این اونقونها خورده نمی‌شد و آنها را نشانه تبرک و خوش یمنی می‌دانستند.

قبیله‌های اغوز در سده یازدهم میلادی از نگاه ترکیب قومی و اجتماعی، یکپارچه نبودند. آنها با مردم کوچ نشین و اسکان یافته محلی، سخت آمیخته شدند و در شکل یافتن خلق‌های بسیاری کم و بیش شرکت داشتند

برای واژه اغوز چند معنا فرض و پیشنهاد شده است که از میان آنها اُق / اُغ به معنای قبیله + - اوز / - ز نشانه جمع، یعنی قبیله‌ها، ایلها درست تر می‌نماید. اُق به همین معنا در اصطلاح اون اُق نام مجموعه قبیله‌های دهگانه بازمانده از گوک ترکها / تورکوها (= تو - کیو چینی) ای غربی و اوج اُق و بوز اُق، نام دو شاخه اصلی قبیله اغوز در حمامه اغوزان نیز به کاررفته است. اما در همان حمامه، اُغوز برگرفته از نام اغوزغانان / خان بنیان‌گذار و فرمانروای افسانه‌ای قبیله اغوز دانسته شده است. حمامه و اسطوره اغوزان که کهن‌ترین منبع آن جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله همدانی بانی ربع رشیدی تبریز است، داستان دیگری اوغوز هارا از : اوخ+ایز (تیرها) میداند که بعيد به نظر میرسد. روایت دیگری نیز به خط اویغوری و اندکی متفاوت با متن جامع التواریخ دارد که تقدم یا تأخیر آن بر روایت جامع التواریخ دانسته نیست. دیگر روایتها اعم از ترکی و فارسی از جمله روایت ابوالغازی

بهادرخان در شجره تراکمه) برگرفته از جامع التواریخ خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی

است:

«بنابر همان روایات اسطوره‌ای، اغوز غاقان پسر قراخان از نسل یافت بن نوح(ع) بود. قراخان و کسان و تابعان او همگی کافر بودند، اما اغوز از مادر، خداپرست زاده شد و سینه مادر نگرفت، تا آنکه مادر نیز خداپرست و مؤمن شد. اغوزخان باور خویش از پدر پنهان می‌داشت. در روزگاری که وی جوان و بربنا شده، و دوستداران و هم‌دانان از میان قبیله یافته بود، پدر بر راز او آگاه شد؛ پس آهنگ قتل او کرد، اما در جنگ زخمی شد و مرد. به روایت رشیدالدین فضل الله اغوز با کشتن پدر به فرمانروایی دست نیافت، بلکه این مقام را پس از ۷۵ سال جنگ و سنتیز با خویشان و کسان خود به دست آورد. اغوزخان ۶ پسر داشت: گون (= خورشید)، آی (= ماه)، یولدوز (= ستاره)، گوک (= آسمان)، طاق (= کوه) و دینگگیز (= دریا=چنگیز). وی اقوامی را که از نسل ۳ پسر نخست بودند، بوزاق، و اقوامی را که از نسل ۳ پسر بعدی بودند اوچ‌آق نامید.

پسران اغوز غاقان هر یک ۴ پسر داشتند و او تمام قوم را میان ۲۴ نواحه خویش بخش کرد و در نتیجه ۲۴ قبیله به وجود آمد. نام آن قبیله‌ها بدین گونه است: ۱. قبیله‌های پسران گونخان: قایی، بایات، آله اولی و قرا اولی؛ ۲. قبیله‌های پسران آیخان: یازر، دوکر، دودورغا و یاپرلی؛ ۳. قبیله‌های پسران یولدوزخان: اوشر (= افشار)، قیزیق، بیگدلی و قارقین؛ ۴. قبیله‌های پسران گوکخان: بایندر، بیچنه، چاوکلدور و چپنی؛ ۵. قبیله‌های پسران طاقخان: سالور، ایمور، الایونتلی و اورگیر؛ ۶. قبیله‌های پسران دینگگیزخان: ایگدر، بوگدوز، ییوه و قیق.^{۹۳}»

به روایت رشیدالدین فضل الله همدانی هر یک از ۲۴ قبیله مذکور یک نشان تمغا (مهر)، و هر ۴ قبیله یک اونقون (توتم) داشته‌اند

به مطالب زیر که از دائره المعارف بزرگ اسلام هست در مورد اغوزها برخوردم که در نوع خود بسیار قابل توجه میباشد:

«اگرچه ارقیل خوجه (=خواجه) وزیر اغوزخان شباهت بسیاری به توپیوقوق وزیر دانای تورکوها (گوک ترکها)ی متأخر دارد که وزارت قُتلغ (ایلتريش) غاقان و برادر وی قاپغان غاقان) و پرانش بیگله غاقان و کول تگین را داشت، اما گروهی از پژوهندگان، حماسه اغوزخان را بازتابی از یک رویداد تاریخی مشابه بسیار کهن می‌دانند که در منابع چینی آمده است. بر حسب آن منابع، مائوتون (مته) غاقان پسر تو - او - مان فرمانروای هی یونگ - نوها که در آسیای میانه حکومتی داشتند، و گمان بر آن است که ترک زبان بوده‌اند، در ۲۰۹ قم به سیاست و پیشنهاد نامادری خود توسط پدر به عنوان گروگان نزد قوم یوئه - چی فرستاده شد و پدر برای آنکه مائوتون به دست آن قوم کشته شود، پس از فرستادن پسر، بی‌درنگ به سوی آن قوم تاخت. اما مائوتون که از اندیشه پدر خبر یافته بود، به سوی پدر گریخت و او نیز به ناچار فرماندهی سپاه را به پسر سپرد. مائوتون از فرصت سود جست و بر پدر خویش شورید و او و همسرش را کشت و بر تخت فرمانروایی قوم هی یونگ نو نشست. بر اساس همان گزارشها، اتحادیه هی یونگ نو نیز متشکل از ۲۴ قبیله بود.^{۹۴}

«از کی و لیدی طوغان افسانه اغوزخان را برگرفته از حماسه‌های سکایی دانسته که قومی ایرانی بودند و روزگاری بسیار نیرومند شده، و در غرب آسیای میانه تا دوردستها تاخته، و سرزمینهای وسیعی را به تصرف خویش درآورده بودند»^{۹۵} مؤلف دیوان لغات الترک از حماسه اغوزخان بی‌خبر بوده، و اشاره‌ای بدان نکرده، اما قبیله اغوز را ۲۲ شاخه دانسته، و همه را نام برد است. در این اثر نام ۲۱ قبیله همانند جامع التواریخ و شجرة تراکمہ آمده، و نام ۳ قبیله قیزیق، یاپرلی و قارقین در آن ذکر نشده، و نام شاخه چرقلغ افزون بر قبیله‌های یاد شده در آن منابع، در اینجا آمده است اگرچه فهرست نام قبیله‌های ۲۴ گانه اغوز از

یک داستان حماسی برگرفته شده است و در کهن‌ترین منابع از قبیله اغوز تنها با عنوان آلتی اغوز (۶ اغوز) و اوچ اغوز (۳ اغوز) و تقوز اغوز (۹ اغوز) نام برده شده، اما بیشتر آن نامها واقعی بوده، و از قبیله‌هایی بدان نامها در منابع اسلامی تا روزگار اخیر یاد شده است. اگرچه به باور برخی از پژوهندگان، «وو - هو آن^۲» مذکور در منابع چینی قرن ۳ قم همان اغوزانند که در دامنه کوههای آلتای و اتوکن می‌زیستند، اما کلاوسن که واضح این فرض است، بعدها در این باور خویش دچار تردید شد. از آن سوی گفته‌اند که اوگوروی^۳ منابع بیزانسی قرن ۵ نخستین اشاره تاریخی به اغوز‌هاست. براساس همان منابع اوگورویها یا اغوزها روی به سوی غرب آوردند و گروهی از آنان در شرق و جنوب شرقی دریاچه آرال ساکن شدند برای تأیید صحت تطبیق اوگوروی با اغوز باید افزود که زبان ترکی در کهن‌ترین روزگار دو شاخه داشته است: در شاخه‌ای «ش» و «ز»، و در شاخه دیگر به جای آن دو صامت «ل» و «ر» به کار می‌رفته است؛ و چون بلغارهای اتل (= ولگا) به زبان ترکی شاخه اخیر سخن می‌گفته‌اند، بی‌گمان بیزانسیان نام اغوز را بدین‌گونه از آنان شنیده، و ضبط کرده‌اند. هنگامی که تورکو (توکیوهای چینی)‌ها در سده ۶ق به دشت بازگشتد و قدرت «ژوان - ژوان»‌ها را درهم شکستند، در اوچ قدرت خویش نه تنها بر مغولستان درونی و بیرونی تسلط داشتند، بلکه در سرزمینهای دور دست غربی نیز اسکان یافتد. در همان زمان بازگشت آنان اتحادیه از یاد رفته‌ای از ساکنان دشت‌ها تشکیل گردید که در منابع چینی نخست، کائو چه، سپس تی - ئه - لی نامیده شد. یکی از قبیله‌های عضو این اتحادیه در همان منابع، چیو - هسینگ نام داشت که در زبان چینی به معنای ۹ خانواده است و بی‌گمان همان تقوز اغوز (اوغوز) سنگ نبشه‌های اورخون و شینه اوسو و منابع بعدی است. بنابر همان نوشته‌های چینی، اویغورها یکی از همان ۹ خانواده بوده‌اند حکومت تورکوها در ۵۵۲ م به فرماندهی بومین خاقان استقرار یافت. سپاه آنان به فرماندهی ایسمی خان برادر وی در غرب پیشروی کرد و به زودی به مرزهای ایران رسید

و با ایرانیان همسایه شدند. پس از بومین خان که در همان سال ۵۵۲ م درگذشت، ۳ پسر وی یکی پس از دیگری به جای وی نشستند و فرمان راندند: نخستین در ۵۵۳ م و دومی از ۵۵۳ تا ۵۷۲ م و سومی از ۵۷۲ تا ۵۸۱ م. پسر سوم که موقان غاقان نام داشت، بر سرزمین وسیعی از منچوری تا مرزهای ایران حکومت می‌کرد، اما پس از مرگ او جانشینانش تنها تا ۶۳۰ م استقلال خویش را حفظ کردند و پس از آن سلطه چینیان را پذیرفتند. در شاخه غربی ترکوها، پس از مرگ ایستمی که عنوان یغودا داشت، جانشین وی تاردو در ۵۸۲ م خود را غاقان (خاقان) نامید و اعلان استقلال کرد. پس از اندک مدتی ترکوها غربی نیز دچار ضعف گشته، دو شاخه شدند. اگرچه در ۶۵۱ م دوباره یکپارچه شدند، اما در ۶۵۷ م از چینیها شکست خورده‌اند و تابعیت چین را پذیرفتند. در ۶۸۷ م چینیها غاقان ترکوها غربی را کشتند و در اواخر قرن ۷ م قومی به نام تورگیش در قلمرو آنان قدرت یافت. از روزگار حضور ترکوها در صحنه سیاست تا افول و ظهور دیگر باره شاخه شرقی آنان در ۶۸۱ م تنها یادی که از اغوزها به جای مانده، سنگ نبشه‌هایی است منسوب به آنها بر چند گور در ساحل رود بارلیق (بالیق=ماهی) یکی از منابع رود ینی سئی که به همین سبب به سنگ نبشه‌های ینی سئی معروف است و قدمت آنها به قرن ۷ م باز می‌گردد. یکی از آن سنگ گورها از آن نوجوانی ۱۳ ساله به نام او زیگن آلب توران از اتحادیه آلتی اغوز است.

در ۷۹/۵۹ م ترکوها بر ضد چینیان شورش کردند و در ۶۸۱ م سرکوب شدند. در ۶۸۲ م قلع غاقان دیگر باره بر ضد آنان شورید و ترکوها را احیا کرد و از آن پس ایلتریش غاقان نامیده شد. در ۷۴/۶۹۳ م برادرش قاپغان غاقان به جای او نشست. قاپغان در ۷۱۶ م درگذشت و پسران ایلتریش - کول تیگین و بیلگه قاچان - قدرت را به دست گرفتند. کول تیگین در ۷۳۱ م، و بیلگه غاقان در ۷۳۴ م درگذشت. از دوره تجدید حیات تورکوها از ۶۹۳ م تا ۷۳۴ م ۳ سنگ نبشه از کول تیگین و بیلگه غاقان و توئیوقوق وزیر مدبر آنان در

دره رود اورخون واقع در جمهوری مغولستان امروز به جای مانده که در آنها مکرراً از اغوزان با عنوان اوچ، آلتی، تقوز اغوز یاد شده، و از دشمنیها و جنگ و ستیزشان و یا تبعیشان سخن رفته است.

پس از نخستین فروپاشی تورکوها، اغوزها به کرانه‌های رود توغلا (تولا) کوچیدند و بر منطقه کوهستانی اتوکن (خانگای) نیز دست یافتند. همزمان با احیای دولت ترکوها، اغوزها نیز دولتی به فرمانروایی بازغاقان تشکیل دادند. برپایه سنگ نبشته توپیوقوق هنگامی که قدرت تورکوها در دوره ایلتریش غاقان استقرار یافته، و آرامشی برای آنان فراهم آمده بود، تقوز اغوزها کوشیدند که با چینیان و ختایان برضد آنان اتحادیه‌ای فراهم آورند؛ پس فرستاد گانی به سوی آنان گسیل داشتند و بر آن شدنده تا چینیان از جنوب و ختایان از شرق و خود آنان از شمال به سوی ترکوها بتازند. تورکوها به واسطه جاسوسان خویش از آن اتحاد خبر یافتند و پیش از استقرار پیوند آن سه، به سوی اغوزها لشکر کشیدند. اغوزها در جنگ شکست خوردن، گروهی از آنان غرق شدند، گروهی به قتل رسیدند و بازماندگانشان تسلیم شدند. باز دیگر غاقان اون اوچ (تورکوهای غربی)، قرقیزها و چینیها برضد ترکوها هم پیمان شدند و اغوزان را نیز به شورش خواندند. به نوشته توپیوقوق، اغوزها پیش آهنگ این اتحادیه نظامی شدند، ولی شکست خوردن و غاقانشان در جنگ کشته شد. در دوره درگیری فرزندان ایلتریش با فرزندان قاپاگان – که به پیروزی فرزندان ایلتریش انجامید – ضعفی در دولت تورکوها پدید آمد. در این میان اغوزها باز سر به شورش برداشتند؛ اما پس از ۵ جنگ پیاپی در ۷۱۸ م به سختی شکست خوردن و به چین پناهنه شدند و به اطاعت چینیان درآمدند.

پس از فروپاشی دوم تورکوها در ۷۴۳ م نخست باسمیلها و اندکی بعد اویغورها (۷۴۵ م) قدرت را به دست گرفتند. کول ییلگه غاقان فرمانروای اویغور پسر خویش را بر حکومت اغوزها گمارد. این پسر در ۷۴۶ م با نام تانریدا بولمیش ایل ایتمیش ییلگه

غاقان، به جای پدر نشست و فرمانروایی یافت. او در سنگ نبشته خویش از تقوز اغوزها با عنوان ملت من نام برد است، اما در همان سنگ نبشته از سکیز اغوز (۸ اغوز) نام برد که با وی دشمنی می‌ورزیده‌اند. اغوزها سر بر تسلیم نهادند و پس از چند درگیری با اویغورها یک بار با دوققوز تاتار (تاتار)‌ها و بار دیگر با بasmیلها و قارلوقها بر ضد اویغورها هم پیمان شدند؛ اما در همه این جنگ‌ها شکست خوردند قارلوقها به سوی غرب گریختند و سرزمین اون اوقها (تورکوهای غربی) را متصرف شدند. اویغورها تا ۸۴۰ فرمان راندند و در این مدت آیین مانی را پذیرفتند، اما متأسفانه پس از سنگ نبشته بیلگه غاقان اویغور، سندی از درگیری آنها با اغوزها در دست نیست. پس از آنکه فرقیزها جای اویغورها را در منطقه گرفتند، اویغورها دو گروه شدند: گروهی به سوی تبت رفتند و در ناحیه کانسو دولت کوچکی تشکیل دادند و گروه دیگر که انبوه‌تر از گروه نخستین بودند، در ناحیه تیان شان ساکن شدند و دولت دیگری برپا داشتند، ولی هر دو گروه تابع چینیان شدند. گروه دوم بعدها بر شهر بیش بالغ (پنجیکنت) دست یافتند و به تبعیت ختاییان درآمدند؛ میدان گمان می‌رود که در جنگ فرقیزها با اویغورها، اغوزها نیز در زمرة مهاجمان بودند. فرقیزها در ۹۲۴ سرزمین پیرامون اورخون و سلنه‌گه را بدون مقاومت به ختایان (قاراختاییان) که از چین رانده شده بودند، سپردند و به سرزمینهای پیشین خود در ساحل ینی سئی علیا گریختند و ختایان که در منابع ایرانی و اسلامی شاخه‌ای از آنها قراختایی نام یافتند، بر مغولستان مسلط شدند

گروهی از اغوزها در سده ۵ در کرانه‌های دریاچه آرال حضور داشتند و گمان می‌رود که گروههایی از آنان نیز همراه با شاخه غربی ترکوها و قارلوقها بدین سو آمدند. اما تقوز اغوزهای ساکن مغولستان به صورت ابیوه گویا در سده‌های ۹ و ۱۰ پس از فروپاشی دولت اصلی اویغور به سوی سیر دریا (رودسیحون) کوچ کرده‌اند. گمان می‌رود که اغوزها در همان دوران، پچنگکها را از جنوب دریاچه آرال رانده، و سرزمینهای آنان را

متصرف شده‌اند اصطخری جغرافیانویس قرن ۱۰ م سرزمین اغوز (غزّیه) را به طور عام بین خزر و بلغار می‌داند و در جای دیگر از آن به عنوان سرزمینی از خوارزم تا ناحیه اسپیچاب یاد کرده است. باز در جای دیگر حضور آنان را در شرق و شمال دریای خزر یادآور می‌گردد و می‌گوید که در سیاه کوه (شبه جزیره‌ای که ترکان آن را قراداغ می‌نامیدند. البته قراداغ امروزه در نزدیکی شهر اهر نیز وجود دارد و همچنین ترکان مونته نگرو را نیز قراداغ مینامیدند). طایفه‌ای از ترکان ساکن بودند و اغوزها آنجا را تصرف کردند و آن ترکان را بیرون راندند و خود در آنجا ساکن شدند. سیاه کوه همان شبے جزیره‌ای است که بعدها اغوزها آن را منقلات (منگ قشلاق) نام نهادند و به ظاهر زمستانگاه آنان بود.

از قراین و آگاهیهای جسته گریخته منابع گوناگون چنین بر می‌آید که در نیمة اول قرن ۴ق/۱۰م اغوزها دولت مستقل و نسبتاً نیرومندی تشکیل داده بودند که فرمانروای آنان یبغو (= جغو، جبویه) نامیده می‌شد (ینگی گنت در نزدیکی رود سیحون که در منابع عربی القریۃ الحدیثہ یا «المدینۃ الجدیدۃ»^{۹۶} و در فارسی ده نو نامیده می‌شد، پایتحت زمستانی آنان بوده است). از سازمان دولت اغوز این قدر می‌دانیم که «فرمانده سپاه آنان سوباشی (هم اکنون منطقه‌ای در کبود آهنک "کورنگ" همدان نیز بدین نام می‌باشد) خوانده می‌شد و شخصیتی با عنوان کودر کین نایب یا وکیل یبغو بود و ینال و ترخان (طرخان) نیز از صاحبان شغلهای مهم به شمار می‌آمدند. «فرمان یبغویان، تُغراگ (= طغرا) خوانده می‌شد و این واژه خاص اغوزان بود و دیگر ترکان با آن آشنایی نداشتند»^{۹۷} آنها مردمی ستوردار و گله دار بودند و گوسفتند و اسب و شتر و حتی گاو پرورش می‌دادند و برای دست یابی به علفزار پیوسته کوچ می‌کردند مسعودی از جنگاوری و دلیری آنان یاد کرده‌اند، چنانکه با خزرها نیز بر ضد پچنکها هم پیمان شدند و جنگیدند. اگرچه به گزارش برخی از جغرافی نویسان مسلمان اکثر سپاه خزرها در سده ۴ق/۱۰م

مسلمان، یا به گفته‌ای از اغوزان مسلمان بودند (اما دولت یغوبی اغوز با خزرها نیز رابطهٔ چندان دوستانه‌ای نداشت و با آنان کمایش درگیر بود).

قارلوقها که سرزمینهای تورکوهای غربی را تصرف کرده بودند با اغوزها همسایه بودند و مرکز دولت آنان تراز (طراز = تالاس^۱ ترکی) نام داشت. گاه این دو قبیله برای غارت مسلمانان همدستی می‌کردند. به باور دکتر فاروق سومر نویسنده کتاب تاریخ اوغوزها دولت یغوبیان اغوز بایستی به دست قپچاقها برافتاده باشد، زیرا در اوخر سده ۱۰ م از قپچاقها به عنوان ساکنان سرزمینهای اغوزان در کرانه‌های سیحون یاد شده است. به ظاهر گروهی از اغوزها در سرزمینهای خود تحت سلطهٔ قپچاقها باقی ماندند، گروهی به سوی جند و از آنجا به سوی بخارا رفتند و گروهی نیز به روسیهٔ جنوبی کوچ کردند. این گروه اخیر از آنجا به شمال دریای سیاه و از آنجا نیز بر اثر فشار قپچاقها به ساحل رود دن کوچیدند. اغوزهای ساکن حوالی دن به شبه جزیره بالکان تاختند و در ترکیه، مقدونیه و سلاطینیک به غارتگری و کشتار پرداختند، اما بر اثر برف و سرما دچار ضعف شدند و سپس مطیع بیزانسیان گشتدند. دولت بیزانس آنان را در مقدونیه و دیگر مناطق بالکان اسکان داد و در جنگها به عنوان سپاهی از ایشان سود می‌جست. گروهی از آن اغوزها در جنگ ملازگرد (۴۶۳ق/۱۰۷۱م) در کنار بیزانسیها بودند، اما به سلجوقیان پیوستند.

فایل اوغوز طبیق نوشه جامع التواریخ رسیدی

ردیف	نام فیصل	معنی	اوغلوق (قوسم یا سیوان مقدوس)	شماره	مهم
۱	قالی	محکم	شاھین	۱ او	زندگان
۲	بابات	ثروتمند	شاھین	۵	زندگان
۳	آلمارولی	موافق	شاھین	۳۰۰	زندگان
۴	قارا اتلی	چادر سیاه	شاھین	۲۳	زندگان
۵	پا زیر	حاکم به کشورهای زیاد	عقاب (قارا تال)	۷	زندگان
۶	دوگر	برای جمیع شدن	عقاب (قارا تال)	۶	زندگان
۷	دور دروغ	کشور گشائی ر حکومت	عقاب (قارا تال)	۷	زندگان
۸	پاپالی	-	عقاب (قارا تال)	۸	زندگان
۹	آوازیار اشار	چایک و خلاقتند شکار	تاوشاجیل (نوعی عقاب که اغلب خرگوش شکار می کند)	۹	زندگان
۱۰	قوتلان - جدی	جوان	تاوشاجیل (نوعی عقاب که اغلب خرگوش شکار می کند)	۱۰	زندگان
۱۱	بیک دبلی	مانند سخن بروگان عزیز	تاوشاجیل (نوعی عقاب که اغلب خرگوش شکار می کند)	۱۱	زندگان
۱۲	فارقین	غذایی زیاد و سیر کنده	تاوشاجیل (نوعی عقاب که اغلب خرگوش شکار می کند)	۱۲	زندگان
۱۳	پایانیز	جنی بر تنه مدت	سوتفور یا ستفور (نوعی بازشکاری)	۱۳	زندگان
۱۴	پیده	خوب کار می کند با غیرت	سوتفور یا ستفور (نوعی بازشکاری)	۱۴	زندگان
۱۵	جاورالدور	با شرف منهور	سوتفور یا ستفور (نوعی بازشکاری)	۱۵	زندگان
۱۶	بسنی	هر چند من سیله من هنگار	سوتفور یا ستفور (نوعی بازشکاری)	۱۶	زندگان
۱۷	سالار	در هر جا ششیز و اوج	چافی کار می کند	۱۷	زندگان
۱۸	ایمور	چیلی خوب و غش	دارای حیوانهای خوب	۱۸	زندگان
۱۹	الایشنل	اوره کیم	پاپ نظام و کار خوب	۱۹	زندگان
۲۰	پیشگیر	بنک، بروکی بروانگی	شاق (طبری، نوع شاهین، قرق)	۲۰	زندگان
۲۱	برگوز	بهده نواحی و خدست می کند	چاقیر (طبری، نوع شاهین، قرق)	۲۱	زندگان
۲۲	بیرا	درج ایش از همه بالاتر	چاقیر (طبری، نوع شاهین، قرق)	۲۲	زندگان
۲۳	قبیل	در هر جا باشد عزیز است	چاقیر (طبری، نوع شاهین، قرق)	۲۳	زندگان
۲۴				↑	

طوابیف اوغوز

به احتمال بسیار و براساس قراین موجود، اغوزها پیش از روی آوردن به اسلام برآین شمنی بودند و به روایت حدود العالم (همانجا) طبیبان را که از نفوذ بسیار برخوردار بودند، بزرگ می‌داشتند. این طبیبان بی‌گمان همان «قام»‌های مغولان بودند که وظیفه اجرای مراسم دینی و طبابت را بر عهده داشتند. رشیدالدین فضل الله همدانی در جامع التواریخ خود بطور مفصل در مورد آنها صحبت می‌کند. اغوزان مانند مغولها دست و روی خود را در آب روان نمی‌نشستند و از آلودن آب پرهیز می‌کردند، به خدای (تنگری) یا چلپ که البته در ترکی امروزه با نام تانری یا تاری یاد می‌شود) همان خدایی که سومریها بدان اعتقاد داشتند. یعنی خدای یگانه اعتقاد داشتند و هنگام دعا رو بر آسمان می‌کردند. قربانی کردن اسب در میان آنان رواج داشت و پس از قربانی کردن چوبی در پوست اسب می‌کردند و آن را به صورت ایستاده در می‌آوردن. گورمردگان را به صورت گبندی بر جسته می‌ساختند. برای خیراتِ مردگان، مردم را اطعم می‌کردند و در سوگواری سیاه پوش می‌شدند.

اغوزها مانند دیگر قبیله‌های ترک زبان آسیای میانه چون قارلوقهای، یغمها و قپچاقها در قرنهای ۱۰ و ۱۱ م اندک که به دین اسلام روی آوردن. بعضی جوامع مسلمان در سرزمینهای اغوزان، بازرگانان مسلمانی که در کاروانهای عظیم از ماوراءالنهر و خوارزم رهسپار دیار آنان می‌شدند و صوفیانی که به آهنگ تبلیغ اسلام نزد آنان می‌رفتند، نقش عمده در گرایش اغوزان به اسلام داشتند اغوزهایی که به دین اسلام در می‌آمدند، ترکمان نامیده می‌شدند (البته واژه ترکمان با ترکمن متفاوت می‌باشد و بناید این دو را یکی دانست)؛ اما ملا محمود کاشغری قارلوقهای را نیز ترکمان نامیده است. در ۳۹۱ یعنی اغوزان هنگامی که ابوابراهیم منتصر و اپسین شاهزاده سامانی برای درخواست یاری، نزد وی رفته بود، به دین اسلام گروید و با آن شاهزاده خویشاوندی کرد. این یعنی گمان

می‌رود یعنی اغوزان ینگی کنت بوده باشد. اغوزان جند و بخارا که سلجوقیان در زمرة آنان بودند، به روزگاری پیش‌تر از آن به دین اسلام تشرف یافته بودند.

«گروهی از اغوزهای مأوراء النهر در قرن ۴ق در اطراف بخارا می‌زیستند. این اغوزان هواخواه و دوستدار سامانیان بودند و در روزگار افول سامانیان با دیگر اغوزان در یاری آنان تکاپویی کردند، اما به پیروزی مهمی دست نیافتند. آنان در ۹۹۲ که بُغراخان از ترکستان به بخارا لشکر کشید و در آنجا بیمار شد و به ناچار آهنگ بازگشت کرد، دنباله سپاه و بارو بنه او را همگام با بخاراییان تاراج کردند و جمعی از سپاهیانش را کشتند»^{۸۸}. در حدود سال ۳۹۳ق ابوابراهیم متصر و اپسین شاهزاده سامانی پس از چندین شکست و ناکامی به اغوزان پناه برد و از آنان یاری خواست. «اغوزان به هواخواهی وی در نزدیکی سمرقد بر سپاه ایلگ خان (إيلگ خان) شیخون زدند، گروهی را کشتند و گروهی را اسیر کردند و غنیمت فراوان یافتد»^{۹۹}

ابن اثیر در کتاب تاریخ خود از درگیری دیگری میان آنان و ایلگ خانیان به پشتیبانی ابوابراهیم یاد کرده‌اند و آورده‌اند «که اغوزها شکست خوردن و گروهی از آنان اسیر و کشته شدند. ابن اثیر همچنین در حوادث سال ۳۹۷ق نیز از اغوزها به عنوان گروهی از لشکریان سلطان محمود غزنوی یاد کرده است که در زمرة سپاه سلطان با ایلگ خان پیکار کردند و او را درهم شکستند»^{۱۰۰}.

سلطان محمود غزنوی در ۴۱۶ق اجازه داد تا شاخه‌ای از اغوزها که به نام نیای خویش سلجوقی خوانده می‌شدند، از جیحون بگذرند و به خراسان درآیند. براثر شکایت مردم نسا و فراوه از سلجوقیان، ارسلان جاذب حاکم تووس چندبار با آنان جنگید، اما همه جا شکست خورد. در ۴۲۰ق محمود خود به جنگ آنان شتافت و گروه بسیاری از آنان را کشت و بازماندگانش را پراکنده کرد. گروهی از آنان به سوی بلخان و گروهی به سوی گرگان و عراق عجم گریختند.

«پس از مرگ محمود در ۴۲۱ق گروههای بیشتری از اغوزان به فرماندهی برادران سلجوقی خود از مواراء النهر راهی خراسان شدند و از آنجا در سرتاسر قلمرو غزنویان در ایران و هند پراکنده گشتدند. چون مسعود غزنوی به فرمانروایی نشست، در برخی از جنگها از آنان سود جست؛ اما به زودی دست اندازی اغوزان بر خراسان آغاز شد و شکایت مردم پیاپی به وی رسید و جنگ با آنان ضرورت یافت. در دو جنگ به سالهای ۴۲۳ و ۴۲۶ سپاه مسعود از سلجوقیان شکست خوردند. مسعود ناچار به سوی آنان لشکر کشید و با آنان جنگید. جنگ سال ۴۳۰ به نوعی آشتی انجامید، اما در ۴۳۱ق در حصار دندانقان جنگ بزرگی رخ داد که مسعود در آن شکست کامل یافت و خراسان به دست سلجوقیان افتاد و غزنویان یکسره قلمرو خویش را در خراسان و عراق عجم از دست دادند. پیش از این دو جنگ، در ۴۲۹ق طغل در نیشابور به تخت نشسته، و خطبه به نام خود کرده بود. پس از پیروزی سلاجقه در دندانقان، دولت سلجوقی ایران برپا و استوار گردید و بدین سان، نخستین سلطنت اغوزان در جهان اسلام تشکیل گردید. دامنه قلمرو سلجوقیان به زودی گسترش یافت و تا عراق عرب و شام و آسیای صغیر کشیده شد»^{۱۰۱}

فرمانروایی سلجوقیان در ایران تا نیمة دوم قرن ۱۲م، و در آسیای صغیر تا اواخر قرن ۱۳م تداوم یافت. اغوزان که دیگر ترکمان خوانده می‌شدند، در دوره افول دولت ایلخانان ایران و پس از آن در دوره فتوح تیموریان دیگر باره سر برآوردن و دولتهای کوچک و بزرگ دیگری در ایران و عراق و آسیای صغیر تشکیل دادند، از جمله دولت آق قویونلو، قراقویونلو و از همه مهم تر دولت عثمانیان. ترکمانان در تشکیل دولت صفوی در ایران نیز نقش چشمگیری داشتند. نادرشاه به قبیله افشار (اووشار) اغوز منسوب بود و قاجارها هم در زمرة اغوزان به شمار می‌رفتند. هم چنین محمود کاشغری در اثر جاوید خود دیوان الغات الترک به بازی تپیک که چیزی شبیه فوتbal کنونی بوده است در بین اقوام ترک و اغوز اشاره دارد.

مجسمه اوزان و روحانی بزرگ ترکان اوغوز-دە دە قورقۇد-نخجوان - جمهورى
آذربایجان



کادوسیان (کاسپیها):

کادوسیان (به یونانی: Καδούσιαν) مردمانی بودند که در دوره باستان در گیلان و شمال خاوری آذربایجان می‌زیسته‌اند. از زبان و نژاد آنها آگاهی‌ای در دست نیست. ولی اکثر مورخین آنان را ترک زبان میدانند. زیستگاه آنها را مناطق کوهستانی و مهآلود شمال و شمال غرب ایران نوشته‌اند.^{۱۰۲}

کادوسیان در زمان کورش بخشی از سپاهیان هخامنشی را تشکیل می‌دادند. به گزارش پلوتارک اینان در میانه پادشاهی هخامنشیان بر ایشان شوریده‌اند. در زمان چیرگی سلوکیان بر ایران اینان را در سپاه سلوکی نیز می‌بینیم. برای نمونه در نبرد رافیا با مصر کادوسیان بخشی از جنگجویان سلوکی بوده‌اند.

واپسین نشانه‌های از کادوسیان در زمان اشکانیان در تاریخ دیده می‌شود. می‌نماید که اینان در دیگر تیره‌های کرانه دریای کاسپین حل شده‌باشند که بنام خود آنان گذاشته شده و بعدها این قوم دین یهودیت همانند هم نزادان خود خزرها را برگزید.

«به عقیده‌ی پژوهشگران، کاسی‌ها بعد‌ها تحت نام کاسپی در شرق و جنوب شرقی دریای خزر و دشت مغان در صحنه‌ی تاریخ ظهور نمودند و در اواخر هزاره اول قبل از میلاد در فرآیند الحق و هضم طوابیف مختلف آلبانی قفقاز در یکدیگر بدربیان از تاریخ محو شدند.»^{۱۰۳}

در اصل کاسپی از دو جزء "کاس" + "پسوند جمع "پی" عبارت می‌باشد. این قوم که در سواحل دریای خزر زندگی می‌کردند بعنوان انسانهای ساکن کوهستان سواحل

خزر یعنی کاس‌ها (انسان کاس) نامیده می‌شدند و با در نظر گرفتن رایج بودن تبدیل حرف "ب" به "پ" در شاخه‌های ترکی، در اصل کاسپی بصورت کاسپی (کاس + بی) بوده است، که به معنای انسان‌های کاس و یا کاس‌ها می‌باشد. ضمناً پلینی سورخ بزرگ یکی از حاکمان آلبانی قفقاز را کاس می‌نامید. همچنین استرابون جغرافیدان یونانی محل زندگی کاسپی‌ها را از آن منطقه‌ی آلبان ذکر کرده است.

چنانکه پروفسور محمد تقی زهتابی در تاریخ دیرین ترکان ایران با تحقیقات جامع به این نتیجه می‌رسد «کاسی‌ها بعد از سقوط دولتشان همچنان در محل زندگی خود ماندند. آنها در جنوب شرقی لرستان (یکی از استانهای غربی ایران) با وجود نفوذ طوایف هند و اروپایی و غلبه‌ی آنها، در شمال شرقی این استان و در همدان (آکباتان) و غرب اسدآباد و همچنین در شهر سونقور (در استان کرمانشاه) و مناطق اطراف و برخی مناطق دیگر بعنوان اولاد قدیمی کاسی‌ها موجودند و زبان ترکی آنها هنوز هم زنده می‌باشد». ^{۱۰۴} یکی دیگر از دلایل ترک بودن کاسی‌ها طرز زندگی آنها و اهلی کردن اسب و همچنین اهمیت این حیوان بعنوان وسیله‌ی نقلیه در زندگی آنها می‌باشد. «اما (کاسی‌ها) بزرگترین تغییری که در زندگی بازیها ایجاد کردند آوردن اسب بود. تردیدی نیست که این قوم به تربیت اسب عادت داشتند و موفقیت حملات آنها تا حدی زیاد مرهون تحرک فراوان آن بود. اما با آمدن کاسی‌ها اسب ناگهان در سراسر آسیای غربی بصورت حیوان بارکش سودمندی درآمد. در آن دوره طوایف کاسی، کوچ نشین‌هایی در نواحی غربی عیلام تشکیل دادند و هنگامی که دسته‌های کوچک از آنان وارد بابل شدند، تا بعنوان کارگران دروکار استخدام شوند، ابزارهای خود را همراه بردند.» از دلایل ترک بودن کاسی‌ها انطباق محل زندگی آنها به محل زندگی ترک‌ها می‌باشد. چنانکه پروفسور محمد تقی زهتابی در تاریخ دیرین ترکان ایران با تحقیقات جامع به این نتیجه می‌رسد که کاسی‌ها بعد از سقوط دولتشان همچنان در محل زندگی خود ماندند. آنها در جنوب

شرقی لرستان با وجود نفوذ طوایف هند و اروپایی و غلبه‌ی آنها، در شمال شرقی این استان و در همدان و غرب اسدآباد و همچنین در شهر سونقورو مناطق اطراف و برخی مناطق دیگر بعنوان اولاد قدیمی کاسی‌ها موجودند و زبان ترکی آنها هنوز هم زنده می‌باشد.

البته نام کاسپی هیچ ربطی به قزوین ندارد. «کلمه قزوین بنا به نظر ملا محمود کاشغی در دیوان الغات الترك برگرفته» از نام دختر افراسیاب شاهنامه (آلپ ار تونقا) به نام قاز بوده است و قزوین جایی بوده است که او در آنجا زندگی می‌کرده است (قازوینی)^{۱۰۵} «که اله قبل بطور مفصل در این باره سخن گفتیم».

مادها

ماد(مود-میدی) نام قومی است که به سرزمین های بخش غربی فلات ایران در هزاره اول پیش از میلاد مهاجرت کردند. مادها پایه های نخستین شاهنشاهی (۷۲۸-۵۵۰ پ.م) را در ایران بنیاد نهادند در آغاز سده ۶ پیش. م. با شکست آشور و فتح شرق لیدیه پادشاهی ماد تبدیل به شاهنشاهی بزرگی در آسیا شد..

هروdot مینویسد: «اول ملتی که سر از اطاعت آشوریها پیچید. مادها بودند. اینها برای آزادی جنگیدند و رشادتها نموده و از قید اسارت آزاد شدند. مادها با برافکنندن کاخ ظلم و گرفتن آزادی مردانگی خودرا به اثبات رسانیده سرمشقی برای سایر ملتها یاسیر گردیدند. پس از آن سایر مردمان نیز به مادها تاسی جستند و بزودی تمام مردم قاره آسیا ازad شدند و مستقل شدند...»^{۱۰۶}

آلنای ممدوف "محقق شهیر در این باره میگوید: «آثار باستانی آذربایجان و کتبیه های آشوری و بابلی، نشان می دهد که از زمانهای خیلی قدیمتر از تشکیل دولت ماد، نیز خلق های ترک زبان در آذربایجان ساکن بودند و آذربایجان جزوی از سرزمینهای ترکان محسوب می شد.»^{۱۰۷}

شاهنشاهی ماد در زمان، هو و خشته به بزرگ ترین پادشاهی غرب آسیا حکومت می کرد و سراسر منطقه را آن چنان که در نقشه سرزمین ماد هویدا است برای اولین بار در تاریخ به زیر یک پرچم آورد. هو خشته بنیانگذار اولین قدرت ایرانی بود. پایه گذاری دولت ماد به عنوان نخستین دولت بر پایه وحدت اقوام مختلف ساکن فلات ایران با

مشترکات و پیوندهای فرهنگی را باید به عنوان مهم‌ترین رویداد در تاریخ ایران به شمار آورده.

مجموعه لشکرکشی‌های آشور به سرزمین ماد در قرن هشتم پ.م. و خطر حمله از غرب به وسیله دولت زورمند آشور، نیاز تشکیل یک دولت متمرکز را برای مادها که جدیدترین مهاجران به زاگرس بودند بوجود آورد.

با تغییر و تحولات در اوضاع سیاسی آنروزگار آذربایجان، هفت قبیله آذربایجان باستان که قبلًا جزو اتحادیه ماننا و اورارتو و ساکایی بودند اتحادیه‌ای تشکیل دادند مه بعدها یونانیان باستان آنها را مید یا آنچه ما ماد می‌دانیم نامیدند. این قبایل را هرودوت چنین نام می‌برد: ۱- آستروخات- ۲- پارئلاکثنوی- ۳- بو آسای- ۴- بودیوبودیو- ۵- آریانتو- ۶- مغ (Magia) یا مشابهات مغان در نزد غریبان نیز به عنوان گروه اسرار آمیز شناخته بودند و کلمه Magic آن در زبان‌های اروپایی (به معنی جادو) برگرفته از کلمه مغ است. در اسلام نیز به زرتشیان مجوسي گفته می‌شود که از مغ گرفته شده است). ۷- ماد(میدی-مود) امروزه معانی تمام هفت قبیله ماد در زبان ترکی استقاق یابی شده است.

نخستین اشاره به قوم ماد در کتبیه‌ای است که گزارش حمله شلمانسر سوم به سرزمین موسوم به پارسوا، در کوههای کردستان، (سال ۸۳۷ ق.م) بر آن ثبت شده. مادها از ترکان به شمار می‌روند و محتمل است که در تاریخ هزار سال قبل از میلاد از کناره‌های دریای خزر به آسیای باختری آمده باشند. اکنون با کاوش در مناطق غرب ایران از مادها آثاری در تپه هگمتانه در دست است. تپه هگمتانه (اکباتان یا آقباتان) تپه‌ای تاریخی با پیشینه‌ای متعلق به دوران ماد است. روایات مورخین یونانی نیز حاکی است که این شهر در دوره مادها (از اواخر قرن هشتم تا نیمه اول قرن ششم قبل از میلاد)، مدتها مرکز امپراتوری مادها بوده است و پس از انقراض آنها نیز به عنوان یکی از پایتخت‌های هخامنشی (پایتخت

تابستانی) به شمار می‌رفته است. گفته‌های هردوت مورخ یونانی، در قرن پنجم قبل از میلاد، مهم‌ترین مأخذ تاریخی در این مورد است. در حقیقت برای نوشن تن تاریخ سلسله ماد اولین بار در نیمه دوم قرن پنجم قبل از میلاد هردوت مورخ یونانی کوشش کرده است. که البته گفته‌های او زیاد مورد اطمینان نیست.

ژان اوپرت^{۱۰۸} "حقق شهیر فرانسوی، «مادها را تورانی (ترکی) و اصلاً از منطقه آلتای میداند.»

در کتیبه‌های تیگلت‌پیلس سوم که در قرن هشتم پیش از میلاد نوشته شده است، و سناخرب و اسرحدون و شلمانسر سوم نیز به ناحیه ماد اشاره کرده‌اند. از برخی از مطالب تورات نیز برای اطلاع از تاریخ ماد، می‌توان استفاده کرد. لیکن در حقیقت برای نوشن تن تاریخ سلسله ماد اولین بار در نیمه دوم قرن پنجم قبل از میلاد هردوت مورخ یونانی کوشش کرده است.

به نظر مورخین یونانی اول شاه ماد "دیوک" یا دیاکو بوده است. در نوشه‌های آسروی نیز این کلمه به صورت دیاکو نوشته شده است. مشیرالدوله حسن پیرنیا در کتاب ایران باستان از انجام اصلاحات گسترده توسط دیاکو و رسیدگی کامل به شکایات مردم مینویسد.

"از دوره امپراطوری ماد، کتیبه‌ای به زبان ایلامی با خط میخی در منطقه "خلخال" و همچنین دو لوحه (سنند تجاری) نیز در غرب قم و "تبه سیلک" پیدا شده است که نشانگر آن است که زبان ایلامی، زبان رسمی و اداری ماننا - ماد بوده است، حقیقتی که دانشمندانی چون "آکادئیک مار" آن را ثابت کرده‌اند. نوشتگات میخی روی مهرهای استوانه‌ای پیدا شده از تبه "مارلیک" نیز التصاقی زبان بودن مادها را ثابت می‌کند."^{۱۰۹}

سرزمین مادها:

ماد نام سرزمینی بود که مادها در آن ساکن بودند. البته کلمه "مادای" در بین اقوام آلتایی بصورت اسم مرد رایج بود، امروزه "ماداو" نام تپه، کوه و خرابه‌ی قدیمی در ترکمنستان میباشد این سرزمین دربرگیرنده بخش غربی فلات ایران بود. سرزمین آذربایجان فعلی در شمال غربی فلات ایران را با نام ماد کوچک و ناحیه امروزی تهران (ری)، حوزه شمال غربی کویر مرکزی، همدان، کرمانشاه، لرستان، و کردستان را با نام ماد بزرگ می‌شناختند. پایتخت ماد در گذشته هگمتانه نام داشت که بعدها به اکباتان (آق باتان- اوخ باتان) تغییر نام داد.

"در زبان سومری نیز واژه‌ی "مادا" به معنی سرزمین، سرزمین متمدن و واژه‌ی "ماتو" به معنی سرزمین آمده است.^{۱۱۰}

کلمه "ماد، مه ته، ماتان" از زمانهای قدیم در بین اقوام قوتی به صورت اسم استفاده میشد ولی با شروع، از قرن ۸ ق. م تا قرن ۶ ق. م این اسم بتدریج عمومیت یافته و اقوام قوتی ماد مرکزی (منطقه بین میانه و کاشان امروزی) بدان اسم نامیده شدند. در بین خلقهای آلتایی در آسیای میانه، داستان حمامه‌ای "مادای قارا" مشهور بود و با کوچ گروههایی از ترکهای ایشغوز در حوالی ۹-۸ ق. م به آذربایجان، این حمامه در بین مردم آنجا نیز مشهور شد، بطوری که اشعار قهمانیهای "مادای قارا" را در جنگهای شان با آشوریان تجاوزگر میخوانندند، لذا رواج این حمامه نیز در عمومیت یافتن کلمه ماد موثر بوده است. «امپراطوری ماد یک اتحادیه بزرگ از اقوام مختلف ترک - آلتایی بود و

احتمال وجود طایفه‌ای با نام "ماد، مادای" در بین آنها وجود دارد ولی اثبات شده

نیست^{۱۱۱}

هروdot مورخ یونانی می‌گوید مادها که در اواسط نیمه دوم و یا اوایل هزاره اول قبل از میلاد به ایران آمدند، دارای حکومت مرکزی و پایتحت نبوده‌اند و تا هنگامی که دیوکس (دیا اکو)، یکی از داوران خردمند یکی از روستاهای با به کارگیری تمہیدات زیر کانه موفق شد به عنوان نخستین پادشاه برگزیده شود، در روستاهای زندگی می‌کردند. به فرمان دیوکس، کاخی با استحکامات لازم بنا شد و مردم نیز در شهر مستحکمی که گردآگرد کاخ ایجاد شده بود مستقر شدند. این شهر همان هگمتانه قدیم، یا به زبان یونانی اکباتان، یا همدان امروزی است. هروdot به طور دقیق توضیح می‌دهد که شهر به وسعت آتن و روی تپه واقع شده بود. این شهر شامل هفت دیوار دایره‌ای شکل متعددالمرکز بود. هر دیوار داخلی بلندتر از دیوار خارجی بود و کاخ در میان بلندترین دیوار داخلی قرار داشت. جان پناههای دیوارها، به رنگ‌های گوناگون رنگ آمیزی شده بود. دیوار مقابل آخر، نقره‌ای و درونی‌ترین دیوار و کاخ طلایی رنگ بود.

نوشی جان در جنوب همدان، گودین تپه در شرق کرمانشاه و باباجان در لرستان، مراکز مهمی از هزاره اول قبل از میلاد می‌باشند، که از میان آنها نوشی جان اهمیتی بیشتر از دیگر محلها داشته است اما هیچ یک از آنها قادر به همتایی با هگمتانه نبودند. شهر کهنسال شوش نیز که از هزاره چهارم ق، م، وجود داشته و پایتحت پادشاهی ایلام بوده، «بنا بر روایات متون آشوری، در سال ۶۴۰ قبل از میلاد به دست آشوریان به کلی با خاک یکسان شد»^{۱۱۲} به عقیده "م. دیاکونوف" دولت ماد ادامه حاکمیت قوتی‌ها بود، اما او همزمان وجود اقوام هندواریانی را در داخل امپراتوری ماد را محتمل میداند. البته با در نظر گرفتن، این حقیقت که با تصرف منطقه فارس امروزی، طوایف دگانه پارس نیز تحت حاکمیت ماننا - ماد در آمدند.

این قوم، در کوههایی که به عنوان جایگاه خود در ایران انتخاب کرده بودند، مس، آهن، سرب، سیم و زر، سنگ مرمر، و سنگهای گرانبها بدست آوردن و چون زندگی ساده داشتند، به کشاورزی بر دشتها و دامنه‌های منزلگاه خود پرداختند.

هرودت^{۱۱۳}، آن شهر را "آق باتان" نامیده است. همه این کلمات در بین اقوام قوتی، بنیانگذاران آن شهر، رایج، و مربوط به ترکی باستان میباشند. «زمانی که اقوام بدوى هندوایرانی پا به فلات ایران گذاشتند، حداقل ۲۰۰۰ سال از عمر این شهر گذشته بود و با نام همدان معروف بود.»

منابع ایلامی از آن شهر با نام "هال ماتا، هال ماتانا" که به معنی "سرزمین ماتاها، سرزمین مادها" میباشد، یاد کرده‌اند. کلمه "ماتا، ماتانا" همان کلمه ترکی "مه ته؛ ماتا؛ ماتان و مادا" میباشد. در لوحه‌ای از "تیقلت پیله سر اول" از ۱۱۰۰ ق. م اسم این شهر بصورت "امدانه" ذکر شده است که نزدیک به کلمه "همدان" میباشد. حتی همانطور که در سمرها گفتم در یک کتیبه سومری شاعره سومری بیدا(به معنای یگانه در ترکی باستان) در شعر خود از کلمات آراز و همدان و ساز و تار و... که همگی ترکی هستند استفاده میکند



هگمتانه(آق باتان)

مطابق منابع کهن آشوری و یونانی در مجموع معلوم می‌گردد که سه طایفه از شش طایفه تشکیل دهنده اتحاد مادها یعنی بوسیان (کردوخی‌ها و میتانی‌ها)، ستروخاتیان و بودیان در غرب ایران و سه طایفه مادی دیگر عبارت بوده‌اند از آریزاتیان (طایفه نجبای ماد) که در حدود کاشان (قاشان یا خاقان کهن) می‌زیسته‌اند و مغها که در ناحیه بین رغه آذربایجان (مراغه) و رغه تهران (رجی-راگا) ساکن بوده‌اند و سرانجام پارت‌اکانیان (یعنی مردمی که در کنار رود زندگی می‌کنند) همان اطراف اصفهان بوده است.

مطابق منابع یونانی، در سرزمین کمانداران ساگارتبی (زاکروتی، ساگرتی) مادی‌های ساگارتبی می‌زیسته‌اند که شکل بابلی - یونانی شده نام خود یعنی زاگروس (زاکروتی، ساگرتی) را به کوهستان‌های غرب فلات ایران داده‌اند.

مجموعه لشکرکشی‌های آشور به سرزمین ماد در قرن هشتم پ.م. نتوانست قدرت مادها را در هم بشکند و بیشتر حملات غارتگرانه بودند. دولت ماننا اتحادیه طوایف مانایی منطقه و خود، از گذشته جزیبی از سازمان‌های حکومتی لولویان - گوتیان بودند. دولت ماننا در سده هفتم ق.م. جزیی از دولت بزرگ ماد به شمار می‌رفت. اخیرین لشکرکشی آشور به ماد در سال ۷۰۲ پ.م. بود. خطر حمله از غرب به‌وسیله دولت زورمند آشور، نیاز تشکیل یک دولت متمرکز را برای مادها بوجود آوردہ است.

به گفته مورخین یونانی، پس از حملات شدید و خونین آشوریان به مناطق مادنشین، در حدود سال ۷۰۸ قبل از میلاد، رهبر یکی از قبایل مادی دیاکو به‌وسیله مجلس اتحادیه، به عنوان رهبر قبایل مادی انتخاب شده و وظیفه تشکیل یک دولت مرکزی به عهده وی گذاشته می‌شود. این رهبر، دیاکو (دیووکوس در یونانی) با متحد کردن قبایل پراکنده مادی و برقراری قوانین مختلف، به عنوان اولین رهبر ماد شناخته می‌شود و اوست که پایتخت خود را در همدان امروز (هنگستان، همراه با هنگمن، به معنای محل جمع شدن) قرار می‌دهد. (البته یکی از شهرهای تاریخی ماد در شمالغرب عراق وجود دارد که بطور کامل نابود شده است).

یکی از کتیبه‌های آشوری از شخصی به نام دیاکو (دیوک)، بیست سال قبل از تاریخ انتخابش به عنوان شاه مادها، نام می‌برد. این شخص آغاز کننده چند شورش برعلیه دولت آشور است که برای خواباندن آنها، حضور شخص امپراتور آشور سارگن دوم لازم است. دیاکو و تمام اعضای خانواده‌اش به تبعید محکوم می‌شوند و نام او در کتیبه‌ها دیگر نمی‌آید. بیست سال بعد، دیاکو به عنوان شاه ماد انتخاب می‌شود و با پایه گذاری دولت ماد، به عنوان یک دشمن متمرکز آشور، دوباره به صحنه تاریخ بازمی‌گردد.

حکومت مادها:

دیاکو در (۷۲۸ پ.م.) به شاهی رسید و شهر همدان (هگمتانه آنروزگاریا همان اکباتان یا آقباتان) را پایتحت خویش قرار داد. وی دستور ساخت هفت دیوار تودرتو و استوار را در همدان داد که درون این دیوارها باغ و بیشه و بوستان فراوانی پدید آوردند. این سازه شگفت‌انگیز پایتحت ایران آن روزگار بود. دیاکو ۵۳ سال پادشاهی کرد. مدت زمانی پس از شکست دیاکو از سارگن دوم شاهنشاه، فرزند و جانشین او، فرورتیش، قدرت رهبری را به دست گرفت و در برابر آشوریها به پا خاست.

«کلمه "دیاکو، دیوک" اسم رهبر قیام ۶۷۳ ق. م ماد مرکزی، که از طرف آشوریان "دیاکو" و یونانیان "دیاکو"، و هرودت "یوکس" نوشته شده یک اسم قدیمی ترکی میباشد که از کلمه ترکی قدیم "تویکو، دویکو" به معنی "نماینده مردم" گرفته شده است.^{۱۱۴}

پس از دیاکو، فرورتیش ۲۲ سال (دوره حکومت: ۶۷۳-۶۵۳ پ.م.) حکومت کرد و قبائل ایرانی را به اطاعت کشید. انگاه وارد جنگ (۶۷۲ یا ۶۷۳ ق.م.) با دولت آشور شد ولی در برابر آشوریها شکست یافت و کشته گردید. فرورتیش بر سرزمین ماد از حدود ری تا اصفهان و آذربایجان و کرمانشاه و کردستان و همدان سلطنت می‌کرده است. فرهاد نامش در کتاب هرودوت به صورت ""فرا ارتس" آمده است..

بیشتر حکومت فرورتیش به نظم دادن به قبایل مادی و جنگیدن با دشمنان خارجی گذشت. مدارک آشوری و بابلی به خطراتی که مادها از شرق خود احساس می‌کردند اشاره نمی‌کند، اما قبایل شمال دولت ماد (سکاها و کیمیری‌ها)، از اهمیت خاصی برای مادها و آشوری‌ها برخوردار بودند.

پس از شکست دیاکو از سارگن دوم شاه اشور، فرورتیش در سال (۶۷۲ یا ۶۷۳ ق.م.) در برابر آشوریها به پا خاست. در حدود اوایل قرن هفتم قبل از میلاد، در اوایل حکومت فرورتیش، قبایل کیمری‌ها که از صحرائشنان دشت‌های جنوبی دریای سیاه بودند، به ماد و آشور حمله کردند. امکان ترک نژادبودن قبایل کیمری‌ها، احتمالاً دلیل اصلی آنها برای تشکیل یک اتحادیه با مادها بر علیه دولت آشور بود. حملات کیمری به اشور ضرباتی به آن دولت وارد کرد، اما در شکست دادن کامل آشور و پادشاه بزرگ آن، اسرحدون، ناموفق بود. پس از فرورتیش رهبری مادها را خشتریته (دوره حکومت: ۶۲۵-۶۵۳ پ.م.) در دست گرفت. خشتریته اولین پادشاهی است که پادشاهی ماد را در شرق دولت آشور تشکیل داد. البته نام اورا هروودوت "کواکسار" ذکر می‌کند. به دنبال حمله مجدد اشور به مادها خشتریته برای پایان دادن به حملات اشور با ماننا و سکاها پیمان دوستی بست و عملاً با اشور وارد جنگ شد. داستان سلطنت سکاها در ماد خطأ است دولت ماد در این فاصله قدرت خود را مستحکم کرد. خشتریته در سال ۶۲۵ پ.م. در گذشت. مشیرالدوله پیرنیا درباره هووخشتره می‌گوید: "این شاه یکی از شاهانی بود که نظریش در تاریخ کم است... هروودوت مینویسد: "سیاکسار (هووخشتره) کلیه مناطق آسیای شمالی را تحت حاکمیت خود درآورد."

پس از خشتریته، پسرش هووخشتره (کی آخسارو) (دوره حکومت: ۶۲۵ تا ۵۸۵ پ.م.) به شاهی رسید.

ایشتولویگو:

ایشتولویگو (دوره حکومت: ۵۸۵ تا ۵۵۰ پ.م) واپسین پادشاه ماد و جانشین هووخشتره بود. در مورد حکومت او اطلاعات زیادی در دست نیست و بیشتر روایات یونانی و پارسی، به اواخر سلطنت او و نابودی حکومت ماد به دست کورش اشاره می‌کنند.

لوحة «سالنامه نبونید» در حال حاضر در بریتیش میوزیوم لندن نگهداری می‌شود. متن لوحه سالنامه نابونید سال به سال حکومت نبونید (۵۳۹ - ۵۵۶ ق.م) آخرین پادشاه بابل نو را شرح می‌دهد. در سال ششم سلطنت او یعنی ۵۵۰ ق.م نویسنده سالنامه، به جنگی در چند صد کیلومتری جنوب شرقی بابل اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«شاه اشتموه گو، لشکر خود را برای جنگ با کورش، شاه انسان، فرستاد ولی لشکر بر او شورید، او را به زنجیر کشیده و تحويل کورش دادند» او در اینجا به کوروش عنوان شاه انسان میدهد نه پارسه.»

ظاهراً این «ایشتوا مه گو» همانست که هروdotus او را آزدیاک می‌نامد.

ایشتواویگو متهم به ترجیح دادن شکوه و راحتی دربار آشور به زندگی سخت و ارتشی مادی شده است و انحطاط قدرت ماد را بیشتر به او نسبت می‌دهند. در صورت قبول، می‌توان تصور کرد که بیشتر آثار باقی مانده از دوران مادها، بخصوص آثار بجای مانده در تپه نوشی جان، به دوران سلطنت ایشتواویگو بر می‌گردد.

جنگ‌های اشور و کشور ماد:

از سال ۶۷۳ پ.م جنگ‌های مادها و آشور دوباره پا می‌گیرد از این زمان به بعد در استناد آشوری‌ها از کشور ماد نیز مند سخن می‌رود که نشان از به رسمیت شناخته شدن موجودیت دولت مادها از طرف آشوری‌ها است. در حدود سال ۶۵۰ پ.م پادشاهی ماد دولت بزرگی در ردیف ماننا و اورارتو و عیلام بود. بعد از کیمری‌ها، یکی دیگر از قبایل صحراشین شمال قفقاز، سکاها، به منطقه شمال غرب ایران حمله کردند و در سر راه خود، دولت اورارتو در غرب دریاچه اورمیه و شرق آناتولی را نابود کردند.

اوپاع دولت ماد در زمان آشوربانيپال پادشاه اشور:

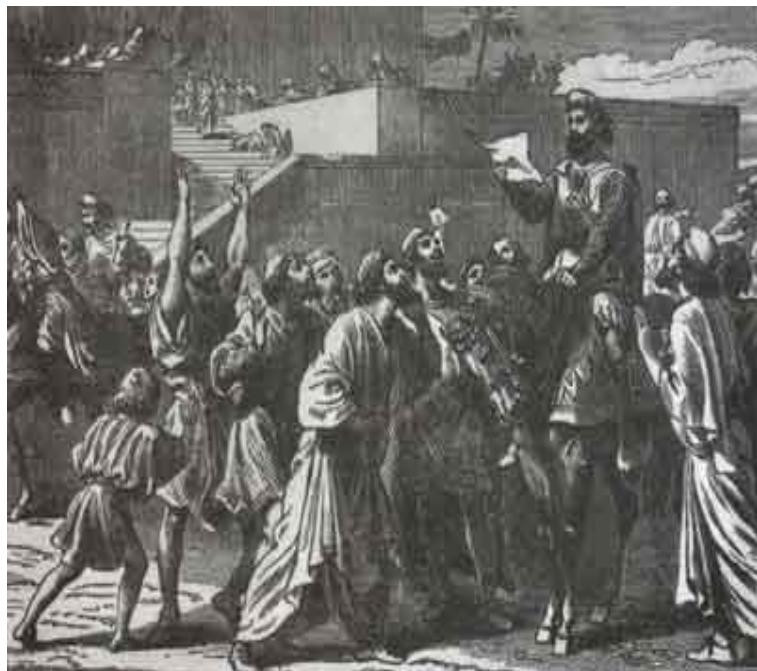
در زمانی که اشور بانيپال پادشاه نیرومند آشور بر سر قدرت بود جنگی بین مادها و اشوری‌ها در نگرفت ولی جنگ‌های آشور و عیلام تا نابودی دولت عیلام در سال ۶۴۰ پ.م ادامه یافت. آشور بانيپال در سال ۶۳۳ پ.م در گذشت. دولت ماد در این فاصله قدرت خود را مستحکم تر کرد آشوربانيپال (۶۲۷ - ۶۶۸ پ.م) سرشناس ترین و بزرگترین امپراتور آشور است که از همه دید کشورش را در دوران طلایی قرار داد. او نخست به سمت مصر رفت و به سرکوب شورش آنجا پرداخت. آشوربانيپال به ایلام نیز لشکر کشید، ایگاش را پادشاه ایلام کرد و به میهن بازگشت. در این دوران برادر آشوربانيپال در بابل علیه او برخاست. پادشاه ایلام نخست بی طرفی اعلام کرد، ولی هنگامی که اشوربانيپال از او خواست خدای شهر ارخ به نام نانا را به اشور برگرداند، پادشاه ایلام از ترس از میان رفتن حیثیت خود، از آن سرباز زد و با برادر آشوربانيپال هم پیمان شد. این همبستگی در حال شکل گیری بود که یکی دیگر از برادران پادشاه ایلام به نام تاماریتو علیه شاه شورش کرد و پادشاه ایلام شد. او یکی از بی آبرو ترین شاهان ایلام است. تاماریتو به پشتیبانی از برادر آشوربانيپال ادامه داد. او از چیش‌پیش فرمانروای پارس همسایه شرقی ایلام هم درخواست کمک کرد. اما پارسیان آنان را یاری ندادند. آشوربانيپال نمی‌توانست همزمان با بابل که در دست برادرش بود و ایلام بجنگد. پس فردی از ایلامیان را به شورش علیه شاه ایلام واداشت. بوغاش شاه ایلام را دستگیر و به اشور فرستاد. آشوربانيپال نیز پس از دستگیری شاه ایلام با او به نیکی رفتار کرد و به او پناه داد. آشوربانيپال سپس به بابل یورش برد و کار برادر خود را یکسره کرده و بار دیگر بابل را ویرانه ساخت. ولی در این زمان بوغاش به دست شاهزاده ایلامی به نام خونبان کالوداش کشته شده و ایلام دوباره مستقل گردید. آشوربانيپال نیز شاه پیشین ایلام ماریتو،

را به جنگ با کالوداش فرستاد. در این جنگ ماریتو با کمک سپاه اشوری موفق به شکست کالوداش گشت. امپراتور آشور، ماریتو را زیر نظارت سرداران آشوری به شاهی نشاند. ماریتو بار دیگر اشتباه بزرگی کرده و برای کسب استقلال مطلق، پنهانی تصمیم بر کشtar سرداران آشوری گرفت. همان اشتباهی که اشوربانيپال منتظر آن بود تا کار ایلام را یکسره کند. بنابراین سپاهیان آشوری که بر شوش چیره بودند، در سال ۶۴۰ پ.م به دستور آشوربانيپال این شهر را غارت و ویران کرد.

آشوربانيپال در مورد سرنگونی آنها در کتیبه خود می‌گوید:

«من شوش شهر بزرگ جایگاه خدایان و محل اسرار آنها را به خواست آشور و ایستر فتح کردم.....در گنجهایش را که در آن زر و سیم و مال فراوان بود گشودم... همه طلا و نقره و ثروت را که شاهان پیشین ایلام در آن گرد آورده بودند... آنها را به عنوان غنیمت جنگی به سرزمین آشور آوردم. من زیگورات شوش را که از آجرهایی با سنگ لا جورد لعاب داده شده بود، من تزیینات بنا را که از مس صیقل یافته ساخته شده بود شکستم. شوшинیاک خدای اسرار آمیز که در مکانهای اسرار آمیز اقامت دارد و هیچ کس ندیده است که او چگونه خدایی میکند، سومودو، لکمر.. این خدایان را با زینت آلاتشان، ثروتشان..... به سرزمین آشور آوردم.... پیکره گاوهای نر و حشتانکی را که زینت بخش درها بودند از جا کندم، معابد ایلام را با خاک یکسان کردم و خدایان آن را به باد دادم. سپاهیان من به بیشههای مقدس آنان که تا آن هنگام هیچ ییگانهایی از کنار آنها گذر نکرده بود گام نهادند، اسرار آن را دیدند و به آتش کشیدند. من قبرهای شاهان قدیم و جدید آن را..... ویران و مترونک کردم. اجساد آنها را در جلوی آفتاب قرار دادم و استخوانهای آنان را به سرزمین آشور آوردم.... همه خاک شهر شوش و شهر ماداکتور و شهرهای دیگر را به توبه کشیدم و در مدت یک ماه و یک روز سرزمین ایلام را به همه پهناهی آن جاروب کردم. من این کشور را از گذشتن دام و گوسفند و نعمههای موسیقی بی نصیب کردم و به

درندگان و ماران و جانوران وحشی رخصت دادم که آن را فرو گیرند. من در مدت یک ماه و بیست و پنج روز این سرزمین را به بیابان برهوت تبدیل کردم. من در روستاهای آن نمک ریخته و خار کاشتم. من دختران شاهان، همسران شاهان، همه خانواده‌های قدیم و جدید شاهان، شهربانان، شهرباران شهرها..... ساکنان مرد و زن.... چهارپایان بزرگ و کوچک که شمارشان از ملخ بیشتر بود را به عنوان غنیمت جنگی به سرزمین آشور روانه ساختم."..... آوای انسان، سم چهارپایان بزرگ" ^{۱۱۵}



شاه کیاکسار (کی خسرو) سوار بر اسب

هووختره، (کیاکسار مدارک یونانی و یا همان کیخسرو)، بزرگترین پادشاه ماد است. توانایی‌های او در منظم کردن ارتش و بستن توافق نامه‌های خارجی با دولتهای همسایه، او را به قدرتمندترین شاه غرب آسیا در زمان خودش تبدیل کرد. هووختره در ده سال اول حکومتش موفق شد که رابطه‌اش را با پادشاه سکاها، پروتوئیس، به اتحاد متقابل تبدیل کند. کیاکسار" موفق به ایجاد وحدت سیاسی در ماننا - ماد مرکزی شد، ولی برای تقویت پایه‌های امپراتوری، احتیاج به ایجاد وحدت دینی و کاستن از قدرت شاهان و کاهنان محلی داشت، وی این کار را شروع کرد ولی موفق به اتمام آن نشد و پرسش "آستیاک" کار پدر را به طور جدی ادامه داد. وحدت دینی لازمه بقای دولتهای آنزمان بود، مثلاً بابل، ایلام و آشور نیز علاوه بر وحدت سیاسی، از وحدت دینی نیز برخوردار و هر کدام دارای یک مرکز دینی نیز بودند، (مثلاً شهر آشور" در آشور و "موسه سیر" در اورارتو). هووختره ارتشش را به دو قسمت پیاده نظام مجهز به نیزه و سوارنظام تیر انداز (شکای) که از سکاها آموخته بود) تقسیم کرد و برای اولین بار از اربابه‌های جنگی مجهز به نیزه‌های برنده که صد سال بعد در جنگهای کورش و داریوش معروف شدند، استفاده کرد.

در این زمان، آشور بنی پال دوم، شاه نیرومند و بی رحم آشور، درگذشته بود. از طرفی، یک حکومت کلدانی جدید در بابل در حال شکل گیری بود و شاه آن، نبوبولسر،

در صدد گسترش مرزهای کشورش بود و موفق شده بود بخش‌هایی از مملکت عیلام را نیز تصرف کند. هوخشره، تصمیم به برقراری یک توافق نامه برعلیه اشور با نبوبولسر گرفت. آشوریان در حیات هزار ساله خود، حتی زندگی روزمره خلقهای منطقه را مختل کرده بودند و با حملات و قتل و غارت‌های متعدد خود، جلوی پیشرفت منطقه را گرفته بودند، لذا محو آن دولت قدار، مؤذ آزادی و آسایش برای خلقهای منطقه بود. بطوری که حتی یونانیان نیز از "کیاکسار" تمجید کردند، این را در نوشتگات "ائشیل" تراژدی نویس یونانی، میتوان دید

"در زمان حکومت هوخشتره ماد قبایل آریازنا و پارتاکانیان را در نواحی ری و اصفهان و دیگر قبایل شرق را تا ناحیه گرگان به اطاعت کشاند و دولت نیرومند سراسری مادها در ایران را تشکیل داد هوخشتره سپس به پارس حمله کرد و قبایل پارس را به اطاعت در آورد."^{۱۱۶}

"آخسیری، آخسار" از اسمهای معمولی در ماننا - ماد بود، مثلاً اسم یکی از آخرین شاهان ماننا هم بود. کلمه "کیاکسار" اسم شاه "امپراطوری ماد" نیز در اصل "آخسیری، آخسار" بود که با گرفتن پیشوند "کی" به معنی شاه، "کی + آخسیری = کیآخسیر = کیاخسار = کیاکسار" تبدیل شده است.^{۱۱۷}

حمله ماد و نابودی دولت آشور:

هوخشتره شاه ماد در حمایت از بابل به اشور اعلام جنگ داد. هوخشتره در سال ۶۱۴ پ.م از کوههای زاگروس گذشت و ضمن تسخیر آبادی‌های آشوری سر راه، شهر آشور پایتخت دولت آشور را در محاصره گرفت. پس از سقوط شهر آشور، پادشاه بابل در شهر آشور به دیدار هوخشتره آمد و در آنجا پیمان دوستی ماد و بابل تجدید شد. در سال ۶۱۳ پ.م، شاه اشور در نینوا بود و این شهر نیز در سال ۶۱۲ پ.م. تسخیر شد. نیروهای ماد و

بابل، پایتخت عظیم آشور را با خاک یکسان کردند و برای همیشه به تاریخ این امپراتوری بزرگ پایان دادند.

شکست آشور و فتح شرق لیدیه:

در آغاز قرن ۶ پ. م. با شکست آشور و فتح شرق لیدیه پادشاهی ماد تبدیل به شاهنشاهی بزرگی در آسیا شد. خاورمیانه بین دو پادشاهی نیرومند تقسیم شد: یکی دولت بابل و دیگر دولت ماد.

صعود پادشاهی ماد به شاهنشاهی آسیایی:

در این زمان، هووخشتره به بزرگ‌ترین شاهنشاهی غرب آسیا حکومت می‌کرد. ماد، اورارتو، آشور و سوریه زیر حکومت او قرار داشتند. پادشاهی عیلام که نیم قرن قبل به دست آشوری پال نابود شده بود، در دروازه‌های شرقی اش را به روی قبایل پارس باز کرده بود. پادشاه انشان، پایتخت شرقی عیلام، در آن زمان یک پارسی بود و پارسیان دیگر کم کم با جامعه نوعیلامی آمیخته می‌شدند، اما هم انشان و هم بقیه پارس، خراجگذاران پادشاه ماد بودند.

دولت ماد در کار ایجاد سازمانی گسترده و دقیق و متکی بر نهادهای قدرتمند در زمینه‌های سیاسی- اقتصادی- نظامی توفیق یافت. دیاکونوف با توجه به سنگنبشته بیستون میگوید که سازمان دولتی و سازمان اجتماعی پارس تحت نفوذ شدید نظمات مادها بوده است.

هووخشتره در کشورش دست به اقدامات عمرانی زد و هم‌زمان قلمرو خود را در شرق به رود جیهون رساند و به زودی پارس و کرمان را نیز ضمیمه کشورش کرد و سراسر

ایران را آن چنان که در نقشه سرزمین ماد هویدا است برای اولین بار در تاریخ به زیر یک پرچم آورد.

مدنیت مادی:

معماری مادی که بعد از آشور تحت تأثیر معماری باشکوه اورارتو بود، با وارد کردن عوامل ایرانی، پایه گذار آثار درخشنan دوران هخامنشی نظری پارسه تحت جمشید و شوش شد. بسیاری دیگر از نشانه‌های تمدن‌های بین النهرين نیز از طریق مادها به هخامنشیان منتقل پیدا کرد، به طوری که تا قرنها بعد، نظم دربار ایران و تقریباً بیشتر جنبه‌های باشکوه و فرهنگی جامعه ایران، از طرف نویسنده‌گان یونانی به مادها نسبت داده می‌شد. سلطنت ایشتوویگو موقعیت ماد را از یک حکومت قدرتمند بر مبنای قدرت نظامی به مرکزی برای فرهنگ تغییر داد. آثار این نفوذ فرهنگی را در توجه بسیار شاهنشاهان هخامنشی به ماد، علاقه آنها به فرهنگ و آداب مادی، نفوذ دین مادی بین مردم ایران از طریق قبیله مغ، و با توجه به سنگنبشته بیستون موقعیت ماد به عنوان مرکز فکری برای نیروهای مخالف دولت هخامنشی می‌توان دید.

جستاری بر زرتشت مادی:

دکتر محمد معین در فرهنگ خود در مورد دین مادها چنین می‌گوید:
«از مذهب ماد نیز اطلاع درستی در دست نیست ولی از تصویر پرجسته‌ای که در «قیزقاپان» از دوره ماد پیدا شده و آن پادشاه و روحانی را در دو طرف مشعل آتش نشان می‌دهد، برمی‌آید که مادها هم طبیعت پرست بوده‌اند و اگر گفته تاریخ نویسان راست باشد که زرداشت از کنار دریاچه «چیچست» برخاسته باید گفت مادها نیز به دو نیروی آهورامزدا و اهریمن عقیده داشتند(نیروی بدی و خوبی)»^{۱۱۸}

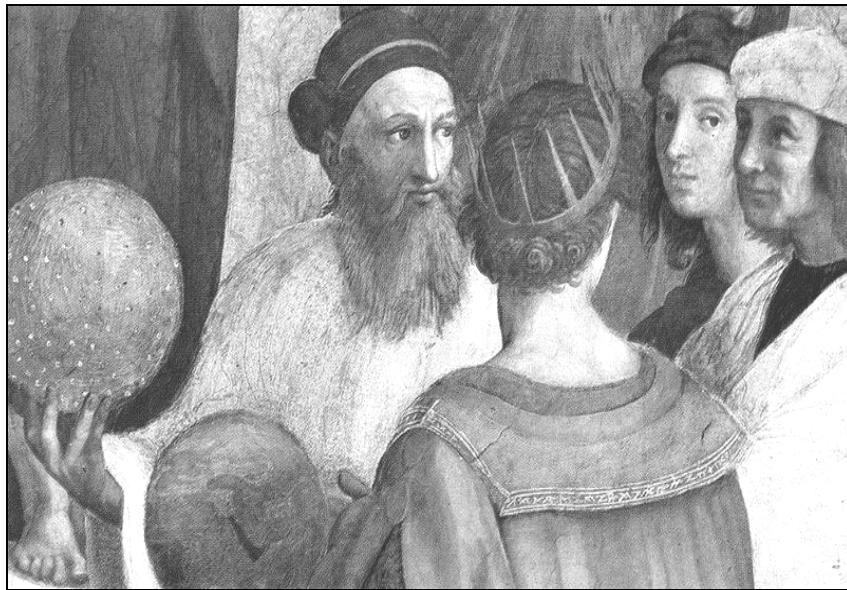


مجسمه سه مخ در حضور مریم مقدس-کلیسای استراسبورگ

بنابر عقیده همین محققان مخ‌ها که طایفه روحانی مادها بودند، مذهب را با سحر و جادو آلوده ساختند و زردشت چون خواست دین را پاک گرداند مخ‌ها بر او شوریدند و

وی به ناچار به باخت رفت و در آنجا دین خود را گسترد. هرچند در این زمینه نظر قطعی وجود ندارد، برخی زرتشت را از نواحی غرب آذربایجان و عده‌ای از ری و بسیاری وی را از آسیای میانه- شمال افغانستان امروزی می‌دانند. زرتشت توجه مورخین معاصر را حداقل به دو دلیل جلب کرده است: یکی مبدل شدن زرتشت به شخصیت ای افسانه‌ای است چنانچه در طی سال‌های ۳۰۰ قبل از میلاد تا ۳۰۰ بعد از میلاد اعتقادات مبنی بر اینکه او از علوم غیبیه مطلع بوده و از رسوم جادوگری آگاه، رایج شده بود. دیگر برداشت یکتاپرستانه او از خدا بوده که باعث گمانه زنی‌های مورخین معاصر در مورد تأثیرپذیری مسیحیت و یهودیت از تعلیمات زرتشت شده است. ارسسطو و هرم پیوس معتقدند که زرتشت در حدود ۵۰۰۰ سال پیش از جنگ تروا میزیسته است. البته مسعودی و بیرونی نیز این مطلب را تایید کرده‌اند. (البته محمد شهرستانی پدر زرتشت را از آذربایجان و مادرش (دوغدو) را از ری میداند.^{۱۱۹})

برخی معتقدند که عقاید ابتدایی زرتشیسم که ریشه در شامانیسم ترکان باستان داشت، و توسط همین شاهان محلی که همزمان نقش کاهنین دینی را داشتند، آفریده شده بود. شاهان محلی حاضر به از دست دادن نقش روحانی خود، که نفوذ شدید خود در بین مردم را مديون آن بودند، نبودند و با اصلاحات آستیاک شدیداً مخالفت میکردند. به نظر برخی مورخین اوستایی که امروزه وجود دارد، برای اولین بار در قرن ۱۳ میلادی در هندوستان به زبان " گجراتی "نوشته شد. و ارتباطی بین آن و زرتشت که گاه روحانی مانایی خوانده میشود ارتباطی وجود ندارد.



نقاشی رافائل از زرتشت-مکتب آتن-بلطیموس روبرو-زرتشت پشت به تصویر ۱۵۱۰-

میلادی

پولینیوس مورخ رومی زرتشت را از اهالی ماد میداند. مورخین اسلامی مانند ابن خردادبه . بلاذری . ابن فقیه . یاقوت حموی . زرتشت را اهل آذربایجان میدانند . حتی در یکی از روستاهای شهر اورمیه و حتی در یکی از کلیساهای آن شهر مکانی وجود دارد که مردم بومی آن را محل دفن مادر زرتشت میدانند . مستوفی . جکسن و قزوینی نیز بر تولد زرتشت در شیز یا ارومیه و یا ساوالان تاکید دارند .

در برخی منابع تاریخی ری (raigā) شرقی‌ترین حد آذربایجان شمرده شده است . علاوه بر آن که برخی معتقد به وجود ری دومی در ناحیه غربی آذربایجان اند . امروز نیز ناحیه به هم پیوسته محل سکونت ترکهای شمال غرب ایران به تقریب از ورامین - ری

آغاز می‌شود و بدین معنی زردهشت چه از پیرامون اورمیه و چه از ناحیه ری باشد می‌تواند به عنوان فردی آذربایجانی پذیرفته شود، گواینکه باور غالب، منسوبیت وی به ناحیه ای در آسیای میانه در شمال شرق ایران است.

دغدویه یا دوغدو(که اصلا واژه‌ای ترکیست این کلمه در هیچ زبانی به جز زبان ترکی معنی خاصی ندارد).دوغدو از مصادر دوغماق (زاییدن) است که این کلمه را میلاد معنی کرده‌اند.جالب است که این اسم علاوه بر اینکه یک کلمه ترکی است اسمی است که فقط مناسب یک زن میباشد چون همانطور که اشاره شد از مصادر دوغماق(زاییدن) میباشد).

مادر زرتشت است که اصلا از شهر ری(راگا) بوده است وی در آنجا با کوی‌ها و کرپن‌ها که مردم را گمراه می‌کردند و از آنها مرتب فدیه و قربانی می‌خواستند و دین را وسیله‌ای برای رسیدن به امیال و خواستهای ناروای خود کرده بودند به مبارزه پرداخت. پدر و مادرش چون جان او را در خطر دیدند او را نزد یکی از نزدیکان خود به آذربایجان فرستادند او در آنجا با پوروشسب ازدواج کرد و ثمره این پیوند همایون، زرتشت پیامبر بزرگ آذربایجان و ایرانیان است.مردمان آذربایجان هنوز به معابد و زیارتگاههای خود اوجاق می‌گویند. اوجاق یک واژه ترکیست :اود+جاق=آتش+جاگاه که در مورد آتشکده‌ها نیز استفاده می‌شده است.هنوز هم این کلمه در آذربایجان مصطلح است.برای نمونه به فرهنگ دهخدا مراجعه نمایید. در کتاب آثار البلاط و الخبر والعباد ذکریا بن محمد بن محمود المکمنی القزوینی آمده است: «زرتشت از آذربایجان بود و چندی از مردم کناره گرفت و در کوه سبلان به سر برد و از آنجا کتابی آورد».^{۱۲۰}

کلمه سوالان مرکب از دو کلمه "ساو" در ترکی قدیم به معنی حرف و سخن و "آلان" در ترکی امروزی به معنی گیرنده و دریافت کننده است.یعنی محلی که در آن به زرتشت وحی شده است.البته بعضی ساو را به معنای وحی نیز ترجمه کرده‌اند.در مورد

مقدس بودن کوه ساوالان داشمندان بسیار تحقیق کرده‌اند و حتی برخی آنرا مکان هبوط آدم نامیده‌اند.

کلمه "ساو" امروزه به "سوز" تغییر شکل یافته است. ولی شکل قدیمی آن در کلمه "ساوجی" = سخنگو و ساوج = پیامبر و "ساواش" = بحث همچنان باقی مانده است. (البته نام قدیم ساوه نیز ساوج است نام یکی از شاهان تر تبار نیز ساوه شاه بوده است - به نظر سید حیدر بیات)

درباره ساوالان و وابستگی زرتشت به این کوه در اغلب مآخذ جغرافیا و تاریخ و نیز نوشته‌های قدیمی به مناسبت‌های مختلف ذکری به میان آمده از آن سخن‌ها گفته‌اند. طبق اسناد موجود و روایات، زرتشت پیامبر در ۶۴۰ سال قبل از میلاد (۲۶۴۸ سال پیش) در آذربایجان تولد یافت و هنگامی که به ۳۰ سالگی رسید، زادگاه خود را ترک گفته و به کوهی رفت. در این کوه بود که او از خرد خویش برخوردار شد و در آن ۱۰ سال، از تنهایی خسته نشد تا این که دلش دگرگون شد. زرتشت بعد از سال‌ها عبادت و ریاضت کشی در سبلان، زادگاه خویش را ترک گفته و به بلخ عزیمت کرد. (امروزه مردم محلی نیز بر دفن چندین پیامبر بر کوه ساوالان تاکید دارند)

دکتر رحیم چاووشی در مصاحبه خود با روزنامه عصر آزادی تبریز در شمارگان ۸۷۱ و ۸۷۲ انجام داده زرتشت را ماد معرفی مینماید و زادگاهش را در شهر شیز نزدیک عجب شیر میداند. (البته برخی مورخین شهر شیز را همان تخت سلیمان و یا اورمیه کنونی ذکر نموده‌اند. برخی نیز آنرا با روستای شیراز شهرستان عجب شیر مربوز میدانند. مرتبط دانستن این کلمه با شیراز کنونی بسیار نادرست است و جغرافیایی محاطی ماد شامل شیراز نمی‌شده است و شاید پارسیان بعدها از روی نام شهر شیز آنچه را شیراز نام نهاده باشند). «دکتر چاووشی حدود ۴۸۳ کلمه را از اوستا یافته است که هنوز هم در ترکی آذری موجود می‌باشد. مانند کلمات ترکی (هاچان=چه وقت) و کند(روستا) که در اوستا آمده است.

خش بزرگی از نوشههای دینی زرتشتی در یورش‌های اسکندر، تازیان و مغولان از میان رفت، ولی باز هم به اندازه‌ای کتاب و نوشته مانده است که به نهادهای دینی و والای پیام اهورایی اشو زرتشت پی‌بریم.^{۱۱} بزرگترین گنجینه دانش دین زرتشتی، گات‌ها است. گات‌ها پیام راستین اهورا مزدا و سخن اشو زرتشت است. پس از گات‌ها، هفت‌هات نوشته یاران و پیروان نزدیک اشو زرتشت است. البته اوستا در زمان اردشیر بابکان به صورت منظم جمع آوری شد و در ازمان بود که به این زبان کنونی اش نوشته شد. از اقوام ترک اران خایلندوروکها (ترکان دانا) بودند که که با قوم عقابها (ارانیها) در اوستای سایینی بدان اشاره شده است. اوستا این مردم ترک را پیرو اشو (زرتشت) میداند. در اسطوره بزرگ ده ده قورقرد که بزبان ترکیست از زرتشت با عنوان بامسی بئرک یاد میشود. در ده ده قورقرد از خواهران هفتگانه زرتشت سخن گفته میشود که مطابق با سخن اوستا در مورد کودکان زرتشت میباشد. البته جنگهای دوازده گانه کیاسار مادی (کیخسرو) با عنوان غزان خان با افرآسیاب (الپ ار تونقا) در کتاب دده قورقد (روحانی اوغوزها) ذکر شده است که فردوسی در شاهنامه از این داستانهای ده ده قورقد استفاده کرده است. حتی برخی مورخین مانند مسی خورنی و هرودوت او را غیبگوی (اره) معرفی کرده‌اند حال بگذریم که هردوی مورخین فوق الذکر اشکالات عمدہ‌ای در روایات خود دارند..

نابودی پادشاهی ماد:

با شکستی (۵۵۰ پ.م) که کوروش برایشتوویگو (دوره حکومت: ۵۸۵ تا ۵۵۰ پ.م) واپسین پادشاه ماد وارد ساخت شاهنشاهی ماد منحل شد. شاهنشاهی بزرگ ماد دورانی طولانی (۵۵۰-۷۲۸ پ.م) بپاید.

به عقیده "اوپرت" مبارزه سه ساله بین مادها و پارسها، همان جنگ قومی بین توران و ایران میباشد، که بعدها در پیدایش افسانه‌های شاهنامه تأثیر گذاشته است. «آستیاک» که

شاهی وطن دوست و خدمتگذار ملت بود، وقتی که بعد از دستگیری در همدان به خیانت "هارپاک" پی برد، در هنگام روپروری با او، به او چنین گفت "هارپاک! تو آدمی بسیار احمق و بی وجودان هستی، احمقی زیرا با وجود اینکه میتوانستی سلطنت را خودت بدست بیاوری به دیگری واگذار کردی، بی وجودانی که برای خاطر کینه و غرض شخصی ملت ماد را اسیر و برد پارسهها ساختی. اگر لازم بود کسی دیگر به جای من باشد میخواستی لااقل این کار را برای یک نفر از ماد انجام دهی تا پارسهای بیگانه از این پس سرور و آفای ما نمی شدند»^{۱۲۲}.

آلبان‌ها

قومی بودند مشکل از طوایف مختلفی بنام (اودن‌ها-سودیها-ویکها-آناریک‌ها-گاروناییها-گلهای سیلوها-آلادیکها-آینیانها-لیپیها-قارقارها-ساناروها و کاسپیها-که همه اقوام ترک زبان بودند). واژه آلبان برگرفته از آلب به معنای کوهستان است. البته کسری این را آریایی می‌پنداشد. پایتخت آنها شهر قبله در آذربایجان کنوی بود. آنها ابتدا پدیده‌های آسمانی را می‌بینیدند. مهمترین قبیله آنها گارگارها بودند که به نظر موسی خورنسی «زبانی خشن داشتند و خطی متشابه خط گرجی»^{۱۳۳}

استرابون می‌نویسد:

«آلبانها به ۲۶ زبان سخن می‌گفتند. پیش آنان دامداری بوده و در جنگها مهارت کافی داشته‌اند. آنان واحد اندازه گیری و شمارش بیش از صد را نمی‌دانستند و در عین نداشتن سکه و پول به داد و ستد پایاپای می‌پرداختند. سرزمین آلبانی سرسبز و چراگاههایی بسیار خوب داشت و مردم مرغداری و ماهی گیری نیز می‌کردند. سرزمین آلبانی بین رود کور و رشته کوههای فرقه‌زار قرار داشت.»

یونانیان سرزمین بومی آلبانهارا آلبانیا-گرجها (اران) وارامنه الواناک مینامند نام اران نیز یک کلمه ترکیست که از ار+آن تشکیل یافته است که هم نماد قوم "ار" در آن است و هم نماد سرزمین "آن". ولی آلبانها یک قوم ترک با زبانی التصاقی برخلاف زبان آریاییها که بارها با اقوام ایرانی نیز درگیر شده‌اند بنا به نظر گوگاسیان اران یک کلمه ترکی است و در منابع ترکی نیز آمده است.

حتی امروزه اهالی کشور خود را سرزمین عقاب (اشچیپری) میدانند که با سرزمین عقاب اوستا برای ارaniها تطابق دارد. البته ریشه آلبانی نیز با آلب که قبل اگفتیم یکیست. البته نظر مورخین بر ایلیری بودن آلبانیایی‌ها می‌باشد.

البته در هنگام درگیری بین بیزانس و مسلمین سر قفقاز ارامنه نسبت به آلبانها دشمنی ورزیدند. در کتاب تاریخ آلان موسی کالانکاتوویسکسی که در ۱۹۸۴ در ایروان چاپ شده است در صفحه ۱۴۹ آن دو نامه کاتولیکوس ارامنه جهت زیر فرمان رفتن کلیساي آلان برای ارامنه در سال ۶۹۹ هجری به خلیفه عبدالملک نوشته شده است اینگونه آورده شده است:

«کشور ما با تمام اجزایش تابع شمامست. ما نیز بمانند آلبانها به خدای واحد و عیسی معتقدیم. ولی کاتولیکوس آلبانها در بردن با امپراتور روم وارد گفتگو شد و برای او دعای خیر می‌نماید و تمام اهالی را مجبور می‌نماید که با دین او همراه شوند. شما این را آگاه باشید و از توجه دور ندارید. حتی یک بانوی بسیار محترم نیز به او پیوسته است. با استفاده از قدرت والی خود این انسانهای عصیانگر به خدا را مجازات کنید.»
خلیفه در جواب نامه فریبکارانه کاتولیکوس چنین نوشت:

«مرد خدا، اثليا کاتولیکوس مردم ارمنی، نامه شما صمیمی است، من آن را خواندم و با علاقه یک خادم خود را با سپاهی بیکران می‌فرستم. آنان آلبانها را که برعلیه ما قیام کرده‌اند به دین شما بازخواهند گرداند. خادم من آنان را در برابر چشمان شما در بردن کیفر خواهد داد. نرسس و آن زن همفکرش را رازنگیر کرده و به سرای من خواهند آورد تا من آنان را برای دیگر طاغیان عربت کنم.»^{۱۲۴}

با حمله مسلمانان آلبانها شکست خورده و زیر نظر کلیساي گریگوری ارامنه رفتند و کاتولیکوس آلبانها برای آنان سوگند وفاداری خورد. اینگونه ارامنه با دستمایه قراردادن مذهب شروع به اینه کردن اقوام التصاقی زبان و ترک آلان نمودند. حتی برخورداریان و

تریگریگوریان ارمنی نیز بر تعلق سرزمینهای ارامنه به آلبانها تاکید دارند. تا سده چهارم بعد از اسلام آران به دست فرمانروای ارمنستان که از طرف خلیفه گمارده می‌گردید، اداره می‌شد و به همین لحاظ برخی از مولفان آران را بخشی از ارمنستان می‌دانستند که البته نظریست اشتباه. البته بنده نمیدانم برخی مورخین چه اصراری دارند که قبل از محمد امین رسولزاده واژه آذربایجان برای شمال رود ارس بکار گرفته نمی‌شده است و نمی‌گوین چرا این واژه انتخاب شد و از کجا آمد؟ در حالیکه هم اکنون نیز در فرهنگ آذربایجانی به دشت و منطقه صاف اران گفته می‌شود و این بدليل جلگه و پست بودن منطقه شمال ارس نسبت به منطقه جنوب ارس می‌باشد. که البته برخی قفقاز شناسان با آوردن واژه اران در جملات مورخین سعی در محدود کردن آذربایجان دارند. البته در بخش اول در مورد محدوده آذربایجان توضیح دادیم که خواننده خود در خواهد یافت که چگونه است. آری. حتی برخی این افراد به احمد کسری که خود نظریاتی مشوش دارد ایراد می‌گیرند که چرا در کتاب شهریار خود نسبت به کاربرد واژه آذربایجان برای شمال رود ارس در سال ۱۹۱۸ اعتراضی نکرده است (چاپ کتاب در سال ۱۹۲۸ یعنی ۱۰ سال بعد بوده است).

البته کسانی نیز مانند دکتر عنایت الله رضا هستند (در کتاب اران و آذربایجان) که سعی در معرفی کردن آلبانها به عنوان غیر ترک دارند که نظر ایشان نیز به عنوان یک محقق شهیر بسیار متین است و بنده با آن مخالف هستم که البته در این مقال نگنجد و انشا الله در کتب بعدی در مورد تاریخ آذربایجان در مورد آن بحث خواهیم کرد. البته خود آلبانها نیز ترک نژاد بودند و نمیتوان بین آنا و مردم آذربایجان ارتباطی قرار نداد.

لولوبی‌ها

تاریخ دانان زیادی همچون، هنری فیلدو چارلز بارنی سرزمین آذربایجان را مهد تمدن بشری و سرزمین ظهور انسان متغیر میدانند. این سرزمین پرآب و حاصلخیز از هزاران سال پیش مسکن انسانها بوده است و همواره مهاجرین جدید را نیز به خود جذب کرده است. در کاوشگری‌هایی که در گنجه، نخجوان و آستارا انجام شده وسائل زیاد کشاورزی و ظروف سنگی از دوران سنگی به دست آمده است. آثار باستانی که در "قوبوستان" در جمهوری آذربایجان در نزدیکی باکو در سواحل خزر پیدا شده است مربوط به ۱۳۰۰۰ سال قبل از میلاد میباشد.

علاوه بر آثار تاریخی زیادی که در آنجا پیدا شده (سلاح، لوحه‌های سنگی، وسائل زندگی و ...) تکه سنگهای بزرگی نیز در آنجا وجود دارد که اشکال مختلفی بر آنها حک شده است. این حکاکی‌ها عبارتند از اشکال حیوانات مختلف، رقص دسته جمعی، قایق و غیره و در نوع خود بی نظیر میباشد. «خیلی از دانشمندان از جمله پروفسور باستان شناس نروژی اشکال حک شده قایق و کشتی را در قوبوستان(جمهوری آذربایجان) عین شکلهای سومری میباشند و ارتباط بین مردم ساکن آنجاها را با هم ثابت کرده و شکل

^{۱۲۵} قایقهای در قوبوستان را قدیمی ترین شکل پیدا شده قایق در دنیا میدانند»

به عقیده این گروه از تاریخدانان دسته‌ای از سومریان هنگام عبور از آذربایجان در آنجا مانده و در تکامل تمدن قوبوستان نقش مهمی ایفا کرده‌اند. «خود سومری‌ها در کتیبه‌ای بیان میکنند: که آنها از سرزمین کوهستانی در شمال غرب آمده‌اند و در آنجا ^{۱۲۶} کشتیرانی امکان پذیر بود.»

«آثاری مشابه که همزمان با آنان هستند از جاهای مختلف آذربایجان جنوبی نیز پیدا شده است، از جمله در منطقه سونگون ورزقان در شهرستان اهر که در سال ۱۳۷۶ شمسی توسط محمد حافظ زاده پیدا شدند.^{۱۲۷}

(قدیمترین اقوام ساکن سرزمین آذربایجان امروزی اقوام سایبر، قوتی، لولوی، کنگر، هوری، توروک و آذ بودند و زبان همه این اقوام بیوندی یا التصاقی بود. حتی بعضی از مورخین مثل شاپور رواسانی ورقیه بهزادی و گیریشمن به این حقیقت اعتراف میکنند).^{۱۲۸} به عقیده تاریخدانان زیادی از جمله "م. دیاکونوف"، "آکادمیک مار"، "همل" و غیره زبان آن اقوام، لهجه هایی از یک زبان مشترک بودند و آن زبان را "پروتوترک" (یعنی پیش ترکی)، محسوب میکنند.

به نظر برخی مورخین ترکی آذربایجان حاصل آمیزش و ترکیب زبان آن اقوام باستانی آذربایجان بالهجه های دیگر ترکی، که در اعصار بعدی از طریق مهاجرت اقوام جدید ترک از جمله ایشغوزها (ساک- ایسکیت -سکاها)، اوغوز، قبچاق، اوغورها و غیره وارد آنجا شده بودند، شکل گرفته است. از نظر زبان شناسی زبان ترکی وارث زبان این اقوام قدیمی میباشد و به همین خاطر تاریخدانانی چون "ف. هومل" و غیره، آن اقوام را "پروتوترک" مینامند. آن اقوام از ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد ساکن آذربایجان بودند..

هروdot هر چند که اشتباهات زیادی در تاریخ نویسی کرده است، و شاید نتوان زیاد به سخنان او اطمینان کرد در باره مردم آذربایجان میگوید: «سایبرها در هر دو طرف رود آراز (ارس) ساکن هستند».^{۱۲۹} در ترک بودن سایبرها هم هیچ تاریخدانی شکی نمیکند. در زمانهای خیلی قدیم، ترکان که از اقوام زیادی تشکیل شده بودند و در وسعتی از منچوری تا مدیترانه و خلیج کنگر زندگی میکردند نه با نام ترک بلکه با نام ایل و قبیله مختلف خود نامیده می شدند، هر چند که قبایلی به اسم توروک یا ترک نیز در بین آنها بود.

از اقوام باستانی آذربایجان که بارها موفق به ایجاد دولت‌های مقتدری در سرزمین آذربایجان شدند، لولوی‌ها و قوتی‌ها بودند که از ایل‌ها و قبایل هم نژاد و هم زبان زیادی تشکیل شده بودند. این اقوام در اعصار بعدی در تشکیل دولت‌های ماننا و ماد مهمترین نقش را داشتند..

دکتر "فریدون. اغاسی اوغلی" "تاریخ شناس بر جسته آذربایجانی در تحقیقات جدید خود در مقاله آذربایجان شناسی این عقیده را دارد که لولوی‌ها قومی مجزا از قوتی‌ها نبودند بلکه شاخه کوچ نشین و کوه نشین اقوام قوتی را لولوی مینامیدند. اقوام مذکور در حدود هزاره پنجم پیش از میلاد نخستین موج از مهاجرین بودند که به سرزمین آذربایجان روی آورده‌اند. منشأ این اقوام آسیای میانه (ترکستان غربی) بود.

«الوللو در زبان هوری به معنی کوهستانی و بی علامت جمع در آن زبان میباشد، و لولوی به معنی کوهستانی‌ها بود. در منابع اککدی در هزاره سوم قبل از میلاد از لولوی‌ها با نام لوللوبوم یاد میشود و در منابع آشوری به آنها لولوی گفته میشود». ^{۱۰}

لولوی‌ها از شرق رودخانه دیاله تا دریاچه اورمیه و از انجا تا قزوین، قم و همدان زندگی می‌کردند. قوتی‌ها در شمال و شمال غرب لولوی‌ها زندگی می‌کردند. البته برخی مورخین از کلمه دشمن در زبان اورارتی در تعریف واژه لو لو استفاده کرده‌اند..

«نارام سوئن»، نوه سارگون اول شاه اککد در لوحه معروفش از غله بر لولوی‌ها سخن می‌گوید. «بر لولوی‌های کوهستانی پیروز شدم»^{۱۱} «لولوی‌ها از نظر نژادی نزدیک به ایلامیان و کاسی‌ها بودند». ^{۱۲} در نزدیکی سرپل ذهاب که سرحد جنوبی لولوی‌ها بود، دو کتیبه سنگی که هر دو مربوط به ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد میباشد پیدا شده است. که یکی از آنوبانی‌ی، و دیگری از، تارلویی، دو تا از شاهان لولوی می‌باشند. هر دو کتیبه با خط و زبان اککدی نوشته شده‌اند. «کتیبه آنوبانی‌ی در آن طرف مرز در شیخ خاندا در عراق پیدا شده است و در آن نوشته‌ای به این مضمون نوشته شده: آنوبانی‌ی شاه قدرتمند

لولوبی شکل خود و شکل ایشتار (نه) را در کوه پادیر حک گردانید. کسی که صدمه‌ای به این اشکال و لوحه بزند به نفرین و غضب آنو، آنوتوم، بتل، رامان، ایشتار، سین و شه مش دچار و نابود شود.^{۱۳۳}

آنو، خدایی که آنوبانی در لوحه‌اش ذکر می‌کند در بین النهرين نیز به عنوان خدای بزرگ آسمانی، که دیگر خدایان از او مدد می‌گرفتند، از ۳۰۰۰ ق. م تا ۷۰۰ ق. م در آنجا مورد پرستش بود. «آنو اسم خدای لولوبی‌ها همچنین اسم کوهی (Anoy) مقدس در شمال کوههای آلتایی هست و احتمالاً آن اسم را با مهاجرت خود از آنجا با خود به سرزمین جدیدشان آورده‌اند. احتمالاً آنوتوم نیز مرتبط با Anoy می‌باشد. ایشتار (اینانا) اولین بار در بین سومریان آفریده شده و بعد در میان ملل دیگر رایج شده بود.^{۱۳۴}

نقش‌های حک شده در این کتیبه‌ها اطلاعات زیادی را راجع به طرز لباس، دین، و اسلحه‌های لولوبی‌ها به ما میدهد. این دو کتیبه از آن جهت مهم هستند که لباس و کلاه آنها با نوشتگات "هرودت" در ۲۵۰۰ سال بعد از آنها، در باره لباس ماننا‌ها، کاسسی‌ها و مادها کاملاً با لباس لولوبی‌ها در آن کتیبه‌ها صدق می‌کنند. یعنی با تکیه بر آن دو کتیبه لولوبی و نوشتگات "هرودت" به طور قطعی می‌توان هم نژادی و هم زبانی کاسسی‌ها، ماننا و مادها را اثبات کرد.^{۱۳۵}

"در این لوحه "آنوبانینی شاه" با لباس و کلاه مخصوص ترکان آسیای میانه با تیر و کمان در دست، پایش را روی شکم دشمنش که لخت بر زمین خوایده گذاشته است، و در جلوی شاه نه با لباس مخصوص ایستاده و هشت نفر اسیر را دست بسته با طناب نگه داشته و در دست راست یک حلقه (نشان اقتدار و حاکمیت) را به طرف شاه دراز کرده است و بالای آنان شکل آفتاب نقش شده است بعدها شاهان هخامنشی و ساسانی از آن کتیبه الهام گرفته و در کتیبه‌هایشان از آن تصویر و حلقه استفاده کردند.« به دلیل شباهت

زیاد، بسیاری اعتقاد دارند که داریوش کتیبه بیستون را با الهام از آنوبانی نی بر دل کوه بیستون حک کرد. هر دو نقش در یک شاهراه ارتباطی باستانی قرار دارند. این شاهراه پس از گذر از بیستون، طاق گرا را پشت سر می گذارد، از سرپل ذهاب محل نقش آنوبانی نی می گذرد و به بین النهرین می پیوندد. همچنین در هر دو نقش پادشاهان فاتح تجسم شده‌اند و هر دو تیر و کمان دارند. تعداد اسیران در هر دو نقش ۹ نفر هستند.^{۱۳۶}

عکس این دو کتیبه، در کتاب تاریخ قدیم ترکان ایران ص ۲۲۳-۲۲۴ قرار دارد..
شکل تیر و کمان در آن کتیبه ثابت می‌کند که ملل ترک خیلی قدیمی تر از ترکان ایشغوز (ساکاها) از تیر و کمان استفاده می‌کردند. نقش برجسته آنوبانی امروزه در داخل یک مدرسه دخترانه در سر پل ذهاب می‌باشد.



کتیبه آنو بانی نی-سر پل ذهاب

البته در کتیبه نی نی در مقابل ایشتار الاهشوری که همان ایناتای سومریست ایستاده و با توجه او پای خودرا برروی دشمن نهاده است. این الهام گرفتن لولویها را از اقوامی مانند سومریها نشان میدهد. وجود واژه آنا در اکثر الهه‌های و پادشاهان مانند آناهیتا و اینانا و آنونیت و آنوبانیتی و آنونیز ارتباط این اقوام التصاق زبان را نشان میدهد.

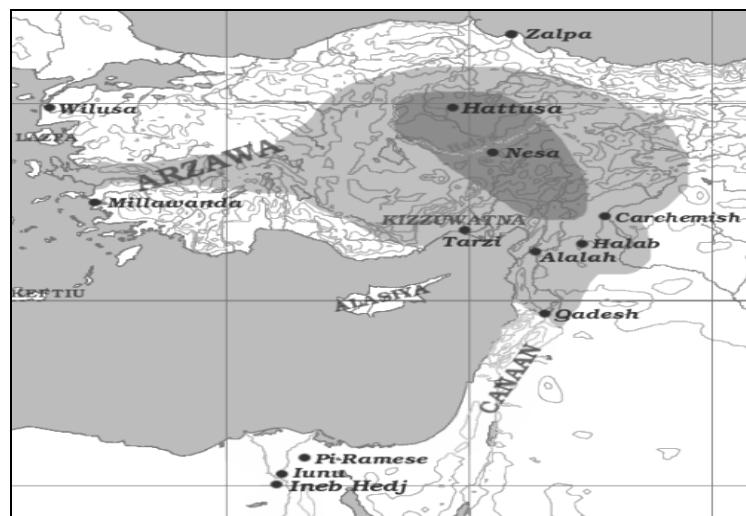
(پانویس: ایشتار: آنو مادر و آنتو پدر آسمانی او هستند. در افسانه گیلگمیش. ایشتار بارها خواسته بود تا جفت گیلگمیش باشد. او تمام بزرگان را به ذلت کشیده بود. اما گیلگمیش اورا شکست میدهد و میکشد).

ام. دیاکونوف نظر دارد که: «آثار تاریخی نشان میدهد که لولوبی‌ها در ۳۰۰۰ سال ق. م دارای دولت مستقل، تمدن و جامعه مترقی بودند». با تحقیقاتی که از طرف دانشمندان صورت گرفته این امر روشن شده است که قیافه ترکانی که در عصر حاضر در آذربایجان زندگی می‌کنند با تصاویر و مجسمه‌هایی که از لولوبی‌ها و قوتی‌ها به جای مانده است مطابقت می‌نماید (خصوصا فرم جمجمه و ساختار آن). و این نشان میدهد که با وجود مهاجرت اقوام جدید به آذربایجان در اعصار بعدی، شکل و قیافه ساکنین آذربایجان در ۵۰۰۰ سال اخیر تغییر چندانی نکرده است. لباس لولوبیها نیم تنه پوستی بوده است که در کتیبه نیز شاه دامنی از پوست داشته و الهه نیز جامه‌ای بلند از پوست دارد.

البته نمیتوان نقش سومرهای در آذربایجان نادیده گرفت ولی باید مذکور گردید که دلیل عدم ذکر نام سومرهای در این کتاب عدم مرکزیت داشتن قدرت آنان در منطقه آذربایجان بوده است و لا غیر. اما اقوام هیتی نیز در آسیای صغیر و سوریه بودند که آنها نیز بازبان لولوبی‌ها سخن میگفتند. امپراطوری آنان توسط کیمیریها از بین رفت.

١٥١ / ١٩١٥

هیئتہا



هوری‌ها(میتانی‌ها)

آثار تاریخی نشان می‌دهد که هوریها از ۴-۳ هزار سال قبل از میلاد در مناطق غربی آذربایجان، بین کوه‌های زاگرس و توروس، از شهرهای خوی، سلماس و از غرب اورمیه تا توروس ساکن بودند. این اراضی از هزاره دوم تا هزاره اول قبل از میلاد "نایر" نامیده می‌شد.

به نظری هوری‌ها نیز همچون سومر، قوتی، لولوی‌ها از آسیای میانه به آذربایجان کوچ کرده بودند. پایتخت هوری‌ها واشو قاننی، در کنار رود هابور بود. آثار تاریخی نشان می‌دهد که هوریها، حداقل از ۴-۳ هزار سال قبل از میلاد در مناطق غربی آذربایجان، بین کوه‌های زاگرس و توروس، از شهرهای خوی، سلماس تا سولدوز(نقده) و از دریاچه اورمیه تا توروس، ساکن بوده و دولت "آراتنا" را در آنجا تشکیل داده بودند. این اراضی از هزاره دوم تا هزاره اول قبل از میلاد "نایر" نامیده می‌شدوازه آراتنا در کتیبه‌های سومری به معنای سرزمین کوهستانی می‌باشد. در دیوان الغات ترک کاشغری نیز (ارت) به معنای کوه و کمر می‌باشد. البته در کتیبه‌های سومری از ارسال پیکی به سرزمین آراتنا یاد شده است که پیک پس از گذر از ۷ دره به آنجا میرسد. که در کتیبه به (ایدن) ذکر شده که با عدن قران و انجلیل تطابق دارد که در بخش اول و توضیح آذربایجان بطور مفصل در مورد آن بحث کردیم. بورتون براون، در سال‌های ۱۹۴۸-۱۹۵۲ در تپه "گوی تپه"، شهر ارومیه کاوشگری کرده و آثار فلزی زیادی از آنجا بدست آورد. او با استناد بر یافته‌های خود در آنجا مینویسد: آثار فلزی پیدا شده در "گوی تپه" نشان میدهد که، در ۳۰۰۰ ق.م.

هوریها در ترکیبات مس و قلع، آرسنیک استفاده میکردند، و این نشانگر آگاهی آنان از علم فیزیک و شیمی میباشد.

آثار و مدارک تاریخی نشان میدهند که بخشی از اقوام هوری به دلایل نامعلومی در ۲۴۰۰ ق. م به طرف شمال غرب و غرب کوچ کردند و حتی تا مصر پخش شدند و هنر و صنعت خود را تا آنجاها بسط دادند. به عقیده اکثر تاریخ دانان آن دسته از هوری‌ها که به شمال غرب و آنادولی کوچ کردند بعدها دولت‌های "هیت" و "اورارتون" را تشکیل دادند.

"زبان هوری‌ها با زبان اورارت‌ها از یک خانواده میباشند، اقوام لولوبی، قوتی، هوری‌ها و ایلامیان از لحاظ نژادی و زبانی نزدیک به هم بودند"^{۱۳۷}. آنچه که بیش از همه در پیروزیهای اولیه هوری‌ها نقش داشت این بود که آنان از اسب و ارابه در جنگها استفاده می‌کردند در حالیکه ساکنان بین النهرين هنوز از این وسایل استفاده شایانی نمی‌نمودند. همچنین هوری‌ها با تصرف نواحی شمال رودخانه فرات و تسلط بر راههای که در امتداد ساحل آن به بین النهرين و آسیای صغیر می‌رفت به آسانی می‌توانستند به تهاجمات خود ادامه دهند.

در حدود ۱۵۰۰ ق. م گروهی از اشراف هوری با هم متحد شدند و شخصی به نام سودارنا را از میان خویش به پادشاهی برگزیدند. به دلیل نفوذ اشراف و قبایل، سودارنا قدرت چندانی نداشت.

از تپه حسنلو در سولدوز در اذربایجان کثیبه‌ای از "تیشاری" شاه هوری از ۲۴۰۰ ق. م به زبان هوری با خط اککدی پیدا شده که نشان میدهد که هوری‌ها در ۳۰۰۰ ق. م در آذربایجان ساکن بوده‌اند.

"سندي از "ساشارنار" شاه هوری از ۱۴۵۰ ق. م از منطقه "ناوار" در دره "دیاله" پیدا شده است"^{۱۳۸}.

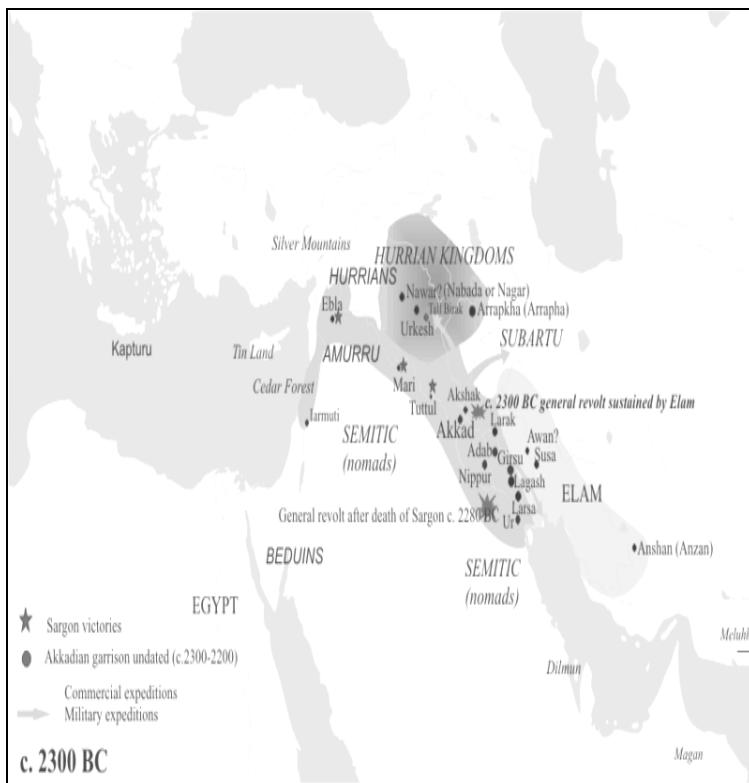
در حوالی ۱۲۰۰-۱۴۰۰ ق.م اقوامی از هوری‌ها در داخل ایلام هم زندگی میکردند و به مقام شاهی هم رسیده بودند، برای مثال هور پاتیلا، خاندانی که از لحاظ صدا و اسم از کلمه هوری مشتق شده است.

صنعت، هنر و تمدن هوری شبیه تمدن و هنر سایر ملل التصاقی زبان منطقه بود. پروفسور "دایسون" در باره هوری‌ها تحقیقات خیلی وسیعی انجام داده است، در مورد جام طلایی پیدا شده در تپه حسنلو در سولدوز (نقده) مینویسد: این پیاله زرین نشانه‌ای از تاثیر هنر و صنعت هوری‌هاست، و در ساخت آن تاثیر شیوه هنری هوری‌ها به وضوح دیده می‌شود. هنر و صنعت هوری‌ها نه فقط بر دیگر ملل التصاقی زبان بلکه بر سایر ملل نیز تاثیر عمیقی گذاشته بود.

در سال ۱۹۰۵ در ۱۵ کیلومتری جنوب شرقی سلماس در محل قاریاق، در بخش انزل عده‌ای کارگر ضمن کار به یک خانه سنگی برخورد کردند و در داخل آن آثار هنری زیادی وجود داشت، از جمله دو مجسمه گاو از تونج (برنجی)، وسایل آرایشی از جنس نقره و طلا و کمربند تونجی (برنجین) که با اشکال شیر، گاو، انسان بالدار تیر و کمان بدست وغیره تزئین شده بود. کارگران به طمع اینکه داخل مجسمه‌های سنگین طلا وجود دارد، بدن آنها را شکستند ولی سر مجسمه‌ها الان یکی در موزه لوور و دیگری در موزه‌هانری فوق دانشگاه‌هاروارد نگهداری می‌شوند. و کمربند ذکر شده در موزه‌هانری متروپولیشن نگهداری می‌شود با مراجعه به مجله میراث فرهنگی سال سوم شماره ۵. نشر ۱۳۷۰ صفحه ۵۳ این مطالب کاملاً تفہیم می‌شوند. در منطقه غرب دریاچه ارومیه از خوی تا اشنویه دهها تپه تاریخی مربوط به هزاره چهارم تا سده ششم قبل از میلاد وجود دارد اگر کاوشگری و تحقیقات علمی در انجاها صورت گیرد مطمئناً آثار فراوانی از هوری «لولویی «، فوتی «، مانن، اورارت و ماد پیدا خواهد شد. اما برخی مورخین بر تاسیس تمدن اورارت‌ها نیز توسط هوریها تاکید دارند.

عزت الله نگهبان که مسئول کاوشگری‌ها در تپه‌های تاریخی مارلیک و حسنلو بود مینویسد: «از هوری‌ها در دره "نابور" آثار فراوانی پیدا شده و با اهمیت ترین آنها مهرهای استوانه‌ای شکل هستند و نقش‌های حک شده بر آنها از سبک و روش مخصوصی برخوردار است و عین آنها در کرکوک، و نوزی نیز پیدا شده است». ^{۱۳۹} بر روی این مهرها نوشتگاتی با خط میخی وجود دارد و میگویند که باستان شناسان از ترجمه و افشار محتوا و نوع زبان آن نوشتگات خودداری کرده است ولی عین همان مهرها که از ۱۵۰۰ ق. م باشند در ایسیک گول در قراقستان هم پیدا شده است و نوشتگات آنها خوانده و ترجمه شده است، آن نوشتگات به زبان ترکی باستان و با خط اورخونی بود. سه نسل از آنها بر هوریها حکومت کرده بودند ولی هوریها آنها را تحمل نابود نکردند.

امپراطوری هوری



موریس وانلون، با مطالعه آثار پیدا شده در "تپه حسنلی"، نتیجه گیری میکند که، تمدن "گیلان" همان تمدن هوری میباشد. در دوره پادشاهی نوین تاریخ مصر باستان فرعون‌های مصر، سوریه را تصرف کردند و با دولت میانی همسایه گردیدند. دولت

میتانی با همسایه جدید خود روابط دوستانه‌ای برقرار ساخت. اتحاد با مصر مدتها سیاست اصلی دولت میتانی برای حفظ موقعیت خود بود.

در قرن ۱۴ ق. م دولت هیتی در مغرب دولت میتانی شروع به قدرت گرفتن نمود. بزودی روابط میتانی با این دولت به جنگ و جدال کشید. در طی این جنگ و جدال فرعون‌های مصر، متحدان اصلی میتانی کمکی بدان ننمودند و در نتیجه دولت میتانی شکست خورد و پایتخت آن نیز به دست هیتی‌ها غارت گردید. سرانجام دولت میتانی با یورش آشوریها به طور کامل سقوط کرد.

آسوری‌ها

آسوریان، یکی از گروههای قومی ساکن در ایران و برخی کشورهای دیگر که هویت، فرهنگ و تاریخ مختص به خود دارند. جمعیت آسوریان جهان را بین ۳۰۰،۰۰۰ تا حدود یک میلیون نفر تخمین زده‌اند که در ایران، عراق، ترکیه، سوریه، اردن، لبنان، ایالات متحده امریکا، اتحاد جماهیر شوروی و برخی از کشورها آسوریان سکنی دارند. آسوریان ایران تا پیش از انقلاب بین ۷۰،۰۰۰ تا ۹۰،۰۰۰ نفر (شاید ۷۵،۰۰۰ نفر) بوده است. اند. «^{۱۴۰}

آسوریان ایران بیشتر ساکن تهران و ارومیه‌اند و در اهواز، باختران، همدان، قزوین، اصفهان، تبریز، و سلماس نیز زندگی می‌کنند. بجز ایران، مناطق کوهستانی کردستان عراق و ترکیه هم از مراکز تجمع سنتی و مهم آسوریان است. با اینهمه، پاتریارک یا اسقف اعظم آسوریان مقیم ایالات متحده آمریکاست. جمعیت آسوریان بنا بر گفته یرواند آبراهامیان در کتاب ایران بین دو انقلاب ترجمه گل محمدی در میانه قرن بیستم به ۲۰۰۰۰ نفر کاهش پیدا کرد که البته زیاد مستند نمی‌باشد.

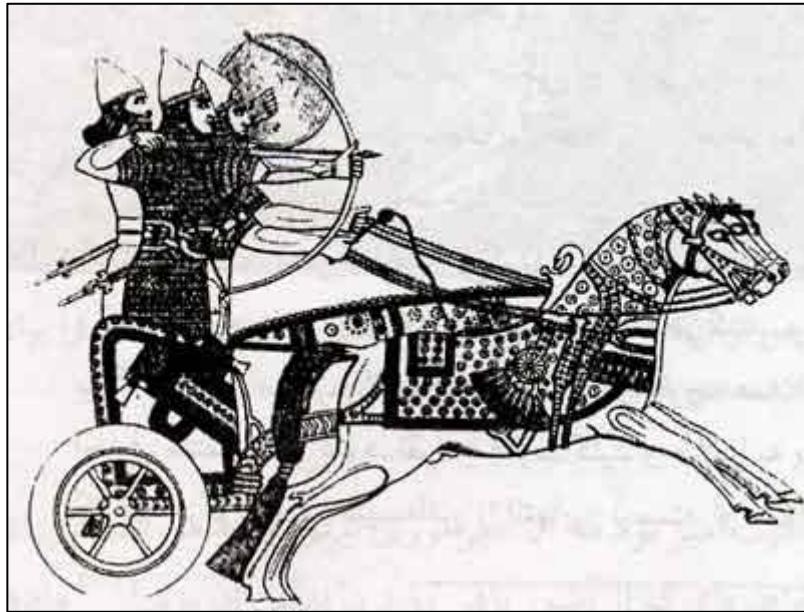
۲۵۹ / ۱۹۱۵



آشور بانی پال معروفترین پادشاه اشوری

شواهد زبان‌شناسی و مردم‌شناسی طبیعی یا زیستی ثابت می‌کند که آسوریان، مسیحیان سریانی‌زبان و از خانواده سامی‌اند و با اینکه اختلاط با مردمان دیگر، تغییراتی در ساختمان جسمانی ایشان به وجود آورده، اما گروههای اصیل‌تر، شکل و خصوصیات سامی خود را حفظ کرده‌اند. اینان از دیرباز به اعتقاد نستوری پای‌بند بوده‌اند، لیکن در میان آنان آسوریان یعقوبی مونوفیزیت و گروهی وابسته به کلیسا‌ای کاتولیک رم که خویشتن را کلدانی می‌خوانند - و اندکی ارتودکس یونانی و پرتوستانت انگلی نیز یافت می‌شود. به علاوه، در حوالی سلاماس آسوریانی زندگی می‌کنند که یهودی‌اند و به لهجه خاص خود، آرامی یهودی سخن می‌گویند، اما اینان همگی سابقه تاریخی مشترک دارند و اختلافات اعتقادیشان بعداً بروز کرده است (بجز آسوریان یهودی، که اطلاع درستی از سابقه تاریخی آنان در دسترس نیست). کلیسا‌ای نستوری سریانی‌زبان در سرزمینهای شرقی ایران فعالیتهای تبلیغاتی گسترده‌ای داشت و دامنه کارش به چین و هند نیز رسیده بود، چنانکه در برخی از نواحی جنوبی هند، چون مالابار و نیز در بخشهایی از چین و آسیای مرکزی، گروههای بسیاری بدان گرویدند از سوی دیگر مارونیان لبنان نیز از مسیحیان سریانی شمرده می‌شوند و وجه مشترک همه این گروهها قبول زبان سریانی به عنوان زبان دینی است، هرچند که تکلم هر گروه به زبان محلی خویش است ولی آسوریان ظاهراً بقایای سریانی زبان‌ان مسیحی شده در اعصار گذشته‌اند. قوم آسور (به آن قوم آشور نیز می‌گویند) یک، قومی سامی (از نژادسام پسر نوح) است که نخست در بابل فرمانروایی مطلق و گسترده‌ای داشت. آنان ابتدا در حاشیه دجله و فرات می‌زیستند و شهر نینوا را پایتخت خود قرار دادند. این قوم به خدایی معتقد بودند که نام او را گذاشتند و به همین

جهت این قوم را نام نهادند. بعد از ظهور حضرت مسیح ۷ آشوریان مانند ارمنی‌ها و دیگر مردم ایران باستان به آیین حضرت مسیح ۷ گرویدند.^{۱۴۱} ویل دورانت در تاریخ تمدن خود مینویسد: "کیفرها در آشور متفاوت بود از جمله شلاق زدن و سربریدن و گوش بریدن و زبان و چشم در آوردن و سروشکم بریدن." در قوانین سارگون دوم زهر خوراندن و سوزاندن پسر یا دختر در قربانگاه معبد نیز بود. مقررات در این سرزمین از بابل نیز سختتر بود زن در این سرزمین بسیار پست بود و مردان میتوانستند هر چند عدد ملعوقه میخواهند داشته باشند. اگر مردی زنی را در حال خیانت دستگیر میکرد حق کشتن او را داشت. البته در بعضی موارد نیز کاررا باداوری یا با سپردن به آب تمام میکردند. قدرتمند ترین شاهان آشوری بانی پال بود که ایلام را نابود کرد. او در سال ۶۲۷ قبل از میلاد در گذشت. او بر خلاف جانی بودنش کتابخانه‌ای را در نیونا تاسی کرد که کتابهای زیادی من جمله گیل گمیش از آن کشف شد و هم اکنون در موزه لندن میباشد.^{۱۴۲}



نمونه ارابه‌اشوری با سه نفر خدمه هنگام نبرد. این ارابه که می‌توانست در روز پنجاه کیلومتر حرکت کند، تندروترین و چابک‌ترین ارابه روزگار خود بود..

آشوریان خود را از نسل آشوریان کهن، یعنی مردم کشوری که در ۱۲۶۰ ق.م به دست مادها و متحدهای آنان مضمحل شد، می‌دانند، اما بر سر این سخن گفتگوهای بسیار است. آشوریان باستانی، قوم و کشور خود را اشور می‌نامیدند، اما آشوریان خود را سورایی. اسّورایی، و اثورایی مینامیدند. نامند، که نام اخیر بیشتر به آشوریان کو هستان نشین اطلاق می‌شود واژه سورایی (به معنی سریانی = سوریه برآند که نام آسوری برای این قوم سریانی زبان عنوان جعلی است و به قول فیلیپ حتی، مبلغین آنگلیکن این نام را رواج دادند، و در آن زمان مورد پذیرش رهبران قوم نیز قرار گرفت. لیکن باید توجه داشت که

نام آشور پس از سقوط امپراتوری آشور ادامه داشته است. در سنگنبشته های هخامنشیان اثورا (آشور) نام یکی از ایالات آن امپراتوری است؛ در ۱۱۶ م، تراژن امپراتور روم ادیابنه، یا ادیابن (واقع در شمال بین النهرين و حوالی زاب بزرگ در کرستان عراق) را تسخیر کرد و آن را با نام «آشور» لایتی از روم گردانید این سرزمین که در اعصار گذشته قسمتی از امپرانوری آشور بود، بعداً باز به ایران ملحق گردید، در حالی که نینوا متعلق به آن محسوب می شد. آمیانوس که در دوره ساسانیان می زیست آشور را یکی از مسیحیانی بوده اند و تاتیان می گوید که او خود در «سرزمین آشوریان» به دنیا آمده است.

«بنا بر یک سند ارمنی، کریستاپور اول، کاتولیکوس یا جاثلیق ارمنستان (میان سالهای ۴۷۵، ۴۸۰ م) نامه بی به مناطق آشوری می نویسد و آنان را از اختلاط با نسیونیان بر حذر می دارد. با توجه به نکات بالا عنوان آسوری برای این مردم به کلی بی اساس و خالی از سابقه تاریخی نمی نماید، و شاید قومی که در این کوهستانها از دیرباز می زیسته اند نام خود را به رغم تغییر زبان، همچنان حفظ کرده باشند.^{۱۴۳}»

اما از سوی دیگر، زبان آسوریان امروزی دنباله زبان اشوریان باستان نیست، بلکه آنها خویشاوندی دوری با آن دارد. «زبان آ سوریان (سریانی) همچون زبان آشوریان از خانواده بزرگ زبانهای سامی است ۱۴۴ زبان آشوری باستانی، یا زبانی است مستقل و یا لهجه بی است از زبان بابلی باستان، و به هر حال از گروه شرقی زبانهای سامی شمرده می شود، «ولی منشأ زبان سریانی از شاخه، شمالی این خانواده است». ^{۱۴۵} زبان آسوریان امروزی که به آرامی تلمود بابلی و به زبان مندایی نزدیک است به نامهای آرامی جدید و سریانی جدید نیز خوانده می شود. کسانی را که به این زبان سخن می گفتند. گویند سریانیان و آسوریان می نامند.^{۱۴۶}

«آرامیان مردمی از خانواده سامیان بودند که تا اوایل هزاره ۲ ق م در شبه جزیره عربستان سکونت داشتند، لیکن در ربع آخر این هزاره یا حتی پیش از آن به سوی شمال،

به بینالنهرین، سوریه و آشور مهاجرت کردند» ۱۴۷ آرامی در پایان قرن ۱۱ ق.م، زبان مردمی بود که در سوریه کنونی اقامت گزیدند و در آغاز هزاره اول ق.م، آرامیان دولت مستقل خود را در سوریه بنا نهادند اما پس از سقوط این دولت (۷۳۲ ق.م) زبان آرامی زبان بینالمللی سراسر منطقه گردید. «این زبان نخست در امپراتوری آشور جنبه بینالمللی یافت.» ۱۴۸ او سپس در شاهنشاهی هخامنشی نیز رایج شد. زبان آرامی در نتیجه قبول عام، زبان رایج در آسیای صغیر، سوریه و بینالنهرین گسترش یافت، چنانکه کلدانیان، آشوریان، مردم فلسطین و اسرائیلیان فی الواقع آرامی زبان شده بودند. پس تنها تکلم به زبان آرامی نمی‌تواند تعیین کننده ریشه قومی این مردم باشد و اثبات آرامی بودن آنان احتیاج به شواهد بیشتر دارد.

یکی از رموز کامیابی ارتش مخفوف آشور استفاده موثر از اربابه‌های جنگی بود که در اینجا توصیف شده است در کتاب آشورشناس بر جسته د.ج. وايزمن به نام جنگ در جهان باستان مسادل آشور به ظور زیبایی توضیح داده شده است.

قدرت اصلی ارتش آشور به خاطر وجود اربابه‌های آن بود.. اربابه‌های قرن نهم گاه با چهار اسب کشیده می‌شدند، اما عدم چابکی و آسیب پذیری اسب‌ها باعث شد که دیگر از آنها به عنوان وسیله جنگی استفاده نشود. تغییرات در فن آوری آهنگری برای طراحی وسیله نقلیه سبک، تر با یک قالب چوب که بر روی یک وسیله فرود فلزی کار گذاشته می‌شد همراه با حرکت محور چرخ به عقب از مرکز، این اربابه را بهبود بخشدید. نتیجه کار، قابل مانور بودن بیش تر اربابه در اثر اصطکاک کم تر چرخ بود... اربابه ران خود را در جلوی حفاظ محکم نگاه می‌داشت ضمن آن که مال بند را، که در آغاز بیضی شکل و سپس مستقیم شد، محکم به دست می‌گرفت و بدین ترتیب کنترل دو یوگ اسب آسان تر می‌شد. شکل اربابه مستطیل تر شد تا استفاده از زره و خدمه را راحت تر کند... با نزدیک شدن زمان نبرد یک اسب اضافی یا یدکی نیزه افکن، اما پس از قرن نهم فرد سومی نیز با یک یا

دو سپر برای تقویت عقب اربابه افزوده شد... این اربابها یا تکان و شوک شدیدی در مرکز

حمله ایجاد می‌کرد، تاکتیکی که ارزش حمله پیاده نظام دشمن در نبرد باز را کاهش

می‌داد، یا در جناحین در مانورهای محاصره هماهنگ با سواره نظام به کار می‌رفت ..

«چنین به نظر می‌رسد که مردم آرامی زبان، پس از قبول مسیحیت. برای تمایز خود از

آرامیان غیرمسیحی نام سریانی را برای خویش برگردند.»^{۱۴۹} پس از آنکه مسیحیت در

آسیای غربی منتشر شد، زبان سریانی به عنوان زبان دینی در کلیساها و مدارس این

سرزمینها رواج یافت. سپس با گسترش این دین به ایران، اقوام مختلف آن، و از جمله

آسوریان، با قبول دین مشترک و زبان رسمی آن به یکدیگر نزدیک شده، حتی بسیاری از

آنان در هم آمیختند و فرهنگ و ادبیاتی که در مدارس بزرگ و مراکز علمی آنان

(نصبین و جندیشاپور) به این زبان پدید آمد و واسطه نقل علوم و معارف یونانی به این

سوی جهان (ایران و سپس سرزمینهای اسلامی) شد نیز کلاً ساخته و پرداخته کسانی بود از

مردمان گوناگون این منطقه که دین مسیحی و زبان وابسته به آن (سریانی) را پذیرفته

بودند. در زمرة این مسیحیان، آسوریان، نستوری مذهب بودند که به انفصال میان جنبه

بشری و الهی عیسی مسیح(ع) اعتقاد داشتند. بدین سان، آنان نیز تابع کلیسای بودند،

کلیسایی که از کلیساهای کاتولیک و ارتودکس جدا شد و با نام «کلیسای شرق

سریانی(آسوری)» در سرزمینهای شرقی گسترش و نفوذ فراوان یافت.

در دوران اسلامی، کلیسای مشرق و پیروان آن فراز و نشیبهای بسیار به خود دیدند،

گاهی در آسیش بودند و زمانی آسیها و سختیهای فراوان تحمل کردند، ولی به هر حال

در قرن ۷ق/۱۳م این کلیسا ۲۵ مطران نشین و ۷۵ اسقف نشین در آسیا داشت. حمله مغول

برای مسیحیان نیز بلاای بزرگ بود؛ با سقوط بغداد، کاتولیکوس یا پاتریارک کلیسای

نستوری، از بغداد (مقر پاتریارک نستوریان تا آن زمان) آواره شد، سازمان کلیسا درهم

ریخت و ادامه زندگی مسیحیان با دشواری بسیار رو به رو گشت. گرچه در زمان هولاکو، و

اباقاخان، مسیحیان موقعیت ممتازی به دست آوردند، لیکن این وضع دوامی نیافت و کاتولیکوس مجبور شد که مرکز خود را به اشتویه در جنوب شهر ارومیه منتقل کند. حملات تیمور ضربه‌ای سنگین بر کلیسا‌ی شرق وارد کرد و درنتیجه قتل عامه‌ای مسیحیان در این دوران، مسیحیت از سرزمینهایی که در آن رواج گرفته بود تقریباً محو شد و گروههای اندکی که جان به در برده بودند به کوهستانهای غرب دریاچه ارومیه، کردستان ایران و عراق و ترکیه پناه بردن. اغلب محققین بر این نظرند که مسیحیان آسوری امروز بازماندگان این گروهها هستند لیکن این قول اساس استواری ندارد.

آگاهی ما از احوال آسوریان تا زمانی که مبلغین مسیحی اروپایی به این منطقه آمده و درباره این مردم گزارشایی دادند، همنچنان اندک است. یکی از این گزارشها نشان می‌دهد که در ۱۶۵۳م، ۴۰،۰۰۰ خانواده آسوری در نزدیک به یک قرن پیش از ان، یعنی در ۱۵۵۱م، بین آسوریان کشمکشی پیش آمد و گروهی تعیین پاتریارک جدید از نسب پاتریارک قبلی را نپذیرفته، خود پاتریارکی به نام یوحنا سولاکا برگزیده بودند. وی برای گرفتن تأیید به رم رفت و به دست پاپ جولیوس سوم رسماً کاتولیک شد و امیدوار بود که با کلیسا‌ی خود که متحد کلیسا‌ی رم شده بود بر نستوریان غلبه کند، ولی چنین نشد. کرسی یوحنا سولاکا در ارومیه قرار داشت و مقر گروه اول در موصل بود. ۳ تن از جانشینان سولاکا روابط خود را با رم ادامه دادند، اما تماسها تدریجاً ضعیف و سرانجام گسسته شد. آخرین اعتقادنامه توسط مار شیمون (شمعون) دوازدهم در ۱۶۷۰م به رم فرستاده شد. میرزا قاسم خان امین الشرع خویی در کتاب تاریخ تهاجمات و جنایات ارامنه که به کوشش علی صدرایی خویی جمع اوری شده است در مورد مارشیمون مینویسد: «نخست باید دانست که مارشمون نام، رئیس روحاًی ملت نصاری، و به زعم خود ایشان از نسل حضرت شمعون ابن الصفا بوده که از حواریین حضرت مسیح است. و این جماعت چندان به این شخص معتقد بودند که وی را از همه چیز آگاه و بر همه سرائر

و واقعیات پنهانی و غیر پنهانی عالم خبردار می دانستند و گمان داشتند که ایشان در هر حال و کاری بوده باشند و هر کجا هستند بر مارشمون جزءاً و کلاً پوشیده نبوده و وی بر حال و ضمیر هر احدی از آنها دانا و بینا است.

و حقیر وی را در خوی بدیدم و به دیدنش برفم. شخصی بود خوش سیما و سفید چهره و آثار ریاضت کثیر از بشره اش هویدا بود. و مانند درویش‌ها بر سرش چهل تاری بر روی تاج پیچیده داشت. و می‌گفتند که اغلب اوقات خود را به ریاضت و ترک حیوانات واربعینیات می‌گذرانید و خود مدعی بود که در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی-علیه السلام - آن حضرت با نصاری عهد و پیمانی بسته و جزیه‌ای بر ایشان نهاده و همان عهدهنامه در جلد آهو با خط کوفی مخصوص، که کاتب علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) نوشته هم در دست و مخزن در کلیسای بزرگ ایشان موجود است»

از سوی دیگر کلیسای اصلی موصل در ۱۶۸۰ م به رم متوجه شد و به دست پاپ اینوسنت یازدهم به کیش کاتولیک درآمد، لیکن به زودی یعنی در اوایل قرن ۱۸ این کلیسا نیز همچون کلیسای ارومیه از رم فاصله گرفت و هر دو به موضع مستقل سابق خود برگشتند. در این احوال مطران دیاربکر به کلیسای رم پیوست و به عنوان پاتریارک کلدانیان - در اتحاد رم - منصوب گشت. در ۱۸۲۶م، کلیسای موصل بار دیگر با رم متحد شد، و از آن پس این شهر مقر کلدانیان گردید، ولی پاترایرک ارومیه به مذهب نستوری خود باقی ماند و تنها وارث کلیسای شرق موسوم به «کلیسای شرق آسوری» شد اکنون کلیسای شرق آسوری وابسته به «شورای عالی کلیساهای جهان» استوقتی کیاکسار مطمئن شد که ارتشن او به اندازه کافی بزرگ و نیرومند شده است، نقشه خود در مورد یورش به اشور را به اجرا گذاشت. او می‌دانست که اشور، که زمانی بلای جان تمام خاورمیانه بود، اخیراً در اثر آشوب‌ها و شورش‌های متعددی که میان اقوام تابعه‌اش بروز کرده، ضعیف و

آسیب پذیره سده ات آسوری های عثمانی که جلیو نامیده می شدند، در جنگ جهانی اول به طرفداری روسیه به مقابله با دولت عثمانی برخاستند و شکست خوردند به سوی ایران متواری گردیده و در شهرها و روستاهای غرب آذربایجان از جمله اورمیه، خوی و سلماس اقامت گزیدند. مردم شریف این خطه نیز این مهمنان ناخوانده را با مهربانی پذیرفتند. ولی پس از چندی انگلیسی ها این پناهندگان را همراه با ارمنه فراری از قفقاز (به رهبری آندرانیک) و آسوری ها و ارمنی های بومی مسلح کرده و خواستند در غرب اذربایجان، یک حکومت مسیحی تشکیل دهند. ایده تشکیل چنین حکومتی به قیمت نسل کشی مسلمانان این دیار به فرجام می رسید. اردوی مسلح مسیحیان در ماه مارس (اسفند سال ۱۲۹۶) در روز چهارشنبه سوری، در شهر اورمیه و در اردیبهشت ماه سال ۱۲۹۷ در سلماس و کنه شهر بیش از ۱۳۰ هزار نفر از مسلمانان این منطقه را به طرز فجیعی کشند و می رفت که هدف شوم این جنایتکاران تحقیق یابد، ولی با آمدن ارتش عثمانی این نقشه شوم نیز ناکام ماند آسوری های عثمانی که جلیو نامیده می شدند، در جنگ جهانی اول به طرفداری روسیه به مقابله با دولت عثمانی برخاستند و شکست خوردند به سوی ایران متواری گردیده و در شهرها و روستاهای غرب آذربایجان از جمله اورمیه، [خوی و سلماس اقامت گزیدند. مردم شریف این خطه نیز این مهمنان ناخوانده را با مهربانی پذیرفتند. ولی پس از چندی انگلیسی ها این پناهندگان را همراه با ارمنه فراری از قفقاز به رهبری آندرانیک اوزانیان و آسوری ها و ارمنی های بومی مسلح کرده و خواستند در غرب اذربایجان، یک حکومت مسیحی تشکیل دهند. ایده تشکیل چنین حکومتی به قیمت نسل کشی مسلمانان این دیار به فرجام می رسید. اردوی مسلح مسیحیان در ماه مارس سال ۱۲۹۸ در روز چهارشنبه سوری، در شهر اورمیه و در اردیبهشت ماه سال ۱۲۹۷ در سلماس و کنه شهر بیش از ۱۳۰ هزار نفر از مسلمانان این منطقه را به طرز فجیعی کشند و می رفت که هدف شوم این جنایتکاران تحقیق یابد، ولی با آمدن ارتش عثمانی این نقشه شوم نیز

ناکام ماند. احمد کسری تبریزی حوادث خونین ارومیه را در کتاب تاریخ ۱۸ سال آذربایجان این چنین توصیف می‌کند: «درست ۳۳ روز از اول دعوا گذشته اهالی شهرتی خانه‌ها با هزاران مصائب از بی آذوقگی و نا امنی و فقدان خویشاوندان و نزدیکان خزیده و زهیج جا خبر نداشتند یکدفعه صبح روز چهارشنبه آخر سال که درهمه ولایات ایران جشن وسروور است لگام گسیختگان جلو به محلات رو آورده و مسیحی آن دیگر نیز که پی بهانه می‌گشتند تا جیلوها داخل خانه‌ها شده و درها را شکسته پست باهم را گرفته و بی آنکه از کسی مقاومت ببیند دختران خرد سال و بچه‌ها و مردان و زنان را در اطاقها و دهليزها و پشت باهم هدف گلوله نمودند واقعاً امروز مصیبت عظیمی بود، نه پناهگاهی، نه مفری، همینکه اهالی این در بند از کوچه‌ها یا از پشت باهم به آن در بند فرار می‌کردند پس از ده دقیقه مسیحیان همان در بند را می‌گرفتند و اینها را در آنجا یکجا می‌گشتند احمد کسری حوادث خونین ارومیه را چنین توصیف می‌کند: درست ۳۳ روز از اول دعوا گذشته اهالی شهرتی خانه‌ها با هزاران مصائب از بی آذوقگی و نا امنی و فقدان خویشاوندان و نزدیکان خزیده و زهیج جا خبر نداشتند یکدفعه صبح روز چهارشنبه آخر سال که درهمه ولایات ایران جشن وسروور است لگام گسیختگان جلو به محلات رو آورده و دیگر نیز که پی بهانه می‌گشتند تا جیلوها داخل خانه‌ها شده و درها را شکسته پست باهم را گرفته و بی آنکه از کسی مقاومت ببیند دختران خرد سال و بچه‌ها و مردان و زنان را در اطاقها و دهليزها و پشت باهم هدف گلوله نمودند واقعاً امروز مصیبت عظیمی بود، نه پناهگاهی، نه مفری، همینکه اهالی این در بند از کوچه‌ها یا از پشت باهم به آن در بند فرار می‌کردند پس از ده دقیقه مسیحیان همان در بند را می‌گرفتند و اینها را در آنجا یکجا می‌گشتند «البته میرزا قاسم خان امین الشرع خوبی در کتاب خود در مورد ورود ارتش عثمانی و مقابله با جنایات آسوری مینویسد: «خلاصه کلام اردوی ترکان به فاصله چند روز از وان حرکت کرده و با استعداد و مهمات لشکری و توپخانه وارد خوی گردید و دل اهالی را از پیچ و

تاب و قلق و اضطراب(۱۶۰ الف) برهانیدند. عجبتر اینکه به مجرد وصول لشکر ترک - ایدهم الله تعالی - گویا خون در عروق حضرات مسیحی‌ها منجمد گردید و شریان اجسام ایشان دیگر از کار بیفتاد که بعد از آن به کلی از خیال هجوم آوری به خوبی منصرف گردیده و بر احوال خویش پیچیده شدند و در مقابل دشمن بنای سنگر کنده و استحکامات درست کردن گذاشته، سنگرهای عمیق پیچ در پیچ در دهات ارامنه و خسروآباد کنده بودند که سواره با اسب در سنگرها حرکت کرده و دیده نمی‌شد و بر پشت بام‌ها نیز باستان‌های محکم به قانون هندسه درست کرده، توپ‌ها کشیده داشتند و پس از ورود عساکر ترکان اگر چه نخست زد و خوردي در میان واقع شده و جنگ مختصری یک روز کردند ولی ترکان در آن جنگ چون هنوز به فراخور حال دشمن استعداد و عده کامل تهیه ناکرده بودند، موققیت حاصل نکرده و بلکه شکسته بودند و به تقریر یوسف ضیاییک شهبندر می‌گفت که مقصود ما از این محاربه فقط استعلام قوه و استعداد طرف مقابل بوده چه بوجه من الوجه مقدار قوت و استعداد و عده نفوس طرف مقابل بر ما معلوم نبوده و لذا خواستیم که قوه دفاعیه ایشان را دانسته و به اندازه قوه ایشان ما نیز قوه و استعداد جلب بنماییم لاجرم بعد از این محاربه دیگر اقدامی نکرده و اتصالاً عسکر و توپ‌های بزرگ از وان حمل کرده به جانب سلماس همی برdenد تا آنگاه که موعد جنگ رسید در ظرف چند ساعتی مسیحی‌ها را متفرق و فراری نمودند..» از اشخاصی که در اردوی ایشان در بالای شکر یازی حاضر بود شنفتهم حکایت می‌کرد که: «حضرات از بالای شکر یازی تا بالای (۱۶۰ ب) شهر قریب یکصد و هفتاد توپ و سرآلیوز {مسترالیوز} کشیده بودند و بر سر هر قله‌ای و بلندی در این مایین توپ‌ها کشیده داشتند و در تمامی این مسافت عسکر به فاصله قلیلی سنگرها کنده، در کمین نشسته بودند. می‌گفت از بامداد آن روز که شروع به جنگ گردید به این معنی که نصاری و ارامنه از هفت محل که دهات ایشان است اتراف داشتند و ترکان یک مرتبه بنای آتش فشانی کرده

و توب‌ها را به هفت ده بیستند و از این طرف هم پیاده نظام هجوم کردند هوا یکپارچه از آتش شده بود به حیثی که دیگر دشمن ممکن نمی‌کردند که در سنگر حرکتی یا تیراندازی بنمایند به فاصله دو سه ساعت همه ارامنه و نصاری از دهات خود بیرون ریخته مانند گله‌ای که گرگ بر آنها حمله کرده باشد از محال خود به صحراریخته و رو به اورمیه فرار کردند زیرا که ترکان همان جانب اورمیه را در محاصره باز گذارده بودند و هکذا در هر جنگی گویا به جهت دشمن راه گزینی می‌گذاشتند و از چهار طرف محصور نمی‌کردند چنانچه تمامی جماعت مسیحی یک مرتبه شکست یافته رو به اورمیه با اهل و عیال و اطفال آنچه بیشتر بوده با خود برداشته یک سره فرار بکردند اشهاد بالله ترک‌ها را در این جنگ که با ارامنه و نصاری اتفاق یافتاد شجاعت و شهامتی و دلیری و جسارتخانی داده بودند که از یادها فراموش و از تاریخ‌ها محو نخواهند بود و شایان همه قسم تعریف و تمجید می‌باشد».

از آن جمله عدهای از عساکر در بالای قریه شکریازی سنگر کنده بودند که روزی جمعی کثیر از فدائیان و نصاری بر آن سنگر هجوم کرده و از میان دره و سیلی می‌آیند که از دور مشهود نمی‌شند تا آنگاه که نزدیکی سنگر رسیده (الف) یک مرتبه هجوم می‌نمایند و هر چند به تیر گلوله کشته می‌شند، اعتنا نکرده، جد و کدشان بر دخول سنگر ترکان بوده که آنها را از سنگ برخیزانند با وجود این حمله صائل و تهاجم‌هاییل باز لشکر جنگی ترک از پیش برنخاسته و چون دیدند که دشمن دیگر از محل تیراندازی گذشت، یکباره با نیزه‌های تفنگ بر آنها حمله کرده و ایشان را سوراخ سوراخ کرده و عقب می‌نشانند و جمعی را کشته، بقیه را دوان دوان تا نزدیکی ده خودشان تعقیب کرده، آنگاه بر می‌گردند.

و مخصوصاً این جماعت در جنگ با نیزه تفنگ مهارتی کامل و شجاعتخانی داشتند. این بنده از قول اسماعیل آقا شنیدم می‌گفت: گاهی که من سر راه را بر ارامنه وان بسته و

جمعی از ایشان را در میان دره قطور هدف تیر تفنگ نمودم آن کشته ها را که مشاهده کردیم، غالبا با دستنگی تفنگ مجروح شده بودند و معلوم بود که از ضرب نیزه پیچ تفنگ عسکر کم کسی از ایشان مانده بود که زخم نخورد و بدنش را سوراخ نکرده باشند.

خلاصه کلام: عمومی ارامنه و نصاری تحمل حملات مردانه ترکان را نیاورده و از جو لگه سلماس فرار کرده، در ارومیه اتراف نموده و عسکر عثمانی هم تا قله کریوه قوشچی که کریوه بسیار سختی است رفت و در آن قله جماعت ارامنه و نصاری سنگر کرده و ترک ها هم در همان کدو ک (گردانه) نشسته، مشغول زد و خورد بودند و در این بین محاربات و مضاربات بسیار فقره فقره خیلی اتفاق افتاده بود و مابقی اردوی عثمانی ها در تبریز و خوی و سلماس اقامت کرده و با مردم به طریق مهربانی رفتار همی کردند و در هر یک از این شهرها مجلسی به اسم اتحاد اسلام تشکیل داده و مردم را عموما به اتحاد و دوستی (۱۶۱ ب) دعوت می کردند و به جهت آن مجلس مقدس هیئت رئیسه های انتخاب نمودند و چون این بنده داخل بعضی ادارات و تشکیلات نشده بودم لاجرم حقیر را حسب الخواهش جماعت هم از اجزای آن مجلس انتخاب نمودند و کسی را بدون بلیط داخل آن مجلس اتحاد نمی کردند و بیدق های آن مجلس را هم مرکب از شیر و خورشید و ماه و ستاره قرار داده بودند.

و نیز الیان پاشا قماندار اردوی ششم با جماعت کافیه بر سر ارومیه هجوم کرده و مسیحی ها را از جلو برداشته در مدت قلیلی شهر ارومیه و اطراف آن را نیز از ارامنه و نصاری تخلیه کرده و عموم مسیحیان به جانب موصل و بغداد رسپار شدند و از ممالک محروسه ایران بال تمام خارج گردیدند ولیکن هنوز نصاری سلماس تازه فرار کرده بودند و هنوز روز سیم شکست ایشان بود که قضیه هجوم ارامنه به جانب خوی و سلماس به همراهی اتریانیک {آندرانیک} که پادشاه ارامنه بود واقع گردید حاج غلامحسین یزدانی

در دستنوشته‌هایی بنام "خازرات زندگانی من و وقایع تاریخ منطقه" که به همت فرزند گرامیش ف. یزدانی جمع اوری شده و نمونه‌هایی از آن به همت مهندس یزدانی فرزندش و دکتر صدیار وظیفه در شماره‌های ۵۶-۵۷ نشریه خدالفین چاپ شده است به این جنایتها اشاره دارد که نمونه‌ای از آن را برای آشنایی با جنایات آشوریان در آذربایجان ذکر مینمایم:

«.... اکراد از هر طرف مارشیمون و همراهانش را گلوله باران کردند مارشیمون و همراهانش به قتل رسیدند به جز ۳ نفر که توانتند بگریزند و به خسرو آباد خبر بردنند اکراد شروع به لخت کردن جنازه‌ها کردند نیم ساعتی طول نکشید که تمامی جنازه‌ها لخت شدند..... جلوها وارد کهنه شهر (تازه شهر کنونی سلماس) شدند آنها وحشی ترین و جنگی ترین مردمان بودند... اول بازار و دکانین را آتش زند... قوم جلوی وحشی و وحشی تر از آنها ارامنه تر کیه وارد شهر شدند... لوله تفنگ را بر روی مردم میگرفتند و میگفتند پول پول و پس از لخت کردن آنها را میکشند. بیچاره کربلایی حسن آقا به یکی از جلوها گفت که من اینجا پول ندارم. شما مرا با این پهله ببرید پیش مادر اینها و آنجا پول هست من به شما بدهم و او قبول کرد و مارا برد در راه چند نفر خواستند پدر بزرگ مارا بکشند که آن جلو نگذاشت در کوچه‌ها جنازه‌ها روی هم انباشته شده بود در بعضی جاهای ناچار از روی اجساد رد میشدیم. بالاخره با دشواری مارا به نزد مادر و مادر بزرگ رسانید در همانجا پنجاه توام پول که در جیب من گذاشته بود در آورد به او داد چند قدمی دور شده بود که دوباره برگشت پدر بزرگ را شهید کرد... دسته دسته جلوها وارد اطاقها میشدند و گاهی به روی مردم شلیک میکردند..... کشتار تا عصر آنروز ادامه داشت..... دختران و نواعران به روی خودشان زغال میمالیدند که خودشان را از شر ارامنه و جلوها حفظ نمایند. با این حال باز جوانانشان می‌آمدند و بعضی دخترهارا میبردند و چه فجایعی ببار می‌آورند پیر مردها وقتی این صحنه‌هارا میدیدند گریه میکردند و به

سر و صورت خود میکوییدند در ایران در آنزمان دولت نبود و ملت بی صاحب بود و
ولیعهد بی ناموس در تبریز حکومت میکرد ولی ناموس مردم در دست قوم جلو ارمنه لکه
دار میشد.....اسران را به قلعه سر بردند از میان دیلمقان می گذشتم دکانین را آتش زده
بودند و شهر درهم و برهم و کسی پیدا نبود و کاملاً مخرب و ... تمامی اسرا را در یالقیز آباد
استراحت دادند و خود برگشتند و اسرا آزادانه تا شب در انجا ماندند»

بیزدانی در جایی دیگر مینویسد: «...آندرانیک با دو هزار قوای ارمنی از جلفا گذشت و
به طرف خوی هجوم اورد در سر راه به هر ده که میرسیدند قتل و غارت و کشت و کشtar
میکردند. اهالی دهات دسته دسته به خوی چناه آوردن. قوای اندرانیک گویا با جلوها و
ارمنه سلماس تماس گرفته بودند قرار شده بود آنها از آن طرف بیایند اول خوی بعد سایر
شهرهای آذربایجان را اشغال کنند. خوی نیز مانند دیلمقان دورها دور بندر (حصار) داشت
و در واژه‌های متعددی داشت. منزل ما نیز نزدیک دروازه جلفا بود. ارمنه به یک فرسخی
خوی رسیدند. قریب شصت نفر سرباز ترک در خوی بودند. دروازه‌ها را بستند. قوای ارمنه
بلافاصله به جلوی بندرها رسیدند. جنگ با شدت تمام در گرفت و سایر اهالی که اسلحه
داشتند از بندرها شلیک می‌کردند. اهالی خوی از رساییدن آب و غذا به جنگ جویان دریغ
نمی‌کردند. فرمانده ترکها مردم را دلداری میداد و می‌گفت هر گاه شش ساعت استقامت
نماییم قوای ما خواهد رسید. طولی نکشید که از کوه غضنفر ترکها با توپ شلیک کردند و
قوای ارمنه را پراکنده ساختند. بعدها سواره و پیاده نظام ترکها رسیدند و ارمن (ارمنه) را
تارود ارس تعقیب کردند و اکثر آنها را کشتند..... ارمنه‌ای که همیشه به فکر تصرف
قسمتی از خاک آذربایجان را در سر می‌پروراندند. از جلفا وارد ایران بشوند و به قوای
جلوها بیرونندند. شاید اگر آنروز قوای عثمانی بداد ما نرسیده بود الان هم قسمتی از
آذربایجان در تصرف ارمنه بود....»

البته در مورد فجایع جیلولوق (باید بین ارمنی‌ها و جلوها تفاوت حاصل شد زیرا آذربایجانی‌ها آسوری‌ها جیلو میگفتند) و ارمنی کتاب و رویداد و خاطره بسیار است و در کتابهای مانند تاریخ ۱۸ ساله اذربایجان و سرزمین زرتشت محمد باقر تمدن و تاریخ رضاییه (اورمیه) علی دهقان و تاریخ اورمیه احمد کاویانپور و تاریخچه رضاییه رحمت الله توفیق و مویه‌های شهر غریب غلام خان حشمت و بدان بطور مفصل اشاره شده است که انشا الله در جلد های سوم و چهارم که مربوط به مسائل ارامنه و آسوریان در آذربایجان ایران و جمهوری اذربایجان و نسل کشی مسلمانان بدان بطور مفصل خواهیم پرداخت و در این بخش به چند موردی که شاید در کتابهای دیگر به آنها کمتر اشاره شده است دست یازیدیم که نشان از فجایع آن دوران میباشد که افرادی مانند مارشیمون و آندرانیک و اغا پطرس و سیمیتقو و روسهای جنایتکار عاملان آن بودند.



ژنرال آغا پطرس آسوری

بهتر است با توجه به اشاره شدن به نام مارشیمون در مورد دوست و همکار او آقا پطرس که در جنایات او علیه مسلمین سهیم بود نیز توضیحی بدhem این توضیحات برگرفته از کتاب تاریخ گویلان "(گولان-یکی از روستاهای آسوری نشین بخش انزل اورمیه در جوار روستای جمال آباد) نوشته شamas جبراییل ملک داودی با توجه به خاطرات"پیرا آغاسی گویلان" که به او "مام پیرا" می‌گفتند میباشد؛ او اهل "بزی" از ترکیه بود. مادرش او را به مدرسه مسیونرهای امریکایی میبرد تا در انجا تحصیل کند. و یکی از بهترین و باهوشترين شاگردان انجا بود. بعد از اتمام درسش اقا پتروس یک روز مهر میسیونری را بر میدارد و سپس راهی امریکا میشود. در امریکا به نام میسیونرهای امریکایی در ایران پول فراوانی جمع میکند. و با آن پول شروع به تجارت کرده و منبع درامدی حاصل میکند. هدف او کمک به ملت اشور بود تا بتواند برای آنها در ایران مدارس احداث کند و کمک مالی هم بکند. بعد از برگشت به ایران میسیونرها از کار او با خبر میشوند به دولت وقت ایران شکایت میبرند. اقا پطرس به ترکیه پناه میبرد. در آن زمان اسکندر خان سر کنسول ترکیه در ایران بود. او اقا پطرس را پناه میدهد و در سفارتخانه به او شغل کاتب را میدهد. بعد از گذشت زمان اسکندر خان دخترش ظریفه خانم را به عقد اقا پطرس در میورد. پس از گذشت مدتی اسکندر خان از مقام خود تعویض میشود و اقا پطرس را که دامادش بود به جای او میگذراند و او سر کنسول ترکیه در شهر اورمیه میشود. در همین مدت اقا پطرس در خفا با شوروی همکاری محرومانه خود را شروع میکند و در تلاش بود تا از این راه بتواند به ملت اشور کمک کرده و ازادی هایی را برای آنها کسب کند (توجهی همکاری پطرس با روسها؟). متأسفانه ترکیه مطلع میشود و او را از مقام کنسولگری عزل میکند. شوروی او را بلا فاصله به پترزبورگ (لینینگراد) میبرد. تا در امان باشد. پس از مدتی به اورمیه بر میگردد و سرکنسولگری شوروی را به او اعطا میکند. این زمانی است که جنگ شوروی با ترکیه در گرفته است.

در سال ۱۹۱۴ شهرهای خوی و سلماس در دست اشوریها بود(در دست آنان نبود بوسیله آنان غارت شده بود). اقا پطرس از حکومت وقت ایران جیره‌ای میگرفت که انرا در اختیار ملت‌ش اشور قرار میدادتا بتواند نان پخت کرده و مایحتاج خود را فراهم کنند. زیرا در این جنگ اشوریها تحت فشار زیادی بودند. در این جنگ ترکهای عثمانی زیادی کشته شدند. از طرفی روسها بر کردها مالیات می‌یندند (گندم و جو) و به آنها می‌گویند که برای زنده ماندن باید این مالیات را بپردازند(مامور گرفتن مالیات از کردان مسلمان یک آسوری). اقا پطرس مامور این مالیات بود و او این ماموریت را به رابی بنیامین ملک داد از گویلان محول می‌کند. او انرا از قولینجی به اورمیه میفرستاد و توسط اقا پطرس بین مردم اشوری تقسیم می‌شد.

در سال ۱۹۱۷ انقلاب شوروی پیش امد. و ترکها از این موقعیت استفاده کرده و مسیحیان بسیاری را قتل عام کردند(این نظر مام پیرای ۹۰ ساله بود و در واقع اینگونه نبوده است). اقا پطرس در آن موقع تصمیم می‌گیرد که زمان آن رسیده که با ارامنه و گرجی‌ها متحد شود و در صورت حمله به هر یک از طرفین به هم‌دیگر کمک کنند. و نمایندگانی به این دو کشور میفرستد که پیشنهاد او مورد قبول واقع می‌شود. سپس قشونی از سربازان اشوری از اورمیه به جلفا میفرستد تا ارتباطی باشد بین ارمنستان-گرجستان و اشوریها اورمیه.

سران شوروی هر انچه که داشتند در شهرهای اورمیه و تبریز(اسلحه و پول) به اقا پطرس سپرده بودند(تحریک آسوریان توسط روسها). انگاه او به حضور مار شمعون بنیامین می‌رود و به می‌گوید که این ثروت در دست اوست. از آن حضرت کسب اجازه میخواهد تا به شرابخانه(محل مهمات و پول) رفه و با خود بردارند (اشوریها) و آنها را به جزیره شاهین(شاهی اسلامی کنونی) در دریاچه ببرند. اقا پطرس گفت که در این جزیره هفت ده وجود دارد و وسائل میتوان انجا برده و نگهداری کنند زیرا ترکهای عثمانی بزودی

به اشوریها حمله خواهند کرد و لازم بود که اشوریها نیز مسلح باشند. و با دفاع از خود میتوانستند پیا ایستاده تا قوای دوستان ارامنه و گرجی برسند.. اما متاسفانه مار شمعون قبول نکرد. سپس ترکها هجوم برده ولی اشوریها دلیرانه مقاومت کرده و اورمیه را از دست ندانند.

سپس جریان دیدار مار شمعون با سمکو (کرد) پیش امد. اقا پطرس او را منع میکند ولی مار شمعون مجدداً پیشنهاد او را رد میکند و آن فاجعه پیش می‌اید. اقا پطرس با شنیدن شهادت مار شمعون بلا فاصله نیروهای خود را که متشکل از قیوران اشوری بود بر داشته و از طریق کردستان و صومای برادر دوست اورمیه به قلعه چهريق محل اقامت سمکو حمله میبرد و تمامی اهالی انجا را کشته و قلعه را ویران میکند(سیمیتکو به ترکیه فرار میکند) سپس به سلماس برگشت. در انجا از سورمه خانم خواهر مار شمعون کسب اجازه میکند به شهر خوی برود تا اسرای اشوری را ازاد کند. انگلیسی‌ها قول کمک داده بودند و در میانه در انتظار اشوریها بودند. ولی سورمه خانم قبول نکرد و اسرای اشوری بالغ بر ۷۰۰۰ (رقمی بسیار اغراق‌آمیز از خود اهالی خوی نیز تعدادشان زیاد بود؟) نفر در خوی قتل عام شدند. که بیشتر آنان از اهالی "تحومه" بودند.

مام پیرا میگوید: شنیدیم از طرف عراق نیروی عظیمی از ترکها به اورمیه می‌ایند. به اقا پطرس پیغام داده بودند که اشوریها تسليم شوند. اقا زمان خواست به مدت یک هفته تا فکر کند. و برای آنان هدایا و خوراکی فرستاد. به آنها گفت بنوشید و بخورید تا من جواب دهم. و در این مدت از طریق هرگور و ترگور (روستایی در حومه اورمیه) و دشت بیل و اوشنو (اشنویه) بهمراه سربازانش قشون ترک از پشت سر احاطه کرد و به ما نیز دستور داده بود که به محض دیدن نور در اسمان حمله را شروع کنیم. ما نیز چنین کردیم تعداد زیادی ترک کشته و بسیاری را به اسارت گرفتیم. اسرا و سرکرده آنها را به همدان بردهیم. سپس شنیدیم که قشون خلیل پاشا بالغ بر ۶۰ هزار نفر برای کمک به ترکها در حال وارد شدن

هستند. ما دیگر اسلحه و مهمات نداشتمیم. از طرف دیگر اندرانیک از ارمنستان برای کمک به اشوریها می‌اید. به شهر خوی که میرسد خبر میدهد که میخواهد به سلاماس بیاید ولی به او خبر میدهند که اشوریها کوچ کرده‌اند و او نیز با سپاهش به سوری بر می‌گردد. ترکها با شنیدن این خبر آنها را تا ده قوشچی تعقیب می‌کنند.

در همین ایام هوای پیمایی را مشاهده کردیم که به طرف قلعه امیریکایها رفت. و اعلامی‌هایی پخش کرد که میگفت به ما حمله نکنید زیرا از دوستانان هستیم. و برای کمک امده ایم. هوای پیمای نزدیکی ده سنگر بورزو خان در چمنهایی نشست که به آن "خاتون جان" می‌گوییم. دو افسر انگلیسی پیاده شدند و در مورد منزل مارشمدون پرسیدند و گفتند که چه نوع کمکی میخواهید. ما به آنها گفتیم که نیاز به اسلحه داریم و نه پول. آنها اعلام کردند که در آن موقع نمیتوانستند کمک اسلحه و مهمات کنند ولی گفتند که به طرف "تکان تپه" (تکاب) برویم زیرا نیروی کمک در انجا منتظر است! (یاری استعمارگران انگلیس که فقط تشنۀ خون ملت مظلوم ایران بودند) سپس به "ساهین قلعه" (شاهین دژ کنونی) بروید تا با اسلحه و پول کمکتان کنند. اقا پطرس با بیش از هزار سرباز اشوری به راه افتاد تا راه را برای ملت بیچاره‌اش باز کند. متاسفانه در انجا شمار زیادی از پیر و جوان و کودک قتل عام شده و به اسارت هم گرفته شدند. (بلی پیر و جوان مسلمان) تعداد باقی مانده تشنۀ و گرسنه به شهرهای بیجار- همدان و کرمانشاه برده شدند و آن دو انگلیسی را هم در دیدیم. تعدادی زیادی هم به بت ناهرین برده شدند و در شهرهای مندان و باکوبای مستقر شدند. زمانی که به بیجار رسیدیم با خبر شدیم که ترکها مغلوب شده‌اند. اقا پطرس خواست برگردد و با آنان بجنگد ولی انگلیسیها او را منع کردند. در مندان و باکوبای به دستور انگلیسیها ما را وادرا به جنگ با کردها و اعراب کردند و گفتند جنگ را ادامه بدهید تا به اورمیه برسید و در صورت پیروزی شهر را برای خود بگیرید. به نهر "زاوا" (در کردی به معنای داماد- احتمالاً همان زاب است) که رسیدیم از سورمه خانم

نامه رسید و به اقا پطرس گفت که عقب نشینی کند. و جنگ را ادامه ندهد و گرنه با شلاق بریتانیای کبیر تنبیه میشود! پس به مندان برگشتیم. در انجا اقا پطرس توسط انگلیسیها محاکمه جنگی شد. ولی کنسول فرانسه که در انجا بود به او گفت که در روز محاکمه لباس رسمی خود را با تمامی درجاتش پوشید انگاه کسی نمی‌تواند او را محاکمه کند زیرا ازو بزرگتری وجود نداشت. و چنین هم شد. زمانی که ژنرال اقا پطرس وارد دادگاه شد تمامی قصاصات به احترام پیا خاستند. انگلیسیها که جریان را چنین دیدند گفتند که چون اینجا کسی نیست که بتواند او را محاکمه کند لازم است از اینجا خارج شود و او را اینچنین بود که به فرانسه تبعید کردند(چه دلیل مسخره‌ای جهت عدم محاکمه یک متهم) در انجا نیز از او دست نکشیدند و طبق عادتی که داشتند به او امپول مرگ زده شد. سال ۱۹۳۲ در فرانسه در حالیکه ژنرال اقا پطرس بیش از ۵۰ سال نداشت دارفانی را وداع گفت و شهید راه ملتمنش گشت «چنانچه در اینمجلد بعدی ذکر خواهد شد..البته در مورد آسوری و ارامنه و چگونگی نفوذ آنان به ایران و قتل مسلمانها در جلد های بعدی بطور مفصل توضیح داده خواهد شد.

۲۸۱ / ۱۹۱۵



مارشیمون رهبر آسوریان حمله کننده به آذربایجان

عکس از کتابخانه شخصی حسن کامکار

سرانجام حکومت آشور:

با این حال او معتقد بود که نباید دشمن را دست کم گرفت و از این رو خردمندانه با نبوپلسر پادشاه بابل، که به اندازه وی از آشوریان بیزار بود متحد شد. حدود سال ۶۱۴ ق.م نیروهای متحد ماد و بابل به سرزمین اصلی آشور واقع در کرانه‌های علیای رود دجله سرازیر شدند. شهرها یکی پس از دیگری به دست حمله کنندگان افتادند تا سرانجام به بزرگ‌ترین و مهم‌ترین شهر آشور یعنی نینوا یورش بردن. پیامبر یهود، ناحوم نبی، که معاصر با کیاکسار بوده است، توصیف زنده زیر را از سقوط خونین شهر در عهد عتیق ارائه می‌دهد:

خراب کننده (کیاکسار-کیخسروی مادی- دست خداوند) در مقابل تو بر می‌آید.
حصار را حفظ کن، راه را دیده بانی نما، کمر خود را قوی گردان و قوت خویش را بسیار
زیاد کن... سپر جباران او سرخ شده و مردان جنگی به قرمز ملیس و اربابها در روز تهیه او
از فولاد لامع است و نیزه‌ها متحرک می‌باشد. اربابها را در کوچه‌ها به تنی می‌رانند و در
چهارسوها به هم بر می‌خورند. نمایش آنها مثل مشعل هاست، مانند برق‌ها می‌دونند...
دروازه‌های نهرها گشاده است و قصر گداخته می‌گردد. و خصب بر هنئ شده (به اسیری
برده می‌شود (ملکه) و کنیزانش چون نوای فاخته‌ها سینه زنان ناله می‌کنند و نینوا از روزی
که به وجود آمد چون بر که آب بود اما مردمانش فرار می‌کنند) و اگر چه صدا می‌زنند)
که باستیید، باستیید، لیکن احدی ملتft نمی‌شود. نقره را غارت کنید و طلا را به یغما
برید زیرا که اندوخته‌های او را و کثرت هر گونه متاع نفیسه‌اش را انتهایی نیست. او خالی و
ویران و خراب است و دلش گداخته و زانوهایش لرزان و در همه کمرها درد شدید است
و رنگ روی‌ها همه پریده است... ولی بر شهر خون ریز که سراسر از دروغ و قتل مملو
است و غارت از آن دور نمی‌شود. آواز تازیانه‌ها، غرغر چرخ‌ها، جهیدن اسبان و جستن
ارابه‌ها. سواران هجوم می‌آورند و شمشیرها برآق و نیزه‌ها لامع است." در سال ۵۳۸ ق.م.

ایرانیان کشور کلدانی‌ها را مورد هجوم قرار دادند و تصرف کردند. کلدانی‌ها ستاره پرست بودند، سپس مسیحی شدند. مسیحیان کلدانی از کلیسا‌ای روم شرقی جدا شدند و در قرن چهارم میلادی کلیسا‌ای مستقلی را تشکیل دادند. آنان اندکی بعد به تعالیم نسطوری‌ها توجه کردند و در زمرة مسیحیان نسطوری قرار گرفتند. در قرن شانزدهم میلادی تجزیه شدند و دو کلیسا‌ای مستقل تشکیل دادند. کلیسا‌ای کاتولیک که در حدود هشتاد هزار نفر پیرو دارد و کلیسا‌ای کلدانی که امروزه به کلیسا‌ای آسوری معروف است و آن نیز حدود هشتاد هزار پیرو دارد. کلدانی‌ها در تهران و دیگر شهرهای ایران هفت کلیسا دارند که دو

تای آن در تهران است



فتحنامه ایلام توسط آشور بانی پال

کیاکسار که مطمئن بود می‌تواند سرزمین‌های فتح شده خارجی را حفظ کند و مایل بود سرزمین‌های بیش تری را به امپراتوری خود بیفزاید، در حدود سال ق.م. از سوی ارمنستان به سوی غرب حرکت کرد و قدرت بزرگ دیگری را که کشور لیدی (بیش تر ترکیه کنونی) بود مورد حمله قرار داد. آلبانی، پادشاه لیدی، با ارتش عظیم خود به مقابله برخاست، و بنا به نوشته هرودوت (جنگ تا پنج سال ادامه یافت که طی آن هم لیدیایی‌ها و هم مادها بارها به پیروزی‌هایی دست یافتند). اما آن چه جنگ را ناگهان و به طور غیرمنتظره متوقف ساخت نه عامل نیروی انسانی بلکه حادثه‌ای طبیعی بود. در یکی از بزرگترین رویدادهای طبیعی تاریخ، در روز ۲۸ مه سال ۵۸۵ ق.م در اوج نبرد میان نیروهای متخاصم، یک خورشید گرفتگی کامل اتفاق افتاد. هرودوت بعد از این کسوف را چنین گزارش داد:

"پس از پنج سال جنگ بی نتیجه، درست در هنگامه نبردی که میان دو ارتش جریان داشت، ناگهان روز همانند شب تاریک شد. این تاریکی روز را قبلًا یونانیان که در آن زمان از اتباع لیدی بودند و چه بسا بعضی از آنها ارتش آلبانی نبرد می‌کردند از زبان طالس ملطی پیشگویی کرده بودند و او تاریخ دقیق روزی را که این واقعه اتفاق می‌افتد ذکر کرده بود. هم لیدیایی‌ها و هم مادها وقتی این ظلمت را در روز مشاهده کردند دست از نبرد کشیدند."

کیاکسار با اعتقاد به این که این ظلمت ناگهانی هولناک در نیم روز، نمایانگر طالع بدشگونی است، سپاهیان خود را از لیدی خارج کرد و هرگز به آن جا بازنگشت. او یک سال بعد در گذشت و متوجه نشد که این کسوف در واقع نشانه بذرخاجی مادها بوده است؛ زیرا امپراتوری کوتاه مدت آنها دچار کسوف بزرگ تری شد و به زودی توسط

یکی از اقوام تابعه خود، گروهی که میراث زبانی و فرهنگی بسیار نزدیکی با آنها داشتند، یعنی پارسیان، منقرض گردید. پارسیان به نحوی غیرمنتظره و بهت آور به مرحله بزرگی از تاریخ گام نهادند. هم اکنون این آشوریان در بخشهايی از ایران و عراق و ترکیه سکونت دارند که در مورد حرکات آشوری بعد از سنه ۱۹۱۵ در جلد دوم کتاب توضیح داده خواهد شد..

زبان آشوری:

شاخه‌ای از زبان آرامیست که گروه زبانهای آفو-آسیایی تعلق دارد. که ذاتاً زبانی بسیار پیچیده است. تنها دو گویش مدرن آن امروزه کاربرد دارد که به آن سریانی می‌گویند.

۱- آشوری شرقی یا (سورث)

۲- آشوری غربی یا (توریو و) یا (سوریو یو)

زبان سریانی میانه زبان عبادی و نماز مسیحیان سریانی بوده است. دوران طلایی این زبان در قرن ۴ تا ۶ میلادی است. این دوره با برگردان انجیل آغاز شد. این زبان برخلاف گذشتکان خود کاملاً عیسویست. این زبان اعلام مخالفت با بیزانس و کلیسايش بود. بعدها این زبان به چین و هند و ایران نیز راه یافت. زبان سریانی

به سه گونه نوشته می‌شود، سطرنجیلی یا خط مفتوح، که از سایر خطوط بهتر و نیکوتر است و به آن خط التغیل و سریانی کلاسیک هم می‌گویند و تحریر المحقق که آنرا اسکولینا و شکل مدور نیز خوانده‌اند و سرطا یا سرطا یا سریانی غربی که با آن نامه نگاری می‌کرده‌اند و نظیر خط رقاع در عربی است. این ندیم در الفهرست نقل کرده است که گفته شده است که فرشته‌ای بنام سیمورس نوشتن سریانی را بهمین گونه که نزد نصرانیان منتداول است به آدم آموخت.

۱۹۱۰/۲۸۶



لوحه‌ای به زبان سریانی.

کوتیها

«چهارمین گروه قبایل این ناحیه کوتیان هستند که به ظن غالب در محلی شرقی تراز لولویان زندگی می‌کردند. لازم است سخنی چند درباره واژه کوتی گفته شود. تجزیه و تحلیل متون نشان می‌دهد که واژه کوتی فقط در هزاره سوم و دوم قبل از میلاد معنی و مفهوم داشته است و به یک گروه قومی معین اطلاق می‌شده که در مشرق و شمال و شمال شرقی لولویان، و احتمالاً در آذربایجان کنونی ایران و کردستان زندگی می‌کردند. بعدها ممکن است این اصطلاح به اقوام گوناگونی که در شمال و شرق بابل زندگی می‌کردند اطلاق می‌شده و علی الرسم، واحد ارضی معین و ملموسی را نمی‌رسانده است»^{۱۵۰}



تصویر یک پادشاه کوتی

در هزاره اول قبل از میلاد، همه اورارتوبیان و مردم مانا و ماد را کوتی می‌نامیدند. فقط گاهی در کتیبه‌های سارگون دوم، مادهای ایرانی زبان از کوتیان مشخص و ممتاز گشته‌اند. کوتیان در قرن بیست و سوم قبل از میلاد و زمان سلطنت نارام سوئن پادشاه اکد، در صحنه تاریخ پدید می‌آیند. طبق روایات بعدی اکدی، نارام سوئن ظاهرا در اواخر سلطنت خویش ناگزیر با کوتیان جنگید و در ضمن پیکار با ایشان از پای درآمد. مسلماً کوتیان در آن زمان سطح تکامل نیروهای تولیدی شان نسبتاً پست بود و ظاهراً در دوره بدouی زراعت و محتملاً مادرشاهی و تمدن و فرهنگ عهد سفالینه ملون می‌زیستند و معلوم نیست که مع هذا چگونه توanstند لشکریانی را که به ظن اقوی از آن مقندرترین دولت آن زمان بودند، تارومار کنند؟ در این پدیده چیزی که شگفتی برانگیزد وجود ندارد، زیرا با وجود این که ناحیه میاندو روド به سبب حاصل خیزی فوق العاده خاک خویش در طریق تکامل جامعه طبقاتی گام‌های سریع برداشته بود، با این حال هنوز دوره اولیه مفرغ را می‌گذراند و لشکریان اکد که اکثرا از داوطلبان بوده سلاح شان بسیار بدouی بود (کلاه‌خود مسین، کمان و تبرزین). چنین اسلحه‌ای بر سلاح‌های کوتیان چندان امتیازی نداشت.

پیشترنامهای مذبور را جزو اسامی هوریانی می‌شمردند، ولی اکنون که تا حدی ساختمندان دستوری زبان هوریانی بر ما معلوم است و کم و بیش لغات آن نیز دانسته است و اسامی خاص مذبور را به خوبی می‌دانیم، به یقین می‌توان گفت که نام‌های کوتی به یاری زبان هوریانی تعبیرپذیر نیستند. لازم است به پسوند(لی) ویژه‌ای که در آغاز آن اسامی وجود دارد و پسوند که کلمات بدان پایان می‌پذیرد توجه شود. پسوند اخیر در هزاره دوم و آغاز هزاره اول قبل از میلاد در اسامی جغرافیایی سرزمین‌های کوهستانی زاگرس یعنی در خاک و مسکن اصلی کوتیان بسیار متداول بود. سومریان و اکدیان اصوات زبان کوتیان را به دشواری فرا می‌گرفتند و بدین سبب نام‌های کوتی را به انحصار گوناگون نقل

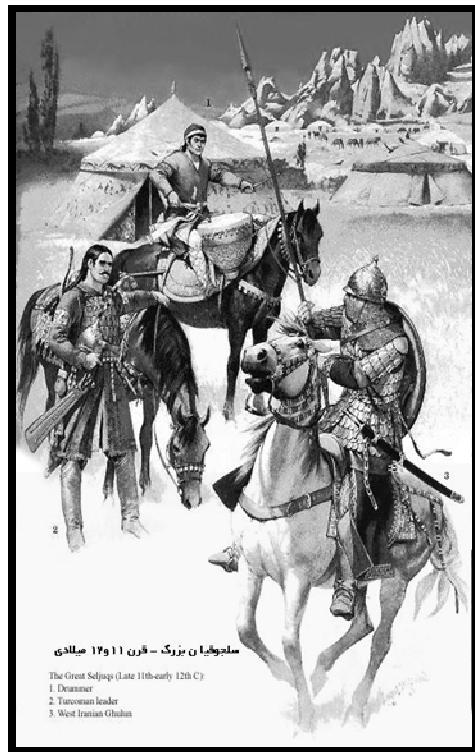
می نمودند و این خود ویژگی و غرابت اصوات مزبور را می رساند. ظواهر امر گواه است که زبان کوتی مستقل و قائم به ذات بوده، چنان که گفته شاید تا اندازه‌ای با زبان‌های گروه ایلامی رایج در سراسر خطه زاگرس (ایلامیان، کاسیان و لولویان و شاید کاسپیان) قربت داشت. از سوی دیگر، ساختمان صوتی پیچ در پیچ زبان کوتی، که امری محتمل است، در مقابل سادگی فوق العاده اصوات ایلامی، شاید نشانه‌ای از قربت زبان کوتی با دیگر زبان‌هایی که واجد اصوات بغرنج متشابهی بودند، باشد. زبان‌های اخیرالذکر عبارت بودنداز: هوریانی، و زبان بومی آلبانی از زبانهای التصاقی و نه هندواروپایی هستند. بسی جهت نیست شلمانسر اول شاهنشور در کتبیه‌اش می‌گوید: قوم کوتی که در آسمان این دوره ستاره‌ای درخشان بود و علاوه بر قدرت از نظر عزم و اراده و حشمتی ایجاد می‌کرد... در مقابل من قیام کرد و دشمنی‌هایش را تداوم بخشدید... قرنها مبارزه میان بازماندگان کوتی‌ها، لولوی‌ها، هوری‌ها و کاشی‌ها با دولت آشور که اشتها سیری ناپذیری برای دست اندازی و سلطه داشت در اطراف دریاچه‌ی ارومیه عشاير و خاندانهایی بوجود آورده بود که از رقابت‌های شاهک‌ها و حکمرانهای اطراف استفاده کرده و بقای خود را تضمین می‌کردند و بالاخره تصمیم گرفتند برای خود سلطه و اقتداری ایجاد کنند و اتحادیه‌ای از قبائل و خاندانهای حوزه‌ی رودهای تاتاوه، سقز، جاغاتو و خورخوره بوجود آمد که بسرعت بر اوضاع مسلط گردید و پادشاهی برای خود برگزید و با تقلید از پادشاهان آشور، اورارت و ایلام درباری با تشریفات کامل که شایسته یک پادشاه بود ایجاد کرد و یک لشکر با فرماندهان نظامی مقتدر که به خوبی میدانهای جنگ را اداره می‌کردند و یک مجلس یانجمن که سران تمام عشاير و خاندانها را در بر می‌گرفت و آراء آنها در اداره‌ی کشور نافذ و معابر بود.

«یاکوبسون سومر شناس دانمارکی در این باره مینویسد: ائتریدا وزیر شاه قوتی‌ها به بین النهرين لشکرکشی کرده و نیپور شهر مقدس سومریان را گرفت و کاتبان انجا را

مجبور به نوشتن کتیبه‌ای برای خودش کرد.»^{۱۵۱} عده‌ای از دانشمندان من جمله "ز. ای. یامپولسکی" معتقد هستند که قوتی‌ها در اعصار بعدی اوئی، اوایتی، اوتبین و اوذین نامیده شده‌اند. نظریه این عده از دانشمندان همزنی قوتی‌ها را با آلبان‌ها قطعی می‌کند. چرا که در داخل اقوام ترک تشکیل دهنده دولت مقندر آلبان‌ها در آذربایجان شمالی ایل‌های اوئی نیز شرکت داشتند. این حقیقت نشانگر آن است که سرزمین آذربایجان مثل همیشه در ۳-۲ هزار قبل از میلاد نیز مسکن اقوام و ایل‌های واحد و همزبانی بوده است که در زمان مهاجرت آنها از آسیای میانه شاخه‌ای از آنها در سرزمین‌های شمالی ارس و شاخه‌ای دیگر در سرزمین‌های جنوبی آن ساکن شدند اسناد تاریخی باقی مانده نشانگر این است که حتی تا قرن ششم قبل از میلاد ساکنین آذربایجان (مانها و مادها را) را قوتی می‌گفتند و اسامی قبایل قوتی ذکر شده در کتیبه‌های آشوری کلا ترکی می‌باشد. این قبایل از غرب قم، حوالی قزوین، همدان تا دریاچه اورمیه، و از جنوب و غرب دریاچه اورمیه تا کوههای تورووس (ترکیه) ساکن بودند

سلاجمقه

در زمان اشکانیان(پارتیان ترک زبان) وضعیت حکومت آذربایجان چندان روشن نیست ولی می‌توان حدس زد مانند دیگر نقاط ایران تحت سیطره خاندانهای زمیندار(فتووال) با نفوذ و مطیع تر کان اشکانی(پارتها) اداره می‌شده است. مشکل آذربایجان در زمان اشکانیان یورشهای سهمگین آلانها و گرجیها از قفقاز بود. که باعث ویرانی و غارت فراوان می‌شدند. برای دفع ایشان شاهنشاهان اشکانی خود وارد کارزار می‌شدند در زمان حکومت ساسانیان، اقوام ترک نژاد خزر به قفقاز وارد شدند(قفقازی که به قول لون تولستوی نویسنده بزرگ روس و دنیا یک شعر ناشناخته برایش بود). بعد از اسلام اعراب به آذربایجان نیز مانند دیگر نقاط ایران وارد شدند. به نظر می‌آید در قرنهای اول و دوم هجری تعدادشان در آذربایجان زیاد بوده است. کسری این امر را به دو دلیل دانسته یکی اینکه مردمان آذربایجان بسیار پایداری کردند به گونه‌ای که مسلمانان آذربایجان را به عنوان «الاراضی المفتوحة عنه» یعنی «سرزمین‌های به زور گرفته شده» می‌شمردند که در فقه حکم خاص دارد. و دوم سرسبی این دیار. از عشیره‌های عرب که در قرون اول و دوم هجری به آذربایجان وارد شدند بنو تغلب، یمانیان و حمدانیان ثبت شده است. که حتی برخی از اعراب آن را بهشت موعود تصر میکردند. ولی مردم آذربایجان با جان و دل اسلام را به خاطر رهایی از ظلم ساسانیان پذیرا شدند. «آذربایجان در قرنهای ابتدایی ورود اسلام به ایران از کانونهای عمده مقاومت و شورش ایرانیان در برابر اعراب و عمال خلیفه بود و مردمانش همه گاه در حال زد و خورد با تازیان بودند»^{۱۵۲}



عصیان علیه اعراب:

معروف‌ترین این قیامها، قیام خرمدینان در حدود آذربایجان و جبال است. بنیان گزار این قیام جاوید بن سهل بود که سپس توسط باک خرمدین به اوج رسید. خرمدینان (سرخ جامگان) مدت طولانی توانستند در مقابل خلیفه و سرداران عرب مقاومت کنند و چهار بار

سپاه بزرگ خلیفه را مغلوب کردند. در نهایت خلیفه سردار ایرانی تبار خود خیذر بن کاووس (افشین) شاهزاده اشرونسته (در شمال غرب تاجیکستان امروزی) را برای دفع بابک فرستاد. افشین با حیله به قلعه بابک دست یافت بابک به ارمنستان گریخت اما سهل ابن سنباط شاهزاده ارمنستان او را به دشمنان فروخت. بابک را به بغداد بردند. وی پس از شکنجه شدید کشته شد. کشف ارتباط و همداستانی میان افشین، بابک و مازیار در نهایت به سقوط و مرگ افشین نیز منجر شد. حتی برخی محققی نام بابک را برگرفته از قهرمانان سومری میدانند. پرویز ورجاوند در این مورد می افزاید که در مأخذ معتبر تاریخی اشاره ای به زاد روز بابک یا آغاز خیزش او بر ضد متجاوزین به خاک ایران نشده است و بر این اساس برگزاری مراسم در ۱۰-۱۲ تیرماه سندیت تاریخی ندارد که البته نمیتوان به این فرضیه اعتمایی کرد. اما بر خلاف مرحوم ورجاوند شمار زیادی از تاریخ نگاران روز ششم صفر سال ۲۲۳ هجری برابر ۱۷ دی ماه سال ۲۱۶ خورشیدی (به قولی ۱۴ یا ۲۱ دی) را به عنوان روز جان باختن بابک خرمدین در راه وطن یاد کرده اند که جای دارد این روز را که سندیت تاریخی هم دارد برای میلاد بابک برگزینیم .



مجسمه بابک خرمدین-باکو

مسعودی در کتاب مروج الذهب روز وارد کردن بابک را به سامرا پس از دست گیری «در روز پنج شنبه، دوشب گذشته از اول ماه صفر سال ۲۲۳ هجری قمری نقل می‌کند». ۱۵۳ و طبری در تاریخ طبری می‌نویسد: «روز پنج شنبه افسین از گرفتن بابک به سامره شد...» ۱۵۴ و روز دوشنبه (۶ صفر) معتصم بار داد و همه سپاه را به پای کرد و بفرمود که بابک را ... بیاورند و پیش معتصم برداشتند و جلال را بیاوردند تا دست و پایش را ببرید و بعد از آن گلوبیش ببرید و شکمش بشکافت و در سامره بر دار کردند و سرش را در همه شهرهای اسلامی بگردانیدند. البته بر سر دین بابک اختلاف است عده‌ای او را زرتشتی و عده‌ای مسلمان (بدلیل نام پدرش عبدالله) و عده‌ای مخلوطی از این دو دین

میدانند. دکتر محمد جواد مشکور درباره آمدن قبایل ترک به آذربایجان در کتاب مینویسد: «حوادث متناوب یکی بعد از دیگری آذربایجان را آماج تهاجمات پیاپی قرار داد.»^{۱۵۵} بعد از سلجوقیان، دور سلسله جنبانی ترکان آتابایی یا اتابکان آغاز شد.^{۱۵۶} دکتر فاروق سومر استاد دانشگاه استانبول در کتاب خود یعنی تاریخ اوغوزه‌هاشان می‌دهد که «ظهور سلجوقیان تصادفی نبوده و برخلاف استنباط رایج که معمولاً سلجوقیان را ترکمن‌های بیابان گرد، غارتگر و بی‌بهره از تاریخ و تمدن توصیف کرده‌اند. ایشان محققاً این نکته را اثبات می‌کنند که سلجوقیان نه تنها بیابان گرد و وحشی نبوده‌اند بلکه حرکت آنها از سواحل سفلای سیحون به سمت ایران و درگیری با امپراطوری غزنویان و نهایتاً تشکیل امپراطوری سلجوقی حرکتی آگاهانه بوده است. او ثابت می‌کند که سلجوقیان خود را وارث حکومت یابغوری اوغوز دانسته و به لحاظ تاریخی و قبیله‌ای رسالت استمرار حکومت یابغوری اوغوز را برای خود قائل بوده‌اند

حکومت ترکمانان آق قویونلو و فراقویونلو و اسکان آنها در آذربایجان بیش از پیش موجب رونق ترکی شد. جنگ‌ها و عصیان‌هایی که در فاصله برافتادن و برخاستن صفویان، پیش آمد سربازان بیشتری را به آذربایجان سرازیر کرد. وجود قزلباش‌های ترک نیز مزید بر علت شد و زبان ترکی را رونق بخشید.^{۱۵۷} اما میخواهم در مورد سلاجقه توضیح بیشتری دهیم....

سلجوقيان در اصل غزه‌های ترکمان بودند که در دوران سامانی در اطراف دریاچه خوارزم (آرال)، سيرديريا و آمودرييا می‌زیستند.

سلجوقيان که به اسلام رو آورده بودند، بعد از ریاست سلجوق بن دقاق، نام سلاجقه را به خود گرفتند و به سامانیان در مبارزه با دشمنانشان بسیار کمک کردند. پسر سلجوق بنام میکاییل که بعد از مرگ او ریاست این طایفه را بعهده داشت، چندین حکم جهاد برای مبارزه با کفار صادر کرد..

«میکاییل سه پسر داشت به نامهای ییغۇ، چغىرى و طغۇل. این قبیله که يكىبار در زمان سلجوق بن ڈاق بە درە سیحون کوچ کرده بودند، بار دگر بعد از مرگ سلجوق بە سرکردگى سه پسر زادهاش بە نزدیکى پايتخت سامانیان کوچ کردند. اما سامانیان از نزدیکى این طایفە بە پايتخت احساس خطر کردند؛ بنابراین سلاجقه بار دگر از روی اجراب بار سفر بسته و بە بغرا خان افرآسیابی پناه بردند. این حاکم از سر احتیاط، طغۇل پسر بزرگ را زندانی کرد. ولی طغۇل بە کمک برادر خود چغىرى از زندان رهایی پیدا کرد و با طایفە خود بە اطراف بخارا کوچ کردند.^{۱۵۸}»

«در سال ۴۱۶ هجری ترکان سلجوقی بە ریاست اسرائیل بن سلجوق برادر میکاییل دست بە شورش زدند. اما سلطان محمود او را گرفت و در هند زندانی کرد. از طرف دیگر گروهی از یارانش دست بە شورش زدند.^{۱۵۹}»

طغۇل:

ابتداى سلطنت سلجوقيان را باید با خطبه سلطنت برای رکن الدین ابوطالب طغۇل بن میکاییل بن سلجوق در تاریخ شوال ۴۲۹ هجری در نیشابور دانست. طغۇل بە کمک ابوالقاسم علی بن عبدالله جوینی معروف بە سالار پۇژکان، که همواره در دستگاه قدرت طغۇل باقى ماند، بە نیشاپور وارد و سلطنت را آغاز کرد. طغۇل برای خود اسم اسلامی رکن الدین ابوطالب محمد را انتخاب کرد و این نام و مقام مورد تأیید خلیفه عباسی قرار گرفت. طغۇل وزیری با کفایت که او را همراه خواجه نظام الملک طوسی می دانند بە نام عمیدالملک کندری داشت و سیاست و تدبیر او بە طغۇل بسیار کمک کرد. طغۇل بیک در سال ۴۳۳ وارد شهر ری شد و این شهر را آباد کرده بە پايتختی بر گزید. او سرانجام در رمضان ۴۵۵ هجری بعد از ۲۶ سال سلطنت در سن هفتاد سالگی در ری در گذشت و در مکانی که بە برج طغۇل (درابن بابویه) معروف است دفن شد.

عضدالدوله محمد آلب ارسلان بن جفری (۴۶۵-۴۵۵هجري):

آلب ارسلان بعد از مرگ عمويش طغول به سلطنت رسید و وزارت را به عميدالملک کندری سپرد. اما بعد از مدتی آلب ارسلان به تحریک رقیب عمیدالملک یعنی خواجه نظام الملک طوسی او را به قتل رساند و نفوذ او به خواجه نظام الملک طوسی منتقل شد.. بیشتر عمر آلب ارسلان در جنگ با عیسیویان سپری شد. او به قصد گسترش اسلام به ارمنستان حمله کرد و بر آن سرزمین غالب شد. اما بعد از غلبه بر آن سرزمین در سال ۴۶۴ با حمله ارمانیوس دیوجانوس امپراتور روم مواجه شد. این جنگ با شکست رومیان و دستگیر شدن ارمانیوس دیوجانوس به پایان رسید. بویل در کتاب تاریخ ایران در مورد عاقبت آلب ارسلان (به ترکی=قهرمان شیر افکن) اورا شهید مینامد.(البته به نظر دکتر ضیا صدرالاشرافی که نظرش با نظر دکتر جواد هیئت اندکی متفاوت است)

آلپ ارسلان در سال ۴۶۵ هجری به دست دستهای از راهنها کشته شد. او در روزهای آخر عمرش شنید که افراد راهن در بخارا و سمرقند به مردم ظلم و ستم می کنند، بنابراین با لشکری برای سرکوبی آنها حرکت کرد. اما به دست یکی از افراد مخالف کشته شد و سرانجام پیکر او را به مرو منتقل کردند.

ملکشاه (۴۸۵-۴۶۵هجري):

ملکشاه پسر آلب ارسلان بعد از مرگ پدرش به کمک خواجه نظام الملک به کرسی سلطنت نشست. او به کمک فراست و دانایی خواجه نظام الملک توانست به تمام رقیان سلطنتی خود از جمله شاهزادگان مدعی سلاجقه غلبه کند. بعلاوه اینکه توانست سرزمین های تحت اشغال سلجوقیان را گسترش بدهد. از متصفات او می توان به باز پس گیری سمرقند از فاطمیون مصر و انطاکیه از روم شرقی نام برد. عراق عرب، گرجستان، ارمنستان، آسیای صغیر و شام از دیگر محدوده های تخت تصرفات او می باشد..

حکومت ملکشاه که در سال ۴۶۵ هجری آغاز شده بود، بعد از بر کناری خواجه نظام الملک و روی کار آمدن تاج الملک قمی حرکت رو به زوال را پیش گرفت. عاقبت خواجه نظام الملک در نهاؤند بدست یکی از اسماعیلیان به نام ابوطاهر در سال ۴۸۵ هجری کشته شد. ملکشاه نیز در همان سال زندگی را بدرود گفت.

انشعاب در حکمرانی سلجوقیان:

یه علت گسترش حکومت سلاجقه، ملکشاه کشور را به ایالات و ولایات مختلف تقسیم کرده بود و هر ولایت را یکی از شاهزادگان، امراء یا اتابکان اداره می کرد.. اینان به علت دوری از اصفهان پایتخت آن عهد و قدرتی که ملکشاه به آنها داده بود، بعد از مدتی شروع به تشکیل حکومتی جدا و مستقل کردند. سلسله خوارزمشاهیان به دست انوشتکین غزجه که یکی از امراء بود تأسیس شد. اتابکان نیز برای خود دم از استقلال زدند. در کرمان سلسله سلاجقه کرمان و در روم سلسله سلاجقه روم بوجود آمد. از طرف دیگر اتابکان آذربایجان و اتابکان لرستان هم ادعای استقلال کردند.

سلطان محمد:

سلطان محمد را می توان آخرین پادشاه سلجوقیان دانست که بر تمام تصرفات این سلسله حکومت کرد. پس از اینکه ملکشاه زندگی را بدرود گفت بین پسران و شاهزادگان سلجوقی جدال سنگینی در گرفت. ابتدا بین دو پسر او محمود و پسر بزرگ برکیارق جنگ بر سر تاج و تخت سر گرفت. این جدال عاقبت در اصفهان با پیروزی محمود به پایان رسید و برکیارق زندانی شد. اما بعد از مدتی محمود بر اثر بیماری آبله در گذشت و قدرت دوباره به برکیارق بر گردانده شد.

محمد پسر دیگر ملکشاه که در آن موقع سلطنت گنجه را بر عهده داشت سر به شورش عليه برادر خویش برداشت. بجز جنگ اول که در نزدیکی همدان رخ داد و با شکست محمد به پایان رسید، پنج جنگ دیگر نیز رخ داد که عاقبت با صلح بین دو برادر به پایان رسید. اما بر کیارق در سال ۴۹۸ هجری یک سال بعد از صلح با برادرش محمد در گذشت و امور به محمد منتقل شد.

سلطان محمد امور مربوط به خراسان را به برادر خود سنجر واگذار کرد و خود امور دیگر تصرفات را به عهده گرفت. شام، آسیای صغیر (ترکیه) و عراق عرب بخاراط از بین رفتن قدرت خلفای عباسی در فرمان او بود.

بعد از آنکه سلطان محمد در گذشت سلطنت ایران تقریباً به دو قسمت تقسیم شد: سلجوقیان شرق به دست سلطان سنجر برادر سلطان محمد و سلجوقیان غرب به دست محمود. سلطان سنجر در دوران سلطنت خود کشمکش‌های فراوانی را پشت سر گذاشت، اما قسمتی از کشور یعنی خراسان به پایتختی مرو را کاملاً در اختیار خود داشت. عاقبت سنجر در سن ۷۲ سالگی و بعد از تقریباً ۶۲ سال سلطنت در سال ۵۵۲ هجری زندگی را بدرود گفت. «سنجر برای خود جانشینی نداشت و خواهر زاده‌اش رکن الدین محمود به جای او بر تخت نشست. اما دز سال ۵۷۷ هجری به دست یکی از سرداران سلجوقی کور شد و باقی زندگی را در زندان به سر برد تا در گذشت». ^{۱۶۰}

دو دمان سلجوقیان شرق با مرگ سنجر از بین رفت. اما با نبرد ملازگرد پای سلجوقیان به انتولی باز شد. نبرد ملازگرد که در آن ارتش بیزانس به وسیله سلجوقیان نابود شد را نیز می‌توان یکی از تأثیرگذارترین نبردهای تاریخ دانست چرا که سبب ورود سلجوقیان به آسیای کوچک شد. نبرد ملازگرد سبب ایجاد یک امپراتوری یکپارچه در ایران، آسیای میانه، فرارود، شامات و عربستان و آناتولی شد و این نیروی بزرگ برای نخستین بار دنیا مسیحیت را در اندیشه بسیج علیه مسلمانان انداخت چرا که بیزانس به عنوان کشور مقدس

مسيحيت در خطر بود. افرون بر اين سلجوقيان شهرهای مقدس بيت المقدس را نيز تسخیر کردند به همين دليل مورخان نبرد ملازگرد را از دلائل آغاز جنگ‌های صليبي می‌دانند. سلجوقيان در سال ۱۰۵۴ ميلادي تلاش کرده بودند که ملازگرد را تصرف کنند ولی شکست خورده بودند. پس از شکست بيزانس در ملازگرد، اسلام در بيزانس گسترش يافت و حکومت سلجوقيان در روم ثبیت گشت. با این نبرد، يك دوران تاريخي ۸۴۸ که تا پایان جنگ جهاني اول ادامه يافت آغاز شد. (البته در احاديث به نقل پيامبر بزرگ اسلام حضرت محمد (ص) برخى محدثین پيش بينى فتح قسطنطينيه را اعلام فرموده بودند). بررسى فوق فقط در جهت اين بود که يدانيم سير اسكان در منطقه آذربايجان به طور مختصر در اين منطقه چگونه بوده است و اقوام ترك زبان از سالیان دور در اين مكان ساكن و حاكم بوده‌اند و اين مناطق از دير باز مامن آنها بوده است.

منابع و کتاب شناسی:

- 1- *The lost testament. From Eden to exile. The five-thousand-year history of the people of the Bible*. Century 'London 2002
- 2- The original sedentary population of Azarbajjan consisted of a mass of peasants and at the time of the Arab conquest was compromised under the semi-contemptuous term of Uluj("non-Arab")-somewhat similar to the raya(*ri'aya) of the Ottoman empire. The only arms of this peaceful rustic population were slings 'see Tabari 'II ۱۳۷۹-۸۹'. They spoke a number of dialects (Adhari 'Talishi) of which even now there remains some islets surviving amidst the Turkish speaking population. It was this basic population on which Babak leaned in his revolt against the caliphate. V. Minorsky 'Studies in Caucasian history 'Cambridge University Press '1957 ,pg ۱۱۲
- 3- (Louis bazein-les turcophones d iran-sarbonne nouvelle.paris1988-editions cnrs)
- (مقاله نقد ادبی. هردم از این باغ بری میرسد. روشن خیاوی. ۱۹ اذر سال ۱۳۸۱.. شماره ۲۶۹. نشریه نوید آذربایجان. چاپ اورمیه)
- ابن خردادبه، الفهرست ۵
- 6- Janos Harmatta .A Turk Officer of the Sasanian King Xusro I : *inActa Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae*, Volume 55 , Numbers 1-3 , 10September 2002, pp. 153-159(7)
- رجوع شود به: عبای زریاب خویی. بزم آورد: شصت مقاله درباره تاریخ فرهنگ و فلسفه (تهران: محمد علی علمی، ۱۳۶۸ صفحه ۵۴۵)

- ترجمه فارسی از تجارب الام ابن مسکویه رازی:علی مرزبان راد، خسرو انوشروان در ادب پارسی[انتشارات دانشگاه ملی(شهید بهشتی).تهران
- ۸- همان ص ۱۶
- ۹- تاریخ حقوقی. علی پاشا صالح.صص-۸۸ ۸۹-
- ۱۰- همان ص ۸۹

s.106 'Tarih Sumer'de Başlar '(S.Kramer) -۱۲

۱۳- حقوق تاریخی، علی پاشا، ص ۵۸۱ و ۵۸۰

۱۴- (تورات.هزائل.باب ۱۹:صص ۹-۲)

۱۵- همان منبع

Zeitschrift für 'Sumer rahibe!eri hakkında bkz. Renger -۱۶
N.F 24. 126 S. 139. Afo VII 23 'Assyriology

۱۷- (تاریخ زبان فارسی، پرویز ناتل خانلری-تهران.ص ۱۷۹

۱۸- (تاریخ دیرین ترکان ایران، ص ۸۷۴، پروفسور زهتابی.اخت.تبریز)

همان منبع -۱۹

20- From the tablets of sumer 'samuel noah Kramer-1956-kramer-page258)(مردم شناسی.ص ۱۷۵ هنری فیلد)

21- Inanna 'Queen of Heaven and earth" 1983kramer-page 130

۲۲- (استر آبدی، میرزا مهدی خان، سنگلاخ، ویرایش : روشن خیاوی، نشر مرکز، چاپ اول (۱۳۷۴

۲۳- تاریخ دیرین ترکان.محمد تقی زهتابی.ص ۸۷۴.تبریز.اخت.

۲۴- (ر.ک. به : ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، پروفسور محمد تقی زهتابی، نشر اخت، ج.۱، ص (۱۳۷

25- (Muazzez İlmiye Çağ 'Sumerli Ludingirra 'Kaynak Yayınlari '3. basım 'S.14-15)

۲۶- (تولستف.اس.پ. ۱۹۴۸ صفحه ۳۴۱).

۲۷- (میر فاتح زکیف.مقاله سه هزار سال قبل از میلاد.دانشگاه غازان.تاتارستان.روسیه.۲۰۰۷)

۲۸- (همان.میر فاتح زکیف)

- ۲۹- تاریخ هرودوت، کتاب سوم.صفحه ۹۳
- ۳۰- تاریخ هرودوت. جلد هفتم.صفحه ۶۲
- ۳۱- همان ص ۶۶
- ۳۲- (ر.ک. گیل گمیش.ترجمه احمد شاملو
- ۳۳- همان منبع
- ۳۴- تاریخ مشیرالدوله پیرنیا
- ۳۵- (نمیرفسکی ا.ای، ۱۹۸۳، ۱۳).
- ۳۶- سنگبیشه‌های سلیمان سلیمانف.با کو
- ۳۷- پیرنیا ج ۱، ص ۱۱۴-۱۱۳
- ۳۸- یادمانهای تورکی باستان" (صفحه ۲۷-۲۸).حسین محمد زاده صدیق.صص ۲۸-۲۷
- ۳۹- (حقوق تاریخی، علی صالح پاشا، ص ۹۶).
- ۴۰- تاریخ جهان باستان.ج ۱.ص ۲۴۲
- ۴۱- همان.ص ۱۰۰
- ۴۲- رک: رحیم رئیس نیا، آذربایجان در سیر تاریخ ایران، ص ۸۷۶
- ۴۳- (تاریخ و تمدن بین النهرين، جلد اول، ۱۴۸) یوسف مجیدزاده
- ۴۴- (تاریخ ماد، ۱۴۷۴) ام اف دیاکونف.کشاورز
- ۴۵- سیری در تاریخ آذربایجان.رحیم رئیس نیا.صص ۸۷۷-۸۷۶
- ۴۶- تاریخ تمدن بین النهرين.یوسف زاده.ص ۱۶۸
- ۴۷- اورارت.بوریس پیوتروفسکی.ص ۱۱۵
- ۴۸- (بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۲۲، حدیث ۱۴-امان الاخطار، ص ۱۰۷ و ۱۰۸)
- ۴۹- زهتابی.تاریخ ترکان.ص ۱۰۰
- ۵۰- همان منبع
- ۵۱- همان ص ۱۱۵
- ۵۲- (روزنامه اطلاعات ۲۵ تیر) ۱۳۷۴
- ۵۳- : تمدن اورارت- اثر بوریس پیوتروفسکی-مشکور
- ۵۴- همان
- ۵۵- آثار تاریخی ایران - سیف الله کامبخش فرد
- ۵۶- پروفسور آغاسی اوغلی-دوقوز بیتک ج ۱

۵۷- (دکتر. رئیس نیا آذربایجان در سیر تاریخ جلد ۱ ص ۱۸۴)

۵۸- (پیو تثوفسکی اورارت و ص ۷- محمد جواد مشکور-

۵۹- ("م. ت. ذهتابی" تاریخ دیرین ترکان ایران ص ۱۰۲)

۶۰- همان ص ۱۰۳

۶۱- ("ریچارد فرای" برگهای زرین تاریخ ایران

۶۲- (تاریخ ترکان. محمد تقی ذهتابی ص ۱۱۳)

۶۳- (ارمنیان ایران. آندرانیک هوویان نشر هرمس صفحه ۵)

۶۴- (ا. ن. قلی اوف، تاریخ آذربایجان، ص ۱۷۰، ۱۳۵۹ تهران)

۶۵- تاریخ هرودوت. جلد دوم. ص ۳۲۱

۶۶- . (آذربایجان در مسیر تاریخ، ص ۱۹۷) رئیس نیا

۶۷- (تاریخ ماد. دیاکونف ص ۶۵

۶۸- (پروفسور ذهتابی- تاریخ دیرین ترکان ایران- ص ۳۰۰)

۶۹- (پروفسور ذهتابی- تاریخ دیرین ترکان ایران ص ۳۰۱)

۷۰- (تاریخ ماد- ام. اف. دیاکونف. ص ۱۴۰

۷۱- (قرانتوسکی- داندمايو و ... تاریخ ایران از آغاز تا به امروز ص ۵۳)

۷۲- ("م. ت. ذهتابی" ، تاریخ دیرین ترکان ایران، ص ۲۶۵).

۷۳- ("م. دیاکونوف" - تاریخ ماد- ص ۱۴۶)

۷۴- (قرانتوسکی، داندمايو، تاریخ ایران از زمان قدیم تا به امروز، ص ۵۳)

۷۵- (تاریخ تمدن ویل دورانت. جلد ۱ ص ۱۱۲)

۷۶- (ذهتابی. تاریخ ترکان. تبریز. اختر)

۷۷- ("م. دیاکونوف" ، تاریخ ماد، ص ۶۱)

۷۸- یامپولسکی تاریخ ماد، ص ۶۲)

۷۹- پروفسور ذهتابی تاریخ دیرین ترکان ایران ص ۳۶۲-۳۶۳)

۸۰- ("رئیس نیا" ، جلد ۱ ص ۲۳۶)

۸۱- ("م. ت. ذهتابی" ، تاریخ دیرین ترکان ایران، ص ۲۶۵)

۸۲- "م. دیاکونوف" ، تاریخ ماد، ص ۱۸۹

۸۳- همان ص ۱۸۳

- ۸۴- (تاریخ ماد، ا. م. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۶۰).
- ۸۵- تاریخ ماد، ا. م. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۱۳۹-۱۴۰.
- ۸۶- (پیرنیا-ایران باستان -جلد اول صفحه ۵۵۵)
- ۸۷- شاهنامه ابوالقاسم فردوسی-چاپ مسکو-بالقاسم فردوسی طوسی
- ۸۸- (مراجعة کنید به کتاب دوازده قرن سکوت-ناصر پورپیرار-کتاب دوازده قرن سکوت -بخش سوم: ساسانیان- -قسمت دوم: پیشینه‌های ناراستی ص ۵۷)
- ۸۹- جواهر لعل نهرو.نگاهی به تاریخ جهان.ص ۱۷۱.تهران
- ۹۰- همان منبع ص ۷۱
- ۹۱- هرودوت.کتاب چهارم
- ۹۲- تاریخ ترکمن.ماسا ایری.عشق آباد
- ۹۳- جامع التواریخ رشید الدین فضل الله همدانی
- ۹۴- دائرة المعارف بزرگ اسلام.ذیل واژه اوغوز
- ۹۵- دیوان الغات محمود کاشغری.محمدزاده صدیق
- ۹۶- مروج الذهب مسعودی.
- ۹۷- کاشغری.۲۳۲
- ۹۸- تاریخ ابن اثیر.ص ۱۰۰.جلد نه
- ۹۹- همان ص ۱۵۸
- ۱۰۰- همان ۱۸۸
- ۱۰۱- تاریخ بیهقی.خطیب رهبر.ص ۴۴۱
- ۱۰۲- زهتابی.تاریخ ترکان.ص ۱۴۵
- 103- “Azərbaycan tarixi” ən qədim zamanlardan XX əsrədək, I cild, redaktor: Z.M.Bünyadov və Y.B.Yusifov, Bakı: Azərbaycan Dövlət nəşriyyat, 1994, s..
- ۱۰۴ (پروفسور دکتر محمد تقی، زهتابی، ایران تورکلرینین اسکی تاریخی، جلد ۱،)
- ۱۰۵ دیوان الغات الترك.محمود کاشغری.محمد دبیر سیاقی.پژوهشکده علوم انسانی.بهمن.تهران.۱۳۷۵.ص ۷۳۷

- ۱۰۶ هرودوت.کتاب یکم.بند ششم
- ۱۰۷ (سلطنت اوغوز.آلتای ممدف.ص ۷۶۱)
- ۱۰۸ (تاریخ ایران باستان جلد ۱ ص ۱۶۸ م. پیرنیا)
- ۱۰۹ (عزت الله نگهبان.ظروف فلزی مارلیک.صص ۱۴-۱۵)
- ۱۱۰ (حامانشی، اشکانی، ساسانی "علی اکبر سرافراز، ص ۱۲۱)
- ۱۱۱ (زهتابی.تاریخ ترکان.ص ۵۳۱)
- ۱۱۲ (هوف، نظری اجمالی به پایتختهای قبل از اسلام)
- ۱۱۳ (زهتابی.تاریخ ترکان)
- ۱۱۴ همان منبع
- ۱۱۵ (بسوالت هینتس_ دنیای گمشده ایلام کوچک)
- ۱۱۶ (تاریخ دیرین ترکان.زهتابی.اختر.تبریز.ص ۵۸)
- ۱۱۷ همان منبع
- ۱۱۸ فرهنگ معین.ذیل واژه ماد

119- Boyce, Mary (1975), History of Zoroastrianism, Vol. I , Leiden: Brill

- ۱۲۰ آثار البلاد و الخبراء والعباد ذكرها بن محمد بن محمود المكمونى القزوينى
- ۱۲۱ روزنامه عصر آزادی.تبریز.صاحبہ با دکتر رحیم چاووشی.شماره ۸۷۲-۸۷۱
- ۱۲۲ تاریخ هرودوت.کتاب دوم
- ۱۲۳ موسی خورنی.تاریخ ارمنستان.ابراهیم دهقان.افق.اراک
- ۱۲۴ موسی کالانکاتویسکی.۱۹۸۴.ایران.تاریخ آلبان
- ۱۲۵ (رییس نیا.آذربایجان در سیر تاریخ.تبریز.۱۳۶۸.)
- ۱۲۶ (نقی سیاهپوش .پیدایش تمدن در آذربایجان.ص ۳۰۵)
- ۱۲۷ (پروفسور ذهتابی، تاریخ قدیم ترکان ایران ص ۱۵۴)
- ۱۲۸ ر.ک: شاپور رواسانی.جامعه بزرگ شرق.ص ۳۰۲ ورک: رقیه بهزادی. قومهای ساکن در آسیای مرکزی و ایران.ص ۲۶۴ ورک: گیریشمن.ایران از آغاز تا اسلام.ص ۳۸
- ۱۲۹ تاریخ هرودوت.ترجمه وحید مازندرانی.تهران ۱۳۴۳
- ۱۳۰ (زهتابی.تاریخ دیرین ترکان ایران ص ۲۲۲)
- ۱۳۱ (م.دیاکونف.تاریخ ماد ص ۲۱۰)

- م.دیاکونف.تاریخ ماد. ترجمه کشاورز.ص ۱۱۰ -۱۳۲
 ماد.هخامنشیان.اشکانی.ساسانی.اکبر سرفراز بهمن فیروزمند. ۱۳۷۳ تهران.ص (۱۵) -۱۳۳
 (زهتابی.تاریخ دیرین ترکان ایران ص ۲۲۲ -۱۳۴
 (زهتابی.تاریخ دیرین ترکان ایران ص ۲۲۴ -۱۳۵
 حسین محسنی - محمد جعفر سروقدی. «باستان شناسی و هنر ماد ».«باستان شناسی و هنر دوران تاریخی .عفاف،» -۱۳۶
 .(م.دیاکونف.تاریخ ماد.ترجمه کشاورز.ص ۹۹) -۱۳۷
 (زهتابی.تاریخ دیرین ترکان ص ۹۸) -۱۳۸
 عزت الله نگهان.ظروف فلزی مارلیک ص (۵۰). -۱۳۹
 دایره المعارف بزرگ شوروی و آمریکانا.ذیل واژه آسوری -۱۴۰
 (.عبدالله مبلغی ، تاریخ ادیان و مذاهب جهان ، ج ۲ ص ۷۷۴ب) -۱۴۱
 زندانی زمان.امیر چهره گش.تبریز.آخر.ص ۱۲ -۱۴۲
 دایره المعارف کبیر اسلام.ذیل واژه آسوری -۱۴۳
 دایره المعارف شوروی-آسوری -۱۴۴
 دایره المعارف آمریکانا-ذیل زبانهای سامی -۱۴۵
 دایره المعارف بزرگ شوروی، ذیل آرامیان) -۱۴۶
 جودائیکا، ذیل آرام، آرامیان -۱۴۷
 جودائیکا، ذیل آرامی) دایره المعارف -۱۴۸
 (دایره المعارف آمریکانا، ذیل ادبیات و زبانهای سریانی، زبانهای سامی). -۱۴۹
 (برگرفته از: تاریخ ماد، ا. م. دیاکونوف، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۳-۱۰۷) -۱۵۰
 بروفسور م.ذهتابی : تاریخ دیرین ترکان ایران، ص ۲۳۰، تبریز ۱۳۷۸ -۱۵۱

152- Michael P. Croissant, "The Armenia-Azerbaijan Conflict:

Causes and Implications", Praeger/Greenwood.

- مروج الذهب.مسعودی -۱۵۳
 تاریخ محمد بن جریر طبری -۱۵۴
 (نظری به تاریخ آذربایجان، ج ۱، تهران ۱۳۳۹، ص ۱۵۲) محمد جواد مشکور -۱۵۵
 آرتور کریستنسن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی -۱۵۶

- ۱۵۷ تاریخ اوغوز-دکتر فاروق سومر. استانبول. ۲۰۰۷.
- ۱۵۸ مآثر الملوك، به ضمیمه‌ی خاتمه خلاصه‌الاخبار و قانون همایونی، تأليف خواندمیر، به تصحیح میر هاشم محدث، صفحه ۱۳۰.
- ۱۵۹ (رضایی، عبدالعظیم. تاریخ ده هزار ساله ایران. جلد سوم) ..
- 160- Ethnic Conflict and International Security، Edited by Michael E. Brown، Princeton University Press.

فصل دوم:

مسائل ارایمنه

پیدایش مساله‌ای به نام موضوع ارامنه:

در بخش قبلی در مورد حکومتهای تاثیرگذار در منطقه اذربایجان بطور خلاصه بحث و در مورد نژاد آنان صحبت کردیم. در این قسمت میخواهم در مورد ارامنه و نقش و پیدایش و حضور آنها در منطقه بحث بنمایم.

«اصل نسب ارامنه از اوان تا به امروز مجهول مانده است. ارامنه جمعیتی هستند که از قرون سوم و پنجم میلادی به این ور در ایران، سوریه و غرب ترکیه ساکن بودند.» اکثر تاریخ‌گفته شده راجع به آنان بر اساس افسانه‌های است. ففاذ شناس شهیر فرانسوی ای.شوپن مینویسد که: «خیلی دشوار است توضیح دهم که چرا ارامنه شناسان سعی دارند وطن‌هایکه‌ها یا گستان را با نامها وملتهای دیگر پیوند دهند. بسیار واضح است که ارامنه یافسی که از شمال مهاجرت کردند هیچ تناصخی باهایکه‌ای سامی که از جنوب آمدند ندارند.»^۲

مورخ ارمنی کاراکاشیان میگوید: «در مورد گذشته ارامنه یک تاریخ مشخص وجود ندارد»^۳ و مناطقی که مورد ادعای آنان میباشد هیچگاه بطور کامل در تملک آنان نبوده است. طبق گفته مورخ ارمنی کاپانچیان: «اولین موطن ارامنه‌هایاسا بوده است» هایاسا امروزه سرزمینی مابین فرات و ارس را شامل میشود و درازای آن از شرق به غرب ۱۵۰ الی ۱۷۰ کیلومتر است.^۴

تنها هرودوت و اودوکس معتقد برو ورود ارامنه از مناطق دیگری به هایاسا میباشند. دیاکونف مینویسد: «برهن است که ارامنه از جایی دیگر وارد آسیای صغیر شده‌اند و در قرون ۵و ۶ میلادی ارامنه وارد جلگه فرات شده‌اند.



یک کلیسای گریگوری

ارامنه هیچگاه اکثریت مناطق مسکونی خود را تشکیل نمیدادند و ارمنستان آسیای صغیر که ارامنه سرزمین مادری خود میدانند هیچگاه اکثریت ارمنی نداشته است. حتی همانطور که دیاکونف مینویسد هایکها هیچ وقت خودرا ارمنی ننامیدند^۵ حتی بعضی از مورخین مانند شوپن و مدلی بر «التفاقی بودن ارامنه یعنی ترکیبی از نژادهای های و یهودی و پارسی-آریایی میدانند». ^۶ داشمند شهیر ارمنی «مانک آبیان نیز حتی نمیتواند به نژاد درست ارامنه اشاره کند». ^۷ هیچ یک از مورخین مانند شوپن آبیان دیاکونف و لیچکوف به صراحة نژاد او لیه ارامنه را مشخص نمیکنند حتی و لیچکو

از نژاد و نام زوک استفاده میکند. در رابطه با این موضوع میتوان به مسائل زیر پرداخت: که مورخین ارمنی بر آن صحه میگذارند:

الف- ارامنه در زمان حضرت نوح (ع): «طبق این نظریه ارامنه از نسل هایک نوہ نوح نبی میباشند و پس از فرود کشته نوح بر کوه آغرس یا جودی و یا آرارات سرزمین مادری ارامنه شرق ترکیه گردیده است و هایک ۴۰۰ سال زندگی کرده و سرزمین خود را تا نزدیکی بابل گسترانده است».^۸ این منطبق بر افسانه هاست و زیاد نمی توان برآن پاییند بود. مورخ آگوسته کاریر این نظر را رد و آن را بی اساس میخواند

ب- نظریه مبنی بر نسل ارامنه از اوارتوهای:

یکی از اقوام قدیمی که در شمال غرب ایران و شرق ترکیه کنونی ساکن بوده است او را رتو بوده که در ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد تا ۶ الی ۷ صد سال قبل از میلاد میزیسته اند که سپس با هجوم مادها و اسکیتها نابود شده اند. و در سرزمینی میزیستند که محل مجادله مادها ولیدیها بوده که سرانجام مادها غالب میشوند. در این اثر اصلاح سخنی از ارامنه نیست و حتی شباهتی بین زبان آنها نیز دیده نمیشود. مورخ ارمنی کاپاچیان میگوید که حتی ارامنه او را رتورها را ارمنیزه کرده اند یعنی با غلبه بر او را رتوها خود را بر آنان تحمیل کرده اند نه اینکه ارامنه از او را رتوها هستند. آنام او غلام ممدلی در کتاب خود بنام تاریخ واقعی ارامنه مینویسد که: "ارامنه حتی تا دورانی اسمی اصیل هوری مانند (آراخی، خالدیتا، آرامیس و آرامانیاک) را حمل میکردند. نفوذ ارامنه در مناطق او را تو نشین و هوری رفته رفته باعث آسیمه شدن آنان شد و قوم ارمنی امروزه رفته رفته داشت شکل میگرفت. همانطور که لنورمان توتاری مینویسد زبان او را تویی اصلاح هیچ شباهتی به زبان ارامنه ندارد. زبان او را تویی یک زبان آسیایی و اورال-آلایی است و شباهت بسیار زیادی حتی بین فرهنگ او را تویی و آلایی میباشد. تلفیقی بودن زبان ارامنه امروزه نیز بسیار مشخص است بطوریکه

محقق ارمنی آوتسيان مينويسد: «نامهای خانوادگی ارامنه تنها ۲۶,۳ درصدشان اسامی اصیل ارمنی بقیه ۱۹۴ تا پارسی ۱۱۳ تا ترکی ۱۱۱ تا عربی ۶۰ تا یونانی ۵۴ تا یهودی ۴۴ تا از سایر زبانهاست».^۹ حتی آنان زبان خود را به دو زبان جدید و قدیم تقسیم میکنند که زبان قدیم آنان بیشتر شبیه زبان تاتاریست تا ارمنی! حتی دانشمند شهر ارمنی دکتر آغاسی یسایان مینویسد که «تا سال ۱۹۱۷ وقتی در محافل بین المللی از ارمنستان صحبت میکردید در نظر همه همان ارمنستان ترکیه بود».^{۱۰} در آخرین تحقیقاتی که در منطقه ارض روم (ارضنه الروم ترکیه) صورت گرفته که زبان ارامنه را در زمرة زبانهای هینت_اروپایی و جز گروه ساتم به حساب می‌آورد و بین اوراتوها و ارامنه هیچ رابطه‌ای وجود ندارد. که این موضوع را قبلا در فصل پیش بطور کامل توضیح دادیم. اما باز هم متأسفانه می‌بینیم افرادی مثل ویل دورانت بدون هیچ سندی ارامنه را از اوراتوها مینامند!

ج- ارامنه اشغالگران تراک- فیریگی هستند که سرزمین اوراتوها را اشغال کردهند: طبق نظر اکثر دانشمندان ارمنی ارامنه از نژاد بالکانی کوکنی و تراک- فیریگی هستند و با هجوم ایلیریالیها حدود ۶۰۰ سال قبل از میلاد که به شرق ترکیه و شمال غرب ایران کوچ کرده‌اند. این فیریگی‌ها همان قومی هستند که منابع آشوری آنها را موشکیان نام نهادند در سال

۶۷۷ قبل از میلاد پادشاه اشور آسارهادون کیمیریان را که تا حوالی توشاپا نفوذ کرده بودند. شکست داد. آنها سپس وارد آناتولی شدند.

کیمیریان از اراضی شمالی دریای سیاه به جلگه کور- آراز (ارس) حرکت کردند. حتی اکثر مورخین ارمنی بر تعلق ارمنستان کنونی به اسکیتها (سکاهای جدید) اعتراف کرده‌اند. حتی در ۲۹ مقبره کشف شده در ارمنستان ۱۱ مقبره متعلق به سکاهای بوده است. بریمیان مینویسد که «سا کاهای پس از ورود به جلگه آراز- کورا و شکست کیمیریان

بسوی آرارات و جلگه دریاچه اورمیه حرکت کردند.^{۱۱} پس از مدتی، کیمریان از ادامهٔ فتوحات عاجز ماندند؛ ولی فرمانروایی فریگیان دیگر احیا نشد. بنابراین گروهی از فریگیان- مردمانی که به ارمنیان شهرت یافته‌اند - اینگونه پا به عرصهٔ هستی گذارند و نام ارمنی برای اولین بار توسط داریوش هخامنشی در کتیبهٔ بیستون در سال ۵۲۱ قبل از میلاد آمده با این مضمون که "ارامنه را شکست دادم" این کتیبه و نظر فرضیات نوح و اوراتو را به خودی خود باطل می‌کند.



آرنولد روئین بی



ارمنی شناس برجسته (تصویر: کارکاتوریک)

آرنولد تویین بی مورخ ارمنی شناس اعتقاد دارد که «ارامنه همان موشکیان هستند. سپس وی محل سکونت این قوم را به یک مکان اورارتوبی « اورمنیو - نی » (که شاید با نام اورمیه و یا اورومچی بی ارتباط نباشد) ربط می دهد ؟ زیرا منوآ، شاه اورارتوبی، در کتیبه ای از این محل در همسایگی موش نام می برد که آن را فتح و با خاک یکسان کرده است. او همچنین نام ارمنیان را از اریمنا - پدر روسای سوم که از آخرین شاهان اورارتوبی بود - می داند ». ^{۱۲}

در گفتار توین بی دیدگاه های مختلفی بیان شده که هیچ یک از آنها توسط پژوهش های باستان شناسی و یا تاریخی ثابت نشده است

۵- نظریه نژاد ارامنه از نژادهای قفقازی:

بنا بر این نظر مکان اصلی ارامنه قفقاز جنویست. نزدیکی زبان و فرهنگ به این تصوری رنگ و بویی دیگر میبخشد. حتی داریوش در کتیبه خود که گفت ارامنه را شکست دادم منظور قفقاز بوده است. اما ارامنه با سایر اقوام قفقاز کمترین رابطه و قربتی دارند!

۵- نظریه تورانی بودن ارامنه:

این نظریه هم مبنی بر اینکه ارامنه از نژاد ترک هستند که خیلی بعد بنظر میرسد. بر طبق این نظریات ارامنه ساکنان مناطق جنوب قفقاز یا شمال غرب و شرق ترکیه نبوده از سال ۵۲۱ قبل از میلاد به انجا مهاجرت کرده اند و در حالیکه این منطقه برای اقوام گوناگونی بوده و بی انصافیست آن را مطلق به یک قومی به این سرزمین ۱۵۰۰۰ ساله بدانیم! اکثر مورخین ارمنی نیز در مورد منشا ارامنه خود نیز مرددند مثلا:

در کتاب « ارمنیان » که توسط « مرکز استاد فرهنگی آسیا » چاپ و نشر شد است در مورد « خاستگاه ارامنه » به صراحة آمده است : « درباره خاستگاه ارمنیان هیچ سندی در

دست نیست»^{۱۳} و مورخ ارمنی «هراند پاسدرماجیان» در کتاب خود بنام «تاریخ ارمنستان» با اشاره به «روشنتر نبودن سلسله نسب ارامنه» می‌نویسد: «[ارامنه] را می‌توان در عدد ملت‌هایی بشمار آورد که سلسله نسبش روشنتر نیست. مثلاً «موسس خورناتی» از مورخین قرن پنجم میلادی در کتاب خود به نام «تاریخ ارمنستان» که در بین سالهای ۴۷۵-۴۸۰ به رشته تحریر درآمده است. تاریخ ارامنه را از سقوط برج بابل و پیدایش اختلاف زبانها و مهاجرت ارامنه و نقش «یگانگان» در تشکیل قومی ارامنه به صراحت می‌نویسد: «که بعد از سقوط برج بابل و تغییر زبانها فردی بنام «هایک» با «سیصد نفر مردان زورمند و با خوان پروردۀ‌های دیگر و بیگانگانی که باو گرویده بود و با تمام خانمان بسرزمین آیراد که در نواحی شمالی واقع است عزیمت کرد»^{۱۴} این سرزمین در «نواحی جنوبی‌تر از دریاچه وان واقع شده بود»^{۱۵}

«بدین ترتیب مشاهده می‌شود که اگر «خاستگاه» و «اصل و نسب» ارامنه بر مورخین قرن بیستم ارامنه بعمد روشن نباشد برای مورخین صاحب نام ارامنه مثل «موسس خورناتی (موسی خورنی)» که او را «هرودوت ملت ارمی نیز نامیده‌اند»^{۱۶} «روشن» است یعنی هم فردی بنام «هایک» را داریم که ارامنه در انتساب به او خود را «هایی» و «سرزمین ارمنستان ... (بنام او) بطور عامیانه هایستان نامیده می‌شود».»^{۱۷} و هم سر و کله «بیگانگانی» را داریم که باو گرویده و در مناطق جنوبی‌تر دریاچه وان یعنی در کردستان عراق با آنها زندگی می‌کنند.

پس چنانچه مشاهده می‌شود ارامنه یعنی ارامنه اولیه یعنی «ارمنیان خالص واقعی»^{۱۸} در «کردستان عراق» هستند و هیچ ارمی خالص و واقعی در «جمهوری ارمنستان فعلی» وجود ندارد. مورخ رومی توکتیوس در کتاب (آنالیوم لیبر) مینویسد: «ارامنه جایگاه خویش رادر برابر پارسیان و رومیان تغییر میدهند. واژاین شاخه به آن شاخه میپرند!»

بر طبق منابع تاریخی ارامنه نیز همانند اسکیتها و سکاها و هوریها از مناطق خارجی وارد این سرزمینها شده‌اند که در فصل پیش تاریخ تمام این اقوام ونسب آنان را بطور مفصل توضیح دادیم. نمیخواهم به خرافات موسس خورنسی که ارامنه را از نسل هایگ پهلوان خوش اندام زیبا که علیه خدای بابل(بیتل) قیام میکند اشاره کنم زیرا تماماً افسانه و نزدیک به هزلیات است. ارامنه جز دو دولت کوچک در طول تاریخ دولت دیگری ایجاد نکرده‌اند و دولتهای ما بعدی آنان نیز دول وابسته به قدرتهای بزرگی مثل ایران و روم و یا سلجوقیان و عباسیان بوده است.^{۱۹} ارامنه یکی از بهترین دوران زندگی خودرا در ایران بویژه عثمانی گذرانده‌اند بطوریکه در عثمانی فرمانده سپاه و نماینده مجلس نیز شده‌اند.^{۲۰} حتی عثمانیها آنقدر به آنان اطمینان داشتند و به آنان بها دادند که لقب "طبای صادقه" را نیز به آنان اهدا کرد. آنان همیشه مهاجر بودند و در یکجا ساکن نمیشدند. در آن زمانها دول اروپایی و مسیحی جهت تصرف ممالک اسلامی بویژه مناطق در دست صفویان و عثمانیان دو دولت بزرگ اسلامی در تکاپو بودند. و دست یاری خود را فی الواقعه به سوی هم کیشان مسیحی خود دراز کردند.

ارمنیه

ارمنستان:

بخشی که اکنون ارمنستان نامیده میشود و پایتحت آن ایروان است روزگاری در دست اقوام التصاقی ترک زبان اورارت بوده است. صمد سرداری نیا در کتاب ایروان یک ایالت مسلمان نشین کاملاً دلایل خودرا در مورد مسلمان نشین بودن آن توضیح میدهد.. مردم آن به یک زبان غیر هندو اروپایی صحبت می‌کردند که دانشمندان امروزه آن را کشف کردند آنان خودرا به اوارتوها نسبت میدهند ولی اورارتورها به خدای واحد اعتقاد داشتند که آن را خلدی مینامیدند از همین جاست که اوارتوها را خلدیان می‌نامند. و قبل از دلایل عدم تناسب آنها با ارامنه را توضیح دادیم. در قرن هفتم و هشتم مردمی به اوارتوها حمله و آنها را سر نگون کردند. لیکن شویلی مورخ گرجی با تصدیق وجود اقوام ترک در ارمنستان کنون ایروان و سوان مینویسد که: شاهد این ماجرا نام ترکی در یا چه گویچه است که امروزه نیز در منابع ارمنه به همان نام ترکی نوشته میشود. لازم بذکر است تا قبل تشکیل ارمنستان بسیاری از شهرها و روستاهای نام ترکی داشتند که بعد از ورود ارامنه تغییر نام داده شده‌اند اما بعضی هنوز این نام را یدک میکشند مانند شهر: الله و ردی! (البه هنوز این واژه اسلامی در جملات ارامنه و اهالی قفقاز استفاده میشود به معنای سلامتی) هرودوت می‌نویسد: «مردمی که اورارت را فتح کردند فریگیها بودند که با ارامنه قاطی شدند.»

بر طبق گفته‌های هرودت مردمانی که اورارت‌تیان را برانداختند، از فریگیه آمده بودند و به ارمنیان مشهور شدند. سپس این قبایل هند و اروپایی زبان شان را بر اورارت‌تیی‌ها تحمیل کردن و از اختلاط این دو قوم، ارمنه اورارت‌تیی، ملت جدید ارمنه بدید آمد.

وی از یک طرف روایت هرودت را بدون اثبات تصدیق می کند و از طرف دیگر بر طبق اظهار وی چگونه امکان دارد ملتی که از آن هیچ خط و دست نوشته‌ای به دست نیامده، زبانش را جایگزین قومی کند که دارای زبان مشخصی بوده و از آنها کتبه‌های زیادی به دست آمده است. به هر حال از نوشته‌ی نلبندیان می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که ارمنیان از امتراج بخشی از فریگی‌ها با اقوام بومی به وجود آمده‌اند

«بر طبق گفته‌های هرودت مردمانی که اورارتوبیان را برانداختند، از فریگیه آمده بودند و به ارمنیان مشهور شدند. سپس این قبایل هند و اروپایی زبان شان را بر اورارتوبی‌ها تحمیل کردند و از اختلاط این دو قوم، ارمنی اورارتوبی، ملت جدید ارمنی پدید آمد»^{۲۱}

وی از یک طرف روایت هرودت را بدون اثبات تصدیق می کند و از طرف دیگر بر طبق اظهار وی چگونه امکان دارد ملتی که از آن هیچ خط و دست نوشته‌ای به دست نیامده، زبانش را جایگزین قومی کند که دارای زبان مشخصی بوده و از آنها کتبه‌های زیادی به دست آمده است. به هر حال از نوشته‌ی نلبندیان می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که ارمنیان از امتراج بخشی از فریگی‌ها با اقوام بومی به وجود آمده‌اند

هنوز زمانی نگذشته بود که ارمن-فریگها نیز مغلوب قومی دیگر شدند بنام ماد. جالب است که هرودوت ارز تحمیل زبان فریگی و یا هندواروپایی خود بر اورارتوهای التصاقی زبان در طی یک مدت کوتاه صحبت می‌کند که بسیار عید میرسد و هنوز مدتی نگذشته یک قوم التصاقی زبان دیگر مانند ماد بر آنان حاکم می‌شود. پس از آن نیز مادها نیز مغلوب هخامنشیان گردیدند. «ارامنه همچنان به طغیان ادامه دادند و سر ناسازگاری با هخامنشیان را گذاشتند که شرح آن در کتبه‌های بیستون آمده است. ارامنه در سال ۵۲۱ ق. میلادی بصورت یک ساتراپ در آمدند»^{۲۲} همویان در کتاب خود مینویسد که «در ابتدا ارمنی زبان دوم مردم ساکن منطقه ارمنستان فعلی بوده است» او از زبان اول که زبانهای التصاقی بوده حرفي نمی‌زند.

شرح زندگی این مردم در کتاب آناباسیس کرنفون در عهد هخامنشیان آمده و این مورخ بتفصیل در باره حرکت ده هزار سپاهی در میان کوههای ارمنستان (۴۰۱-۴۰۰ ق.م) سخن گفته است سخن میراند و «میگوید که زبان پارسی بر آنان هیچ تاثیری نگذاشت ولی با حمله و تسلط چند ساله فریگیها زبان هندواروپایی آنان بر اورارتوها تاثیر گذاشت. سپس ارمنستان توسط اسکندر مقدونی فتح شد. اشرف ارمنی حالا دیگر بزبان یونانی تکلم میکردند (همان). پس از مرگ اسکندر ارمنستان تحت تصرف سلوکیان در آمد و آرتاشس اول وزاریادراس بر آن حاکم شدند.^{۲۳}

در ۱۹۰ قبل از میلاد رومیها سلوکیها را در مگنسیا (سرزمین ترک نشین سکایی) شکست دادند و فرصت را برای شورش فرماندهان ارمنی ایجاد کردند. و اینگونه بود که ارامنه استقلال خود را در سال ۱۸۹ قبل از میلاد از سلوکیها اعلام کردند. سرزمین ارمنستان نیز تحت حاکمیت ژنرال سلوکوس قرار گرفته و تا سال ۱۸۹ تحت هدایت او اداره گشت. بعد از او این سرزمین تا ۲۹۷ میلادی بدفاعات تحت حاکمیت ایرانیان و رومیان قرار گرفت. در این میان گاه نیز از طرف شاهزاده نشینیها بصورت نظام فشووال اداره گشت. اما این شاهزاده نشینی‌ها نیز عمر طولانی نداشته و در سال ۲۹۷ میلادی حکومت تیرداد سوم در منطقه تاسیس گشت. مدارک تاریخی نشان میدهند که تیرداد سوم در سال ۳۱۵ میلادی دین مسیحیت را قبول نموده است. برای ترویج مسیحیت در منطقه زمان زیادی سپری گشت. در تاریخ هیچ جامعه‌ای وجود ندارد که تمام و کمال و بسرعت دینی را قبول کرده باشد. فردی که دین مسیحیت را بین ارامنه ترویج داد یک کشیش ایرانی بنام گریگور بود. ارامنه قبل از قبول دین مسیح زرتشتی بودند. در آن دوران دین زرتشت در دولت ساسانی جایگاه بسیار قدرتمندی داشت. ساسانیان خود از ترویج دین مسیحیت در این منطقه خوشنود نبودند. بر عکس امپراطوری روم طرفدار ترویج مسیحیت و علی الخصوص مذهب کاتولیک در منطقه محسوب میشد. ارامنه که دین مسیح را بشکلی دیگر تفسیر

می نمودند، بهمین دلیل از مذاهب ارتدوکس و کاتولیک کمی دور ماندند. اعتقادات، سنن و آثین‌های خود را توسعه بخشدند. مسیحیان گریگوریان با اهمیتی که به آداب و رسوم خود قائل بودند در جهان مسیحیت صاحب جایگاه بخصوصی شدند. ارتکسها براین باور بودند که عیسی مسیح صاحب بیش از یک شخصیت می‌باشد. در حالیکه گریگوریانها از برداشت دینی که مانوتیزم نام دارد برخوردار می‌باشند. کلیسا گریگوریان که معتقد است عیسی تنها شخصیت الهی دارد تحت کنترل و فشار مراکز دینی رومیان و یونانیان قرار گرفت. امپاطوری بیزانس که خود را نماینده حقیقی عالم مسیحیت می‌نماید نمی‌توانست برداشت متفاوتی از دین و مذهب را در چهارچوب خود تحمل بکند.

ارامنه گریگوریان که از دیدگاهی موناتیزم برخوردار بودند سعی داشتند تا در برابر فشار ارتکسها گردن خم نکنند. این موضوع باعث شد که بیزانس ارتکس بیش از پیش به اعمال فشار پردازد. در تفسیر دینی ارامنه رد پائی از دین زرتشت بچشم می‌خورد. بعنوان مثال آنها هنوز قربانی میدادند. گریگوریانها اولین کلیسا خود را در منطقه ائی که ایچمیازین نام داشت تاسیس کردند. کلیسا ایچمیازین در سال ۵۰۶ میلادی تماماً از مراکز یونانی و رومی جدا شده و بصورت خاستگاه اعتقاد گریگوریان مطرح گردید. بطور خلاصه میتوان گفت، رقابت رومیان و ساسانیان به جنگهای که سالهای سال طول کشید، منتهی گردید.

اوج قدرت ارامنه در زمان آرتاشس اول بود. اما با بررسی سنگنوشه‌های آرتاشس به این نتیجه میرسیم او ارمنی و هندو اروپایی زبان نبود بلکه یک التصاقی زبان بوده است. در قدیم سرحدات بین دول توسط علائم و اشارات مختلفی نمایش داده می‌شد. این مورد هم در ارمنیه در زمان آرتاشسین به میان آمده است. نام ترکی آرتاش در ارمنی آرتاشسین (۱۶۰-۱۸۹ ق.م) اگرچه شاید ملتش مشخص نباشد ولی قریب با تفاق مورخین بر تعلق او به ماد اذعان دارند. چون که مخورناتسی او را مار(ماد) مینامد. او نماینده دولتش

در ارمنیه بوده و در مصب رود آرپا(آخوریان یا رود جو) به رودخانه ارس(آراز) در شهر آرماویر حکومت میکرد. من فقط در کتاب ارامنه ایران نوشته هوویان دیدم که به «صراحة اورا ارمنی بدون هیچ سندی نامیده است»^{۲۴} هنگامیکه آتنویوس سوم مغلوب رومیها شد(۱۹۰ ق.م) آرتاشس از این فرصت استفاده کرد. و خود را چار(تزار) نامید و جهت بزرگ کردن اراضی خود به گرجستان(ایر) و آذربایجان(آلبان) حمله کرد. بدین ترتیب دولت کم عمر ارمنیه ایجاد شد. جهت اعطای اراضی به فتوالهای مختلف از سنگهای سه شاخه برای تعیین حدود استفاده شد. و مدت‌های مديدة این سنگها بنام سنگهای آرتاشسین در یادها ماند. پس از این واقعه و در قرن پنجم میلادی م. خورناتسی مینویسد که جهت این حدود از سنگهایی چهارگوش سه شاخ استفاده میگردید. از این سنگها دو نمونه‌اش در منطقه گویچه در سمت شرق و غرب آن در قارانلیق علیا و سفلی در سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۳۲ پیدا شده است. این کتیبه‌ها که به زبان آرامی نوشته شده‌اند توسط دانشمندان مختلفی مثل (دوپونت-سومر-باریسف-کوکوتسف-پایازات-تورودانژن-دیاکونوف-استارکفا-پریخانیانتر آسیان و...) سعی در خواندن شان شد ولی نتیجه‌ای تا کنون حاصل نگردید. فقط دو سخن اول آرتاشسین را دانشمندان تصدیق کردند و در اینجا نام یونانی مقدونی آرتاشسین(آرتاکساتی) قید شده است.

آ. دوپونت-سومر این نوشته را به زبان آرامی میدانند و راجع به ماهیگیری آرتاشسین در دریاچه گویچه است. اولاً اگر نوشته به زبان آرامی باشد متناسب با قواعد زبان آرامی نیست و در ثانی این نوشته همانطوری که ک. ترور میگوید هیچ رابطه‌ای با ماهیگیری ندارد. دیاکونف در مقاله‌ای که همراه با استارکوا نوشته میگوید که روی سنگ جمله‌ای باضمونی که درباره کسی که سرحدات را مشخص میکند آمده است. اما این زبان که متناسب با قواعد آرامی نیست و به کدام زبان عاید است را مشخص نمیکند. باریسف معتقد

است که نوشته به زبان آرامی شروع و با زبان پارسی ادامه یافته است. این جملات بطور قطعی زبان آن را مشخص نمیکنند و همه همدیگر را تکذیب میکنند.

نوشته سنگ اول کاملاً سالم است ولی سنگ دوم نوشته اش به علت صدمه دیدن از سمت راستش ناخواناست و نیمه کاره است. خواندن نوشته های نیمه و نصفه کاره همیشه بحث برانگیز است. با وجود این با مقایسه سنگها و مجاهدت خواندن آنها ممکن گردید.

نوشته سنگ اولی:



نوشته هایی که از راست به چپ نوشته شده اند مربوط به قرن دوم قبل از میلاد میباشد و دانشمندان ترجمه ارا از چپ به راست میدانند و بیمعنا بودن چنین ترجمه ای را نیز معترضند لذا ذکر چنین خواندنی در اینجا لازم نیست. لکن ترجمه معتبر بوریسون در اینجا قید میشود:

۱-نوشته اول:

"رت خ ش س ی م ل ک ذ ر زی ز ری ت ر رون د ک ن خ ل ت"
آرتاخش(آ)سی میخ بار زی زاریتار...راوانداخان(؟)خ ل ت
сын Заритара идущие (?). XLT(?)»، «Арташес царь

۲-نوشته دوم:

«(ر)ت خ ش س ی (م ل) ک ب ر زی (ز)رای ت ر خ ل(ت)...ب ی ن...ی...»
(آ)رتاخش(آ)سی (م)ل خ بار زی (زار)ئیtar خ ل(ت)...بین...ی
сын Заритара идущие XLT(?).... между «Арташес царь
(среди)»

در اینجا در آخرین حرف نوشته اول «ر» نوشته شده که آن را بعضی «د و ن» نیز گفته‌اند. اما اگر به دقت به نوشته نگاه کنیم «ب» نیز خوانده می‌شود. در نوشه‌های آرامی بعضاً دو حرف متفاوت یک صدای واحد دارند. بویژه در مسکوکاتارشاک (آرساق) «ز» و «ی» صدای «س» میدهند. محققینی که الفبای این نوشته را آرامی میدانند زبان را نمیدانند. فقط می‌گویند که یکی از زبانهای محلی باید باشد. کسانی که سعی کردن آنرا با زبانهای اودی، های، فارسی، آرامی بخوانند نتیجه‌ای هنوز نگرفته‌اند.

نوشته در محل سکونت اورارتوا و سکاهای پیدا شده است. در زمان آرتاشسین در اینجا نیز اقوام دیگری زندگی می‌کردند (قرن ۲ ق.م) شاید این کتبه توسط زبان آذری خوانده شود و شاید با تعویض یک حرف (ز/ی) نوشته بصورت زیر خوانده شود:
آرت غ ش س ی خوانده می‌شود: آرتاخشاسی مفهوم: آرتاخش مالین
م ل ک ب ر ی ای خوانده می‌شود: ملیک بیرای مفهوم: بیرآبی (مرزی)
ی ت ر ی ت ر خوانده می‌شود: بیریتیر مفهوم: بیریدیر
ب و ن د ک ن غ ل ت خوانده می‌شود: بوندا مفهوم: بوردا قویولدو

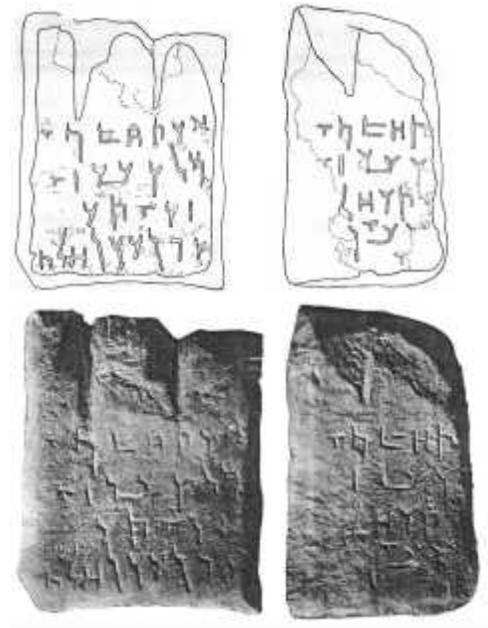
کونگیلی: (قوندورولدو)

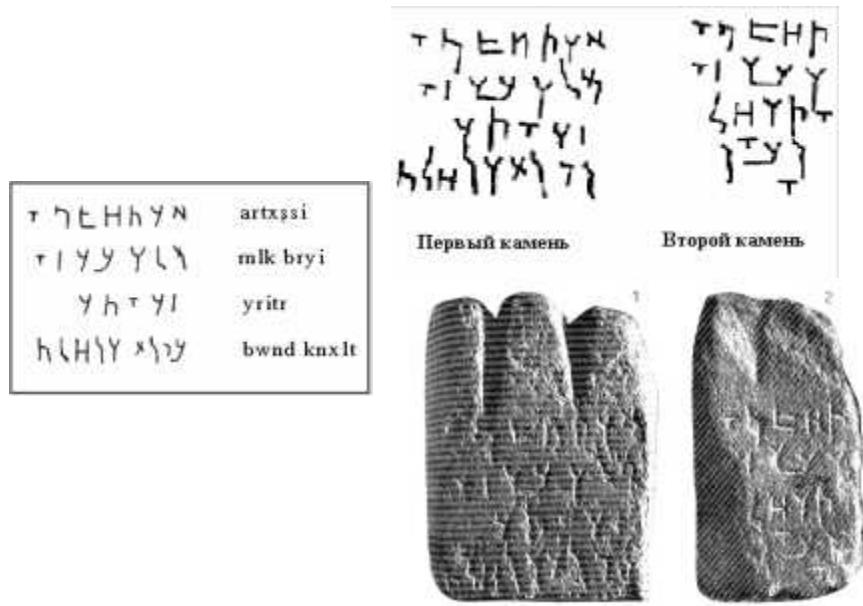
یعنی: اینجا مرز آرتاشسیت است.

در اینجا بری بی نوشته شده است و میتواند باری (باریسی) بری و بیری نیز خوانده شود. در زبان ترکی باستان باریک (دیده شده بریک «محکم شده» بیره «ترازو» و بَری «این طرف» هست. از بین اینها کلمه ترازو بسیار مناسبت‌منماید. در سنگ دوم بخاطر آسیب دیدگی حروفش کامل خوانده نمیشود. اما بازهم نشان میدهد که مضمون سنگ دوم به اول باید نزدیک باشد:

... ت غ ش س ی... ک ب ر ی یی...ی ت ر غ ی.... ن ب ی ن...ی

با تلفیق دو سنگ برای دومی چنین مفهومی ایجاد میشود:





همانطور که دیده میشود در واریانت ما فقط در سطر چهارم اگر حرف اول درست گردد نوشته خوانده میشود. در اینجا باید آنرا ب خواند.
«این نوشته نشان دهنده قدمت زبان آذری است که حتی پادشاه ارمنیه نیز از آن استفاده میکرده است.»^{۲۵}

اما در مورد آرتاشس موسی خورنتسی چنین مینویسد که موقعی که آرتاشس با دختر شاه آلبان ساتنیک میخواست ازدواج کند پادشاه آلبان از او شیر بها (باشلیق) خواسته بود. در حالیکه اصلاً واژه یا عادتی بنام شیرها در ارمنه نداریم. بعد از فروپاشی سلوکیان استانهای زیر نظر آنها نیز مستقل شدند. لذا نماینده آنان آرتاشس نیز ارمنیه را مستقل اعلام کرد. هنوز که هنوز است هیچ مورخی ارمنی بودن آرتاشس یا تیگران را ثابت نکرده است. آرتاشس بزودی بر حکومت حکام پارسی ایروان پایان داد البته با کمک آلبانها و نهایها!

«بعد از مرگ آرتاشس آرتاواز یا بقول کاپیتولی آرتا باست به حاکمیت رسید در ترکی قدیم آرتا باست به معنای رییس تندروها بود این را من نمی‌گوییم اینرا سورتیان عالم مشهور ارمنی می‌گویید.»^{۲۶}

بعد از مرگ آرتاواز نوه‌اش تیگران به حکومت رسید(۸۵ قبل از میلاد)تیگران چهل سال سلطنت کرد. او ایالت آرمنی در آسیای صغیر را نیز به ارمنیه ملحق کرد. او حتی مدتی بر آذربایجان نیز حاکم شد. حتی به نظر برخی مورخین او ساکاسنا و آراکسنا و کاسپیانا را نیز به ارمنیه ملحق و آنرا هر چه بیشتر گسترش داد. آریازاته دختر تیگران به ازدواج مهرداد دوم پادشاه اشکانی درآمد. اما این قدرت ادامه نیافت و در سال ۶۶ قبل از میلاد ارمنیه بدست رومیان مغلوب شد. و ارمنیه جز امپراطوری سزار گردید. ۲۷ چار دوم آرتاواز دوم سعی در مقابله با رومیان نمود که موفق نشد و با خانواده‌اش به اسارت در آمد(۳۴-۵۵ ق.م). در سال ۲۰ قبل از میلاد حاکم آتروپاتگان فرزند آرتاوازین بنام آریو برزن(سردار مشهور آذربایجان) از طرف سزار عنوان حاکم ارمنیه تعیین شد. در سال ۵۱ ارمنیه بدست اشکانیان میافتد که البته این داد و ستد ارمنیه بین روم و ایران کار عادی بود و تیرداد به حاکمیت آنجا انتخاب می‌شود. تیرداد تیگران را از آنجا راند و خود امور را بر عهده گرفت. ۵۴-۷۵ پ.م). در سال ۱۱۷-۱۴۰ میلادی از نوادگان آرشاک فردی بنام ولاش فرزند سانا تورک شهری بنام ولاش باد بنا کرد.^{۲۸} در حالیکه نژادهای که ارامنه آنان را از خود میدانند در شرق آناتولی ساکن بودند نه در آذربایجان. در سال ۳۰ میلادی ارمنستان دین مسیحیت را به عنوان دین رسمی انتخاب کرد و این آنان را به روم بسیار نزدیک کرد تا ایران. سرانجام ارمنستان بسال ۳۹۰ میلادی مابین رومیان و ساسانیان بدو بخش تقسیم گشت. از اواخر قرن پنجم میلادی به بعد ارمنستان صحنه رقابت دولت بیزانس که جایگزین رومیان گشته بود و ساسانیان گردید. این رقابت طولانی تا اواسط قرن هفتم میلادی که جنگ بین بیزانسیون و اعراب آغاز شد طول کشید. منابع تاریخی بوضوح

نشان میدهند که در خلال سالهای پر رقابت و کشمکش مذکور ارامنه بارها از طرف بیزانسیون مجبور به کوچ شده‌اند. مهمترین دلیل این امر نیز عدم قبول مذهب ارتدکس از طرف ارامنه میباشد ولی به نظر مورخ شهیر بنام (فاؤست بوزنده) «aramنه از لحاظ سیاسی جهت تحت حمایت قرار گرفتن توسط رومیان علیه ایرانیان مسیحی شدند». ولیکن همچنان به بت پرستی ادامه میدادند.^{۲۹} «از سده اول قبل از میلاد خاندان (ترک) اشکانی چهار سده بر ارمنستان حکومت کردند و گریگور منور که اشکانی بود و مسیحیت را رسمی کردیک روحانی اشکانی بود^{۳۰} در سال ۳۸۷ میلادی ارمنستان بین ایران و بیزانس تقسیم شد. ولی آرشاگونیها قدرت رسمی خود را حفظ کردند. بنابر این این سرزمین هموار ما بین حکام غیر ارمنی ردوبدل میشده است. د. ایرانیان به قصد عدم نفوذ روم در ارمنستان زبان یونانی را در ارمنستان ممنوع کردندارامنه بطور ارشی زبانهای آشوری و یونانی را در مراسمات خود به کار میبردند و در برخی موارد از زبان آرامی نیز استفاده میکردند. در قسمت ایرانی ارمنیه ساتراپ ایجاد شد ولی اقوامی که از ترکستان چین آمدند بودند و به لفظ غلط بجای چینی، چینی خوانده میشدند به سرکردگی مامیگو که در ارمنی «مامیکونیان» گفته میشود سر به عصیان نهادند. نژاد و نام این اقوام هنوز در لفافه است و مورخین ارمنی آنان را «چن» مینامند. این اقوام توسط شاه ساسانی پس از مهاجرت از شمال چین به ارمنیه رانده شدند و پس از تغییر دین در ارمنستان آنان نیز بالا جبار مسیحی شدند.^{۳۱} در ارمنستان امور جنگی به چنی‌های مسیحی شده سپرده شده بود. و «تا سال ۷۷۵ میلادی تمام سرکردگان ارمنی از نسل مامیگون بودند». ^{۳۲} مورخ شهیر فاؤست بوزنده: «مامیگونها را فرماندهان کل ارتش ارمنیه مینامد»^{۳۳} در بین این سرکردگان به نامهایی مانند واجه، آرتاواز، آمایاک، واساک، واگان و منول برمیخوریم که اسامی قدیم ترکی هستند. بطور مثال نام واساک در ترکی قدیم باسک بوده که به معنای تیر انداز و یا نیزه میباشد. فاؤست بوزنده به فرار وارازدات در سال (۳۷۴-۳۸۰ م) و بروم و جایگزینی منول

مامیکونیان اشاره میکند و زمانی که فرزند وارازدات را برادر منویل موشی کشت. منویل به او گفته بود که: «ما (یعنی چنها) نوکران شما نیستیم. با شما دوستیم و حتی از شما بالاتریم. بطوریکه اجداد ما در سرزمین چینها حاکم شدند. و بدلیل اینکه نخواستند بین برادران خونریزی شود به اینجا مهاجرت کردند». ^{۳۴} مامیگونها مخالفت سیاست ضد استقلال ساسانیها بودند. حتی دول روم و ساسانی در مورد کنترل ارمنیه با هم همکاری داشتند بطوریکه بیزانس بطور مخفی به یزدگرد دوم (۴۳۸-۴۵۷ م) خبر از عصیان ارامنه داده بود. نعلبندیان مینویسد که پادشاه ساسانی بعد از این خبر ارشش بزرگی را به ارمنستان گسیل کرد. ولی در قرن چهارم بالاجبار ایرانیان خود را به کلیسای آشوری نزدیکتر ساختند. سورپ مسرورب الفبای ارمنی را در سال ۴۰۴ میلادی اختراع کرد.

لفظ ارامنه – ابتدا در سال ۴۰۶ میلادی بعنوان یک گروه متفاوت مذهبی توسط کشیش (مسروب ماشووت) بوجود آمد. این گروه تا قرن ۱۵ میلادی توسط مسیحیان متعصب به هر گوشه‌ای از جهان رانده شده و زندگی پنهانی خویش را در همین گوشها ادامه دادند. آنان توسط امپراطور بیزانس رانده شدند. مرکز زندگی اکثریت ارامنه در قرن پانزده در محدوده امپراطوری عثمانی بود که از نفوذ مسیحیان در این حیطه اثربود. چراکه خاک عثمانی در این سال‌ها شامل سرزمین وسیعی از اروپا - آفریقا - آسیای غربی و آسیای مرکزی بود و در این امپراطوری وسیع از هر نژاد و از هر مذهب زندگی می‌کردند. این آرزو را ابتدا دو ارامنه به نامهای «اسرائیل دوری و ژوف امین» به حاکمیت‌های اروپا ابراز نمودند و گفتند: شما ارامنه را آزاد سازید - ارمنستان را بر پا دارید - پاداش شما برای این کار تاج و تخت ارمنستان است.

بیزانس یوستیان اول از مامیگونها آمازاسپ (۵۳۲-۵۳۵) را حاکم ارمنستان کرد. ساهاك و سورپ پس از مدت‌ها موفق شدند در عهد مامیگونها انجیل را نیز به زبان

ارمنی ترجمه کردند. یاران خود خط ارمنی را اختراع کردند. زبان ارمنی را نیز لوساوریچاگان نام نهادند.

در سال ۵۷۱ میلادی واردان مامیگون (واردان سرخ) بر تخت نشست. او بیاری آلبانها بر شهر دوین سلطه یافت و به حکومت رسید. مورخین ارمنی از صبحت درباره مامیگونها میگریزند و شاید نژاد آنان این مورخین را از خود دور میسازد و حتی در برخی موارد مانند یوزباشیان تهمت ارتداد را به واردان خواه غلط یا درست را میزنند. در سال ۵۹۱ میلادی بعد از نزاع ساسانیان با رومیان خسر و دوم اراضی ارمنیه را تسليم امپراطور ماوریکیه نمود تا او ارامنه جهت شرکت دادن در جنگها به غرب هجرت دهد. واین شروع بعدی برای آنان بود زیرا در زیر سیطره ایران به آرامی زندگی میکردند ولی دیگر آرامش تمام شد. ماتئوس اورفایی مینویسد: "ارامنه زیر ستم مانده بودند و خون از یک طرف سرزمین تا سوی دیگر در جریان بود." بطبق رای مجلس کلیسای خالکدون مذهب گریگوریان در سال (۴۵۱) مذهب رسمی ارمنستان شد. گریگور فردی بود که توسط تیرداد اشکانی محبوس شد و بعد از ۱۴ سال حبس بیماری تیرداد را شفا داد و بدین ترتیب تیرداد نیز به مسیحیت گروید و دین ارمنستان نیز مسیحی شد. کلیسای مشهور اجمیادزین (اوج کلیسا) و یا همان اوج مودن میباشد. که بر روی اوجاق یا آتشگاه بنا شده است توسط گریگور منور ساخته شد.

محراب کلیساهای ارامنه بر حسب آتشگاه بودن بسوی خاور است. البته ارامنه مرکز کلیسای دیگری نیز در لبنان نیز بنام آنتیلیاس را نیز دارند. رهبری ارامنه بصورت دو گانه از این دو کلیسا اداره میشود.

تغییرات اساسی در کلیسای ارمنی:

و در سال ۵۵۴ طبق رای مجلس کلیسای دوین کلیسای ارمنی بطور رسمی از کلیسای بیزانس (کاپادوکیا) جدا شد. بعدها ارامنه در قدس نیز کلیسایی تاسیس کردند. در سال ۶۲۹ بیزانس بر ایران فایق آمد و کل ارمنستان را از آن خود کردولی حاکمیت او مدت مديدة طول نکشید. در سال ۶۳۹ ارمنستان توسط اعراب و مسلمین فتح گردید. و این پیروزی آرامش را در زیر سایه اسلام برای ارامنه فراهم کرد. اریک فایکل در کتاب «افسانه نسل کشی» مینویسد: «آن هیچ وقت از ساتراپ بودن و نیمه مستقلی بالاتر نیامده بودند». ^{۳۵} بعد از روی کار آمدن یزید بن معاویه ملعون به سبب آشتگی کشور بیزانس به ارمنستان حمله کرد و خواهان قبول کردن حاکمیت بیزانس بر آنان شده بود ولی ارامنه قبول نکرده بودند. و پس از آن کاتولیکوس سوم شیهاک جهت یاری بسوی خلیفه راه افتاده بود. اما او در حران مريض شده و از مرگ خود اگاهی یافت لذا حرفاهاي خود را بروي يك كاغذ نوشته و خواستار دفن آن با خود شد. بر اساس همين موضوع حاكم عراق محمد بن عقبه با درخواست ارامنه موافقت و آنان را تحت حمایت قرار داده بود. آماندیان مینویسد که: «از رفتارهای خوب امرای مسلمان با حاکمان ارمنی در زمان واردان نمونه‌های خوبی وجود دارد.» مورخ ارمنی موسی خورنی مینویسد «که بعد از استیلای کلیسای ارمنی با کمک خلیفه بر کلیسas آلبانها ارامنه هرچه را که در کلیسا بزبان آلبانی بود نابود کردند (۷۰۴م)^{۳۶} منطقه تحت اسکان ارامنه از اواسط قرن هفتم میلادی زیر حاکمیت اعراب قرار گرفته و لی ارامنه بدليل ازادی در اجابت فرایض دینی خود به اعراب واکنش مهمی نشان ندادند. تاریخ نشان میدهد که ارامنه در آن دوران حاکمیت عرب را به حاکمیت بیزانس ترجیح میداده‌اند. عدم عکس العمل ارامنه به حاکمیت اعراب بعلت آزادی دینی بالطبع بیزانس را خشنود نمی‌ساخت. در اصل بیزانسیون از این بابت که ارامنه

مسيحيت را بنوعی دیگر تفسير ميکردند نيز ماراضى بودند. اندشمندانى که تاريخ ارمنى را بررسى کرده‌اند با استاد و مدارک ثابت نموده‌اند که بيزانسيون در مقاييسه با اعراب سیست زور مدارانه ترى در قبال ارامنه اجرا کرده و بيشترین تلاش آنها را تحليل ارامنه تشکيل ميداده است. امپراطوري بيزانس برای تحليل ارامنه به روش‌های متفاوتی متسل گردیدند. اربابان ارمنى فنودال که تبعه امپراطوري عثمانى بوده و بين خود نزاع داشتند گه گذاري بصورت توده‌های بزرگ مجبور به کوچ ميشدند. در آن دوران امپراطوري بيزانس به نگارش كتاب به زبان ارمنى اجازه نداده و كتابهای قدیمی ارمنی را نیز می‌سوزاند. ارامنه ماليات سنگينی نیز میدادند. امپراطوري بيزانس از سياستی برای وابسته ساختن ارامنه گريگوريان به كليساي ارتدوکس پيروی مينمود. از اين لحظه ناخشوندي ارامنه از بيزانسيون در تمامي دوراني که تحت سلطه اين امپراطوري بودند با سيري صعودي ادامه پيدا کرد. مضafa براینكه مرکز ارامنه گريگوريان در نزديکي ایروان نیز به انگيزه فشارهای بيزانسيون از سال ۵۰۶ بعد از ميلاد يعني ۱۵۰ سال قبل از موجوديت اعراب در منطقه بصورت يك مرکز مستقل از كليساي بيزانس در آمد. «در دوره ائي که اعراب و بيزانسيون با هم منازعه و رقابت داشتند منطقه تحت اسکان ارامنه گاهي تحت سلطه اعراب و زمانی نیز تحت حاكمت بيزانسيون در آمد. بيزانس در اين دوران نیز دست از اعمال فشار به ارامنه نکشید. كماينکه در تمامي كتب ذيربط با تاريخ ارامنه از فشار به آنان برای کوچشان به مناطق ميانی Anatolian سخن بميان آمد». ^{۳۷}

بيجا نخواهد بود که در اين مورد نظری به كتاب آوديس سان ژيان مورخ شهير ارمنى بياندازيم.

سان ژيان در اين باب چنین نوشته است :

«امپراطوران و رهبران ديني بيزانس بعنوان نتيجه ائي از سياست تحليلي اين امپراطوري صرفا به از ميان برداشت خانواده‌های فنودال ارامني اكتفا نکرده و برای نابود سازی خود

مختاری کلیسا ارمنی نیز تلاش کردند. آنان برای نیل به این هدف به هرگونه تهدید و ظلم و ستم متولّ شدند. و کوچ اجباری ارامنه تنها یکی از نتایج این سیاست جبری بوده است.»

اما پس از این کش و قوس در سال ۸۶۲ خلیفه فرماندهی ارمنستان را به اشوت داد. در سال ۸۶۶ امپراطور روم شرقی (بازیل اول) لقب شاه شاهان برای آشوت را به رسمیت شناخت. در سال ۱۰۴۵ مجدداً بیزانس ارمنستان را فتح کردد. در سال ۱۰۴۸ با ورود اقوام ترک سلجوقی به آناتولی ارمنستان به تسخیر ترکان درآمد. با این وجود ارامنه با آرامش در آنجا میزیسته‌اند. مورخ ارمنی آسوغیک گزارش میدهد که: «به خاطر دشمنی ارامنه با روم بیزانس آنان از ورود ترکان به آناتولی استقبال کرده و حتی به آنان کمک نمودند. حتی یک مورخ مسیحی دیگر بنام ماتیاس از ادسا مینویسد: «قلب ملکشاه سلجوقی مملو از محبت و خیرخواهی نسبت به مسیحیان است او با فرزندان عیسی نیک رفتار است و به ارامنه رفاه و شادی داده است. این مورخ پس از درگذشت قلیچ ارسلان سلجوقی مینویسد: «در گذشت قلیچ موجب ناراحتی عیسویان شد. زیرا او انسانی نیک رفتار بود.» حتی در این شرایط در سال ۱۰۹۱ ملکشاه سلجوقی فرمان بر بهتر شدن وضعیت ارامنه در دیدار با کشیش بارسجی داد. ماتثوس اورفایی نیز مینویسد: «حاکمیت او تا سرزمینهای دور آوازه‌اش رفت و به ارامنه آرامش داد...» در قرن یازدهم روبن اول ارمنستان جدیدی به یاری سلاجمقه بصورت نیمه مستقل را بنا نهاد که سه قرن دوام آورد که تاج سلطنت را از امپراطوری آلمان و پاپ سلسیین سوم دریافت کرد. طی قرن سیزدهم مغولها وارد ارمنستان شدند و پس از پذیرش اسلام توسط ایلخانان ارامنه با آنها نزاع کردند. «ARAMNE همچنین در جنگهای صلیبی علیه مسلمانان به یاری صلیبیون اروپایی برخواستند». ^{۳۸} حتی بعدها پاپ گریگوری سیزدهم از حمایت ارامنه علیه مسلمین با ارسال پیامی سپاس گذاری کرد. ^{۳۹} از جمله محسنات ملت ارمنی در مورد کلیسا و مسیحیت نکته حائز اهمیتی است که شایان

توجه میباشد. و آن اینکه در گذشته «شاهزادگان و سپاهیان مسیحی به قصد آزاد کردن قدس عازم شده بودند مورد پشتیبانی هیچ ملتی قرار نگرفتند بجز ارمنیان! که آنان را از هر حیث مهیا ساختند و با تمام قوا به یاری آنان شتافتند»^{۴۰}

که نشان از همکاری جانانه ارامنه علیه ارتش اسلام را دارد. پس از این آناتولی به مزار صلیبیون تبدیل شد. گوموش تکین قاضی احمد دانشمند به حاکم ارامنه گابریل نامه‌ای نوشت و خواستار تسلیم شدن مالاتیا شد. اما گابریل به دعوت او اجابت نکرد. ارامنه و سوریانهای داخل قلعه از مظالم گابریل به جان آمدند بودند او حتی به کشیشان نیز رحم نکرد. مردم مالاتیا بر اثر گرسنگی شورش کردند و درهای شهر را بروی سلاجقه باز کردند و گابریل صلیبی کشته شد. (م ۱۱۰) در اوخر قرن چهاردهم با حمله مصر قلعه سیس در سال ۱۳۵۷ میلادی سقوط کرد و سلطنت ارامنه جدید پس از سه قرن پایان یافت. ولی «پادشاه لیون توسط مسلمین آزاد شد اما با مهاجرت به اروپا شروع به توطه چینی علیه مسلمین نمود ولی به مرادش نرسید». ^{۴۱} پس از مصر ارمنستان به تصرف امیر تیمور گورکانی در آمد که سپس حکام ترک آق قویونلوها و قره قویونلوها در سال ۱۴۰۵ میلادی جایگزین آن شدند. در سال ۱۵۱۴ ناحیه مدعی ارامنه به تصرف امپراطور عثمانی درآمد. سپس ارمنستان صحنه مراودات بین صفویان و عثمانیها گردید. شورشهای بسیاری در این سالها در ارمنستان به وقوع پیوست که اکثراً به تحریک کشورهای خارجی اروپایی بود من جمله «شورش فردی بنام بسمبات که اطلاعات زیادی از این شورشی در دست نیست». ^{۴۲}

روابط بین عثمانیها و ارمنه:

در این بخش به رویکرد دولت عثمانی (پانویس: دولت عثمانی به عنوان بزرگترین و پهناورترین دولت اسلامی پس از فروپاشی خلافت عباسی شناخته می‌شود. این دولت در سده‌های هفتم و هشتم هجری (سیزدهم و چهاردهم میلادی) در سرزمین آناتولی ظهرور کرد. از سده چهاردهم، به رهبری بازیزد اول (ایلدرم بازیزد)، قلمرو آن در قاره اروپا گسترش چشمگیر یافت و در اوائل نیمه دوم سده پانزدهم با فتح قسطنطینیه، به رهبری سلطان محمد دوم (فاتح)، در مقام تنها وارث امپراتوری امپراتوری روم شرقی (بیزانس) جای گرفت. بدینسان، در پایان سده پانزدهم دولت عثمانی به اوج اقتدار و شکوه خود دست یافت؛ اقتدار و شکوهی که بیش از یک سده دوام آورد. در این دوران، عثمانی نه تنها - از نظر وسعت قلمرو و کثرت اتباع، اقتدار نظامی و سیاسی، نظم و سامان اجتماعی و ثروت دولت و سعادت و رفاه ملت - اولین دولت اروپایی به شمار می‌رفت، بلکه از نیمه سده شانزدهم میلادی خود را وارث رسمی خلافت اسلامی و رهبر جهان اسلام نیز می‌دانست. در این زمان عثمانی کشوری پهناور بود که قلمرو آن در اروپا تا نزدیکی شهر وین (پایتخت امپراتوری هابسبورگ) امتداد داشت، بخش عمده سرزمین‌های جنوب دریای مدیترانه و شبه جزیره عربستان را دربرمی گرفت، از شمال به رود دن و از شرق به مرزهای ایران محدود بود. از منظر اروپاییان غربی این دولت مهم‌ترین تجلی تمدن اسلامی به شمار می‌رفت و دادوستد و تعارض‌های فرهنگی و سیاسی و نظامی با آن نقش اصلی در تکوین انگاره‌ای داشت که غریبان از اسلام کسب کردنده) در قالب ارامنه و مراودات آنان می‌پردازیم. مراوداتی که یکی از بعرنجترین مراودات تاریخ است. عنوان «عثمانی» برگرفته از نام «عثمان» یکی از قبایل ترک نژاد ساکن در آسیای صغیر بود. این ترکان کسانی بودند که از مقابل سپاه چنگیز از شرق آسیا عقب نشینی کرده و به غرب آسیا مهاجرت کرده بودند و عاقبت در آناتولی ساکن شدند. هفت‌مین سلطان از این طایفه یعنی محمد دوم در آن سوی دریای مرمره قلعه

بی نظامی ایجاد کرد و بر خلیج شاخ زرین (قرن‌الذهب) مسلط شد و در ۱۴۵۳ با فتح قسطنطینیه به عمر هزار ساله بیزانس پایان داد. محمد دوم با این اقدام به فاتح معروف شد. اولین اقدام محمد دوم برای نزدیکی به اروپا بیان آن بود که با دولت‌های ایتالیا سفیر مبالغه کند تا بتواند با خیال راحت به نفوذ ترکمانان آق قویونلو پایان دهد.

محمد دوم با «ونیز» که قوی ترین دولت ایتالیایی بود رابطه نزدیک برقرار کرد. او قسطنطینیه را به استانبول (اسلامبول، شهر اسلام) تغییر نام داد و کلیسا‌ای سنت صوفی را به مسجد ایاصوفیا مبدل ساخت.

فتح قسطنطینیه را مورخان پایان قرون وسطی و آغاز قرون جدید می‌دانند. او در ساختن مساجد، سبک رومی و اسلامی را با یکدیگر تلفیق کرد. بعد از او نوه‌اش «سلیم اول» (معاصر شاه اسماعیل صفوی) توانست جزیره العرب مصر و شمال آفریقا را تصرف کند و خود را خلیفه سلام نامید. بعد از او فرزندش سلیمان قانونی در ۱۶ فوریه ۱۵۲۱ شهر بلگراد (شهر سفید) مرکز صربستان را تصرف کرد و از این طریق دروازه‌های اروپا را تا مجارستان تسخیر و حتی در اواسط قرن ۱۶ میلادی چندین بار شهر وین پایتخت اتریش را محاصره کرد. در زمان او تمام شبه جزیره بالکان، مجارستان و شرق ایتالیا به تصرف عثمانی درآمد.

ارامنه در ابتدای تاسیس دولت عثمانی در چوکور اووا و قفقاز و شرق ترکیه خوانین کوچکی بودند و زیر نظر کشورهای بزرگی مثل ایران یا بیزانس و کوچکی مثل گرجستان بودند. عثمانیها برخوردهای با ارامنه بسیار کم و در غرب ترکیه صورت گرفته بود. قاضی عثمان پاشا بعد از اینکه در سال ۱۳۲۴ قمری بورسا را مرکز دولت انتخاب کرد. اکثر ارامنه کوتاهیا و روحانیون ارمنی ساکن در آنجا را به بورسا منتقل کرد. کلود کاهن مورخ معروف فرانسوی نیز در کتابی که در سال ۱۹۶۸ با نام ترکیه در سده‌های قبل از عثمانی نگاشت نوشتگات مورخین و جغرافی دانان قرن‌های ۱۱، ۱۲، ۱۳ و ۱۴ م در مورد نظام

اداری و حکومتی ترک را تائید کرده و با بررسی اسناد و مدارک متعلق به این قرون نوشته است.

مسيحياني که یوناني بودند عموماً از وضع خود در زیر حاكميت ترکها امتنان خاطر داشتند. چونکه ديگر کليساي بيزانس فشاری به آنها وارد نميكرد. ميخائيل اهل سوريه در كتابش به اين مطلب اشاره کرده و ممنونيت خود را بيان داشته است. انتقال نظام اداري استوار بر پایه مساوات از سوی ترکها از آسياي ميانه به آناتولي واقعيتی ايست که که آنرا ميتوان از لابلای صفحات گرد الود کتب قدیمي بیرون کشيد. بگفته ال اصفهاني سياح شرقی، سلطان الپ ارسلان که در سال ۱۰۷۰ به دياربکر آمد بموجب سنت آن دوران صد هزار سکه طلا را که حاكم منطقه به او تقديم کرد ابتدا قبول کرده و لی بعداً با اطلاع از اينکه با زور از مردم گرفته شده پس داده و گلفت مالي به مردم را از ميان برداشت. گفتم که پيش از امدن الپ ارسلان سلطان سلجوقی به آناتولي ارامنه اين منطقه تحت حاكميت امپاطوري بيزانس زيس্টه و برای قبول مذهب ارتدوکس زير فشار قرار داشتند. ولی با حاكميت ترکها بر آناتولي فشار به ارامنه نيز پايان گرفت. ارامنه که از پرداخت ماليات سنکين به بيزانس درد ميکشيدند، بعلت رفتار انساني و عادلانه ترکها مقاومتی از خود نشان ندادند. يكی از مهم ترين دلائل عدم مقاومت ارامنه در مقابل ترکها نيز شناخت آزادی عمل به آنها در امور ديني ايشان بود. سلطان سلجوقی روحانيون ارماني و کليساهاي شان را از پرداخت ماليات معاف کرده و با صدور فرمانی به آنان اجازه تجارت و ايفاده فرایض ديني ايشان را داد. چنانچه که از متابع تاريخي پيداست ارامنه در دوران سلجوقيان آزادانه به تجارت پرداخته و برخی از آنان نيز با هنر سر و کار داشتند. ميخائيل مورخ مسيحي اهل سوريه در كتابي که در اواخر قرن دوازدهم بقلم گرفته عدم قائل گشتن بعض بين اديان و مذاهب از سوی ترکها را چنین شرح داده است! تحقيق پيرامون نحوه عبادت يك

شخص و مجازاتش بخاطر این با روح ترک‌ها مغایرت دارد. رفتار ترک‌ها در این باب کاملاً متفاوت با بیزانسیون می‌باشد.

سلطان محمد فاتح پس از فتح استانبول فرمان آزادی دینی به مردم داد و در یک فرمان بنام نشان همایيون کتابت گردید بدین مضمون:

«من سلطان محمد خان هستم. مردم طبقه پایین و بالا توجه کنند که به راهبان مسیحی ای که این فرمان همراه آنان است با ملاحظت برخورد نمایند و این نکات را یاداور می‌شوم: "هیچ کس حق اذیت و آزار راهبان را ندارد این مکان باید برای ساکنین و مهاجرین امن باشد. با خاطر امن در سرزمه‌هایمان ساکن و کلیساهاخای خودرا بسازند. نه من و نه ورزا و نه هیچ یک از مردم من حق اذیت و آزار آنان را ندارند. به وجودشان و مالشان و جانشان و کلیساهاخیان و مهاجرینی که از خارج به سرزمه‌هایمان همراه آنان می‌آیند به خاطر الله پروردگار آسمانها و زمین و به حق محمد مصطفی(ص) پیامبرمان و به حق صحاح سبعه و به حق صدوبیست و چهار هزار پیغمبر و به حق شمشیر از نیام کشیده ام سنگین ترین سوگندها را می‌خورم که در بالا ذکر شد در خدمت من هستند و تا زمانی که تابع من باشند از طرف هیچ فردی مورد مخالفت و آزار قرار نخواهد گرفت." این فرمان نشان از اعطای حقوق و آزادی به ارامنه است. البته مورخین ارمنی آن را کتمان نمی‌کنند و معتقدند که آن اجرا نشده است ولی دلیلش را ذکر نمی‌کنند.»



یا ووز سلطان سلیم نیز پس از فتح قفقاز جنوبی و شرق ترکیه در سنه ۱۵۱۶-۱۵۱۴ میلادی ارامنه را از حقوق خود طبق حکمی محروم نکرده بود و آنان را نیز زیر نظر خلیفه گری در استانبول در اورده بود.

اسقف ارمنی نرسس در نامه‌ای که در سال ۱۸۷۶ به شورای هموطنی چنین مینویسد:

(شايد تا با مرور ملت ارمنی تو انسنه ملت و فرهنگ و زبانی نزاد خود را حفظ نماید در سایه حمایت ترکان بوده است. در سایه کمک و خیر دوستی آنان بوده است. بواسطه همین ارامنه دولت را در جنگها و آزمایشات سخت تنها نخواهد گذاشت و عکسان نیز صادق است که هر زمان به یاری دولت خواهد شافت. ارمنی وطن دوست در حالیکه به دولتش یاری میرساند خدمت و کمک ملت ارمنی را نیز خواهد داشت) ^{۴۳}

«در اصلاحات دولت عثمانی غیر مسلمانان زیاد راضی نبودند؟ طبق فرمان تنظیمات قانون سربازگیری از غیر مسلمانان نیز قید شده بود. دولت اجازه داده بود غیر مسلمانان وارد شغل‌های اداری و نظامی بشونند، بر حسب همین ارامنه در سال ۱۸۶۳ نظامنامه ارامنه را در ۹۹ ماده به باب علی (صدر اعظمی) فرستاده و تایید کرده بودند.^{۴۴}»
در مقابل سایر غیر مسلمانان با ارامنه مانند شهر وندان درجه یک برخورد می‌شد.
مانند معافیت سربازی در تجارت نیز موقیت‌های زیادی کسب کردند. و ثروتمند شده بودند.

حتی افرادی مثل محمد (محمد) پاشا به وزارت نیز رسیدند. حتی جواهر سازان و وزرای مالیه نیز در قرن ۱۸ از خانواده‌های ساسیان بودند. در قرن ۱۹ دادیانها در سازمان مهمات خدمت می‌کردند. در زمان عبدالحمید نیز در وزارت خارجه ارامنه فعالیت زیادی داشتند. همچنین تعداد زیادی از ارامنه برای مقامات عثمانی مشاوره می‌دادند.^{۴۵} در بین اعضای مجلس اول عثمانی ۱۱ ارمنی نیز بودند. در بین سران ۲۹ ژنرال، ۲۲ وزیر، ۳۳ نماینده مردم، ۷ سفیر، ۱۱ سر کنسول، ۱۱ استاد دانشگاه، و ۴۱ از مقامات عالی رتبه مملکتی بودند.

ارامنه بعداً توسط شاه عباس در ایران به جاهای مختلف اسکان داده شدند از جمله اصفهان و...اما این ارامنه ساکت نشستند از جمله ستیانوس سانتاسمیالیس و کاتولیکوس میخالیکوس سپاستاسیس خلال سالهای ۱۵۴۷-۱۵۴۱ شروع به دسیسه و همکاری با دول غربی جهت اپتجزیه ایران و عثمانی شدند حتی به دیدار پاپ رفتند و پاپ پیوس برای یک منطقه تحت نفوذ یک کشور مستقل پادشاهی هم تعیین نمود بنام آبکار تیبر (تو کاتسی) و کشیشی را نیز به اچمیادزین فرستاد که در بین راه کشیش مرد و نقشه‌ها نا تمام ماند. نهضتهای باصطلاح آزادی خواهانه توسط ارامنه صورت گرفت در خلال قرون ۱۴ و ۱۵

میلادی ب. سنبات که خود را شاه باصطلاح ارمنستان اعلام کرد و شدیداً از طرف اروپاییان حمایت می‌شد. ارامنه در این سالها دست به توطئه چینی و ایجاد شوراهای مخفی کردند.^{۴۷} آنها در شوراهای مخفی ۱۵۴۷ و ۱۵۶۲ نه تنها در ایران بلکه پارا فراتر گذاشته و آزادسازی ارامنه در ترکیه را نیز برنامه ریزی می‌کردندو حتی هیئت بریاست آبکارتوكاتسی در ۱۵۶۲ به اروپا فرستادند تا یاری آنان را بیابند.^{۴۸} حکومت عثمانی در سال ۱۵۷۱ میلادی از دول اروپایی شکست خورد. علاوه بر حمایت فرانسویها روسها نیز از یک مرتد بنام عثمان که نام دومینیک دوسن توamas پسر بزرگ سلطان ابراهیم حمایت می‌کردند تا با تحریک ارامنه و یونانیان حرکت ارمنی شورای خفیه را در عثمانی آغاز کند. و در سال ۱۶۶۵ عازم پاریس شد و خطوط مشی را از فرانسه دریافت کرد. شازی مرات شاهزاده ارمنی که عثمان را برای شورش آماده می‌کرد به این بسنده نکرده با کولبرت معاون صدراعظم فرانسه دیدار کرد و حمایت واتیکان و لندن را نیز گرفت. عثمان شروع به تحریک عیسویان بالکان و غرب آناتولی کرد.^{۴۹} متأسفانه او به مرادش نرسید و در ۲۸ مارس ۱۶۷۶ در جزیره مالت مرد.^{۵۰} و این نقشه نیز با مرگ او بسته شد. کشیشان ارمنی همچنین در سال ۱۶۶۷ در اچمیادzin (اوچ موذن) یک مجلس مخفی انجام دادند. در این مجلس در مورد فعالیتهای ارامنه در قفقاز بحث شد.^{۵۱}

جلسات شورای خفیه ارامنه ادامه یافت و در سنه ۱۶۷۸ هاکوب جوقاهتسی در اچمیادzin با شش کشیش تصمیم بر اعزام نماینده به نزد پاپ کردند «ولی اختلاف بین آنان ادامه داشت اکثر کشیشها بر استقلال کلیسا ارمنی تاکید داشتند.^{۵۲} و سرانجام «ایزرایل اوری عازم واتیکان شد». ^{۵۳} اینهم شکست خورد. ارامنه هر چقدر تلاش می‌کردند با اینکه اروپاییان از آنان حمایت می‌کردند ولی نمی‌توانستند توطئه‌های خود را علیه صفویان و عثمانیان پیاده کنند. حتی نفراتی جهت آموزش مثل همین اوری وارد ارتش کشورهای اروپایی مانند بریتانیا شدند. او از کشیشانی بود که برغم مخالفت عمومی سایر

کشیشیان با تولیت رم بر خدمت به واتیکان اصرار داشت. او حتی با اصرار نامه‌ای از پاپ برای شاه ایران جهت نظر به ارامنه دریافت کرد و به دارالسلطنه تحويل داد. او از هیچ تلاشی برای توطئه دست بردار نبود حتی به دیدار پیتر کبیر رفت و اورانیز متلاعند کمک برای شورش ارامنه کرد. حتی از تزار ماموریتی نیز برای انجام در ایران دریافت کرد. ایزرایل اوری در سال ۱۶۹۹ در جلسه‌ای که در زنگه زور(سیسیان-به ارمنی) انجام داد هدف خود را درخواست کمک از اروپاییان اعلام کرد که نمونه‌اش در خواست از تزار روس پیتر اول بود. «ایزرایل و یا اسراییل اوری به همراه تیگرانیان در سال ۱۷۰۱ به مسکو رفتهند و از پیتر بنام تمام ارامنه درخواست کمک کردند.^{۵۱}

اوری در ۲۵ سپتامبر سال ۱۷۰۱ در نامه‌ای که به بویار گو لوین از اهداف خود و گروهش بطور آشکار سخن به میان می‌آورد.

او که در سال ۱۷۰۷ وارد ایران جهت انجام نقشه شوم خود شد توسط شاه ایران پس از پی بردن به نقشه شومش اخراج شد و سرانجام حرکات او در سال ۱۷۱۱ با مرگش بی نتیجه ماند. حتی تزار نیز بعداً نشان داد به نقشه‌ها علاقه ندارد و در سال ۱۷۲۲ پس از حمله به ایران مناطق موعود مسلمان نشین ارامنه را به ارمینیها واگذار نکرد و طبق قرارداد قره باغ و تفلیس به عثمانی ملحق شد. افرادی مانند داوید ییگ به قره باغ حمله و پس از کشتار اعلام استقلال کردند. الحاق قره باغ کوهستانی (ناگورنو قره باغ روسی-ارامنه بدان آرتساخ می‌گویند) به عثمانی برای آنان سخت بود. مثل اینکه مرگ به سران آنان مهلت نمیداد و در سال ۱۷۳۰ او هم مرد و قره باغ مجدداً از دست ارامنه خلاص شد. اکثر این افراد مانند اوری و ژوفف امین توسط فرانسه یا انگلیس تربیت می‌شدند همانطور که امین را از هندوستان برای اموزش عازم لندن کردند تا در ایران آمده خدمت به بریتانیا شود. زیرا با تاثیر فوق العاده دو دولت بزرگ اسلامی صفوی و عثمانی که برمسلمانان تحت حاکمیت خود داشتند بهترین گزینه برای سرنگونی اقتدار اسلامی آن زمان استفاده از ارامنه بویژه افرادی

مثل امین و اوری بود که احساس قلیت در این دو مکان میکردند و با تحریک این دول بمناسبت علایق مذهبی مشترک واعلام غصب سرزمینهای ادعاپیشان توسط مسلمانان بر این موضوع دامن میزدند. سیاستی که غرب هیچ زمان در مواجهه با اسلام از آن دست نکشید. سیاست اختلاف و تفرقه افکنی و بازیچه قراردادن اقوام. امین برای دسیه سازی خود همانند اوری ابتدا به روسیه توسل جست اما قبل از توanstه حمایت گرجها و حتی ارامنه را جلب کند. او هم شکست خورد حتی در هند سپاهی برای خود تشکیل داد سپاه دویست نفره در هر حال زندگی آرام ارامنه در سال ۱۷۷۴ میلادی به پایان رسید و در این سال مقاوله «کینارچی کوچوک» ما بین روس و عثمانی بسته شد. بر اساس این مقاوله امپراطوری روس کلیسای «گریگورین» واقع در خاک عثمانی را مستقل و ارجحیت آن را به تمامی کلیساها روم اعلام نمود. بدنبال این عمل مجدداً کلیسای «اوچ کلیسا» در خاک آذربایجان را نیز مستقل اعلام نمود و به ارامنه اجازه داد در این دو کلیسا به تدریس و تحصیل و غیره آزادانه همت گمارند.

اما جرقه اولین شورشها هنوز در عثمانی ادامه داشت در روستای سلیمانیه (زیتون) در ولایت قهرمان ماراش کنونی در ترکیه واقعه‌ای به وقوع پیوست. آنان در راستای فرامین مراد پادشاه عثمانی تخلف کردند. آنان از سال ۱۷۷۴ این روی عصیانگر خود را نمایان کرده بودند. برای مقابله با ارامنه شورشی والی ماراش عمر پاشا وارد عمل شد ولی توسط ارامنه کشته شد و این قتل سبب ایجاد یک ترس ۷ ماهه در منطقه شد که مردم روستای زیتون همیشه در رعب و وحشت ماندند. این شورش اولین شورش علیه دولت عثمانی که سازمان یافته بود به شمار می‌آید.

همچنین در این دوران به ارامنه اختیار داده شد تا راسا از ارامنه و غیره مالیات دریافت دارند و اجازه مسلح شدن به آنها داده شد. طولی نکشید که ارامنه ساکن خاک عثمانی در آرزوی استقلال به پا خاستند بدین ترتیب در سال ۱۷۸۱ اولین

جمعیت ارامنه در شهر ونیز ایتا لیا بر پا گردید و فردی به نام مختی یار سبا ستانسی با رهبری ارامنه، آنها را به سوی آفریدن خلقی واحد دعوت نمود. و از ارامنه خواست تا از خاک عثمانی به اروپای غربی و هندوستان مهاجرت جمعی نمایند. با سوء استفاده از وضعیت بحرانی عثمانی در این سالها دولتهای فرانسه - انگلیس - ایتا لیا - اتریش و آلمان هر یک به behane حمایت از ارامنه و مسیحیان ساکن عثمانی شروع به تجاوز به این کشور نمودند. در سال ۱۸۱۲ صربستان بعنوان اولین ایالت از خاک عثمانی جدا شده و اعلام استقلال نمود. دولتهای فوق الذکر در سال ۱۸۱۵ در شهر وین اتریش گنگرهای بر پا نمودند و به (۳) اصل ذیل رای متفق دادند :

- ۱- قدرتمند نمودن دول اروپایی.
- ۲- ضعیف نمودن امپراطوری عثمانی.
- ۳- تلاش در راه استقلال دادن به ارامنه و مسیحیان ساکن خاک عثمانی.

بدنبال این قرارداد در مدت کوتاهی مونته گرو - بلغارستان - رومانی - بوسنی هرزه گوین - لبنان - کویت - مقدونیه - و آلبانی از خاک عثمانی جدا شده و زیر استعمار دول فوق قرار گرفتند. در این میان ارامنه از مهاجرت چشم پوشیده و در صدد جدا نمودن سهمی از این گوشت قربانی برای خود شدند. آنها برای خود چهار مرکز اساسی را قرار دادند : - مرکز ارامنه روسیه - مرکز ارامنه ایران - مرکز ارامنه آناتولی - مرکز ارامنه اسلامبیول. آنان برای تسلط به این مرکز ابتدا به تشکیل سپاهی مسلح اقدام نمودند و این سپاه را در جنگ ایران و روس در اختیار قوای روس قرار دادند «این قرارداد پای میسیونر مذهبی بویژه کاتولیک آمریکایی را از سال ۱۸۱۹ به عثمانی باز کرد و چون دیدند که فعالیت‌های آنان بر مسلمین تاثیر نمی گذارد همانطور که در ایران نیز با این شکست مواجه شده بودند انژری خود را معطوف به ارامنه نمودند.»^{۵۲} پرتوستانها نیز از این قافله دور نماندند و نهضت میسیونر آمریکایی مسیحی در خارج شروع به اعزام

عناصر خود به اقصی نقاط ممالک مسلمان نمود. البته لازم به ذکر است که در سال ۱۸۱۶ در مسکو "انیستیتوی زبانهای شرقی ارمنی" ایجاد شد. در این مرکز برخی ارامنه توسط روسها آموزش میدیدند. این آموزشها صرف پاکسازی نژادی مسلمین بود.

معاهده‌ی ترکمنچای:

کنسول روس به ستارخان پیشنهاد کرد که بیرقی از کنسول خانه فرستاده شود و او به در خانه‌ی خود زده، در زینهار دولت روس باشد و نوید می‌داد که سر قره سورانی (فرمانده‌ی کل قوای ژاندارم) آذربایجان را از دولت ایران برای او بگیرد.
ستارخان گفت: «جنرال کنسول! من می‌خواهم هفت دولت به زیر بیرق ایران بیاید، من زیر بیرق بیگانه نمی‌روم». (احمد کسری - کتاب آذربایجان)

در قرن نوزدهم میلادی دو دولت انگلیس و روس با توافقی نا نوشته، هر کدام بخش‌هایی از سرزمین ایران از ایران جدا نمودند و زیانهای بسیاری بر ملت ایران وارد ساختند. با از بین رفتن حکومت شیعی مذهب صفویه که اولين سلسله حکومتی قدرتمند پس از حمله مغولان به ایران بود و با روی کار آمدن سلسله‌های زنده‌ی اقتدار حکومت ایران درداره قفقاز ضعیف گردید و روسها توانستند در اجرای آرمانهای دیرین و بلند پروازانه پادشاهان گذشته خود مخصوصاً پتر کبیر که در قالب وصیت‌نامه‌ای بر تضعیف هر چه بیشتر ایران جهت تجزیه آن و دستیابی هر چه سریع تر به آبهای گرم خلیج فارس به عنوان هدفی مهم یاد کرده بود جامه عمل بپوشانند وبا تحمیل جنگهای دراز مدت و فرسایشی و در نهایت با انعقاد دو عهدنامه گلستان و ترکمنچای مبادرت به جداسازی سرزمینهای آذربایجان و قفقاز از وطن اصلی خویش نمایند.

مالکیت ایران بر سرزمینهای جدا شده از کشور ایران بزرگ به موجب قرادادهای گلستان و ترکمنچای مساله‌ای نیست که بتوان آن را انکار نمود؛ در اینجا به عنوان نمونه تنها به یک دلیل تاریخی اشاره می‌نماییم: داشمند و جهانگرد معروف ابو عبدالله بشاری مقدسی در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم که در نیمه دوم قرن چهارم هجری به رشتہ تحریر در آمده است کشور بزرگ ایران را به هشت اقلیم بخش کرده و یکی از اقلیمها را چنین معرفی می‌کند: «آران (البته این اصطلاح اصطلاحی بود که به سرزمین دولت آلبان داده میشد و هم اکنون نیز مردم آذربایجان به دشت(اران) میگویند و استفاده یک کلمه برای منطقه بنام دولت موقت خاصی لزوم نامیده شدن آذربایجان شمال رود ارس بنام اران نیست و آنوقت باید هم اکنون نگوییم خراسان بگوییم پارت و بجای عراق بگوییم بابل؟) سرزمینی است جزیره مانند میانه دریای خزر رود آراز نهر الملک (رود کر) از طول آن را قطع می‌کند. مرکز آن بر دعه است و شهرهای آن عبارتند از تفلیس، قلعه، ختان، شمکور(شامخور) جزه (گنجه)، بردیج، شماخی، شیروان، باکویه (باکو)، شابران، دربند، قبله، شکی و ملاز گرد (بلاش کرت).»

همانطور که ملاحظه می‌گردد اکثر شهرهایی که توسط این جهانگرد معروف به عنوان شهرهایی از یک اقلیم ایرانی از آنها نام برده شده است به موجب عهدنامه گلستان در سال ۱۸۱۳ میلادی از ایران جدا گردیده است.

چنانچه بخواهیم دلایل تاریخی دیگری در این خصوص ارائه دهیم شاید لازم باشد مبادرت به تحریر کتاب قطوری نماییم؛ لذا مطالعه بیشتر در این خصوص را به عهد خوانندگان فهیم و اگذارمی نماییم درفصل سوم عهدنامه تحملی گلستان که در سال ۱۸۱۳ م پس از جنگهای دوره اول روسیه علیه ایران بین دو کشور منعقد گردیده است چنین است: «اعلیحضرت قدر قدرت، پادشاه اعظم کل ممالک ایران به جهت ثبوت دوستی و وفاقی که به اعلیحضرت خورشید مرتب امپاطور کل ممالک روسیه دارند به این صلحنامه به

عوض خود و ولیعهد آن عظام تخت شاهانه ایران، ولایات طالش را با خاکی که الان در تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره گل و آچوق باشی و گروزیه و منگریل و آبخاز و تمامی اولکا و اراضی که در میانه قفقاز و سرحدات معینه حالیه بود و نیز آنچه از اراضی الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق به ممالک ایمپریه روسیه می‌داند.»

به موجب این فصل از عهد نامه گلستان مناطق عمدۀ ای شامل گرجستان، ولایات ساحلی دریای سیاه، باکو، دربند، شیروان، قره باغ، شکی، گنجه، مغان و قسمت علیای طالش از ایران منزع گردیده است. اما میخواهم در اینجا اشاره به عهدنامه غم انگیز تر کمنچای مینماییم که خاک عزیز ایران ما را تکه کرد. شاید لزومی برای درج کامل این قرارداد نباشد ولی در کمتر کتابی به متن کامل آن اشاره شده است. با قرائت کامل آن خواننده به اوج فاجعه تحمیلی توسط روسها به ملت ایران را متوجه میشود و ننگین بودن را در ک میکند. معاهده ننگین تر کمنچای (۱۸۲۸) سبب جدایی مناطق بسیاری از ایران شد. بویژه این معاهده ارامنه را خوشحال کرد زیرا نخجوان-قره باغ-ایروان مسلمان نیز به روس ملحق شد. (پانویس: بعد از آنکه در سال ۱۸۲۸ م عهدنامه تر کمنچای بین دو دولت روسیه و ایران منعقد گردید و به موجب آن سراسر سرزمینهای قفقاز که تا آن زمان تحت حاکمیت ایران بود به روسیه واگذار گردید، مردم مسلمان قفقاز از نتایج جنگهای ایران و روس ناخستند گردیده و با توجه به شرایط داخلی ایران و ضعفی که در آن زمان بر ایران مستولی گردیده بود از حمایت و پشتیبانی ایران نامید گردیده و بنا به دلایل مذهبی به امپراطوری روسیه که از دول قدرتمند آن روزگار بود روی آوردند).

با شروع قرن بیستم دو تفکر «وحدت اسلام» و «وحدت ترکان» در امپراطوری عثمانی تقویت گردید؛ دولت عثمانی که دولتی ترک زبان بود و داعیه رهبری بر جهان اسلام را داشت دو تفکر و جریان فوق را بصورت توامان در اختیار گرفت و مردم قفقاز

نیز که از لحاظ دین و زبان تجانس بیشتری با دولت عثمانی داشتند و از فرمانبری روسها بسیار ناراحت بودند؛ به این دولت متمایل شدند؛ نمونه نارضایتی مردم قفقاز از فرمانبری روسها را می‌توان در قیام مردم داغستان به رهبری شیخ شامل علیه ارتش روسیه مشاهده نمود که دهها سال به طول کشید و در نهایت با سر کوب ارتش روسیه به شکست انجامید. این قیام بیشتر رنگ و بوی مذهبی داشت لیکن قیامهای پس از آن جنبه مذهبی - سیاسی به خود گرفت. لازم به ذکر است این قیامها از طرف دولت عثمانی مورد حمایت قرار می‌گرفت.

در سال ۱۹۱۱ در باکو حزبی بنام «حزب اسلامی و دموکرات مساوات» تأسیس شد که هر دو جنبه مذهبی و سیاسی را در خود جمع کرده بود بنیانگذاران اصلی این حزب عبارت بودند از: محمد امین رسول زاده، شریف زاده، کاظم زاده که جملگی از طرف ترکان (دولت ترکیه) حمایت می‌شدند) عهدنامه ترکمنچای قراردادی است که در ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ پس از پایان جنگ ایران و روسیه در قفقاز جنوبی و آذربایجان بین روسیه و ایران امضا شد. برای امضای این پیمان از سوی فتحعلی شاه پادشاه ایران میرزا عبدالحسن خان و آصف الدلوه و از سوی روسیه تزاری ایوان پاسکویچ حضور داشتند طی این قرارداد قلمروهای باقی مانده ایران از معاهده گلستان در قفقاز شامل خانات ایروان، مناطق تالش و اردبیاد و بخشی از مغان و شروان به روسیه واگذار شد. ایران حق کشتی رانی در دریای مازندران را از دست داد و ملزم به پرداخت ۱۰ کرور طلا به روسیه شد. بر طبق این قرارداد روسیه قول داد از پادشاهی ویعهد وقت عباس میرزا حمایت کند پس از پیمان نامه گلستان دوره دوم جنگ‌های ایران و روسیه آغاز شد. در این میان جنگ گنجه مهم‌تر از همه می‌نمود. عباس میرزا فرمانده سپاه ایران با حرکت به سوی گنجه در این منطقه سنگر گرفت. در این میان پاسکوویچ فرمانده سپاه روس نیز خود را به این منطقه رساند. ابتدا عباس میرزا به دلیل برخی آشفتگی‌ها در سپاه خود خواست که

جنگی اتفاق نیافتد املاش او موثر نیافتاد و جنگ وسیعی در این منطقه در گرفت. در پایان سپاه روس فاتح میدان شد. عباس میرزا سرانجام در ناحیه ترکمانچای خواست که جلوی پاسکوویچ را بگیرد اما در آنجا نیز شکست خورد و سرانجام مجبور شد که شرایط صلح را بپذیرد. در این میان پاسکوویچ که خود را مغorer از فتح جنگ می دید برای سپاه ایران ضرب الاجلی تعیین کرد و گفت چنانچه تا پنج روز تکلیف صلح مشخص نشود عازم تهران خواهد شد. در این میان شاه سرانجام تن به امضای عهدنامه ترکمانچای داد.

مفاد این عهدنامه:

واگذاری خانات ایروان و نخجوان به دولت روسیه و تخلیه تالش و مغان از سپاه ایران. پرداخت ده کرور تومان (پنج میلیون تومان) به طور اقساط از طرف ایران به روسیه به عنوان غرامت جنگی.

اجازه عبور و مرور آزاد به کشتی های تجاری روسی در دریای مازندران رضایت به انعقاد یک عهدنامه تجاری بین ایران و روسیه و حق اعزام کنسول و نمایندگان تجاری به هر منطقه از مناطق ایران که روس ها لازم بدانند.

حمایت روسیه از ولیعهدی عباس میرزا و کوشش در به سلطنت رساندن وی پس از مرگ شاه.

استرداد اسرای طرفین.

اعطای حق قضاؤت کنسولی به اتباع روسیه.

علاوه بر امضای معاهده ترکمانچای زیر فشار روس ها یک عهد نامه تجاری نیز با آنان به امضای رسید که تمام بازار ایران را بدون هیچ مانعی در اختیار روس ها قرار می داد. نمایندگان ایران و روسیه عهدنامه ترکمانچای را منعقد کردند. این عهدنامه در زمان فتحعلی شاه قاجار با میانجیگری دولت انگلستان منعقد شد و به موجب آن ولایات ایروان و نخجوان به روسیه واگذار شد و حق کشتیرانی در دریای خزر مجدداً به کشتی های روسی واگذار شد.

دولت روسیه نیز و لیعهدی عباس میرزا را به رسمیت شناخت و از آن حمایت کرد. همچنین کلیه اتباع روسی براساس عهدنامه ترکمانچای از حق کاپیتولاسیون در ایران برخوردار شدند. همانگونه که می‌دانیم در نتیجه قرار دادهای تحمیلی گلستان (سال ۱۲۹۲ شمسی) و ترکمانچای (سال ۱۲۰۶) بخش‌های وسیعی از ایران بزرگ شامل سرزمینهای شمال رو دارس (فقفاز) از پیکره ایران متزع گردید و به امپراطوری روس واگذار شد. ساکنان در مسلمان و ایرانی تبار مناطق جدا شده از ایران تا مدت‌ها بعد از جدایی از ایران همچنان در اندیشه بازگشت به دامان پر مهر وطن اصلی خویش بودند چراکه نمی‌توانستند در سایه حکومتی که هیچ گونه تعجیسی با آنان نداشت زندگی نمایند. از جمله مناطقی که مردمان آن بیشترین تلاش‌ها را برای بازگشت به تابعیت ایران از خود نشان داده‌اند مردم جمهوری خود مختار نخجوان می‌باشد. در این یادداشت با رعایت اختصار به یکی از تلاش‌های مردم این جمهوری خود مختار جهت اعاده سرزمینشان به ایران اشاره می‌نماییم:

۸۹ سال پیش در روزنهم اردیبهشت ماه ۱۲۹۸ شمسی برابر با ۳۰ آوریل ۱۹۱۹ میلادی اکثریت قریب به اتفاق مردم شهر نخجوان در مقابل کنسولگری ایران اجتماع کردند. آنان با شعارهایی از قبیل زنده باد دولت ایران و... تقاضای تابعیت ایران و الحاق به وطن اصلی خود را نمودند. لازم به ذکر است این اجتماع پر شور چندین روز به طول انجامید. مردم نخجوان، رئیسان حکومت محلی، رئیس نیروهای نظامی و معتمدین شهر با ارسال ۱۲ فقره تلگراف به دولت ایران، شاه، سفرای خارجی، رئیس جمهور آمریکا، انجمن صلح ورسای و... تقاضای الحاق به ایران را کرده و همه جا متذکر شدند که اصلاً ایرانی نژاد و مسلمان بوده و ۹۲ سال است به زور از خاک ایران جدا شده‌اند. در این شرایط دولت محلی نخجوان با ترکیب کلیعی خان رئیس قشون و سلطان اف رئیس حکومت، حاج حسنعلی قربان اف رئیس ستاد قشون و چند نفر از متنفذین و کلیه اعضای شورای ملی با امضای قطعنامه‌ای خود را تابع ایران و ایرانی نژاد معرفی و هیاتی مرکب از شیخ عبدالجبار بکتاش،

مهدیقلی خان دیاربکری، حاج سید باقر حیدرزاده، حسین آقا نوروز زاده را تعیین و به تبریز اعزام داشتند. هیات اعزامی ضمن نامه‌ای خطاب به ایرانیان از این که ۹۲ سال به حکم زور از برادران خود دور بودند ابراز تاثیر نموده و مجدداً تقاضای الحاق به وطن اصلی خود را مطرح کردند. هیات فوق همچنین به این نکته اشاره داشتند که اگر دولت انگلیس مایل است دولتی برای ارامنه تاسیس نماید اراضی ارمنی نشین را به آنها تسليم نماید نه اراضی مسلمان نشین که حتی یک نفر ارمنی هم در آنجاها ساکن نیست. (لازم به توضیح است دولت انگلیس بعد از بررسیهای زیاد در خصوص این منطقه که از اوایل سال ۱۹۱۹ شدت گرفته بود بالاخره در ژانویه همان سال نخجوان را تحت قیومیت خود درآورد و این در حالیست که ارامنه مفتضحانه نخجوان را از آن خود میدانستند و میدانند) بعد از آمدن هیات مذکور به تبریز شخصی به نام آقای علی هیات (بقولی ابوی دکتر جواد هیئت) به عنوان نماینده به نخجوان اعزام شد، ضمن اینکه شخص دیگری به نام مصدق دیوان نیز از طرف دولت نماینده رسمی ایران در نخجوان بود.

در این ایام ؛با پایان یافتن جنگ جهانی اول ؛فاتحان جنگ دست به تشکیل کنفرانس صلح در ورسای زدند تا شرایط سنگین خود را بر شکست خوردگان، مخصوصاً آلمان بقولاند. در این میان دولت انگلستان قول داده بود تا موضوع درخواست مردم نخجوان به ایران را در صلح ورسای مطرح نماید. لیکن آنان در باطن مخالف تحقق این خواسته مردم نخجوان بودند زیرا گمان می‌کردند الحاق مجدد نخجوان به ایران ؛ نقطه شروع الحاق سایر سرزمینهای از دست رفته ایران به دامان ایران بزرگ خواهد بود. علیرغم وعده انگلیسیها برای طرح موضوع الحاق نخجوان به ایران در انجمان صلح ورسای؛ دولت بریتانیا در این انجمان برای مسکوت گذاردن مساله‌ی وحدت دوباره ایران به ویژه در منطقه فرقان، از هیچ گونه کار شکنی خودداری نکرد زیرا بیم آن داشت که مردم افغانستان، مکران و بلو چستان که در اختیار انگلستان بودند نیز مانند مردم نخجوان خواستار وحدت

دوباره با ایران گردند؛ انگلستان حتی اجازه نداد دولت ایران که در طول جنگ بی طرفی اش نقض شده بود برای استیفای حقوق از دست رفته خود در انجمن صلح ورسای که در ماه ژانویه سال ۱۹۱۹ در ورسای تشکیل یافت حضور یابد.

دیباچه‌ی عهدنامه ایران و روس:

الحمد لله الوافي والكافى بعد از انعقاد عهدنامه مبارکه گلستان و مبادلات و معاملات دولتانه دولتين عليتين و ظهور آداب كمال مهرباني و يكجهتى حضرتین بهترين به مقتصاي حرکات آسمانى برخى تجاوزات ناگهانى از جانب سرحد داران طرفين به ظهور رسيده كه موجب سروح غوايل عظيمه شد و از آن جا كه مرآت ضمایر پادشاهانه جانين از غبار اين گونه مخاطرات پاك بود اولياي دولتين عليتين تجدید عهد مساملت را اهتمامات صادقانه و كوشش های منصفانه در دفع و رفع غاليله اتفاقيه به ظهور رسانيده عهدنامه مباركه جديده به ميانى و اصولى كه در طي فصول مرقومه مذكور است مرقوم و مختوم آمد به مهر و كلائي دولتين عليتين و در ماه شوال در سال هزار و دوبيست و چهل و نه هجرى به امضاء همایون شرف استقرار و استحکام پذيرفت. بر اولياي دولتين لازم است كه از اين پس در تحصيل موجبات مزيد دوستى و موافقت اهتمامات صادقانه مبنی دارند و اسباب استحکام و استقرار معاهده مباركه را به مراودات دولستانه مترايد خواهند و اگر در معدات تكميل امور دوستى قصوری بینند به امضاء خواهشهاي منصفانه تدارك آن را لازم بشمارند و دقيقه از دقاييق دوستى را مهملا و متروك نگذارند.

بسم الله الرحمن الرحيم

چون اعليحضرت قضا قدرت، پادشاه اعظم والاچاه، امپاطور اکرم شوکت دستگاه، مالک بالاستحقاق كل ممالک روسیه و اعليحضرت کیوان رفت خورشید رایت، خسرو نامدار پادشاه اعظم با اقتدار ممالک ایران، چون هر دو على السویه اراده و تمنای صادقانه دارند که به نوایب و مکاره جنگی که بالکلیه منافی رأى والاى ایشان است نهايیتی بگذارند

و سنتهای قدیم حسن مجاورت و مودت را ما بین این دو دولت بواسطه صلحی که متضمن دوام باشد و بواعث خلاف و نفاق آته را دور کنند در بنای مستحکم استقرار دهند، لهذا برای تقدیم این کار خجسته آثار اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه جناب ژان پاسکویچ، جنرال آنفاندری، سردار عسکر جداگانه قفقاز، ناظم امورات ملکیه گرجستان و ولایات قفقاز و حاجی ترخان، مدیر سفاین حریبه بحر خزر، صاحب حمایلات الکساندر نویسکی مقدس مرصع به الماس، به آن مقدس مرتبه اول مرصع به الماس، ولادیمیر مقدس مرتبه اول و گیورگی مقدس مرتبه دویم و صاحب دو شمشیر افتخار یکی طلا موسوم «برای شجاعت» و دیگری مرصع به الماس و صاحب حمایلات دول خارجه مرتبه اولین عقاب سرخ پیکر پروسیه، هلال دولت عثمانی و نشان‌های دیگر و جناب «الکساندر اوبرو سکوف» صاحب حمایلات مقدسه ثالث ولادیمیر، مرتبه ثانی سن استانیسلاس لهستان، مرتبه دوم سن ژان بیت، و از طرف اعلیحضرت قویشوکت پادشاه ممالک ایران نواب مستطاب والا شاهزاده نامدار عباس میرزا را وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان بعد از آن که در ترکمنچای مجتمع شدند و اختیار نامه خود را مبادله کرده و موافق قاعده و شایسته دیدند، فضول آته را تعیین و قرارداد کردند:

فصل اول- بعد اليوم ما بین اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران و ولیعهدان و اخلاق و ممالک و رعایای ایشان مصالحة و مودت و وفاق کاملی إلى يوم الأبد واقع خواهد بود.

فصل دویم- چون جدال و نزاعی که فيما بین عهد کنندگان رفیع الارکان واقع شد و امروز بسعادت منقطع گردید، عهود و شروطی را که بموجب عهdename گلستان، بر ذمت ایشان لازم بود موقوف و متوقف می‌دارد، لهذا اعلیحضرت کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران چنین لایق دیدند که به جای عهdename مذبوره گلستان،

عهدنامه دیگر به این شروط و عهود و قیود قرار دهنده که ما بین دو دولت روس و ایران بیشتر از پیشتر موجب استقرار و انتظام روابط آتیه صلح و مودت گردد.

فصل سیم - اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران از جانب خود و از جانب ولیعهدان و جانشینان به دولت روسیه واگذار می کند تمامی الکای نخجوان و ایروان را - خواه این طرف روس باشد یا آن طرف. و نظر به تفویض، اعلیحضرت ممالک ایران تعهد می کند که بعد از امضاء این عهدنامه، در مدت شش ماه، همه دفتر و دستور العمل متعلق به اداره این دو دولت مذکوره باشد به تصرف امرای روسیه بدهند.

فصل چهارم - دولتین علیتین معاہدتین عهد و پیمان می کنند که برای سر حد فيما بین دو مملکت بدین موجب سر حد وضع نمایند:

از نقطه سر حد ممالک عثمانی که از خط مستقیم به قله کوه آغری کوچک أقرب است. ابتدا کرده، این خط تا به قله آن کوه کشیده می شود و از آنجا به سر چشمہ رودخانه مشهور به فرا سوی پایین که از سراشیب جنوبی آغری کوچک جاریست فرود آمده، به متابعت مجرای این رودخانه تا به التقای آن رودخانه ارس در مقابل شرور ممتد می شود. چون این خط به آن جا رسید به متابعت مجرای ارس تا به قلعه عباس آباد می آید و در تعمیرات و ابنيه خارجه آن که در کنار راست ارس واقع است نصف قطری بقدر نیم آغاج که عبارت از سه ورس و نیم روسی است رسم می شود و این نصف قطر در همه اطراف امتداد می یابد. همه اراضی و عرصه که در این نصف قطر محاط و محدود می شود بالانفراد متعلق به روسیه خواهد داشت و از تاریخ امروز در مدت دو ماه با صحت و درستی کامل معین و مشخص خواهد شد و بعد از آن از جایی که طرف شرقی این نصف قطر متصل به ارس می شود خط سر حد شروع و متابعت مجرای ارس می کند تا به مسیر یدی بلوک و از آن جا از خاک ایران به طول مجرای ارس امتداد می یابد با فاصله و مسافت سه آغاج که عبارتست از بیست و یک ورس روسی.

بعد از وصول به این نقطه خط سر حد به استقامت از صحرای مغان می‌گذرد تا به مجرای رودخانه موسومه بالهارود به محلی که در سه فرسخی واقع است که عبارتست از بیست و یک و رس روی پایین تر از ملتقای دو رودخانه کوچک موسوم به آدینه بازار و ساری قمیش و از آن جا این خط به کنار چپ بالهارود تا به ملتقای رودخانه‌های مذکور آدینه بازار و ساری قمیش صعود کرده به طول کنار راست رودخانه آدینه بازار شرقی تا به منبع رودخانه و از آن جا تا به اوج بلندی‌های جگیر امتداد می‌یابد، به نوعی که جمله آبهایی که جاری به بحر خزر می‌شوند متعلق به روسیه خواهد بود و همه آبهایی که سراشیب و مجرای آنها به جانب ایران است تعلق به ایران خواهد داشت.

و چون سر حد دو مملکت این جا بواسطه قلل جبال تعیین می‌یابد، لهذا قرار داده شد که پشت‌هایی که از این کوهها به سمت بحر خزر است به روسیه و طرف دیگر آنها به ایران متعلق باشد. از قله‌های بلندی‌های جگیر خط سر حد تا به قله کمر قویی به متابعت کوههایی می‌رود که طالش را از محال ارشق منفصل می‌کند. چون قلل جبال از جانبین مجرای میاه را می‌دهند، لهذا در این جا نیز خط سر حد تا به قله کمر قویی می‌کند که در فوق در باب مسافت واقعه بین منبع و آدینه بازار و قلل جگیر گفته شد و بعد از آن خط سر حد از قله کمر قویی به بلندی‌های کوههایی که محال زوند را از محال ارشق فرق می‌دهد متابعت می‌کند تا به سر حد محال ولکیج همواره بر طبق همان ضابطه که در باب مجرای میاه معین شد، محال زوند بغیر از آن حصه که در سمت مخالف قلل جبال مذکوره واقع است از این قرار حصه روسیه خواهد بود. از ابتدای سر حد محال ولکیج خط سر حد ما بین دو دولت به قلل جبال کلوتویی و سلسه کوههای عظیم که از ولکیج می‌گذرد متابعت می‌کند تا به منع شمالی رودخانه موسوم به آستارا پیوسته به ملاحظه همان ضابطه در باب مجرای میاه و از آن جا خط سر حد متابعت مجرای این رودخانه خواهد کرد تا به ملتقای

دهنه آن به بحر خزر و خط سر حد را که بعد از این متصروفات روسیه و ایران را از هم فرق خواهد داد تکمیل خواهد نمود.

فصل پنجم - اعیان‌حضرت پادشاه ممالک ایران برای اثبات دوستی خالصانه که نسبت به اعیان‌حضرت امپراتور کل ممالک روسیه دارد به این فصل از خود و از عوض اخلاف و ولیعهدان سریر سلطنت ایران تمامی الکا و اراضی و جزایر را که در میانه خط حدود معینه در فصل مذکوره فوق و قلل برف دار کوه قفقاز و دریای خزر است و کذا جمیع قبایل را چه خیمه نشین چه خانه دار، که از اهالی و ولایات مذکوره هستند و اضحا و علناً الى الابد مخصوص و متعلق به دولت روسیه می‌داند.

فصل ششم - اعیان‌حضرت پادشاه ممالک ایران به تلافی مصارف کثیره که دولت روسیه را برای جنگ واقعه بین الدولتين اتفاق افتاده و همچنین به تلافی ضررها و خسارت‌هایی که به همان جهت به رعایای دولت روسیه رسیده تعهد می‌کند که بواسطه دادن مبلغی وجه نقد آنها را اصلاح نماید و مبلغ این وجه بین الدولتين به ده کرور تومان رایج قرار گرفت که عبارت است از بیست میلیون مناطق سفید روسی، و چگونگی در موعد و رهاین فصول این وجه در قرارداد علاحده که همان قدر قوت و اعتبار خواهد داشت که گویا لفظاً به لفظ در این عهدهنامه مصالحه حالیه مندرج است، معین خواهد شد.

فصل هفتم - چون اعیان‌حضرت پادشاه ممالک ایران شایسته و لائق دانسته همان فرزند خود عباس میرزا را ولیعهد و وارث تخت فیروزی بخت خود تعیین نموده است، اعیان‌حضرت امپراتور کل ممالک روسیه برای این که از میل های دوستانه و تمنای صادقانه خود که در مزید استحکام این ولیعهدی دارد به اعیان‌حضرت پادشاهی شاهنشاه ممالک ایران برهانی واضح و شاهدی لایح بدهد، تعهد می‌کند که از این روز به بعد شخص وجود نواب مستطاب والا شاهزاده عباس میرزا را ولیعهد و وارث برگزیده تاج و تخت ایران شناخته، از تاریخ جلوس به تخت شاهی، پادشاه بالاستحقاق این مملکت می‌داند.

فصل هشتم- سفاین تجاری روس مانند سابق استحقاق خواهند داشت که به آزادی بر دریای خزر به طول سواحل آن سیر کرده به کناره‌های آن فرود آیند و در حالت شکست کشته در ایران اعانت و امداد خواهند یافت و همچنین کشته‌های تجاری ایران را استحقاق خواهد بود که به قرار سابق در بحر خزر سیر کرده، به سواحل روس آمد و شد نمایند و در آن سواحل در حال شکست کشته به همان نسبت استعانت و امداد خواهند یافت. در باب سفاین حریبه که علم‌های عسکریه روسیه دارند چون از قدیم بالانفراد استحقاق داشتند که در بحر خزر سیر نمایند، لهذا همین حق مخصوص کما فی السابق امروز به اطمینان به ایشان وارد می‌شود، به نحوی که غیر از دولت روسیه هیچ دولت دیگر نمی‌تواند در بحر خزر کشته جنگی داشته باشد.

فصل نهم- چون مکنون خاطر اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران است که من کل الوجوه عهودی را که به این سعادت و میمنت ما بین ایشان مقرر گشته مستحکم نمایند، لهذا قرارداد نمودند که سفراء و وکلا و کارگزارانی که از جانبین به دولتين علیتین تعیین می‌شود- خواه برای انجام خدمات‌های اتفاقی یا برای اقامت دائمی - به فرادری مرتبه و موافق شان دولتين علیتین و بمالحظه مودتی که باعث اتحاد ایشان گشته به عادت ولایت مورد اعزاز و احترام شوند و در این باب دستور العملی مخصوص و تشریفاتی قرار خواهند کرد که از طرفین مرعی و ملحوظ گردد.

فصل دهم- چون اعلیحضرت امپراطور کل روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران استقرار و افزایش روابط تجارت را ما بین دولت مانند یکی از نخستین فواید ملاحظه کردن که می‌بایست از تجدید مصالحه حاصل شود، لهذا قرارداد نمودند که تمامی اوضاع و احوال متعلقه به حمایت تجارت و امنیت تبعه دولت را به نوعی که متضمن مرابطه کامله باشد معین و منظم و در معاهده جداگانه‌ای که به این عهدنامه ملحق و ما بین

وکلای مختار جانین مقرر و مانند جزو متمم او مرعی و ملحوظ میشود مضبوط و محفوظ دارند.

علیحضرت پادشاه ممالک ایران برای دولت روس کما فی السابق این اختیار را مرعی می‌دارد که در هر جا که مصلحت دولت اقتضا کند کونسولها و حامیان تجارت تعیین نمایند و تعهد می‌کند که این کونسولها و حامیان تجارت را که هر یک زیاده از ده نفر اتابع نخواهد داشت فراخور رتبه ایشان مشمول حمایت و احترامات و امتیازات سازد و اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه از جانب خود وعده می‌کند که درباره کونسولها و حامیان تجارت اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران به همین وجه مساوات کامله مرعی دارد.

در حالتی که از جانب دولت ایران نسبت به یکی از کونسولها و حامیان تجارت روسیه شکایتی محققه باشد، وکیل و یا کارگزار دولت روس که در دربار اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران متوقف خواهد بود و این حامیان و کونسولها بلاواسطه در تحت حکم او خواهد شد، او را از شغل خود بيدخل داشته به هر که لایق داند اداره امور مذبور را برابر سیل عادیه رجوع خواهد کرد.

فصل یازدهم - همه امور و ادعاهای تبعه طرفین که به سبب جنگ به تأخیر افتاده بعد از انعقاد مصالحه موافق عدالت به اتمام خواهد رسید و مطالباتی که رعایای دولتین جانین از یکدیگر یا از خزانه داشته باشند به تعجیل و تکمیل وصول پذیر خواهد شد.

فصل دوازدهم - دولتین علیتین معاہدتین بالاشتراك در منفعت تبعه جانین قرارداد می‌کنند که برای آنهایی که مابین خود به سیاق واحد در دو جانب رود ارس املاک دارند موعدی سه ساله مقرر نمایند تا به آزادی در بیع یا معاوضه آنها قدرت داشته باشند، لکن اعلیحضرت امپراطور کل روسیه از منفعت این قرارداد در همه آن مقداری که به او تعلق و

واگذار می شود، سردار سابق ایروان حسین خان و برادر او حسن خان و حاکم سابق نخجوان کریم خان را مستثنی می دارد.

فصل سیزدهم- همه اسیرهای جنگی دولتین خواه در مدت جنگ آخر باشد یا قبل از آن و همچنین تبعه طرفین که به اسیری افتاده باشند از هر ملت که باشد همگی بغايت چهار ماه به آزادی مسترد و بعد از آنکه جیره و سایر تدارکات لازمه به آنها داده شد به عباس آباد فرستاده می شوند تا اینکه به دست مباشرین جانبین که در آن جا مأمور گرفتن و تدارکات فرستادن ایشان به ولایت خواهد بود تسليم شوند.

دولتین علیتين در باب همه اسیرهای جنگ و تبعه روس و ایران که به اسیری افتاده و به علت دوری مکانهایی که در آن جا بوده اند یا به علت اوضاع و اسباب دیگر بعینه مسترد نشده باشند، همان قرارداد را می کنند و هر دو دولت ای وقت کان اختیار بی حد و نهایت خواهند داشت که آنها را مطالبه کنند و تعهد می کنند که هر وقت اسیر خود به دولت عرض نماید یا ایشان را مطالبه کنند از جانبین مسترد سازند.

فصل چهاردهم- دولتین علیتين معاهدتین جلای وطن کنندگان و فراریان را که قبل از جنگ یا در مدت آن به تحت اختیار جانبین گذاشته باشند مطالبه نمی کنند ولیکن برای منع نتایج مضره جانبین که از مکاتبات و علاقه خفیه بعضی از این فراریان با هم ولایتیان یا اتباع قدیم ایشان حاصل می توانند شد، دولت ایران تعهد می کند که حضور و توقف اشخاصی را که الحال یا بعد از این باسمه به او مشخص خواهد شد از متصروفات خود که مابین ارس و خط رودخانه مرسوم به جهریق و دریا و حد ارومی و رودخانه مشهور به جیقو و قزل اوزن تا التقای آن به دریا واقع است رخصت می دهد.
(روسها با استمساك قرار دادن بند ۱۳ و ۱۴ شروع به کوچ اجباری ارامنه کردند بطوريکه حدود ۲۵۰۰۰ نفر از ارامنه ارومیه و سلماس راهی ایروان شدند. سرداری نیا در کتاب ایروان یک ایالت مسلمان نیز به گفته گیریبايدف فرستاده ویژه تزار در ترکمنچای که

خواستار طلاق زنان ارمنی و گرجی در عقد مسلمانان شده بود که با اعتراض شدید مردم تهران و ویرانی سفارت روس مواجه شد.

اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه از جانب خود همچنین وعده می‌کند که فراریان ایران را در ولایت قربان و نجف و کذاک در آن حصه ولایت ایروان که در کنار راست رود ارس واقع است اذن توطن و سکنی ندهد، لیکن معلوم است که این شرط مجری و معمول نبوده و نخواهد بود، مگر در باب اشخاصی که صاحب مناصب ملکیه یا مرتبه و شأن دیگر باشد، مانند خوانین و بیکها و ملاهای بزرگ که صورت رفتارها و اغواها و مخابرات و مکاتبات خفیه ایشان درباره همولاییان و اتباع و زیرستان قدیم خود موجب یک نوع رسوخ و تأثیر به افساد و اخلال تواند شد.

در خصوص رعایای عامه مملکتین مابین دولتين قرارداده شده که رعایای جانین که از مملکتی به مملکت دیگر گذشته باشند، یا بعد از این بگذرند مأذون و مخصوص خواهند بود که در هر جایی که آن دولت که این رعایا به تحت حکومت و اختیار او گذشته باشند مناسب داند سکنی و اقامت کنند.

فصل پانزدهم - اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران به این حسن اراده که آرام و آسایش را به ممالک خود باز آورد و موجبات مکاره را که اکنون به سبب این جنگ و خصوصت بر اهالی مملکت روی آورده و به جهت انعقاد این عهدنامه که به فیروزی تمام سمت انجام می‌پذیرد از ایشان دور کرده، همه رعایا و ارباب مناصب آذربایجان عفو کامل و شامل مرحومت می‌فرمایند و هیچ یک از ایشان بدون استثنای مراتب و طبقات به جرم عرضه‌ها و عملها و رفتارهای ایشان که در مدت جنگ یا در اوقات تصرف چند وقت قشون روسیه از ایشان ناشی شده نباید معاقب شوند و آزار بینند و نیز از امر روز یکساله مهلت به ایشان مرحمت می‌شود که به آزادی با عیال خود از مملکت ایران به مملکت روس انتقال نمایند و اموال و اشیاء خود را نقل یا بیع کنند، بدون اینکه از جانب دولت یا حکام ولایت اندک

مانعنت کنند یا از اموال و اشیاء منقوله یا میعه ایشان حقی و مزدی اخذ نمایند. و در باب املاک ایشان پنج سال موعد مقرر می شود که در آن مدت بیع به حسب خواهش خود بنا گذاری در باب آنها نمایند، و از این عفو و بخشش مستثنی می شوند کسانی که در این مدت یکساله به سبب بعضی تقصیرها و گناههایی که مستلزم سیاست دیوانخانه باشد مستوجب عقوبت می گردد.

فصل شانزدهم- بعد از امضای این عهدنامه مصالحه، فی الفور و کلای مختار جانبین اهتمام خواهند داشت که به همه جا دستورالعمل و حکم‌های لازمه بفرستند تا بلا تأخیر خصوصت را ترک نمایند.

این عهدنامه مصالحه که در دو نسخه به یک مضمون ترتیب یافته است و به دستخط و کلای مختار جانبین رسیده به مهر ایشان ممهور و مابین ایشان مبادله شده است. از جانب اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران مصدق و ممضی و تصدیق نامه‌های متداوله که به دستخط مخصوص ایشان مزین خواهد بود و در مدت چهارماه یا زودتر اگر ممکن باشد مابین و کلای مختار ایشان مبادله خواهد شد. تحریراً در قریه ترکمان چای، به تاریخ دهم شهر(ماه) فیورال روسي سنه یک هزار و هشتصد و بیست و هشت (۱۸۲۸م). مسیحیه که عبارت است از پنجم شهر شعبان معظم سنه یک هزار و دویست و چهل و سه (۱۲۴۳ق). هجری به ملاحظه و تصدیق نواب نایب السلطنه رسید و به امضای وزیر دول خارجه عالیجاه میرزا ابوالحسن خان رسید.

لیاتازف امتیاز صید ماهی را در سال ۱۸۸۴ میلادی بدست آورد. جارملروس و شرکاء امتیاز بهره برداری از تالاب انزلی و حوزه آبریز خزر را بدست آوردند (۱۸۸۷م) ژان یليناکوف امتیاز بانک رهنی را بدست آوردند (۱۸۹۰م) ساوالان خان امتیاز راه جلفا تا همدان و کشتیرانی در در یاچه اورمیه را بدست آورد. خلاصه این عهدنامه مقدمه‌ای برای حضور روس و زیاده خواهی‌های آن در منطقه را فراهم کرد.

چنگیز چاقلا در کتاب سیاست و ملیتگرایی در آذربایجان با اشاره به اشغال قفقاز توسط تزار و تکه پارچه کردن خوانین قفقاز بویژه آذربایجان(باکو و گنجه) مینویسد: "این اعمال روسها فقط در جهت تجزیه و ایجاد اختلاف در قفقاز جهت بهره برداری سیاسی بوده است." روسیه پس از آن دست به یک سیاست ابلهانه یعنی مسیحی کردن مسلمانان در قفقاز زدیدست به کوچ اجباری طوایف مسلمان قفقازی به مناطق مسیحی نشین زد تا در آن جوامع حل بشوند ایجاد اختلاف در بین مسلمانان شیعی وسنی از دیگر امور متصور آنان بود. روسها جهت فشار بر مسلمانان به ارمنه متمسک شدند.

تکاپوبرسر سرزمین:

تنها در عرض این یک سال (۱۸۲۸) ۴۱۳۰۰ ارمنی از خاک عثمانی به مرکز ارامنه روس (چوخور سعد= ایروان کنوی) مهاجرت نمودند. اگر امروزه می‌بینیم که ارامنه سالروز عهدنامه ترکمانچای را بعنوان یک جشن ملی بر گزار می‌نمایند به این سبب است! در حالیکه دولت عثمانی در این سالها یعنی سال ۱۸۳۹ تحت فرمانی بنام "خط شریف" تامین جانی و مالی را برای کلیه ادیان و اقوام واجب کرده بود. این فرمان که به فرمان تنظیمات مشهور است در جهت مبارزه با دخالات اجانب من جمله فرانسوی‌ها بود. این فرمان نقطه عطفی در تاریخ عثمانی در جهت دموکراسی محسوب می‌شد. بازهم در سال ۱۸۵۶ برغم هجوم دول مسیحی به عثمانی طبق قانونی بنام خط همایون آزادی و برابری برای تمامی اقوام وادیان واجب شده بود و فرمان تشکیل شوراهای ایالتی حتی برای غیر مسلمانان نیز صادر شد. این روند بالانتشار قانون اساسی آزادیخوانه در سال ۱۸۷۶ تکمیل شد. ارامنه در این سالها به سه وظیفه مهم موظف گردیده بودند: حمایت‌های مالی و مداوم ارامنه بورژوای مرکز قسطنطینیه - و رساندن این حمایت‌ها به ارامنه ساکن ایران و روس - و تبدیل این حمایت‌ها به

سلاح‌های جنگی و دیگر مواد لازم - و رساندن آن به ارامنه ساکن مرکز ارزروم و زیتون در خاک عثمانی. ارامنه فعالیتهای سیاسی اصلی خودرا در سال ۱۸۷۷ شروع کردند در ژنو هینچاک و در لندن گئورگیان در سال ۱۸۸۵ و در همان سال آرمنکیان در وانودر سال ۱۸۹۰ نیز کمیته داشناک را در تفلیس تاسیس کردند. فعالیت آنان به اینجا ختم نشد آنان با انتشار روزنامه‌ها و نشریات به زبانهای روسی، فارسی، ترکی مواضع خود را اعلام میکردند. لوییس نعلبندیان در مورد کمیته هینچاک اینگونه مینویسد: «برای تحریک احساسات مردم نیاز به ترور احتیاج می‌باشد». ^{۵۳} کمیته جهت خونخواهی باصطلاح خود از مسلمانان بالاخص حکومت عثمانی طرح ریزی شده بود. نویسنده بزرگ گئورگ چاوچاوازه در اثر خود بنام فرباد سنگها که در سال ۱۸۷۷ چاپ شده است مینویسد:

«از آن زمانها ۶۰ سال مسکندر بلکه بیشتر طوفان برخاست مانند رعدوبرق بر سرمان فرودآمد هر روز بدتر از دیروز برای پوست کندن ما برمیخیزند...»^{۵۴} با عهد قرارداد سان استفانو در سال ۱۸۷۸ میان روس و عثمانی ارامنه به روزگار خوش تری دست یافتند. بر اساس این قرارداد دولت روس بعنوان مدافع بلا عزل ارامنه ساکن خاک عثمانی منصوب و تایید شد.

بلافاصله در ماه ژوئیه همین سال در شهر برلین گنگرهای از سوی دولت اروپایی برپا گردید و عنوان آن این بود) ارامنه ساکن عثمانی به کدام دولت تعلق دارند؟ البته در مورد کنگره برلین در بخشهای بعدی به اجمال توضیح داده خواهد شد). دولت انگلیس بدون اینکه منتظر پایان گنگره باشد راسا قبرس را اشغال نمود. «یکی از حامیان ارامنه در این سالها یعنی ۱۹۰۳-۱۹۰۴ آناتول فرانس بود که با تشکیل کمیته‌های دفاع از ارامنه در لندن و پاریس و ژنو و... و رهبری آنان فعالیت وسیعی داشت». ^{۵۵} این افراد در حالیکه مسلمین قتل عام میشدند چشمان خود را به این فجایع بسته و همکیشان خود را حمایت میکردند و در جهان اسلام نیز ما فقط سکوت را شاهد بودیم

حتی برخی از مسلمانان از ارامنه حمایت کردند نمونه اش نامه ای که ۱۵۰ تاریخدان مسلمان جهت عذر خواهی در ترکیه از ارامنه در سال ۲۰۰۹ نوشتند! اما برخی افراد دیگر چشم به واقعیت ها باز کردند مانند سیاح فرانسوی کنت دشوله که مینویسد: «حیله کاری آنان چنان مشتمل کننده بود که انسان را خجل میکند که من حتی نتوانستم به آنان متصل شوم.»^{۵۶} سیاح المانی الفرد کیبورته در مقاله ای بنام "پیشنویس آناتولی" مینویسد: «در ولایات در هر ب Roxorodی که داشتم جز احترام از مسلمانان چیزی ندیدم.»^{۵۷} طبق گزارش دایره پلیس وزارت کشور دولت روسیه در سال ۱۹۰۸ به خاطر جلب حمایت روسها خود را حتی ارتدوکس نامیدند»^{۵۸} در سال ۱۷۹۹ اسقف اعظم ارامنه ایتوسیف آرگوتینسکی در یک مراسم دینی برای امپراتور پاول دعای خیر کرد. واینگونه روسها و ارامنه از لحظه مذهبی به یک نقطه نظر مشترک رسیدند. محقق روس و.ال.ولیچکو در سال ۱۹۰۴ در کتاب خود بنام قفقاز که در سنت پترزبورگ چاپ شده است مینویسد: «از زمانهای قدیم تا الان در مورد ارامنه یک تفکر محال حاکم است و این البته بیجهت نیست و امرروزه این تفکر محال دارد سر بر می آورد.»^{۵۹} ولی با همه این اوصاف آنان آزادانه به فعالیت های خود می پرداختند در تشکیل پارلمان در سال ۱۸۲۶ می سه ارمی به عنوان وکیل ملت برگزیده شدند. ۱۱ ژنرال ۱۱ استاد و ۴۱ منصب عالی دولتی نیز در اختیار ارامنه قرار گرفت. حتی زمانیکه ناپلئون خواست تا در بین ارامنه فلسطین و سوریه در سال ۱۷۹۹ ایجاد تفرقه کند سفیر او در استانبول ژنرال سیاستیانی به او نامه نوشت که ارامنه چنان از اوضاع خود در اینجا راضیند که لزومی به چنین کاری نیست.

اما هنوز تزار به ارامنه اطمینان کاملی نداشت ولی با فشار ارامنه همکیش خود ایروان و نخجوان که غالب آنان مسلمان بودند را ایالت ارمنستان نامید و خود را نیز شاه ارمنستان نامید. او طبق اعلامیه ۱۱/۲۳ مارس ۱۸۳۶ به ارامنه اجازه داد که در امور دینی و فرهنگی اختیار اسمی داشته باشند. این ارامنه ارامنه ای بودند که از ایران و شرق ترکیه در انجا جهت

برهم زدن نظم اسلامی آن مناطق به آنجا کوچانده شدند «در این سالها یعنی از سال ۱۸۲۸ تا ۱۸۲۹ حدود ۱۳۰۰۰۰ نفر و در دورهای بعدی ۶۰۰۰۰۰ نفر ارمنی به ارمنستان مهاجرت کرده‌اند». ^{۶۰}

«سپس طبق منابع حدود ۲۰۰۰۰۰ مسلمان نیز از قفقاز به ترکیه در اثنای سال ۱۸۵۶ الی ۱۸۶۶ مهاجرت داده شدند. اما این فقط کسانی بودند که جان خودرا حفظ کرده بودند. یک سوم این افراد در راه جان سپردند که با این احتساب ۱,۲۰۰,۰۰۰ نفر را میتوان تخمین زد». ^{۶۱}

در سال ۱۸۲۸ میلادی که پای روس خائن را به اراضی مسلمین باز کرد. و باعث این دفعه کوچ اختیاری ارمنه به مناطق مسلمان نشین در آذربایجان شد. گیریبویادف سفیر روسیه در ایران مینویسد «حدود چهل هزار ارمنی از ایران و هشتاد هزار از ترکیه در سالهای ۱۸۲۹ الی ۱۸۳۰ به منطقه ایروان کوچ کردند» ^{۶۲} این آمار تنها نشان‌دهنده مقداری از ارمنه‌ای که در آذربایجان ساکن شدند را نشان میدهد. ناصر نجمی نویسنده شهر ایرانی در کتابی بنام "ایران در میان طوفان" مینویسد: «بنا بر شهادت تاریخ چه در ایروان و چه در تبریز بعد از ورود ارتش روس اسقفان ارمنه با تاج گل به استقبال آنان آمدند!» ^{۶۳} مورخین آمریکایی بنامهای اس.سی.شو و ای.کی شو پس از مطالعه آرشیو ملی به این نتیجه رسیدند:

«ارتش روسیه در قفقاز تعداد زیادی داوطلب ارمنی داشت. آنها در ۱۴ می به وان رسیدند. سپس در عرض دو روز مردم بومی را قتل عام کردند». ^{۶۴} لیدی ماری مونتاك در کتابی بنام "نامه‌های شرق" نزدیکی فوق العاده ارمنه به ترکها را بقلم گرفته و در آنجا از قرائت انجیل ارمنه به زبان ترکی یاد مینماید. «ابن بطوطه سیاح معروف تاریخ که در دوران سلاجقه به سرزمین آناتولی سفر کرده بود. نیز

در آثار خود از وجود اقلیت ارمنی در آناتولی که تنها بزبان ترکی تکلم میکرده‌اند، سخن میگوید.

تا سال ۱۸۲۷ میلادی وضعیت بدین منوال بود تا اینکه بعد از جنگ‌های روس- عثمانی، روسیه چشم طمع به قفقاز دوخته و تصمیم گرفت تا برای تقسیم و تجزیه امپراطوری عثمانی اقلیت ارمنی ساکن در آن را تحیریک نماید. آنها نیک میدانستند که مایین ارامنه داخل این محدوده بزرگ و مسلمانان امپراطوری تفاوتی بارز وجود نداشته و نخواهند توانست به مقصود خود برسند، لذا از ارامنه خارج کشور بهره بردن. بعدها انگلستان و فرانسه نیز پای در این معرکه گذاشته و با دادن وعده‌های سرخرمن به ارامنه دشمنی با ترکها را در ضمیرشان جای دادند. بیشتر ادعاهای کذائی که با ارامنه در رابطه میباشد در خارج از مرزهای امپراطوری عثمانی طراحی و تنظیم شده و بغیر از بازی که توسط قدرتهای استعمارگر شکل گرفته، چیز دیگری نیست. البته در مورد مسائل فی مایین ارامنه بین آذربایجان و حتی روسها که مربوط به آذربایجان ایران و فرقا و گرجستان میباشد بطور مفصل بحث خواهد شد..

در حالیکه ارامنه وارد ایروان میشدند روسها نیز مسلمانان را از مناطق آذربایجان خارج میکردند. «منطقه ایروان از قرن ۱۵ میلادی به اینور یک منطقه مسلمان نشین با حکام مسلمان بوده است». ^{۶۵}

هراند پاسدر ماجیان مینویسد: «در ۱۸۶۳م دولت عثمانی فرمانی صادر کرده بود، که به موجب آن به ارامنه آزادیهایی در چهار چوب خط همایون میداد. خط همایون فرمانی بود که در ۱۸۵۶ برای اعطای آزادیهایی به اقلیتها از طرف سلطان صادر شد، ولی فقط روی کاغذ بود و اجرا نشد!». ^{۶۶} از سال ۱۸۷۸ به بعد تمام سیاست عثمانی در اطراف این نقشه دور می‌زد که پایه‌های خود مختاری آتی ملت ارمنی را خراب کند؛ و این کار با تقلیل عمدی نفووس ارمنیان و تبدیل ارامنه به یک اقلیت نژادی بسیار ناچیز انجام دهد، «یکی از

نخستین کارهای دولت عثمانی در اجرای آن نقشه، دستکاری ارضی در شهرستانهای ارمنی نشین بود^{۹۷} من نمیدانم آقای پاسدرماجیان چه فکر میکند آیا انتظار داشت که دولت عثمانی اجازه خودمختاری به ارامنه میداد! آیا کشورهای دیگر با استقلال طلبی اقوام خود براحتی موافقت میکنند!.

در سال ۱۸۷۵ ارمنی بنام میگردیچ هریمیان در شهر وان نشریه‌ای بر علیه ترکها منتشر ساخته و بدینترتیب کشمکش مابین ترکها و ارامنه آغاز گردید. در سال ۱۸۷۴ قرارداد ایاستفانوس به امضاء رسیده و روسها تا دروازه‌های استانبول پیش آمدند. نرسک پاتریک ارامنه استانبول بعد از دیدار با نیکلاس از او خواست تا دولتی بنام ارمنستان در شرق آناطولی تشکیل دهد. در خلال جنگ‌های بالکان و همچنین جنگ جهانی اول وقایع شورشها و خواسته‌های ارامنه رفته افزایش یافت. مصادف شدن این درگیریها و خواسته‌های تمام نشدنی ارامنه با دوره‌هایی که دولت عثمانی وارد صحنه جنگ شده بود، نقش مهم نیروهای بیگانه در تحریک و تشویق ارامنه را آشکارا نشان میدهد

ارامنه در گرداب روسی:

اما روس نیز مالکیت خودرا بر ارا منه نه در گنگره‌ها بلکه در هجوم‌های رزمی ثابت مینمود و اردوی خود را با رهبری فردی ارمنه به نام (اوریس ملیکوف) به خاک عثمانی روانه ساخت و طولی نکشید که با کمک ارامنه ساکن آناتولی، مناطق دریای سیاه - وان - باتوم - دوغوبایزیزید - قارس و اردهان ... یک یک به تصرف این ارتش مهاجم در آمد در حالیکه مسلمانان این منطقه در مساجد جمع شده و برای هلاکت ارامنه متوجه دعا می‌نمودند، ارامنه در پایان سال ۱۸۷۸ یک گروه سیاسی از ارامنه قسطنطینیه را راهی اروپا نمودند تا حمایت دول اروپایی را از استقلال ارامنه و دیگر منا سبت‌ها جلب نمایند. بدین طریق در سال ۱۸۷۹ در کنگره برلین

ارامنه بعنوان یک خلق مستقل، نماینده‌ای مستقل گسیل داشتند. در سال ۱۸۸۲ (ارامنه و ن) طی نامه‌ای که به تزار روس الکساندر، می‌فرستند از او خواهش می‌کنند به اردوی عثمانی هجوم آورد.

روسیه تزاری به سبب ایجاد تنش بین مسلمین و ارامنه- ارامنه قفقاز را بسوی سرزمین آناتولی گسیل داشته و موفق شدند تا در هفتادمین ماده قرارداد برلین عبارتی بدین مضمون که «کسی نمیتواند از اسکان آزادانه ارامنه در آناتولی ممانعت نماید» جای دهند. بدین شکل هدف اصلی آنها کاملاً آشکار شده بود. این نقشه میتوانست برای نخستین بار تخم نفاق را از خارج کشور به ترکیه پیش برد. دقیقاً همینطور نیز شد و با وقایع هرج و مرد طلبی بعد از سال ۱۸۸۲ با فعالیت ارامنه‌ای که از خارج بداخل دولت عثمانی رخنه نموده بودند، مدارس و کلیساها را کشور بصورت انبارهای اسلحه درآمد. در این میان باید اضافه کرد که کنسولگری بعضی از کشورها نیز در این زمینه فعالیت مینمودند.

گروه‌های سیاسی - نظامی ارامنه:

تشکیل حزب در قفقاز با تأسیس حزب حیات توسط احمد آقایف و علی مردان توپچی باشی شروع شد سپس محمد امین رسول زاده، عباس کاظم زاده، افندی اف و حاجینسکی و چند تن دیگر در سال ۱۹۰۴ از حزب سویا دموکرات روس جدا شدند و حزب همت یعنی ارگان مسلمان حزب کمونیست را تشکیل دادند. در سال ۱۹۰۵ نریمان نریمانوف و عزیز بیکوف نیز بع حزب همت پیوستند.

البته در سال ۱۹۰۷ میلادی نریمانوف و افندی اف بازداشت شدند و رسول زاده به ایران پناهنده و یا عازم عثمانی شدند. پس از اعلان عفو عمومی تزار، رسول زاده حزب مساوات را با یاری کاظم زاده و میکاییل زاده رهبری کرد. محمد امین رسول زاده، شریف زاده و... که از سوی دولت عثمانی مورد حمایت بودند حزب مذکور را با هدف اتحاد کشورهای

اسلامی تحت رهبری ترکیه تأسیس نمودند. در سال ۱۹۱۷ کنگره مشترک حزب اسلامی و دموکرات مساوات با حزب فدرالیست‌های ترک برگزار گردید که منتج به اتحاد دو حزب تحت عنوان حزب دموکراتیک فدرالیست‌های مساوات ترک بود. این حزب پس از سازماندهی جدید ادعای خود مختاری و استقلال نمود. در ۱۵ سپتامبر سال ۱۹۱۸ سپاهیان ترک به فرماندهی نوری پاشا شهر باکو را تصرف نمود و دولت مساواتیان که از پشتیانی ترکان برخوردار بود به شهر باکو انتقال یافت.

«در سی ام اکتبر سال ۱۹۱۸ سپاهیان انگلیس به فرماندهی ژنرال تومسون شهر باکو را شغال کردند و ارتش دولت عثمانی را از باکو بیرون راندند. ولی دولت جمهوری آذربایجان که توسط مساواتیان تأسیس یافته بود همچنان به رسمیت شناخته شد.»^{۶۸}

حزب فوق الاشاره در تاریخ ۲۷ ماه مه سال ۱۹۱۸ در شهر تفلیس دولت خود را با نام «جمهوری آذربایجان» تأسیس و اعلام استقلال نمود. این دولت در ماه ژوئن همان سال مقر خود را به شهر گنجه انتقال داد.

حزب عدالت نیز در سال ۱۹۱۷ توسط نریمان نریمانوف. بنیاد زاده تأسیس شد. البته ابیلوف و آغاملی اوغلو از این حزب جدا شدند و با تفکرات کمونیستی که داشتند دست یاری به سوی بلشویکها دراز کردند. البته نباید فعالیت گرجیها را نیز نباید نادیده گرفت. افرادی مانند زوردانی، ماخارادزه، تسخاکایا و مینوشویلی حزب "مسامه داسی" یا نسل دوم را تأسیس کردند و روزنامه کوالی را منشر کردند که البته روزنامه مواضع افراطی داشت البته نشریه "زولا" از آن افراطی تر بود که مخفیانه در باکو منتشر میشد که در آن یوسیف چوکاشویلی (استالین) هم در آن مقاله مینوشت. (استالین یک گرج تبار با مادری ارمنی بود)

اما در مورد احزاب ارمنی که بر خلاف سایر احزاب قفقاز اکثرا در خارج ارمنستان تشکیل و فعال بودند که در اینجا به نام و شرح فعالیت چند حزب مهم آنان میپردازیم:

۱-آسالا

- ۲- مقاومت نوین ارمنی
 - ۳- فرماندهان عدالت نسل کشی ارامنه
 - ۴- تشکیلات ۱۳ اکتبر
 - ۵- تشکیلات ۹ ژوئن
 - ۶- تشکیلات اورلی
 - ۷- تشکیلات سپتمبر فرانسه
 - ۸- ارتشن سری ارامنه
 - ۹- ارتشن آزادیبخش ارامنه
- که به بررسی چند گروه از این تشکلها میپردازیم:

البته متذکر میشوم که بررسی احزاب فوق الذکر مربوط به فعالیت آنان در آن زمان میباشد و با فعالیت آن احزاب در این دوره هیچ مطالعه ای صورت نگرفته است. مولف آمریکایی ساموئل مینویسید: «احزاب مسلح ارامنه از سال ۱۹۷۳ تا ۲۰۰۱ به صدها هدف حمله کرده و بیش از ۷۰ نفر را کشته‌اند».^{۶۹}

«آنها با احلام ار ژنرال خونخوار "درو" نام بعضی گروهکهای عمل گرای خود را درو نهادند مانند درو-۸ و درو ۸۸ و غیره. همچنین در سال ۱۹۷۵ در بیروت یک سازمان بنام

"سازمان مخفی آزادی ارمنه" و یا(آ.اس.او.آ) تأسیس شد که بیش از ۱۰۰۰ عضو داشت.^{۷۰}

این احزاب سعی در متینج کردن روابط بین مسلمانان و ارمنه بودند و خط و خطوط خود را از غربیها میگرفتند. آنها در زمینه کشتار مسلمانان دستورات و توافقات عجیبی داشتند که موی در بدن آدم سیخ میکند. فاضل قارا اوغلو در مقاله «قوندورما ارمنی سویقیریمی» که در شماره ۵۵ و ۵۶ فروردین و اردیبهشت ماه نشریه خدا آفرین چاپ تهران به دو نمونه اشاره کرده است که بنده نیز به آنها در این کتاب اشاره مینمایم.

توافق نامه شماره یکم:

جهت از میان بردن و حشیگری ملت ترک نیروهای نظامی اروپایی تصمیماتی اخذ کرده‌اند و جهت اجرا و بجا اوردن آن قرار ذیل حاصل شده است:
ابتدا با حرکت ارتش روس به سمت ارض روم ارتش ترک مجبور به مقابله خواهند شد و جهت استفاده از این فرصت گروهکهای قهرمان ارمنی (دسته‌های پارتیزان) با حمله از پشت سر به ترکها و قراردادن دشمن در بین خود دستور قتل و نابود کردن هر فرد بزرگتر از ۵ سال داده شده است !!

امضا: رییس: هانزارلی مورات و فرمانده آرتیلریا: بنیامین

توافق نامه شماره دوم:

در قرارداد قبلی اگر به قتل افراد بزرگتر از ۵ سال توافق شده است با توجه به نفوذ این ۵ ساله‌ها و پیش بینی آن و در آینده ملت خود را به یاد خواهند آوردو ایجاد خطر خواهند کرد به خاطر همین دستور بر قتل افراد بزرگتر از ۲ سال داده شد !!

امضا: هانزارلی مورات و فرمانده آرتیلریا: بنیامین

این فرمان کمیته‌ها و احزاب مبارز ارمنی در حالی صادر میشود که ارمنه در ترکیه بیش از ۲۰۰۰ داشتند: در ارضروم ۱۶- قوروچای ۸- کنماه ۸- بایبورت ۸- آماسیا ۳۰۱-

یوزقات ۳۱-سیواس ۱۵-دیوریک ۱-زاراد ۱۵-دیاربکیر ۹۵-موش ۹-هافیک ۱۲-ماراش
۱۹-هارچوت ۱۳-ارقانی ۴۱-سییرت ۲۶-وان و قارص ۵۰۰ مدرسه ارمنی وجود داشت و
این دستور برای قتل افراد بالای ۲ سال با این تفاسیر یک فاجعه در جامه انسانیست. در اینجا
به معرفی چند گروه که بانی این اعمال می‌پردازیم:

۳۷۳ / ۱۹۱۵



حزب هینچاک

حزب هینچاک:

حزب هینچاک (صدای ناقوس) در اصل توسط آودیس نظریبیگ و همسرش مارو وتنی چند از دانشجویان ارمنی در قفقاز در سال ۱۸۸۶ در سوئد ایجاد شد. و جهت نشر اطلاعات حزب نشریه‌ای نیز به این عنوان چاپ شد «در همین سالات در وان جمعیت آرمناکان و در تفلیس داشناکسیون و در لندن نیز گریگوریان‌ها نیز اجلام خود را گشودند». ^{۷۱}

این حزب کاملاً تحت تاثیر پوپولیسم روس بود.

در راس این حزب نیز ارامنه روس تبار از همه بیشتر به چشم میخوردند. مرکز کمیته بعدها از استکهلم به لندن منتقل شد. مبانی این حزب اکثراً مبانی کمونیستی مارکس بود. حزب در سال ۱۸۹۰ در اکثر شهرهای عثمانی دفاتر خود را تاسیس کرد. هدف این حزب ایجاد ارمنستان واحد بود. در سال ۱۹۰۹ آرمناکان حزب رامکاوار را از این حزب مشتق نمود که حامی طبقه بورژوا بود که حتی ئئومای روسیه نیز نماینده داشتند. البته یک حزب خاص و ویژه که مشتمل بر کارگران میشد که در باکو فعال بودند توسط آنانون تاسیس شد که به علت جامعه آماری و هدف بسیار اندک ضعف یافن و مدت زیادی پایداری نیافت.

۳۷۵ / ۱۹۱۵



انقلابیون هینچاک

برنامه‌ی حزب:

«قشر کارگر و تولید کننده قسمت عظیمی از جامعه را شامل میشود. این قشر توسط قشر سرمایه دار و حاکم استحمار میشود. استقلال قشر کارگر نجات انسانیت و جامعه و شادابی اقتصادی را در بر دارد.»
يعنى آزادی قشر کارگر (منظور هینچاک از کارگران ارامنه میباشد) از دست حاکمان (ایران-روس و عثمانی)

فعالیت‌ها:

از سال ۱۹۰۹ فعالیتهای هینچاک بروز کرد. آین نامه حزب در سال ۱۹۰۹ توسط استانداری استانبول تصویب شد. این آین نامه شامل ۵ ماده بود.

طبق اسنادی که از دفتر کمیته مرکزی هینچاک در سالهای ۱۹۱۰ الی ۱۹۱۳ بدست آمده است. موارد زیر مشاهده می‌شود:

- ۱- فعالیت در زمینه تهیه اسلحه و مهمات و بمبهای
 - ۲- آموزش تیراندازی (توسط معروفیان، یاور و یان و جاندان)
 - ۳- افزایش تبلیغات
 - ۴- برقراری روابط تنگاتنگ با داشناکها
 - ۵- برقراری رابطه با سایر احزاب استقلال طلب
 - ۶- ایجاد گروهکها در وان و اداره آن (این گروهکها شامل: اورسفان، جانگ، گوچناک، ژوراچاک، پنجاک، بدامی، تزوہنک، مارو و پاروس)
- هینچاکها در سال ۱۹۱۴ سومین کنگره خودرا در ترکیه برگزار کردند. بعد از این کنگره هینچاکها شروع به دور شدن از ترکیه نمودند. این کمیته به دو شاخه به خاطر اختلافات بین اعضا تقسیم شد. یک شاخه هینچاکهای اصیل (حامیان نظر بیگ) شاخه دیگر هینچاکهای اصلاح طلب (وراگازمیال هینچاک) نام گرفتند. گروه دوم توسط آرپیر آرپیریان اداره می‌شد. این تکثر سبب ایجاد درگیریهایی نیز بین این گروهها گردید. مردم ارمنی نیز که از ماهیت کمونیستی هینچاکها آگاه شده بودند با آنان همکاری نداشتند. مجادلات بین دو گروه در سال ۱۹۰۲ به اوج خود رسید و افراد زیادی در ایران و انگلیس و روسیه و عثمانی قربانی این مجادلات شدند.

۳۷۷ / ۱۹۱۵



روزنامه هینچاک چاپ ۱۹۱۴ پاریس

حزب آرمناکان در سال ۱۸۸۵ - حزب هئچاک در سال ۱۸۸۷ (ژنو) برپاشد.

با تحریک انجمنهای همانند هینچاک و تاشناک در خارج از کشور، گروههای مسلح ارمنی به اقداماتی دست زده و در این میان نیز مسلمانان بسیاری جان باخته‌اند. در خلال جنگ جهانی اول، ارامنه از خلاء اتوریته سوی استفاده کرده و در شرق آناتولی صدها هزار

نفر زن، کودک و سالمند را بقتل رسانیدند. گونسوک روزنامه ارمنی زبانی که در ماه مه سال ۱۹۱۵ در آمریکا منتشر گشته بود، مینویسد که "در شهر وان ترکیه تنها پانزده هزار ترک را زنده رها کردیم". با توجه به این نکته که در آن دوران استان وان دارای دویست و هفتاد هزار نفر جمعیت بوده، این جمله بخوبی ابعاد فاجعه انسانی ارامنه در وان را ثابت میسازد.

رمز کمیته هینچاک بدين شكل که : "اگر شکل گيری ارمنستان را میخواهی همسایه مسلمانت را بکش " خود از طرف حزب لیبرال انگلستان نیز حمایت گردیده بود که این موضوع نشان میدهد که منشاء این رمز هینچاکها کشور و نیروی خارجی است. ارامنه که ادعای کذائی نسل کشی ارامنه را مطرح میسازند با شنیدن این رمز هینچاکها چه جوابی میتوانند داشته باشند ؟



داشناک

فدراسیون انقلابی ارمنی‌های هنگاپوخاکان داشناکتسوتیون (ARF)

موثرترین حزب ارمنی میباشد که عقاید آنان سابقاً و اکثراً در نشریه دروشاک (بیرق) منتشر میشد. لازم به تذکر میباشد که فعالیت امروزه این حزب به مسله کتاب ربطی ندارد و این کتاب فعالیت حزب را در دوران نسل کشی برسی مینماید. البته در ایران نیز پیرم خان ارمنی نیز چنین گروهی را تشکیل دادند که نمونه جنایات آنها طراحی قتل ستارخان سردار ملی بود.

طاهر زاده بهزاد اساس این حزب را در کتاب قیام آذربایجان بر اساس اساسنامه حزب نازی میداند.

در سال ۱۸۹۰ توسط سه ارمنی به نام‌های میکائیلیان - زاورایان و رستوم حزب داشناک در تفلیس گرجستان بر پا گردید. حزب داشناک برای اعلام وجود ابتدا حمله مسلحانه به کردهای ساکن ییتلیس را در ابتدای سال ۱۸۹۱ انتخاب نمود. جمال کوتای محقق ترک در ارزیابی جالب و آموزنده خود چنین نتیجه گیری میکند: هینچاک او لین کمیته انقلابی و مخفی ارامنه بسال ۱۸۸۲ و در شهر لوزان سوئیس توسط کمیته چی بنام نیازییگ که مادرش گرجی و پدرش از ارامنه قفقاز بود پایه گذاری گردید. ارامنه‌ای که بعدها بسال ۱۸۹۰ از هینچاکها جدا شده و در سال ۱۸۹۲ کمیته‌های تروشاک و تاشناک را بوجود آوردند، خود از ارامنه خارج و تحت تأثیر نیروهای بیگانه تشکیل میگردیدند. از جمله مهمترین عضو آن میتوان به گارگین نژده

اشاره کرد او به قهرمان ملی ارمنه معروف است و در نخجوان زاده شد و در سیبری درگذشت.

سازمان داشناک:

الف-بورو:

عالی ترین نهاد سازمان است. این نهاد مشکل از ۵ عضو از کشورهای مختلف است. مقر اولیه آن ابتدا لبنان سپس پاریس و سرانجام آمریکا گردید. تصمیمات این نهاد طبق اساسنامه سازمان محرمانه میباشد.

ب-کمیته مرکزی:

عالی ترین نهاد اجرایی سازمان داشناکسیون میباشد. این کمیته دو گانه و بصورت شرقی و غربی میباشد. از زیر مجموعه های آن میتوان به: "گروه جوانان". "فدراسیون جوانان ارمنی". "گروه دختران و پسران ارمنی". "گروه ورزش و فرهنگ".

اهداف:

تشکیل ارمنستان بزرگ شامل سرزمینهایی از ایران و ترکیه و سوریه و آذربایجان میباشد.

استراتژی:

در ظاهر حل مسالمت آمیز مسئله ارمنه است ولی در عمل این گونه نبوده است. گروهک فرماندهان عدالت نسل کشی ارمنه توسط داشناکها تاسیس شد. بعدها نامش به ارتش انقلابیون ارمنی تغییر یافت. اما داشناکسیون یک تفاوت عمده با آسالا دارد و آن این است که آسالا نفرات مورد ترورش را از هر ملتی بودند ولی سوزه های ترور داشناکها فقط اتباع ترکیه هستند.

نمونه‌اش قتل کنسول ترکیه در سال ۱۹۸۲ در لنس انجلس توسط داشناکها بود و هدف‌شان را قتل اتباع صرف ترکیه‌ای اعلام کردند حتی در ترور نافرجام سفیر ترکیه در لیسبون در سال ۱۹۸۳ نیز چنین اعلامیه‌ای داده بودند.

بعد از ترورهای سفارت خانه‌ای داشناکها استراتژی خود را چنین بیان کردند:

"برای رسیدن به آزادی دو مورد است: ۱- حفظ حامیان-۲- نفوذ در اذهان جهانی"

مورخ ارمنی وارانجیان در مورد داشناکها چنین میگوید:

(شاید هیچ حزب شورشی حتی حزب نازو دو ولتر روسیه و یا چاربونالیلری ایتالیا که در ترور خبره هستند و از هیچ چیزی فرار نمی کنند مانند داشناکها تروریست پرورش نداده‌اند. صدها سلحشور و شمشیر بدست برای رسیدن به هدف اماده کرده‌اند.)^{۷۳}

1910/ ۲۸۲



چند جوان مسلح داشناک ارمنی



سران داشناک

در کنگره وین و مونیخ:

در سال ۱۹۸۱ در کنگره ۲۲ ام داشناکها در وین چنین مواردی مطرح شده بود:

- الف- هدف حزب تشکیل ارمنستان مستقل و آزاد میباشد.
- ب- متحد کردن سایر گروهها و احزاب ارمنی زیر سایه داشناک
- ج- نزدیکی با کشورهای غربی
- د- همکاری نزدیک با ارمنستان شوروی و تقویت نیروی ارمنی

در سال ۱۹۸۴ در گردهمایی که با شرکت ۱۵ نماینده کشورهای مختلف در مونیخ

برقرار شد چنین قرار داده شد:

- الف- ایجاد گروههای جدید جهت تقویت ارمنه
- ب- برای حل مشکل ارمنه تلاش کردن .و شناسایی نسل کشی ارمنه
بیانیه مجمع بدین شرح بود:

"با شناسایی نسل کشی ارمنه توسط عثمانی حقوق مشروع ارمنه محقق می شود. برای احراق انسانیت دوباره سعی در ایجاد یک ارمنستان مستقل خواهد شد...."

پشتیبانی و روابط:

داشناکها بطور آشکار توسط آمریکا و اروپا حمایت میشدند. آنها با سایر گروهکهای تروریستی کشورها و لابی ارمنه در امریکا و مراکز فرهنگی در آمریکا رابطه عمیقی دارند.

یکی از سران حزب داشناک بنام آ. امیریان مینویسد که: "... تنها در حومه ایروان ۲۰۰ روستای مسلمان آتش زده شد".^{۷۴}

نشریه پرو-آرمنیا یا طرفداران ارمنستان آن زمان ارگان حزب در پاریس بود

1910/ 194





آسالا

نام آسالا در سالهای ۱۹۷۳-۱۹۸۵ بر زبانها افتاد. در مورد تاسیس و اقدامات این سازمان هنوز اطلاعات کافی ای از هیچ مرجعی منتشر نشده است. تاسیس آسالا به وقایع لبنان مرتبط است و آنان با الهام از مبارزان آن منطقه آن را پی ریزی کردند. در واقع آسالا شاخه نظامی هینچاک بود. آسالا در سال ۱۹۷۵ در ازین ۶-۷ نفر موسس از همه مشهورتر میتوان به آغوب آغوبیان اشاره کرد. در غیاب آغوبیان میتوان به تاراکچیان جانشین او اشاره کرد که برنامه‌هارا در نبود او سامان میداد. (متفوای ۱۹۸۱) حتی جالب است در لبنان لقب مجاهد را نیز به آغوبیان و جانشیش تاراکچیان داده بودند. علاوه بر کمیته مرکزی آسالا از کمیته‌های سیاسی، مالی، روابط عمومی و نشر، اطلاعات و نظامی تشکیل شده بود. آسالا در یک برنامه سیاسی که در سال ۱۹۸۱ فاش کرد اهداف خود را به جهانیان اعلام کرده بود: "تشکیل ارمنستان واحد توسط یک حزب انقلابی دموکراتیک و سوسیالیست". آسالا برای این کار شدت و ترور را نیز در برنامه داشت. استراتژی آسالا تجمعی کلیه حرکات ارمنی زیر نظر خود و در لبنان بود. آتا برای اینکار ساکت نشستند و در سال ۱۹۸۱ میلادی کلیه احزاب باصطلاح پیشو ارمنی را برای گردهمایی در بیروت فراخواندند. آسالا پس از کنفرانس ارمنه پاریس قدرتمند تر شد ولی این اقتدار در سال ۱۹۸۳ بدو نیم تقسیم گردید. اولین ترور آسالا ترور ریس دفتر کنسول ترکیه در بیروت بنام اوکتای جریت توسط تراکچیان بود (۱۶, ۲, ۱۹۷۶) آنها حتی وارد در گیریهای داخلی بین فلسطینیها نیز شده بودند و در این نبردها نیز آغوبیان زخمی نیز شده بود. پس از کنفرانس ۱۹۷۹ پاریس ارمنه آسالا با تروریستهای ارمنی فرانسه بویژه ینی کومشیان و مونته ملکیان دیدار و پیمان همکاری بست. در سال ۱۹۸۱ گروهای زیادی به آسالا ملحق شدند از

جمله: حزب یداری جدید ارامنه در فرانسه‌های آزاد در کانادا و گایتر در انگلستان. پس از اشغال فلسطین توسط رژیم اشغالگر قدس آسala به علت اینکه از صحنه جنگ دور شود لبنان را ترک کرد. و پس از آن بود که انشعاب در آسala صورت پذیرفت. ساخه اروپای غربی آسala نام "حرکت انقلابی آسala" را گرفته بود. از اعضای ساخه غربی میتوان به ملکیان و آرا تورانیان اشاره کرد. تورانیان رئیس حزب "حرکت جهانی ارامنه" در پاریس بود. آسala به طرق مختلفی حمایت میشد از جمله مهمترین آنان را میتوان در سه قسمت خلاصه کرد:

- ۱-شوروی و بلوک شرق و کشورهای کمونیستی
- ۲-سوریه، یونان و کشورهای مسیحی اروپای شرقی
- ۳-احزاب کمونیست. مانند هینچاک و کلیسای ارتدوکس

مهمنترین نشریه وابسته به آسala نشریه "هایستان" بود و به "های-بایکار" و "آرمنیا" و نشریه‌ای که در لندن بنام "کایتر" چاپ میشود نیز میتوان اشاره کرد. آسala اولین تحرکات رادیویی خود را در سال ۱۹۸۳ در بیروت آغاز کرد. نام رادیو نیز جالب بود "صدای ارمنستان لبنان"! که در روز یک ساعت برنامه داشت. بعد از ترور خلیل ییلماز در فرودگاه اورلی به همراه ۸ غیر ترک دیگر در سال ۱۹۸۸ آغوبیان نیز فوت کرد و بعد از آسala به سه شاخه: «آسala. آم. آر، آسala. پی. آم. آل. آ» و ساسسون تقسیم شد. در سال ۱۹۹۱ همین شاخه ساسسون به سفارت ترکیه در بوداپست حمله کرد. رد پاهایی از آم آر و سایر گروهها نیز در یونان و لبنان نیز دیده شد.^{۷۵}

مهمنترین نشریه رسمی آسala «هایستان» میباشد. بعلاوه مجله‌های «هایکار»، «ارمنستان» و «کایتر» که در لبنان چاپ میشوند از جمله مهمترین نشریات به شمار میروند.

«آسالا برنامه‌های رادیویی خود را از سال ۱۹۸۱ در بیروت و بصورت روزانه یک ساعت با عنوان «صدای ارمنی‌های لبنان» آغاز کرد. علاوه بر آن وسائل ارتباطی و سیستم‌های ارتباط جمعی کشورهایی که آسالا با آنها رابطه دارد، آسالا را از نظر برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی مورد حمایت خود قرار می‌دهند.»^{۷۶}

اسالا در سال ۱۹۹۰ بطور ناگهانی اعلام انحلال کرد. این انحلال به سبب تجزیه گروه پس از حمله فرودگاه اورلی در سال ۱۹۸۳ در پاریس بود.

عثمانی - سلطان عبدالحمید وارامنه

حکومتش از سال ۱۸۴۲ میلادی لغایت ۱۹۱۸ ادامه داشت. ارامنه اورا عامل اصلی نسل کشی خود میدانند. فردی بسیار با تقدوا و خداترس بود و به عبادات و شعائر اسلامی بسیار اهتمام داشت. بسیاری او را با لقب (اولو خاقان) یعنی پادشاه بزرگ می‌شناختند اما کینه ورزان غربی به او لقب (سلطان سرخ) و همچنین قاتل بزرگ داده بودند و با متهم کردن او به قتل عام ارمنیها (که همچون هولوکاست دروغی بزرگ بیش نیست) سعی در خدشه دار کردن چهره‌ی او نمودند سلطان عبدالحمید زمانی بر کرسی خلافت تکیه زد که پایه‌های آن بسیار سست و لرزان شده بود و اوضاع داخلی و خارجی در بدترین حالت ممکن بود و در عین حال خزانه دولت نیز بدليل بی کفایتی سلطان قبلی (سلطان عبد العزیز) تهی شده بود. از جمله برنامه‌های او برای اصلاح امور:

- جذب بسیاری از مخالفین و قرار دادن آنها در صفحه خود
- همه مسلمانان جهان در آسیای میانه و هند و چین و وسط آفریقا و سایر اماکن دیگر را به وحدت اسلامی دعوت کرد و شعار (ای مسلمانان جهان متحد شوید=یا ایهال‌مسلمون اتحدوا) را پخش کرد و برای تربیت دعوت گران مسلمان مدرسه‌ای را دایر

کرد که تربیت شد گان این مدرسه خیلی زود در سرتاسر جهان پخش شدند و به تربیت امت پرداختند ولی قوای غربی در مقابل این دعوت صفت آرایی کرده و سعی در نابودی آن نمودند:

- بسیاری از علمای دین و سیاست را بخود نزدیک کرد تا از نصیحتها و راهنمایی های آنها بهره ببرد.
- مجله احکام عدله را منتشر کرده و دادگاههای مطابق با شریعت و احکام اسلام تشکیل داد.
- شورشیانی که (با همکاری غرب) سعی در تجزیه ای سرزمینهای اسلامی داشتند سرکوب کرده و با رشوه و فساد اداری به مبارزه پرداخت.
- به تمرین و آموزش لشکری و تقویت مرکز خلافت اهمیت بسیار داده و آن را جزو اولویتهای برنامه خود قرار داد.
- سیاستی بیطرفانه را در بین قدرت های جهانی در پیش گرفت تا کشور را از خطر آنها حفظ نماید برای همین لشکر عثمانی را در خلیج نگه داشت و حتی برای تمرین و مانور نیز آنها را خارج نکرد.
- با اقلیات قومی و مذهبی بسیار با خوبی رفتار میکرد و از بسیاری از خیانتهایشان چشمپوشی کرد. همانند ترور نافرجام او که هنگامی که برای نماز جمعه خارج میشد توسط ارامنه و با همکاری یهود صورت گرفت، او سعی میکرد هیچ بهانه بدست اجانب برای دخالت در امور دولت و خلافت ندهد.
- برای تقویت و تسهیل ارتباطات بین مسلمانان، ساخت راه آهن از دمشق به مدینه را شروع کرد.

در رویکار امدن عبدالحمید ثانی شورشها در بالکان شروع شد. تزار به عثمانیها اخطار داده بود. در حالیکه کنفرانس ترسخانه در استانبول برگزار میشد مراحل اصلاحات و شورشای بالکان در عثمانی داشت شکل میگرفت.

او در یک حرکت سیاسی در سال ۱۸۷۶ قانون اساسی جدید عثمانی را به ملت اعلام کرد و مشروطیت اول اینگونه شروع شد.

پس از اعلان قانون اساسی مجلس دوگانه نیز تشکیل یافت. یکی مجلس مبعوثان و دیگری مجلس اعیان. به مجموع این دو مجلس پارلمان گفته میشد.

در زمان (سلطان عبدالحمید ثانی) یهودیان خواهش کردند که در مقابل دریافت ۵۰۰۰۰۰ لیره طلا به عنوان هدیه باضافه ۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰ جزیه طلا به عنوان قرض صد ساله بدون بهره به آنها رخصت دهد تا وارد (فلسطین) شوند. اما سلطان این پیشنهاد آنها را نیز بشدت رد کرد و آنها را از مجلسیش بیرون کرد و گفت:

"اگر شما به اندازه همه‌ی دنیا به من طلا هدیه بدیده باز هم قبول نمیکنم، سرزمین فلسطین ملک و سرزمین من نیست، بلکه ملک و سرزمین همه مسلمانان است و آنچه مسلمانان با خون بدست آورده‌اند ممکن نیست که فروخته شود، اگر روزی امپراتوری من از هم پاشید، میتوانید آن را بدون هیچ بهایی بدست بیاورید."

سپس دستور صادر کرد تا از هجرت یهود به فلسطین جلوگیری شود.

هنگامی که دشمنان او دریافتند که در مقابل مردی قوی و با اراده قرار دارند که نه ممکن است به آسانی او را به طرف خود بکشند و نه می‌توانند او را با مال و ثروت و سوشه و اغوا کنند و تا زمانی که او بر تخت خلافت باشد برای صهیونیست جهانی ممکن نیست که به اهداف خود در فلسطین برسند و برای دولتهای اروپایی نیز اسقاط خلافت عثمانی و سیطره بر املاک آن ممکن نیست، تصمیم گرفتند تا با تربیت کردن و کمک گرفتن از

قوای مختلف از جمله فراماسون‌ها و یهود دونما (گروهی یهودی در قالب اسلام) و جمعیت سری اتحاد و ترقی و حرکت قومی عربی و ترکی و دعوت به قومیت گرایی و غیره، سلطان را از تخت پایین کشیده و از حکومت دور کنند و بالاخره با کمک آنها توانستند او را از سلطنت خلع کنند. سخن معروف او به هرتزل اینگونه است: «به دکتر هرتزل بگویید که در اینباره نقشه‌های جدیدی را طرح ریزی نکند، چرا که من نمیتوانم حتی از یک وجب خاک فلسطین گذشت کنم. این سرزمن ملک من نیست بلکه ملک امت اسلامی است و این امت در حفظ این سرزمین تلاش بسیاری کرده است و آن را با خونش آبیاری کرده است. پس یهود پولهای میلیونی خود را نگه دارد و اگر روزی دولت خلافت پاره پاره گشت میتوانند فلسطین را بدون هیچ بهایی بدست بیاورند. اما تا زمانی که من زنده هستم اگر بدنم تکه شود برای من آسانتر از آن است که بینم فلسطین از دولت عثمانی جدا گشته است و این امریست که هرگز متحقق نخواهد شد. من هرگز نمیتوانم راضی شوم که بدن ما در حالی که زنده هستیم تکه تکه شود.»

(عبدالحقیر: امضا سلطان عبد الحمید دوم استانبول ۱۹۰۱)

عبدالحمید از قبول این مطلب به شدت امتناع کرد، متعاقباً پس از امتناع سلطان تبلیغات شدیدی بر علیه او آغاز گشت، این تبلیغات معرضانه که حاوی جملات ذیل بود: (در دولت عثمانی آزادی وجود ندارد)، (استبداد و دیکتاتوری بر مردم سایه افکنده) (عبدالحمید روشنفکران را در دریا می‌اندازد مردم را از بیچارگی نجات دهید)، (اروپا می‌خواهد عثمانی را تقسیم کند) آن چنان قوی و فریبende بود که اکثر مردم را تحت تأثیر قرار داده، انقلابی بر علیه دولت ایجاد کرد، به طوری که کم کم کوههای مقدونیه ملجم و پایگاه شورشیان شد، هنگامی که یهود در سال ۱۸۹۷م اوین جلسه‌ی صهیونیستی خود را در بال سوییس و به ریاست تئودور هرتزل برگزار کردند تصمیم گرفتند تا یک کشور یهودی تأسیس کنند و بر این شدنند تا این وطن قومی فلسطین باشد برای این هدف آنان

بی در پی با سلطان ارتباط برقرار می کردند تا به آنها اجازه ی انتقال به فلسطین دهد اما سلطان عبد الحمید تقاضای آنها را رد میکرد.

يهودیان از این فرصت استفاده کرده آقای (قره صو=کاره سو) که یکی از ژنرالهای ماسونی ترک بود و انقلاب اتحادی سال ۱۹۰۸ بدست او انجام گرفت این آقا را رهسپار پایتخت شد و در آنجا شروع به فعالیت بر علیه سلطان نمود(کاره سو) سعی میکرد موقفيتهای زیادی کسب کندو افراد برجسته کشور را مانند طلعت پاشا که بعدا به ریاست مشرق اعظم عثمانی انتخاب شد علیه عبدالحمید بسیج کند. قره صو، همان کسی است که شخصا متن استغفانامه از تخت تاج را به عبدالحمید رسانید و بعدا در مجلس شورای ملی سمت نیابت سلانیک را حائز شد. این نشان از دخالت یهود چه در اوضاع زمان عبدالحمید و چه سقوط طلعت پاشا بعدها و ترورش توسط ارامنه را نشان میدهد.

سلطان عبدالحمید دوم : مشروطیت اول:



عبدالحمید ثانی

جنگ ۹۳ و معاهده آیاستفانوس:

پس از هشدارهای تزار در مورد اصلاحات در بالکان و رد آن توسط ابراهیم ادhem پاشا در سال ۱۸۷۷ جنگ ۹۳ مابین دو دولت عثمانی و روس شکل گرفت. در حالیکه عثمانیها با امید پیروزی پا به میدان جنگ گذاشته بودند، روسها بلغارستان و تراکیا را به اشغال خود درآوردن.

مجلس مبعوثان به علت اخطارات شدید به سیاستهای جنگی دولت توسط عبدالحمید بسته شد. و استبداد خود را اغماز کرد.

پس از جنگ روس و عثمانی در ۳ مارس ۱۸۷۸ در نزدیکیهای استانبول در آیاستفانوس (یشیل کوی) قرارداد آتش بس بین دولتين بسته شد.

پس از آن بجای آیاستفانوس قرارداد برلین امضا شد. اگرچه در قرارداد برلین زمینهای اشغالی از روسیه پس گرفته شد ولی به رومانی و قره داغ (مونته نگرو) استقلال داده شد. بلغارستان نیز تحت قیومیت آلمان و اتریش یک پادشاهی خود مختار گردید. روسیه بنا بر مفاد عهدنامه آیاستفانوس، اردهان و باطوم و کارس و الاشکرت را ضمیمه خاک خود میکندولی در آن به طور آشکار تصریح شد که سربازان روس بقیه سرزمینها را فقط بعد از اجرای اصطلاحات ترکیه که ۷ ماده ۱۶ متعدد شده ترک خواهند کرد. ماده ۱۶ چنین میگوید:

«چون تخلیه سرزمینهایی که ارتش روس اشغال کرده است و باید به ترکها پس داده شود ممکن است مجب بروز تعارضها و دشواریهایی شود که برای روابط حسنی بین دو کشور مضر میباشد. باب علی (مقر حکومتی دولت عثمانی) معتقد میشود که بدون وقه دست به کار تحقیق بخشیدن به اصلاحات و بهبودهایی که نیازهای محلی در استانهای

ارمنی نشین ایجاب میکند بزند و امنیت آنان را در مقابل عشاير چرکس و کرد تضمین نماید.»

البته پس از این در کنکره برلین برخی از مسایل تغییر کرد. حتی انگلستان در سال ۱۸۷۸ میلادی مقاوله نامه قبرس را نیز به ترکها تحمیل کردند. حتی دوک د-آرگیل در مجلس اعیان بریتانیا در مورد مقاوله نامه قبرس که سبب تصرف قبرس به انگلستان شد میگوید: "در هیچ کجای دنیا اصولی تا به این اندازه غیر اخلاقی و تا به این اندازه پوچ و بی معنی سیاست مارا هدایت نکرده است."

موارد مصوب در عهدنامه یشیل کوی به شرح ذیل است:

اعطای پادشاهی خودمنخار به بلغارها

خودمنخاری به صربها و رومانها و قره داغ

قارص و اردهان و باتوم و دوغو بازیزد به روسیه ملحق گردد.

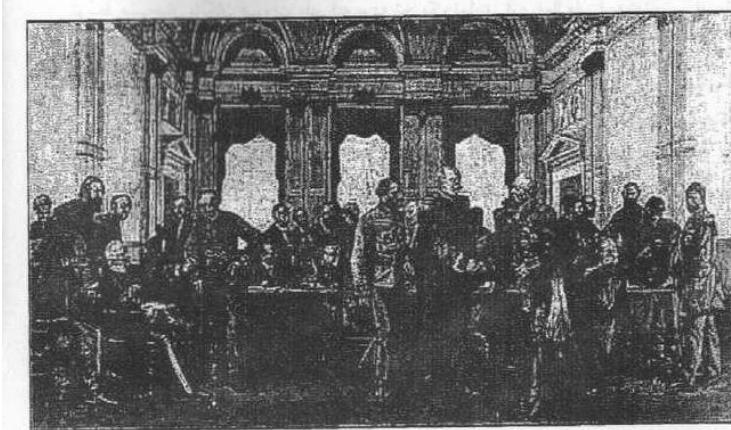
تسليا به یونان الحق گردد.

در ارمنستان اصلاحات ایجاد شود.

اعطای خراج ۳۰۰۰ روبلی به روسها از جانب عثمانیها

مشاهده میکنید که اصلاحات در ارمنستان یکی از موارد مطروحه در ایاستفانوس است که ارامنه بر عدم اجرای آن معتقدند. در ماده شماره ۱۶ عثمانی تعهد میکند که از ارامنه در مقابل چرکسها و کردها محافظت نماید. «این اولین بار است که نام ارامنه در یک

عهدنامه بین المللی آمده است.»^{۷۷}



نهايندگان دولتهاي شركت كننده در كنگره برلين در يكى از نشتها

كنگرهی برلين:

در کنگره برلين جهت جلوگيری از تحت الحمایه قرار گرفتن ارامنه زیر نظر روسها که امتیازی به آنان بود از عثمانی خواسته شد که اصلاحاتی را در ارمنستان انجام دهد. «در ماده ۲۳ معاهده به مقدونیه ایها راه استقلال را باز کرد و ارامنه نیز اميد خودرا به ماده ۶۱ جهت کسب استقلال بسته بودند.»^{۷۸}

«انگلستان با هدف نيرنگ آميز حمایت از عثمانی در مرزهای شرقی در مقابل روسیه در يك تعهد مخفیانه قبرس را متصرف میشود و حق اسکان را در آن جزیره میگیرد.» البته جای توضیح است که ورود ارامنه به قبرس در زمان بیزانس و حدود ۳۰۰۰ نفر بوده است. پرسور مورخ در دانشگاه ایلینویز آمریکا بنام رولند. سی. جیننگ در کتابی که در سال ۱۹۹۳ در نیورک و بنام "كريستين و مسلمز اين اتومان كيروس و مدريشن

ورد" که از وجود اهالی غیر مسلمان در قبرس مانند ارامنه و یهودیان و آسوریان خبر
^{۷۹} میدهد.»

«ارامنه چون آنچه که مد نظرشان بود را در این عهدنامه نیافتند به سفارت روسیه در پاریس سر زدند و آنجا نیز جوابی نیافتند و سفارت به آنها اینگونه جواب داد که روسیه با مسیحیت دنیای عشقی هیچ رابطه‌ای را دوست ندارد داشته باشد.»^{۸۰}

در ماده ۶۱ کنکره برلین که ادامه همان ماده ۱۶ استفانوس میباشد به اصلاحات در ۶ ولایت ارمنی نشین عثمانی اشاره دارد که یکی از آنان وان میباشد. هراند پاسدرماجیان ئر کتاب تاریخ ارمنستان یادآور میشود که: «این معاهده برای ارامنه حق برای ترکها اجبار و برای اروپا وظیفه بود!»^{۸۱}

کنگره‌ی پاریس:

در کتابی بنام "دیاسپورای ارامنه (۱۹۱۵-۲۰۰۰)" که جهت تدریس در مدارس راهنمایی ارمنستان توسط پرسنل پرسنل پرفسور وی. بی. برخورداریان و توسط ادوارد لوکونیان چاپ شده است به مطالب حائز، اهمیتی اشاره می‌شود. در صفحات ۱۷۹-۱۸۱ این کتاب به کنفرانس پاریس اشاره می‌شود: «در اثنای جنگ ارامنه دچار حوادث و تلفات زیادی شدند. در مقابل آن اولین نسل کشی قرن بیستم در حال انجام بود. ما میدانیم که ارمنیها قبل از تشکیل کنفرانس پاریس در ۲۸ می‌سال ۱۹۱۹ دولت خودرا تشکیل داده بودند. این موارد راه را برای دعوت ارمنستان به کنفرانس پاریس باز کرد. اما اینگونه نشد. اما ارامنه قرار را بر اجرای کنفرانس پاریس توسط طرفهای مقابل قرلر دادند و با این هدف در سال ۱۹۱۹ دو هیئت از ارامنه عازم پاریس شد...»^{۸۲}

انها خواهان قسمت اعظمی از خاک ترکیه با عنوان ارمنستان غربی بودند. در پایان کتاب سوالات بدینگونه مطرح میشد:

«پس از فروپاشی امپراطوریهای روس، اتریش-مجارستان، آلمان و عثمانی چه تغییراتی در نقشه جهان حاصل شد؟

نقش کنفرانس پاریس چه بود؟ چه دول مهمی در آن شرکت جستند؟

چرا روسیه در کنفرانس پاریس شرکت نجست؟

چرا بین شرکت کنندگان اختلاف نظر در تصویب پیمان بود؟»^{۸۳}

تعداد ۳۲ کشور در این کنفرانس که بعد جنگ بین الملل اول تشکیل شد حضور یافتند. این دول دولتها بودند که با دول اتفاق جنگیده و یا به آنان اعلام جنگ کرده بودند. کنفرانس در ۱۸ زانویه سال ۱۹۱۹ یعنی درست مصادف با سالگرد تاسیس امپراطوری آلمان باز گشایی شد. به فرانسویها شهرهای اورفا، قاضی آنتپ و مارаш (شهر ترکیه) اعطا شد. آنطولی غربی تحت اشغال یونان درآمد. دول حاکم بر قرارداد پاریس یعنی انگلستان و فرانسه و آمریکا و ایتالیا-مجارستان در سال ۱۹۲۰ قرارداد تریانون را امضا کردند. مناطق دریایی سفید (مدیترانه) و دریای اژه به ایتالیا ایها داده شد.

کنگره لوزان



کنفرانس لوزان:

در این کنفرانس که در شهر لوزان سویس برقرار شد جهت کمبودهایی که در ترکیه برای ارامنه بود مواردی مطرح شد و این ارامنه را امیدوارتر کرد. ار جمهوری ارمنستان گارو و پاسدر ماجیان و از روسیه ماندلستام شرکت کرده بودند. قبل از ورود این افراد وزرای خارجه انگلستان و فرانسه از لوزان بازگشته‌اند. نماینده لرد کرزن و مسیول امور شرق و مسایل ترک. ارمنی آقای وانکیدارات با نمایندگان ارامنه ملاقات کردن‌پس از طرح مساله ارامنه توسط نمایندگانشان، آکسپورون مساله الحق ازمیر و تراکیا را پیش می‌کشید.

و ارامنه ناکام میمانندند. هدف ارامنه از این کنفرانس تشکیل یک ارمنستان واحد و مستقل بود.

مساله لوزان مساله اقلیتها بنا به اظهار غریبها بود. که شامل چند مورد ذیل میشد:

الف- محافظت از اقلیتها دینی و قومی در ترکیه

ب- عدم سربازگیری از ارامنه و اعطای وجه بجائی ان

ج- حفظ اصول جدایی مذاهب

د- اجرای عفو عمومی

ه- ایجاد آزادیها

و- اجازه بازگشت ارامنه کوچانده شده به اماکن سابقه

ز- اعطای سرزمین به ارامنه در شرق ترکیه و کیلیکیا(چوکوروا)

برغم اعتراض ترکها زیر کمیته اقلیتها کنفراس در ژانویه ۱۹۲۲ تشکیل جلسه داد. دکتر رضا نور نیز به موضوع شدیداً اعتراض ئ از شرکت در کنفراس سرباز زده بود. این زیر کمیته‌ها برغم مخالفت شدید ترکها تا خود کنفرانس ادامه یافت.

به علت اهمیت این کنفرانس به بررسی اجمالی آن و چند ماده از آن می‌پردازیم :

در لوزان در کازینو ده مونتبون در مورخه بیستم نوامبر سال ۱۹۲۲ در ساعت ۱۵:۳۰ که رئیس کنفراسیون سویس "ام. هاب" آن را با سخنانش افتتاح کرده سخنان لرد کرزن ادامه یافت. و همچنین عصمت اینونو نیز بنام ترکیه در بحث شرکت جست. در این کنفراس مواد بسیاری در جهت حقوق اقلیتها به تصویب رسید. برخی مواد مربوطه به موضوع کتاب را در اینجا بررسی می‌کنیم: در ماده ۳۷ ترکیه شامل قولانین مواد ۳۸ لغایت ۴۴ در مورد حقوق اقلیتها تشخیص داده شده است. و هیچ قانونی در هیچ دولتی نمیتواند علیه و مخالف آن باشد.

طبق ماده ۳۸ ترکیه موظف به حفظ جانی تمامی افراد ساکن در ترکیه با تفاوت رنگ وزبان و دین و نژاد میباشد.

طبق ماده ۳۹ تمامی غیر مسلمانان در مقابل قانون مانند مسلمانان میباشند و فرقی ندارند.

طبق ماده ۴۰ تمامی حقوق غیر مسلمانان با مسلمانان برابر است.

طبق ماده ۴۱ حق تحصیل غیر مسلمانان با زبان و اسلوب دینی و عرفی خود.

طبق ماده ۴۲ در مورد مسائل شخصی اقلیتها باید دولت ترک تدبیر لازم را بیاند یشد.

طبق ماده ۴۴ ترکیه این مواد قبلی را طبق قوانین بین المللی باید اجرا کند.

طبق ماده ۴۵ از طرف یونانیها نیز مسلمین جز اقلیت به حساب آمدند. پیمان لوزان در سال ۱۹۲۳ امضا شد. در متن نامی از ارامنه برده نشد فقط در مواد ۳۱ و ۳۲ اینگونه آمده است که: "افراد بالای ۱۸ سال اقلیت میتوانند تا دو سال تابعیت ترک را انتخاب کنند یا نکنند (افراد خارج شده از کشور)"

این پیمان پیمانی برای ایجاد جمهوری ترکیه شد. ارامنه با استناد به ماده ۱۲ پیمان ویلسن پرنسپلر و ماده ۲۴ متر که موندروس در کنفرانس صلح پاریس موارد درخواست خویش را مطرح کردند. اما در جهت برخورد اری از آن دستمایه کنفرانسی شد که به ریاست ژنرال هاربورد امریکایی قرار بود برگزار شود که نشد.^{۸۴}

(پانویس: ارامنه جهت تبدیل کردن تهجیر به نحقیر و تقتیل و کشتار به خاطرات سید محمد علی جمال زاده نویسنده شهری ادبیات کودکان ایرانی در رمان مشاهدات شخصی من در جنگ جهانی اول اشاره میکنند. در این کتاب برخی مسائل آمده است که قابل تأمل میباشد. در قسمتی از کتاب جمالزاده به پیرمردی اشاره دارد که از جمالزاده جهت فرزند خود نان دریافت میکند و به جای خوراندن نان به فرزندش خود او نان را تناول

میکند و در جواب شوال جمالزاده که پرانان را از کودکش دریغ کرده میگوید که فرزندم حتما خواهد مرد در این صورت فایده ندارد به او نان داده شود لذا خودم میخورم. با احترامی که برای استاد جمالزاده قائل هستم این را یاد آور میشوم که در بین انسان فکر نکنم چنین انسانی یافت شود که نان را حتی از فرزندش دریغ کند و بخورد. این بسیار رمانی و داستانی به نظر میرسد. در جایی دیگر جمالزاده اشاره به این دارد که مرد وزن را به سوی مرگ میرند. خوب اگر میخواستند آنها را بکشند چرا همانجا نکشند و با صرف این همه هزینه آنها زا با سریازان و حشم زیاد عازم سوریه میکنند. در جایی اشاره میکند در میان آنها مردان نبودند و جوان نیز آنها را کشته و یا عازم جبهه جنگ کرده بودند تا علیه روس بجنگند. لازم به تذکر است که بر عکس نظر جمالزاده اتفاقاً جوانها به کاروانهای تهجیر اعزام شده بودند و کودکان و پیران و ضعیفان طبق قانون تهجیر عازم نشده بودند. ثانیاً برای ارامنه خدمت وجو نداشت و عثمانیهایی که به آنان در قبال روسها اعتماد نداشتند چطور آنها را علیه روس میجنگاندند و چنان روس را اعلام میکنند که ارامنه اهل عثمانی باید به روسهای هم نژاد علیه دولت خود یاری میرسانندند. او مینویسد دختران ارمنی از ترس مسلمانان سر خود را تراشیده بودند البته نمیتوان وجود افراد نادرست را در هر مکانی به کل انکار کرد البته این کار بعید به نظر میرسد زیرا مسلمانان با اهل کتاب اینگونه نمی نمایند در ثانی عوامل برخی کارهای ناشایست انجام شده از سوی سو استفاده کنندگان در دادگاههای عثمانی محکوم شدند. البته این کتاب بیشتر جنبه داستانی دارد و جهت هرچه بیشتر آگاه شدن به کتاب ایشان که در سال ۱۲۵۰ هجری شمسی در زنو نوشته شده است مراجعه نمایید)

آغاز شورشها و انتهای آن

اینها همه زمینه‌ای بود که با ضعف عثمانی ممالک مسلمین را تحت تصرف خود در آورند. جنگهای ۱۸۷۷-۱۸۷۸ بین روسیه و عثمانی به این تقسیم بندی قوت می‌بخشد. در اثنای همین اصلاحات در زیتون و مارаш و سیئرت و ساسون شورش‌های ارمنی صورت گرفت. که مقابله با همین شورشها به نظر ارامنه قتل عام بوده است حتی رفقای مسیحی اروپایی آنان مانند آلبرت وندال به عبدالحمید لقب سلطان سرخ دادند. البته تمامی این مقابلات شورشی بصورت غلو امیز در مطبوعات اروپایی بسط داده شد. این در حالی بود که در اثنای اوضاع بلبشو عثمانی ارامنه می‌خواستند از آب گل آسود ماهی بگیرند. البته این موارد بر استبداد عبدالحمید صحه گذاری نیست بلکه بیان تاریخ سوخته مسیحی شده است. در سال ۱۹۰۵ داشناکها با سرکردگی یک ارمنی بلژیکی الاصل بنام ادوارد ژوریس قبل از نماز جمعه در مقابل مسجد یلدیز (ستاره) در حمیدیه به نماز گذاران حمله کردند و تعداد زیادی را کشتن. آنان با کمک هریستوفر میکائیلیان و دخترش روینا و یک ارمنی روس در داخل یک ماشین ۲۰ کیلو مواد منفجره جاسازی کردند. عبدالحمید با یک تاخیر اندک از حادثه جان سالم بدر برده بود. در این حادثه ۲۶ نفر کشته و ۵۸ نفر نیز مجروح شدند اما عبدالحمید شورشیان را اعفو کرده بود و این در حالیست که ارامنه به خون عبدالحمید تشنه‌اند. و حتی همان ارمنی-بلژیکی را به خدمت دولت گماشته بود. شورشیان حتی زمان خروج عبدالحمید از مسجد به درشکه را که یک دقیقه و چهل و دو ثانیه می‌شد محاسبه کرده بودند. آنان بمب را همراه با قطعات فلزی در درشکه عبدالحمید جاگذاری کرده بودند. و تنها در حالیکه عبدالحمید جهت پرسشی از شیخ الاسلام مسجد تاخیر کرده بمب زود منفجر شده بود.^{۸۵} پس از بررسیهای که بعد از

انفجار صورت گرفت مشاهده شد که تمامی کلیساها به صورت مهماتخانه جهت شورشها و سوئی قصدها در آمده است. این عهدنامه (پاریس) نقطه عطفی در مسائل ارامنه بود. پس از این عهدنامه خلیفه ارامنه استانبول به استقبال تزار روس "گراندوک نیکلای" (آذریها بدان نیگلالای میگفتند) در اثنای ورود به دروازه‌های استانبول رفت. آنها قسمتی از خواسته‌های خود را گرفته بودند و بقیه را نیز در همان در عهدنامه برلین یافتد. و این آغازی برای تجزیه عثمانی بود. عهدنامه قبرس نیز ثمری برای عثمانیها نداشت و رفته رفته پادشاهی به سوی زوال می‌رفت و این آرزوی دیرینه اروپاییها بود.

روسها هدفشان آزادی ارامنه نبود هدف آنان دستیابی به دریای مدیترانه و اقیانوس هند و اطلس بود و رقبای آنها نیز مانند انگلستان و فرانسه نیز با نگرش به این آماج روسها دست بکار شدند. این اولین بار نبود که غربیها در یک کشور مسلمان دخالت نرم میکردند آنان در سال ۱۸۰۰ نیز با ارسال مسیونرهای مذهبی به ایران و عثمانی کار خود را بصورت آرام آغاز کردند.

مسیونر ارتدوکس گرگوریان در آن سالها توانست به راحتی ما بین ارامنه کاتولیک و پروتستان تنش ایجاد کند. بطوریکه در سال ۱۸۲۰ مابین ارامنه گریگوری و کاتولیک نزاعی صورت گرفت و در گیری به خلیفه گری کشیده سده بود و اسقف اعظم به سختی جان سالم بدر برده بود. طبق تحقیقات صورت گرفته و استناد آرشیو دولت عثمانی از شورشیان دستگیر شده ۵ نفر اعدام و بقیه نیز تبعید شده بودند. و این شروعی برای ایجاد جنجال توسط دول غربی شد. در اروپا لایهای ارمنی شکل گرفتند. رسانه‌های عربی خواهان احراق حقوق ارامنه شدند. در سوئیڈ هینچاکها با عنوان صدای ناقوس متولد شدند. در سال ۱۸۹۳ طبق آرشیو عثمانی نامه‌ای به ایالت موش فرستاده شد و خواهان افزایش مالیات ارسالی به پایتحت به مقدار ۵۰۰ لیر گردید. والی ایالت موش به منطقه رفته و خواستار جمع آوری مالیات شدولی ارامنه منطقه ساسون از این کار سر باز زدند و والی

مجبور به مراجعت شد. حکومت والی را توبیخ کرد و والی نیز اقدامات اختلاف افکنی ما بین مسلمان و ارمنیان ایجاد کرد که بقولی روغن به نان شورشیان مالید. کمیته چیهای داشناک و هینچاک با حمله به روستاهای ارمنی و کشتار هم کیشان خود طوری وانمود کردند که این کاررا حکومت انجام داده است و سبب شورش مردم شدند. و این شورشها دستمایه‌ای برای اروپایان گردید. هیئتی از جانب غربیها به منطقه فرستاده شد که در بینشان نمایندگان بریتانیا و فرانسه نیز دیده میشدند. در هیئت وزیر خارجه فرانسه که "گابریل هانوتاؤکس" اعلام کرد که پس از بررسیهای صورت گرفته در منطقه هیچ مساله ایجاد شده برای ارامنه از سوی دولت نبوده است. و گزارش را به دولت مطبوع خود فرستاد. اما برخلاف نماینده فرانسه نماینده بریتانیا "لرد سالیسborی" در صدد دامن زدن به ماجرا بود. او خواستار ایجاد مجالس محلی و حضور نمایندگان ارمنی بود و این را از باب علی خواهان شد ولی عبدالحمید دوم با آن مخالفت کرد. به سبب همین اسقف اعظم ارامنه در استانبول بنام "ایزمیریلیان" ارامنه را تحریک و به سمت باب علی فرستاد.

حمله به باب علی:



باب علی:

(باب علی در واقع مکان صدر اعظم عثمانی بود
و یک کلمه عربی به معنای دروازه رفیع است.)

در تاریخ ۳۰ سپتامبر سال ۱۸۹۵ هزاران ارمنی به سمت (باب-علی) حرکت کردند. افسری که مانع آنها میخواست بشود کشته شد. نیروی نظامی مجبور به مداخله در امر شورش ارامنه گردید. این شورشها ده روز استانبول را به کام خود فروبرد. ارامنه ترازوون نیز خواهان شورش در جهت حمایت از ارامنه استانبول شدند ولی شورشها ای آنان بی ثمر بود و خاموش گردید. اما در ۲۶ آگوست سال ۱۸۹۶ مجدداً ارامنه به بانک عثمانی حمله کردند. و حتی گروه دیگری نیز در همان اثنا به باب علی حمله و در صدد قتل صدر اعظم خلیل رفت پاشا بودند. این حرکات مقدمه‌ای برای درخواست استقلال ارامنه گردید ولی همچنان عبدالحمید با آن مخالفت میکرد.

مشروعیت دوم:

زمانی که در ۱۷۷۴ عبدالحمید اول (معاصر کریم خان زند) سلطان عثمانی شد، مجبور شد گام‌هایی به سمت فرانسه بردارد، چون اولاً روسیه دشمن عثمانی محسوب می‌شد و سلطان سعی داشت از فرانسوی‌ها برای مبارزه با روسیه استفاده کند. ثانیاً ملکه او «دوپوک دوپوری» ملقب به «امه» یک فرانسوی بود که دخترعموی او «ژوزفین» بود که بعداً ملکه فرانسه شد. «امه» عبدالحمید اول را مجبور به نزدیکی به فرانسه کرد و مدارسی به سبک فرانسوی‌ها در عثمانی ایجاد و سلطان را وادار کرد زندان‌های قفس گونه را که رجال و شاهزادگان در آنها زندانی می‌شدند تعطیل کند. او آموزش زبان فرانسه را در مدارس عثمانی رایج کرد. در نتیجه ازدواج عبدالحمید اول با «امه» بود که محمود دوم پادشاه اصلاحگر به دنیا آمد. محمود دوم (معاصر فتحعلی شاه و محمدشاه قاجار) در ۱۸۰۸ به سلطنت رسید و مادرش ملکه «امه» (ملکه مادر) که در زمان عبدالحمید اول لقب سلطان بانو داشت، محمود دوم را هدایت می‌کرد. او در فاصله ۱۸۰۸ تا ۱۸۳۹ در مدت ۳۱ سال در داخل کشور دست به اصلاحاتی به شرح زیر زد.

«اولاً با فرستادن محصل به اروپا به ویژه فرانسه و ایجاد مدارس به سبک فرانسه در داخل کشور کوشش کرد. ثانیاً از آنجا که سپاه ینی چری را مضر به حال کشور می‌دانست و بیشتر توطئه‌های داخل دربار به وسیله آنها به تحقق می‌رسید و هدایت کننده اعمال جنایی کر و لالهای جlad را در نتیجه وجود آنان می‌دانست، برای ارضی خواسته‌های ملت ترک و ملل تابعه دستور انحلال آن را صادر و در ۱۷ ژوئن ۱۸۲۶ این ارتضی یاغی را منحل کرد و چون عده بی از آنها حاضر به تسليم سلاح‌های خود نشدند، آنان را قتل عام کرد و سپاهی به سبک فرانسه ایجاد کرد. و برای تربیت آن مستشاران نظامی فرانسه را استخدام کرد. ثالثاً مردم را در پوشیدن لباس آزاد گذاشت و دستار ترکی را ممنوع ساخت و فینه سرخ رنگ مراکشی را به عنوان کلاه انتخاب کرد. او یکصد سال قبل از مصطفی

کمال پاشا لباس‌های اروپایی را در عثمانی متدالو ساخت. روس‌ها که نیروی دریایی خود را در دریای سیاه محبوس می‌دیدند و از قدرت محمود دوم در بستن تنگه‌های بسفر و داردانل آگاه شدند، ملت‌های بالکان را که مستعمره عثمانی بودند به شورش و ادار کردند به طوری که یونانی‌ها، صرب‌ها و اهالی رومانی موفق به کسب خودمختاری داخلی شدند. محمود دوم در ابتدای سال ۱۸۴۹ درگذشت و جانشین او عبدالمحیمد اول (۱۸۴۹-۱۸۶۱) (معاصر ناصرالدین شاه قاجار) برای اجرای قانون در کشور به کمک صدراعظم خود رشید پاشا، اصلاحات محمود دوم را تکمیل کرد و در سه نوامبر ۱۸۴۹ طی اجتماع اشرف و بزرگان کشور و دیپلمات‌های خارجی در کاخ گلخانه در ساحل دریای مرمره دستخطی به نام «دستخط شریف گلخانه» صادر کرد که طبق آن اولاً تامین امنیت کامل زندگی، شرف و دارایی اتباع صرف نظر از مذهب آنها مورد تاکید قرار گرفت. ثانیاً شیوه مالیات بر درآمد عادلانه شد. ثالثاً سربازگیری به سبک فرانسوی رایج شد و مدت خدمت سربازی نیز کاهش یافت. در زمان این پادشاه بود که روس‌ها در جنگ کریمه از عثمانی و متحدان اروپایی او شکست خوردن و نیکلای اول در نتیجه این شکست دق کرد و الکساندر دوم طبق قرارداد ۳۰ مارس ۱۸۵۶ با عثمانی صلح کرد. گرچه در این قرارداد استقلال عثمانی تضمین شد ولی از داشتن نیروی دریایی در دریای سیاه محروم شد و به ملت‌های مستعمره عثمانی در بالکان امتیازاتی داده شد و بیمار اروپا نتوانست به خوبی به خواسته‌های خود برسد.^{۸۶}

در سال ۱۹۰۸ عبدالحمید مشروطیت دوم را نیز اعلام کرد. مملکت اضع عادی نداشت. این اوضاع همراه با بروز حزب اتحاد و ترقی بود. که گروهی سیاسی بنام ترکان جوان یا به فرانسوی (لیس ژونس تورکس) بودند.

«هدف آنان مبارزه با استبداد عبدالحمید بود. این حزب توسط پنج دانشجو بنامهای اسحق سکوتی، ابراهیم تمو، عبدالله جودت، محمد رشید، و حکمت امین بنا نهاده

شد. بعضی از اعضای گروه دستگیر و برخی نیز به پاریس فرار کردند.^{۸۷} کسری در کتاب رساله آذری یا زبان استان می‌نویسد: «... در عثمانی در آن زمان دسته‌ی اتحاد و ترقی به روی کار آمده و آنان به این می‌کوشیدند که همان ترکان را (و ترک زبانان را نیز - نگارنده) در هر کجا که هستند با خود همدست گردانند و یک توده ترک بسیار بزرگی پدید آورند و در قفقاز نیز پیروی از اندیشه‌ی ایشان می‌نمودند و چون آذربایجان در جنبش مشروطه‌خواهی شایستگی بسیار از خود نموده و در همه جا به نام شده بود، نویسنده‌گان قفقاز و استانبول آن را از دیده دور نداشته و از اینکه زبان ترکی در آنجا روان است دستاویز یافته، گفتارهایی پیاپی درباره‌ی آذربایجان و خواست خود می‌نوشتند.» خاستگاه‌های رهبران اصلی کمیته‌ی اتحاد و ترقی، شهر بندری «سالونیک» یونان بود. شهر سالونیک از سال ۱۴۹۲ میلادی به بعد، به تدریج مسکن اصلی یهودیان مهاجری شد که پس از رانده شدن از اسپانیا به قلمروی امپراتوری عثمانی پناهندۀ شده بودند. شمار زیادی از یهودیان قلمروی عثمانی از سال ۱۶۹۶ میلادی، در پی شکست ادعاهای مسیح گرایانه‌ی یکی از رهبران خود به نام «شابتای زوی» و به پیروی از وی، از سر تدبیر، به دین اسلام گرویده بودند.

این یهودیان تازه مسلمان در میان ترکان به «دونمه» مشهور شدند که در زبان ترکی، به معنای گروندگان و یا برگشتگان از دین است. «شواهد و اسناد تاریخی گواه آن است که گروش این گروه از یهودیان به اسلام، امری ظاهری بوده و آنان این گرایش به اسلام و تظاهر به مسلمانی را به عنوان یک مأموریت مخفی تلقی می‌کرده‌اند و در باطن هم چنان
^{۸۸} بر یهودیت خود اصرار می‌ورزیدند و نهانی از از تعالیم دین یهود پیروی می‌کردند.»

۳۰۹ / ۱۹۱۵



سلطان عبدالحمید ثانی

البته نمی توان نفوذ یهودیان شکست خورده در مورد فلسطین از عبدالحمید به حزب چشم پوشی کرد. که از جمله اشتباہات حزب تسليم لابی یهود شدن و اعطای حق فروش زمین به یهودیان در فلسطین بود که بر اثر فشارهای انگلستان صورت گرفت. حامد الگار نویسنده کتاب فراماسونری معتقد است که تلاش دول غربی ایجاد فضای ماسونی در کشورهای اسلامی مانند ایران و عثمانی بود. همانطور که در ایران نیز شاهد ایجاد فراموشخانه‌های ماسونی بودیم. سفیر انگلستان سر جی. لوتر در نامه محترمانه‌ای به وزیر امور خارجه بریتانیا سر سی. هاردینگ اینگونه مینویسد:

«چندین سال قبل یک یهودی ماسون بنام امانوئل کاراسو (قره سو) که اکنون در مجلس عثمانی نماینده مردم سلاطینیک است. این فرد تنها جهت قدرت یهودیت در ترکیه اتحاد و ترقی را تشویق به فراماسونی میکند. مسلمانان از ماسونها نفرت شدیدی دارند و

آنرا از بی دینی بدتر میدانند» پس از سقوط عبدالحمید حتی روزنامه‌هایی در سلانیک از پادشاهی که اسرائیل را له میکرد و سقوط کرد سخن میگفتند. عبدالحمید دوبار درخواست تثویل هرتزل یهودی برای اعطای پاسپورت قرمز به همکیشانش را رد کرد. و پس از آن بود که در هامبورگ آن^۶ صهیونیست کنگره شادی برای خود گرفتند. در همان حین ماسون کرپتو - یهودی و نماینده مردم سلانیک جاوید بی نیز وزیر مالیه شد! پس از ۳۱ مارس دوسال اداره عرفی یعنی اداره بسته در کشور اعلام شد. در داگاههای نظامی اکثر افسران ماسون شدندو حتی ماسونی بنام بوروسو مسئول نشریات شدند. ماسونها مانند موریانه به تمامی بدن حکومت نفوذ کرده بودند. اتحاد ترقی با یک کودتای ماسونی مواجه شده بود تا حدی که برخی محققین آنان را نیز ماسون خوانند. علاوه بر نفوذ ماسونیسم و یهودیان در داخل دولت تعداد زیادی ارمنی نیز وجود داشتند. از زمان سلطان محمد فاتح تا زمان عبدالحمید دوم ۳۵۰ ارمنی در دولت اشتراک داشتند. در حالیکه از این حقوق ارمنه و یا مسلمانان روسیه بر خوردار نبودند و حتی در دول اروپایی نیز چنین امری نبود. در خط همایون گلخانه و تنظیمات امتیازات زیادی به ارمنه اعطای شد اما همچنان ارمنه از وضع خود ابراز نارضایتی میکردند. در اینجا به نام برخی ارمنه منصبدار در دولت عثمانی اشاره میکنیم:

- ۱- آگوپ گیرجیکیان: اولین سفیر عثمانی در پاریس. مشاور رشاد پاشا. مشاور ارشد سفارت در پاریس: سال ۱۸۳۴
- ۲- گریگور آقاتون: کارمند وزارت خارجه: ۱۸۴۸- ۱۸۵۰
- ۳- ساهاک آبرو دبیر در وزارت خارجه ۱۸۵۰
- ۴- سوح لاز میناس: دبیر در سفارت ترکیه در پاریس ۱۸۶۳
- ۵- گریگور او迪ان: مدیر محاکمات خارجی ۱۸۷۰
- ۶- سرکیس افندی: دبیر امور محروم‌انه وزارت خارجه ۱۸۷۰- ۱۸۷۱

- ۷- اوواکیم کی ریسیان: ریس دادگاه قصبه ویزه در استانبول ۱۸۷۹- ریس دادگاه جزیره ساکیز ۱۸۸۵- ریس دادگاه احضاری جزیره رودوس ۱۸۸۷
- ۸- آرتین دادیان پاشا: مستشار خارجی ۱۸۸۰
- ۹- دراک آلکسان: سفیر ترکیه در بلژیک ۱۸۶۲
- ۱۰- یتوارت سهراب افندی: سفیر در لندن ۱۸۳۸- ۱۸۳۹
- ۱۱- هیرانت دوز: سفیر در ایتالیا ۱۹۰۷- ۱۹۰۰
- ۱۲- هوسپ میکائیان افندی: سفیر در لاهه ۱۹۰۷- ۱۹۰۰
- ۱۳- سرکیس بالیان: سفیر در قره داغ و ایتالیا ۱۹۰۰
- ۱۴- مانوک آزاریان افندی: مستشار خارجی
- ۱۵- گابریل نورادونکیان. وزیر خارجه در کابینه قاضی احمد مختار پاشا ۱۹۱۲
- ۱۶- آگوب کازازیان پاشا: وزیر مالیه
- ۱۷- میکائیل پرتقال پاشا: مشاور وزیر مالیه ۱۸۸۶- مدیر کل بانک کشاورزی/ وزیر خزینه حساسه (مالی) ۱۸۹۱
- ۱۸- ساکیس اوهاناس پاشا: کاتب و کالت عمومی وزارت خارجه ۱۸۷۱- وزیر مالیه ۱۸۹۷
- ۱۹- گارابت آرتین داود پاشا: سفیر در وین ۱۸۵۶- ۱۸۵۷/ والی لبنان ۱۸۶۱ سرانجام مدحت پاشا صدراعظم و رهبر نهضت ترک‌های جوان که خواهان اتحاد و ترقی همه ترک‌ها بودند، سلطان را وادار کرد فرمان مشروطیت را در ۲۳ دسامبر ۱۸۷۶ امضا کند. با آنکه پارلمان در مارس ۱۸۷۷ تشکیل شد ولی در فوریه ۱۸۷۸ مجلس را تعطیل و مدحت پاشا را از کشور تبعید کرد.



یک ارمنی در دولت عثمانی

اتحاد و ترقی:(ترکان جوان):

جمعیت اتحاد و ترقی در شهر سالونیک در ۲۳ ژوئیه ۱۹۰۸ به کمک سپاه موجود در مقدونیه مشروطیت را اعلام کردند و جانب قسطنطینیه روان شدند و عبدالحمید دیکاتور را مجبور به استعفا کرده و برادرش محمد پنجم را سلطان خوانند. (آوریل ۱۹۰۹) نشریه مشورت ارگان رسمی حزب بود. در سال ۱۸۹۶ مراد میزان جانی کارمند نشریه میزان لیبرال به سمت رهبر حزب برگزیده شد. و مرکز حزب به ژنو منتقل شد. در سال ۱۹۰۲ در اولین کنگره ترکان جوان این حزب به دو گروه لیبرال مونارشیست به سرکردگی صباح الدین و گروه لیبرال وطن پرست به سرکردگی احمد رضا منشعب شد. در سال ۱۹۰۶ در سلانیک توسط یک مامور پست بنام محمد طلعت، جمعیت آزادی عثمانی بنا شد. دو ماه مصطفی

کمال پاشا نیز در بین ارتش عثمانی گروه وطن را بنا نهاد. (در پی وقایعی چون قیام‌های مکرر ضد عثمانی در شبه جزیره بالکان که به تحریک روسیه در ۱۹۱۳ صورت گرفته بود و حتی قبل از آن نیز طرابلس غرب (تریپولی) از دست عثمانی جدا شد و ایتالیایی‌ها به آن مستولی شدند، دولت عثمانی چون عامل شورش در مستعمرات خود را دولت‌های روسیه، انگلستان و فرانسه می‌دانست به متحدین به رهبری آلمان پیوست). وقتی در دوم آگوست ۱۹۱۴ جنگ جهانی اول آغاز شد بنا به صلاح و نظر انور پاشا و جمال پاشا، بین عثمانی و آلمان یک پیمان سری بسته شد و یک ژنرال آلمانی به نام «لیمان فن ساندرس» مشاور ستاد ارتش عثمانی شد و در ماه اکتبر ۱۹۱۴ ناوگان ترک به فرماندهی افسران آلمانی بنادر روسیه را زیر آتش گرفتند و در نتیجه این عمل، متفقین که همان کشورهای «اتفاق مثلث» بوده و شامل روسیه، بریتانیا و فرانسه بودند در چهارم نوامبر ۱۹۱۴ به عثمانی اعلام جنگ دادند. در جریان این جنگ بود که دو افسر ترک به نام‌های مصطفی کمال پاشا و عصمت پاشا که قبلاً به جمعیت اتحاد و ترقی پیوسته بودند، در جبهه‌های مختلف از خاک عثمانی دفاع کردند. انگلیسی‌ها به فرماندهی ژنرال آلن بی و فرانسویان به فرماندهی ژنرال موده به کمک سرهنگ لورنس جاسوس انگلیسی، در جبهه عراق، سوریه و عربستان، نیروهای عثمانی را شکست دادند و ارتش عثمانی ناچار به سمت قسطنطینیه (استانبول) عقب نشینی کرد. دو ماه بعد از جنگ جهانی اول یعنی در ژوئیه ۱۹۱۸ سلطان محمد پنجم درگذشت و محمد ششم ملقب به وحید الدین به پادشاهی و خلافت عثمانی رسید. این امور سبب شد که روسها به گرجستان و اذربایجان حمله کنند جمهوریهای ارمنستان و آذربایجان بعد از کسب استقلال کوتاه خود در آن سالها برای حاکمیت بر قره باغ مبارزه‌ای بی امان را آغاز نمودند. ارامنه قره باغ نیز در سال ۱۹۱۸ شورشی بزرگ را دامن زده و به اماکن اسکان و کار ترکها حمله بردنند. سرانجام ارتش ترک با ورود به باکو و انجام عملیاتی در قره باغ توانست مقابل این قتل عام را بگیرد. بعد از مثار که نامه مندرس، ارتش ترک منطقه را

ترک گفته و بدنبال آنها انگلیسیها وارد قره باغ شدند. انگلیسیها در آغاز سیاستی به نفع ارامنه و گرجیها در پیش گرفته ولی بعدها تعلق قره باغ به آذربایجان را اعلام نمودند. ارامنه قره باغ از سال ۱۹۲۰ دوباره دست به قتل عام ترکهای آذربایجان زده و اقدامات خود در ضمیمه قره باغ به ارمنستان را فراهم ساختند. در حالیکه نیروهای آذربایجان سعی داشتند تا شورش ارامنه قره باغ را خاموش سازند، ارتش سرخ شوروی وارد باکو گردیده و جمهوری آذربایجان محمد امین رسولزاده و حزب مساوات را از میان برداشت (پانویس: به تاریخ ۲۱ می ۱۹۲۰ ارتش سرخ بلشویکی به بندر انزلی ایران داخل شد. بعد از دخول ارتش سرخ ملاقاتی بین رهبران ارتش سرخ و نمایندگان میرزا کوچک خان صورت گرفت. در این ملاقات از جانب بلشویک‌ها (راسکولینکوف Raskolinkov) و (سرگی ارد ژونیکیده Ordzonikidze Serge) و از جانب میرزا کوچک خان "کائوک، هوشگ، سعدالله درویش، میر صالح مظفرزاده و اسماعیل جنگلی و غیره شرکت کرده بودند - بعضی از اعضای میرزا کوچک خان از فرقه عدالت باکو - نمایندگی می‌کردند. در این ملاقات روسها توансند به همکاری کمونیست‌های ایرانی "فرقه عدالت" موضوع انقلاب سوسیالیستی را در ایران با میرزا کوچک خان طرح نمایند. میرزا کوچک از موضوع بسیار ناراحت بود، چون جامعه ایران یک جامعه مذهبی بوده و میرزا کوچک خان زیادتر ادعا و شعارهای ملی داشت، تا شعارها و مسائل بین المللی. با آنهم میرزا کوچک خان تحت تاثیر کمونیست‌های ایران "فرقه عدالت" رفته و با نمایندگان بلشویک‌ها فراردادی با محتوای ۹ ماده امضاء نمود. بعد از آنکه این موضوع به مسکو خبر داده شد، به تعقیب آن از جانب تروتسکی به روز ۲۶ می ۱۹۲۰ دستورات زیر به راسکولینکوف رئیس نیروی دریایی ارتش سرخ داده شد که، ... عدم دخالت در امور ایران بنام روسیه - اخراج فرقه‌های مسلح روسی از ایران - کمک به میرزا کوچک خان بوسیله مشاورین، پول وغیره - تحويل سرزمین‌های تحت اشغال ارتش سرخ روس به میرزا کوچک خان - هر کمکی که به میرزا کوچک خان می‌شود، بنام آذربایجان روسیه داده شود - در موقع لزوم باید کشته‌های ارتش سرخ در خدمت و اختیار میرزا کوچک خان قرار گیرد. بعد ارتش انگلیس نیز از رشت خارج شد و زمینه عودت میرزا کوچک به حیث مدیر انقلاب ایران آمده گردید)

دکتر توحید ملک زاده دیلمقانی در کتاب خود بنام آذربایجان در اثنای جنگ جهانی دوم و فجایع جیلولوق به طور خلاصه وقایع خونبار آن دوران یعنی سنه ۱۹۱۵ و ۱۹۱۴ و ورود ارامنه و آسوريها از ترکيه به ايران را بصورت زبيا و دقیق که همانند کشثارهای مردم مسلمان در خوچالی و قره باغ و شرق آنانولیست اينگونه شرح ميدهد: «از سال ۱۹۰۹ که روسها به بهانه عدم امنیت در تبریز تمام آذربایجان را باشغال خود درآوردند با مناطق سرحدی آذربایجان با عثمانی همسایه گردیدند. با وقوع جنگ جهانی اول و در گیری مستقیم عثمانی و روسیه، دولت عثمانی نتوانست حضور قوای روس در آذربایجان را تحمل کند لذا به دولت قاجاریه برای خارج نمودن روسها از آذربایجان احضار کردند. دولت قاجاریه مسئله را با روسها در میان نهاد ولی روسها نه تنها به این درخواست مشروع وقعي ننهادند بلکه سرفرماندهی ارتش روسیه در قفقاز تصمیم گرفت واحدهای نظامی موجود در شمالغرب را تحت عنوان (سپاه آذربایجان) به فرماندهی ژنرال چرنوزوبوف تقویت و تجدید سازمان دهد. یکی از اهداف اصلی این نیرو حفظ تأمین محور ارتباطی جلفا_خوي_سلماس و اورمیه بود که مسیر مناسبی برای وصول به عراق امروزین و آبهای گرم محسوب می شد. استقرار هواداران مسيحي روسها در منطقه نيز براهمیت اين کريبدور افروز.

اوایل سال ۱۹۱۵ آذربایجان عرصه زورآزمایي قوای روس و عثمانی بود. قوای عثمانی به فرماندهی انورپاشا به نزدیکیهای آذربایجان آمد تا منطقه را از لوث وجود روسها پاک کند ولی در دی ماه ۱۲۹۴ شمسی (اوایل سال ۱۹۱۵) يکصد هزار تن از سربازانش را در کوههای الله اکبر ارضروم از دست داد و فاجعه مشهور ساری قمیش به وقوع پيوست. در بهار ۱۲۹۵ شمسی به تدریج تمام منطقه باشغال روسها درآمد و آخرین تلاش عثمانیها برای اخراج روسها از آذربایجان در نبرد دیلمان (سلماس) اردیبهشت ماه (به ناكامي انجامید.

با ورود آشوریهای عثمانی که در آذربایجان (جیلو) نامیده می‌شوند به معادلات نظامی منطقه و اعلان جنگ رسمی به دولتشان عثمانی، مقاومت جیلوها در برابر سپاه عثمانی دیری نپایید. اینان که با پشتیبانی قوای روس علیه عثمانی قیام کرده بودند اینبار نیز دست به دامن آنها شده و به آذربایجان گریختند. دهها هزار مرد و زن و کودک جیلوها خسته و گرسنه از منطقه حکاری گریخته و به اورمیه و سلماس آمدند.

ورود این قوم ناخوانده و گرسنه به آذربایجان آنهم در شرایط جنگ عالمگیر برای آذربایجانیان سریار عظیمی شد ولی علیرغم این، مردم آذربایجان علاوه بر فراهم کردن شرایط مساعد زیستی به آنان تمام نان و مسکن خودشان را با آنها تقسیم کردند ولی جیلوها جواب این کمکها و نوع پروریها را با کشت و کشتار و خون و گلوله به خوبی پس دادند که استناد فراوان این جنایات در متن کتاب آمده است.

تا وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و خروج روسیه از جنگ جهانی و بالتع از آذربایجان، روسها و جیلوها با همکاری هم در سوزاندن بازارها و کشتار مردم از هیچ گونه کوششی فروگذار نمی‌کردند پس از خروج روسها از آذربایجان، متفقین با مسلح کردن جیلوها آنها را در قالب (۶) گردان (۴) گردان آشور (۲) گردان ارمنی با (۴) آتشبار و ۳۰ سوار و یک گروهان مسلسل با فرماندهی عالی افسران روسی و انگلیسی و فرانسوی در مقابل آذربایجانیان و عثمانیان قرار دادند.

ارتشر مسیحی با کشتار سه روزه مردم اورمیه در ۲۲ فوریه ۱۹۱۸ تسلط خویش بر غرب آذربایجان را اعلام کرد. مارشیمون رهبر روحانی و ملی جیلوها برای تقویت قوای سوار خود به نزد سیمیتقو که متفق انگلیسی‌ها محسوب می‌شد امد ولی وی در ۱۶ مارس ۱۹۱۸ در کهنه شهر بدست سیمیتقو کشته شد و دوباره کشتار مردم اورمیه و دیلمان و کهنه شهر از سر گرفته شد. در طی چند ماه بیش از یکصد هزار آذربایجانی شهید شدند. آندرانیک نیز با بیست و پنج هزار ارمنی به خوی حمله کرد تا با اتصال به جیلوها و از آنجا

انگلیسی‌ها نقشه تاسیس ارمنستان بزرگ را عملی کرد که این عمل با مجاهدتهای آذربایجانیان در خوی و قوای عثمانی نافرجام ماند.^{۸۹}

مابین آذربایجان و ارمنستان سه منطقه قره باغ علیا، نخجوان و زنگزور وجود دارد. زنگزور که آذربایجان و نخجوان را از همدیگر جدا می‌سازد، به ارمنستان محول گشت. جایگیری این منطقه مابین آذربایجان و نخجوان در واقع بخاطر ممانعت از همسایگی آذربایجان و ترکیه بود. نخجوان بعدها با تصمیمی مابین روسیه، ترکیه، آذربایجان و ارمنستان به جمهوری خود مختار تبدیل شده تحت حاکمیت آذربایجان قرار گرفت. (البته مرز زنگزور که ارامنه بدان سیسیان می‌گویند نیز متعلق به آذربایجان بود که توسط ژوف استالین (۴۰ کیلومتر) مرز به ارمنستان از خاک آذربایجان غصب و اعطا شد- زنگزور روی نوردوز جلفای استان آذربایجان شرقی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.)

۱۹۱۵/ ۴۱۸

محمد امین رسول زاده- اولین ریس جمهور آذربایجان



البته تشکیل کنفرانس مسلمانان شرق در باکو در سال ۱۹۰۵ و دومین کنفرانس در سال ۱۹۰۶ به ریاست اسماعیل قاسپیرنسکی تاتار و شکست روسها در جنگ با ژاپنیها روسها را بیش از بیش عصبانی کرده بود. در ۱۶ مارس ۱۹۲۰ شهر استانبول توسط متفقین اشغال شد و حتی یونانی ها شهر «ازمیر» را اشغال کردند. به این ترتیب طی جنگ جهانی

اول به تدریج عثمانی دچار فروپاشی شد و سرانجام نمایندگان عثمانی در ۱۰ آگوست ۱۹۲۰ قراردادی در روستای «سور» نزدیکی پاریس با متفقین امضا کردند که بسیار اسارت بار بود. طبق این قرارداد، سوریه و لبنان، عراق و اردن و شهر ازمیر از ترکیه جدا شد و مرزهای عثمانی محدود به آناتولی و بندر استانبول(اسلامبول) شد. در این هنگام بود که «ژنرال عصمت پاشا» و «ژنرال مصطفی کمال پاشا» دست به قیام زده و در ۱۹۲۲ آگوست ضد یونانی‌ها برخاستند و در همان سال ازمیر را آزاد کردند. از سوی دیگر به علت تجزیه خاک عثمانی سلطان محمد ششم استعفا داد و در ۱۸ نوامبر ۱۹۲۲ عبدالمحیمد دوم سلطان و خلیفه عثمانی شد ولی ژنرال مصطفی کمال پاشا سیستم خلافت و سلطنت را قبول نداشت و در اول نوامبر ضمن اعلامیه یی نظام پادشاهی را لغو کرد و مجلس ملی کبیر را تشکیل داد و نام کشور را به ترکیه تغییر داد و به کار بردن نام عثمانی منوع شد. در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۳ نمایندگان ترکیه یعنی عصمت پاشا (عصمت اینونو-مغز متفکر جمهوری ترکیه که همیشه همراه مصطفی کمال بود) و جلال بایار به نمایندگی از جانب مصطفی کمال پاشا، در کنفرانس «لوزان» در سوئیس بعضی از امتیازاتی که در قرارداد «سور»، دولت‌های متفق از عثمانی گرفته بودند، لغو و کاپیتولاسیون را ملغی کردند و شهر ازمیر را طی قراردادی به میهن خود بازگرداند و حق حاکمیت ترکیه بر تنگه‌های سفر و داردانل به رسمیت شناخته شد و در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ مصطفی کمال پاشا رهبر حزب جمهوریخواه خلق به ریاست جمهوری رسید و ادعا کرد ترکیه در درجه اول یک کشور اروپایی است تا آسیایی و سیستم لائیک را بنیان نهاد و سعی کرد جامعه ترکیه را از نظر تعلیم و تربیت، عادات اجتماعی و لباس پوشیدن به اروپاییان نزدیک سازد. لازم به یادآوری است که مصطفی کمال پاشا برای اروپایی کردن ترکیه راهی را که قبلًاً محمود دوم و عبدالمحیمد اول در زمان حکومت عثمانی پیموده بودند، تکمیل کرد. مصطفی کمال پاشا در ۲۶ نوامبر ۱۹۳۵ از جانب مجلس ملی کبیر ترکیه به آناتورک (پدر ملت ترک) ملقب شد. مصطفی

کمال پایه گذار جمهوری اول ترکیه است. از ۱۹۲۳ تا ۱۹۶۰ را دوره جمهوری اول ترکیه می‌گویند. این دوره با کودتای ژنرال گورسلی در ۱۹۶۰ به پایان رسید. از آن پس تا ۱۹۸۹ را جمهوری دوم و از زمان ریاست جمهوری تورگوت اوزال به بعد را جمهوری سوم ترکیه می‌گویند.

محمد طلعت بعدها در دولت وزارت داخله و پست را بر عهده گرفت. او در سال ۱۹۱۷ نیز صدر اعظم شد. او یکی از بنیانگذاران قانون تهجیر (مهاجرت) ارامنه جهت دوری از مناطق جنگی بود. او با تلاش خود در قرارداد (برست لیتوسک) توانست مناطق زیادی را که در جنگ روس-عثمانی اشغال شده بود از روسها پس گیرد.

تلگراف منصوب به طلعت پاشا:

یکی از مدارکی که ارامنه دال بر جواز و دستور کشتارها دارند. تلگرام طلعت پاشا میباشد. همانطوریکه در ۲۹ آگوست سال ۱۹۱۵، به والیان خداوندگار، آنکارا، قونیه، ازمیت، آدان، اورفا، حلب، زور، سیواس، کوتاهیا، کارسی، نیشده، ماموره العزیز، دیاربکیر، کاراچصار، ارض روم و کایسری تلگرامی رمز به این گونه ارسال شد:

«مهاجرت ارامنه از مکانهای اصلیشان و انتقال به جاهای مشخصه یک هدف برای حکومت، این عنصر جهت محافظت حکومت از عناصر مخالف دولت که در صدد تشکیل ارمنستان هستند میباشد. این یک عنصر جهت نابودی کسی نیست و هدف مواضیت از قوافل مهاجرین و تامین مخارج و اموال و خوردو خوراک آنان که از اهم امور میباشد است. غیر از کسانی که از محلشان هجرت داده شده‌اند بقیه کسانی که مانده‌اند تغییر مهاجرت داده نشوند. قبل از نیز درمورد عدم مهاجرت خانواده سربازان و صنعتگران و ارامنه پروتستان و کاتولیک قرارها صادر شده بود. در مورد کسان و مامورانی که به قوافل ارمنی حمله کنند سخت ترین مجازات در نظر گرفته شود. و اینگونه ماموران از کار خود

۴۲۱ / ۱۹۱۵

اخراج شوند.و تسليم دادگاه نظامي شوند.در مورد تکرار اينگونه امور واليان و فرمانداران مسئول هستند.^{۹۰}

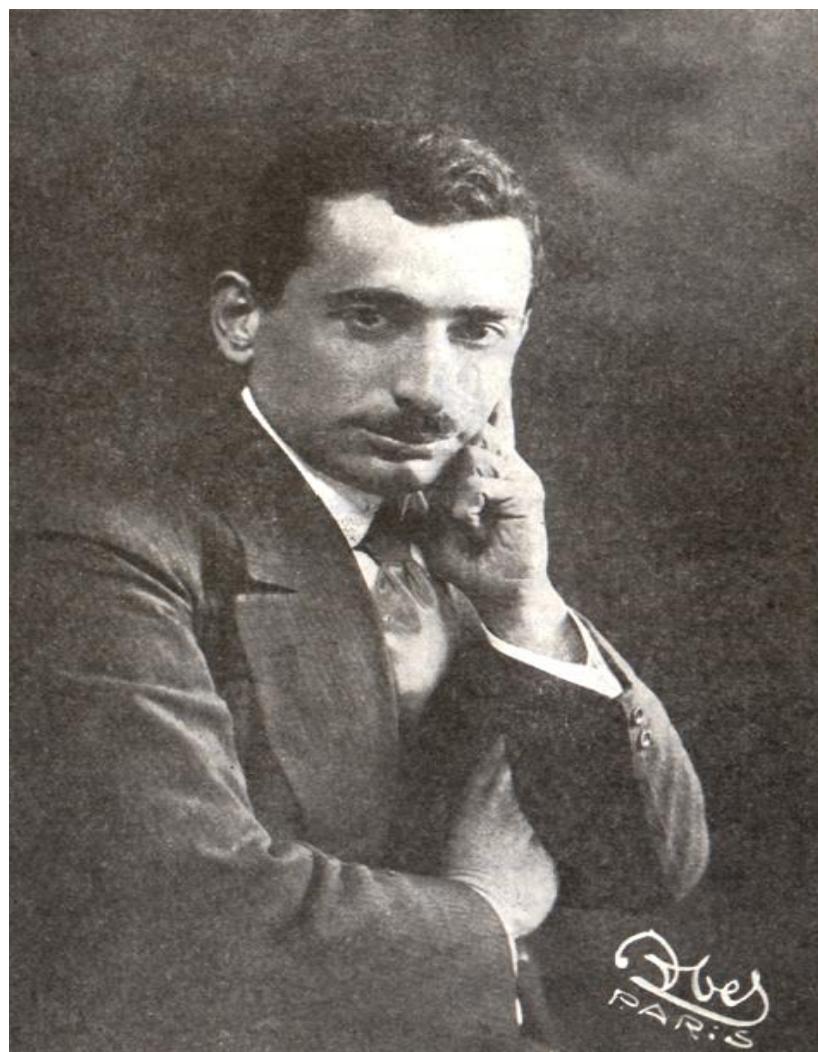
تلگراف رمز مورخه ۲۷ می سال ۱۹۱۵ ارسالي به آنکارا:

"امور مد نظر در جهت ارامنه صرف به علت ايجادآرامش و حفظ امنيت در كشور ميباشد.و اين سياست عدم نابودي ارامنه توسيط دولت را نشان داد.و امروزه به پروستان و كاتوليكيهای بي طرف هيچ گونه تعرضی نکرده است."

همان(ص ۸۰)

در تلگراف رمز ديگري که به ارض روم، دياربکير، ماموره العزيز و بيليس فرستاده شد درمورد صيانت از ارامنه مهاجر در راهها سخن رفته است و از عدم اجازه فرار مهاجرين نيز صحبت شده است.

۱۹۱۰/ ۴۲۲



آرام آندونیان - نویسنده ارمنی - پاریس

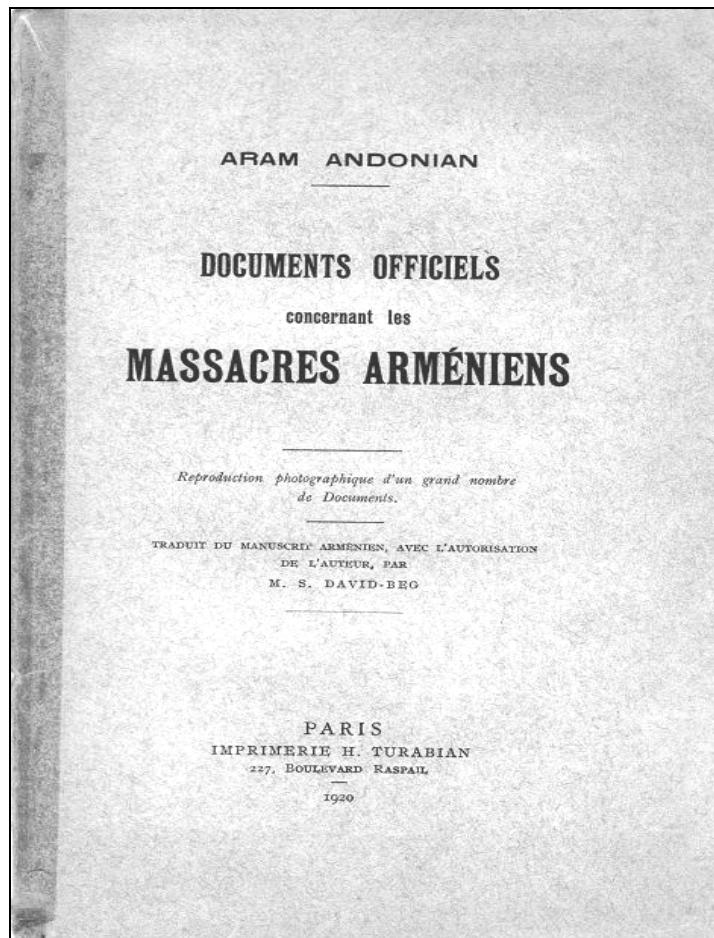
واما تلگراف ادعایی منصوب به طلعت پاشا:

آرام آندونیان در سال ۱۹۲۰ در لندن در کتابی بنام "لحظات نعیم آقا" اسناد ترکان در مورد قتل عام و تهجیر ارامنه" از این تلگراف سخن به میان آورده است. این کتاب با عنوانی مختلف به زبانهای فرانسوی و پرتغالی در در بخش اسناد و نامه‌ها در پایان کتاب به برخی کذبیات آندونیان اشاره شده است. اما تلگراف معطوف به طلعت پاشا در کتاب آندونیان تحقیقاتی از سوی مرکز ارمنی شناسی (آسام) صورت گرفته است که عیناً در زیر به آن می‌پردازیم:

طلعت در سال ۱۹۱۵ تلگرامی به چاپ میفرستند:

«هر چند به نابودی عنصر ارمنی که در ظی قرون علاقمند به ضربه زدن به اساس و پایه‌های امپراطوری ماست چند وقتی است که تصمیم گرفته شده است، اما منافع وقت به ما اجازه تحقیق بخشیدن به این برنامه مقدس را نداده است. در حال حاضر که کلیه سدها از پیش پا برداشته است. وقت آن رسیده که میهن را از این عنصر خطرناک پاک ساخت. ما به شما جدا توصیه می‌کنیم که هیچ گونه وقت و ترحمی با مشاهده شرایط فقر آنها بدل راه ندهید باید از صمیم قلب حتی در جهت نابودی نام ارمنی با پایان دادن به زندگانی آنان قدم برداشت. مراقبت کنید تا کارمندانی که مأمور اجرای این فرامین می‌شوند. از میان میهن پرستان و افراد مطمئن باشید.»^{۹۱}

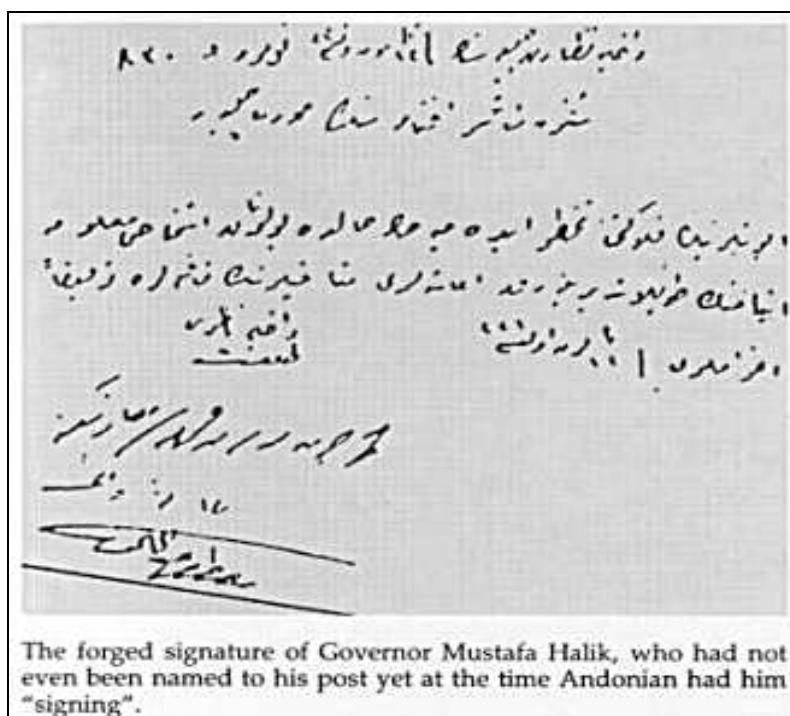
1910/ ۴۴۴



تصویر روی جلد کتاب آندونیان در مورد تلگرام منصوبی طلعت پاشا

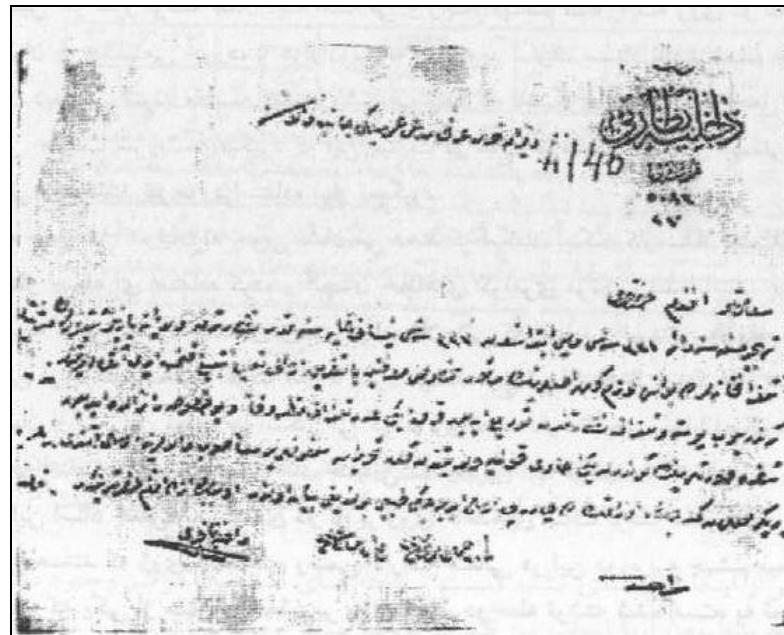
"در مورد نعیم که از سوی آندونیان ادعا میشود که در دایره اسکان حلب فعال بوده است هیچ اطلاعاتی نیست و اصلاً چنین فردی وجود خارجی ندارد. این اسناد حتی در

اسناد نخست وزیری و آرشیو عثمانی وجود ندارند. و شماره تلگراف نیز اصلاً مطابقت با استناد آرشیو ندارد. و تطبیق سال میلادی و هجری نیز در آن اشتباه است. و در تنظیم نامه ادبیات اداری عثمانی نیز رعایت نشده است."



همچنین آندونیان در کتاب به وجود اسناد اصلی در آرشیو مرکز ارمنه در منچستر انگلستان اشاره دارد که با اصرار مورخین و محققین هنوز اسناد به معرض نمایش گذاشته نشده است. اما مشاهده میشود همین طمع پاشا علناً توسط یک داشناک به قتل

میرسد. آندونیان برای اثبات حرف خود بر پاراف مصطفی عبدالخالق ییگ فرماندار آپونکیه اصرار دارد که آزمایشها انجام شده از جعلی بودن آن امضا حکایت دارد. در حالیکه والی آپو در ازمان بکیر سامی پاشا بوده است نه خالق پاشا؟



۴۲۷ / ۱۹۱۵

با مقایسه شماره نامه‌های تلگرام‌های سری در آرشیو عثمانی هیچ رابطه‌ای ما بین شماره تلگرام فوق با آنها دیده نمی‌شود. یکی از این تلگرام‌ها بر روی کاغذ دو خطه نوشته شده است در حالیکه عثمانیها از این نوع کاغذ استفاده نمی‌کردند.

تمام اسناد						
تاریخ	مکان	نحوه	متن	نحوه	مکان	تاریخ
۱۹۱۵	۱۶	پایانی	سازمان اسناد و کتابخانه ملی	پایانی	۱۶	۱۹۱۵

کی از «اسناد» آندونیان که در اصل بر روی فرم خالی تلگرام جعل شده است. جالب اینجاست که وب سایتهای ارمنی هنوز هم آنرا به عنوان سند ارائه می‌کنند!

1910 / ۱۹۴۱



"... all of the Armenians living in Turkey are to be destroyed and annihilated... Without taking into consideration the fact that they are women and children and disabled, their very existence will be ended, regardless of how terrible the means of destruction may be, and being moved by feelings of ."

Turkish Minister of the Interior
Talat Pasha to the Governor of Aleppo.
September 29th, 1915

I have placed my death-head formations in readiness... with orders to them to send to death mercilessly and without compassion, men, women, and children of Polish derivation and language. Only thus shall we gain the living space which we need. Who, after all, speaks today of the annihilation of the Armenians?

Adolf Hitler,
8 days before he invaded Poland

modus operandi

یکی از پوستر های تبلیغاتی ارامنه در قیاس طلعت و هیتلر(?)

سراجام ترکان جوان:

طلعت در سال ۱۹۲۱ در آلمان توسط یک ارمنی بنام سو قومون تیلر آن کشته شد. فرد مزبور در دستگاه قضایی آلمان با یک محاکمه یک و نیم روزه حکم برائت گرفت. در سال ۱۹۴۳ استخوانهاش به ترکیه بازگردانده و در قبرستان حریت ابدی دفن شد. تیلران بعدها به آفریقای جنوبی رفت و تازمانی که به نیو یورک برود در رفاه بود (۱۹۶۰) و حتی نام قهرمان ارمنی بر او نهاده شد. در سال ۱۹۶۸ نویسنده‌ای بنام جیمز نازر در کتاب خود بنام "اولین نسل کشی قرن بیستم" در زیر عکس تیلران نام قهرمان ارمنی را مینگارد. حتی یکی از مامورین مخفی انگلستان بنام آلبرت هربرت از دیدارهای خود با طلعت پاشا میگوید «ارامنه دوهفته بعد از این دیدارها طلعت پاشا را می‌بند و اورا میکشنند. می‌تهت شکری در کتاب خود بنام "شور امپراتوری" همین موارد را متذکر می‌شود.»^{۹۲}



محمد طلعت پاشا

۱۹۱۰/ ۴۳۰



تیهیلیریان همراه با خانواده‌اش - کسی که طلعت را ترور کرد.

همین نفرات بهبود جوانشیر ریس جمهور سابق جمهوری آذربایجان رادر سال ۱۹۲۱ در استانبول ترور میکنند. همچنین آنان قبلاً نصیب ریس فراری آذربایجان را که در حال گریز از روسها بود رانیز میکشند. بعد از ترور طلعت پاشا حدود ۹ ماه بعد آرساویر شیراجیان، سعید حلیم پاشا وزیر خارجه را در رم ترور و به قتل میرساند. ژنرال آلمانی بنام برونزات شیلندورو در مورد قرار دادگاه آلمان علیه قاتل اینگونه مینویسد: «در محاکمه تیلان، شهود یا در مورد واقعه حرفی نخواهد زد یا اینکه وقایع را با واسطه شنیده‌اند. به دادگاه فراخوانده شدن. برای شورش‌های ارامنه یک دلیل وجود ندارد. چون اصلاحات اجباری دول بزرگ به ترکیه کم کم دارد اثر خودرا میگذارد. ارامنه در پارلمان دارای حق رای هستند. حتی بعضی وقت‌ها در دولت وزیر نیز شدن. دارای تمام حقوق اجتماعی و سیاسی هر شهروندی هستند. آسایش در مناطقشان توسط ژنرال فرانسوی باشونان کنترل میشود. بواسطه بیانیه‌ها و اسلحه‌هایی که کشف میشود مشخص میشود که شورشها توسط روسها و از قبل سازمان یافته شده است. ظلمهای ارامنه به مسلمین بسیار فوجیع است. در سربازگیری از ارامنه سلاحهای روسی کشف شد. یک مدرک نیز در مورد همکاری روسها و ارامنه به دست ژنرال ترک افتاد. به واسطه همین مدرک ارامنه علیه عثمانی سابوتاً (خرابکاری) خواهند کرد». ^{۹۳}

Shirajian در کتابی بنام "اعتراضات یک ترویست ارمنی" لحظات ترور را به خوبی معرف میشود. به عنوان نمونه باهم برخی موارد اعتراف را میخوانیم: «یکی از اعضای کمیته مرکزی بنام هراج به دیدارم آمد. قبل اورا ندیده بودم ولی به نظر می‌آمد دارای خبر مهمی برای من بود. واقعاً تشکیلات تصمیم بر اعزام من به رم گرفته بود.... در بین آنها صدر اعظم سابق و وزیر خارجه سعید حلمی پاشا در یک منزل لوکس

زندگی میکردند.....داشناکها در درون حزب دادگاهی تشکیل داده بودند و اعضای اتحاد و ترقی رامحکوم به اعدام میکردند.^{۹۴}

شیراجیان در تاریخ ۵ دسامبر سال ۱۹۲۱ سعید حلمی را میکشد. او از کشتن لذت میرد و همچنین علاقه خود به غریبها بویژه اروپاییهارا نقل میکند: «یونانیها از قتل سعید حلمی شاد بودند. رفیق وارانتیان من را به خانه کنسول یونان برد. کنسول مرا با حرارت زیاد در آغوش خود گرفت. سپس به من مдал افتخار داد و در ضمن نامه‌ای نیز در دستانم گذاشت.^{۹۵}» پس از ترور ایتالیاییها هیچ برخوردی با قاتل نمیکنند.

«در ون迪ک همراه آرام باهم چندروزی گذراندیم. موزه‌ها و مکانهای تاریخی را گشتم. در سن لازارو یک مدرسه ارمنی رانیز زیارت کردیم. مدیر مدرسه در هنگام دیدار ما اشک میریخت. پس از اینکه ترور سعید حلمی را مطرح کردم ایندفعه اشک شوق ریخت و مارا رها نکرد...»^{۹۶}

قاتل در سال ۱۹۲۲ جهت ترور دکتر بهالدین شاکر و جمال عظمی از سران اتحاد و ترقی عازم برلین میشود. و در خانه یک پلیس بنام هر ساک زندگی میکند. پاسپورت ندارد و لی در برلینیں براحتی گشت و گذار میکند.

پس از این واقعه جمال پاشا نیز در تفلیس کشته شد. همین جمال پاشا در فلسطین و سوریه فرمانده لشگر بود. زنرال علی فواد اردن در خاطرات خود در مورد مساله تهجیر که تقریباً ۵ ماه پیش از مرگ جمال پاشا در تفلیس میرسد اینگونه مینویسد: «در مورد تهجیر (مهاجرت ارمنه و سایر افراد از جوار مرزهای روسیه) برای فرماندهان ارتش چهارم عثمانی مبانی اینگونه است:

۱- هر ارمنی هموطن ماست. هدف از تهجیر خطرناک بودن آنان ذدر نواحی بومی خود به علت احتمال همکاری با روسهای همین.

- ۲- قافله‌ها باید با تامین جانی نقل و اسکان یابند. به تضییع حقوق شخصی افراد اجازه داده نخواهد شد. انتقام و کینه نباید در بین ما باشد و با هر کس این کند برخورد می‌شود.
- ۳- مهاجرین به مناطقی که مناسب وضعیت جسمی آنان می‌باشد باید نقل مکان شوند.
- ۴- بیماران و آسیب دیدگان و نوزادان و مراقبان آنان از مهاجرت معافند.^{۹۷}
- جمال پاشا همچنین هر کس را که مخالف این قوانین عمل کرد را به دیوان حرب ارجاع داد.

جمال پاشا در عین طوری لبنان یک بیما رستان برای ۱۰۰۰ کودک ارمنی به مدیریت لطفی بی بازگشایی کرد. در حلب نیز دختر دکتر آلتونیان همراه یک پرستار آلمانی دو یتیم خانه را باز کردند.

البته در مورد قتل جمال پاشا مورخین ارمنی حکومت شوروی را مقصراً دانسته‌اند. بعدها ترکها نیز به نوبه خود در ۳۰ نوامبر ۱۹۱۷ به ژنرال پژوواسکی پیشنهاد می‌دهند که ترک مخاصمه‌ای همانند برست-لیتوفسک منعقد کند. این فرصتی برای جمع کردن ارشن نابود شده ترکان داشت. این پیمان اعتراض شورای متفقین را در برداردار استاد آرشیو وزارت خارجه فرانسه، قفقاز به شماره سند ۸۹۴ صفحه ۱۵۸ این موارد کاملاً توضیح داده شده است. ارامنه واهان تریان شاعر ارمنی را جهت شرکت در پیمان (برست-لیتوفسک) لزوم بازگشت ارمنستان غربی باصطلاح در ترکیه به رویه متذکر گردیده می‌شود. «این فرصت درخواست ترکها را برای الحاق قفقاز مأوراً و فارص و اردهان و باطوم را که در سال ۱۸۷۸ از آنها جدا شده است را دارد»^{۹۸} البته نقش لنین در ایده ارمنستان مستقل را نباید از یاد برد که: «حال که ما قدرت را در دست گرفته ایم، بی درنگ حق تعیین سرنوشت و جدایی لهستان و فنلاند و کورلاندو ارمنستان را به رسمیت خواهیم شناخت». ^{۹۹} او حتی در اعلامیه ۱۲۶ اکتبر ۱۹۱۷ به آزادی ارمنستان به واسطه انقلاب اکبر اشاره دارد. در ۲۹ دسامبر سال ۱۹۱۷ فرمان ارمنستان ترکیه توسط لنین و

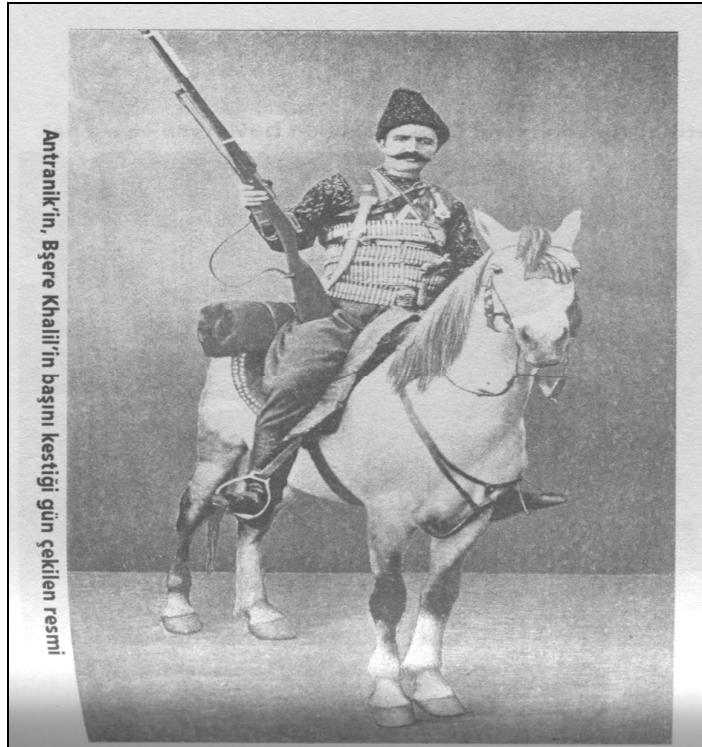
استالین منتشر میشود که خواهان احراق حق استقلال ارمنستان غربی در ترکیه میباشد. تریان حمایت لینین جهت استقلال ارمنستان غربی و اتحاد آن در زیر پرچم روسیه را بدبست میآورند. پس از این موضوع ارامنه که نابودی ارتش روس را میبینند شاهد حمله ارتش عثمانی باز پس گیری مناطق از دست رفته هستند حتی آندرانیک پاشا با آن ارتش بزرگ در مقابل عثمانی شکست میخورد و باعث میشود تا در ۱۹ فوریه سال ۱۹۱۷ تلگرامی بدین شرح به بوغوس نویار ریس هیئت ارمنی در فرانسه بفرستند: «ما ۱۲۰۰۰ سرباز داریم. دشمن دست به حمله رده است..... لازم است انگلیسی‌ها قوای کافی به ایران بفرستند و متفقین به سوی کیلیکیه سرازیر شوند تا خط شرقی را اشغال کنند. نجات ما همین است»^{۱۰۰}

اما این ژنرال آندرانیک کیست. بگذارید یک بیو گرافی مختصر صرف جهت آشنایی با جنایات او در عثمانی بدھیم. زیرا با جنایات او و همفکرانش مانند پیرم خان ارمنی در آذربایجان در جلدھای بعدی خواهیم پرداخت.

ژنرال آندرانیک اوزانیان:

«عضو مشهور گروهکهای شورشی ارمنیست. در جنگهای بالکان و قفقاز با عثمانی‌ها به نبرد پرداخت. هزاران مسلمان ترک و کرد را به قتل رسانید. چون بنام ارامنه این حرکات را انجام میداد باعث تحت تهمت قرار گرفتن سایر ارامنه نیز گردید. در تفلیس در اثنای جنگ جهانی اول مقدمات نظامی را در راستای کمک به روسها ایجاد کرد. چندین نماینده مجلس مبعوثان عثمانی مانند کاراکیان پاسدر ماجیان (نماینده داشناک ارض روم) را به تفلیس فراخواند چهار روز در آنجا نشستی برگزار کردند. طبق دستور والی قفقاز "وارانسف داشکو" در عرض سه هفته آنان باید برای جنگ آماده بشوند.»^{۱۰۱}

۴۳۵ / ۱۹۱۵



قبل از ورود آندرانیک سورشیان داشناک در وان ایجاد اختلال کردند.«قبل از ورود ارتش سرخ به وان آندرانیک ازانیان فعالیت‌های خویش را شروع کرد. ارامنه وان و بیتلیس شروع به طغیان نمودند. وان به تسخیر ارامنه درآمد. در شهرها و روستاهای مسلمانان ترک و کرد کشته شدند و شهر پایتخت تسخیری ارمنستان اعلام گردید.»^{۱۰۲} آندرانیک که درجه ژنرالی را در جنگهای قفقاز دریافت کرده بود. پس از جنگ عازم کالیفرنیای امریکا شد. محقق شهر ارمینی بنام "زادار آقایان" در کتاب "ارمنیان ترکیه" در

مورد دیدار محقق زبان شناس ارمنی بنام "آغوب مارتایان" با مصطفی کمال پاشا اینگونه

مینویسد:

"پس از اینکه مصطفی کمال یک عده زبان شناس را دعوت کرده بود و آنان سر میز شام بودند. در داخل گروه یک یونانی و یک آلمانی نیز بودند. مصطفی کمال در آن جمع خواست که هر کس به زبان مادریش آهنگ بخواند. آهنگ آلمانی آن مرد از طرف مصطفی کمال بسیار پسندیده شد. یونین چون در ترکیه متولد شده بود و یونانی نمیدانست به زبان ترکی اهنگ را خواند. نوبت به مارتایان رسید و او تصنیف "مانند عقاب کوها و صخره‌ها را پاک میکنی ای افتخار سرزمین من ای آندرانیک" را خواند. همه منتظر عکس العمل کمال در مقابل این موسیقی ملی ارمنی بودند. مصطفی کمال سر به پایین به او گوش میداد. پس از اتمام موسقی بلند شد و این سخنان را گفت: "این تصنیف افتخار دشمن ماست و شما نیز بسیار زیبا آنرا خواندید. آندرانیک دشمن جان ما بود و با شمشیر او هزاران ترک کشته شد. اما هیچ کس نمی‌تواند اورا از مردمش جدا کند. او قهرمان خلق خویش است و دوست داشتن و فخر کردن به او نیط بسیار ظیعی است." پس از آن رو به دیگران کرد و اینگونه سخن گفت: "آندرانیک یک قهرمان بزرگ بود. او شکست خورد و ما پیروز شدیم ممکن بود بر عکس نیز گردد و شما نیز میتوانستید مارا فراموش کنید و از یاد ببرید. ارامنه کار درستی انجام میدهند و قهرمانان خود را فراموش میکنند."^{۱۰۲}

ای کاش مصطفی کمال جنایات این فرد را در ارومیه و خوی و سلاماس میدید و اینگونه آن موقع سخن نمیگفت. که چه بر سر مسلمانان ایرانی که ایشان نیاورد. میرزا قاسم خان امین الشرع خویی در کتاب تاریخ تهاجمات ارامنه. اسماعیل سیمیتفو و سردار ماکو در آذربایجان کوشش علی صدرایی خویی و نسخه اصلی آن در کتابخانه ارزشمند مرحوم آیت الله مرعشی نجفی (ره) در قم وجود دارد. تهیه شده است اینگونه در مورد آندرانیک در صفحات ۱۵ الی ۷۵ مینویسد: "انتریانگ {آندرانیک} شبانه در سعدآباد نطقی کرده

بود، حاصل کلماتش این که من گمان ندارم که در این شهر عسکری از قشون عثمانی مانده باشد بلکه از عسکر خالی بوده و اهالی هم طاقت مقاومت را در قبال این لشکر ندارند. لاجرم فردا را شماها بدون مانع و مدافعی به این شهر داخل خواهید شد و همه اموال و اثاثیه و نفوس و... و طریف ایشان غنیمت شماها است ولی خواهش دارم ساعت به من در قتل نفوس ایشان مهلت بدھید تا آنچه را که دارند از نقود و اموال قیمتی از ایشان بگیرم و دفن کرده به جا نگذاریم. آنوقت همه مردم مقتول و زنان خدمتکار خواهند بود و زنان عجوزه و اطفال را نیز خواهید کشت. جوانها را به شما بخشیدم. باری مقصود اینکه حضرات در این شهر ابدا خیال مقاومت و مدافعه نکرده بودند. این است که چون ارمنه قیام مسلمین را در مقام مدافعه سخت دیدند. لاجرم ایشان نیز دسته عقب دیوارها کشیده، مشغول تیراندازی شدند و دو عراده توپ بزرگ رو به روی شهر کشیده و گلولهای توپ شراپنیل به فاصله ده پانزده زراع از بالای شهر گذشته، متواالیاً این و ناله مخصوص داشت و اما گلوله تفنگ‌های ایشان که دیگر از حد و حصر گذشته بود، اتصالاً نعره‌کنان بالاسر مردم در حرکت و طیران بودند و چون حقیر از منزل بیرون شده، رو به دروازه تازه‌کنده که نقطه وقوع حرب بود همی رفتم می‌توانم گفت که تا آنجا برسم چندین هزار گلوله از بالا سرم می‌گذشت.

باری دو سه ساعت بعد هم جماعتی به جانب قبله شهر رفته و در دامنه کوه معروف به قلابی مسترالیوزی کشیده از آنجا نیز بنای گلوله بارانی را به شهر گذاشتند. از این طرف اهالی نیز دو عراده از توپهای قوی هیکل قدیمی را که با کیسه پر می‌شد به بالای برج از یمین و یسار کشیده و چند نفر از توپچیان زبردست که قدیماً توپچی بودند زیر توپ‌ها در رفته بنای شلیک توپ و گلوله‌اندازی نهادند و آن توپ‌ها هر گاه که گشاده می‌شدند ولوله و لزه {لرزه} بر زمین ظاهر می‌کردند و صدای مهیبی داشتند. زیرا توپهای هفده پوندی و هجدۀ پوندی بودند.

دیگر ارامنه از ترس آن توب‌ها به نزدیکی شهر آمدن نتوانستند. معین است به جهت چنین وقایع قلعه‌بندی آن توپهای قدیمی بهتر با ساچمه کار می‌کنند. لیکن چون گشاده می‌شوند از کثرت دود و باروت جهنمی را نشان می‌دادند.

از حسن اتفاقات اینکه قبل از وقوع این سانحه هنگامی که نصاری و ارامنه سلماس در خیال مهاجمه به خوی بودند، اهالی جمع شده و آن توب‌ها را مرمت کاری کرده و دادند در قورخانه سیصد بسته کیسه گلوله‌دار و ساچمه‌دار به جهت توپها حاضر داشتند که در این موقع به کار ما می‌آمد و در همان حالت که این بنده در دم دروازه مزبور، قدری کنارتر ایستاده بودم، حاجی محمد نام دباغ را در همانجا با گلوله زدن - خدایش بیامرزاد - و فوراً بلاfacله شهید گردید.

باز از حول و قوه الهی گلوله توب‌ها بالاتر رفته و به جهت گود بودن محل شهر، درست به شهر برنمی خوردند. مگر چند فقره که جماعتی به صدمه آنها تلف شده بودند و تا یک ساعت از ظهر گذشته به همین وضع و قرار مشغول جنگ بودیم.

و نیز از اتفاقات حسنه اینکه، همان روز آقای حسینقلی خان اوافقی سalar همایون با جمیع از سواره به عزم اردوی عثمانلوها به خوی وارد شده و به ملاحظه هموطنی به معاونت اهالی برخاسته خود و کسانش در برج‌های شهر جنگ مردانه همی کردند و هکذا آقای تیمورخان، سرتیپ صوصاص همایون-اطال الله عمره- با جمیع از سواره و پیاده از محل خود که اگری بوجاغ است (اگری بوجاغ: یکی از روستاهای خوی است) به معاونت اهالی آمدند و نیز قریب صد و پنجاه نفر عسکر از جانب ایوانوغلى و جلفا که در آن نقاط بودند هم به حمایت از شهر آمدند و آن عساکر زخم دار هم با اهالی دست به دست داده با نهایت شجاعت و شهامت جنگ همی کردند.

یک ساعت بعد از ظهر بود که دیدیم صدای توب‌های عساکر منصوره عثمانی از جانب کوه غضنفر که سمت قبله و سلماس است، بلند گردید و کم کم نزدیک شده

معلوم بود که این صداها غیر از صدای توپ‌های ارامنه است چه از دور صدای توپ‌ها شنفته می‌شد و معین بود که ارامنه آن طرف‌ها توپی ندارند. آشنا داند صدای آشنا و از این صداها روحی تازه و بهجتی بی اندازه بر اهالی رخ همی داد.

اما آمدن پاشا الیان بیک و بر سر وقت ارامنه رسیدنش از قراری که تقریر کردند چنان بود که چون یوسف ضیاییک از باد صباتک و پو به عاریت گرفته در جناح استعجال تمام خود را به اردوان قوشچی می‌رساند. اولاً پاشا بر وی قهر کرده و به جهت فرار از خوی وی را محبوس نموده و بدون درنگ با چند هزار عسکر و توپخانه کافی از قوشچی به سرعت برق و باد حرکت کرده و اغلب راه را عسکر را به چاپاری و فاچاق رفتار کردن می‌آورد، تا نزدیک قریه قوروق که در دو فرسخی شهر که تپه سرخی است، محض اینکه اهالی و ارامنه را از آمدن خود خبردار ننماید چند تیر توپ درجه گرفته و در دامنه قلابی به میان ارامنه افکنده بودند. و از آنها نیز حرکت کرده مایین امام کنده و قبرستانی که آنجا اولوبابا نامند هم چند تیر توپ خالی کرده و از آنجا خود او با اوتوموبیل با یکصد نفر سواره جلوتر آمده و قشون را به علی رفت ییک قماندار سپرده با سرعت تمام خود را به خاتون کرپیسی (پل خاتون) که نیم فرسخی شهر است می‌رساند و از آنجا می‌بیند جمعی از عسکر با هم با یک ضایعه که در رهال بوده‌اند آنها نیز با یک مسترالیوز آمده از همانجا با ارامنه که در دامنه قلابی اجتماع دارند تیراندازی می‌نمایند. پاشا نیز با سواره‌های رکابی خود از محلی بالاتر از آن عسکر مسترالیوز کشیده، مشغول جنگ می‌شود که در این اثنا ناگاه قریب پانصد نفر سواره فدائی که در دره‌های واقع در پشت کوه معروف به غضنفر مخفی و پنهان شده بودند از طرف غضنفر آمده، پاشا را دریافت کرده، یک مرتبه رکاب کشیده بر سر پاشا می‌آیند. عسکرهای پایینی ایشان را دیده و با کمال جسارت با نیزه تفنگ در جلوی آن جماعت دویده و با سنگی مشغول زد و خورد می‌شوند و با نیزه چند سر اسب را از پا انداخته و چند نفر از ارامنه را از اسب برافکنده مابقی را رو به عقب فراری

می نمایند و قریب ده دوازده نفر از عسکر با یک نفر ضابط در آن جنگ کشته می شوند ولی ارمنی ها را مبالغی راه تعاقب کرده تا به دره ای که از همانجا بیرون شده بودند می رسانند که در این بین مقدمه جلوی عسکر قیامت اثر بلوک بلوک از قله کوه غضنفر نمایان و نمودار می شوند که مانند جنود غیبی از قله کوه صف در کشیده و توپ های اژدها پیکر ایشان پرده های صماخ ارامنه را دریده و لوله افکن قلوب دشمن می گردد.

سه ساعت به غروب مانده بود که دیدیم دیگر صدای توپ و تفنگ ارامنه خاموش شده ولیکن صدای غرش توپ از جانب کوه غضنفر متواالی بلند گردید و معلوم شد که ارامنه همچون بخت خودشان رو به جلفا برگشته و از غایت خوف و هراس تمامی آنچه را که با خود حمل کرده بودند در صحرا ریخته و فرار بر قرار می گزینند و عساکر عثمانی تا سر حد جلفا ایشان را تعاقب کرده تا بقیه از پل ارس به روسیه عبور کرده و عسکر برگردید.

شخصی از اهل جلفا حکایت کرد که هنگامی که ارامنه از پل ارس عبور بدادند در عرض مدت سه روز و سه شب یا الله (به سختی) عبور کردند ولیکن بعد از سه چهار روز که برگشتند شبانه تاشقه ها همی آمدند و در ظرف شش ساعت تمام از پل عبور بدادند و این همه از جمعیت ایشان کاسته و تلف شده بود.»

۴۶۱ / ۱۹۱۵



Enver Paşa ile.

جمال پاشا در معیت انور پاشا

انور پاشا:

«او یکی از اعضای مهم جمیعت اتحاد و ترقی بود که در سال ۱۸۸۱ در اسلامبول بدنیا آمد.. او طرفدار پرپولن قرص حمایت عثمانی از آلمان در جنگ بود. او به عنوان وزیر جنگ و فرمانده نبرد در میدان جنگ بود. او در یک جنگی که در ترکستان علیه بشویک‌ها انجام داد کشته شد. او با نوه سلطان عبدالحمید دوم دختر شاهزاده سلیمان یعنی ناجیه سلطان ازدواج و داماد خانواده سلطنتی شد. او در سال ۱۹۰۶ وارد کادر اتحاد و ترقی در سالونیک شد»^{۱۰۴}

او در جبهه‌های زیاد جنگی شرکت کرد. در سال ۱۹۱۳ در کودتا بی که منجر به استعفای صدراعظم کامل پاشا شد شرکت و نقش اصلی داشت. نقش اساس در جنگ دوم بالکان و رهایی ادیرنه داشت. در اثر همین رشادتها به عنوان ژنرالی و وزارت جنگ رسید و سپك آلمانی را بجای سپك فرانسوی در سازمان‌بندی ارتش ترک اعمال کرد. او در جنگ ساری قمیش (جنگ قفقاز) شکست سختی را از زوسها خورد. او در اثنای سورشهای ارامنه قانون تهجیر را با طلعت پاشا تنظیم کرد. پس اط شکست عثمانی در جنگ و اعلام جرم انگلستان علیه اعضای اتحاد و ترقی توسط یک زیردیباچی آلمانی ابتدا به او دسا و سپس به برلین رفت و بعدها عازم مسکو گردید. در سال ۱۹۲۰ در باکو در اجلاس کشورهای شرق شرکت جست و در باطوم حزب شوراهای ترکیه را تشکیل داد و حرکات آذسازی ترکستان را ایجاد کرد. و جهت اتحاد ترکهای ترکستان شورش باسماجی را آغاز کرد. در ۴ آگوست ۱۹۲۲ در اثنای عید قربان در ترکستان و در نزدیکی‌های بلجوان در جنگی علیه روسها که به فرماندهی ژنرال ارمنی آگوب ملکویان شرکت کرد و در آنجا کشته شد و در روستای چیگن تاجیکستان دفن شد. در سال ۱۹۹۶ جنازه او به ترکیه منتقل شد و در شیسلی دفن شد.

عبدالله جودت کارلی داغ:

او یک سیاستمدار کرد تبار بود که در سال ۱۸۹۶ در عربگیر شهر مالاتیا بدنیا آمد. فارغ التحصیل مدارس نظامی الریق و کوللی و طب عسگری می‌باشد. او در زمینه شعر نیز تبحر داشت. حتی نامیک کمال و خالد ضیا اوشاکلی از اشعار او تاثیر گرفته‌اند. او در سال ۱۸۹۴ همراه دوست خود ابراهیم تمو وارد اتحاد و ترقی شد. در سال ۱۸۹۵ از فعالیتهای سیاسی اورا دور کردند. ابتدا به تونس فرار کرد و سپس در سال ۱۸۹۷ وارد فرانسه شد. سپس به ژنوب رفت و در آنجا وارد فرقه ائتلاف عثمانی، تونالی حمید و محمد رشید شد. او به همراه اسحاق سکوتی ارگان حزب نشریه عثمانی را منتشر کردند. او در زمینه حرکات کردها نیر فعال بود و نشریات (کورد حوى جمعیتی) و (روژه کورد=روز کردی) و (حتو کورد=خورشید کرد) را منتشر کرد. پس از جنگ جهانی دوم وارد جمیعت تعالیٰ کردستان شد و نشریه (ژیان=حیات) را منتشر کرد.^{۱۰۵} از آثار او میتوان به کتب: طلوعات- تربه معصومیت و هیچ اشاره کرد.

احمد رضا:

سیاستمدار اتحاد و ترقی که در سال ۱۸۵۸ در استانبول بدنیا آمد. فارغ التحصیل سلطانی گالاتسرای بود. ابتدا در دارالترجمه صدراعظمی فعالیت می‌کرد سپس به فرانسه رفت و دانشسرای کشاورزی گریگون را به پایان رساند. پس از بازگشت به وطن ابتدا در وزارت کشاورزی سپس در وزارت معارف مشغول شد. در سال ۱۸۸۷ از کار خود استعفا داد. او در سال ۱۸۸۹ مجدداً به فرانسه رفت و شروع به مخالفت با عبدالحمید دوم نمود. در سال ۱۸۹۵ شعبه پاریس حزب اتحاد و ترقی را ایجاد و انرا مدیریت کرد. اولین نشریه حزب به نام مشورت را در پاریس منتشر کرد. او پس از مشرو طیت دوم به عنوان عضو مجلس مبعوثان انتخاب شد. او سپس به عنوان رئیس مجلس مبعوثان انتخاب شد ولی در

سال ۱۹۲۰ از کمیته مرکزی حزب خارج شد. در سال ۱۹۲۰ به عنوان رئیس مجلس اعیان شد. در سال ۱۹۱۹ با درخواست مصطفی کمال با هدف شناساندن دولت جدید عازم فرانسه شد، پس از کنفرانس لوزان به استانبول بازگشت. او پس از آن از فعالیتهای سیاسی کنار کشید و خاطرات خود با عنوان (رئیس مجلس مبعوثان و اعیان احمد رضا و خاطراتش) به چاپ رسانید.

اسحاق سکوتی:

در سال ۱۸۶۸ در شرق ترکیه بدنیآمد. او نیز مانند عبدالله جودت کرد بود و جالب است که برخی افراد اتحاد و ترقی را با وجود چندین عضو کرد دارای عقیده پان ترکیسم میدانند که البته بررسی نظر آنان در هدف این کتاب نیست.

دانشکده نظامی طب را تمام کرد و به عنوان ستوان پزشک وارد ارتش شد. در حالیکه در بیمارستان حیدرپاشا مشغول بود به مخالفت با عبدالحمید دوم پرداخت. او به قلعه رودوس تبعید شد. او پس از فرار از آنجا به پاریس رفت. در سال ۱۸۹۷ همراه عبدالله جودت و احمد روحی و تونالی حلمی و احمد نوری و مصطفی راغب شعبه حزب اتحاد و ترقی را در ژنوایجاد کردند. او در نشریه عثمانی نیز همکاری میکرد و شعبه حزب رانیز در قاهره ایجاد کرد. و حکومت را ناراحت کرد. و دولت به آنها پیام داد اگر شعبه حزب را در قاهره تاسیس نکند ۷۸ زندان سیاسی در طرابلس را آزاد خواهد کرد و آنها نیز این پیشنهاد را قبول کردند. شکری نیز در سفارت عثمانی در رم سمت پزشکی دریافت کرد. او سرانجام در سال ۱۹۰۲ در سن رومئو ایتالیا از دنیا رفت.

مصطفی کمال پاشا (آتا توک):

در سال ۱۸۸۱ در شهر سلاتیک، کشور یونان و محله قوجا قاسم پاشا بدنیا آمد. بعض مانند کریل گلس او را «آلبانیایی»^{۱۰۶} و یا مانند گرشوم اسچولم اورا «صرب»^{۱۰۷} و برخی نیز اوراتر کمن میدانند. نامش پدرش علیرضا و اهل (یوخاری داربه) بود. نام مادرش نیز زیبده بود. فارغ التحصیل مدرسه رشدیه عسگری سلاتیک و مانستیر عسگری و کوللی عسگری مکتبی و مدرسه جنگ و آکادمی جنگ است. در سال ۱۹۰۷ جمعیت وطن و آزادی را پایه گذاری کرد. در سال ۱۹۰۸ عضو اتحاد و ترقی گردید. در سال ۱۹۰۸ پس از اعلام مشروطیت دوم از سوی حزب عازم طرابلس جهت بررسی وضع سیاسیون تبعیدی شد. او از پله‌های ترقی را در ارتش به مرور بالا رفت و در سال ۱۹۱۱ به عنوان فرمانده کل در استانبول حکم گرفت^{۱۰۸}

در سال ۱۹۱۱ در جنگ طرابلس همراه با اتحادچهایی مانند انور و فواد و فتحی اوکیار شرکت جست. در جنگ قراداگرو نیز شرکت جست که پس از رضایت بر صلح بازگشتند. در جنگهای بالکان ژنرال جورجیف کواچف بلغار را شکست داد و در جنگ دوم بالکان وارد ادیرنه شد. در سال ۱۹۱۳ پس اط آتش بس صوفیه زیر نظر سفیر ترکیه در صوفیه فتحی بی کار کرد و پس از آن به درجه سرهنگی رسید. در سال ۱۹۱۵ در اثنای جنگ جهانی در تکفورdag فرمانده گروهان ۱۹ شد. در سال ۱۹۱۵ در نبرد چاناك قلعه مصطفی کمال توانست نیروهای بریتانیایی را شکست دهد. در سال ۱۹۱۶ لقب پاشا گرفت. در سال ۱۹۱۸ در جبهه فلسطین شرکت کرد. پس از شکست عثمانی در جنگ و کنفرانس‌های مختلف مانند سور در جنگهای مختلف (قورتولوش) در سالهای ۱۹۲۰-۱۹۲۳ حاکمیت ترکیه را حفظ کرد. در این نبرد، ترکها که بعد از شکست عثمانی در جنگ جهانی اول برای حفظ مرزهای خود تلاش می‌کنند از سوی یک ارتش چند ملیتی مجهز

مورد هجوم قرار می‌گیرند. جنگی که از سال ۱۹۱۹ آغاز شد و در سال ۱۹۲۲ با پیروزی ملت ترکیه به پایان رسید. کشورهای مهاجم در این جنگ عبارت بودند از فرانسه، یونان، بریتانیا، ایتالیا و جمهوری ارمنستان، که ضعف عثمانی را بعد از پایان جنگ جهانی فرصت مغتنمی دانسته و به چندپاره کردن ترکیه می‌اندیشیدند. این کشورها با این هدف بخشهای بزرگی از ترکیه را به تصرف خود در آوردند. فرماندهی ارتش ترکیه در آن جنگ را مصطفی کمال آتاترک بنیانگذار جمهوری نوین ترکیه بر عهده داشت. و سرانجام با امضای قراردادهای موادانیا در سال ۱۹۲۲ و عهدنامه لوزان در سال ۱۹۲۳، این نبرد با خروج نیروهای مت加وز، به سود ترکیه به اتمام رسید. در این جنگ، مردم ترک برگی از تاریخ را رقم زدند و با رشد تهایشان از مام میهن دفاع کردند. (یکی از این قهرمانان، زنی است که دوشادوش مردان در صفت مقدم نبرد قورتولوش حضور داشته است: حلیمه چاووش. او یک زن است، زنی که در جنگ رهایی بخش ترکیه (نبرد قورتولوش=رهایی) لباس مردانه پوشید و به خط مقدم جبهه رفت. او زنی بود که مهمات به جبهه‌ها حمل می‌کرد. حلیمه چاووش، زنی از زنان ترکیه. حلیمه چاووش به هنگام بمباران "اینه بولو" توسط کشیهای مت加وز یونان زخمی می‌شود و اکنون یاد و خاطره این گروهبان زن را دختر معنوی اش و نوه‌اش زنده نگاه می‌دارند) و در سال ۱۹۲۳ جمهوری ترکیه را اعلام کرد. از سال ۱۹۲۳ لغایت ۱۹۳۸ رئیس جمهور جمهوری ترکیه بود. از جمله کارهای او تغییرات اساسی در کشور و مدرنیزه کردن ترکیه و تغییر الفبا را می‌شود ذکر کرد. او در سال ۱۹۳۸ در دلمه باğچه در گذشت. البته شرح و توضیح زندگانی آتاترک بسیار مفصل است که بنده صرف آشنایی با یکی از اعضای اتحاد و ترقی خلاصه‌ای از زندگی او را ذکر کردم. دکتر شاو در کتاب امپراتوری تا جمهوریت: جنگ رهایی بخش ملت ترک: ۱۹۱۸-۱۹۲۳ مینویسد: «در خصوص در ک آتاتورک از موضوع لایسیزم و اعمال آن نیز می‌توان گفت که آتاتورک موضوع لایسیزم را بیشتر از منظر مدرنیزم تعریف

نمود. وی بر عکس سیاست اتحاد جماهیری شوروی، هرگز به نفی دین اسلام پرداخت. بر عکس کوشید تا بنحوی که در پیشرفت دولت مدرن ترک سهمی داشته باشد از قوانین دین اسلام یاری جوید"^{۱۰۹}

اما در این اثنا تا رسیدن به جمهوری ترکیه مراودات با ارامنه و روسها و دنیای غرب چگونه بود.

کنفراس باطوم:

در ۱۱ می ۱۹۱۸ خلیل بیگ وزیر عدیله ترکیه و واهب پاشا با فچن کلی و خاچازنولی و رسولزاده نمایندگان قفقاز در باطوم ملاقات میکنند ژنرال فون لوسوی آلمانی نیز در مذاکرات حاضر است. اصرار قفقازیها بر ادامه پیمان برست-لیتوفسک است ولی ترکها بعلت رد پیمان توسط سئیم "مجلس قفقاز" ادامه آنرا مردود میدانند. نواحی آخال کلک و آخال تسیخ و ۲۵ کیلومتر منطقه از راه آهن الکساندرپل به ترکیه ملحق میشود.

ارامنه این پیمان را میپذیرند ولی آندرانیک دست به شورش میزنند و به نخجوان حمله میکنند تا با انگلیسها متحد شود. پس از این پیمان است که استقلال سه جمهوری قفقاز آذربایجان و ارمنستان و گرجستان اعلام میشود. ارامنه دستپاچه در ۲۸ می سال ۱۹۱۷ پس از استقلال دو جمهوری دیگر اعلام استقلال مینماید. رسول زاده بعد از انحلال فدراسیون ماوراء قفقاز در ۲۸ می ۱۹۱۸ به رهبری "شورای ملی" آذربایجان برگزیده میشود. شورای ملی بر هبری رسول زاده استقلال جمهوری آذربایجان را اعلام میکند. رسول زاده در سال ۱۹۲۰ بدنبال سقوط جمهوری آذربایجان دستگیر، ولی دوستی او با استالین سبب آزادی اش میشود. چرا که او هم یک بار در دوره تزار استالین را که فراری بوده امان داده استالبله در خصوص تاسیس و سقوط دولت دو ساله جمهوری آذربایجان میتوان به نقش شخص استالین اشاره نمود او با نام ژوزف (یوسف) ویسارینویچ جوگاشویلی به دنیا

آمد و در سال ۱۹۲۲ به مقام دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی رسید. پس از مرگ ولادیمیر ایل یا نویچ ملقب به لینین، استالین موفق شد در مبارزه قدرت در دهه ۲۰ بر لئون تروتسکی (رهبر چکا) پیروز شود و رهبری حزب را در دست گیرد. استالین در مبارزه قدرت؛ با چراغ سبز نشان دادن به جریانهای استقلال طلبانه؛ برای پیروزی بر تروتسکی که از اعضای موثر در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و رقیب استالین بود تلاش کرد و به نظر می‌رسد دوستی او و محمد امین رسول زاده در تاسیس دولت مستقل آذربایجان تاثیرگذار بوده است. با این حال بعداز راحت شدن خیال استالین از حذف رقبا؛ در سقوط دولت آذربایجان توسط واحدهای ارتش سرخ نیز بی تاثیر نبوده است. او از ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۳ عضوی از شورای نظامی انقلابی محسوب می‌گردید. در اینجا لازم است در خصوص بنیانگذار اصلی «حزب اسلامی و دموکرات مساوات» که بعدها با نام «حزب دموکراتیک فدرالیستهای مساوات ترک» ادامه حیات داد توضیحاتی ارائه گردد. محمد امین رسول زاده از بنیانگذاران جمهوری آذربایجان؛ در تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۸۸۴ در منطقه "نوخان" (نژدیک باکو) بدنبال آمد. محمد امین تحصیلات اولیه خود را در مدرسه روس- مسلمان آغاز و سپس در "کالج حرفه‌ای" (اکنون کالج نفت نامیده می‌شود: نفت یونیورسیته سی) ادامه داد.

رسول زاده در جریان انقلاب ۱۹۰۵ روسیه در باکو، بهنگامی که پلیس در جستجوی استالین بعنوان یکی از محركین اصلی شورش بود، جان او را نجات داد. رسول زاده بعد از انقلاب فعالیت روزنامه نگاری خود را ادامه داد. اولین نمایشنامه معروف او بنام "نوری در تاریکی" در سال ۱۹۰۸ در باکو روی صحنه رفت. در سال ۱۹۰۹ برای شرکت در قیام ستارخان رهبر قیام مشروطه آذربایجان راهی ایران شد. زمانیکه در ایران بود روزنامه "ایران نو" ارگان حزب دموکرات ایران را تأسیس نمود. رسول زاده در سال ۱۹۱۱ وقتی قشون روس وارد آذربایجان شد، راهی استانبول گردید، جائیکه آثار او در

نشریات مختلف عثمانی منتشر میگردید. رسول زاده بدنیال عفو عمومی که به مناسبت ۳۰۰ مین سال تأسیس خاندان رومانف اعلام گردید به باکو باز گشت. رسول زاده در سال ۱۹۲۰ بدنیال سقوط جمهوری آذربایجان دستگیر، ولی دوستی او با استالین سبب آزادی اش میشود و بالاخره در سال ۱۹۵۵ در آنکارا وفات یافت.

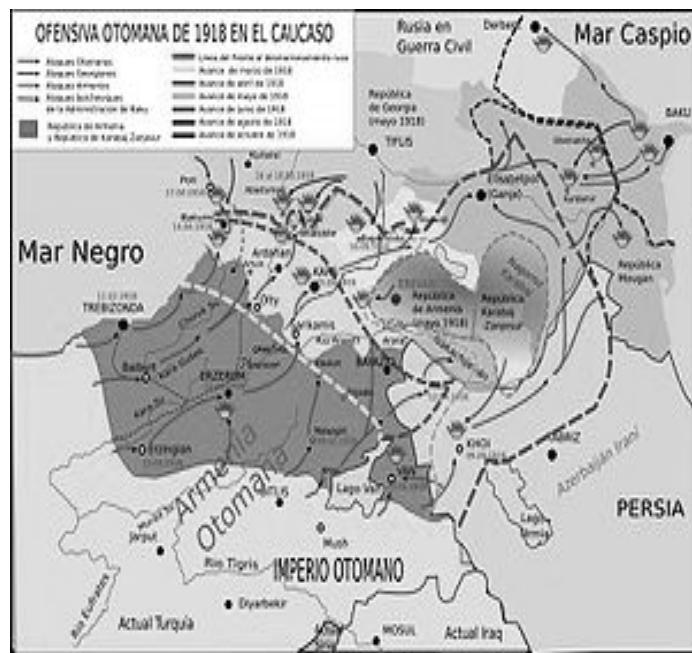
روشنفکران قفقاز بعد از قرار داد ترکمنچای و واگذاری سرزمینهای ایرانی به روسها عموماً به دلیل نا رضایتی از سیطره روسها بر سرزمین مادری خود و نیز به دلایل مذهبی به دو دسته تقسیم شدند؛ دسته‌ای با مشاهده وضع موجود در ایران و ضعف حاکم بر دستگاه حاکم آن زمان امید خود را نسبت به ایران از دست دادند و به ترکیه متمایل شدند و گروه دیگر همچنان به بازگشت به دامان ایران بزرگ امیدوار بودند که این گروه نیز به تدریج در اثر ضعف دولت قاجار و نفوذ هر چه بیشتر بیگانگان در کشور ایران به ترکها روی آوردند و ترکان نیز از این حادثه بهره برداری نمودند. محمد امین رسول زاده به عنوان یک روشنفکر قفقازی در ابتدا نجات سرزمین خود را در بازگشت سرزمینهای جدا شده به ایران می‌دانست لیکن بعد از تلاشهای فراوان که نمونه آن بازگشت به ایران و مبارزه در جریان مشروطیت می‌باشد به دلیل عدم وصول به نتایج مورد نظر که همان رهایی سرزمینهای مسلمان نشین قفقاز از سیطره روسها بود؛ به ترکیه روی آورد و درنهایت با خواست و در راستای سیاستهای ترکیه در بخشی از سرزمین قفقاز که تا آن زمان (۱۹۱۸ م) آران و شیروان خوانده می‌شد جمهوری آذربایجان را تاسیس کرد او که در سال ۱۹۰۲ «سازمان جوانان مسلمان» را بنیان گذاشت که از جمله اهداف آن، چاپ و پخش بیانیه و تبلیغ در بین کارگران کارخانه‌ها بود و در این راستا نشریه‌ای بنام «همت» انتشار داد که بعدها «تکامل» شد. او در سال ۱۹۰۵ در جریان مبارزات انقلابی خود با استالین آشنا شد. آن موقع هر دو ۲۰ ساله بودند و رسول زاده به عنوان روزنامه‌نگار کار می‌کرد. او مقاله‌هایی را برای انواع روزنامه‌های مخالف می‌نوشت و با گروه مساوات آذربایجان همکاری

داشت. استالین نیز در باکو بود و کارگران شرکت نفت را علیه سرمایه‌داری و تزار سازماندهی می‌کرد. زمانی که مقامات رسمی روسیه تلاش کردند استالین را دستگیر و زندانی نمایند، رسولزاده او را در آپارتمان شخصی اش پنهان کرده و جانش را نجات داده بود. در ۱۹۰۶ در روزنامه «قلم» مقاله می‌نوشت و آنگاه به سردبیری موقت آن رسید. رسولزاده بعد از آزادی به مسکو می‌رود و به مدت دو سال بعنوان نماینده کمیسariای ملت‌ها در مسکو کار می‌کند و در سال ۱۹۲۲ بدنبال ماموریتی که به فنلاند فرستاده می‌شود هرگز به شوروی باز نمی‌گردد. رسولزاده بقیه عمر خود را در تبعید در لهستان (۱۹۳۸)، رومانی (۱۹۴۰) و بالاخره بعد از جنگ جهانی دوم در ترکیه (۱۹۴۷) می‌گذراند و در سال ۱۹۵۵ در آنکارا وفات می‌کند. البته در جلد دوم و مسائل مربوط به آذربایجان به طور کامل در مورد رسئلزاده و جمهوریش توضیح خواهیم داد. در اینجا فقط به یک جمله از رسولزلده بسته می‌کنم:

«در ایران که دنیا را با گذشته خود آراسته چه چیزی وجود دارد که در حال حاضر بتوان به آن افتخار نمود و به اعتبار آن ادعا کرد که "من نیز هستم؟" به هر طرفی که می‌نگریستی ظلم و استبداد، به هر جانبی که نظر می‌افکنی خرابه و ویرانه، به هر سمتی که روی می‌گرداندی، جهل و غفلت، و در هر سویی بطالت و کسالت به چشم می‌خورد». ^{۱۱۰}

این سخنان را محمد امین رسولزاده در چهارم ژوئیه ۱۹۰۶ (چهاردهم تیرماه ۱۲۸۵) در گزارشی برای روزنامه ارشاد نسبت به ظلم و فساد شاهان قجر نوشته است.

۱۹۱۸ / ۱۹۱۵



نقشه اعمالی در کنفرانس باطوم

جمهوریت:

در دومین کنگره ترکان جوان در پاریس این گروه نام حزب اتحاد و ترقی را برای خود برگزید. این تشکیلات گروههای مخالف دیگر را نیز به خود الحاق کرد. حتی در کنگره این حزب در سال ۱۹۰۷ گروههای مختلف من جمله فدراسیون انقلابی ارمنی یعنی داشناکسیون نیز ملحق شد!

داشناکها میخواستند با این کار ضرب شستی به عبدالحمید نشان بدند با سوار شدن بر موج حرکات اتحاد و ترقی.

در سال ۱۹۰۳ پس از شورش‌های مقدونیه این حرکات جدی تر شد و درون ارتش و سایر نقاط گروههای شورشی و مخفی قوت گرفتند. با این پشتونهای اتحاد و ترقی در سال ۱۹۰۸ با سرکردگی محمد طلعت، مصطفی کمال، جاوید و رحمی و شکری مبانی انقلاب را پایه گذاری کردند.

البته کاظم کارابکیر (قره بکیر) نیز که از سران ارتش بود مصطفی کمال پاشا (آتا ترک) را حمایت میکرد. پس از مشروطیت دوم در سال ۱۹۰۸ اتحاد و ترقی مستقیماً وارد عرصه نشد و با دولت حسین حلمی پاشا، ابراهیم حقی پاشا و سعید پاشا حکومت را مخفیانه اداره کرد. در انتخابات ۱۹۰۸ مجلس مبعوثان اکثریت اعضاء را نفرات اتحاد و ترقی تشکیل میدادند. این حزب به علت کنترل مخفی دولت و عدم افشاء سران خود در سال ۱۹۰۹ نام رجال غیب (مردان مخفی) را گرفت. کشته شدن یک روزنامه نگار توسط حزب، شورش ۳۱ مارس واکاسی را سبب شد که این شورش توسط ارتش سرکوب شد. از این به بعد حزب با اقتدار پیش رفت و محمد رشاد در حکومت برگ برنده آنان بود. پس از فشاری که توسط گروه "خلاصکار ضابطان" که یک گروه نظامی بود سعید پاشا از حکومت استغفا و قاضی احمد مختار پاشا به حکومت رسید. قاضی احمد مخالف سخت اتحاد و ترقی بود. حزب اما متوقف نشد و پس از جنگ بالکان در سال ۱۹۱۲ سعی در جذب افسران ارتش و سران حکومت کرد.

در سال ۱۹۱۳ به باب علی هجوم شد. باب علی مقر صدارت در دولت عثمانی بود. ژنرال انور به مقر نظام پاشا وزیر جنگ حمله و او را کشت. مهاجمین با حمله به مقر صدر اعظم کامل پاشا اورا مجبور به استغفا نمودند. این حادثه راه فروپاشی عثمانی را هموار کرد. اتحاد و ترقی با یک کودتای نظامی دولت را در اختیار گرفت.

اتحاد و ترقی با کودتای خود محمود شوکت پاشا را به قدرت رساند. در اثرانویه ۱۹۱۳ پس از کشته شدن محمود شوکت در یک سوئ قصد سعید حلیم پاشا به قدرت

رسید یعنی چرخه قدرت در اختیار اتحاد و ترقی بود هر کسی میرفت جای او را یکی از اعضای حزب میگرفت. در این دوران تمام روزنامه‌های مخالف بسته شدند. بعدها اتحاد و ترقی مواضع خود را به صورت زیر خلاصه کرد:

- تقویت قوای نظامی

- نزدیکی به المانها

ملیت گرایی و وطن پرستی و اسلام گرایی بر مبانی عقاید ضیا گوگ آلب، احمد آقا اوغلو، محمد امین یورداکول، یونس نادی، خالده ادیب و شاعر محمد عاکف ارسوی (شاعر ملی ترک و سراینده سرود ملی آن کشور) مدرنیزه کردن مدارس نظامند - کردن حقوق خانواده از جمله موارد انجام شده در زمان آنان میتوان به تهجیر اشاره کرد که در سال ۱۹۱۵ صورت گرفت که تاکنون مهمترین بحث ارمنی بوده است. اتحاد ترقی نیز با قانون تقریر سکون راه خود را پایان داد. البته بحث در مورد لاین حزب زیاد است و در مجال این کتاب نیست لذا فقط صرف آشنایی با این حزب خلاصه‌ای از تاریخچه آن نقل شد. موضوع مرتبط این کتاب با حزب فقط در مورد مساله ارامنه است و تهجیری که صورت گرفته است. که این قانون تنها در جهت دور کردن ارامنه مایل به روسهای هم کیش خود از میادین نبرد توسط محمد رشاد صورت گرفت و سیاستهای اتحاد و ترقی نمیتواند این فرمان را تحت تاثیر قرار دهد و انرا یک فرمان مغبوضانه نام دهد. البته ارامنه معتقد بر دخالت اتحاد و ترقی بویژه گروهک سری آنان بنام (تشکیلات مخصوصه) در کشتار ارامنه و تهجیر میباشد. این تشکیلات در ۵ آگوست ۱۹۱۴ تشکیل و با انحلال اتحاد و ترقی نیز از بین رفت. «تنها نفر غیر ترک که در مورد تشکیلات مخصوصه تحقیق جامعی کرده است فیلیپ استودارد است بر عدم دخالت تشکیلات مخصوصه بر مهاجرت ارامنه صحه میگذارد.»^{۱۱۱}

«حتی گونتر لویی در دیداری که در سال ۲۰۰۱ با "استود دارد" انجام داده بود بر عقیده سابق وی اشاره میکرد. طبق ادعای ارامنه پس از حکومت طلعت پاشا، احمد عزت پاشا تمام پرونده های مزبور طبق تشکیلات مخصوصه را نابود کرده است. موارد اشاره آنان به نامه های دروغین اندوینیان است که گونتر لویی مورخ شهر آنان را کذب و بر اساس ادعاهای بی پایه و اها کانداریان میداند.»^{۱۱۲}

منابع و کتاب شناسی:

- ١-(آتم او غلان مدلی، تاریخ واقعی ارامنه، ص ٩، باکو (٢٠٠٥)
- ٢- большая медицинская энциклопедия. e19.изд3
٣-(کاراکاشیان، استوریا وستاچنوگو ووپروس، لندن (١٩٠٥)
٤-(کاپاچیان، گ، هایسا، کولویت آرمنیا، ص ٦٤، ایروان (١٩٤٨)
٥-دیاکونف.پردویکتوریا... ص ٢٢٦.چاپ مسکو.متن روسی
٦-(تاریخ واقعی ارامنه.آتم او غلان مدلی.ص ٧.چاپ باکو (٢٠٠٦)
٧-(مانیک آبیان.ایستوریا آرمینسکوی.١٩٧٥.مسکو.ص ١١)
- ٨- CARRIERE، Auguste-; Moise de Khoren et la Généalogie Patriarcale ،Paris 1896(
٩-(آوتیسان.اسامی خانوادگی ارمنی .بزبان ارمنی.ایروان (١٩٨٧.ص ١١٢-١١٤)
١٠-(یساین، آغاسی.مسائل ارمنی و دیپلماسی جهانی .ایروان (١٩٦٥.بزبان ارمنی.ص (٢٤)
- ١١-(ارمیان.سی.تی. ناشستویه کمیریجر.ای.سکفسکیخ پلمن، ایستریکو -فیلو لو گیچسکی ژیرنال، ١٩٦٨.شماره ٢ ص ٩٣-٩٤)
- ١٢-Gurun. Kamurun :" Armenian File". Ankara. 1982 Int : WWW. mfa. gov. tr / grupe /)
١٣-(ارمیان، سیرارپی درنرسیانه، ترجمه مسعود رجب نیا،)
١٤-(تاریخ ارمنستان، موسس خورناتی (موسی خورنی)، ترجمه و حواشی از گئورکی نعلبندیان استاد دانشگاه دولتی یروان، اداره نشریات دانشگاه یروان، یروان، ١٩٨٤، ص (٣٨).
- ١٥- همان منبع ص ٣٠

- ۱۶- هراند (پاسدر ماجیان، ص ۱۳۶) تاریخ ارمنستان. ترجمه قاضی. تهران
- ۱۷- (تاریخ سیاسی و اجتماعی ارامنه، ص ۱۸-۱۹) پاسدر ماجیان
- ۱۸- همان ص ۱۸
- ۱۹- (آتم اوغلان مدلی، تاریخ واقعی ارامنه، ص ۱۳، باکو ۲۰۰۵)
- ۲۰- (حسنی جمیل، نگاهی به روابط روس و ارمنی و ترکیه: در طی ۱۹۱۵ الی ۱۹۲۱، باکو، ۲۰۰۲)
- ۲۱- نوری زاده، احمد؛ تاریخ و فرهنگ ارمنستان، تهران، نشر چشمه، چاپ اول، (۱۳۷۶، ص ۱۴)
- ۲۲- (الکساندر هوویان، ارامنه ایران ص ۷، نشر هرمس ۱۳۸۴، تهران)
- ۲۳- (تاریخ سیاسی- اجتماعی ارامنه-الکساندر پادماگریان) همچنین پادماگریان از نفوذ و تسلط هخامنشیان بر ارمنستان (۳۰-۵۱۸ ق م)
- ۲۴- ر. ک. (هوویان. ارامنه ایران. ص ۷. هرمس ۱۳۸۴)
- ۲۵- (آذربایجان تاریخی، فریدون آغاسی اوبلو، باکو ۲۰۰۷)
- ۲۶- (آرخیو و نشنی پولیتیکی روسيسکوی فدرالشي. پولیتارخیو، دی ۳۴۳۳، دی ۶۰. ايز پیسبما نیلدا. شماره ۱۶۱)
- ۲۷- هراند پاسدر ماجیان. تاریخ ارمنستان. ترجمه محمد قاضی. نشر تاریخ ۱۳۶۶
- ۲۸- (مدلی. تاریخ ارامنه. باکو ۲۰۰۶ ص ۲۶)
- ۲۹- (مک کارتی جاستین. ترکان و ارامنه. ۱۹۹۶. ص ۲۲۴-۲۲۵)
- ۳۰- (هوویان. ارامنه ایران ص ۱. نشر هرمس ۱۳۸۴)
- ۳۱- (مدلی. تاریخ ارامنه. ۲۰۰۶ باکو ص ۲۹)
- ۳۲- همان ص ۲۹
- ۳۳- (فاوست بوزند. کا ان. ۳. ص ۱۸. چاپ مسکو. روسی)
- ۳۴- (فاوست بوزند. ج ۵ ص ۳۴. مسکو. روسی)
- ۳۵- (فایکل اریک. اون ماتل دلا ترور) (افسانخ نسل کشی)
- ۳۶- (ایستوریا آلبانی. ج ۱. ص ۱۲. مسکو. روسی)

٣٧-(سدات لاچین. قدرتها و دروغهای ارامنه. آنکارا. ت. ر. ت. ٢٠٠٤ ص ٢٠٠)

٣٨-(تاریخ ارامنه. پادماگریان ص ٤٧)

٣٩-(ص. همان)

٤٠-(ص. همان. ص)

٤١-(تاریخ ارامنه. پادماگریان ص ٤٩)

٤٢-(ص. همان ص)

43- Çarıkçıyan ‘Komidos; Türk Devleti Hizmetinde Ermeniler (1453-1953)’ İstanbul 1953

44- British Documents on Ottoman Armenians (4cilt) ، 1983 ، 1989 ، 1990 ‘Türk Tarih Kurumu

45- Göyünç ‘Nejat; Osmanlı İdaresinde Ermeniler ، 1983-4)

٤٦-(پادماگریان ص ١٢)

٤٧-(ص. همان ص ٤٦)

Агаян Ц.П. Победа советской власти и возрождение армянского народа. М. ، 1981 ، с.16.

٤٨- منبع روسي فوق الذكر

٤٩-(ص. همان منبع ص ٤٧)

٥٠-(پادماگریان ص ١٧)

٥١- آتم اوغلان مدللی، ارمیلرین گرچک تاریخی ، باکو، ٢٠٠٦، ص ٦٣)

٥٢-(پرونده ارامنه، کامران گورون، استانبول ١٩٨٨، چاپ چهارم، ص ٥٨)

٥٣-(واقعیت ارامنه در قبال ترکیه، ١٩٨٤، ص ١٠، ١١،)

٥٤- گورگ چاوچاواذه. فریاد سنگها. تفلیس- ١٨٨٧-

٥٥-(قتل عام ارامنه و امپراطوری عثمانی. ایروان. ١٩٨٣. ص ٦٠٦)

٥٦-(وال. ولیچکو. قفقاز. سنت پترزبورگ. ١٩٠٤. ص ٧٣)

٥٧-(ص. همان ص ٧٣)

٥٨-(مسئله نا تمام ارمنی، ٢٠٠٢، ص ١٢، صادق فریدون اوغلو) استانبول

۵۹- والو- ولیچکو. قفقاز- مسکو- ۱۹۰۴

60- Akif Asırı، Turkun Xocalı Soyqırımı، Bakı 2005، S.12

۶۱- همان منبع ص ۳۳

۶۲- (گیربیویادف، خاطرات روسیه، ص ۷۳ تهران ۱۹۷۱)

۶۳- ناصر نجمی. ایران در طوفان. تهران

64- McCarthy. Death and Exile. p. 197.

۶۵- (هووانس شاهخطایان، تاریخ اجمیادزین و وقایع آرارات، جلد ۲، صفحه

(۱۹۲۱، ایروان، ۷۶۶/۷۶۵)

۶۶- تاریخ ارمنستان، پاسدر ماجیان، محمد قاضی، انتشارات زرین، ۱۳۶۹

۶۷- (تاریخ ارمنستان، پاسدر ماجیان، محمد قاضی، انتشارات زرین، ۱۳۶۹،

صفحه ۳۹۴)

۶۸- چکیده تاریخ تجزیه ایران؛ دکتر هوشنگ طالع؛ چ او؛ انتشارات سمرقند ۱۳۸۰

۶۹- ارامنه- ساموئل آ. ویمز. ص ۱۸۳

۷۰- آتم اوغلان مدلی، ارمنیلرین گرچک تاریخی، ص ۱۱۱

۷۱- (آرمیانسکس ژنوسید، میف آی ریلنوت، باکو، ۱۹۹۲، ص ۱۳۹)

72- Sakarya Em. Tümg. İhsan; Belgelerle Ermeni Sorunu ،
Genelkurmay ATASE Yayınları Genelkurmay Basimevi Ankara
1984 2. Baskı s. 76-87

73- Uras Esat; Tarihte Ermeniler ve Ermeni Meselesi Belge
Yayınları İstanbul 1987 s. 432-442

74- Эзов Г.А. Сношения Петра Великого с армян-
ским народом. СПб. 1898 с.201

75- International Terrorism And)

The Drug Connection n1 S.100 Dikran Kevorkyan :
Contemporary Aspects of Armenian Terrorism (Symposium on
International Terrorism Ankara – 1984)

76- Erich Feigl. "A Myth of Terror" Zeitgeschichte 1987.

۷۷- (کی یونگ لی، تولد مساله ارامنه، آنکارا، ۱۹۹۸، ص ۷۱)

78- Dr.Rifat Ucarol 'Siyasi Tarih 'S. 420

(آ.دی.نوویچف ، تورسیا ، کراکتاکیا ایستوریا، مسکو ، ۱۹۶۵ ، س ۱۰۶)-۷۹

(مساله ارمنه در پرونده‌ها ، آنکارا ، ۱۹۸۴ ، ص ۹۷ - ۹۸)-۸۰

81- Pasdermadjian.histoire del armenie-ze edit.rerue.libraire orientale.paris.1964.p325

- دیاپورای ارمنه (۱۹۱۵-۲۰۰۰) پرسور وی. بی. برخورداریان و توسط ادوارد

لوکونیان جمع اوری شده است. صص ۱۷۹-۱۸۱

۱۸۸-همان.ص

84- Secil akgun.general harbordun anadolu gezisi ve ermeni meselesine dair raporu.istanbul 1981)

85- Belge Murat (2000). *İstanbul Gezi Rehberi. İstanbul: Tarih Vakfi Yurt Yayınları*

(مقاله حاکمیت از فرازو فرود.سیروس غفاریان.روزنامه اعتماد.۹ آذر (۱۳۸۸)-۸۶

87- Zürcher Erik J. (1997 (3. baskı)). *Turkey:A Modern History. Londra: I. B. Tauris*

- علی رضا سلطان شاهی - پان ترکیسم و یهود - کیهان هوایی - شماره ۱۲۷۴ - ۲۶

۸۸- فروردین ۱۳۷۷ - ۹ ر

(توحید ملک زاده دیلمقانی.آذربایجان در جنگ جهانی دوم و فجایع

جیلولوق.اختر تبریز. (۱۳۸۷)

90- Halaçoğlu Prof. Dr. Yusuf-; Ermeni Tehcirine Dair Gerçekler (1915) 'TTK Yayıni 'Ankara 2001

91- Les sovenirs -naim beydans documents officiels concernant les massacres arménies par a.andonian-paris.1920(p.26.traduction modifiee

92- Arşavir Ərəcian 'Bir Ermeni Tetörinin İtirafları 'S.141 (Kastən Yayınları ,İstanbul -1997)

93- Heath W. Lowry: Nineteenth and Twentieth Century Armenian Terrorism "Threads of Continuity' [international Terrorism –Symposium 'S.77]

- 94- A.Alper Gazigiray 'Osmanlılardan Günümüze Kadar Vesikalarla Ermeni Terörü'nün Kaynakları 'S.546-547 (Gözen Kitabevi 'İstanbul –1982)
- 95- Em. Orgeneral Ali Fuat Erden 'Birinci Dünya Harbinde Suriye Hatıraları 'S.120-121 (Birinci Cilt 'İstanbul – 1954)
(همان، ص ١٢١ -٩٦)
- 97- Em. Orgeneral Ali Fuat Erden 'Birinci Dünya Harbinde Suriye Hatıraları 'S.120-121 (Birinci Cilt 'İstanbul – 1954)
(ارمنستان-آردايان-گرجستان، سرژ آنایان، ص ٣٥ سال ١٣٦٠، نشر گستره -٩٨)
- 99- آ.مناتساکanian در کمونیست، مورخ ٢٧ نوامبر سال ١٩٦٣
(اسناد آرشیو وزارت خارجه فرانسه. پاریس. ارمنه-قفقاز ص ٣٤ سند ٨٩٤ -١٠٠)
- 101- ermeni prteleri –hudavendegar onur-burak.yayinlari-istanbul-2007)
- 102- ermeni hakkında- makaleler ve der lemeler-ataturk – univ-yay1978)
- 103- ataturkun isim babasi.agos gazetesi.sayı 110)
(لاموش، لثون، تاریخ ترکیه، ترجمة سعید نفیسی، تهران، ۱۳۱۶ ش؛ لویس، برنارد، ۱۳۷۲) -١٠٤
- 105- بیر سیاسی دوشونر اولاراک دکتر عبدالله جودت.نشریات اوچدا.استانبول. ١٩٨١.
- 106- Cyril Glassé 'Huston Smith ,*The new encyclopedia of Islam* 'Rowman Altamira ، 2003 ، 'p. 38
- 107-*Encyclopaedia Judaica* 'Gershon Scholem "Doenmeh" ، Vol. 6 'New York: Macmillan ، 1971 ، p. 151
- 108- tC. Genelkurmay Harp Tarihi Bağkanlığı Yayınları ,*Türk İstiklal Harbine Katılan Tümén ve Daha Üst Kademelevelsdeki Komutanların Biyografileri* 'Genkur. Basınevi 'Ankara ، 1972 ، s.1-17.

Ali Fuat Cebesoy ‘a.e.g. ‘s. 117-119

- ۱۰۹- جنگ رهایی بخش ملت ترک.شاو.استانبول.۲۰۰۸.چاپ پنجم.ص(۸۷۷)
- ۱۱۰- (گارشایی از انقلاب مشروطیت ایران)، محمد امین رسولزاده، برگردان از رحیم رئیس نیا، صفحه (۳۶)

111- Liman von Sanders, ‘Türkiye'de Beğenme, Yeditepe Yay. 2006 ‘s. 164-169 ve 194 vd.

112- Guenter Lewy Ermeni Soykırımına Yeniden Bir Bakış

فصل سوم:

آغاز نخستین شورش‌های ارامنه

از سال ۱۸۹۰ شورش‌های ارمنی در شهرهای قارص، یوزگات، سامسون، آداناو ارزروم و کایسری (قیصری) مشکلات بسیاری را برای دولت عثمانی ایجاد کرد. نویسنده انگلیسی لرد کینروس در سال ۱۹۷۷ در کتابی بنام (امپراطوری عثمانی در آتش) در صفحه ۶۰۳ آن که در نیویورک چاپ شد اینگونه مینویسد (البته این کتاب در سال ۱۹۹۹ بزیان روسی چاپ و در مسکو پخش گردید):

«مثل این است که شورش‌های کوم کاپی و ارزروم و چوروم و یوزگات و آданا و بانک عثمانی را ارامنه مرتکب نشده‌اند و مسلمین و پلیس آنان را ایجاد کرده‌اند.»^۱ کینروس فقط از کشته شدن ارامنه در حادثه زیتون صحبت به میان می‌آورد. در حادثه‌ای مثل بانک عثمانی مانند این است که مسلمانان در صدد کشتار ارامنه هستند و با پناه بردن به کلیسا خود را نجات میدهند ولی اگر انگونه بود مسلمین حتی میتوانستند آنان را در کلیسا نیز به قتل برسانند.

در مورد کشتارهای ارامنه کنسول روسیه در بیتلیس در تاریخ ۱۹ نوامبر سال ۱۹۱۲ در گزارش شماره ۶۳ خود اینگونه مینویسد:

«در سال ۱۸۹۵ اکثریت ارامنه کمیته چی‌ها را هم ناجیان ملت و هم هراس آفرینان نام نهادند. این کمیته جی‌ها همیشه آزاد بودند و هر کاری که میخواستند انجام میدادند. اوضاع ارامنه در عثمانی از اوضاع روستاییان در روسیه بسیار بهتر است. اگر فرض بر کشتار ارامنه توسط ترکها بگیریم هم اکنون اینچنین روستاهای باد ارامنه در ترکیه نبود.

بعد از شروع جنگ جهانی اول، ارتش یکم قفقاز روسیه متشکل از ۱۰۰ هزار نیروی پیاده ۱۵ هزار سواره و ۲۵۶ توب‌جنگی بود. علاوه بر اینها در سال ۱۹۱۴ ۱۵۰ هزار نیرو نیز

از قفقاز جمع اوری شد. همچنین داوطلبین ارمنی چهار "دروزینا" گردان نظامی تشکیل و به نیروهای روس پیوستند^۲

"گردانهای ارمنی را ژنرال نظرباکوف ارمنی راهبری میکرد. نظرباکوف مشاور ارشد ژنرال یودنیچ در امور آذربایجان و شرق ترکیه و قفقاز بود^۳. در آگوست ۱۹۱۴ در حمله به اهالی ماراش و زیتون چند صد مسلمان کشته و مقادیر زیادی مهمات نیز پس از باز پس گیری شهر از ارامنه در خانه‌های آنان یافت شد. ارامنه مناطق کارس و وان و بیتلیس را از آن خود میدانستند ولی طبق مدارک مسلمانان آن مناطق چه ترک و چه کرد قریب به ۸۰ درصد جمعیت آن شهرها را تشکیل میدادند.

جمال آنادول در صفحه ۲۶۵ کتاب پرونده ارامنه در روشنایی تاریخ اینگونه مینویسد: "در ۱۲ نوامبر سال ۱۹۱۴ هنگامیکه ارتض روس وارد مرزهای عثمانی شد، در حالیکه ارتض عثمانی با روسها در گیر بودند کمیته چیهای ارمنی به روستاها حمله کردند".

در تاریخ یکم آوریل سال ۱۹۱۴ وان تحت اشغال ارامنه در آمد. در تلگرافی فرماندهی روس وان ژنرال نیکولا یف به فرمانده لشکر قفقاز اینگونه مینویسد:

"در حالیکه گروهکهای ارمنی میخواستند غنایم را تصاحب کنند از طرف سر بازان روس به سمت آنان آتش گشوده میشود. جدای از این، این داوطلبان از هرگونه قتل و غارت لذت میبرند.^۴"

"ارامنه در هر شهری کلیه مساجد را ویران میکردند. و اجساد کشته شدگان مسلمان را در آتشی که در مساجد افروخته بودند می‌انداختند حتی زنان مسلمان برای اینکه تسلیم

۱۹۱۵/ ۴۶۶

ارامنه نشوند خودرا به رودخانه می‌انداختند. ارامنه در وان نزدیک به ۳۰۰۰۰ مسلمان را کشتند.^۵

در سال ۱۹۱۵ در حالیکه روسها با کمک ارامنه از شرق آساتولی نفوذ می‌کردند. فرانسوی‌ها و انگلیسها به سمت چنانک قلعه حمله ور شدند. در این نبرد ترکها به پیروزیهای بزرگی دست یافتند.



حکومت عثمانی در پی شورشها و قتل عام‌های مسلمان توسط ارامنه. اسقفهای ارمنی را احضار و به آنان هشدار داد. به خاطر همین در سال ۱۹۱۵ کلیه جمعیت‌های ارمنی را تعطیل و ۲۳۵ فعال ارمنی را به اتهام شورش علیه دولت دستگیر کرد. به خاطر همین و جهت پراکنده کردن ارامنه و دور کردن آنان از صحنه جنگ جهت ممانعت از کمک آنان به روسها قانون تهجیر یا مهاجرت اجباری برای ارامنه صادر شد.

قانون تهجیر (مهاجرت):

در ۱۳۱۴ سال اول روسها به شرق ترکیه هجوم برداشتند. در اثنای این حملات ارامنه آنان را بیش از هر کسی یاری کردند. کمیته چی‌های ارمنی شروع به کشتار در شهرهایی مانند کارس، ارض روم، وان و موش کردند. هزاران مسلمان از شرق به غرب فراری شدند. دولت ترکیه نیز جهت مقابله با یان کمکهای داخلی ارمنی و کشتار مسلمانان در تاریخ ۲۴ آوریل فرمان مشهور تهجیر را صادر کرد.

به خاطر دور کردن ارامنه از صحنه نبرد و شورش‌هایی که در جهت حمایت روسها انجام داده بودند این قانون تصویب شد. طبق این قانون ارامنه از مرزهای جبهه‌ای نبرد دور و به مناطق مرکزی منتقل گردیدند. طبق آرشیوهای بریتانیا هیچ گونه ضرری از جانب عثمانیها به کاروانهای تهجیر وارد نشد. ضمناً خانواده‌های زندانیان، سربازان، دکترها، ماموران راه اهن، یتیم‌ها، زنان بیویه، بیماران، معلولین، فقرا شامل قانون مهاجرت نگردیدند. این قانون فقط شامل مناطق شرقی که مواجه ارامنه با روسها را باعث می‌شد اجرا شد. نه در سایر مناطق تحت نفوذ عثمانیها. جهت نمونه به موارد مشابهی در دنیا اشاره می‌کنم:

در دسامبر سال ۱۹۴۱ پس از حمله ژاپن به آمریکایها، ژاپنیهای امریکایی تبار که در سواحل غربی بودند به مناطق داخلی مهاجرت داده شدند. بلکه پر زیست رو زولت در فرمان مورخه ۱۹ فوریه سال ۱۹۴۲ در شماره ۹۰۰۶ فرمان خصوصی خود در مورد

مهاجرت آنان امر کرده است. حتی روسها نیز مردم چچن و اینگوش را نیز بارها مهاجرت داده‌اند.

«در مورخه ۲۷ مارس ۱۹۱۵ طبق قانون تهجیر، ارامنه‌ای که از ولایات ارزروم، بیتلیس و وان خارج شده بودند به جنوب موصل، وان، زور، اورفا و کسانیکه از ماراش خارج شده بودند به شرق سوریه و شرق و جنوب شرق حلب منتقل شدند.

طبق آمارگیری دولت عثمانی در سال ۱۹۱۴ تعداد ارامنه کشور ۱,۲۲۱,۸۵۰ نفر می‌بایشد و کسانی از ارامنه که شامل قانون مهاجرت نشده‌اند شامل:

۸۲,۸۸۰ نفر در استانبول، ۱۹۹ در بورسا، ۴,۵۴۸ نفر در کوتاهیا، و ۲۳۷ نفر در آیدین که در مجموع می‌شود: ۱۶۷,۷۷۸ نفر^۹

«مورخ آمریکایی ساموئل در مورد تهجیر اینگونه مینویسد: "عثمانیها جهت حفظ امنیت ارتش خود ارامنه راه‌هجرت و کوچ میدادند. ارامنه جهت اثبات غیر معقول این مساله از اسناد ساختگی استفاده کرده‌اند»^۷

محققین آمریکایی بنام جاستین مککارتی مینویسند که: «آیا نسل کشی صورت گرفته است؟ باور آن سخت است. پس چرا هزاران ارمی ساکن ازمیر و استانبول کشته نشدن؟ در آناطولی شرقی هیچ نسلکشی سازمان یافته از جانب عثمانی نبوده است»^۸

حتی یک مولف ارمی بنام ماراگوسیان اینگونه مینویسد: «به آن ولایاتی که ولایات ارمی گفته می‌شود در واقع ۸۰۰ هزار نفر دارند.»^۹

در حالیکه ارامنه مدعی کشتار یک و نیم میلیون نفر هستند. از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۶ از شهرهای آدان، آنکارا، دورت یول، اسکی شهر، حلب، ایزمیت، کاراچیصاری صاحب، کاسرسی، ماموره العزیز، سیواس، ترابزون، یوزگات، کوتاهیا و بیرجیک در مجموع ۳۹۱,۰۴۰ نفر به نقاط مورد نظر اسکان مهاجرت داده شدند. از این تعداد ۳۵۶,۰۸۴ نفر به مقصد رسیده‌اند و متاسفانه بقیه در بین راه جان خود را از دست داده‌اند. یعنی حدود ۳۵۰۰۰

نفر در مهاجرت جان داده‌اند. در این آمار، آمار ارامنه حلب یعنی ۲۶,۰۶۴ نفر دخالت داده نشده‌اند. تلفات شامل ۵۰۰ نفر در اثر حمله راهزنان در بین راه ارزروم و ارزینجان، ۲۰۰۰ نفر در بین راه اورفا و حلب توسط راهزنان قبایل عرب بدوى، ۲۰۰۰ نفر نیز در ماردين توسط حرامى‌ها کشته شدند میباشد. این قانون که در جهت حفظ جان ارامنه بود حدود ۲۵ میلیون کوروش در سال ۱۹۱۵ و ۲۳۰ میلیون کوروش در سال ۱۹۱۶ برای عثمانی هزینه داشته است. اگر هدف عثمانی نابودی ارامنه بود آنان را کشتار میکرد نه هجرت. قانون تهجیر همچنین جهت جلوگیری از ایجاد یک ارمنستان مستقل در درون خاک عثمانی نیز بود. روسها نیز با وعده‌های پوچی که در مورد اعطای اراضی به ارامنه داده بودند آنان را در این را گمراه کرده و تشویق مضاعف می‌نمودند. دولت عثمانی این حوادث ارمنی ساز را در کتابی بنام "فعالیت‌های کمیته‌های ارمنی و حرکات احتلال قبل از اعلان فرمان مشروطیت" چاپ کرد.

فعالیت کمیته‌های ارمنی بعد از جنگ جهانی اول نیز پایدار بود «در سال ۱۹۲۰ یک کمیته ارمنی بنام "هانوف" ۱۲۰۰ مسلمان را در راه عزیمت به نخجوان به قتل رساندند که یکی از نمونه‌های این حوادث خونین است.^{۱۰}

همچنین در مورخه ۳ و ۷ مارس سال ۱۹۲۱ در ولایت ماموره العزیز (الازیق) در تلگرامی که نماینده والی ممتاز بی در مورد حمایت فرانسوی‌ها از ایجاد یک ارمنستان واحد از کیلیکیا تا آدانا را مورد توجه قرار میدهد.

بخاطر همین حوادث تنش زا فرماندهی قشون انور پاشا در تلگرافی به طلعت پاشا در مورخه ۲ می‌سال ۱۹۱۵ موارد متعددی را گزارش و اعلام نگرانی میکند:

17

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

«در اطراف دریاچه وان و محدوده‌های ایالت وان ارامنه در حال آماده شدن و جمع شدن هستند. در فکر خروج ارامنه جمع شده در این مکانها و پراکنده کردن آنان می‌باشم. طبق اطلاعات ارسالی از فرماندهی ارتض سوم عثمانی، روسها در مورخه ۲۰ آوریل سال ۱۹۱۵ مسلمان کشور خود را به صورت آواره و پریشان وارد مرزهای عثمانی کرده است. هم در جهت مقابله با این امر و حفظ هدف گفته شده فوق ارامنه کشور را به روسیه هجرت داده و یا آنان را در کشور در مناطق مختلف پراکنده سازیم. خواهش می‌کنم از این دو روش هر کدام که مناسب است را انتخاب کنید. اگر اشکالی ندارد خانواده ارامنه و اهالی مناطق شورش را به خارج (دور) از مرز (روسیه) بفرستیم و به جای آنان مسلمانان مهاجر آمده از خارج مرزها را اسکان دهیم»^{۱۱}

جرقه‌های اولیه مهاجرت با این تلگرام شروع شد. در تلگراف نمایان است که مهاجرت در مکانهای شورش خواهد بود و همینطور نیز شد. به خاطر وضعیت اضطراری مناطق جنگی و شورشها طلعت پاشا هنوز در حالیکه از مجلس جوابی دریافت نکرده بود شروع به اجرای تهجیر کرد و مسئولیت سنگین این امر را به تنهایی بر عهده گرفت.

ابتدا از وان و بیتلیس و ارض روم شروع کرد. طلعت پاشا در مورخه ۹ می‌سال ۱۹۱۵ در تلگراف رمزی به والی ارض روم "تحسین بی" والی وان "جودت بی" و والی بیتلیس "مصطفی عبدالخالق بی" آنان را از موضوع مطلع می‌کند.

همچنین طلعت پاشا در تلگراف رمزی به فرماندهان ارتض عثمانی در مورخه ۲۳ می‌سال ۱۹۱۵ مناطقی که باید خالی گردند را اینگونه بیان می‌کند:

- ۱- ایالات ارض روم (ارضنه الروم)، وان و بیتلیس
- ۲- به غیر از مرکز شهر مارаш، ایالت ماراش

۳- به غیر از مرکز ایالت حلب، ایالت حلب و اسکندریون، بیلان، جسرالشغور، انطاکیه و روستاهایش

۴- آدان، سیس (کوزان) و مرسین به جز مرکز شهرستان مرسین، ایالت آدان، مرسین، کوزان و جبل البرکت ارامنه مهاجر در روستاهای مناطق مهاجر پذیر اسکان داده شده و یا خانه‌های جدید برای آنان احداث خواهد شد به شرطی که بدلاً لیل امنیتی از راه آهن بغداد حداقل ۲۵ کیلومتر دور باشد.

«فرماندهی ارتش در نامه‌ای در مورخه ۲۶ می‌سال ۱۹۱۵ به نخست وزیری جهت جلوگیری از ایجاد اغتشاش توسط کاروانهای ارامنه مهاجر و درگیری آنان با بومیان چنین مینویسد:

۱- ارامنه ساکن در مناطق نباید از ۱۰ درصد کل اهای آن مکان بیشتر باشد.

۲- روستاهای احدائی برای ارامنه مهاجر نباید از ۵۰ خانه بیشتر باشد.

۳- ارامنه مهاجر به هر دلیل از جمله سیاحت و... نباید تعویض مکان نمایند»^{۱۲}

همچنین بدلیل افشاءی دخالت دول غربی در جهت ایجاد ارمنستان مستقل در خاک عثمانی، طلعت پاشا در نامه‌ای به نخست وزیری در مورخه ۲۶ می‌سال ۱۹۱۵ اینچنین مینویسد:

«استعمارگرانی که به خاک عثمانی چشم دوخته‌اند در بین هموطنان ارمنی ما اختلاف ایجاد کرده‌اند و آنان را جهت مقابله با ارتش ترک مهیا ساخته‌اند. در راه سربازگیری ایجاد اختلال کردند و بعضی از ارامنه شورشی شروع به جمع آوری مهمات نمودند و حتی بعضی از آنان در صفوف دشمن حاضر شدند. وهجوم مسلحانه به مردم معصوم نمودند. شهرها و روستاهارا قتل عام و سوزانند».

به خاطر همین ارامنه را به جهت جلوگیری از تماس با دشمن و ایجاد اختشاش به مناطق دیگر را طلعت پاشا پیشنهاد میدهد.

این نامه وزیر داخله در نامه‌ای دیگر و با همان بیان به مجلس توسط نخست وزیری ارسال میشود. در نامه نخست وزیر مطالب طلعت پاشا تایید و جهت ایجاد ثبات در کشور خواستار تصویب قانون تهجیر میگردد.

مجلس نیز در همان تاریخ قرار موافق را در زمینه مهاجرت ارامنه صادر میکند. در نامه‌ای که از نخست وزیری به وزرای خارجه و جنگ و مالیه در تاریخ ۳۰ می‌سال

۱۹۱۵ ارسال میشود در زمینه چگونگی و مراحل مهاجرت ارامنه توضیح داده میشود:

- الف- ارامنه باید به مناطق جدید با تامین جانی و مالی و راحتی منتقل شوند.
- ب- تا اسکان در محل جدید خورد و خوراک آنان تامین گردد.
- ج- در عوض اموال بجا گذاشته برای آنان املاک و اراضی اهدا خواهد شد.
- د- برای محتاجان از طرف حکومت خانه ساخته خواهد شد و لوازم کشاورزی جهت زراعت به آنان داده خواهد شد.

ه- اموال بجای مانده قابل حمل به آنان داده خواهد شد. اموال غیر قابل حمل پس از ارزش گذاری به مهاجرین مسلمان واگذار خواهد شد. اموال و املاک آنان مانند باغات و مزارع و مغازه‌ها و خانه و انبار و کارگاهها فروخته و مبالغ آن به صاحبان مهاجرشان برگردانده خواهد شد.

و- تمامی این موضوعات به اعضای کمیسیونهای ویژه انتقال و دستورات لازم در این زمینه صادر خواهد شد.^{۱۳}

متن قانون تهجیر:

در موقع جنگ بخارط مقابله با کسانی که مانع امور حکومتی میشوند. این قانون جهت همور نظامی اتخاذ میشود.

ماده یک:

در هنگام جنگ اگر ارتش و لشگر و اجزای آن، فرماندهان آن و سربازان آن از سوی اهالی دچار هرگونه تدبیرات مخالفت صورت گیرد در همان لحظه بشدت با نیروی نظامی با آنان برخورد خواهد شد. و هر کس تجاوز و مقاومت کند مأموران جهت تابودی فرمان دارند.

ماده دوم:

ارتش و سپاه مستقلش و فرماندهان گروهها بر حسب قوانین نظامی و یا اگر جاسوسی و خیانت هر یک از اهالی روستاهای را بصورت تکی یا جمعی حس کنند، میتوانند آنان را به محل دیگری منتقل کنند.

ماده سوم:

این قانون از تاریخ نشر معتبر است.

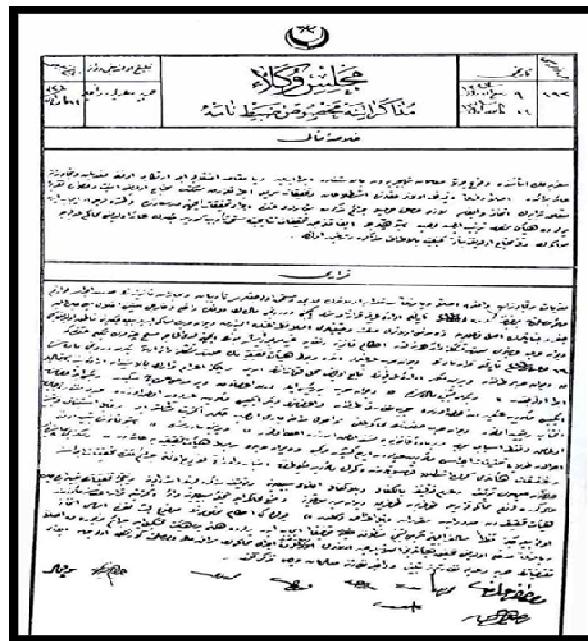
ماده چهارم:

نظرات بر حسن اجرا شدن این قانون فرمانده ارتش و وزیر جنگ مأمورند. و بر حسب مصوبه مجلس عمومی و بر حسب اضافت بر قوانین دولتی دستور آن را صادر میکنم.

۱۹۱۵/ ۴۷۶

محمد رشاد، صدر اعظم و فرمانده ارتش و وزیر جنگ: محمد سعید انور

این قانون بطور رسمی در مورخه ۱ ژانویه ۱۹۱۵ در روزنامه تقویم وقایع چاپ و علنی شد. در مورد اموال مهاجرین کمیسیون اموال مهاجرین با شرکت وزیر مالیه و وزیر امور اداری تشکیل شد. این اموال در دفاتری ثبت و در کلیساهاي منطقه نگهداری خواهند شد. يك نسخه از اين دفاتر در کمیسیون باقی خواهد ماند. اشیا نابود شونده و حیوانات فروخته و مبالغ آن محفوظ خواهد ماندو. کمیسیون مسئول حفظ اموال مهاجرین ارمنی خواهد بود.



مجازات افراد مخل در امر تهجیر دردادگاه

«دولت عثمانی هر فردی را از غیر ارمنیان که در امر تهجیر مداخله میکرد محاکمه مینمود که طبق استناد عثمانی ۱۳۹۷ نفر مامور حکومتی مجازات و ۴۰ نفر نیز در این امر اعدام شدند»

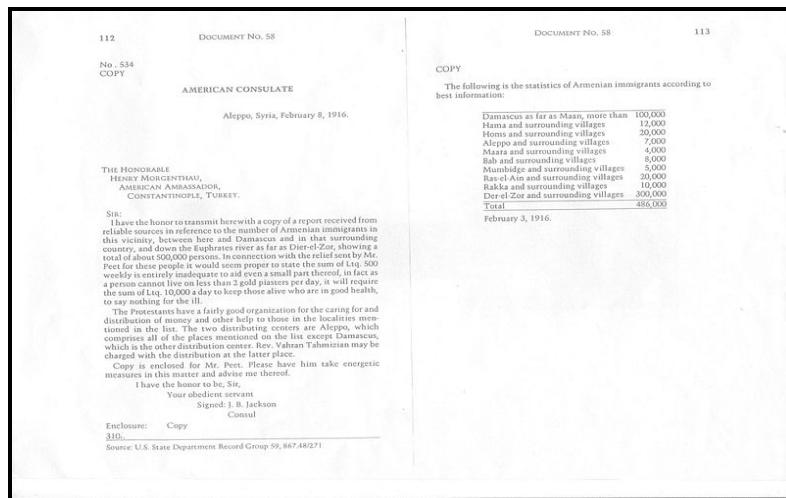
«از سوی دیگر از طرف مدیریت مهاجرین و اسکان عثمانی آقای شکری در تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۱۵ در تلگرامی که از حلب به آنکارا فرستاد تعداد مهاجرین در حلب را ۱۰۰۰۰۰ نفر اعلام میدارد.»

در این میان در موصل و حومه اش و همچنین شهر زور از دیار بکیر، ۱۲۰، ۰۰۰ نفر، در جیزره ۱۳۶، ۱۰۰ نفر اعلام شد.^{۱۴}

در مجموع بر اساس آرشیو استناد عثمانی تعداد ارمنه مهاجرت داده شده به مناطق مشخصه ۴۳۸، ۷۵۸ نفر میباشد و در حالیکه تعداد ارمنه ساکن ۳۸۲، ۱۴۸ نفر میباشد. یعنی یک چیزی حدود ۵۶۰۰۰ نفر اختلاف.

حال این اختلاف از کجا ناشی میشود؟ همانطور که قبل اشاره شد این مقدار بر اثر حملات قوافل بدوى و راهزنان در مسیرهای گفته شده کشته شده‌اند. البته بعضی از این افراد نیز در هنگام گزارش شکری پاشا هنوز وارد ولایت حلب نشده بودند. البته طبق استناد آرشیو دولت عثمانی منتشره در سال ۲۰۰۲ حدود ۵۰۰۰۰ ارمنی نیز به ارتش روس ملحق شده بودند که در آمار دخالت داده نشده‌اند.

۱۹۱۵/۴۷۸



در این سند اسناد دولت آمریکا ارمنی مهاجر را ۴۸۶۰۰۰ نفر اعلام میکند.

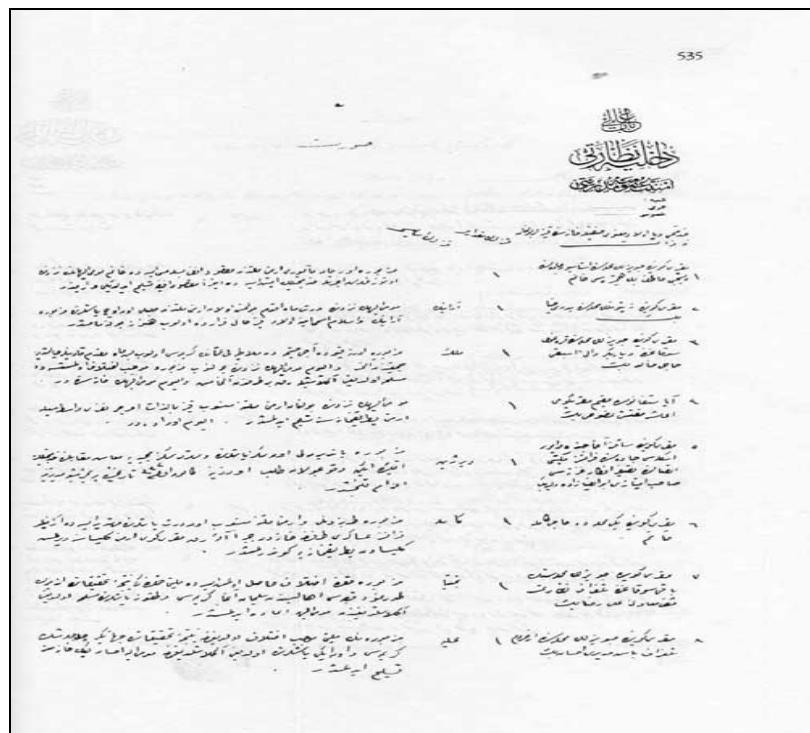
«در نامه‌ای که یک ارمنی ساکن آمریکا به وکیلش در ترکیه مینویسد این الحالات آماری کاملاً عیان است.

در این نامه مهاجرت ۵۰۰۰۰ ارمنی به آمریکا و اموزش در انگل و مجدداً مهاجرت به فرقه‌زار جهت کمک به روسها راذکر میکند. این نمونه‌ها زیاد است. بطور مثال یک ارمنی بنام آرتن هوتو میان که تاجر شهریست در نامه‌ای که به مدیریت امنیت در استانبول ارسال میکند و در آن فراری دادن ارمنی به آمریکا توسط او راذکر میکند^{۱۵}

FY9 / 1910

سندي در مورد مهاجرت ارامنه به آمريكا

همچنین در سند زیر مشاهده میکنیم که دولت عثمانی با کسانی که به قوافل مهاجرین ارمنی حمله میکنند چگونه برخوردمیکند. طبق اسناد در سال ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ حدود ۱,۶۷۳ نفر علیه ارامنه اقدامات غیر قانونی انجام دادند که در دادگاه نظامی عثمانی محاکمه شدند. از این تعداد ۶۷ نفر اعدام، ۵۲۴ نفر محبوس و ۶۸۰ محاکوم به بیگاری در معادن شدند. این محاکمه نشان از محافظت عثمانی از ارامنه تا رسیدن به نقطه اسکان است نه کشتار آنانکه اگر اینگونه نبود خود دولت راهزنان را تشویق میکرد تا به قافله ها حمله کنند.



لیست مسلمان حمله کننده به قافله‌های ارمنی

در محضر دادگاه نظامی عثمانی

کنسول آمریکا در شهر مرسین ادوارد ناتان در تاریخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۱۵ در گزارش خود از یک مهاجرت خوب جهت محافظت ارمنه نام میرد. اما این سختیهای مهاجرت تنها مخصوص ارمنه نبود بلکه مسلمانان و سربازان و ماموران نیز متهم آن بودند. مورخ آمریکایی بنام ادوارد جی. اریکسون اینگونه وقایع را تحلیل میکند:

«ترکها خواهان رفتار ملایم با ارامنه بودند.اما متساقنه جهت نقل این همه افراد دارای تجهیزات و اموال پشتیبانی کافی و مناسب نبودند.نمونه‌اش هم نقل مکان گروه مسلح و نظامی است.گردن یکم پیاده در حالیکه از یک سوی امپراطوری به سوی دیگر نقل مکان میکرد.یک چهارم نیروهای خودرا به جهت بیماری و گرسنگی و خستگی فداکرد.که حتی اعتراض فرماندهان ارتش را در بر داشت»^{۱۶}

عودت ارامنه مهاجر:

طبق فرمان مورخه ۲۵ نوامبر سال ۱۹۱۵ به علت نزدیکی فصل سرما مهاجرت متوقف شده بود.در ۲۱ فوریه سال ۱۹۱۶ین فرمان در حکم اتمام مهاجرت به تمامی ایالات اعلام شد اما در هر حال کسانی که با کمیته‌های شورشی ارامنه در ارتباط بودند جمع شده و به ایالت زور هجرت داده شدند.

بر طبق روال اداری و نظامی عثمانی در تاریخ ۱۵ مارس ۱۹۱۶ کلیه امور مربوط به مهاجرت طبق دستور نخست وزیری متوقف شد.بخاطر مهاجرت ارامنه و اینکه اکثریت آنان به سوریه منتقل شده بودند.خلفیه گری ارامنه در استانبول نیز در تاریخ ۱۰ آگوست سال ۱۹۱۶ بسته شد و به بیت المقدس نقل مکان کرد، و رئیس جدید خلیفه گری نیز "سیس کاتو گیکوس" شاه‌اک افندی شده بود.

«در اثنای پایان جنگ جهانی اول دولت عثمانی جهت نقل ارامنه‌ای که خواهان بازگشت به مکان اسکان اولیه خود بودند قرارنامه‌ای را صادر کرد.در ۴ ژانویه سال ۱۹۱۹ در نامه‌ای که وزیر داخله به نخست وزیر می‌فرستد در مورد دستور خود مبنی بر بازگشت ارامنه داوطلب به مکان قبلی توضیح میدهد.قرارنامه دولت در مورد بازگشت مهاجرین در مورخه ۳۱ دسامبر سال ۱۹۱۸ بدین شرح می‌باشد:

- ۱- فقط کسانیکه خواهان برگشت هستند هجرت داده خواهند شد و با بقیه کاری نداشته باشید.
- ۲- در مورد برگشت املاکشان و عدم ناراحتی در مسیر حرکت موارد مورد نیاز ادب اخواهد شد. در مورد مهاجرت به ادارات محل بازگشت دستورات و تدابیر لازم داده خواهد شد.
- ۳- به کسانی که تابع این شروط میباشند خانه و املاک ک داده خواهد شد.
- ۴- خانه‌های مهاجرینی که افراد دیگری در آن ساکن شده‌اند تخلیه خواهد شد.
- ۵- به خاطر اینکه کسی در خارج خانه نماند چندین خانواده را در یک مکان میتوان جا داد.
- ۶- مکانهایی ماند کلیسا و مدرسه به مهاجرین بازپس داده خواهد شد.
- ۷- یتیمان به سرپرستان و قیمانشان با دقت لازم بازپس داده خواهند شد.
- ۸- کسانی که دین خود را عوض کرده‌اند میتوانند به دین قبلی خود بازگردند.
- ۹- زنان ارمنی مسلمان شده که به عقد مسلمانی درآمده‌اند با درخواست خود میتوانند رها شوند. و عقد ما بین آنان باطل است و کسانی نیز که مایل به جدایی نباشند در صورت اختلاف در دادگاه مشکلات فی ماییشان حل خواهد شد.
- ۱۰- از اموال ارامنه اگر بدون دست درازی مانده باشد به خود آنان بازگردانده خواهد شد. هزینه اعاده اموال از اشخاص به ارامنه از طریق ماموران مالیه اعاده خواهد شد. در این مورد دستورات و موارد لازم حاضر خواهد شد.
- ۱۱- خانه‌های مهاجرین پس از برگشت پی در پی به صاحبان ارمنی برگردانده خواهد شد. در این مورد ۴ ماده آماده خواهد شد.
- ۱۲- در مورد اعاده مغازه‌ها و املاک و اراضی کاشته شده و در صورت تعمیرات املاک هزینه‌های هردو طرف اعاده خواهد شد.

۴۱۳ / ۱۹۱۵

۱۳- در مورد ارامنه نیازمند مهاجر کلیه هزینه مسافرت و خوردوخوراک از طرف صندوق جنگ اعاده خواهد شد.

۱۴- تا امروز هر چقدر مهاجرت صورت گرفته و بعد از این نیز در ۱۵ آم و آخر هر ماهی اعلام خواهد شد.

۱۵- ارامنه‌ای که از مرزهای عثمانی خارج شده‌اند تا صدور دستورات جدید پذیرفته نخواهند شد.^{۱۷}

کنسول آمریکا در مرسين بنام "ادوارد ناتان" در نامه‌اش به دولت مطبوععش از کذبیات سفیر کبیر آمریکا در استانبول "مورگان تائو" پرده بر میدارد و دروغهای اورادر مورد کشتار ارامنه روشن می‌کند.

«طبق ادعاهای روزنامه‌ها با رشوه دادن به دولت عثمانی برخی از ارامنه را گرفته و به آمریکا فرستاده است، همچنین او فرانسویها و روسهای حاضر در استانبول را نیز نجات داده است. این اطلاعات دروغ را در گزارشی یک ترک ساکن آمریکا به دولت عثمانی گزارش کرده است». ^{۱۸}

۱۵- گاه مالت:

در مورخه ۱۸ ژانویه سال ۱۹۱۹ در امر مساله ارامنه در مورد جرم کشتار ارامنه ۱۲۰ نفر توسط کمیسر ارشد بریتانیا "آمیرال کالتروب" به جزیره مالت فرستاده شدند. جهت اثبات بی‌گناهی این نفرات از سوی حزب اتحاد و ترقی دستور تحقیق در آرشیو دولت عثمانی داده شد. در مورد اثبات جرم این نفرات مدرکی به دادگاه ارسال نشد. به خاطر همین دادگاه از ایالات متحده خواست تا مدارک خود را جهت اثبات جرم متهمین ارسال کند. از سوی آمریکا نیز مدارکی دال بر جرم متهمین و اثبات نسل کشی توسط آنان ارسال نشد.

بر طبق گزارشات موجود در آرشیو دولتی امریکا، سفیر کبیر انگلستان در واشنگتن بنام "آر.سی. کرایگ" در نامه‌ای به "لرد کرزن" در مورخه ۱۳ژوئیه ۱۹۲۱ اینگونه مینویسد:

«از اینکه برای اثبات جرم نفرات متهم در مالت هیچ مدرکی یافت نشد بسیار ناراحت شدم... برای جمع آوری دلایل کافی هیچ مانعی نبود و هیچ مدرکی علیه ترکان در حال حاضر در دست دولت علیه مملکه وجود ندارد»^{۱۹}

متهمین در مالت در تاریخ ۲۹ ژوئیه ۱۹۲۱ توسط دادستان کل انگلستان محاکمه و با عدم یافتن مدارک علیه آنان حکم برائت آنان صادر شد. آخرین متهم در سال ۱۹۲۲ آزاد شد. مورخ آلمانی اریک فایگل اینگونه میگوید: «این اصل تاریخ است. خون افراد بیگناه بی حساب و کتاب به پای عثمانیها گذاشته میشود در حالیکه عامل آن خود همکیشانشان هستند. این گناه رهبران ارامنه است.»^{۲۰}

علاوه بر اینها در سال ۱۹۱۶ پس از اشغال ارزینجان توسط روسها ارامنه به خانه‌های مسلمانان حمله کردند. پس از انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ ارتش روس. مناطق شرقی ترکیه و شمال‌عربی ایران را ترک کرد ولی ارامنه هیچ نفر زنده‌ای را در ارزینجان و شهرهای اطراف رها نکردند»^{۲۱}

محقق ارمنی بنام آبوریان اینگونه مینویسد: «طبق امر وزارت جنگ روسیه داشناکها به این امر سر نهادند. آندرانیک وقتی به وان نزدیک شد داشناکها عصیان خواهند کرد. کاتولیکوس حضور ۱۰ هزار نفر را در دسته‌های مسلح را خبر داد.»^{۲۲}

او دشلیدزه گرجی فرمانده لشگر قفقاز ارتش روس در تلگرافی به فرمانده ارتش عثمانی در تاریخ ۹ فوریه ۱۹۱۸ این گونه مینویسد:

«مدت یکماه گروهکهای ارمنی، شارلی بازار، آک کلیسا، و روستای اینه سیل را به آتش کشیدند و ۵۰۰ نفری بازار آنجا را تخریب کردند.....»^{۲۳}

سرهنگ ارتش روس توردوکهلبوف در خاطرات شخصی خود مینویسد(در مورد وقایع ارزروم):

«در سال ۱۹۱۶.. ارامنه به ارزروم و حوالیش حمله کردند.و همراه با هجوم خانه‌های روستاییان و شهریها را به آتش کشیدند.صاحبان خانه‌ها نیز کشته و چاول شدند. وجود روسها به عنی انجام دادن این جنایات مانع میشد لذا ارمنی آنها را مخفیانه انجام میدادند.....»^{۲۴}

در آرشیو دولتی روسیه در بخش تاریخ آن(آر.دی.ا.تی.آ) به گزارش ۶۵ صفحه‌ای ژنرال لئونید بولهوبیتف برخورد میکنیم، او در گزارشی که در تاریخ ۱۱ دسامبر سال ۱۹۱۵ به مسئول امور نظامی ایالت فرقان میفرستد که به وجود مبانی شورشها قبل از تهجیر اشاره دارد.که نشان میدهد که ادعای ارامنه مبنی بر شروع شورشها با تهجیر اجباری ارامنه درست نیست.اما به این اشاره دارد که مساله ارامنه از سال ۱۸۹۰ در جریان است.او در این گزارش اشاره دارد که وضع ارامنه حتی از ترکها و کردها نیز بهتر است؟

وقتی اقدامات ارامنه در مارаш امروزی مشخص و معلوم گردید، هیئتی به فرماندهی حسین آونی پاشا به منطقه اعزام گشته و بعد از تحقیق و کسب نتیجه دال بر شورش ارامنه وضعیت با نامه‌ای به اطلاع امین علی پاشا صدراعظم وقت رسانده شد.

حرکت و شورش خونینی که ما مقصر و محرک اصلی آنرا انگلستان و روسیه میدانیم، سرانجام در سال ۱۸۸۲ با شدت تمام آغاز گشت. با تحریک نیروهای بیگانه هزاران نفر از مردم معصوم ترک کشته شده و روستاهایشان به آتش کشیده شده و به ویرانه تبدیل گشتند.

دکتر "کمنیچ" کنسول اتریش در طرابوزان در گزارشی که به وین ارسال داشته بود، در مورد اقدامات غیر انسانی کمیته چی‌های ارمنی چنین مینویسد : « در صفحات تاریخ

برای نیل به هدفی مجھول چنین تعصب و کینه توزی خونینی که هیچ گذشتی نشناشد، وجود ندارد.».

تسخیر بانک عثمانی استانبول در بیست و ششم اوت سال ۱۸۹۶ میلادی توسط گروه مسلحی از ارامنه و اظهار این موضوع از طرف سردمداران این گروه دال بر اینکه متظر رسیدن کشتهای انگلیسی به استانبول میباشد نیز بوضوح نشان میدهد که بعضی از ارامنه چگونه طعمه وعده‌های توخالی نیروهای استعمارگر شده و گول خورده‌اند. زیرا نه ناوی از انگلستان بمحل میآمد و نه انگلیسها این موضوع را رسماً قبول کرده بودند. تحریک نژادپرستی توسط انگلیسیها در امپراطوری عثمانی، ژست روسیه و فرانسه بعنوان کشورهای حامی اقیتیهای مختلف و آزادی و فشار بر دولت عثمانی در این راستا بعضی از گروههای ارمنی را تحریک و تشویق نموده و از اینرو اقدامات خونینی در جای جای دولت عثمانی پدید آمد.. مردود شمرده شدن درخواست صدراعظم سعید پاشا برای انجام تحقیقاتی در محل وقایع و حوادث مورد بحث ارامنه، علی الخصوص از طرف لندن، پاریس و مسکو نقاط شک و تردید را در ذهن هر کسی معلوم تر نمینماید. چرا باید این درخواست و پیشنهاد رد میشد؟ چرا این درخواست معصومانه، انسانی و صادقانه که از طرف رم، برلین، مادرید و وین بحق و با خوشنودی استقبال شده بود از طرف کشورهای روسیه، انگلستان و فرانسه رد گشت؟ در نتیجه تحقیقات بعمل آمده چه نتایجی میتوانست مشخص گردد که با منافع این سه کشور در تضاد بود؟ روسیه، انگلستان و فرانسه تنها به این مورد اکتفا ننموده و ترتیب بسته شدن پرونده مذکور را در قصر بیلیز استانبول دادند. این خود علاوه بر اشاره و اثبات عجز و ناتوانی امپراطوری عثمانی در دوران سقوط‌ش برای کنترل کشور، کشورهای ذینفع در جریان این سقوط را نیز معلوم میدارد سال ۱۹۱۵ که همزمان با آغاز جنگ جهانی اول و ورود عثمانی به جبهه علیه متفقین بود از نظر ملی گرایان ارمنی بهترین فرصت به شمار می‌آمد، به طوری که "لوییس نعلبندیان" اظهار می‌دارد که «

کمیته‌های انقلابی ارمنی ورود دولت به عرصه جنگ را بهترین فرصت برای آغاز شورش عمومی برای دستیابی به اهدافشان می‌دانستند^{۳۵} چون در این صورت دولت عثمانی نیروی کافی برای جنگ داخلی نداشت. حتی قبل از شروع جنگ در آگوست ۱۹۱۴ رهبران عثمانی برای کسب اطمینان از حمایت ارامنه در هنگام ورود عثمانی به جنگ، با سران حزب داشناک در ارزروم دیداری داشتند و داشناکها قول دادند که در صورت ورود عثمانی به جنگ وظیفه خود را به عنوان یک هم‌وطن در ارتش عثمانی ایفا خواهند کرد ولی داشناکها نه تنها به این قول خود عمل نکردند بلکه مدت‌ها قبل از آن یک کنگره سری داشناک که در ژوئن ۱۹۱۴ در ارزروم تشکیل جلسه داده بود تصمیم گرفته بود که در صورت بروز جنگ در آینده نزدیک حمله‌ای سراسری علیه دولت عثمانی سازمان دهند. به همین منظور ارامنه روسیه هم به ارتش روسیه پیوستند تا به محض اعلام جنگ حمله‌ای علیه عثمانی‌ها تدارک بینند. روسها به ارامنه روسیه قول داده بودند که درجهت آزادی بیشتر ارامنه عثمانی، روی دولت عثمانی فشار وارد آورده شرط اینکه آنهاین در جنگ بدون هیچ قید و شرطی در خدمت روسیه باشند. روسها در صورت آزادی ارامنه آناتولی تشکیل یک دولت خودمختار ارمنی را متحمل می‌دیدند و فکر می‌کردند این امر با حمایت روسیه امکانپذیر است. همانطور که تاریخ نیز گواهی داده است ارامنیان به خاطر حفظ و افزایش منافع خودشان از خیانت در حق دوستان و همسایگانشان هیچ ابایی نداشتند و آنان در سال ۱۹۱۵ بر این حقیقت صحه گذاشتند و اینبار خیانتی بس بزرگتر رانه در حق دوستان بلکه هم میهنانشان و دولتی که آنان را محترم می‌شمرد مرتكب شدند. در این اثنای جنگ گروهکهای ارمنی فعال بودند و در "اردهان" در سال ۱۹۱۷ مسجد عرب (مسجد سوخته) همراه با نمازگزاران به آتش کشیده شدو ۳۷۳ مسلمان زنده زنده سوختند.

به محض اعلام جنگ علیه عثمانی از طرف روسها نشیره "افق" ارگان رسمی جامعه داشناکها اعلام کرد: «ارامنه نیروهای خود را به نفع روسها آرایش کرده‌اند و در حال تشکیل‌گروههای داوطلب جنگ هستند». کمیته‌های داشناک به هسته‌هایشان که برای شورش در داخل‌مپاطوری عثمانی از مدتها قبل در حال آماده سازی بودند دستور دادند به محض عبور ارتشد روسیه از مرزها و آغاز عقب نشینی عثمانی‌ها دست به شورش بزنند، از سوی دیگر سربازان ارمنی ارتشد عثمانی واحد‌هایشان را همراه با سلاح‌هایشان ترک کرده، نیروهای راهنم تشکیل داده و به روسها ملحق شوند. حتی پاپازیان، نماینده ارمنی شهر وان در پارلمان عثمانی به محض شروع جنگ تبدیل به یک رهبر مبارزه گر بر علیه عثمانی شد و بیانیه‌ای با این مضامون انتشار داد: خیل داوطلبان ارمنی در فقفاز باید خودشان را برای جنگ آماده کنند و به عنوان واحد‌های پیشرو در خدمت ارتشد روسیه باشند و به آنها در تسخیر نقاط کلیدی که ارامنه در آنها زندگی می‌کنند کمک کنند و به سمت آناتولی پیشروی کنند و به واحد‌های ارمنی که در آنجا مستقر هستند، ملحق شوند". همانطوری که روسها در قلمرو عثمانی در آناتولی شرقی پیشروی می‌کردند توسط واحد‌های پیشرو مشکل از نیروهای داوطلب ارمنی روسی و عثمانی هدایت می‌شدند. بیشتر آنها گروههای مسلح راهنم تشکیل داده و به قتل و غارت مشغول شدند. در ظرف چند ماه اول جنگ چریکهای ارمنی که در ارتباط و همکاری نزدیک با ارتشد روسیه بودند شهرها و روستاهای منطقه شرق آناتولی را مورد حملات و حشیانه خود قرار دادند، منازل آنان را بی رحمانه با خاک یکسان کردند و هم‌مان می‌کوشیدند با از بین بردن جاده‌ها و پل‌ها و حمله به کاروانها در امور جنگی ارتشد عثمانی خرابکاری نمایند. فجایعی که نیروهای داوطلب ارمنی همراه روسها مرتکب شدند به قدری شدید بود که فرماندهان روسی مجبور شدند آنها را از خطوط مقدم جبهه عقب ببرند و وظایفی مانند نگهبانی در پشت خطوط مقدم به آنها محول نمایند. ظلم و ستم ارامنه تنها گریانگیر ترکها و مسلمانان نشد، ارامنه از

اینکه یهودیان و یونانیان با آنان درشورش داخلی علیه دولت همگام نشده بودند ناخشنود بودند در نتیجه در "ترابزون" واطراف آن هزاران یونانی توسط داشناکها قتل عام شدند و در منطقه "ساکاریا" یهودیانمورد حمله و قتل عام چریکهای ارمنی قرار گرفتند. هدف عمدۀ این تجاوزها و قتل عام هایین بود که تنها ارامنه این نواحی به عنوان ساکنین دولت جدید ارمنی باقی بمانند و در حقیقت کاری انجام دادند که امروزه به عنوان پاکسازی نژادی معروف است.

رهبران اولین واحدهای ارمنی که به همراه مهاجمان روسی از مرزهای عثمانی عبور کردند عمدتاً نمایندگان سابق پارلمان عثمانی بودند. یکی از آنها نماینده سابق ارزروم به نام "کارکین پاستیرماجیان" که بعداً اسم انقلابی ("آرمن گارو") را برای خود برگزید. یکدیگر از این رهبران که او نیز نماینده پارلمان بود هامپارسون بویاسیان بود که تحت نام مستعار "مراد" تمام روستاهای پشت خطوط جبهه را با خاک یکسان کرد. او مخصوصاً ستور می‌داد کودکان را بکشند چرا که بعداً تبدیل به دشمن آنان می‌شدند. در مارس ۱۹۱۵ نیروهای روسیه به سمت "وان" پیشروی کردند؛ به دنبال آن در ۱۱ آوریل ارامنه واندست به یک شورش گسترده زده و طی آن شروع به قتل عام ترکهای آن منطقه نمودند تا بدینوسیله راه دستیابی روسها به آن منطقه را هموار کنند. به پاس خدمات ارامنه، تزارنیکلای دوم در تاریخ ۲۱ آوریل تلگرامی برای کمیته انقلابیون ارمنی وان فرستاده و در آن از خدمات آنان قدردانی به عمل آورد. روزنامه ارمنی (Gochnak) که در ایالات متحده منتشر می‌شد در تاریخ ۲۴ مه با افتخار گزارش داد که تنها ۱۵۰۰ نفر ترک در شهر واباقی مانده و ما بقی همه قتل عام شده‌اند.

نماینده حزب داشناک در نشستی که در فوریه ۱۹۱۵ در تفلیس برگزار شد به کنگره ملی ارمنی اعلام کرد که روسیه برای تجهیز و آماده سازی ارامنه عثمانی ۲۴۲۰۰۰ روبل قبل از جنگ به آنها کمک کرده بود. تحت چنین شرایطی که نیروهای روس در یک جبهه

گستردگی در شرق در حال پیشروی بودند و چریکهای ارمنی مرگ و ویرانی را همه جا می‌گستراندند، تصمیم دولت عثمانی مبنی بر خارج کردن ارامنه از مناطق جنگی یک اقدام متعادل و کلاً مشروع در دفاع از خود بوده است.

حتی بعد از شورش‌ها و تجاوزات در "وان" دولت عثمانی تلاش نهایی خود را برای جلب حمایت عمومی ارامنه بکار برد و طی نشستی با اسقف اعظم، بعضی از نمایندگان ارمنی پارلمان و دیگر نمایندگان ارمنی به آنان هشدار داد که چنانچه ارامنه دست از کشتار مسلمانان برندازند و خود را از جنگ کنار نکشند تدبیر جدی و شدیدتری از سوی دولت عثمانی بکار گرفته خواهد شد. هنگامی که هیچ نشانه‌ای دال بر کاهش حملات و تجاوزات ارمنیان بدست نیامد، نهایتاً دولت عثمانی واکنش نشان داد. در ۲۴ آوریل ۱۹۱۵ کمیته‌های انقلابی ارمنی تعطیل شدند و ۲۳۵ نفر از رهبران آنها به جرم فعالیت‌های ضد دولتی دستگیر شدند و بدین ترتیب پرونده این قائله تا حدودی بسته شد. گروههای ملی گرای ارمنی همه ساله یاد و خاطره این روز را زنده می‌کنند و ادعا دارند در چنین روزی پروسه قتل عام ارمنیان به اجرا گذاشته شد.

در جریان اخراج ارامنه از عثمانی، با وجود اینکه دولت با جنگ داخلی و خارجی دست به گریبان بود اما با این حال تا حد امکان سعی شد در کمال انصاف و مهربانی با آنان رفتار شود. از بین ۷۰۰۰۰۰ ارمنی که تا اوایل ۱۹۱۷ به این طریق انتقال داده شدند یقیناً بعضی‌ها جان خود را در نتیجه جنگ و راهنمایی‌های مسلحانه‌ای که در منطقه عبور آنان اتفاق می‌افتد از دست دادند. بعلاوه مرگ بعضی از آنان ناشی از ناامنی خونریزی‌هایی بود که نیروهای قبیله‌ای مسبب آن بودند. البته لازم به ذکر است که این تبعیدها در حالی صورت می‌گرفت که سرتاسر قلمرو عثمانی به علت جنگ و بیامدهای آن بهشت از کمبود مواد غذایی، سوخت و دارو رنج می‌برد و در چنین شرایطی نه تنها ارمنیها بلکه کل عثمانی با

خطر مرگ، تهدید می‌شدند و نباید مرگ چند نفر در اثر سرما و گرسنگی را به حساب قتل عام آنها گذاشت.

همه این ادعاهای در حالی از سوی داشناکها و حامیان غربیشان مطرح می‌شود که هنوز تاریخ جنایات داشناکها را در شهرهای خوی، سلماس، ارومیه و خوچالی از یاد نبرده است. در حال حاضر نیز شاهد اشغال ۲۰ درصد از اراضی آذربایجان توسط ارمنستان می‌باشیم. برای نمونه جهت روشن شدن میزان شقاوت ارامنه در کشتارزنان و کودکان بسی گناه مسلمان، جنایتهای هولناکی که آنان علیه روس تائیان "اویدلی" آذربایجان شوروی مرتکب شدند عیناً از صفحه ۱۵۲ کتاب "سالهای خونین" نوشته محمد سعید اردوبادی نقل می‌شود:

«به رغم برخاستن صدای شیور جنگ از سوی ارامنه کد خدا اسماعیل هنوز متوجه حساسیت اوضاع نشده بود. او به خاطر میهمان نوازیهایی که در حق ارامنه انجام داده بود، هرگز فکر نمی‌کرد مورد حمله آنها واقع شود. اما به رغم این ناباوری، داشناکها هالی روس تائی اویدلی را از چهار طرف محاصره کرده و به زیر آتش گرفتند. مردم بیدفاع در برابر حمله ارامنه غافلگیر شدند. ارامنه ابتدا مردان را از زنان جدا کردند و سر آنها را با شقاوت بریدند. آنها بعضی از زنان را به همین صورت کشتن. تنها ۳۰ تقریباً توانستند از آن مسلح هولناک انسانی جان سالم بدر برند و دیده‌های خود را نقل کنند. این بازماندگان گفتند: ارامنه زنان حامله مسلمان را شکم دریدند و سرهای خونین جنینها را از شکمهای پاره پاره زنان بیرون آوردند. در چینین شرایط مخفید و شیزگان و بانوان مسلمان از شدت درماندگی جهت حفظ ناموس خود به هر سو می‌دویدند.»^{۲۶}

در ۲۷ اسفند ۱۲۹۶ برابر با ۱۷ مارس ۱۹۱۷ میلادی، ارامنه و آشوریها با هدایت "یکیتین" کنسول روسیه در ارومیه "شت" رئیس مذهبی مسیونرهای امریکا در این شهر، اقدام به قتل و غارت مسلمانان نمودند، بگونه‌ای که گفته می‌شود در عرض یک روز

نژدیک به ده هزار مسلمان در ارومیه و حومه آن بی رحمانه قتل عام شدند و صحنه‌های تکاندهنده کشтар خونین روستای اوميدلی در آذربایجان شمالی، این بار در آذربایجان ایران تکرار شد. پس از این کشتارها مناطق غربی آذربایجان ایران دستخوش حملات ارمنیان گردید و در شهرهای سلماس، خوی و ماکو نیز هزاران مسلمان قربانی نسل کشی نفرت انگیز مسیحیان شدند.

گفته می‌شود» داشناکها در این منطقه با همدستی مسیحیان چندین بار فرمان قتل عام آذربایجانیها را صادر کردند. «و به این ترتیب تا هفته‌ها وحشت شدیدی را بر منطقه حکم‌فرما نمودند»^{۷۷}

بی تردید قبرهای دسته جمعی مسلمانان آذربایجانی که هنوز نیز در اطراف سلماس وارومیه قابل رویت است حکایت از میزان مظلومیت شهروندان این دو شهر در برابر حملات ضد بشری مسیحیان دارد.

در این شرایط به دلیل ضعف دولت تهران و نادانی پادشاهان فجر و بی خبری تاسف باریکه عموماً بر پایتخت در آن زمان در قبال نه تنها معضلات آذربایجان بلکه تمامی خاک پاک ایران حاکم بود، هیچ نیروی دولتی برای دفاع از شهروندان مظلوم آذربایجان غربی گسیل نشد. در واقع این کشتارهای ددمنشانه هنگامی به پایان رسید که نیروهای عثمانی به ارمنه حمله کردند.

«اثنال ارتش روس آندرانیک، سرهنگ بلغاری الاصل ارمنی تورکوم، سرهنگ فرانسوی الاصل ارمنی مورل، دکتر آذریف، مراد سیواسی، در روستاهای اطراف ارزینجان و ارزروم مانند، تازه گل، آشقلعه، اورنی، جینیس، آلاجا، ایلیجا، حیدری، گز، قره سو، قراز، او مودوم، یاشیل یایلا، دوملو را ویران و جنایات باورنکردنی را در آن مکانها انجام داده بودند که نتیجه آن قتل بیش از ۸۰۰۰۰ مسلمان بیگناه است.»^{۷۸}

«ارامنه در قارص نیز صدھا نفر را مثله کردند. در ساری قمیش و حومه اش فقط در سال ۱۹۱۸ یازده هزار نفر مسلمان قتل عام شدند. از سوی ازمانه ۷۶ روستا ویران و ۴۵۰۰ نفر در آنجا کشته شدند.^{۲۹}»

«از شرق ترکیه تا قفقاز حدود ۷۰ درصد روستاها ویران شده بود. در وان و بیتلیس و سایر شهرهای مسلمان نشین کلیه مساجد و بنای تاریخی توسط ارامنه نابود شده بود.^{۳۰} جاستین مک کارتی مینویسد: «هر کس میخواهد ارامنه باور بکند باید بداند که که حدود ۲,۵۰۰,۰۰۰ مسلمان نیز در آناتولی کشته شده‌اند. تنها در ایالات ارامنه نشین^{۳۱} ایالت) حدود یک میلیون مسلمان کشته شده است»

پس از انقلاب روسیه در ۷ نوامبر سال ۱۹۱۷ ارتضی روس از ترکیه و ایران خارج و پیمان دوستی به این دو کشور داد. اما ارامنه در اثنای این جنگ و انقلاب در سال ۱۹۱۷-۱۹۱۸ بر شدت قتل عام‌ها افروندند. خاطرات ژنرال و مقاماتی مانند، اوشلیدزه، نیکلایف، بولکویتنوف، ژنرال برژوالسکی، مایفسکی، پودپولکونیک، توردوکلبوف و دکتر خورشنکو نشانی این امور بود. در آنسالهای ۱۹۱۸ قفقاز بطور رسمی از روسیه جدا شد. این جدایی خشم بلشویکها را برانگیخت و با یاری ارامنه در ۳۰ مارس سال ۱۹۸۱ سه روز متواتی به کشتار در پایتخت جمهوری آذربایجان یعنی باکو پرداختند. اما پس از خروج روسها از ترکیه کنونی، یونانیها در ۱۵ مارس ۱۹۱۹ به ازmir حمله کردند و تا دروازه‌های آنکارا پیش رفتند. و این حمله موجب انعقاد پیمان سور با فشار آمریکا و انگلیس و فرانسه شد.

پیمان سور:

قراردادهای سنت ژرمن و تریانون و قرداد نویلی با بلغارستان بسته شد. بعد از حمله یونانیها کنگره سیواس تشکیل یافت. و پس از آن عملاً عثمانی قدرت خود را از دست

داد. دول ائتلاف در آوریل ۱۹۲۰ در کنگره سن رومئو شروط لازم برای صلح را به عثمانی اعلام کردند.

در این کنفراس احمد توفیق پاشادر معیت هیئتی عازم پاریس شد. در همان سال مجلس بزرگتر کیه با ارسال نامه‌ای به وزیر امور خارجه تشکیل یک حکومت جدید را اعلام کرد.

توفیق پاشا با ارسال تلگرامی به آنکارا شروط مطرح شده در کنگره را غیر قابل قبول توصیف کرد.

در ۲۲ ژانویه شورای سلطنت تشکیل جلسه داد و صدراعظم داماد فرید پاشا را عازم پاریس نمود. هیئت شامل وزیر سابق معارف، هادی پاشا، ریس سابق شورای دولت، رضا توفیق و سفیر دولت در برن، رشاد خالص بود.

در ۱۰ آگوست ۱۹۲۰ قرارداد سور امضا شد. مجلس ترکیه قرارداد را غیر قابل قبول خواند.

قرارداد شامل مواد زیادی است که ماده ۸۸-۹۳ آن برای ما حائز اهمیت است. ماده ۸۸-۹۳ اینگونه می‌گوید:

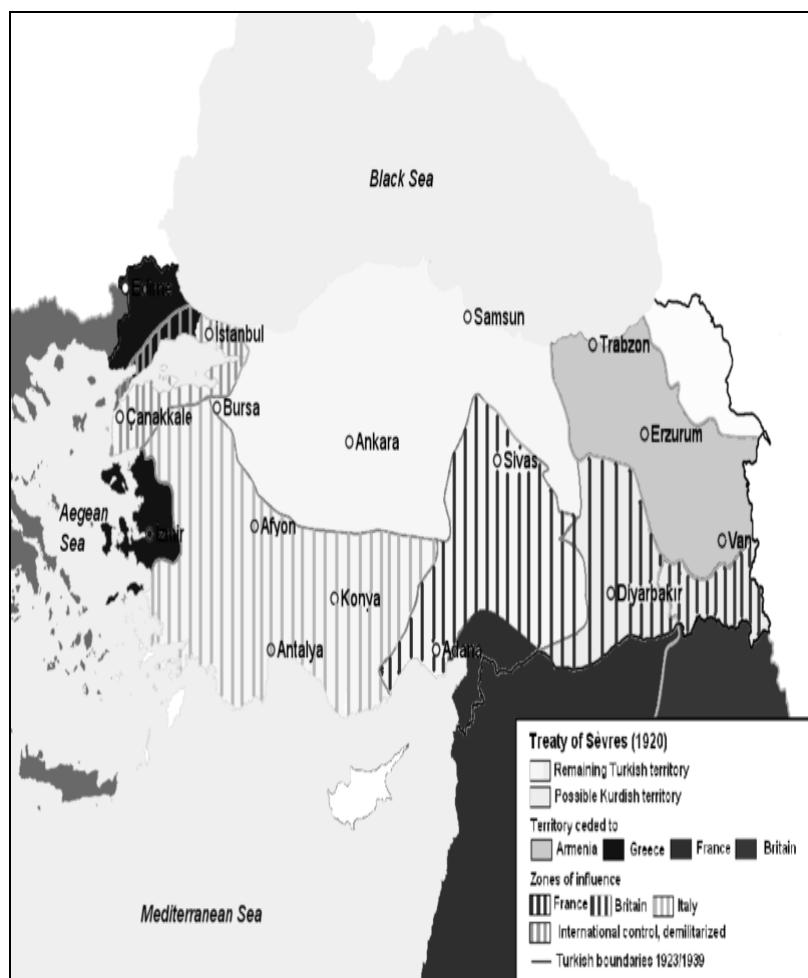
ماده ۸۸-۹۳-ارمنستان:

دولت عثمانی باید جمهوری ارمنستان را به رسمیت بشناسد. مرز بین ارمنستان و ترکیه را حکمیت ریس جمهوری ایالات متحده آمریکا تعیین خواهد کرد. (ریس جمهور آمریکا در حکم ۱۹۲۰ خود استانهای ترابزون و ارزروم و وان و بیتلیس را ارمنستان خواند) در آن هنگام، بریتانیابی‌ها و فرانسوی‌ها تنگه‌های داردانل و بسفور و شهر استانبول را تصرف خود داشتند.

همچنین براساس پیمان سور پیش‌بینی شده بود، ساحل غربی آناتولی به یونانی‌ها داده شود و نیز یک ارمنستان بزرگ مستقل و یک منطقه خودمختار کردنشین در بخش‌های

شرقی آناتولی ایجاد شوند. به عبارت دیگر حتی سرزمین باستانی عثمانی نیز تجزیه می‌شد. سرزمین‌های عرب‌نشین امپراتوری عثمانی به نوبه خود تحت قیومت بریتانیا و فرانسه درآمدند. پیمان خفت‌بار سور موجب ظهور جنبش ملی گرایان ترک شد. ملی گرایان و بخش اعظم نیروهای ارتش علیه سلطان محمد ششم دست به شورش زدند. یونانی‌ها با چراغ سبز متفقین از موقعیت سود جسته تا آناتولی را اشغال کنند. آنها نیروهای ملی گرای ترک را تا رودخانه ساکاریا که به دریای مرمره می‌رسید، عقب راندند که منجر به پیمان لوزان شد. به این ترتیب، در روز ۱۰ اوت سال ۱۹۲۰ میلادی در سور نخستین پیمان میان نیروهای متفقین و امپراتوری عثمانی امضا شد. براساس این پیمان خفت‌بار خاک امپراتوری عثمانی محدود به بخش‌هایی از سرزمین اصلی عثمانی‌ها آناتولی گردید. امضای این پیمان موجب ظهور جنبش ملی گرایان ترک شد. این سرآغازی برای پایان امپراتوری عثمانی محسوب می‌شد که سرانجام در روز ۲۳ اکتبر سال ۱۹۲۳ میلادی حکومت امپراتوری عثمانی ملغی شده و در ترکیه حکومت جمهوری برقرار گردید..

۱۹۱۰/ ۴۹۶



نقشه اعمالی پیمان سور ۱۹۲۰

در واقع این پیمان هیچ زمان از سوی عثمانی مورد قبول قرار نگرفت. این پیمان مابین انگلیس، فرانسه، ایتالیا، بلژیک، یونان، پادشاهی حجاز، پرتغال، ارمنستان، لهستان،

یوگوسلاوی، چکسلواکی و عثمانی بسته شد. روسیه و امریکا قرارداد را امضا نکردند. البته پس از استقلال ارمنستان در سال ۱۹۹۱ آنها پیمان کارس را ملغی و مبنای کار خودرا پیمان سور قرار دادند

اسناد استعمارگران چه می‌گویند؟

به نمونه‌ای از مذاکرات دول غربی در اثنای پیمان سور که در مورد تعیین تکلیف اراضی عثمانی که از آرشیو دولتی بریتانیا بدست آمده است توجه کنید و به عمق نقشه‌های این استعمارگران توجه کنید که حتی بعد از عثمانی به فکر ایران افتادند ولی نتوانستند به خیال شوم خویش جامعه عمل بچوشنند:

بحشی از یادداشت‌های روزانه «میجرنویل» بتاریخ ۲۹ جولای ۱۹۱۹ که مبنای استنادات نماینده سامی بریتانیا در استانبول (کارلسورب) است، در سند شماره ۴۶۹ اسناد محramانه بریتانیا اینگونه آمده است:

«وضعیت موجود، به شیوه‌ای خطرناک، مرزهای ارمنستان-ترکیه را تهدید می‌کند. دههزار کرد، آمده‌ی قیام هستند چرا که شایعات مربوط به تأسیس ارمنستان بزرگ در چارچوب مرزهای کردستان، آتش نهضت ملی-میهنی کردها را شعله‌ور می‌کند. در این میان، ترکها نیز با طرح این ادعا که کردها مایل به همزیستی با ترکها و تقویت جبهه اسلامی هستند، در تدارک توطئه و دسیسه‌اند»^{۳۲}

در جلسه ۲۵ ژوئن ۱۹۱۹ نیز که در خانه «کلتل ویلسون» برگزار شد، نخست وزیر بریتانیا «لوید جورج» پرسید: در صورت عدم حضور نیروهای متفقین در خاورمیانه، چه اقدامی برای ارمنی‌ها انجام دهیم؟ اگر ترکها نیز از منطقه عقب نشینی کنند، آنگاه ارمنی‌ها در برابر کردها تنها می‌مانند، بنابراین بهتر است بخشی از نیروهای نظامی در آنجا باقی بمانند. (نشان از حمایت انگلیس از ارمنی)

PP.643-644 Ibid No.428)

بدنبال پیشنهادات «کلنل ویلسون» در مورد آینده منطقه «آدمیرال وایپ» در نامه‌ی منتشر نشده‌ی مورخ ۱۹۱۹ اگوست به «اریل کرزن» می‌گوید:

اعتراضات جدی در مورد پیشنهادات «کلنل ویلسون» وجود دارد... چون اگر هر دو ایالت «وان» و «موش» در داخل دولت کردی آینده محاط شوند، آنگاه ضربه سنگینی بر پیکر ارمنی‌ها وارد خواهد آمد، از این‌رو در موافقت با پیشنهاد «میجرنویل» در گزارش ۱۸ جولای، یک راه حل میانه مناسب‌ترین خواهد بود... «نویل» معتقد است پیش از همه چیز باید با اتكا به نیروی نظامی، اصل تحت الحمایگی اجرا گردد... «آدمیرال وایپ» نماینده سامی- موافق پیشنهادات نویل است و از نتیجه طرحهای «کلنل ویلسون» بیمناک... ایجاد چندین منطقه کردنشین در بین النهرين، تنها یک نتیجه دارد و آن، این است که راه را بر آرزوهای ملت کرد خواهد بست.

Ibid No.498 P.742

در مورد راه حل میانه پیشنهادی نویل، که اشارات چندی بدان رفت، نامبرده می‌گوید:

دو ایالت «ترابوزان» و «ارزروم» دولتی ارمنی تحت حمایت آمریکا تأسیس می‌کنند. چهار ایالت دیگر نیز دولت کردستان تحت حمایت بریتانیا را بوجود می‌آورند. این دو اقدام نیز مستلزم یک نیمچه حاکمیت ترکی تحت نظارت اروپاست... بخشهایی از این سند بشرح زیر است :

PP.814-815 Ibid No.545)

«این اسناد نشان میدهد که این یک توطئه از پیش تعیین شده بوده است که با وعده‌های دروغین سعی در رویارو قرادادن اکراد با عثمانی بودند. بالاخره سیاست انگلیس

در بعضی موارد به نتیجه میرسد سند زیر نشان دهنده یک توافق بین اکراد و ارامله جهت استقلال میباشد که حتی آنان را ذوق زده میکند»^{۳۳}:

نامه شماره «ب: ۴۲۸۴» مستر شکبورگ از وزارت هند به لرد هارдинگ این نامه در تاریخ ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ به شماره ۳۲۹۹ منتشر شده است. در نامه آمده است: بازگشت به تلگراف مورخه ۹ می ۱۹۱۹، از سوی وزیر خارجه به حاکم مدنی در بغداد برای تأسیس ولایت موصل عربی و مناطق خودمختار کردنشین اختیار نامداره شد. این مناطق خودمختار که در اطراف ایالت عربی تأسیس می‌شوند، دارای حاکم کرد و مشاوران سیاسی بریتانیایی خواهند بود.

«مستر شکبورگ» در ادامه نامه خود می‌گوید: توصیه‌های حاکم مدنی بغداد در مورد کردستان، در تلگراف شماره ۶۶۶۶ پیشنهاد می‌کرد حکومت بریتانیا مسؤولیت حمایت سیاسی- نظامی مناطق کردنشین را بر عهده گیرد... این توصیه‌های حاکم مدنی مشکلاتی چند ایجاد می‌کرد. یکی آنکه پذیرش مسؤولیت سیاسی- نظامی در خاورمیانه، مستلزم صرف هزینه‌های سنگین بود و دیگر آنکه گمان نمی‌رفت دولتهای اروپایی قیومیت کردستان توسط بریتانیا را پذیرند ...

در مورد بازگشت قدرت به ترکیه بعنوان یک راه حل بدیل نیز، تلگراف شماره ۴۵۶ مورخ ۱۳ جولای مستر کارلسورب، حکایت از عدم موافقت با این مساله داشت مستر شکبورگ در ادامه می‌گوید: به هر حال گمان می‌رود مستر مونتاگیو (وزیر هند) در نهایت قائل به پذیرش پیشنهادات «کنل ویلسون» البته با تغییراتی چند- شود... مونتاگیو همچنین از نماینده سامی بریتانیا در استانبول خواست تحلیل کاملی از اوضاع منطقه و راه حل‌های انتخابی ارائه نماید

No545 Ibid 8:815

سنده شماره ۵۸۴

این سنده، شرح مذاکرات «مستر ایزل کرزن» و «مسیو بیجون» فرانسوی است که در تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۹۱۹ در محل وزارت خارجه بریتانیا انجام شد. در این گفتگوها مستر کرزن از همتای فرانسوی خواست نظر رسمی و قطعی خود را در مورد مسائلی چون «ارزیابی وضعیت ارمنستان و آینده کردستان» اعلام نماید.

No620 Ibid 1919 PP925-928

معاهده‌ی کردها و ارمنی‌ها:

سنده شماره ۶۱۲ که نامه «لردایرال کرزن» وزیر خارجه بریتانیا به «آدمیرال سردی روییک» به شماره ۱۸۳۱ مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۱۹ است، به یادداشت تفاهم ۲۰ نوامبر پاریس اشاره می‌کند که توسط «بوغوس نوبار» نماینده ارمنی‌ها و اوهانجیان نماینده جمهوری ارمنستان و شریف پاشا نماینده کردها به امضاء رسیده است... در این نامه آمده است: نامیردگان در یادداشت خود گفته‌اند که ارمنی و کرد، خواسته‌های مشترک دارند و هدف آنها رهایی از سلطه‌ی عثمانی با تأسیس ارمنستان بزرگ و کردستان مستقل تحت حمایت قدرتهای بزرگ است. دو طرف، مساله خطوط مرزی را به کنگره صلح پاریس واگذار کرده‌اند.

«سردی روییک» در تلگراف شماره ۲۱۳۵ مورخ ۱۱ دسامبر ۱۹۱۹ می‌گوید: این بهترین خبری بود که دریافت نمودم. فکر نمی‌کنم تاکنون خبری این چنین مسرت بخش دریافت کرده باشم. به اعتقاد من، باید همه‌ی توانایی ما مصروف اجرای این یادداشت گردد.

«لرد کرزن» نیز در تلگراف شماره ۱۸۸۷ مورخ ۲۰ دسامبر، دستگاههای اداری-اجرایی را موظف نمود از هر گونه همکاری و مساعدت جهت تحکیم پیوندهای کرد و ارمنی دریغ ننمایند(جهن ضعف عثمانی و قراردادن آنان مقابل عثمانیان) «آدمیرال سیرو واپ» در نامه شماره ۳۸ مورخ ۸ ژانویه ۱۹۲۰ خطاب به مقامات وزارت خارجه بریتانیا گفت: هر چند تحکیم پیوندهای کرد و ارمنی بسیار مثبت ارزیابی می شود، اما من در مورد عملی شدن پیمان نامه‌ی «شریف پاشا و نوبار پاشا» شک دارم... هر چند موضع «شریف پاشا» بسیار جوانمردانه است، اما نامبرده بدلیل آنکه سالها در اروپا اقامت گریده است، آگاهی چندانی از سرزمین مادری خود ندارد...»^{۳۴}

آدمیرال درست فکر میکرد حتی توافق بین آنان در آنسوی مرز در ایران نیز (سیمیتفو و مارشیمون) نیز چندان دوام نیاورد.

سنده شماره ۶۳۳ اسناد بریتانیایی

این سنده که یکی از اسناد وزارت خارجه بریتانیا است به شیوه‌ی زیر منظر شده است:
مذاکرات «انگل‌فرانسی» تا ۲۳ دسامبر در کاخ وزارت امور خارجه میان دو هیأت ادامه داشت. در این جلسات، «کلتل گیبون» نیز هیأت بریتانیایی را همراهی می‌کرد: «لرد کرزن» وزیر خارجه بریتانیا با اشاره به یادداشت «مسیو بیرتیلو» درباره‌ی کردستان که در سنده شماره ۶۳۴ ذکر شده بود. جلسه را آغاز نمود. در این یادداشت، فرانسه پیشنهاد کرده بود بخشی از کردستان تحت حمایت قیومیتی قرار گیرد که قرار است در مورد بین‌النهرین به اجرا درآید. در مورد بخش‌های دیگر کردستان نیز می‌توان یک اتحاد فدرالی برای عشاير کرد تحت سرپرستی انگلیس و فرانسه پدید آورد بشرط آنکه سروری ترکیه بر این اتحاد فدرالی تضمین شود ...

«لردار کرزن» پس از مطالعه یادداشت گفت: شکفت زدهام از اینکه حکمت بازگشت حکم سلطان عثمانی - حتی بصورت ظاهری بر کردستان، چه می‌تواند باشد؟ «کرزن» این پیشنهاد و پیشنهاد مربوط به تجزیه کردستان را به این صورت نپذیرفت. «مسیو بیرتیلو» در پاسخ گفت: دیگر تقسیم بندی‌ها نیز مانع یکپارچگی کردستان خواهد شد... «لردار کرزن» گفت: تقسیم مناطق کردنشین میان فرانسه و انگلیس هم بمصلحت خواهد بود. طراحی یک اقدام گسترده مانند مساله کردستان، تنها با یک یادداشت عملی نخواهد شد... تعریف مرزهای کردستان، مرزهای ایالت موصل و جنوب کردستان، کاری بسیار مشکل است...

«لردار کرزن» پیشنهاداتی طرح کرد و در پایان گفت: گمان می‌کنم عملی شدن این پیشنهادات، به سود طرفین (فرانسه و بریتانیا) باشد. خلاصه این پیشنهادات به شرح زیر است:

- ۱- از هر گونه اعمال قیومیت، چه انگلیسی چه فرانسوی در سراسر کردستان صرفنظر شود. این اقدام تنها در مورد یک بخش از جنوب کردستان، بمصلحت خواهد بود.
- ۲- لازم است سلطه ترکها بر کردستان را پایان داد حتی اگر اقتدار ظاهری و سمبولیک هم باشد.
- ۳- کردها می‌توانند جداگانه با کمینه‌های آشوری و ارمنی پیمان صلح امضا نمایند. حل مسئله‌ها کردها بدون توجه به ارمنی‌ها بریتانیا و فرانسه را در مورد تأسیس دولت ارمنی با مشکل مواجه خواهد کرد.
- ۴- تأسیس یک دولت واحد یا چند دولت منطقه‌ای کوچک توسط کردها را باید به انتخاب خود آنها واگذارد.
- ۵- کردها باید همواره خود را از امپراتوری عثمانی دور نگاه دارند (اختلاف بین مسلمین).

بخشهايی از سند شماره ۶۳۴ که حاوي يادداشت «مسایل بیرتیلو» به زبان فرانسوی است را می آوریم: «مسئله آينده كرستان، از پيچيده ترین موضوعات می باشد... محال است بتوان كرستان را به ارمنستان ضميمه نمود، چون ارمنی ها اقلیت و كردها اکثريت هستند (در حالیکه ارمنه خودرا اکثريت فرض میکنند)... كردها مدنیت را بيشتر می پسندند... صلاح الدين ايوبی که يکی از جنگاوران بنام عصر خود بود، يکی از همين كردها بوده است... جغرافیا کرستان، طبیعت زمین و ویژگیهای ساکنان کرد، آنها را به ملتی کاملاً متمایز در خاورمیانه تبدیل نموده است. بنابراین فرانسه و بریتانیا در مورد حل مسئله کردها باید بسیار دقیق و باحوصله عمل کنند... پیمان «سایکس - پیکو» کرستان را به دو منطقه تحت نفوذ فرانسه و بریتانیا تقسیم کرده است... دخالت اروپا در امور کرستان، امری حیاتی است... موقتاً باید موضوع فدرالیزه شدن کرستان را تحت نظر اروپا دنبال نمود... حفظ اقتدار ترکها در کرستان - هر چند سمبولیک هم باشد - ضروری می نماید... انجمنهای داخلی باید تحت ناظارت انگلیس و فرانسه تشکیل شوند... مدامی که مرزهای ارمنستان و ایالت موصل مشخص نشوند، حل مسئله کرستان، غیرممکن خواهد بود.»^{۲۵}

سیاست تفرقه و تجزیه دول اسلامی را این انگلیس چه خوب میداند و راه را برای کشتار خوب مسلمین چه زیبا آماده میکند. از همه اینان زیبا نظر دولت علیه وقت ایران هست که بیشتر مانه از تجزیه کشور حمایت میکند:

سند شماره ۸۲۵

در خواستهای ایران، نخستین بار در سند شماره ۸۲۵ آمده است. این سند، نامه‌ی وزیر خارجه‌ی بریتانیا «ایرل کرزن» است که در تاریخ ۲۵ اکتبر ۱۹۱۹ از لندن به عنوان «ایرل دربی» در پاریس ارسال شده است. در این نامه، وزیر خارجه بریتانیا با اشاره به سفر وزیر

خارجه ایران در کایسه‌ی وثوق‌الدوله (نصرت‌الدوله فیروز) می‌گوید: وزیر خارجه ایران ملتمنسانه از من خواست موضع حکومت علیه را در دو مورد برای او روشن نمایم: نخست مسأله‌ی کردستان و دوم مسأله‌ی ترکستان.
در ادامه‌ی نامه آمده است:

«در مورد کردستان، «نصرت‌الدوله» وزیر خارجه ایران گفت: سخن گفتن از «کردستان ترکیه» یا «کردستان ایران» اشتباه است چون در واقع، همه‌ی آنها یک کردستان هستند! آن چیزی هم که شما به عنوان خطوط مرزی می‌شناشید، توهمی بیش نیست... اگر حکومت بریتانیا مسأله کردستان واحد را مطمح نظر قرار دهد، دولت ایران نیز پشتیبانی خواهد کرد مشروط بر آنکه کشور متبع وی نیز نقشی در کردستان آینده داشته باشد!!!»^{۳۶}

در ذیل به چندین سند دیگر اشاره می‌کنیم که اندکی ضدو نقیض به نظر میرسند در جایی از این اسناد اشاره به ادعای ایران در مورد اراضی ترکیه و خواهان در اختیار قرار گرفتن کردستان در ایران است که نشان از تغییر عقیده نصرت‌الدوله یا بلند پروازیهای او دارد که بجای جلوگیری از کشتار در مملکت خود به فکر کشور گشایی است که وحدت و اقتدار ایران را قربانی امیال پست خود می‌کنند و یا در جایی دیگر از تلگرافات اشاره به حمایت عثمانی از سیمیتکو را دارد که بسیار بعد به نظر میرسد:

سندهای شماره ۸۲۵

در این سند، تلگراف «لرد کرزن» وزیر خارجه بریتانیا به «سربرسی کوکس» سفیر این کشور در تهران در نوامبر ۱۹۱۹ آمده است.
«کرزن» در این تلگراف می‌گوید:

«وزیر امور خارجه ایران، یکبار دیگر به ملاقات من آمد و با تقدیر نقشه‌ای که ادعاهای ارضی حکومت ایران را طرح و از کنگره صلح پاریس می‌خواست آنها را مورد بررسی قرار دهد، مرا شگفت‌زده نمود...»
 کرزن در ادامه می‌گوید: دو حالت وجود دارد. حالت اول آن است که ایران، مدعی اراضی کردنشین مرزهای ترکیه- ایران به طرف غرب دریاچه ارومیه و مناطق کردنشین امپراتوری عثمانی خواهد شد. بخشایی از این سند، به شرح زیر است:^{۳۷}

کرزن می‌گوید: برای وزیر ایرانی توضیح دادم که اراضی مورد ادعای وی، متعلق به ترکیه بوده‌اند، اما مقام ایرانی برخواست‌های خود و اینکه مناطق مورد نظر، کردنشین هستند، پا فشاری کرد

P(6-1225) Ibid

سنده شماره‌ی ۸۴۶

این سند، یادداشت وزیر امور خارجه ایران به لرد کرزن است که در تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۹۱۹ به عنوان مقام بریتانیایی و به زبان فرانسوی نگاشته شده است. محتوای این سند، تکرار ادعاهای ارضی ایران در مورد مناطق کردنشین عثمانی و لزوم اعاده‌ی این اراضی به خاک ایران است.

No 846. P(30-1229) Ibid

سنده شماره ۸۴۹

این سند، نامه‌ی وزیر خارجه ایران خطاب به «لرد کرزن» است که در تاریخ ۱۷ نوامبر ۱۹۱۹ به لندن ارسال شده است. این نامه هم به زبان فرانسوی نگاشته شده است. در بخش مربوط به کردها آمده است:

۱-۶ - درباره‌ی کردها...

کردها به چند قیله تقسیم شده‌اند. این قبایل، هیچگاه مناسبات خوبی با یکدیگر ندارند. قبیله‌ها قادر قابلیت لازم برای بوجود آوردن یک اتحاد سیاسی هستند... بنابراین، تنها راه حل برای پایان دادن به مسئله‌ی کردها، انصمام آنها به ایران است، چون در ایران چندین عشیرت کرد از جمله مکری و گروس زندگی می‌کنند که قبلًاً کوچرو بوده و اکنون ساکن شده‌اند. کردها هرگز تن به سلطه‌ی ارمنی‌ها نخواهند داد... اجتماع قومی، مذهبی و زبانی آنها به گونه‌ای است که می‌توانند در شرایط طبیعی با ایرانی‌ها همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند.

No849. P8-1237 Ibid

سنند شماره‌ی ۸۵۳

این سنند، نامه‌ی سفير بریتانیا در تهران به (ایرل کرزن) وزیر خارجه بریتانیاست که در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۱۹ ارسال و در ۲۳ همان ماه در لندن دریافت شده است... «کوکس» در نامه‌ی خود می‌گوید: خواهشمند است ضمن مطالعه‌ی گزارش، نظر خود را در مورد وضعیت موجود در شمال ایران اعلام نماید: در آذربایجان ایران، «سیمیتقوی کرد» به پشتیبانی نیروئی ترك (در حالیکه سیمیتکو با مارشیمون پیمان بسته بود و نه عثمانیها) و کمک‌های مادی و معنوی، مناطقی از شمال غرب ایران تا «خوی» را اشغال نموده است. نامبرده در ادامه می‌گوید: لازم است هر چه سریعتر کنسول انگلیس در ارومیه را از معركه خارج کنیم، چون بیم تعدی به جان او می‌رود. بطور کلی وضعیت آذربایجان آشفته است...

Ibid. No852 P1241

سنند شماره‌ی ۸۵۴

در تلگراف وزیر خارجه بریتانیا (ایرل کرزن) به تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۹۱۹ آمده است:

وزیر خارجه‌ی ایران به ملاقات من آمد تا در مورد موضوعات مورد نظر دولت متبع خود، با من مذاکره نماید. هر دو در مورد مسأله‌ی خطوط مرزی و پیشنهادات امیر (وزیر خارجه‌ی ایران) در مورد گسترش مرزهای ایران به طرف غرب و الحاق مناطق کردنشین عثمانی به ایران سخن گفتیم اما من به هیچ وجه نظر خود را در این مورد بیان نداشم. گمان می‌رود مناطق شمال غربی ایران و کوههای مرتفع آن هم‌اکنون تحت کنترل «سمکو» قرار دارند. (البته همه آن نه و استیلایش بر آن سرزمینها همراه با خونریزی بود که زیاد دوام نیاورد)

«کرزن» در تلگراف خود می‌گوید: تصور نمی‌کنم ادعاهای ایران و اقدامات آنها کردهای ساکن در امپراتوری عثمانی را به پذیرش حاکمیت ایران راضی کند... در پایان به وزیر خارجه ایران گفتم: در حال حاضر نمی‌توانم در مورد تغییر مرزها اظهار نظر کنم. این کار مستلزم تحقیقات جغرافیایی و بررسی‌های بیشتر است با این وجود ما از یاری رساندن به شما بسیار خرسند خواهیم شد...

Ibid № 854. PP.1247-8

سنده شماره‌ی ۸۷۸

در این سنده نامه‌ای دیگر از وزیر خارجه بریتانیا به ثبت رسیده که در تاریخ ۵ ژانویه ۱۹۲۰ به عنوان وزیر خارجه‌ی ایران ارسال نموده است:

به هر حال من آماده‌ام هر آنچه در توان داشته باشم مصروف یاری رساندن به حکومت شما در مورد مرزهای غرب ایران کنم.

Ibid № 878. PP.1273-4

همچنین نامه «سرکراو» که در تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۱۹ از پاریس به وزارت خارجه بریتانیا ارسال شده و طی سنده شماره‌ی ۵۴۵ منتشر شده است بدین شرح است:

تصویر نامه‌ای که نمایندگان کردها در کنگره صلح پاریس (ژنرال شریف و مستر فوربس آدامز) در مورد آرمان کردها ارسال نموده‌اند را به ضمیمه تقدیم می‌کنم ... «شریف پاشا» گفته است «فوربس آدامز» از او خواسته یادداشتی تقدیم کنگره نموده و مساله لزوم نظارت بریتانیا بر کردستان آینده را طرح نماید ...

«مستر کراو» در ادامه نامه‌ی خود می‌گوید: پذیرش قیومیت ارمنستان توسط آمریکا تأثیری بر مساله‌ی کردستان نخواهد گذاشت. بنابراین در مقطع فعلی، بهتر است بریتانیا فارغ از تصمیم آمریکا بخش اعظم کردستان را تحت الحمایه خود قرار دهد... شریف پاشا شفاهًا از من خواست موضوع «حمایت بریتانیا از اعضای خانه کردهای استانبول» را با هدف جلوگیری از برخورد مقامات عثمانی با آنها به اطلاع نماینده سامی بریتانیا در استانبول برسانم... (گمان می‌رود مستر کراو عضو هیأت بریتانیایی حاضر در کنگره‌ی صلح پاریس بوده است) مانند این است که گوشت قربانی را تقسیم می‌کنند!

در اسناد زیر به بی‌شرمی این استعمارگران که حتی از مساله قاچاق توتون به ایران نیز چشم پوشی نمی‌کنند و بدھیهای عثمانی را می‌خواهند هرجور که شده با اعطای دو تا خودمختاری بدست آورند:

در سند شماره‌ی ۱۸ آمده است:

«کرزن» گفت: گویا «بیرتیلو» بصورت غیر رسمی به بریتانیا پیشنهاد نموده است قیومیت کردستان، یک قیومیت فرانسوی-بریتانیایی می‌باشد، اما بریتانیا این پیشنهاد را نمی‌پذیرد و قطع نامه‌ای هم امضاء نخواهد کرد... دلیل نپذیرفتن این درخواست نیز عدم تمایل بریتانیا به دخالت در امور کردستان است... به همین خاطر فرانسه و بریتانیا بر سر استقرار کردستان به توافق رسیدند...

در ادامه سند آمده است: «لرد کرزن» مایل است پس از مشورت با وزارت هند، چند پیشنهاد در اختیار متفقین قرار دهد تا بررسی و در نهایت، یکی از آنها تصویب شوند. اما در هر حال موضوع بازگشت قدرت ترکها به کردستان، منتفی است، چون هر اقدامی در این مورد به مصلحت نخواهد بود... در نهایت، «مسیو بیرتیلو» این موضوع را پذیرفت که حل مسأله‌ی کردستان متمم حل مسأله‌ی تمام ترکیه باشد:

«لرد کرزن» باید نقشه‌ی کردستان را تهیه و برای بررسی در برابر متفقین قرار دهد تا تصمیم نهائی در مورد آن اتخاذ و در کنگره‌ی صلح به تأیید برسد.

PP159-60 Ibid No 18 Vol. VII

در سند شماره‌ی ۲۰ نیز چنین آمده است:

«اما در مورد کردستان، وزارت خارجه بریتانیا سرگرم بررسی پیشنهادهای مختلف برای ارائه‌ی راهکارهای مناسب به کنگره است...»^{۳۸}

... ازم است وضعیت کردستان و مرزهای آن به طور کامل مشخص و «لرد کرزن» نیز پیشنهاد خود را ارائه نماید...

P185 Ibid

کنگره‌ی لندن

سند شماره‌ی ۲۹

این سند، مژوه مذاکرات متفقین در کنگره‌ی لندن به تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۰ است. در بخشی از این مذاکرات، فرانسه و ایتالیا از ادعاهای خود در کردستان و شرق دجله دست برداشتند... «مسیو کامبو» عضو فرانسوی با طرح سؤالی از اعضاء کنگره پرسید: آیا محتوای اصلی موضوع، استقلال کردستان است یا خیر؟ و آیا این مسأله در کنگره حل شده است؟

«لرد کرزن» در پاسخ گفت: مسأله کرستان در نشست اعضای کنگره لایحل باقی مانده است... اما در کنگره به این نتیجه رسیده است که «لرد کرزن» و «مسیو بیرتیلو» تا وصل نتیجه‌ی نهایی به گفتگو پردازنند...

کرزن در ادامه می‌گوید: نخست وزیر بریتانیا «لوید جرج» در برابر کنگره به تشریح برخی خطوط اساسی که امروز عصر قرار است در برابر مجلس نمایندگان بریتانیا ارائه کند، خواهد پرداخت. لوید جرج گفت: به تصمیمات متفقین در مورد جدایی سرزمینهای غیر ترک امپراتوری عثمانی یعنی سرزمین اعراب، ارمنی‌ها، سریانی‌ها و کردها خواهد پرداخت، چون مورد اخیر (کردها) قطعاً ترک نیستند (به دور از هرگونه عصیتی البته این کاملاً واضح است و نظریه آن دوران یعنی ترک‌های کوهستانی بودن کردها یک نظریه بی‌پایه و اساس است. اما از ترکمانان سخنی نیست که مسأله‌ای اختلاف اساسی در سور بود.)...

در همان سند به گفتگوهای «مسیو بیرتیلو» و «کرزن» نیز اشاره شده است:

- مسیو بیرتیلو: در این مناطق، منابع طبیعی بسیاری وجود دارند که تحت کنترل بریتانیا هستند...

- لرد کرزن: اما بریتانیا چیزی از کرستان برداشت نخواهد کرد...

- مسیو بیرتیلو: کرستان برای مرزهای ارمنستان، سریانی‌ها و کلدانیها اهمیت بسیاری دارد...

No.29, P.258 Ibid Vol VII

سندها ۴۱۴۹-۳۷۱

در این سندها، اسامی شرکت کنندگان در کنگره وزارت امور خارجه به تاریخ ۱۷ آوریل ۱۹۱۹ آمده است:

۱- اریل کرزن کیدلستون: رئیس

- ۲- کلدل ویلسون: حاکم مدنی بریتانیا در بغداد
- ۳- سرتوماس هولدرنیس: از وزارت هند
- ۴- مسترج. شگبرا: از وزارت هند
- ۵- ژنرال و. بارشلوumbo: وزارت امور خارجه
- ۶- مسترج. کیدلستون: وزارت امور خارجه
- ۷- مسٹر آی. جونز: منشی
- ۸- میجره یونگ

در این سند مهم که تحت عنوان «آینده اداره در بین النهرين» آمده است می خوانیم: نامه‌ای از «کلدل آرنولد ویلسون» به کنگره ارائه شده است که پیش از این در آوریل ۱۹۱۹ به وزارت هند ارسال شده بود. مطالب دیگری نیز به صورت ضمیمه، پیوست شده است. مشروح مذاکرات انجام شده به شرح ذیل می باشد:

کرزن (رئیس):

وضعیت بین النهرين کاملاً دگرگون شده است. این دگرگونی ناشی از پیمان دو جانبه انگلیس- فرانسه است که در مورخه ۸ نوامبر ۱۹۱۸ منعقد شد. پس از انعقاد این پیمان، هیأت شرق (هیأت تحقیق بریتانیا در مورد شرق از وزارت هند که مقر آن در لندن است) از حاکم مدنی بغداد خواست که دیدگاههای خود را در کنگره بیان کند... در مورد آیندهی حکومت بین النهرين به «کرزن کیدلستون» اختیارات کافی داده شد تا پیشنهادهای اولیهی خود را مبنی بر حق تعیین سرنوشت (ملل ساکن) هستند، ارائه نماید مشروط برآنکه این پیشنهادات، تنها به صورت فرضیه باشند چون هنوز بررسی‌های طولانی و معیارهای بسیاری را باید. تا وضعیت نهایی اداره این سرزمینها روشن شوند... در طول ماههای اخیر امسال (۱۹۱۹) حاکم مدنی بغداد در چندین نامه، ددگاه گروههای مختلف

قومی و عشيرتی منطقه را تشریح کرده‌اند... در ۱۴ فوریه، وزارت هند، در نامه‌ای نظرات و پیشنهادات خود در مورد آینده‌ی منطقه را به روشنی و با جزئیات تمام، تبیین کرده است... گفتگوهای امروز ما هم با هدف تصمیم‌گیری برای آینده این سرزمین در چارچوب پیشنهادات و دیدگاههای مذکور است. در این مناطق، توانسته‌ایم ادارات شهربانی و شهرداری تأسیس کنیم. کلتل ویلسون از افسران سیاسی نیز خواسته است دیدگاههای خود را ارائه و اظهار نظر کنند. کلتل ویلسون، حتی از «سربرسی کوکس» خواسته است که به بین‌النهرین بازگشته منصب نمایندگی سامی بریتانیا در بغداد را خود شخصاً عهده‌دار شوند. مشارالیه همنین پیشنهاد تقسیم مناطق کردنشین به چند استان و اداره‌ی هر یک توسط نمایندگان مستقل را مطرح نموده‌اند... غالب افسران سیاسی نیز این پیشنهاد را پسندیده‌اند اما «کلتل هاول» معتقد است کردستان، به استثنای موصل، به پنج استان تقسیم شود... اکنون لازم است «کلتل ویلسون» نقشه‌ی نهایی خود را ارائه نماید تا در جلسه امروز طرح و به تصویب نهایی برسد.

کلتل ویلسون:

«کلتل ویلسون» ضمن اشاره به نامه‌ی مورخ ۶ آوریل ۱۹۱۹ خود به وزارت هند، با پیشنهاد «کلتل هاول» موافقت نمود. نامبرده در پاسخ یکی از سوالات «کرزن» گفت: تقسیمات اداری مورد نظر، مستلزم صدور قطعنامه‌ی کنگره‌ی صلح است... در مورد مرزبندی‌ها سه حالت وجود دارد... نخست: مرزهای کنونی ایالت موصل قدیم... دوم: مرزهایی که از سوی هیأت بریتانیابی تقدیم کنگره‌ی صلح شده و در امتداد دریاچه‌ی «وان» و رود «دجله» قرار دارند... سوم: مرزهایی که آمریکاییها پیشنهاد نموده‌اند. اگر آمریکا قیومیت ارمنستان را بپذیرد، آنگاه مرزها به سوی شمال کشیده خواهد شد.(ورود استعمارگرانه آمریکا به خاورمیانه)

ایالت موصل قدیم که در مورد اجراییات اداری، پیشنهادی راجع به آن طرح نشده است، سرزمین کردنشین در این سوی خود دارد که به سه بخش تقسیم می‌شود... نخست: یک حريم کردی خالص که در کنار مرزهای ایران قرار دارد و شمار ساکنان آن، ۱۵۰۰۰۰ نفر است... دوم: حريمی که مشتمل بر کفری و کرکوک و آلتون کوپری و اربیل با جمعیتی بالغ بر ۲۵۰۰۰ نفر است... سوم: ایالت موصل که جمعیت آن از ۱۰۰۰۰۰ نفر تجاوز نمی‌کند. دو سوم ساکنان موصل عرب و ثلث باقیمانده کرد و نصرانی و... هستند. ند خانواده مقتدر کرد نیز ساکن این ایالتند... در مورد مسئله اداره این منطقه دو راه حل وجود دارد. نخست: یک کردستان خودمختار با مرکزیت موصل که دارای اکثریت بوده و آرمان نهایی کرده است. دوم: تأسیس ایالت مستقل موصل و چند دولت خودمختار و کوچک کردی در اطراف آن (سلیمانیه، رواندوز، آمیدی، جزیره ابن عمر)... این دولتهای کوچک، رهبران بومی کرد و رایزن سیاسی بریتانیایی خواهند داشت که افسران سیاسی، مستقیماً با بغداد ارتباط خواهند داشت...

رئیس:

در صورت انتخاب راه حل دوم، سرنوشت دیاربکر، اورفا و جرابلس چه خواهد شد؟

کلنل ویلسون:

شخصاً مایل به انتخاب راه حل دوم نیستم چون در آن هنگام، دیگر پیوندی میان دیاربکر، اورفا و سلیمانیه وجود نخواهد داشت... اداره‌ی منطقه دیاربکر مستلزم هزینه نظامی بسیار خواهد بود... در صورتی که بریتانیا ناگزیر از اداره‌ی دیاربکر و اورفا شود، باید یک ایالت دیگر با مرکزیت دیاربکر به ایالتهای پیشنهادی دیگر افزود... البته احتمال تأثیرپذیری موصل از اعتراضات مردمی دیاربکر وجود دارد، اما چندان نیرومند نخواهد بود...

مستر کیدلستون:

در میان اکترناتیوهای ممکن برای پذیرش مسئولیت حکمرانی دیاربکر و جزیره ابن عمر، نام اشخاصی چون ژنرال شریف پاشا، سید عبدالقادر شمدینانی و خاندان بدرخانیان دیده می‌شود.

کلنل ویلسون:

این افراد مقبولیت چندانی ندارند چون از کردستان برپده‌اند... من شخصاً مایل به بازگشت قدرت ترکها به دیاربکر هستم. «ویلسون» در پاسخ یکی از سوالات کرزن گفت: راه حل دوم، از دیدگاه من ایده‌آل است.

سرهولدرنس:

در «برمه» نیز دولتهای کوچکی وجود دارند که نام هر یک از آنها «شان» است.

کلنل ویلسون:

تنها یک راه برای تأسیس کردستان مستقل تحت نظارت بریتانیا وجود دارد و آن، تأديه بدھی‌های عثمانی توسط کردهاست که از محل درآمد توتوون تأمین می‌شود... نگرانی دیگری که وجود دارد مانع تراشی رهبران کرد در کردستان خودمختار آینده بر سر راه جمع‌آوری مالیات است... از دیدگاه من نیز راه حل دوم، بهترین است...

سرهولدرنیس:

مسئله‌ای که در مورد مالیات بدان اشاره شد، در هند نیز مشکلاتی به پا نمود....

کلنل ویلسون:

۵۱۵ / ۱۹۱۵

انتقال توتون به صورت قاچاق در ایران و در ادامه برگرداندن آن به بینالنهرین بسیار آسان است!!!.

سرهولدرنس:

در برابر خدمت بریتانیا، رهبران کردستان نیز باید مسؤولیت تأديه بدھی را به عهده گیرند...

رئيس:

به جای تصویب قانون در مورد توتون، میتوان کردها را به پرداخت مبالغی معین به خزانه مجاب نمود...

مسترشکبرا:

اما در مورد محتوای یادداشت میجرنویل، که پیش از این اشاره شد...

رئيس:

برخی از ایالتهای بینالنهرین، تمایلی به جدایی از امپراتوری عثمانی ندارند.

مستر کیدلسون:

آیا اتحاد کردستان اهمیتی دارد؟

۱۹۱۵/۵۱۶

روابط ما با ایران، اجازه نمی‌دهد درخواست کردهای ایران را پذیریم... دولتهای خود اختار کردی پیشنهادی، بسیاری مشکلات، از جمله شورش‌های ناخواسته را خنثی می‌کند.(استفاده ابزاری انگلستان از اقوام)

رئیس:

«در مورد موصل و کردستان، راه حل دوم مناسب‌تر است... من از اعتراض فرانسوی‌ها به تصمیم اخیر باکی ندارم... اعطای اختیارات به «ویلسون» از سوی کنگره برای اجرای پیشنهادات مورد نظر، عملی کاملاً بجاست..(از ترکمانان کرکوک و موصل که موضوع اصلی اختلاف دولت جدید ترکیه با اروپاییان بود سخنی گفته نمی‌شود).

در پایان جلسه به «کلتل ویلسون» اختیار داده شد جهت تأسیس پنج استان، براساس پیشنهاد «کلتل هاول» اقدامات اولیه را انجام دهد. این پنج استان. شامل چهار استان کردنشین به رهبری حاکمان کرد و رایزنی افسران سیاسی بریتانیا و یک استان عربی (موصل) خواهند بود.^{۳۹})

سندهای شماره ۵۰

این سندهای شماره ۵۰ در جلد هفتم استناد سیاسی وزارت خارجه بریتانیا آمده که نامه‌ی نماینده سامی بریتانیا در استانبول به تاریخ ۵ مارس ۱۹۲۰ است:
 «کمیسیون عالی متفقین، به بررسی جزئیات دقیق طرحهای سیاسی مورد نظر در مورد استانبول پرداخت... متفقین، لازم است سلطان عثمانی را به تأسیس ارمنستان مستقل و به رسمیت شناختن کردستان مستقل مجاب نمایند.^{۴۰})

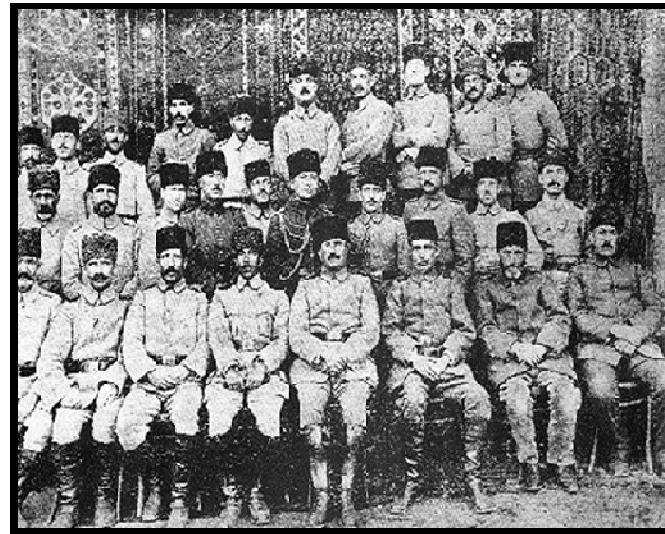
«در سال ۱۹۲۰ پس از انعقاد پیمان سور و بخشیده شدن ترکیه به انگلیس و فرانسه و ارمنستان و یونان و ایتالیا، ترکها به جنگ با این دول پرداختند و ارامنه ترکیه علیه ترکان به یاری دول غربی پرداختند.»^{۴۱}

پیمان قمری(الکساندرپل):

«پس از پیمان سور داشناکها وارد ترکیه و در صدد کسب اراضی سوری خود شدند. ارتش ترکیه با آنان به مقابله پرداخته و داشناکها را متوقف کرده بود. دول غربی از هرتلاشی برای کمک به ارامنه دست بر نمیداشتند. کمک نفتی از گرجستان، حتی ژنرال سابق تزار ورانگل را عازم ترابزون با لشگری مخصوص نمودند. اما پس از ۲ ماه جنگ به نفع ترکیه به اتمام رسید.»^{۴۲}

در سوم ماه دسامبر ۱۹۲۰ بین جمهوری ارمنستان شرقی و ترکیه (قمری یا الکساندرپل) بسته شد. و دولت ارمنی طبق این پیمان هیچ گونه حقی نسبت به ترکیه نداشت و قرارداد سور ملغی اعلام شد. این قرارداد بر اثر حمله ژنرال کاظم کارابکیر پس از عقب نشینی ارتش عثمانی از قفقاز گردید.

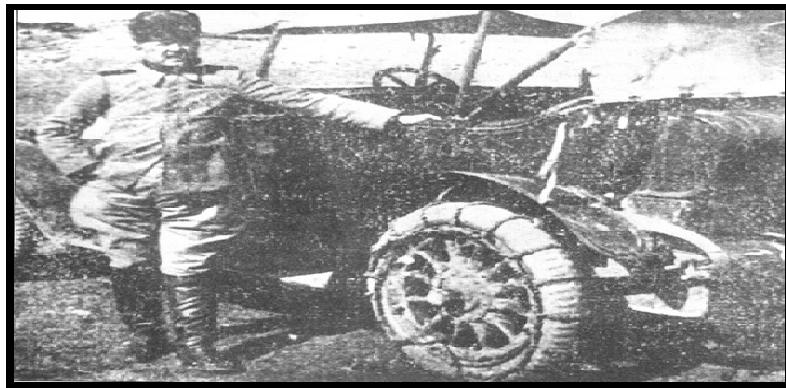
۱۹۱۵/ ۰۱۸



شirkət Kündəkən Qərardad Qəmri

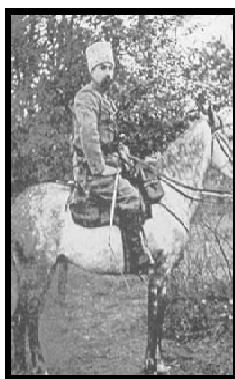
ارامنه ساري قميش، كارس، اردهان، ارتويين و باتوم را از دست دادند. قمرى نيز اشغال و قرارداد در آنجا بسته شد. در اين قرارداد تشکيل هرگونه حکومت ارمنى در داخل خاک تركيه غير قابل قبول اعلام شد. راه آهن باکو-ارزروم باز شد.

۵۱۹ / ۱۹۱۸



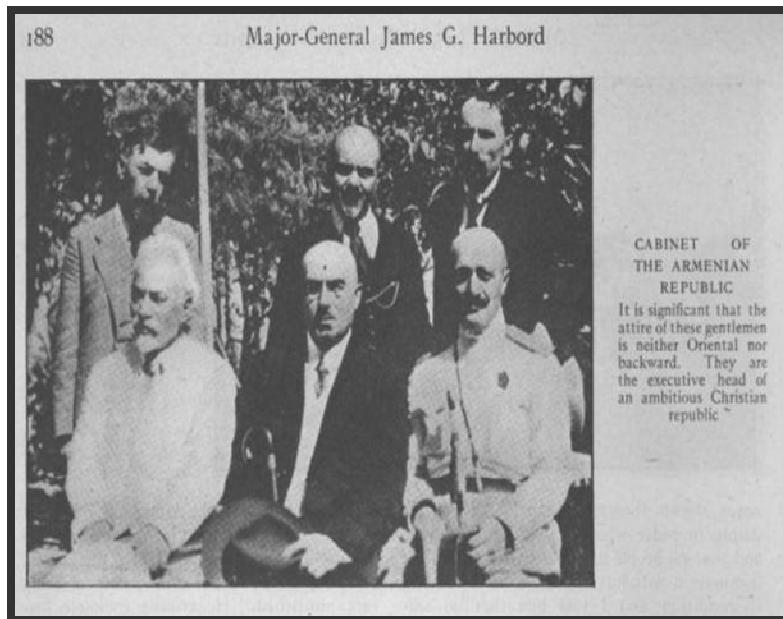
کاظم کارابکیر پاشا

در این قرارداد از جانب ارامنه ژنرال دراستامات کانایان اشتراک جسته بود. در واقع ارامنه بیشتر اورا با لقب درو می‌شناسند. او فرد بسیار خونخواری بود که در جنگ جهانی اول در معین ارتش روس بود سپس در سال ۱۹۱۸ از جانب جمهوری دموکراتیک ارمنستان به سمت کمیسر عالی ارمنستان غربی (ارمنستان خاک ترکیه) منصوب شد. در جنگ کارس و ارض روم علیه ترکان جنگید. سپس وزیر دفاع ارمنستان شد. در جنگ ماه مارس بین آذربایجان و ارمنیها شرک جست و مسلمانان زیادی را کشت. پس از اشغال ارمنستان توسط بلشویکها به ایران فرار کرد.



یکی از محدود عکسهای درو

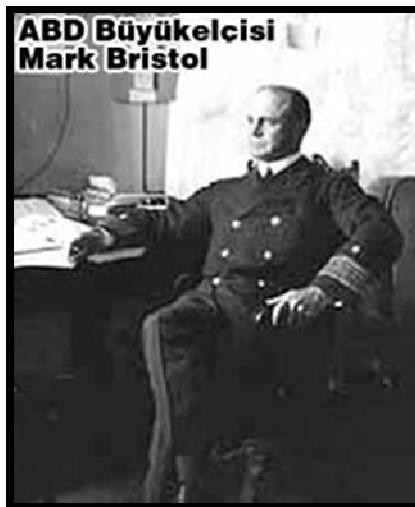
در جنگ جهانی دوم فرمانده ۸۱۲ ارمنی ارتش آلمان شد. در جنگ کریمه و قفقاز جنوبی نقش موثری داشت. سرانجام در سال ۱۹۵۶ در ماساچوست آمریکا فوت شد. فلشن بکی به زندگی درو بزنیم، او که در سال ۱۸۸۴ در روسیه متولد شد دشمنی شدیدی با اسلام داشت. سفیر کبیر آمریکا در عثمانی مارک بریستول طبق اسناد آرشیو رسمی آمریکا به شماره ۱۵۴۰ ((ایوانتر ۸۶۷,۰۰۰)) این گونه از درو میگوید:



ژنرال درو و ژنرال هاربرد

«طبق گزارش یکی از مامورین سفارت که در اثنای جنگ نزدیک ژنرال درو بود از توب باران روستاهای بی دفاع توسط درو و پس از اشغال قتل تما می افراد آگاهی

یافتم. درو و افرادش پس از ورود به روستاها ابتدا آنها را آتش میزدند. سپس انسانها را دسته جمعی می‌کشند و پس از اتمام کار تمامی روستا را آتش میزدند. بی شک این یک نسل کشی سازمان یافته علیه مسلمین در آن منطقه بود



۱۹۲۲ آگوست سال

مارک بریستول^{۴۳}

بیینید در هنگام برگرداندن جنازه او در ۲۹ می‌سال ۲۰۰۰ کارکین دوم اسقف اعظم ارامنه چه چیزی در مورد او می‌گوید:

«درباره او زیان قاصر است و برای شناختن او باید به گذشته مان برگردیم. باوردارم که یاد ژنرال درو و سربازانش در ذهن جوانان تا ابد باقی خواهد ماند. و برای پیروزی‌های بعدی راه را ادامه خواهند داد.»^{۴۴}

حال شرحی دیگر از زبان همان ماموی که بریستول نزد درو فرستاده بود را بخوانیم:

«.....سپس سربازان درو آمدند. در جلوی همه آنان یک دختر بچه مسلمان مو مشکی با چشمان درشتی بود. حدوداً ۱۲ ساله به نظر می‌رسید. اورا روی خاکستر اشیای باقی مانده از

آتش سوزی روستا خواباندند. او را یکی از ارامنه روی پشت خواباند و با تفنگ بین دو سینه او شلیک کرد. لباس قربانی غرق خون شد و من آن را میدیدم.

بعد از او یک پسر بچه^{۱۰} یا دوازده ساله را آوردند. یک جلیقه از چرم خام و یک شلوار کوتاه بر تن داشت. او صورتش اورا خواباندند. ظرفی که در دستش بود روی زمین غلطید و افتاد. تفنگ بدن اورانیز سوراخ کرد. در اثنای همین امر تهاجمات و سوزاندن روستاها ادامه داشت. فقط من دیگر نتوانستم این منظره را تحمل کنم. سپس یک افسر نزدیک به درو از کشته شدن تمامی جانداران در روستاها خبر داد و گفت که هیچکس را زنده نگذاشته‌اند و همه را دانه به دانه کشته‌اند»^{۱۵}

این سخنان مامور آقای بریستل بنام روبرت دان میباشد.

سخنان زیر از ژنرال روس نیکلایف میباشد که در آن زمانها در شرق ترکیه یکی از فرماندهان جبه قفقاز روسیه بود. این سخنان عیناً از آرشیو ملی روسیه در تلگراف مورخه ۱۹۱۴ او به مسکو موجود میباشد:

«هنگامیکه سلاح به دست ارامنه افتاد سربازان ما سعی در مقابله با اقدامات سنتگدلانه آنان کردند..... آنان به روی هر جانداری آتش میگشودند. تا امروزه از مردم مسلمان را به دلایل نا معلومی کشته‌اند..... جهت مقابله با این جنایات بی پایان ارامنه در وان از طرف ما یک هیئت مشاوره نظامی ایجاد شده است. این افراد باید سریعاً نظم یابند.»

مواد فراداد:

مرز ترکیه و ارمنستان تا رود ارس و دریاچه چیلدر دور شد.

ارمنستان قرارداد سور را قبول نخواهد کرد.

ارمنستان حق هیچگونه حرکتی علیه ترکیه را ندارد.

کارس و حومه‌اش متعلق به دولت ترکیه است.

«فرمانده لشگر ارمنی دولت بلشویکها مستقر در ایروان بنام(درو) در دیدار وابسته نظامی ترکیه در ایروان اینگونه گفته بود:

" بواسطه داشناکها ملت و مملکت نابود شده است. ارامنه تا به امروز کور کورانه اسیر دولتها امپریالیستی شده بودند. ما روحان و حسا به شما نزدیک بودیم ولی این را فراموش کردیم. من نیز هرجه باداباد نیروی نظامی ای در ارمنستان باقی نمی نگذارم و همه را منحل خواهم کرد" ۴۶ بینید خونریز مردم مسلمان چگونه پشیمان شده است!

قرارداد مسکو:

این قرارداد در تاریخ ۱۶ مارس سال ۱۹۲۱ پس از انقلاب بلشویکی در روسیه رخ داد. متفقین روسیه تزاری مانند ایتالیا و فرانسه و انگلستان در صدد مقابله با انقلاب بلشویکها بودند. بلشویکها کلیه قراردادهای مخفی مابین دول متفق با روسیه تزاری را آشکار کردند. این ابرازات نشان از دست داشتن دول ائتلاف در مورد اشغال در ترکیه بود که همین ابرازات سبب نزدیک شدن روسیه بلشویک و ترکیه شد. و این نزدیکی سبب اعزام هیئت ترک به مسکو جهت انعقاد قرارداد شد. در ۲۴ آگوست سال ۱۹۲۰ فقط از اتحاد شوروی خواسته شد که تنها آنان به ارامنه اراضی واگذار کنند. کسب پیروزی ترکها در مقابل ارامنه و دعوت از ترکیه توسط دول ائتلاف برای کنفرانس لندن روسها را در معرض انزوا قرار داد. در نتیجه قرارداد مسکو امضا شد.

احکام مهم این قرارداد عبارت بودند از:

- ۱- قرارداد بین المللی که از جانب یکی از طرفین به رسمیت شناخته شده نیست توسط دولت دیگر نیز باید نا شناس بماند.
- ۲- شوروی باید پیمان ملی (میثاق ملی) ترکها را به رسمیت بشناسد.
- ۳- کلیه قراردادهای امضا شده ما بین عثمانی و روسیه تزاری رسمیت ندارند.

- ۴- قول عدم رسمیت کاپیتو لاسیون از جانب شوروی
- ۵- در مورد مسائل اقتصادی و جنبی بین دو دولت قراردادهایی امضا خواهد شد.
- ۶- شوروی قرارداد مابین ترکیه و ارمنستان و گرجستان با شرط اعطای شهر با том به گرجستان به رسمیت خواهد شناخت.

اهمیت این قرارداد این بود که اولین بار یک دولت بزرگ اروپای دولت جمهوری ترکیه را به رسمیت شناخت و مرز شرقی امنیت یافت و قول دریافت کمک نظامی نیز از شوروی گرفته شد.

قرارداد کارس(قارص):

پس از سال ۱۹۱۷ روسها از فتفاوت خارج شدند. و در این زمان دول آذربایجان و گرجستان و ارمنستان اعلام استقلال کردند. اما پس از ۲ سال این جمهوریها توسط اتحاد جماهیر شوروی اشغال شدند. پس از جنگ ساکاریا مابین سه جمهوری شوروی (آذربایجان- ارمنستان و گرجستان) با ترکیه که آن را ژنرال کاظم کارابکیر نمایندگی می کرد در ۱۳ اکتبر سال ۱۹۲۱ پیمان کارس امضا شد. هر سه جمهوری همچنین پیمان مسکو را نیز به رسمیت شناختند. بدین ترتیب مساله ارمنه نیز در شرق ترکیه پایان یافت.

اما این پیمان پس از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ میلادی توسط ارمنستان بطور یک جانبه ملغی اعلام شد. نماینده حزب داشناک ارمنستان بنام "کیرو مونوبان" و وزیر امور خارجه ارمنستان بنام "وارتان اوسکانیان" قرارداد را فسخ و اعلام کردند خطوط مرزی منعقد در قرارداد کارس غیر معتبر است. و پیمان سور را اساس انعقاد خطوط مرزی اعلام کرد.

شورشها شروع میشود

در اینجا به چندین شورش سازماندهی شده توسط داشناکها در شهرهای مختلف ارامنه میپردازیم:

واقعه‌ی شبین کارا حصار:

یکی از قتل عام‌ها در ترکیه قتل عام شبین کارا حصار میباشد.

سیواس برای ارامنه بسیار مهم بود. گروهبان دانیل معروف و مراد از سران گروهکها در این مکان شورش‌های زیادی برآهاندخته‌اند. در سیواس شبین کارا حصار و سو شهری از همه برای ارامنه مهم تر بود مراد سیواسی (هامپارسوم بویاجیان) رئیس یک گروهک ارمنی با ۵۰۰ نفر به شبین حمله کرد. راه مواصلاتی اصلی اکمال در این شهر مسیر فوق استراتژیک برای محاربین جنگ جهانی بود. با تصرف این مسیر حرکت روسها به سمت داخل ترکیه رونق میگرفت. گروهک محله مسلمان نشین شبین را سوزانند. و شروع به شکنجه و قتل عام مسلمین کردند. نامه فرمانده گروهان دهم نظامی مستقر در سیواس در تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۹۱۵ در مورد حادثه چنین میگوید:

«از اینجا و آنجا خبر میرسد که حدود ۵۰۰ نفر ارمنی به شبین کارا حصار حمله کردند. بین نیروهای امنیتی و شورشیان نزاع سختی صورت گرفته همانطوری که فرمانداری سیواس اعلام کرده است.^{۴۷}

گروهان سوم فرستاده شده در ۱۸-۱۹ ژوئن توسط فرمانداری سیواس این پیام را داده است:

«در حمله شبین کارا حصار ارامنه حدود ۸۰۰ نفر زن کودک و مرد هستند که در داخل قلعه مامن گزیده‌اند از این ۸۰۰ نفر ۲۰۰ نفر مسلح هستند.^{۴۸}

در آگوست سال ۱۹۱۳ معلم آمریکایی بنام مستر. هوپورگ در راه بین شیین کاراچسار و سو شهری در حالیکه در یک باعچه در حال استراحت بود با تفنگ به قتل رسید. در ابتدا فرض بر این بود که مسلمانان اوراکشتند و چندین نفر نیز دستگیر شد. سپس مشخص شد که گروهکهای ارمنی اوراکشته‌اند.

ساموئل ویمز مورخ امریکایی اینگونه مینویسد که: «ارمنه در وان، بیتیس، قره حصار، سیواس و کایسری و دیاربکیر سلاحها را در مدارس و کلیساها پنهان میکنند.... سپس به روستاهای مسلمان هجوم برد و آنها را به قتل میرسانند»^{۴۹}

ناحیه	کل جمعیت هر ناحیه	جمعیت ارامنه گریگوری در هر ناحیه	درصد ارامنه از کل جمعیت هر ناحیه
ارزووم	645,702	134,967	20.90%
بیتلیس	398,625	131,390	32.96%
وان	430,000	80,798	18.79%
الازین	578,814	69,718	12.04%
دیاریکر	471,462	79,129	16.78%
سپهاس	1,086,015	170,433	15.68%
آذانا	403,539	97,450	24.14%
آلبر	995,758	37,999	3.81%
ترابزان	1,047,700	47,200	4.50%
مجموع	6,057,615	849,084	
درصد کل		14.02%	

آمار جمعیت ارامنه دولت عثمانی

حادثه موسی داغ:

موسی داغ(کوه) در دامنه کوههای نور قرار دارد. دارای ۱۰۰۰ متر ارتفاع است. بک یهودی بنام ورفل کتابی بنام "چهل روز در کوه موسی" که این کتاب توسط ارامنه ساکن

ایالات متحده بصورت فیلم ساخته شد. حادثه موسی داغ در اوان جنگ جهانی اول ایجاد شد. والی وقت حلب ژنرال فخرالدین ترکان در مورد آن واقعه چنین میگوید:

"وقتی پس از جنگ جهانی اول خبر حمله احتمکالی دول ائتلاف به سواحل اسکندریون پخش شد. هفت روزتای اطراف سامان کوه از دادن مالیات به دولت طفره رفتد. و کمکهای لازم را به ارتش نکردند و دست به شورش زدند و حادثه موسی داغ را ایجاد کردند. بخاطر همین جهت فرمانبرداری آنان از طرف دولت مامورین به آنجا اعزام شدند. ارمنه به سخنان آنان توجه نکرده و به مقابله مسلحانه پرداخته بودند. فرمانده منطقه سرهنگ گالیپ چون چاره‌ای نیافت مجبور به در دست کنترل گرفتن منطقه شد. او برای آخرین بار جهت هشدار به سمت موسی داغ رفته بود اما هیچ اثری از ارمنه در آنجا ندیده بود طبق اخبار ارمنه به حتی با نگاه به جلد کتاب میتوان اشتباها را این رمان نه کتاب تاریخی را فهمید:

۱- موسی کوه یک کوه آشناشانی نبوده بلکه یک کوه ساکت و آرام بوده است. ارمنه مانند اینکه در ساحل کشتی فرانسوی را به کمک میخوانند. در حالیکه این کشتی به یک قایق بسته کرده است پس تعداد کم بوده است و یا ارمنه فقط به فکر رؤسا بوده‌اند.

۲- ارمنه شورشی در موسی داغ در قرار کاههای قبرس و مصر بریتانیا و فرانسه آموزش رزمی دیدند و برای مدت زمان کمی به سوریه آمدند بودند و بخاطر عدم سرپیچی از دستورات دولتهای متحده سریع از خط مقدم خارج شده‌اند.

سمت دریا حرکت کرده بودند و در اطراف یک صخره بزرگ کنار دریای مدیترانه سنگر گرفته بودند. در حالیکه سرهنگ و یارانش دنبال آنها رفته بودند در مسیر با جنازه حیوانات بیشماری بز خورد کرده بودند. طبق تتابع بررسی‌های انجام شده یک کشتی جنگی فرانسوی با ارسال یک قایق به سمت ساحل سران ارمنه شورشی و سایرین را سوار خود کرده است. میتوان با سوال از حکومت فرانسه به راست بودن این موضوع بی‌برد. بعد

از آن دوباره در مورد وجود نفر در موسی داغ بررسی گردید که جسد کسی در آنجا نبوده است حتی فرد بیمار و زخمی نیز یافت نشده است. با این نگاه به نظر کتاب ورفل به واقعیت نزدیک نیست.

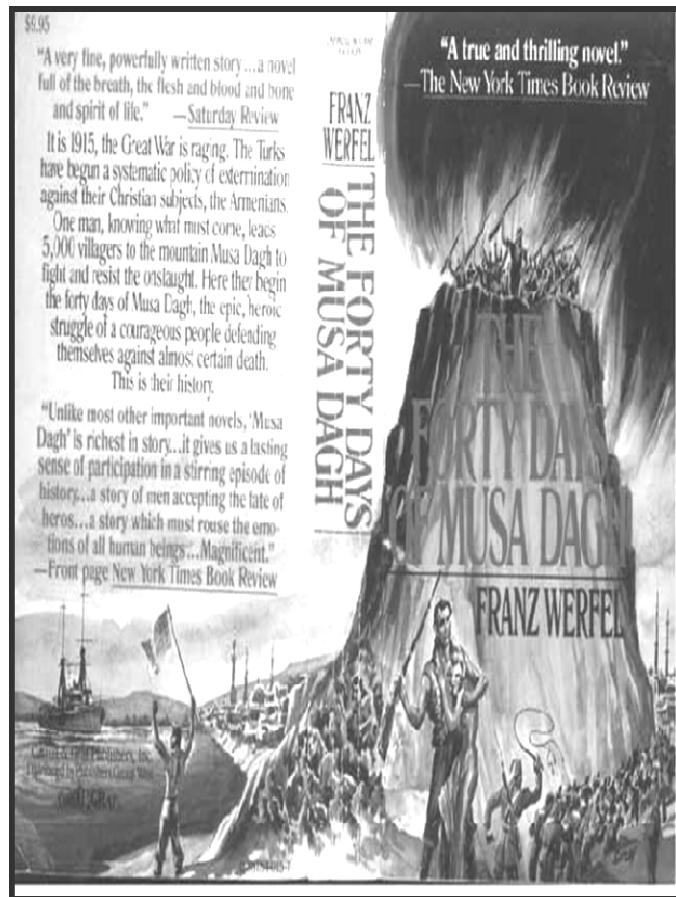
من در مورد حادثه موسی داغ به این مورد فقط دست یافتم. فرانسه پس از آن ۶ بار شهر اسکندریون را بمباران کرد.

حتی با نگاه به جلد کتاب میتوان اشتباهات این رمان نه کتاب تاریخی را فهمید:

۱- موسی کوه یک کوه آتششانی نبوده بلکه یک کوه ساکت و آرام بوده است. ارامنه مانند اینکه در ساحل کشتی فرانسوی را به کمک میخوانند. در حالیکه این کشتی به یک قایق بسته کرده است پس تعداد کم بوده است و یا ارامنه فقط به فکر روئسا بوده‌اند.

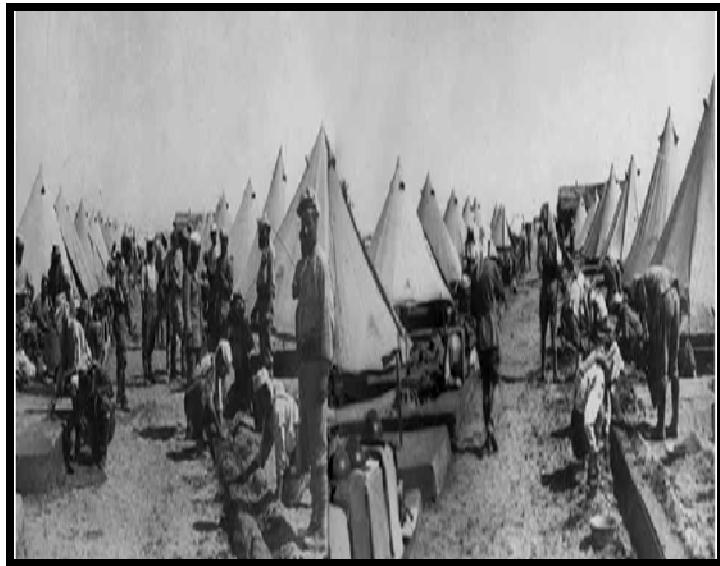
۲- ارامنه شورشی در موسی داغ در قرار کاههای قبرس و مصر بریتانیا و فرانسه آموختند و برای مدت زمان کمی به سوریه آمدند و بخارط عدم سرپیچی از دستورات دولتهای متحد سریع از خط مقدم خارج شده‌اند.

1910/ ٤٥٠



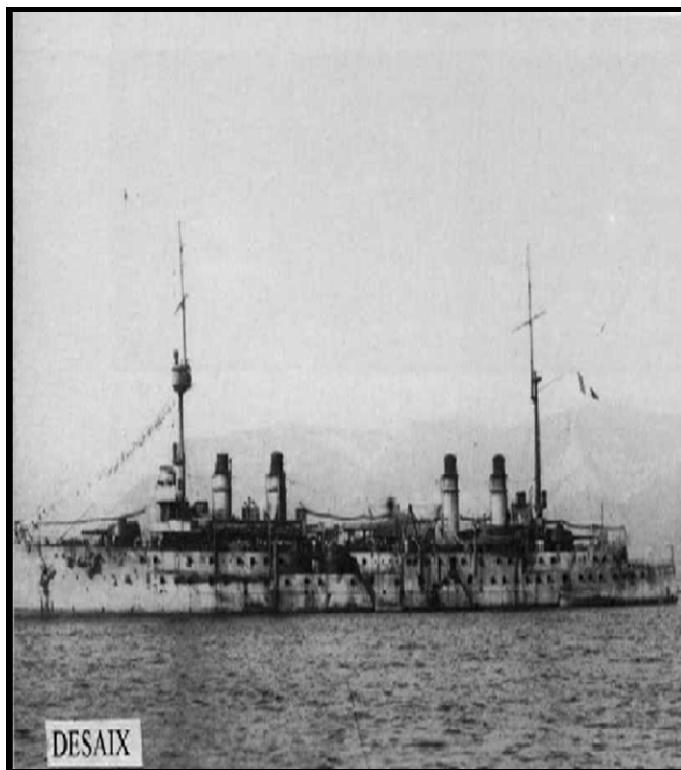
كتاب ورفل راجع به موسى داغ

۵۳۱ / ۱۹۱۵



آموزش ارامله داشناک در سوریه توسط فرانسوی‌ها

این عکسها در موزه تاریخ پاریس موجود است (موزیی دی هیستوریه کاتمپوریان) که نشان میدهد که به ارامنه موسی داغ در فرانسه و انگلیس آموزش رزمی داده شده است. در تصویر کشتی جنگی فرانسوی سایکس را میبینید که در اطراف سواحل سوریه در حال گشت زنی بوده است. همان کشتی که در موسی داغ بوده است.



ناو فرانسوی سایکس جهت یاری ارامنه

حادثه فند کچیک:

«ارامنه شورشی در منطقه زیتون ترکیه و گروهکهای آنان جهت کمک به سایر شورشیان ارمنی از سمت کوههای نور به نیروهای انتظامی حمله و آنان را کشtar کردند».^{۵۱} بعد از چندی نیز گروهکهای ارمنی با حمله به روستاهای حومه زیتون و ماراش در سال ۱۹۱۵ «روستای فیندیکچیک را که با مقاومت شدید بومیان حمایت میشد به آتش کشیدند».^{۵۲} در این زمان به آن منطقه مامور ژاندارمری نیز جهت اطلاع از اوضاع فرستاده شد ولی متأسفانه نتیجه‌ای حاصل نشد. در این حادثه که پس از اعزام چندین گروهان مکانیزه و پیاده خنثی شد حدود ۱۰ روستا به آتش کشیده شد و ۲۰۰۰ مسلمان و حشیانه قتل عام شدند».^{۵۳}

حوادث ازمیت و آداپازاری:

بعد از حمله روس به سواحل دریای سیاه شایعات زیادی رخداد حتی ارامنه آذپازی با گفتن اینکه: «روسها بعد از چند روز از سواحل دریای سیاه عازم اینجا خواهند شد و هیچ مسلمانی را زنده نخواهند گذاشت»^{۵۴}

حادثه بیتليس:

شهر بیتليس. وان و دیار بکیر را به حلب و اسکندریون وصل میکرد. بعد از شورشها موش و تالوری نوبت به بیتليس رسید. در سال ۱۹۱۵ ارامنه با عساکر عثمانی که به روستای سکور بیتليس جهت جمع آوری سرباز رفته بودند در گیر و از اعزام سرباز سر باز زدند. و ژاندارم‌ها و عساکر عثمانی را کشتد. همین روش در روستاهای کورسو، بیگری، آرشین، تاسو، نیز تکرار شد. آنها راه مواصلاتی بین وان و بیتليس همچنین خطوط تلگراف را نیز بستند. در موش نیز اوضاع به همین منوال بود. این حرکات و از جمله ترور کدخدای روستای کومس نیز توسط روپن، اسره و پاپازیان از تروریستهای معروف اداره

میشد. کنسول روس در بیتلیس در نامه‌ای که در سال ۱۹۱۲ درباره اوضاع بیتلیس است به

سفیر کبیر روس در استانبول اینچنین مینویسد:

«در این شورش‌های ارامنه داشناکها سهم بسزایی دارند. در جهت ایجاد اختلاف و نزاع بین مسلمین و ارامنه و حضور ارتش روس در منطقه داشناکها از هیچ تلاشی فروگذار نیستند.»^{۵۴}



یک دسته از چریکهای داود طلب هینچاک که در قفقاز علیه عثمانی می‌جنگیدند و در نواحی تحت اشغال خود ظلم و ستم پسیار روا داشتند. (نشریه آیزگ، ۳ مارس ۱۹۱۵)

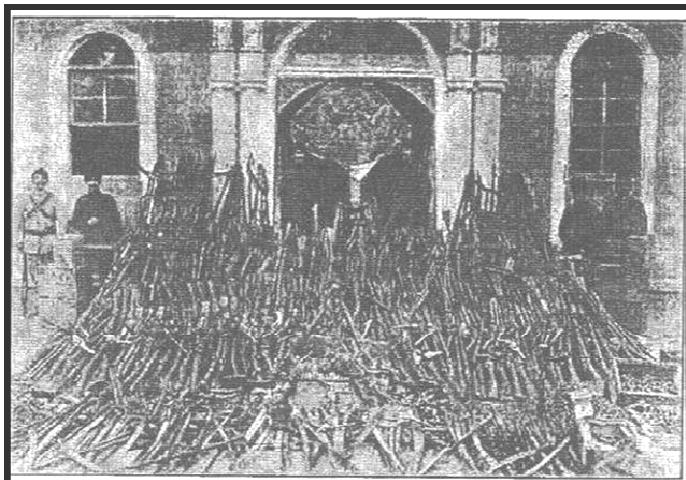
حادثه‌ی دیار بکیر:

در ۲۷ آوریل سال ۱۹۱۵ در حمله اردوی عثمانی به کمیته داشناک در دیار بکیر بمبهَا و سلاح و اطلاعات ذیل حاصل شده بود:

«اگر روسها در وان موفق به پیشروی به جلو شوند ارامنه با تمام قوا شورش خواهند کرد. مسلمانان را خواهند کشت. شهر را به آتش خواهند کشید. ساختمان‌های دولتی را ویران خواهند کرد. و بدین طریق با مقابله با حکومت داخلی راه نفوذ روسها را راحت خواهند کرد.»^{۵۵}

پیغام تاریخی به ریسیس امور داخله استانداری دیار بکیر اینگونه است:

«فاجاق سرباز و مهمات‌در دیار بکیر رو به رشد است، در یک جستجو مقدار انبوهی مهمات و بمب پیدا شده است. حدود ۱۰۰۰ سرباز نیز از دست احزاب ارمنی رهانده شده‌اند.»^{۵۶} این کشفیات و عملیات‌ها تنها مربوط به دیار بکیر بود و در موش و بیتلیس و وان اوضاع بدتر بود و با نزدیک شدن روسها ارامنه رویکرد نظامی خود را بیشتر نشان میدادند. البته قشر بسیار زیادی از ارامنه با این اقدامات مخالف بودند ولی داشناکها به فعالیتهای خود ادامه میدادند و حتی به همکیشان خود نیز ترحم روانمی‌داشتند.



باروت، سلاح و بمب های مکشوفه از داخل بشه های نفت در هاجین به همراه نشان ارمنستان،
دینامیت، کپسول باروت و فیلترهایی که از مدرسه ارامنه هاجین به دست آمده اند.

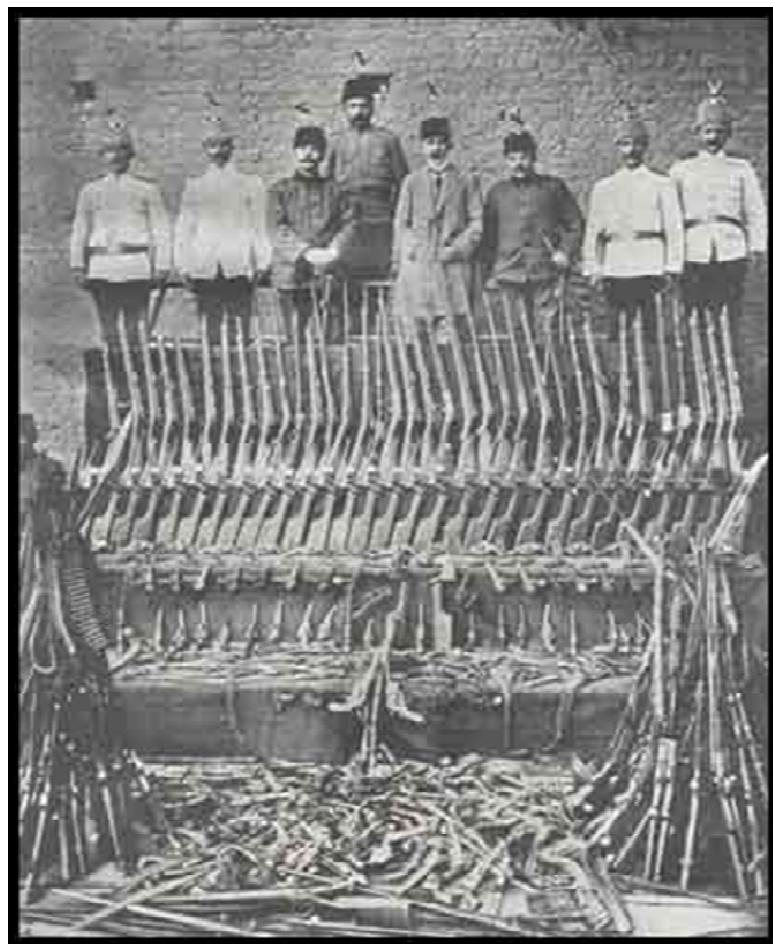
حادثه‌ی الازیق:

بعد از اعلام سرباز گیری و فرار کمیته چی‌های ارمنی و حملات آنان به مردم بی دفاع
چه ترک و کرد و چه ارمنی حوادث زیر را بروز داد:
«یک مترجم ارمنی کنسولگری انگلیس در الازیق اطلاعات بسیاری راجع به منطقه و
اردوی عثمانی جمع کرده بود و موقعی که میخواست اطلاعات را به سفارت انگلستان در
استانبول ارسال کند دستگیر شد. حتی در بعضی موارد مانند ارسال ارزاق و البسه به سربازان
افرادی مانند فیلیپوس ارمنی در صدد آتش زدن آنان برآمده بودند. فیلیپوس در آتش
سوزی میمیرد ولی در بازرسی خانه‌اش از اطلاع داشتن تعداد زیادی ارمنی از قصد او خبر
کسب میشود. فقط در این جستجو در خانه‌های ارامنه حدود ۵۰۰۰ اسلحه، ۳۰۰ بمب، ۴۰

۵۳۷ / ۱۹۱۵

کیلوگرم بمب فیتله دار(نارنجک)، ۲۰۰ پاکت دینامیت یافت شد.(البته این آمار فقط مربوط به مرکز ولایت الازیق میباشد). در کلیسای دیار بکیر نیز اسلحه و مهمات و لباس دو درویش مسلمان یافت شد^{۵۷}»

۱۹۱۵/ ۵۳۸



سلاحهای گرفته شده از ارامنه در آمازیا

حادثه ارضنه الروم (ارض روم):

از نظر احزاب داشناکی منطقه قارین ارزروم بسیار مهم بود. و راه نفوذ بسیار خوبی برای روسها جهت نفوذ به آناتولی بود. آخرین کنگره حزب داشناک قبل از جنگ جهانی اول در اینجا برگزار شده بود. روسها آنان را از این منطقه تامین و وارد داخل ترکیه میکردند. پس از اعلام فرمان سربازگیری کلیسا در جهت عدم اعزام جوانان ارمنی به سربازی تلاش وافری کرد. ارامنه از یک سو به روسها کمک واژ سوی دیگر از سرباز دهی سر باز میزدند. آنان مواد غذایی که باید برای جبهه‌ها ارسال میشد گرفته و برای خود ذخیره کرده بودند. در اواسط سال ۱۹۱۴ در روستای کارنی کماح داشناکها در صدد اجرای نقشه‌های خود بودند. در ارزروم ارامنه مسلح به خانه‌های مسلمانان ترک و کرد حمله کردند و شروع به قتل عام کردند. در ارزینجان مقدار زیادی بمب و سلاح و مهمات از ارامنه بدست امد. که جهت تضعیف اردوی عثمانی بود. دیگران پاپازیان که توسط اردوی عثمانی در ارزینجان دستگیر شد میگوید: «اگر چهار پنج روز دیگر نیز تاخیر در برگشت اردوی عثمانی میشد. ارزینجان را به آتش میکشیدیم. اما حکومت از قصد ما باخبر شده بود.»^{۵۸}

در سخنان ژنرال مایوسکسی سر کنسول روسیه در ارض روم که به زبانهای انگلیسی و فرانسوی نیز منتشر شده است اینگونه امده است:

«به جرأت میتوانم بگویم که در مطبوعات هیچ موردی که با وجودان در مورد حرکات ارامنه باشد نیافتم و تمامی نوشته‌ها غیبت و دروغ بودند.»^{۵۹}

حادثه‌ی کومکاپی (۱۸۹۰):

واقعه‌ی کومکاپی یک حادثه تبلیغاتی برای ارامنه بود. این یک تظاهرات برنامه‌ریزی شده توسط هینچاکها بود. مدیر تظاهرات کومکاپی، آج. جانگلیان چنین می‌گوید: «در استانبول برای حوادث ارزروم و موسی داغ باید حرکتی از جانب ارامنه صورت می‌گرفت. جنایاتی که در آناتولی صورت می‌گرفت اروپا تحت تاثیر قرار نمی‌داد. به خاطر همین باید در مقابل چشمان سفرای اروپایی حرکتی از جانب ما صورت می‌گرفت. اگر مسئله ارمنی فقط منوط به ارمنستان می‌شد آنوقت تنها مورد توجه روسیه می‌بود. و آنوقت روسیه را نگران و سبب تسخیر ارمنستان می‌شد. اگر حرکت در سایر ممالک و استانها بویژه مرکز باشد توجه سایر کشورها را نیز جلب می‌کرد. بخصوص نظر انگلستان را که به ما بیشتر مایل است.

اختلاط ملتها باهم بویژه در آناتولی حرکت را به انحطاط می‌کشد. باید مشکلات ارامنه به خارج این محدوده‌ها روان شود. اسباب بدبختی اصلی استانبول بود. به خاطر همین لزوم ایجاد حرکت درست در کنار کاخ سلطنتی واجب بود. در بین مردمی که حدود ۵۰۰ الی ۶۰۰ سال اسیر بوده‌اند هنگامی که روح خرابکاری و شورش بیدار می‌شود. اگر شورشیان از این روح عصیانگری استفاده کنند این روح شعله ورتر می‌شود.

حکومت ترکان و مردم ترک می‌خواهند روح حاکمیت ارمنی در بین مردم ارامنه را به سوی ارمنستان گسیل دارند. اگر حرکتی و شورشی در مقیاسی کوتایی در استانبول در جلوی چشمان بین‌المللی صورت گیرد ترکان به خود خواهند آمد. و دیگر جرئت به کشتار جدیدی نخواهند داشت». ^۶

قبل از حادثه کومکاپی تظاهرات کنندگان اصلی در محله بی اوغلو در خانه یک خارجی که تبعه روس بنام مگاوریان بود جمع شده بودند.

در رایگیری مخفیانه در این مجتمع دو نفر انتخاب شدند. جانگلیان وظیفه هدایت حزب به سمت کاخ و مراد وظیفه قرائت بیانیه را عهده دار شدند.

روز واقعه خطوط تلگرام قسمت آسیابی استانبول توسط هینچاکها قطع شد. و آنان در کلیساibi جمع شدند. مواد شورش توسط دست نوشته بین مردم توزیع شده بود. در بین مراسم موارد شورش را جانگلیان قرائت کرد. عین حرکت فوق را پاتریک آشیکیان انجام و به خلیفه گری پناهنده شد. اعضای کمیته مرکزی درباره حضور همگانی در کاخ باهم به توافق نرسیدند. خلیفه گری ارتدوکس توسط هینچاکها در استانبول اشغال شد. تمامی شیشه‌ها و امکانات مرکز از بین رفت.

در آخر با اصرار پاتریک آشیکیان اعضا توسط اتومبیل روانه کاخ سلطنتی شدند. مامپر و ارتابتلر و داجاد موضوع را به اطلاع دولت رساندند و دولت نیز اتومبیل حامل آشیکیان را متوقف کرد. به واسطه همین هینچاکها با عساکر عثمانی درگیر شدند. جانگلیان ماجرا را اینگونه توصیف می‌کند:

«افراد ما وحشیانه به سوی سربازان آتش گشودند. سربازان نیز در تلاش برای دستگیری افراد ما بودند. ۶ یا ۷ سرباز بشدت زخمی و روی زمین افتادند. ۱۰ سرباز نیز جزیی زخمی شدند. دو نفر نیز از ما کشته شد.^{۶۱}

تظاهرات غیر مسلحانه هینچاکها اینگونه به پایان رسید.

حادثه زیتون ۱۸۹۵:

در نزدیکی یکی از رستاهای زیتون خبر از فعالیت چند ارمنی غیر ترکیه‌ای دریافت شده بود. این افراد از سوی حکومت جستجو می‌شدند. در آخر مشخص شد که آنان از سوی مرکز هینچاکها در لندن که توسط نظریگ تدتره می‌شوند فرستاده شده‌اند و مبلغین هینچاک بنامهای آغاسی هراچیا، آباح، نیشان، ملک، گارت هستند. آنان تحریک ارمنه

زیتون با ارائه مقادیر زیادی پول و مهمات و تجهیزات جنگی جهت شورش‌ها و حتی اعلام ورود ناوگان انگلستان چه شورش انجام گیرد یا نگیرد را نمودند.

در ۱۶ سپتامبر ۱۸۹۵ در زیشن شورشیان در قالب مبلغین پارتوغومیس وارتابت کشیش هیئتی صد نفره را ایجاد که در دره کارانلیک(تاریکی) تجمعی جهت ایجاد شورش نمودند.

«با این تجمع در هر نقطه شورشها ایجاد شد. خطوط تلگرافی قطع شدند. دو هزار غیر مسلح و چهار هزار مسلح به زیتون حمله ور شدند. فرماندار و ۵۰ افسر ارتتش و ۶۰۰ سرباز را به گروگان گرفتند. فرمانده رزمی پاشا جهت حمله درخواست نیروی کمکی کرده بود. به جامی رزمی، ادhem پاشا وارد زیتون شده بود ولی او نیز نتوانسته بود کاری انجام دهد و او نیز در خواست نیروی کمکی نموده بود. سفرا در استانبول خواستار میانجگری بین دولت و ارمنه زیتون شده بودند دولت موافقت کرد. کنسولهای اروپایی در حلب مامور مذاکره شدند. کنسولهای شش دولت اروپایی در تاریخ یکم ژانویه ۱۸۹۶ وارد زیتون و در ۲۸ ژانویه با شورشیان ارمنی پیمان صلح را بستند.^{۶۲}

شروط پیمان صلح مبتنی بر خلع سلاح شورشیان، عفو عمومی، خروج شش نفر از اعضای حزب به خارج کشور، عفو احکام گذشته بود که سبب تسليم شورشیان گردید. شورشیان هیچاک در حمایت کنسول انگلیس از زیتون خارج شدند و از مرسين به سمت مارسی حرکت کردند. به نظر مورخ شهر ارمنی بنام لئونون «گناهکار اصلی در حادثه زیتون ام. نعلبندیان بوده است».^{۶۳}

نشریه پرنفوذ "کرونک" در بین ارمنه تصدیق میکند که «ملت ارمنی میداند که تاریخ او نشأت از تاریخ ترکان دارد... حافظ زبان و دین و زبان او حکومت عثمانیست».^{۶۴}

حادثه‌ی بانک عثمانی:

آخرین رویداد سال ۱۸۹۶ در روز ۲۶ آگوست و با تسخیر بانک عثمانی صورت گرفت. این واقعه به داشناکها مربوط می‌شد. حرکت را وارتو و مار، و بوریس که هر سه از فرقاژ آمده بودند اداره می‌کردند. آرمن گارو که در سال مشروطیت سال ۱۹۰۸ نماینده ارزروم انتخاب شده بود. همراه با گروهکش در اوان جنگ جهانی اول با مبارز فرقاژی ارمنی بنام آکرکین پاسدرماجیان که در آتن بود ملحق شدند.

واقعه ۲۶ آگوست را اسد اوراس از کتاب ارمنی وارانیان بنام "تاریخ داشناکسیون" اینگونه نقل می‌کند:

«۲۶ آگوست ساعت ۶,۳۰ صبح برای حمله شش نفر کافی بود. خورجینها در پشت و اسلحه‌ها در دست خیلی زود راه افتادیم. هنگامیکه به بانک نزدیک شدیم صدای انفجار بمبهای و گلوله‌هایی که دوستان پیشتر اولمان ایجاد کرده بودند را شنیدیم. به بانک حمله کردیم.

فکر کرده بودند ما دزدیم. گفتیم که نترسند. بمبهای نمی‌کشند ولی گوشت بدن را تکه تکه می‌کردند. عذاب و اضطراب میدادند.

همراه با گارو وارد اتاق مدیر بانک شدیم. شروطمان را نوشتم. دولتها باید خواسته‌های ما را قبول کنند. مهاجمین باید آزاد گردند. در غیر اینصورت بانک را همراه خودمان به آسمان خواهیم فرستاد. ۱۷ نفر مهاجم بودیم. ۳ نفر کشته شده بود. ۶ نفر زخمی. و کشته‌های دشمنان نیز زیاد بود.^{۶۵}

در خواست مهاجمین اینگونه بود:

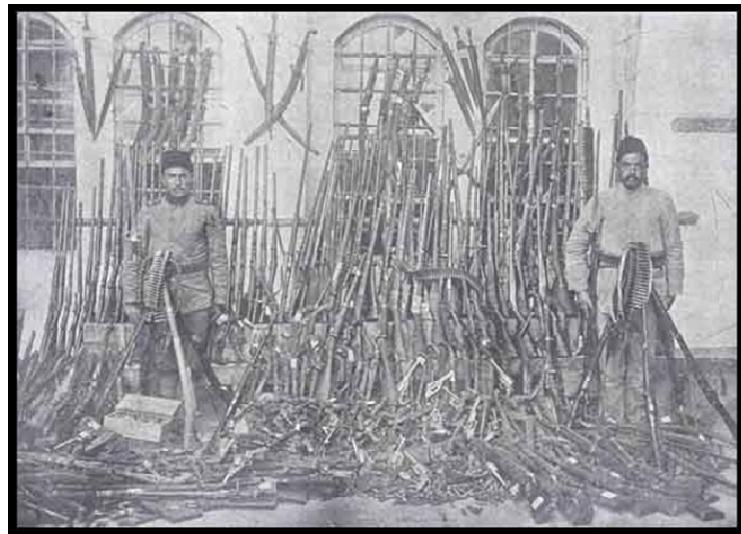
- تعیین یک کمیسر اروپایی توسط شش دولت غربی
- والی و فرماندار باید از طرف کمیسر اروپایی تعیین شود و عنوان پادشاه نیز به او اطلاق گردد.

- ژاندارمری و پلیس باید از مردم بومی و ریاست آن بر عهده یک اروپایی باشد.
 - آزادی مطلق دینی و روزنامه‌ها و تعلیم و تربیت
 - خراجهای منطقه ۳/۴ صرف امور خود آن منطقه شود.
 - مالیات دیر کرده بخشیده شود.
- ۵ استان از مالیات معاف شوند و مالیات بعد آن صرف ضرر و زیان خود استانها شود.
- اعاده اموال غصب شده
 - بازگشت آزادانه مهاجرین
 - عفو زندانیان سیاسی ارمنی
 - تشکیل یک کمیسیون اروپایی جهت نظارت بر حسن انجام موارد فوق الذکر.
- در نتیجه مدیر بانک سر ادگارت وینست همراه با مترجم سفارت روس بنام ماکسیموف عازم دربار شدند. در آخر همه ۱۷ نفر همراه با ماکسیموف گارانتی خروج از کشور را دریافت و عازم مارسی شدند.
- حمله به بانک اینگونه به پایان رسید. اما اعتراض اهالی مسلمان استانبول هنوز نسبت به انفجارات اخیر باقی بود. تعداد نفرات ارمنی کشته شده در این اتفاقات در منابع غربی ۳ الی ۴۰۰۰ نفر ذکر شده است. در مورد تعداد دقیق کشته‌ها از آرشیوهای عثمانی چیزی بدست نیاوردم ولی آنچه که مشخص است رقم فوق الذکر بسیار مبالغه آمیز است. در حادثه باب علی (وزارت داخله) نیز اقام کشته شدگان ۱۷۲ نفر بوده است. در حالیکه برای کشته شدن ۴۰۰۰ نفر باید حداقل چندین هفته اوضاع طول میکشید. در مورد این مورد دادگاهی تشکیل و متهمین مسلمان و ارمنی محاکمه شدند.

حادثه‌ی اورفا:

بعد از فرمان مشروطیت فعالیت انقلابیون ارمنی در اورفا افزایش یافت. انقلابیون ارمنی به اورفا اهمیت زیادی قائل بودند. اورفا به علت موقعیت خلیج اسکندریون برای روسها اهمیت زیادی داشت. به کمک سر کنسولهای اروپایی در قاضی انتپ و حلب مقدار زیادی مهمات برای تشکیلات اورفا فراهم شد. بواسطه کارگران ارمنی راه آهن بغداد مقدادیر زیادی نیز دینامیت برای انقلابیون فراهم شد. هدف آنان ضربه به نیروهای عثمانی در عقب نشینیها در اثر حملات روسها بواسطه ایجاد شورش و بریدن راه برگشت آنان بودند. علی باکان مثل در کتاب "مظالم ارامنه" چاپ سوم استانبول در صفحه ۱۲۵ کتاب اوضاع آن زمان اورفا را چنین توصیف میکند:

« محله ارامنه در اورفا از یک طرف چسیده به تپه تلی فتور و از سوی دیگر مجاور محله مسلمانان بود. تعداد بیوت ۱۵۰۰ خانه بود. در زیر خانه دلانهای مخفی بود. و از این دلانهای جز صاحبخانه و بنا کسی آگاه نبود. واژ این دهليزها جهت انبار مهمات علیه دولت استفاده میکردند.»^{۶۶}



اسلحة‌هایی که از ارامنه در اورفا گرفته شد.

انقلابیون ارمنی در اورفا مرکب از فراریان دیاربکر و مارаш بودند. در یکی از روستاهای اورفا بنام گوموش که روستایی پروتستان نشین بود که در آن گروه انقلابی ارمنی به فعالیت میپرداخت. حکومت عثمانی جهت مقابله با آنان نیروی ژاندارمری ۳۰ نفره‌ای را به آنجا اعزام میکند. به علت برخورد به شب آنها از حرکت ایستاده و اطراف میکنند ولی انقلابیون ارمنی به آنان شیوخون زده و دو ژاندارما را میکشند. فردای انروز در حمله ژاندارمها دو ارمنی شورشی دستگیر و مقادیر زیادی سلاح و مهمات در یک غار پیدا میشود. مراتب به محضر اسقف اعظم اورفا رسید. اما جواب او واضح بود! در جستجوهای حکومتی در اورفا ۷۲۰ تفنگ، ۴۰۶ طپانچه، و ۷۴ وسیله مجروح کننده سرد یافت شد. در خانه آردش و سرکیس ارمنی دو برادر در محله ارامنه اورفا مواد

منفجره پیدا شد. در این جستجوها در حمله‌ای ارامنه دو پلیس را نیز کشند. این موارد مردم مسلمان را دوچنان نگران کرده بود.

این قتل عام‌ها در اورفا بسیار بود در این حوادث چندین ژاندارما مجروح و کشته شدند. حتی روحانیون ارمنی مثل سوگومون به گفته بالکان متل ارامنه شانلی اورفا را در در گیریهای شهری بین ارامنه و مسلمانان تحریک میکردند.

حادثه‌ی ترابزون:

در این شهر هم شورش‌های ارامنه ادامه داشت. طبق تحقیقات رسمی فرمانداری ولايت ترابزون اوضاع بدین شرح و شورش‌های بدین منوال بود:

«انقلابیون صدھا بجه و زن و مرد که به خانه عثمان افندي پناهنده شده بودند را قتل عام کردند. که تعداد آنان ۳۵ نفر تخمین زده میشود. حتی آنان زنها و بچه‌هایی را به دره‌ای در آن نزدیکی بردند و از گردن آنان را سر بریدند. فقط دوزن را جهت گزارش ماجرا ازاد کردند. طبق مراجعت مردمی به پلیس راجع به حوادث روستای لزوندوس گزارشها حاکی از انتقال اموال و اشیای روستا به رویه میباشد. در روستای پروانه نیز هرگونه تجاوز به اموال و ناموس مشاهده میشود. در روستای آلانا نیز زوجه سلیمان چاکیر اوغلو بعد از تجاوز وحشیانه کشته میشود. خانواده‌های تلی اوغلو امین، مصطفی پسر محمد، عسکر پسر محمد، نیز قربانی تجاوز شدند». در سال ۱۹۱۷ آنان با لباس عساکر روس مسلمان ناحیه دریای سیاه در روستای قصبه و شال پازاری را بطور وحشیانه قتل عام کردند «سفیر روس نلیف در مورد وقایع ترابزون اینگونه مینویسد: "در ترابزون همه چیز از سو قصد ارامنه به جان والی ترابزون شروع شد... آنها همیشه و در همه جا برای هجوم اولین نفرات هستند"»^{۶۷} فرمانده ارشد روس پودپولکونیک سخنان تومیلو در یک نامه که در تاریخ ۱۹۱۴ نوشته است اینگونه تصدیق میکند: «..... قاتلین از انقلابیون ارمنی هستند... آنها جهت استقلال جان میدهند».^{۶۸}



سلاخهایی کرفته شده از ارامنه در ترابزون

حادثه‌ی بایبورت:

شورشها در بایبورت توسط شورشی آرشاک اداره میشد. وقایع بایبورت به نقل از نشریه بایبورت. شماره ۲۴:

«گروهکهای ارمنی به ۱۹۰۶ ارمی تعلیم میدادند. و شبها نیز روسهای کمیته با آنان جلسه داشتند. در سال ۱۳۳۴ هجری قمری شروع به جمع اوری مردم از کوچه‌ها کردند و آنان را روانه زندان میکنند و شکنجه میدهند. اشیا و جواهرات گرانبهای مردم گرفته و بسیاری نیز کشته میشوند. بقیه به زندان توسط آرشاک پاشا منتقل میشوند. (البته لقب پاشا را ارامنه داده بودند نه حکومت) البته زنان نیز روانه هتل حیدر خان مقابل تجارتخانه صالح حمدی افندی

میشوند و در آنجا محبوس میگردند. سپس کشتار این مردم زندانی بطور وحشیانه شروع میشود.^{۶۹}

حادثه‌ی کارس و حومه:

در سال ۱۹۱۸ در روستایی در اطراف کارس بنام سوباتان اهالی مسلمان چه ترک و چه کرد توسط ارامنه قتل عام میشوند. در یکم مارس ۱۹۱۸ در شش تپه و دوز کند^{۷۰} کودک وزن توسط ارامنه کشته میشوند. در ماگوستا و آلاجا ۱۰۰ تن، در تک یلی، حاجی خلیل، کال کوی، خرابه، واگور، ایلاتلی و کیناگی اهالی بكل قتل عام میشوند.^{۷۱} ارامنه در قارص ۸۲ روستای مسلمان نشین را با خاک یکسان کردند. سرهنگ بریتانیایی ای. رولینسون در این مورد مینویسد: «من در مورد وحشی گریهای ارامنه در قارص اطلاعاتی دریافت کرده‌ام. و در این مورد از زیوین به تفليس تلگرامی ارسال کردم. و در مورد عدم انتظام و قانونمند بودن ارتض ارامنه هشدار دادم که هر کاری میکنند. به خاطر تمام این مظالم ما به نام عدالت مسئولیت داریم.»^{۷۲}



سلاحهای مکشوفه از ارامنه کایسری

ژنرال گرجی ارتش روس نیز در مورد این حوادث تlux نیز چنین مینویسد:در «شب ۱۱
الی ۱۲ مارس جلادان ارمنی در ارزینجان مسلمانان را با نیزه و تبر به قتل رساندند. آنها
آنرا در خندقها می‌انداختند. تقریباً در هر خندقی ۸۰ مسلمان انداخته می‌شد..... این یک
حرکت سازمان یافته علیه تمدن جهانیست»^{۷۲}

حوادث موش:

حوادث موش را از زبان محمد رسول یکی از ساکنین آن زمان شهر موش میخوانیم:
«من بعنوان یک سرباز در جنگ حضور داشتم. زخمی شدم و با سه سرباز دیگر در
سمت بیتیس زمین گیر شدیم بعد از مدتی گروههای داشناک که جلوه دار ارتش روس
بودند ما را یافته‌ند. در حالیکه چشمان رفیق اهل هارپوت حسین را در می‌آوردند:
"بلند شو نگاه شیوه سربازهای عثمانی نیست؟" گفتند.

بعد بدیخت را با گلوله کشتند. پوست بدنش را پاره و دستش را مانند جیب در آن قرار
دادند.

آلت تناسلی دوست سوم را بریدند. و او را اینگونه شکنجه دادند. دیگر نوبت من
بود. این ارمنه برای من آشنا بودند. یکی آرام از ارمنه موش و محله جعفر بود. دیگری نیز
اهل موش آلکسان از محله یاش بود. دیگری نیز از همان محل پسر و کیل هیرانت بود.
آنها با سر نیزه‌های داغ کرده تنگ از بیست و چهار جای بدنم مرا داغ کردند. به دادو
بیadam توجه‌ای نمی‌کردند. در آن موقع چند سرباز روس رسیدند و یکی از آنان مرا از
مرگ نجات داد. او خود را یک مسلمان اهل روسيه معرفی کرد. به عنوان اسیر با آنان به
سمت بیتیس حرکت کردیم. در راه به یک قافله جنگ زده مسلمان بر خورد کردیم
ارمنه آنان را وحشیانه قتل عام کردند». ^{۷۳}

یکی از اعضای ژاندارمری موش فرزند جلال افندي، رفیق اینگونه میگوید:

«در سال ۱۹۱۶ در یکی از درگیریها اسیر سربازان روس شدم. چون زخمی بودم مرا به بیمارستان صحرایی ارتش روسیه در نزدیکی روستای تیل برداشتند. یک روز توسط هیرانت یکی از سران گروههای ارمنی به یک خان رفتم. در آن خانه ارامنه در حال شرب خمر بودند. یکی از آنها لیوان شرابی برای من ریخت. من این تعارف را قبول نکردم. یک تکه آهن را سرخ کرده و بارها ببروی بدندم داغ نهادند. در آن هنگام دکتر بیمارستان که در آنجا بود به داد من رسید و مرا از دست آنان نجات داد.^{۷۴}»

حوادث مرسین و حومه و ارزینجان :

بعد از اشغال مرسین توسط فرانسوی‌ها، داشناکها و هینچاکها و هویونها به درخواست آنان متحد و جمعیت متحد ارمنی را تشکیل دادند. ریس این جمعیت در ابتدا مانولیان و سپس میگیردیچ زلویان بود. این جمعیت روابط حسن‌های نیز با کمیته مرکزی در پاریس داشت. برخی از ارامنه نیز با نیروهای فرانسوی متحد شده و لژیون ارمنی را تشکیل داده بودند. این جمعیت هدفش حمله به مسلمانان بود والسلام.

این جمعیت در مرسی چنان کشتارهایی انجام داد که زبان از گفتن آن و قلم از نوشتنش شرم دارد.

آنان حتی به روحانیون نیز رحم نمیکردند ملا احمد و ملا مصطفی از آن جمله هستند. این جنایات در تارسوس و آنتپ و هکاری اوضاع به این حو و حتی بدتر بود. مثله کردن. کشتن کودکان و زنان فقط به جرم اسلامیت

آن حتی به همکیشان بی گناه خود رحم نکردند و بازیچه سیاستهای دول استعمار گر غربی قرار گرفتند. دولی که فقط در جهت ضربه زدن به اسلام به هر وجه و نامی هستند. جان مککارتی مینویسد که: «ارزینجان نمونه یک فاجعه بود. چاهها با اجساد مسلمانان پر میشد. اجساد مثله شده بودند»^{۷۵}

حوادث وان:

شورش اول وان:

در شب ۱۵ ژوئن سال ۱۸۹۵ این حوادث اتفاق افتاد. زنرال مایوسکی که ۶ سال کنسول روس در وان و سپس ارض روم بود اینگونه مینویسد:

«در سال ۱۸۹۵ شورشیهای وان جهت جلب نظر اروپاییان شروع به فعالیت کردند. آنان نامه‌های در خواست پول را با مضمون تهدید به ارامنه پولدار فرستاده بودند. در اثنای این امر با مجوز کمیته شورش وان جنایاتی نیز انجام شد. مهمترین این جنایات در مورخه ۶ ژانویه سال ۱۸۹۵ یعنی در روز عید بزرگ ارامنه کشیش بوقوس را در حالیکه به کلیسا می‌رفت کشتند..... شورش‌های آنان با شروع بهار در حال آغاز بود. آنان شروع به کشتار پراکنده در شهر میکردند و روز به روز به علت عدم مقابله به مثل جسورتر میشدند. همراه با این جنایات صبر مسلمانان نیز داشت لبریز میشد.»⁷⁶

«حکومت امریکا جهت تحقیق از روستای ارامنی نشین "های" سروان ارتتش اموری نایلز و ارمنی ای بنام آرتور سازرلنديان را فرستاد. در تحقیق آن امده است که: در این اراضی وسیع (از وان تا بیتلیس) به ما اطلاع دادند که زیانها و ضررها را ارامنه ایجاد کرده‌اند... با دیدن کلیساها و معابد به این نتیجه رسیدیم که تنها جای سالم همان اماکن ارامنه است. محله‌های مسلمانان تماماً ویران شده است. روستاهای ارامنه هم اکنون نیز سالم‌ند. اما روستاهای مسلمانان ویران شده است»⁷⁷



اعضای حزب داشناک در شورش‌های وان

منبع:

Massacre Exerted By The Armenian On The Turks During
World War I Pictures

کنسول بریتانیا نیز بنام "ویلیامز" این گونه حوادث آن روزها را توصیف می‌کند:
«داشناکها در وان ۴۰۰ نفر عضو دارند، و با همکاری هینچاکها که فکر نکنم بیش از ۵۰ نفر باشند همکیشان خودرا به ترور و کشتار علیه مسلمانان ترغیب می‌کنند و امکان اجرای اصلاحات را کمرنگ مینمایند. اگر این فعالیتها خاموش شوند از برداشته شدن بزرگترین مانع امنیت در منطقه مطمئن هستم». ^{۷۸}

فرمانده نظامی وان سعادت الدین پاشا نیز همین دیدگاه کنسولها را دارد. در گزارشات والی به دربار از وقوع ۲۳ واقعه شورشی در وان در سال ۱۸۹۵ نام برده می‌شود. شورش اول وان در ۱۵ الی ۲۴ ژانویه سال ۱۸۹۵ صورت گرفت. در اثنای شورش ۴۱۸ مسلمان و ۱۷۱۵ ارمنی جان باختند. ۳۶۳ مسلمان و ۷۱ ارمنی نیز زخمی شدند.

شورش دوم وان:

مهمنترین شورش ارامنه در ترکیه را شاید میتوات همین شورش نام نهاد. در آن زمانها در وان و در بین جمعیت مسلمان و ارمنی و نسطوری و یا کلدانی ^۴ حزب عمدۀ اتحاد و ترقی، داشناکسیون، رامگور، هینچاک، و ۲ بنیاد خیریه پارتبی سراکان و پارتی کارساکان فعالیت می‌کردند. احزاب و بنیادهای خیریه ارمنی شروع به مسلح کردن مردم ارمنی نموده بودند. «روحانیان ارمنی و سیاسیون آنان نیز با اشارات روسها حرکت میکردند».^{۷۹} این فعالیتها که از سال ۱۹۰۸ شروع شدند در پشت آن میتوان از کنسول روس در وان و سفیر کبیر روس نام برد که در مکاتبات خود به آن اشاره دارند.

آرشیو سیاست خارجی روسیه، بخش سیاسی، شماره ۱۱۳، ۲۰/۷ می ۱۹۰۸، ص ۵۱ در مورد موضوع فوق کنسول امپراطوری اتریش-مجارستان در ترابزون در یک گزارش در مورخه ۳۰ ژانویه سال ۱۹۱۴ این چنین توضیح میدهد: «روسها ارامنه را به حرکت و خواهند داشت. در این راه پول زیادی دارند خرج میکنند. مخفیانه به شورشیان سلاح میدهند. و در راه اندازی یک شورش ارمنی آنان را باری میکنند».^{۸۰}

رافائل دنوقالس مینویسد: «پس از خروج والی وان جودت بی ارامنه تمامی مسلمانان اعم از پیر و جوان وزن و کودک را کشند. در هیچ جای دنیا تا این حد پستی دیده نشده است. این وضعیت در وان مرا بیاد خاطره‌ای می‌اندازد: با چند نفر از سربازان شلیک توپخانه را نظارت میکردیم و در سمت چپ ما روی بام خانه‌ای زنی مسلمان در حال رخت پهن کردن بود. ارامنه او را دیده و ندیده شروع به تیراندازی کردند. وجود این زن پیر را سوراخ سوراخ کردند».

او همچنین مینویسد: «در ۲۹ آوریل ۱۹۱۵ سه سرباز مسلمان را نزدیک بنای فرماندهی دیدیم. آنها در حالیکه خود چیزی نداشتند به یک ارمنی گرسنه که ۹ روز داخل یک چاه مانده بود غذا میدادند.»^{۸۱}

به رغم تمامی این فعالیتها والی وان "جودت بی" در مورخه ۱ دسامبر سال ۱۹۱۴ سران ارامنه را دعوت و در مورد این مسائل با آنان صحبت کرد ولی متاسفانه این جلسه نیز نتیجه‌ای در بر نداشت.

بر عکس این رفتار ارامنه در اطراف وان شروع به شورش و کشتار کردند. مخصوصاً در محمودیه وضعیت بسیار اسفناک بود. فرماندار محمودیه در گزارشی در تاریخ ۲۵ مارس سال ۱۹۱۵ مراتب را به دربار اطلاع داد. ارامنه همچنین در ۱۵ آوریل سال ۱۹۱۵ ابتدا در وان و سپس در ۱۷ آوریل همان سال در شاتاک (چاتاک) و ۱۸ آوریل در بیتلیس و در ۲۰ آوریل در مرکز ایالت وان یعنی شهر وان شروع به شورش و کشتار کردند. «در حومه وان مامورین حکومت و ژاندارم‌ها را کشتند. به خانه‌ها و کلانتریها حمله کردند. بناهای دولتی ویران شدند. ژاندارمه ابا کمک عشاير به مقابله با آنان برخاستند. در این بین در "چولمریک" نیز نسطوریها شورش کردند. والی وان "جودت بی" در مقابل حملات ارامنه در تاریخ ۱۷ می از وان خارج شد و وان به اشغال روسها و ارامنه درآمد. ارامنه پس از آن شروع به کشتار در شهر کردند.»^{۸۲}

این وضعیت توسط سفير آلمان "وانگهیم" در تلگرافی به وزیر خارجه کشور مطبوعش در مورخه ۱۰ می سال ۱۹۱۵ اینگونه بیان می‌شود: «در ایالت وان ارامنه شورش کرده‌اند. و به روستاه و بناهای مسلمانان حمله کرده‌اند. در حمله به قلعه وان ۳۰۰ ترک کشته شدند. پس از مقابله چند روزه شهر به دست ارامنه افتاد. در ۱۷ می ۱۹۱۵ نیز وان به اشغال روسها درآمد. ارامنه به سمت روسها رفتند و مسلمانان را قتل عام کردند. در مقاومت شهر بیتلیس ۸۰۰۰۰ مسلمان آواره شدند.»^{۸۳}

تزار روس در ۱۸ می بواسطه اشغال وان توسط ارامنه و روسها در پیامی از مردم وان تشکر کرد! از طرف وزیر خارجه روسیه "سازانف" در این تشکر منظور از مردم ارامنه وان بوده است.



ارامنه مهاجم در وان

Massacre Exerted By The Armenian On The Turks During
World War I Pictures.
منبع:.

روزنامه له-تکپس در شماره مورخه ۱۳ آگوست سال ۱۹۱۵ در مورد والی ارمنی منصوب از طرف روسها در وان بنام "آرام مانوکیان" اطلاعات جالبی ارائه میدهد. روزنامه مینویسد که مانوکیان در زمان عبدالحمید دوم در وان عضو گروهک مسلح بوده است. و پس از مشروطیت دوم در دولت عثمانی معلم و سپس مدیر مدرسه شده است. سپس این روزنامه اینگونه توضیح میدهد:

«آرام دوباره در این جنگ دوباره مسلح شد و ریس شورشیان وان گردید. اکنون نیز روسیه که این قوم (ارامنه) را در دست دارد بخاطر راضی کردن ارامنه آرام را والی وان نمود.»^{۸۴}

با یافته وجود ارامنه هنوز معتقد بر محق بودن آنان و عدم کشتار ترکان از طرف خویش هستند.

نبش قبر در قبرستان زیوه در وان:

بر اساس بررسیهای دکتر "جودت باشاران" در منطقه این نتایج حاصل شد:

«در ۱۸ کیلومتری شمالغرب وان در روستای "چیتورن" در قبرستان زیوه در حفاریهای انجام یافته شده بر اساس سخنان فردی بنام ابراهیم سرگین که به عمق ۳۰ الی ۴۰ سانتی متر انجام شد بقایای اسکلت دسته جمعی افراد کشته شده یافت شد. در جمجمه بعضی از این افراد نشانه‌های شکستگی و ضربه و ترکیدگی دیده می‌شد. در حفاری صدھا خنجر و قمه و مرموی تفناک یافت شد. قطعات نقره و جواهرات... نیز یافت شد. این افراد در آن زمان توسط ارامنه داشناک از روستاهای اطراف در اینجا جمع آوری که حدوداً ۲۰۰۰ الی ۲۵۰۰ نفر می‌شوند و سپس از شکنجه و جرح آنها را سوزانده در اینجا دسته جمعی دفن کرده‌اند. (تمامی استناد این حفاری در موزه وان و در بخش کشتار به نمایش گذاشته شده است).»

مسلمین مقتول در موقعیت خانه‌های روستایی ارچیش- چاووش اوغلو در شهرستان وان:

برفسور دکتر متین ازبک که در منطقه فوق الذکر تحقیق کرده است اینگونه شرح میدهد:

«در موقعیت کاهدان چاوش اوغلو در حال حفاری یک خانه به طور تصادفی به بقایای اسکلت انسانها برخوردیم. جهت بررسی های آنتروپولوژیک آنها رابه لبراتوار دانشگاه خجه تپه بردم. آنتروپولوژیکی امکان حدس سن مرگ، جنسیت، دلایل مرگ، بیماریها و موارد بسیاری را به ما محققان میدهد. حتی در بعضی موارد امکان تعیین نژاد نیز هست.

بررسی سر و سینه اسکلتها ممکن نشد و فقط بررسی منوط به جمجمه برخی شد و پس از بررسی شمارهای به هر جمجمه داده شد. در واقع هر کدام صاحب یک شناسه آنتروپولوژیک تک شدند.

در بین آنها ۵ زن و ۴ مرد را در نظر گرفتیم. سن نفرات از قسمت "سیموفیس پوییس" در استخوان ران مشخص میشود. در ۷ نفر این قسمت حفظ شده بود. سن اسکلت‌های یافته شده اینگونه است:

زن(پی) ۶ ۱۸-۱۷

مرد(پی) ۷ ۱۸-۱۷

زن(پی) ۴ ۱۹-۱۸

زن(پی) ۳ ۳۰-۲۷

مرد(پی) ۲ ۴۰-۳۵

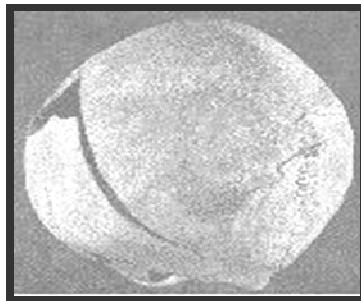
زن(پی) ۱ ۴۴-۳۹

مرد(پی) ۵ ۵۰ کمتر یا بیشتر

کودک(دی) ۱ ۱۵ بیشتر یا کمتر

تمامی این جمجمه‌ها یک ویژگی مشترک دارند و اینکه تمام جمجمه‌ها توسط یک آلت قتاله ضربه دیده‌اند. در واقع با شکنجه کشته شده‌اند.

رد برش در جمجمه‌ها: (البته در تحقیق اصلی ۹ نفر بررسی شده که ما فقط چند نمونه را
جهت تفہیم موضوع بررسی میکنیم):
شماره ۱) زن: در جمجمه رد یک شی برنده با دو شکافتگی است. یکی از اینها در
پاریتال راست میباشد. دومی نیز در مقابل پاریتال راست و پشت سر قرار دارد و ۳۶ میلی
متر درازا دارد.



شماره: ۲
زن: (شکل ۱)

در سرش جای ۴ بریدگی است. اولی در پاریتال چپ و درازای ۹۵ میلی متر. آلت برنده
مغز را شکافت و تا خامی مغز پیش رفته است. دومی در روی هردو پاریتال است و توسط
یک جسم که بر سر فرود آمده است (ممکن است تبر باشد) جمجمه را تکه تکه کرده
است و مغز را نیز نابود کرده است. و این برای مرگ نفر کافیست. سومی در سمت چپ و
به پاریتال اصابت کرده است این شکافتگی حدود ۱۲ میلی متری شکاف اول است و طول
آن ۴۸ میلی متر است و عرض آن ۱۹ میلی متر.



شماره: ۳
مرد: (شکل ۲)

در سرش بیشترین جای بریدگی را دارد. اولین ضربه به گوش راست خورده است. لاله گوش توسط ضربه کلا کنده شده است. او کسیپیتال نیز بطور خفیف خراش یافته است. دومین ضربه به چشم چپ بر خورد کرده است و بر روی پروگ فرونالیس رد یک برش عمیق را گذاشته است. سومین ضربه بر پاریتال چپ و با طول ۷۵ میلی متر است. آلت برش وارد مغز شده و از پاریتال توبر چپ تا سوتور الامبودیوالیس یک بریدگی دراز ایجاد کرده است. به علت ضربه شدید در سر شکستگیهای متفرقه ایجاد شده است. چهارمین ضربه دوخت ساگیتال را بریده است. رد بریدگی ۴۸ میلی متر میباشد. پنجمین ضربه نیز روی پاریتال راست است. آلت برش همچنین به زیگوماتیک چپ نیز اصابت کرده است و همچنین بالای چانه را نیز زخمی کرده است. همچنین فرد در آتش سوخته است.

تشخیص نژاد اسکلتها:

اندازه جمجمه‌ها و اندیس و نمای مورفولوژیک نژاد را مشخص میکند. اما نباید ویزگیهای واریاسیون نژادها را نیز فراموش کنیم. تکنیک آنتروپومتری مارا در این کار یاری داد.

بنابراین اندیس جمجمه را برای ۸ جمجمه حساب کردیم. اندازه‌ها مابین ۷۶ الی ۸۹ میلی متر بود. ۴ نفر مزوسفال و ۴ نفر دیگر نیز برآکیسفال بودند. هیچ جمجمه‌ای دولیکو سفال نبود. در ترکیه با وجود تیپ نژاد آلپین تیپ‌های برآکیسفال گروه میباشند و مزوسفالها نیز شامل این تیپ نژاد میباشند.

در بین جمجمه‌ها بجز یکی بقیه نژاد آلپین هستند. اکثر ترکان آناتولی جزو این تیپ هستند. یک زن ۱۷-۱۹ ساله جزو این گروه نیست و جزو تیپ دیناریک آرمونوئید از نژادهای شرقی است.

۱۹۱۵ / ۱۶۱

برای اندازه گیری قد از روش رگرسیون تروتر و گلسر استفاده کردیم.^۳ زن ۱۵۲,۹ سانت-سانت-۱۵۹,۲ سانت و سه مرد^۴: ۱۷۰,۱ سانت-۱۷۲,۴ سانت و ۱۷۳,۵ سانت بودند.

در بین اسکلتها یک دکمه پیراهن، یک تکه فلزی متعلق به یک آلت برنده، و یک تکه از چانه را نیز یافیم. در دانشکده دندانپزشکی دانشگاه گلخانه طبق نظر کارشناس آنجا پروفسور دکتر ایلتراوزل فرآگمان پروتز توتال بالا متعلق به پشت راست میباشد. پروتز از کائوچو و دندانها از پورسلن هستند. پروتز در سالهای ۱۹۰۰ توسط متمولین استفاده میشد. نیکوتین روی دندانها نشان از احتمال قوی مرد بودن را درد آین پروتزها در سالهای ۱۹۱۵-۱۹۲۵ استفاده و ساخته آمریکا میباشند.

نتیجه کلی:

اسکلتها بطور وحشیانه توسط سلاح سرد به قتل رسیده و سپس سوزانده شده‌اند و متعلق به "آپینهای" یعنی نژاد ترک میباشند.

۱۹۱۰/ ۵۶۲



نبش قبور مقتولین مسلمان در شهر وان ترکیه

مظالم کمیته‌های ارمنی علیه مردمان مظلوم ارمنی:

«این احزاب تنها به مسلمان حمله نمیکردند بلکه اگر از ارامنه کسی با جنایات آنان موافق نبود نیز از شر آنها در امان نبود. در تابستان ۱۸۹۰ میلادی پس از واقعه کومکاپی کمیته چی‌ها ارامنه‌ای که با عثمانیها همکاری داشتند مورد سوئ قصد قرار دادند.

وکیل هاچیک توسط یک پسر کمیته چی ۱۵ ساله بنام آرمناک به قتل رسید.^{۸۵}

کشیش کلیسای گدیک پاشا بنام داجاد وارتابت تکه تکه شده بود.

عضو مجلس روحانیت مامپ وارتابت نزدیک بدلیل همکاری و جاسوسی برای دولت مورد سوئ قصد قرار گرفت و زخمی شد.

پاتریک آشیکیان نیز بدلیل اتهام جاسوسی برای دولت توسط داشناکها و نفری که با قرعه بنام آغوب دیاربکیر لی انتخاب شد در سال ۱۸۹۴ در کلیسای پاتریکحانه ترور شد. در مورد این ترورها کنسول فرانسه موسیو جامبون در تاریخ ۲۷ مارس ۱۸۹۴ نامه‌ای به وزیر امور خارجه فرانسه چنین مینویسد:

«از جامبون به جاسیمیر پرییر

۱۸۹۴ مارس ۲۷:

یکشنبه هفته گذشته، پاتریک آشیکیان در حالیکه پس از اجرای مراسمات مذهبی از کلیسای کوم کاپی عازم کلیسای پاتریک حانه بود توسط یک جوان ارمنی به سویش آتش گشوده شد. به خاطر خرابی اسلحه آسیبی به پاتریک نرسید. پاتریک بیهوش شده و در خانه‌اش مورد مراقبت قرار گرفت. جوان ارمنی دستگیر و به کلانتری برده شد. و دلیل ترور آشیکیان را جاسوسی و ارجاع اخبار ارامنه به حکومت عنوان کرد. و جهت ترور او قسم یاد کردن خود را متذکر شد.

^{۸۶} جامبون.»

و این هم نامه‌ای دیگر از جامبون به وزیر خارجه:

«از جامبون به وزیر خارجه هانوتاوا کس

مورخه: ۳ ژوئن ۱۸۹۴

در روزهای اخیر به یکی از ساکنین ارمنی استانبول تعرض جانی شده است. این فرد نجات یافته یا نگهبان کلیسا و یا سر مترجمش یک بانکدار ثروتمند بنام سیمون مقصود از متعددان وزارت جنگ می‌باشد. مقصود عضو مجلس روحانیون از مدتها پیش همکیشان خودرا به دولت فروخته و خائن ملت شناخته می‌شود.

سال گذشته، در مراسم گرامیداشت اعطای حقوق به ارامنه از طرف سلطان مجید در قانون اساسی که از طرف خلیفه گری منعو اعلام شده بود او شرکت جست. از آن زمان مورد نفرت کمیته چی‌ها و افراطیون ارمنی قرار گرفت.

بدون شک در برابر یک جنایت سیاسی سازمان یافته قرار گرفته ایم. قاتلین نامه‌های کمیته چی‌های ارمنی را همراه داشته‌اند. آنان به دریافت پول از طرف کسی بنام لئون جهت این اقدام اعتراف کرده‌اند. با این حرکات کمیته چی‌ها شروع کودتا را اعلام کرده‌اند. و جهت سازماندهی فعالیت‌های خود جهت نمایش به خلیفه گری آماده می‌شوند. از این ترور خلیفه گری بسیار مسرور گردیده است.

^{۸۷} پ. جامبون»

«پس از اجرای مراسمات کلیسای کوکابی، مسئول شاخه استانبول حزب هینچاک مراد و یا بغارتی (هامپورسوم بویاچیان) انتخاب شد. و به قفقاز نیز وارد بدریکیان بعنوان سفیر ارامنه اعزام شد. بدریکیان پس از ۲ ماه دستگیر شد. اما به علت تابعیت روسی توسط

سفارت روسیه خواسته شد. اما بجای او او هانچانیان به قفاراز اعزام شد. ترورها در زمان این سفیر بروز کردند»^{۸۸}

مظالم کمیته‌های ارمنی تنها جانی نبوده و با راهزنی و اخاذی از همکیشان مظلوم ارمنی خود سعی در تامین نیازهای مالی خود جهت ترورها داشتند.

میخواهم این مورد را متذکر شوم که در آن دوران در مناطق مختلف ترکیه جهت حملاتی که به ترکان و کردان میشد است هزینه‌های مالی توسط راهزنیهای هینچاکها در استانبول تامین میشد. چنان راهزنی کرده بودند که حتی ۱۰ قوروش نیز برای بعضیها باقی نگذاشته بودند.

بعضی از افرادی که مورد ترور مالی قرار گرفته بودند را در اینجا نام میبرم: ریس شاخه "باکرکوی" و "یدی کوله" ی هینچاک کشیش وانی مراد ایراکلیان و هیئت همراهش از اصناف ارمنی و حتی فقرای ارمنی ۲۲۰۰۰ طلا جمع کرده بود. از تاجر فرش سمبیان ۶۰۰۰، از کارگاه دار بزرگ نشان شهبازیان ۵۰۰۰، طلا جمع کرده بود. در گالاتا و بی اوغلو رکورد شکست. در زمان تنها از یک ثروتمند ارمنی بنام استپان ۳۰۰۰۰ طلا گرفته شد! و لازم بذکر است در این مناطق ۱۰۰۰۰ طلا اخاذی شد. پنج عضو خفیه کمیته: میگیرلا، کشیش مراد ایراکلیان، موسدیچ کشیشیان حلبي، و هیئت همراه آن روز راحتما جشن گرفتند.

کمیته چی‌های آن زمان از اعطای سهم زیادی از این اموال به درباریان سخن میگویند. اما این حرفها کاملاً بی اساس هستند. زیرا «مراد ایراکلیان پس از این تاریخها به صوفیه رفت و پس از ده سال که یافته شد واقعه را بی کم و کاست به پدرم بیزرا تعزیز کرده بود. و حتی موضوع بزور گرفته شدن سهم ۳۰۰۰۰ تای خود توسط ازmirیان را با ناراحتی به خاطر داشت»^{۸۹}

استاد دانشگاه قرن بیستم ترکیه مورخ دکتر حسن اوکتای در مورد مظالم ارمنه به همکیشان خود این چنین مینویسد:

«پس از اعلام مشروطیت دوم و ایجاد فضای باز سیاسی ریاست شهرداری و ان توسط اعضای مجلس ایالتی وان به بدروس کاپاماجیان داده شد.(اواسط ۱۹۰۹) به رغم اینکه اکثریت شهر را مسلمین تشکیل داده بودند او شهردار شد. از بین ۱۰ عضو مجلس که ۲ تن فقط ارمنی بودند همه به او رای دادند!

او دست داشناک و هینچاک را از شهر کوتاه کرد و یک محیط آرام را برای ساکنین مسلمان و ارمنی شهر فراهم کرد. در اثنای این آرامش در وان سریال های آتش سوزی شروع شد و برخی خانه های ارمنه آتش گرفت. ریس خلیفه گری از ریس شهرداری خواست تا این آتش سوزیها را به مسلمین منصوب کند. و در جواب او شهردار ارمنی گزارشی راجع به شرکت داشتن داشناکها در آتش سوزی به خلیفه گری فرستاد. دیگر زندگی کاپاماجیان برای ترورها و شرارت های داشناکها مضر بود او دوستدار امنیت بود نه ترور. شهردار دریک مراسم نام گذاری اقوامش که با تمام اعضای خانواده اش شرکت خواهد کرد سوار کالسکه میشود و در محاصره داشناکها گیر میکند و با اصابت دو گلوله کشته میشود. بنا بر احضار پسر ریس کاراکیان و دوستانش پدرش را ترور کردن. ویرامیان نویسنده روزنامه آزاد امارات داشناکها در وان، بازرس مکاتب ارمنی و مسئول کمیته داشناک شاخه وان آرام مانوکیان در مورد ترور شهردار دستگیر شدند. کاپاماجیان در بین مردم ارمنی بسیار محبوب بود لذا خواهان مجازات سریع قاتلین و اجرای مراسم تدفین با شکوه بودند. در مراسم تدفین روسای میسیون های مذهبی خارجی مانند انگلیس و فرانسه نیز شرکت کردند. از داشناکها کسی در مراسم شرکت نکرد. و این بیامی جز انجشار آنان از شهردار را نداشت.»

«قتل همکیشان توسط داشناکها بسیار منزجر کننده است. ترور و کیل هاچیک، داجاد وارتایارت، تاجر کاراگوزیان، اوئیک، آپیک اونجویان، مامور پلیس مارکر، کشیش مامپر وارتایارت، حاجی دیکران میگیردیچ، تو تونچیان تنها چند تن از ارامنه مظلوم کشته شده توسط داشناکها هستند.»^{۹۰}

روزنامه آسپارز ارگان انتشاراتی تاشناکها در آمریکا، در نوشههای خود مرتبا بر اینکه که هدفشنان نابودی تمامی دول مسلمان بر روی کره خاکی مان بوده و در کنار هر کسی خواهند بود که با ترکها میجنگد، تاکید ورزیده و در واقع از نظر ترکها چیزی بجز رجزخوانی و تهدیدی اغراق آمیز نمیباشد .. در دوران دولت عثمانی مسلمان برای ممانعت از اقدامات غیر انسانی گروههای مسلح ارمنی و ممانعت از کشتار هزاران انسان معصوم مسلمان توسط ارامنه تلاش بخرج رفت ولی گامی پیشتر برداشته نشده است.

سر هنری الیوت وقت گزارش کنسول انگلیسی بسال ۱۹۱۷ را میخواند، در مقابل مظالم ارامنه بر مسلمین معصوم آناطولی شگفت زده شده و چنین میگوید : «نمیخواهم باور کنم، با مشاهده این اقدامات کثیف از انسان بودنم شرمگین میگردم»

ادعاهای کذائی نسل کشی ارامنه که امروز مرتبا در گوش و کنار جهان مطرح میگردد، واقعیات را بهیچوجه منعکس نمیسازد. این مورد را میتوان از منابع مختلف حتی در کشورهای استعمارگر بزرگ نیز یافته و مطالعه نمود. بعنوان مثال ایوان ماپوسکی در خاطرات خود که بسال ۱۹۱۷ بقلم گرفته چنین مینویسد : «عموماً نوشههایی که در رابطه با مسئله ارمنی در مطبوعات مشاهده میکنید دروغی بیش نیستند. در واقع هرچه در رابطه با نسل کشی کذائی ارامنه نوشته میشود دروغ هستند. روز ششم ژوئن بهمراه دکتر رنولد مواضعی که شورشیان ساخته بودند را گشتم. دیده هایم را باور نمیکردم ... بمن گفتند که

تا وقتی از ایران نیروئی بدینجا برسد باید صبر کرد. در میان شورشیان ارامنه روس و بلغاری نیز وجود داشتند.»

سرگرد استحکامات ارتش روسیه کلبوف که در ارضروم انجام وظیفه میکرده در گزارش روز هجدهم آوریل سال ۱۹۱۸ چنین مینویسد: «مفاد موجود در متارکه نامه ماین روسیه و دولت عثمانی باید بلافصله به اجرا درآمده و ما با تحویل خاکهای تحت اشغال ترکها به خانه‌هایمان بازگردیم. فاجعه‌ای که ارامنه بوجود آورده‌اند، لزومی به تشریح و توضیح ندارد. دو روز پیش برای ارائه گزارش در مورد وقایع و حوادث ارضروم به قرارگاه و نزد فرمانده بعد از استماع سخنانم چنین گفت: این رویدادها در خاکهای تحت اشغال ترک بوقوع پیوسته است. من در اینجا تنها از یک گور جمعی جسد بیش از چهارصد زن و کودک ترک را بیرون آوردم. دستهایشان را از پشت بسته و همانند جانوران درنده آنها را حلق آویز کرده بودند.^{۹۱} تصاویری که ژنرال "اوڈشیلیدزه" از اجساد و ماقعه تهیه کرده بود در روزنامه مجموعه "بچاپ رسیده" است بعضی از ارامنه، این موضوع که از طرف نیروهای بیگانه و استعمارگر تحریک شده‌اند را انکار نمی‌نمایند. پاپریدیان در اثری بنام "بحران ارممنی و تولدی دیگر" که بسال ۱۹۰۵ در بوستون بچاپ رسیده چنین مینویسد: «ما در رابطه با وعده‌های شورش و تبلیغات برعلیه مسلمانان مدیون ارامنه روسیه هستیم.»

آیا در این مورد که تحریکات مورد اجرا برای سقوط این دولت چه عوایقی پیش خواهد آورد، بفکرتان خطور کرده بود؟ آیا دیدگاهی که بتواند هزاران انسان معصوم و بیگناه را بخاک و خون بغلتاند، در هر صورت باید حفظ گردد؟ در مقابل کسانیکه زندگی خود را نیز تباہ نموده و برای کشن شما بسیج میگرددند چه پاسخی میتوانید بدهید؟ قتل بدروی رئیس پلیس عثمانیان در برلین، قتل جمال عظمی رئیس کل شهربانی و استاندار بیروت در زمان عثمانیان، قتل دکتر بهاءالدین شاکر معاون مدیر مرکز جمعیت

اتحاد و ترقی و قتل جمال پاشا وزیر بحریه در زمان عثمانیان نیز توسط ارامنه خارجی صورت گرفته است.

در سال ۱۸۹۶ به باشک مرکزی قسطنطینیه هجوم برد و کارمندان باشک را به گروگان گرفتند. البته در سال ۱۸۹۵ حزب هئچاک در شهر زیتون اعلام استقلال دولت ارمنی را نموده بود. در همین روزها ۸۰۰ ارمنی مسلح شهر وان را به تسخیر خود در آورده و در شهر سور با کردهای مسلح به جنگ خونین پرداختند. و نهایتاً در پایان سال ۱۸۹۶ بعنوان یک دولت مستقل با دولت عثمانی وارد مذاکره شدند. در سال ۱۸۹۹ انگلستان، مصر را از خاک عثمانی جدا نمود. و فرانسه تونس را به تصرف خود در آورد. ارامنه با حمایت حاکمیت روس قرار گاه خود در (چوخور سعد= ایروان) را هرچه محکم تر نموده و دیگر ارامنه را به مهاجرت تشویق و یاری می نمودند. در سال ۱۹۰۵ ارامنه را در جنگی از پیش تعیین شده در شهر باکو اقدام به قتل و کشتار هزاران آذربایجانی بی خبر نمودند. دولت روس ارامنه را به توقف جنگ دستورداد اما آنها بدون توجه به این دستور کما کان به آدمکشی خویش ادامه دادند. این سریچه به مذاق دولت روس خوش نیامد فلذا ابتدا دستوری کتبی به باب عالیه فرستاد تا از ورود ارامنه فراری به خاک خویش ممانعت به عمل آورد و سپس خود وارد میدان جنگ شد.

سال ۱۹۰۶ واقعاً برای ارامنه سال دهشتناکی است. چراکه روس حمایت خود را از آنان باز پس می گیرد و ارمنه در میان مرزهای روس - ایران و عثمانی آواره و از سوی دیگر در محاصره آوارگان مسلح - کرد - چرکس و تاتار قرار می گیرند. فلذا راهی به جز جنگ برای آنها باقی نمی ماند. آنان تاحد توان به خاک وطن خویش بی حرمتی نموده و آنرا ارزان فروخته بودند. اما این اشتباه خویش را به حساب دولت روس و عثمانی می نوشتند. به نچار در سال ۱۹۰۷ ارامنه ساکن لندن

نامهای به مرکز انترنا سیونا لیست - سویاالیست‌ها نوشته و با یادآوری نامه قبلی (۱۸۹۶) اعلام می‌دارند که «ما با دیگر خلق‌ها همانند یک دوست - بدون اسلحه میخواهیم زندگی کنیم». اما در واقع این تنها راه حل باقی مانده برای آنان بود. در کنگره «صلح جهانی» لاهه در سال ۱۹۰۷، ارا منه در معیت روشنفکران و انقلابیون ترک از سوی عثمانی‌ها شرکت می‌کنند. در سال ۱۹۰۸ مجلس ملی بربا و سلطان عبدالحمید از کار بر کنار می‌شود. در سال ۱۹۰۹ در شهر آدانجا نگسخت میان مسلمانان و ارامنه در می‌گیرد. این بار آمریکا شروع به جمع آوری حمایت‌های مالی به ارامنه زخمی و آواره آدانجا می‌نماید!! در سال ۱۹۱۰ ایتا لیا، لیبی را تصرف می‌کند و از عثمانی می‌گیرد. لبنان - تنگه داردا نل - آلبانی - کرت یک یک از عثمانی گرفته می‌شود. حالا ترک‌ها قسطنطینیه برای عثمانی مانده است! در سال ۱۹۱۳ به هنگام تشکیل مجلس ملی دولت عثمانی مجبور می‌گردد از ۹۰ نماینده مجلس ۶۰ نماینده ارامنه داشته باشد. خواسته‌های این اعضاء عبارت بودند از: «چون جهاد ویژه مسلمانان است پس ارا منه مجبور به جنگ در کنار اردوهای عثمانی نیستند و سربازان ارمنی از خدمت معاف شوند» - «تازمانی که کردها سلاح حمل می‌نمایند ارامنه نیز مجاز به حمل سلاح باشند» - «چرکس‌ها اجازه دخول به شهرها و روستاهای ارمنی نشین را نداشته باشند» - به هر حال نظام جدید حاکم بر عثمانی توانست دو سال آرامش نسبی را بر خاک باقی مانده حاکم سازد اما این آرامش به مذاق دول اروپایی بویژه، خوش نمی‌آمد. این بار دول متخاصم به بهانه سرشماری ارامنه در روستای (سردار آباد) به وسعت ۹۰۰۰ کیلومتر مربع پرچم خویش را بر افراسته و اعلام استقلال نمودند حالا نوبت اتحاد چهار مرکز ارمنی بود. در حالیکه جنگ جهانی اول ادامه داشت در سال ۱۹۱۷ ارامنه شروع به نسل کشی در شمالغرب ایران و آذربایجان

کردند. هزاران روستای مسلمان را به آتش کشیدند. یک فرمانده گروهان داشناکها (امیریان) میگوید: «تنها در منطقه ایروان دویست روستای مسلمان توسط داشناکها به آتش کشیده شد»^{۹۲}. در این منطقه نیز نظامیانی بودند که از نزدیک شاهد قتلعامها بوده‌اند. آمیرال بربیستول در خاطرات خود مینویسد: «طبق اطلاعاتی که افسران یگان من و ژنرال درو دادند روستاهای بی دفاع ابتدا بمباران بعد محاصره میشدند و روستاییان بی دفاعی که نتوانسته بودند فرار کنند و حشیانه قتل عام میشدند، روستا به آتش کشیده میشود و تمام اشیای قیمتی و پول قبل جمع آوری میشود. تمامی اینها تلاش برای ایجاد یک ارمنستان بی مسلمان انجام میگرفت»^{۹۳}.

در سالهای پایانی جنگ جهانی اول ارمنه که میخواستند تمام مناطق مسلمان نشین قفقاز را به دست گیرند با کمک سربازان و سالدارهای فراری روس از جنگ ۳۱ مارس ۱۹۱۸ وارد باکو میشوند. حدود دوازده هزار آذربایجانی را در طی دو روز قتل عام میکنند. اماکن تاریخی و فرهنگی را به آتش میکشند. مساجد و اماکن مقدس را به توب میبنند. طبق استناد آرشیو ملی ترکیه در خاچماز، قوبایا، حاجی قبول و در سایلان ۲۰ هزار مسلمان به قتل رسیدند. روزنامه نگاری انگلیسی اسکاتلند لیدل که در آن سالها یعنی ۱۹۱۹ در قفقاز بوده است چنین مینویسد: «در این سالهای دراز ارمنه تروریست وار به مسلمین حمله میکردند هر ارمنی مرده برای داشناک ارزشمند است اگر این موقعیت را ایجاد کنی بیشتر عزیز میشوی!».

یک نویسنده بزرگ ارمنی نیز بنام آلا لایان در کتاب خود که در سال ۱۹۳۶ چاپ شده است بنام "داشناک انقلابی و جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸" مینویسد: «هدف آنان اشغال قره باغ نخجوان بورچالی و اخراج اهالی آنان بود»^{۹۴}.

در آوریل سال ۱۹۲۰ ارامنه اینبار در پوشش بلشویک و با فرماندهی پانکارا توف در طی ۲ روز ۱۶۰۰۰ مسلمان را قتل عام کردند. در آن زمان ژنرال بریستول افسر انگلیسی که در آن مکان حضور داشت مینویسد: «۱۱ آوریل ۱۹۲۰ و طبق گزارش شماره ۰۰۲۱۴/۰۰۷۳۸ اوضاع را به اطلاع وزارت امور خارجه رساندم. ارامنه مسلمانان را وحشیانه قتل عام مینمایند و تنها راه بازداشت آنها هشدار دولت علیه بریتانیا میباشد». اما مع السف انگلستان نیز این رویاه پیر در این موارد سکوت و حتی حمایت اتخاذ کرد. حتی فرمانده انگلیسی مستقر در ایروان سرهنگ آ. راولینسون در کتاب "اوضاع خاورمیانه در ۱۹۱۸-۱۹۲۰" در صفحه ۲۲۷ مینویسد: «در مدت کوتاهی اطلاعاتی راجع به هجوم ارامنه وقتل عام مسلمین توسط آنان دریافت کردم و بسیار ترسیدم و از انسانیت خودم خجالت کشیدم».^{۹۵}

در نهم ژوئن ۱۸۴۹ طبق اعلان فرمان تزار روس نیکلا باید بر تعداد ارامنه در ایروان افزوده شود. جهت مهاجرت ارامنه به آذربایجان نقشه‌ها و توطئه‌هایی در حال شکل گیری بود. در سال ۱۸۸۷ آوتیس نظریگیان حزب هینچاک و در سال ۱۸۹۰ نیز حزب داشناکسیون توسط برخی انقلابیون روس_ ارمنه پایه گذاری شد. این گروه‌کها توسط روسها ساپورت میشدند. و خیال ارمنستان بی مسلمان را در ذهن میپروراندند. و وطن تاریخی خود که شامل قسمتی از ایران-ترکیه-عراق و آذربایجان بیگناه مسلمان و حتی میکردند. این سازمانهای تروریستی سبب ازبین رفتن هزاران انسان بیگناه مسلمان و حتی ارمنه شدند. آراکل باباخانیان مینویسد: «رہبران هینچاک و داشناک به تروریستهای پرورش یافته خود فرمان قتل هزاران نفر را در ایران-ترکیه و آذربایجان داده بودند. آنان تنها به ارامنه بی دفاع نیز که به آنان یاری نمی‌سانند رحم نمیکردن چه برسد به مسلمانان! آنها حتی تقدیر ارامنه سایر مناطق را بر عهده گرفته و برایانان تعیین تکلیف

میکردن. این وقایع در تاریخ ارامنه بسیار با اهمیت است. زیرا بعد از این حوادث قتل عام‌ها شروع میشود. و حتی مکان مقدسی مثل کلیسا را وارد بازیهای سیاسی خود میکنند»^۶ آنها با تروهای و تحریک ارامنه سعی در جذب حمایت دول مسیحی- اروپایی بودند و نقش اساسی را در این بین کلیسای ارمنی بازی میکرد.

جمعیت ارمنستان چگونه تغییر یافت؟

بعد از قرارداد سال ۱۸۲۹ ترکمنچای هیچ دولت مستقل ارمنی در حیطه مملکت روس وجود نداشت. در سال ۱۸۴۹ طبق فرمان تزار نیکلادر منطقه مستقل ایروان باید ارمنیانسیون صورت گیرد یعنی ارمنی تر بشود. و این در سال ۱۸۹۷ رفته رفته جامعه عمل میپوشید. همانطور که هوانس میگوید در آن سال این آمار به شکل: «مجموع ۸۹۹,۵۵۰ نفر که ۳۱۳,۱۷۸ نفر آن را مسلمانان تشکیل میدادند». ^۷ در ایروانی که در ۱۰۰ سال پیش حدود ۳۰۰۰۰ نفر مسلمان بود باید امروزه یک میلیون نفر میشد ولی چه شد که حتی یک مسلمان در آنجا اکنون زندگی نمیکند! پس انسانهایی که در ۱۸۹۷ در آنجا زندگی میکردند کجا رفتند؟ چه شدند؟ چه بلایی بر سر آنان آمد؟ آیا همگی ناگهان آب شدند و زیر زمین رفتند؟

مورخ شهیر ارمنی کورکودیان مینویسد: «در سال ۱۹۲۰ و در دوران حاکمیت حکومت شوروی و ارمنستان کمونیست بعد از کشتار مسلمانان هنوز حدودده هزار آذربایجانی در ارمنستان ساکن بودند»^۸ یعنی در طی بیست و سه سال جمعیت مسلمانان از ۳۱۳۰۰۰ نفر به ۱۰۰۰۰ نفر تقلیل یافته است. سیصد هزار نفر با توجه به آمار صدرصد قربانی نسل کشی و نژاد پرستی شده‌اند والسلام. آ. آ. لایان مورخ ارمنی در اثر خود بنام "ایستروچسکی زاپینسکی" مینویسد: «در این دوران قتل عام آذربایجانیها یک توطئه از پیش تعیین شده

توسط اتحاد دولت و کلیسا جهت پاکسازی نژادی و مذهبی بوده است.^{۹۹} و از قتل عام ۶۰ در صد مسلمین مابین سال‌های (۱۹۲۰-۱۹۱۸) سخن به میان می‌آورد.

ارمنستان مملکتی با جمعیت صد درصد ارمنی:

طبق دائره المعارف بزرگ شوروی چاپ ۱۹۲۶ در ماده ارمنستان، جمعیت ارمنستان را ۱,۵۱۰,۰۰۰ نفر ذکر می‌کند. در ماده دیگری بنام وضعیت نژادی از ۷۹۵,۰۰۰ ارمنی و ۵۷۵,۰۰۰ آذربایجانی مسلمان و ۱۴۰,۰۰۰ نفر از سایر اقوام نام می‌برد.

امروزه طبق آمار جمعیت ارمنستان نزدیک به دو میلیون نفر می‌باشد. و امروزه حتی یک غیر ارمنی در آنجا وجود ندارد که بسیار جالب است. در طی ۹۰ سال ۵۷۵,۰۰۰ مسلمانو ۱۴۰,۰۰۰ نفر سایر اقوام کجا رفته‌اند؟ غیب شده‌اند یا قتل عام گردیده‌اند؟ مطمئناً یا کشته و یا بالاجبار کوچ داده شده‌اند. ارمنستان تنها کشور جهان است که صد درصد از یک نژاد است آن هم در منطقه نژاد کثیر و مختلط قفقاز!

طبق دستور حکومت سوسیالیستی شوروی در ۲۳ دسامبر ۱۹۴۷ و به شماره ۰۹۰۲ باید مسلمانان و آذربایجانی ساکن در منطقه‌ای ارمنستان نام نهاده‌اند بالاجبار کوچانده شوند. اهالی ۴۷۶ روستا که حاضر به مهاجرت نشده‌اند کشته و روستاهایشان ویران شد. نگاهی به چند روزنامه منتشره در آن دوران می‌اندازیم:

«از سال ۱۹۴۸ الی ۱۹۵۲ مسلمانانی که کوچانده شده بودند صدها هزار نفرشان در راهها کشته شدند»^{۱۰۰}

«کسانیکه در راهها ماندند. از خستگی جان سپردند. این کاروان تبدیل به کاروان مرگ شده بود. از بین ۱۵۰,۰۰۰ نفر فقط ۴۰,۰۰۰ نفر به اراضی مقصوده رسیدند»^{۱۰۱}

اگر نگاهی به برخی از دائره المعارفها بیاندازیم قتل عام مسلمانان توسط ارمنه در آن دوران بسیار واضح است. مثلاً در دائره المعارف بزرگ روس چاپ ۱۹۶۰ آمار جمعیتهاي

ساکن در شوروی نشان میدهد که جمعیت ارمنستان در آن سالها ۱,۶۰۰ نفر بوده است که ۱,۳۰۱,۰۰۰ نفر آن ارمنی و ۱۰۷,۷۰۰ نفر آذربایجانی بوده است و بقیه از سایر اقوام بوده است.

باز هم در آن دائره المعارف چاپ ۱۹۹۵ اشاره به وجود ۱۵۵,۰۰۰ آذربایجانی مسلمان در ارمنستان میکند. در حالیکه جمعیت ارامنه ۲,۱۰۱,۷۵۲ نشان داده میشود. در طی ۳۵ سال جمعیت مسلمانان ۴۸۰۰۰ نفر افزایش و جمعیت ارامنه ۸۵۵۰۰۰ افزایش یافته است.

در دائره المعارف خریست آرمنیا چاپ ۲۰۰۱ ایروان جمعیت ارمنستان ۲,۶۹۶,۵۵۵ نفر اعلام شده است و جمعیت اذربیها ۵,۵۶۸ نفر اعلام شده است. ۱۵۵۰۰۰ مسلمان سال ۱۹۹۵ در طی ۶ سال به ۵۰۰۰ تقلیل یافته‌اند. نه جنگی نه زلزله‌ای پس کجا رفته‌اند این جمعیت؟ و اکنون همان ۵۰۰۰ نفر ساکن مسلمان در سال ۲۰۰۱ نیز وجود ندارند.

شاو در کتاب خود این امر را به نحو دیگر بیان می‌کند: «اگر چه بعضی از مسافران و مبلغان اروپائی مدعی شدند که در قلمروهای سلطان بیش از دو میلیون نفر ارمنی وجود دارد، اداره سرشماری عثمانی که از طریق ثبت احوال و صدور شناسنامه همواره اطلاعاتی از وضع جمعیتی کشور در اختیار داشت؛ شمار جمعیت ارامنه ملت گریگوری اعم از مرد و زن را حدود ۹۸۸۸۷ نفر ذکر می‌کند. اگر پیذیریم که حدود دو سوم از ۱۶۰,۱۶۶ نفر کاتولیک و ۳۶۳۳۹ نفر پرووتستانی که در امپراتوری سکونت داشتند، ارمنی تبار بودند؛ با توجه به این که جمعیت کل امپراتوری (به استثنای بخش‌هایی از امپراتوری که میکردند؛ با توجه به این که جمعیت کل امپراتوری (به استثنای بخش‌هایی از امپراتوری که هنوز در آنها سرشماری انجام نشده بود؛ شامل یمن، حجاز، طرابلس، مصر و تونس) حدود ۲۰,۴۷۵,۲۲۵ نفر میشد، جمعیت ارامنه کشور تنها ۵درصد کل جمعیت را در بر میگرفت؛ حتی در استانبول که جامعه شهری ارمنی ساکن در آن به مراتب بزرگتر از سایر نواحی

امپراتوری بود، تنها ۹۷۷۸۲ نفر گرجی‌گوری، ۴۰۷ نفر کاتولیک و ۴۳۰ نفر پروتستان وجود داشت و این ارقام بنا بر سرشماری سال ۱۸۷۸م، ۱۸ درصد از جمعیت شهر را که بالغ بر ۵۴۲۴۳۷ نفر را می‌شد، را تشکیل می‌داد. بنابراین در هیچ یک از ولایات امپراتوری جمعیت ارامنه اکثریت نمی‌یافتد.^{۱۰۲}

در خاطرات توربوقلبهف فرمانده روس که از آرشیو روسیه با تلاش محمد پرینجیک مورخ ترکیه‌ای منتشر شده است و از دوران اشغال تزار در ترکیه عثمانی توضیح میدهد مینویسد که ارامنه با استفاده از حضور ما چنان جنایاتی را مرتکب می‌شوند که زبان از توضیح آنها عاجز است. او با دستخط خود به روسی مینویسد که در یکی از روستاهای ارامنه ترکها را به صف کرده بودند و به یک اتاقی که دو در داشت وارد میکردند از دری که وارد میکردند شرایط عادی بود و هیچ چیزی نگران کننده دیده نمی‌شد ولی فاجعه‌ها در بیرون در دوم منتظر بود. در بیرون در دوم که در خروجی بود چاله بزرگی کنده شده بود و دو نفر شمشیر به دست در بیرون در آمده بود به محض اینکه قربانی ترک از اتاق خارج میشد با شمشیر گردنش را میزدند و قربانی دست پازنان به چاله می‌افتد!

در کنفرانس صلح پاریس در سال ۱۹۱۹ دو ارمنی از طرف ارامنه شرکت می‌کنند:

- ۱- بوغوس نوبار از سوی ارامنه قسطنطینیه
- ۲- آهارونیان از طرف ارامنه روس. این دو در طول کنفرانس به دفعات با اشاره به خدمتی که ارامنه به دول اروپا و روس نموده بودند، تقاضای حمایت از آنان را نمودند و نهایتاً در سال ۱۹۲۰ در کنفرانس سور، ارمنستان بعنوان کشوری مستقل با وسعت ۸۵۰۰ کیلو متر مربع در مرکزیت روس به رسمیت شناخته شد و چوخور سعد با تغییر نام به ایروان پایتخت آن گردید. ویلسون رئیس جمهور آمریکا شخصاً این

اعلان را امضاء نمود و سرحدات آنرا مشخص ساخت. در سال ۱۹۲۱ ارامنه خود اعلان استقلال می‌نمایند (در مرکز ارمنستان-ایروان) و در پایان همین سال ارمنستان توسط قوای اتحاد جماهیر شوروی اشغال و این جمهوری به دیگر ایالت‌های فدارتیو شوروی علاوه می‌گردد. البته این اسناد فقط منوط به سورخین غربی نیست و راویان شرقی نیز وجود دارند که در جلد‌های بعدی که مربوط به ایران هست از آنها صحبت خواهیم کرد. فقط در اینجا یک نمونه که البته مرحوم سرداری نیا نیز بدان در کتاب "قتل عام مسلمانان در دو سوی ارس" اشاره کرده است. بسنده می‌نمایم. در اینجا گذری به دیوان نجلى اثر آیت الله محرابی ایروانی (ره) است می‌زنم که به گوشه‌ای از جنایات از دید او مپیردادیم:

مراجعةت آیت الله حاج میرزا خلیل آقا محرابی ایروانی از نجف اشرف به ایروان به سال ۱۲۸۴ شمسی برابر با ۱۹۰۶ میلادی اتفاق افتاده است. این زمان، مقارن با سالهایی است که سراسر قفقاز در شعله‌های جنگ ارمنی و مسلمان گرفتار شده و هر از چندی در نقطه‌ای از آن آتشی برپا می‌گردید. به عبارتی دیگر، ورود وی به ایروان مقارن با روزهایی بود که ارمنی و مسلمان، جان و مال یکدیگر را نشانه گرفته و موضوع کوچکی آنان را بر می‌انگیخت

در زمان مراجعت وی به ایروان، ارامنه تحت تأثیر تحریکات حزب داشناک ۱ قرار داشتند. حزبی که با هدف ارمنستان بزرگ، از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کرد. آنان کشتار مسلمانان را در تک تک مناطقی که شماری از ارامنه حضور داشتند در دستور کار خویش قرار داده بودند تا بدین طریق، موجبات مهاجرت دسته جمعی مسلمانان آن نواحی را فراهم نمایند.

در واقع باید گفت ارامنه، مستقیم و غیر مستقیم به عنوان ابزار اروپائیان جهت ایجاد اختشاش و ناامنی در بخشی از سرزمین‌های عثمانی عمل می‌نمودند و نیز وسیله‌ای جهت

اغتشاش در سرزمین‌های روسیه^۱ تزاری که آخرین سال‌های تزاریسم را از سر میگذراند، به شمار می‌آمدند.

در چنین حال و هوایی، تحریک کشیش و یا ملایی می‌توانست مشتی از خلائق ارمنی و مسلمان را به جان یکدیگر انداخته و چند نفری را به خاک و خون بکشد و بسا دهها و صدها نفر قربانی بگیرد.

سال ورود حاج میرزا خلیل آقا به ایروان، یکی از سال‌های خوین برای مسلمانان ایروان بود. زیرا به گواهی تاریخ و شهادت بازماندگان سال‌های تلخ ۱۹۰۵ و ۱۹۰۶ میلادی؛ در این سال‌ها تعداد قابل توجهی از روستاهای آذربایجان نشین ایروان، توسط ارامنه آتش زده شده و اهالی آن قتل عام شده بودند. شاید بتوان گفت یکی از دلایل بازگشت حاج میرزا خلیل آقا از نجف به ایروان، نگرانی وی از حال خانواده و بستگانش بوده است. « در چنین روزهایی که اجامر و اوپاش وابسته به حزب داشناک، پیوسته آتش بیاری معرکه را عهده دار بودند و علی الدوام آتش کینه و نفرت را روشن نگاه می‌داشتند؛ برخی کشیشان نیز با اوپاش حزب داشناک همراه شده، توده‌های عوام ارمنه را علیه آذربایجان برمی‌انگیختند و بدین طریق، عوام بر سر خانواده‌ای مسلمان ریخته، همه را از دم خنجر^۲ می‌گذراندند و سپس تمام اموال آنان را به غارت می‌برند. هیأت‌هایی نیز که بعضًا جهت تحقیق در قتل عام‌های انجام شده توسط ارامنه به این مناطق اعزام می‌شدند به دلیل غیر مسلمان بودنشان تا حدودی جانب ارامنه را نگاه می‌داشتند

به هر حال، حاج میرزا خلیل آقا پس از بازگشت، تا سال ۱۲۸۸ شمسی برابر با ۱۹۰۹ میلادی در شهر ایروان ساکن می‌شود و در آن جا به تدریس می‌پردازد. در همین سال، در حالی که چهل بهار را از سر گذرانده، به توصیه و ابرام خانواده، تن به ازدواج میدهد و با دختری از روستای نجیلی علیا موسوم به زهرا خانم ازدواج می‌کند و نتیجه^۳ این ازدواج، دختری است به نام فاطمه که در دوازدهم دی ۱۲۹۳ شمسی در ایروان ولادت می‌یابد. دو

سال و اندی پس از تولد دختر یاد شده، یعنی به سال ۱۲۹۶ زهرا خانم همسر حاج میرزا خلیل آقا، بیمار شده روی در نقاب خاک می کشد.

هنوز سالی از حزن و اندوه ناشی از مرگ همسر سپری نشده است که فضایی پر از رعب و وحشت و غم و اندوه بر سراسر روستاهای آذربایجان حاشیه ایروان حاکم میگردد و آن این که به سال ۱۲۹۷ شمسی (برابر با ۱۹۱۸ میلادی)، ارامنه وابسته به حزب داشناک، روستاهای آذربایجان حاشیه ایروان را مورد حمله و هجوم قرار داده، نزدیک به هزار نفر از روستائیان را قربانی آمال شوم و شیطانی خود می نمایند از جمله روستاهایی که در این واقعه مورد حمله و هجوم ارامنه و حزب داشناک قرار گرفته و شماری از اهالی آن قتل عام می شوند، دو روستای نجلی علیا و نجلی سفلی و روستای دیگری موسوم به حاج الیاس بوده است. نجلی علیا و نجلی سفلی شاید تنها روستاهایی باشند که در این واقعه، بیشترین قربانیان را داده اند. چرا که قربانیان این دو روستا بیش از یک صد نفر هستند. در میان این قربانیان، پدر و مادر آیت الله حاج میرزا خلیل آقا و پنج خواهر از شش خواهر حاج میرزا خلیل آقا به همراه همسران و فرزندانشان تماماً قتل عام می شوند.

حمله و هجوم وحشیانه حزب داشناک به روستائیان آذربایجان حاشیه ایروان، زمینه مهاجرت روستائیان به مناطق امن تر را فراهم می نماید. در چنین حال و هوایی بیشتر بازماندگان دو روستای نجلی علیا و نجلی سفلی راه مهاجرت در پیش می گیرند. مع الوصف، عده ای نیز همچون حاج میرزا خلیل آقا ماندن در روستا را بر ترک آن ترجیح میدهند و بر آن می شوند تا با جمع آوری برخی وسائل و ابزارهای دفاعی همچنان در سرزمین آبا و اجدادی خویش باقی بمانند. ولی پس از ماهها مقاومت، بر اثر تداوم حملات ارامنه و حزب داشناک راهی جز مهاجرت در پیش رو باقی نمی ماند. از این رو هر کس

راهی سرنوشتِ خویش می‌شود. عده‌ای گرفتار ارمنه شده کشتار می‌شوند و عده‌ای دیگر به طرق مختلف زنده می‌مانند و حاج میرزا خلیل آقا به همراه همسرش که تازه با وی ازدواج کرده و دختر پنج شش ساله‌اش از رود ارس گذشته و به سال ۱۲۹۸ شمسی برابر ۱۹۱۹ میلادی وارد ایران می‌شود.^{۱۰۳}

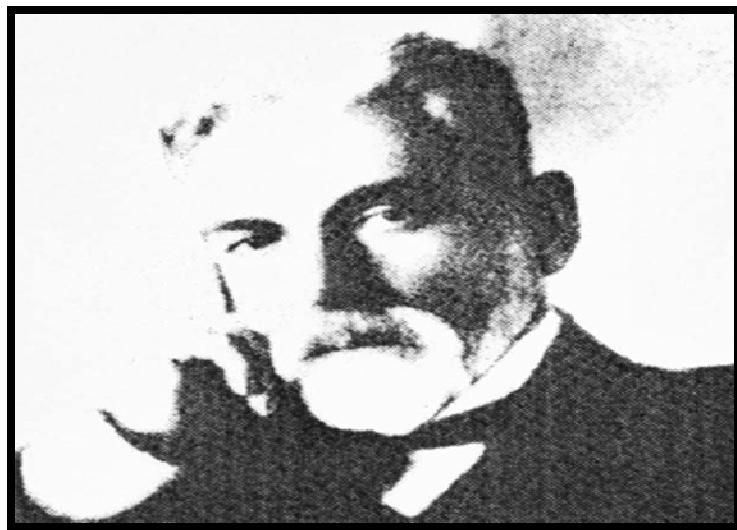
در اشاره به ازدواج مجدد حاج میرزا خلیل آقا، به همین مختصر اکتفا می‌شود که وی یک سال پس از قتل عام یاد شده، جهت گریز از تالمات روحی ناشی از قتل عام پدر و مادر و پنج تن از خواهرانش و نیز به جهت این که چند سال از مرگ همسرش گذشته و دختر خرد سالش نیاز به سرپرستی و مراقبت بیشتر دارد؛ اقدام به ازدواج مجدد می‌نماید و به سال ۱۲۹۸ شمسی و یا به عبارتی چند ماه قبل از مهاجرت به ایران، با سکینه خانم که دختر یکی از بزرگان و ملاکان روستای حاج الیاس از توابع ایروان بوده ازدواج می‌نماید این هم نمونه‌ای دیگر از جنایات ارمنه در آنسوی ارس که به کودکان و سالمندان و حتی روحانیان نیز رحم نکردن. خود قضاوت کنید!

مانیفست کاچازنونی:

گزارش کاچازنونی در سال ۱۹۲۳ بشکل کتاب به زبان ارمنی منتشر شد و عنوان کتاب را خود کاچازنونی انتخاب کرده است، به این معنی که داشناکسیون باید خود را منحل کند. این کتاب در سال ۱۹۲۷ به زبان روسی ترجمه و در تفلیس چاپ شد. در چاپ ارمنی آن جواب کاچازنونی به نامه یکی از دوستان اش که به کتاب انتقاداتی داشته است نیز چاپ شده است. ترجمه و چاپ این گزارش به زبان انگلیسی در سال ۱۹۵۵ توسط (مرکز اطلاعاتی ارمنه) در نیویورک انجام شد. کتاب کاچازنونی در ارمنستان ممنوع است و نسخه‌های کتاب و ترجمه‌های آن به زبان‌های دیگر از کتابخانه‌های اروپا توسط داشناک‌ها جمع آوری شده‌اند، نام کتاب در کاتالوگ‌ها موجود ولی در قفسه کتاب‌ها از

۵۸۱ / ۱۹۱۵

کتاب خبری نیست. یکی از مقالات جالب در مورد آن توسط علی قره جه لو نوشته شده است.



کاچازنونی

کتاب کاچازنونی:

"محمد پرینچک" به هنگام مطالعه درباره مسله ارمنی در کتابخانه لینگرادر پیدا و توسط متترجم ترک "عارف آجال اوغلو" به ترکی ترجمه شده است. چاپ اول این کتاب در

سال ۲۰۰۵ و چاپ پانزدهم آن در سال ۲۰۰۶ انجام شده است. ترجمه انگلیسی آن توسط خانم "لاله آکالین" از روی متن ترکی انجام شده است. چاپ‌های انگلیسی، فرانسه و آلمانی آن انتشار یافته و ترجمه‌های اسپانیائی، عربی و چینی آن نیز منتشر خواهد شد.

اشغال ایالت "وان" توسط ارتش روسیه و داوطلبان مسلح ارمنی در ۲۳ مه ۱۹۱۵ قتل عام بیش از ۸۰ هزار نفر از بومیان مسلمان ترک و کرد را بدباند داشت. این قتل عام سبب عکس العمل ترکها و کردها در تابستان و پائیز همان سال شد.

آنکارا بعد از اینکه در جبهه‌های نبرد در میان خون و آتش موجودیت خود را به اثبات می‌رساند در موضع متفقین شکافها آشکار می‌شوند. سیاست عاقلانه مصطفی کمال در نزدیکی به شوروی و شکست "ونزولوس" در انتخابات یونان زمینه را برای تقویت موضع ترکیه در مذاکرات فراهم می‌سازد. از همان ابتدا نیز فرانسه با وجود موافقت با اصل قرارداد سور با چگونگی اعمال آن مخالف بود، چنانکه "مارشال فوش" نماینده فرانسه در کنفرانس پاریس معتقد بود که متفقین برای شکست ارتش‌های مصطفی کمال، علاوه بر نیروهای موجودشان در ترکیه به ۲۶ لشگر اضافی احتیاج دارند، در حالیکه انگلیس معتقد بود که همان ۱۴ لشگر موجود یونان کافی است.

در اینجا بجا خواهد بود بعضی از مواد قرارداد سور با قرارداد لوزان مقایسه شود تا به اهمیت تاریخی "جنگ رهائی بخش ملی" ترکیه و تاثیر تعیین کننده آن در رد و بی اعتباری قرارداد سور که ارمنی‌ها ادعاهای نامشروع خود را بر اساس آن قرارداد طرح کرده و می‌کنند در ک کرد. البته قبل این قدادها و کنفرانسها توضیح داده شده‌اند:

قرارداد سور: Sevres (۱۹۲۰ اوگوست)

- ارتش عثمانی را منحل و یک نیروی ژاندارمری ۵۰ هزار نفری را جایگزین آن می‌کرد.

۵۸۳ / ۱۹۱۵

- امتیازات و حقوق کاپیتولاسیون تحمیل شده به دولت عثمانی سنگین تر و غیر قابل تحمل تر می شد.
- دولت عثمانی طبق این قرارداد نمی توانست تصمیمات اقتصادی بگیرد.
- دولت عثمانی قبول می کرد که هر گونه امتیازی که در آینده ممکن بود متفقین بخواهند (از خطوط تلگراف گرفته تا حفاری های باستان شناسی) از قبل مورد قبول قرار گرفته بود.
- دولت عثمانی نمی توانست هیچ قانون و یا لایحه و فرمانی را صادر و یا تصویب کند که مخالف نظر متفقین باشد.
- حمایت از حقوق اقلیت ها (یونانی های ترکیه، ارمنی ها، آسوری ها، ارتودوکس های طرابوزان، کردا ...) که در ماده ۴ تنظیم شده بود (مواد ۱۵۱ - ۱۴۰). دولت عثمانی از کلیه حقوق حاکمیت و اقتدار سیاسی خود در مورد آنها دست می کشید.
- علاوه بر این متفقین نه تنها در قرارداد سور بلکه در هر پیشنهاد آتش بس و یا صلح و مtarکهای که خود به دنبال شکست شان در جبهه جنگ می دادند، تاسیس دولت ارمنستان، حقوق اقلیت ها و غیر نظامی شدن تنگه ها را (بخوانید تحت کنترل گرفتن تنگه ها بوسیله انگلیس) را پیش می کشیدند!

قرارداد لوزان: (۲۴ جولای ۱۹۲۳)

- عبور آزاد کشته ها از تنگه ها مورد قبول واقع می شود و نیروی دریائی انگلیس بلا فاصله آبهای ترکیه را ترک می کنند و ترکیه دوباره حق حاکمیت خود بر تنگه ها را برقرار می کند.
- کلیه امتیازات و حقوق کاپیتولاسیون تحمیلی لغو می شوند.

- غرامت جنگی که ترکیه از یونان - بعد از درهم شکستن و تسليم ارتش اشغالگر یونان - می خواهد، از آنجائیکه یونان قادر به پرداخت غرامت جنگی نبود، منطقه "قره آغاج" به عنوان غرامت جنگی به ترکیه داده می شود.
- تمامی تراکیای غرب {بخش اروپائی ترکیه} تا رودخانه "مریچ" به ترکیه پس داده می شود.
- منطقه "اسکندریون" و "هاتای" در مذاکرات بعدی بین ترکیه و فرانسه به ترکیه واگذار می شود.
- درباره اقلیت‌ها ترکیه قبول می کند که در چارچوب قراردادهای بین المللی با آنها رفتار کند.
- مسئله "موصل" قرار می شود در ظرف ۹ ماه طی مذاکره بین ترکیه و انگلیس حل شود، که بعدها با شروط خاصی به عراق تحت قیومت انگلیس الحاق می شود.



قرارداد سور، قرارداد فاتحین جنگ جهانی اول و امپراطوری شکست خورده عثمانی بود. قرار داد سور، قراردادی نامشروع و امپریالیستی بود که به زور سرنیزه به سلطان عثمانی که بخاطر نجات تاج و تخت خود حاضر به تن دادن به هر خواری و خیانت بود، تحمل شده بود. لذا قرارداد سور از آنجائی که نامشروع و تحملی بود نمی توانست و نمی تواند پایه ای مشروع برای هیچ طلب و ادعائی قرار گیرد.

در مقابل، قرارداد لوزان قراردادی بود که در نتیجه مقاومت دلیرانه و تاریخی مردم ترکیه در جلوگیری از تجزیه و تبدیل شدن میهن شان به مستعمره کامل بdst آمده بود. قرار داد لوزان قرار داد یک کشور مغور و پیروزمند در جبهه های دفاع از میهن که خود را از بار تحملیات امپریالیستی گذشته آزاد کرده و به سرنوشت و آینده خود حاکم گشته بود، بود.

بلائی که متفقین بر سر دولت عثمانی می آوردند شامل ایران نیز می شد. با وجود اینکه ایران در جنگ جهانی اول "بیطرف" مانده بود، طبق قرارداد اگوست ۱۹۰۷ به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس تقسیم شده بود، و تقسیم عملی آن طبق قرارداد سری "پوتسدام" (۱۹۱۵) صورت می گرفت. (دولت آلمان نیز با تمام ادعاهای ایران دوستی خود با تقسیم عملی ایران موافقت کرده بود). این قرارداد با انقلاب اکبر روسیه و کنار کشیدن روسیه از رقابت، به شکل قرارداد اگوست ۱۹۱۹ که بین انگلیس و ایران که در دوین دوره حکومت و ثوق الدوله (برادر قوام السلطنه که هر دو مبالغ بزرگی برای امضای آن از انگلیس رشوه گرفته بودند) بسته شد به مسئله بود و نبود ایران تبدیل شد. برای صورت قانونی دادن به قرارداد حتی احمد شاه قاجار را به سفر اروپا بردند تا شاید موافقت ضمنی او را جلب کنند، ولی مخالفت احمد شاه، رقابت میان دول فاتح و پشتکار آزادیخواهان و بویژه قیام شیخ محمد خیابانی علیه آن، قرارداد را از اساس بی اعتبار کرد.

دولت ارمنستان و دیاسپورای ارمنی، دولت عثمانی، رهبران حزب اتحاد و ترقی و حکومت مصطفی کمال آتاتورک را متهم به نسل کشی ارمنی‌ها در بین سالهای ۱۹۱۵-۱۹۲۳ می‌کنند، در صورتیکه این دوران، سالهای جنگ رهایی بخش ملی ترکیه و دورانی است که حزب داشناکسیون (فراسایون انقلابی ارمنی) ابتدا به عنوان آلت دست دولت روسیه تزاری و سپس آلت دست دول غربی - انگلیس، فرانسه و امریکا - و تحت امر و هدایت آنها بر علیه ترکیه می‌جنگیدند. این واقعیت تاریخی در هزاران سند حزب داشناکسیون و دولت ارمنستان که در آرشیو دولت ارمنستان و روسیه وجود دارد انعکاس خود را بشکل روشن و صریح یافته است. یکی از مهم ترین استناد در این رابطه کتاب کاچازنونی بنام: "حزب داشناکسیون دیگر قادر به کاری نیست" است.

"هووانس کاچازنونی" اولین نخست وزیر جمهوری مستقل ارمنستان (از جولای ۱۹۱۸ تا ۱۹۱۹) و از بنیانگذاران و رهبران اصلی، و مهم ترین شخصیت حزب داشناکسیون ارمنی است.

کاچازنونی در گزارشی که به گنگره حزب داشناکسیون (در آوریل ۱۹۲۳ در بخارست پایتخت رومانی) ارائه داده است حقایقی را در رابطه با حزب داشناکسیون که خود ستون اصلی آن حزب محسب می‌شده به زبان آورده است که پرده از ریاکاری و تبلیغات دروغین دولت ارمنستان، دیاسپورای ارمنی و دولت‌های غربی حامی آن بر می‌دارد. کاچازنونی در یاد داشتی که در مقدمه چاپ آن گزارش که آنرا بصورت کتاب منتشر کرده است می‌نویسد: "مسائلی که در اینجا به آن اشاره کرده ام فقط برای رفقای حزبی نیست، بلکه از آنجاییکه عمیقاً اعتقاد دارم این مسائلی است که هر ارمنی باید بطور جدی درباره‌اش بیاندیشد، خواستم تا این گزارش چاپ و در دسترس همه قرار گیرد." کتاب کاچازنونی دوران بین جنگ جهانی اول تا معاهده لوزان را در بر می‌گیرد. (۱۹۲۳-۱۹۱۴) کاچازنونی در این گزارش به یک جمع بندی همه جانبه از کار و فعالیت حزب

داشناکسیون در قفقاز، عثمانی و دیاسپورای ارمنی در اروپا و آمریکا دست می‌زند و نهایتاً به این نتیجه می‌رسد که حزب داشناکسیون دیگر قادر به کاری نیست و باید خود را منحل کند. جمع‌بندی کاچازنونی در حقیقت امر یک انتقاد از خود متهورانه، جدی و صادقانه محسوب می‌شود. استدلالات و استنتاجات او پایه‌های ادعاهای و تبلیغات فریبکارانه داشناکسیون را که امروز نیز با حرارت آنرا برای جلب نظر دول اروپائی و آمریکا دنبال می‌کند فرو می‌ریزد.

از مهم‌ترین مسائلی که کاچازنونی در استنتاجات خود روی آن تاکید خاص کرده است از جمله می‌توان به سه مسئله اشاره کرد:

- حزب داشناکسیون و ارمنی‌های دنباله روی آن بدون قید و شرط به روسیه وابسته بوده و آلت دست روسیه تزاری بودند. با سرنگونی حکومت روسیه تزاری حزب داشناکسیون به خدمت امپریالیست‌های غربی یعنی انگلیس، فرانسه و آمریکا در آمدند و به امید رسیدن به اهداف و آرزوهای خود در راستای منافع و طرح‌های این دولت‌ها با ترکیه جنگیدند. - حزب داشناکسیون و ارمنی‌های دنبال روی آن به توهمات و خیالات بلند پروازانه "ارمنستان بزرگ" (از دریای سیاه تا دریای مدیترانه) دچار شده بودند، که در واقع یک طرح امپریالیستی بود. آنها در راه تحقیق توهمات خود با هر دولتی که مخالف ترکیه بود متحد شدند و بر علیه ترکیه جنگیدند. - ترک‌ها با غریزه دفاع از خود حرکت کردند. "قانون تهجیر" ترک‌ها با در نظر گرفتن هدف آن، قانونی مناسب و مطابق هدف بود. ارمنی‌ها در رابطه با ترک‌ها نتوانستند توازن قوایی‌که به نفع ترک‌ها بود بحساب آورند. آنها در واقع از قدرت واقعی ترک‌ها بی خبر بودند و فکر می‌کردند که شکست عثمانی در جنگ به معنای پایان کار ترک‌هاست و آنها دیگر قادر به دفاع از خود نیستند. کاچازنونی دوران ۱۹۱۴-۱۹۲۳ و رابطه ترک‌ها و ارمنی‌ها را در ماهیت خود به عنوان وضعیت جنگی در نظر می‌گیرد. به نظر او این جنگ بین ترکیه و کشورهای بزرگ

امپریالیستی برای تقسیم ترکیه بود. او در این رابطه داشناکسیون و دنباله روان آن را یک طرف جنگ و ترک‌ها را طرف دیگر جنگ ارزیابی می‌کند، و بالاخره در تمام گزارش خود سخنی از نسل کشی ارمنی به زبان نمی‌آورد! کاچازنونی در ارزیابی خود از روابط ترک و ارمنی که فوقاً اشاره شد تنها نیست. بسیاری از دولت مردان، مورخین و روشنفکران ارمنی همان ارزیابی‌ها را در رابطه با دوران ذکر شده دارند، بویژه بعد از سالهای ۱۹۲۱ یک دوران انتقاد از خود وسیع در رابطه با مسائل فوق در میان روشنفکران ارمنی بوجود می‌آید. برپائی حکومت بلشویک‌ها در ارمنستان، موضع گیری علیه توسعه طلبی دول غرب توسط ارمنی‌ها خواه نا خواه آنها را با حقایق آشنا کرده و آنها را به مواضع اتحاد لینین- آتانورک می‌کشاند. اسناد سالهای بعد از ۱۹۲۱ ارمنی (داشناکسیون) نظرات کاچازنونی را تائید می‌کنند و دروغ نسل کشی ارمنی را مانند او با روشنی بیان می‌کنند. منابع داشناکسیون تائید می‌کنند که چگونه روسیه تزاری و دول توسعه طلب غرب آنها را بر علیه ترکیه مورد استفاده قرار دادند. این منابع جنایات ارمنی‌ها را در مناطق اشغالی، حقانیت جنگ ارتش ترکیه بر علیه آنها را با اسناد بی شمار افشاء می‌کنند.

وابستگی بی قید و شرط به روسیه تزاری

کاچازنونی در کتاب خود می‌نویسد: «زمستان ۱۹۱۴ و ماههای اول سال ۱۹۱۵ سالهای هیجان و امید برای ارمنی‌های روسیه و حزب داشناکسیون بود. ما بدون قید و شرط به روس‌ها وابسته بودیم و بدون هیچ دلیلی به حال و هوای پیروزی دچار شده بودیم. در مقابل صداقت مان نسبت به روسیه، در مقابل تلاش‌ها و کمک‌هایمان به روسیه مطمئن بودیم که حکومت تزاری روسیه استقلال ارمنستان را به ما ارمغان خواهد داد. ما عقل مان را به دیگران سپرده بودیم، به حرف‌های پوچ افراد بی مسئولیت اهمیت زیادی داده و تحت تاثیر هیپنوتیزم خودمان قادر به درک حقایق نشده و دچار خیال پردازی شدیم»^{۱۰۴}

«بسیاری زمان‌ها از سر سادگی فکر می‌کردیم که جنگ {جنگ جهانی اول} بخاطر ارمنی‌ها درگرفته است. وقتی روس‌ها حمله می‌کردند فکر می‌کردیم که آنها برای رهائی ارمنی‌ها آمده‌اند، و وقتی عقب نشینی می‌کردند فکر می‌کردیم که آنها برای کشتار ما توسط ترک‌ها با آنها تبانی کرده‌اند. در هر دو حالت ما نتایج، هدف و نیات را قاطعی می‌کردیم. از سرنوشت نحس شکایت کردن و دلایل فلاکت مان را در خارج از خودمان جستجو کردن یک وضعیت دردناکی است. این یک ویژگی از روان‌شناسی ملی مان است و حزب داشناکسیون نیز نتوانست از آن رهائی یابد»^{۱۰۵}

اعلامیه‌ای که دفتر ملی ارامنه (که تحت کنترل حزب داشناکسیون بود) در آغاز جنگ جهانی اول به نیکلای دوم تزار روس فرستاده است نشان می‌دهد که این حزب و دنباله روان آن تا چه حدی به روسیه تزاری و سیاست توسعه طلبانه آن امید بسته بودند.

«زمانی که ارتش‌های پر افتخار روس در سرزمین‌های تحت حکمرانی خود، در تپه‌های پربرف ارمنستان و دره‌های عمیق آلاشکرت با ترکیه، که به سبب احساس احتیاج به آلمان جسارت دست بلند کردن علیه روسیه را پیدا کرده بودند، می‌جنگیدند، ارمنی‌ها نصیحت‌های پدران خود را دنبال کرده و برای فدا کردن زندگی و هستی خود بخاطر تاج و تخت پرافتخار روسیه بزرگوار برخاستند. مژده جنگ با ترکیه تمام خلق ارمنی را بوجد آورده است. از تمام کشورها ارمنی‌ها برای خدمت در ارتش روسیه و برای پیروزی ارتش‌های روسیه با خون خود حاضر به خدمت اند و در این راه بی قراری می‌کنند. برای پیروزی بر دشمن دعا گوی خدای بزرگ هستیم.

سریاز روسیه پرافتخار بودن و بجا آوردن رسالت تاریخی روسیه در شرق وظیفه می‌بهنی مان است. قلب‌های مان با این آرزو می‌طبل. پرچم روسیه در استانبول و تنگه‌های چنانچه قالا در اهتزاز خواهد بود، اراده شما، امپراطور بزرگوار برای خلق‌های تحت اسارت ترکیه آزادی خواهد آورد»^{۱۰۶}

ارگان دیگر داشناکسیون "آینیک" در ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۵ درباره آمدن والی جدید فرقان روسیه تزاری به تفلیس می‌نویسد: «دیروز نماینده جدید تزار در فرقان اعلیحضرت پرنس نیکولا نیکولا یوویچ به تفلیس تشریف آوردند، با عزم و اراده قطعی پرنس بزرگوار، ما عمیقاً اعتقاد داریم که ایشان به موجودیت حکومت ترک تا ابد خاتمه خواهد داد. با این ایمان، به ششمین فرمانده ارتض روسیه در فرقان سلام کرده و خوش آمد می‌گوئیم».»^{۱۰۷}

«همچنانکه می‌دانید حکومت روسیه در همان آغاز جنگ برای تسليح ارمنی‌های ترکیه و برای آماده کردن آنها به هنگام جنگ که بتوانند در درون کشور {ترکیه} دست به قیام بزنند ۲۴۲,۹۰۰ هزار روبل بعنوان مخارج تدارکات پرداخت کرد. داوطلبان مسلح مان خطوط دفاعی ارتض ترکیه را شکافته و با پیوستن به شورشیان و ایجاد هرج و مرج در جبهه و پشت جبهه {ترکیه} ورود ارتض‌های روسیه را تسهیل و ارمنستان ترکیه را تصرف خواهند کرد»^{۱۰۸}

کشیش‌های ارمنی کمتر از رهبران داشناکسیون اشتیاق گلباران کردن مقدم ارتض‌های روسیه تزاری در استانبول را نداشتند. چنانکه قبل از آغاز جنگ جهانی اول، پاتریک ارمنی استانبول "زاون" در مصاحبه با روزنامه ارمنی (ماسک) که ارگان لیبرال‌های ملی گرای ارمنی بود می‌گوید: «سرنوشت ارمنی‌ها با وحدت تحت حکمرانی روسیه که بلحاظ تاریخی وابسته به آنها هستند می‌تواند تحقق یابد. روس‌ها هر چقدر زودتر به اینجا برسند همانقدر برای ما بهتر خواهد بود.»^{۱۰۹}

رهبر کشیش‌های ارمنی "و. جورج" به دنبال اشغال شهر وان توسط روسیه (۲۳ مه ۱۹۱۵) به والی قفقاز "ورونتسو داشکوو" و به فرمانده ارتض چهارم قفقاز "ب. ج. اگانوویسکی" تلگرام تبریک فرستاده و می‌گوید: «برای پیروزی جدید ارتض‌های روسیه دعا گو هستیم.»^{۱۱۰}

خود کاچازنونی نخست وزیر ارمنستان در ۷ فوریه ۱۹۱۹ در دیداری با فرمانده نیروهای اشغالگر انگلیس ژنرال "ف. ووکر" می‌گوید: «وضعیت ارمنی‌ها بطور قطع با آمدن متفقین به قفقاز بهتر خواهد شد.»^{۱۱}

«ارمنی‌ها در شهر آданا تحت فرماندهی نیروهای اشغالگر فرانسه ژنرال "دیفه" مسلح شده و واحدهای انتقام تشکیل داده و با اونیفورم فرانسوی برعلیه ترک‌ها جنگیدند.»^{۱۲}

کاچازنونی می‌نویسد: «در دوران استقلال {جمهوری ارمنستان} در دنیای خارج (لهستان، اروپا و آمریکا) ماهیت تلاش‌های دیلماتیک ما چه بود و چه نتایجی به بار آورد؟ در بهار ۱۹۱۹ هیئت نمایندگی جمهوریت {جمهوری ارمنستان} و هیئت نمایندگی ملی {ارمنی‌های ترکیه} توافق‌خواست‌های رسمی ما را در کنفرانس صلح {کنفرانس صلح پاریس} به نظر دولت‌های متفق رساندند.» طبق این درخواست رسمی، مناطق ذیل می‌بايستی ضمیمه دولت ارمنستان بشوند:

جمهوری جنوبی قفقاز {ارمنستان} با مرزهای گسترش یافه آن بخش‌های شمالی آرداهان و ایالت قارص در ترکیه. بخش جنوبی تفلیس {گرجستان}. بخش جنوب غربی ایالت یلی زاوت پل. هفت ایالت ترکیه شامل: وان، بیتلیس، دیاربکر (به استثنای بخش جنوبی آن)، سیواس (به استثنای بخش غربی آن) ارزروم، طرابوزان، هارپوت. در منطقه کیلیکیا {ترکیه} شهرستان‌های ماراش، سیس، جبل برکت، اسکندریون و آدانا.

از دریای سیاه تا دریای سفید { مدیترانه }، از کوههای قره باغ تا کویرهای عربستان یک ارمنستان بزرگ طراحی شده و مطالبه می‌شد. این طلب امپریالیستی چگونه می‌توانست تحقق یابد؟ نه حکومت ارمنستان و نه حزب حاکم داشناکسیون چنین پروژه احمقانه‌ای داشتند. بالعکس هیئت نمایندگی ما با وظیفه‌ای که از ایروان به عهده آنها گذاشته شده بود تماماً یک درخواست متواضع‌های داشته و آنرا طلب کرده بودند.

چه شد که این هیئت نمایندگی بپروژه از دریا به دریا بمبیان آورد؟ این چیز عجیب و غیر قابل باوری بود. این طلب را ارمنی‌های پاریس بمبیان کشیدند و هیئت نمایندگی ما هم به این تمایل کلني‌ها {ارمنی‌های خارج} تسلیم شدند، این تمایل کلني‌ها برای ما چیز روشنی بود. آنها به هیئت نمایندگی ما گفتند اگر در کنفرانس این مطالبات را مطرح نکنند، ارمنی‌های ترکیه مسئله خود را از "جمهوری آرارات" {دولت ارمنستان} جدا کرده و مستقلا به دولت‌های بزرگ مراجعه خواهند کرد. و نیز آمریکا قیوموت ارمنستان کوچک را بعهده نخواهد گرفت، ولی ارمنستان از دریا به دریا - ارمنستان بزرگ - را حاضرند تحت قیوموت خود بگیرند. از لحاظ اینکه امر ما مورد حمایت و دفاع دولت‌های بزرگ قرار گیرد و طرح مطالبات متضاد با هم توسط دو ارگان متفاوت می‌توانست برای ما امر خطروناکی باشد و نیز از آنجائی که قیوموت آمریکا را نیز طلب می‌کردیم هیئت نمایندگی ما علی رغم دستور العمل داده شده به آنها در خواست را قبول و پای آن امضاء گذاشتند".

کاچازنونی ادامه می‌دهد: «من هیئت نمایندگی مان را سرزنش نمی‌کنم و حتی نمی‌خواهم بگویم که اگر مطالبات مان متعادل می‌شد نتایج متفاوتی می‌توانستیم بگیریم، ولی ما در مسائل مهم و اساسی نتوانستیم اراده مستقل خود را در میان بگذاریم، فعالیت‌هایمان را طبق درک و ارزیابی مستقل خودمان پیش ببریم، نتوانستیم با روش خودمان حرکت کنیم و به دیگران اجازه دادیم که ما را دنبال خود بکشند. مطالبات ما بوبیزه مغزهای ناپخته کلني‌ها به هیجان آورد، چنانکه گوئی برای صاحب دولت شدن کافی است تا مرزهای آن دولت را روی کاغذ ترسیم کرد».

مطالبات اغراق آمیز و بی هدف بطور طبیعی جای خود را به یاس و نا امیدی سپرد. حتی مرزهای ارمنستان که توسط ویلسون طراحی شده بود ما را قانع نکرد. ما انتظار داشتیم

که رئیس جمهور ویلسون معاهدہ سور را تمام و کمال عملی کند تا ما بتوانیم صاحب سرزمین های بیشتری شویم.

در مقابل، ترک‌ها نه راه حل ویلسون، نه شکایات ما را و نه معاهدہ سور را برسیت می‌شناختند. آنها به شکل سنگینی مسلح شده و مواضع خود را مستحکم می‌کردند و به نظر می‌رسید که متفقین تمایل چندانی ندارند که ترک‌ها را با زور اسلحه به تسليم وادارند". (کاچازنونی، همان کتاب ص. ۷۶-۷۶)

« ترک‌ها می‌دانستند چه می‌کنند و امروز دلیلی که سبب احساس پشیمانی آنها شود وجود ندارد. همچنانکه بعدا نیز روشن شد، برای حل بنیادین مسئله ارمنی در ترکیه این شیوه {خروج دسته جمعی ارامنه از مناطق شمال شرق ترکیه به مناطق جنوب ترکیه در تابستان و پائیز ۱۹۱۵} قطعی ترین و مناسب ترین شیوه بود. اگر دشمنی ما علیه ترک‌ها به ترازوی قضاوت گذاشته نشود کسی نیز نمی‌تواند مدعی شود که فشارهای مورد بحث نیز به همان کیفیت می‌شد»

او می‌گوید: «جنگ با ما اجتناب ناپذیر بود.... ما هر آنچه که ضرورت داشت تا از جنگ اجتناب کنیم بجا نیاوردیم. ما می‌بایستی با ترک‌ها با زبان صلح سخن می‌گفتیم... ما از قدرت واقعی ترک‌ها اطلاعی نداشتیم در مقابل به قدرت خود اطمینان کامل داشتیم. این اشتباه اساسی ما بود. ما از جنگ باکی نداشتیم، زیرا فکر می‌کردیم می‌توانیم پیروز شویم.... ارتش ما خوب تجهیز و تسلیح شده بود، ولی نجنگید. نیروهای ما مدام عقب نشینی کرده و از مواضع خود فرار کردن، آنها سلاح‌های خود را به زمین انداخته و در دهات پراکنده شدند... علی رغم این واقعیات که ارمنی‌ها امکانات بیشتر و پشتیوانی بهتری داشتند {پشتیوانی دول غرب} ولی ارتش‌های ما شکست خوردن. ترک‌هایی که پیش روی می‌کردند فقط بر علیه سربازان ما جنگیدند، آنها جنگ را به میان غیر نظامیان نکشاندند. سربازان ترک دیسیپلین خوبی داشتند، بنا بر این قتل عامی صورت نگرفت».

گزارش کاچازنونی بزرگترین سند رد دروغ نسل کشی ارمنی است. او نخست وزیر ارمنستان و رهبر اردوی دشمن ترک هاست. ارمنی‌ها و حامیان غربی آنان که ادعا می‌کنند که در معرض نسل کشی ترک‌ها قرار گرفته‌اند، نخست وزیرشان حوادث سالهای ۱۹۲۳-۱۹۱۵ را در چارچوب جنگ دو طرف ارزیابی می‌کند و با جسارت و صراحةً اعتراف می‌کند که ارمنی‌ها آلت دست امپریالیست‌های غربی شده و برعلیه کشور خود جنگیدند. کاچازنونی مانند دیگر محققین، دولت مردان و نویسنده‌گان ارمنی با صراحةً اعتراف می‌کند که دول انگلیس، فرانسه، آمریکا از آنها در جهت سیاست‌های توسعه طلبانه خود استفاده کرده و نهايٰتا وقتی آنها را تنها گذاشتند، برای آنها دیگر چاره‌ای نمانده بود که خود را سرزنش کرده و بگويند که همه به آنها خيانت کردن.

گزارش کاچازنونی بعنوان يك سند مهم نه در آرشيو ترک‌ها بلکه در آرشيو دولت ارمنستان و روسie است. اگر دولت‌های غربی حامی ارمنستان و دیاسپورای ارمنی در ارزیابی خود از نسل کشی ارمنی به نخست وزیر ارمنی اعتماد نکنند به کم و به کدام سند اعتماد خواهند کرد؟ اگر آرشيو خود ارمنی‌ها نيز آنها را قانع نکند، کدام آرشيو و سند آنها را قانع خواهد کرد؟

گزارش کاچازنونی به دروغ بزرگ نسل کشی ارمنی که امروز در خدمت گلوباليزاسيون و در خدمت پروژه امپریالیستی خاورمیانه بزرگ، که قصد تغیير مزهای سياسی ۲۶ کشور خاورمیانه را دارد، خط بطلان می‌کشد.

۵۹۵ / ۱۹۱۵

اسناد پراکنده:



بوجوس نوبار

1918/ ۰۹۶

در اینجا میخواهم به نامه بوغوس نوبار به وزیر خارجه فرانسه اشاره کنم:

THE RIGHTS OF ARMENIA.

TO THE EDITOR OF THE TIMES.

—The cause of Armenia is not on the list of nations admitted to the Peace Conference, sorrow and our disappointment are deep and expression. Armenians naturally expect the demands for independence at Conference to be conceded, after all they had done for the common cause.

The irreparable sufferings and the dreadful acts they have suffered the Armenians by one of their faithfulness to the Allies are now known. But I must emphasize the fact, again, according to the latest news as of morning of the war the Armenians fought by side of the Allies on all fronts. Adding our losses in the field to the greater losses through desertion and desertion, we find 1,500,000 men out of a total Armenian population of millions and a half have lost their lives and through their war Armenia's tribute to humanity undoubtedly heavier than that of any other belligerent nation. For Armenians have been belligerents *de facto*, they indignantly refused to side with the Central Powers.

Armenian volunteers fought in the French "Légion étrangère" and covered themselves with glory. The nation of Armenia has given 100,000 men and made up more than half the French contingent in Syria and Palestine, which took in the decisive victory of General Allenby.

In the Caucasus, without mentioning the 150,000 Armenians in the Russian armies, about 50,000 Armenian volunteers under Andranik, Nazarbekoff, and others not only fought for four years against the Turks, but when after the breakdown of Russia they were the only forces in the Caucasus to resist the advance of the Turks whom they held in check until the armistice was signed. Thus they aided the British forces in Mesopotamia by hindering the Germano-Turks from sending their troops elsewhere.

These services have been acknowledged by the Allied Governments, as Lord Robert Cecil recognized in the House of Commons.

In virtue of all these considerations, the Armenian National Delegation asks that the Armenian nation should be recognized as a belligerent. Had the recognition been granted, we should not have been compelled *de facto* to the Conference, to which even the Asiatic States have found access, though having merely broken off diplomatic relations with Germany, without the sacrifice on their part.

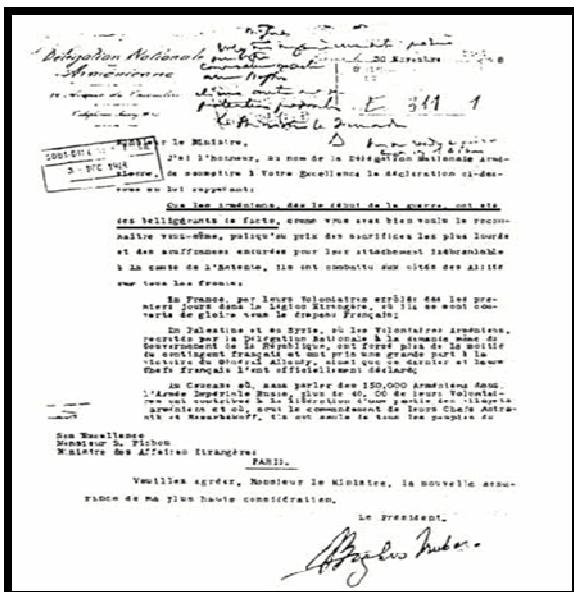
At the moment when the fate of Armenia is being decided at the Peace Conference, it is my duty as the head of the National Delegation which has been sent here, to you who can record, to state once again, in the columns of *The Times*, the important part played by the Armenians in this frightful war. I will strongly urge upon you to support the resolution of free will cast in their lot with the champions of right and justice, the victory of the Allies over their enemies, and Armenia has secured to them a right to independence.

Believe me, Sir, yours very faithfully,
Paris, Jan. 27. BOGHOS NURAR.

From *The TIMES* of London,
January 30, 1919

<http://Armenians-1915.blogspot.com>

نامه بوغوس نوبار در جراید آن زمان



نامه بوجوس نوبار

جناب وزیر:

بنام هیئت نمایندگان ارمنه مطالب زیر را عرض جنابعالی میرسانم و این را شرفی برای خود میدانم:

خوب میدانید که در اوایل جنگ ارمنه نیز یکی از طرفهای محاکمه بودند و خودتان نیز به کشیدن عذاب و اذیت زیاد توسط ارمنه اذعان کرده اید. آنها در تمامی جبهه‌ها مورد هجوم قرار گرفته بودند:

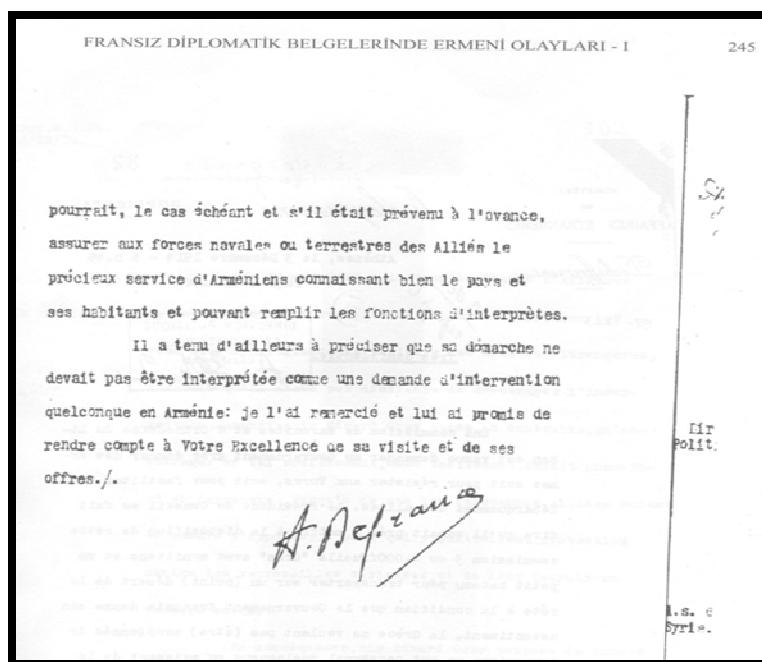
آنها با میل و علاقه در زمانهایی زیر پرچم فرانسه قرار گرفته بودند. بنا به درخواست حکومت علیه فرانسه ارمنه در قشوں مستقر فرانسه در فلسطین و سوریه شرکت فعالی داشته‌اند و در پیروزی‌های آلبینین نقش مهمی ایفا کردند. و در این فرمانده فرانسوی آنان

اعلام رسمی کرده است. در قفقاز ارامنه‌ای که در ترکیب ارتش امپراتوری روس بوده‌اند ۱۵۰۰۰ ارمنی در ابتدا و سپس ۴۰۰۰۰ نفر جهت باز پس گیری وطن خود شرکت کرده‌اند. و تنها آنان در بین تمامی خلق‌های قفقازی زیر نظر فرماندهان خود آندرانیک و نظربایف تا امضای قرارداد صلح و عذر حالیکه بشویکها عقب نشینی کرده بودند ارتش عثمانی را به عقب رانده و مقاومت کردند.

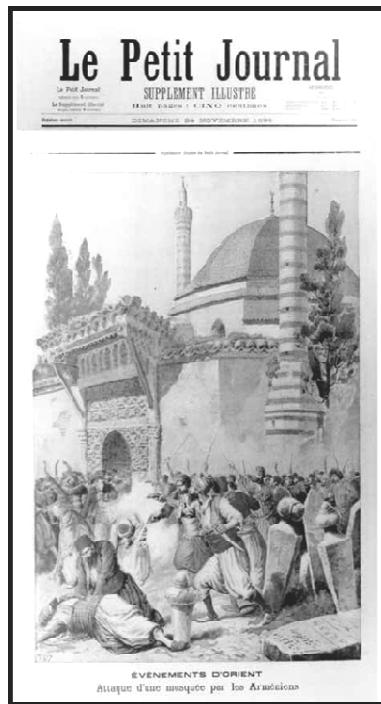
راتی-آلیلری جناب س. پیشونا

وزیر امور خارجه فرانسه

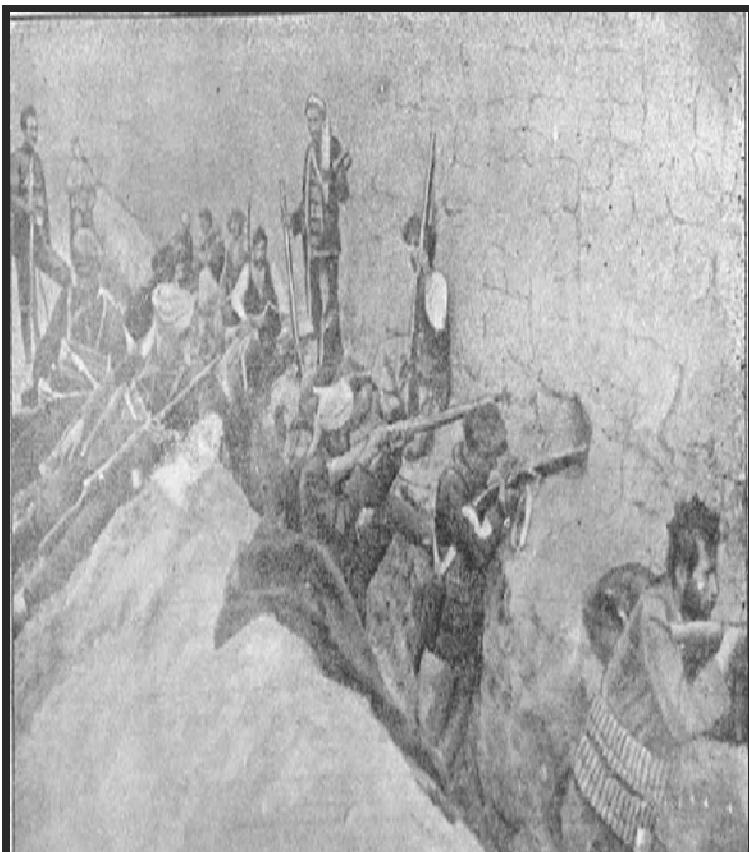
جناب وزیر اجازه دهد کمال احترام خود را به شما مجدداً اعلام نمایم: بوگوش نوبار.



او از افتخار خیانت به دولت مطبوعش به زیبایی سخن میراند و از مقابله با ارتش عثمانی سخن میگوید در حالیکه انتظار هیچ مرگ و میری را ندارد. انها در حالیکه وارد یک جنگ تمام عیار شده‌اند و از جنگ بعنوان نسل کشی یاد میکنند. در این وضعیت کتابی بنام "دارالاسلام" نویسنده‌ای بنام مارک سایکس و حتی نشریه "لپیت ژورنال" در فرانسه راجع به وقایع کشتارها توسط ارامنه مطالب جسوری را نگاشتند.



1910/ 800



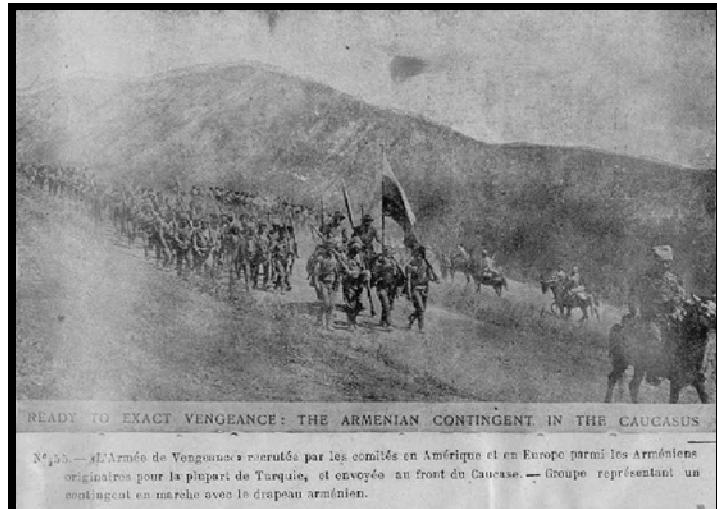
COPYRIGHT BY UNDERWOOD & UNDERWOOD

ONE OF THE FEW TRIUMPHS OF THE ARMENIANS

The picture shows a successful defense by the Armenians of the city of Van against Turkish besiegers; in a late attack the city fell; it is now occupied by the Russians.

N° 68 - Insurgés Arméniens combattant dans les tranchées contre les troupes Ottomanes pour faciliter à l'armée russe l'occupation de Van.

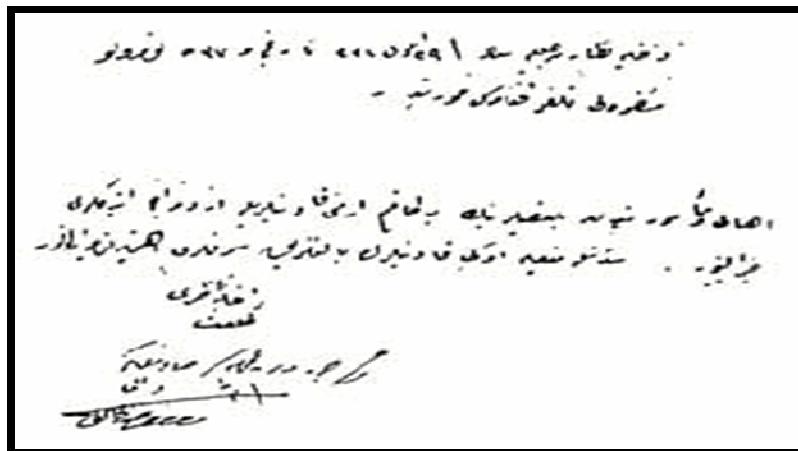
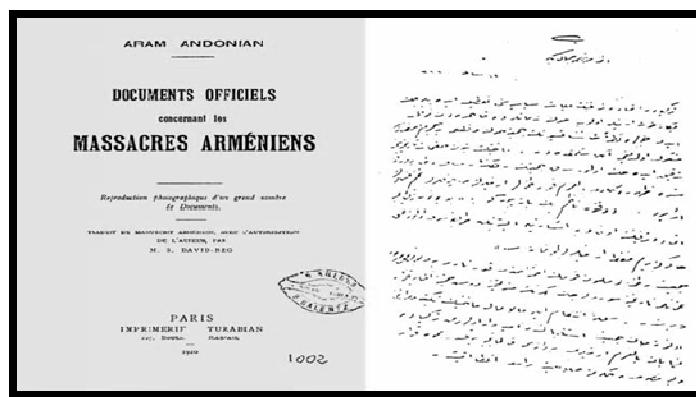
در سال ۱۹۱۴ پس از شروع جنگ وضعیت بسیار وخیم تر شد. ارمنه عثمانی دست همکاری به سوی دشمنان عثمانی دراز کردند. این مورد حضور رهبر فقید ارمنستان بوگوش نوبارین در پاریس (۱۹۱۸) و دیدار ونامه نگاری با وزیر امور خارجه فرانسه گویای این مساله میباشد.



(آندر وود & آندر وود) در آن زمان یکی از مجلات معبر امریکا بود. تصاوی و اخبار آن در تمام یادنیا پخش و از معتبر ترین نشریات در جهان بود. شورش‌های ارمنی در سال ۱۹۱۵ در ماههای فوریه و مارس شروع شد. (قبل از نامه آجعی اندونیان در مورد طلعت پاشا اشاره کرده ایم)

۱۹۱۵/۶۰۲

البته اسناد جعلی هم وجود دارد که به یکی از اینها در اینجا اشاره میکنیم:



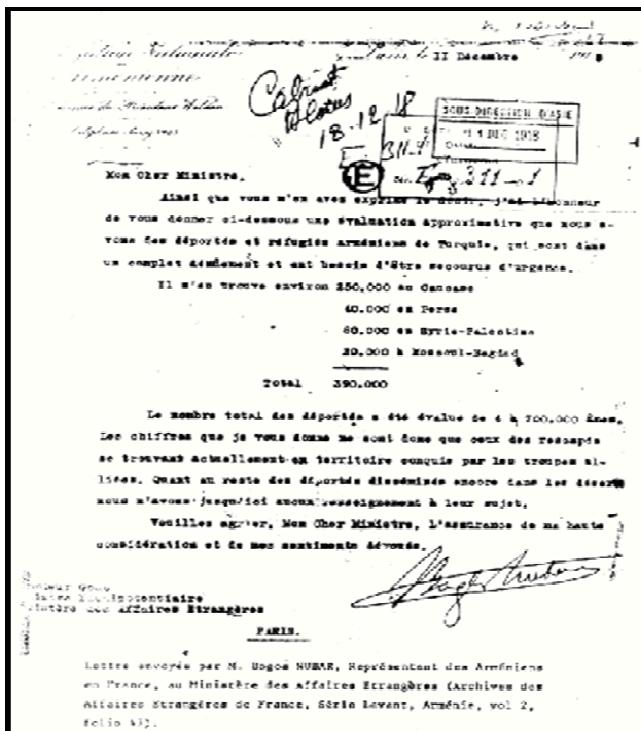
یکی از نامه‌های ساختگی آرام آندونیان را از نظر میگذرانیم که مربوط به ۱۸ فوریه ۱۳۳۱ هجری (۲ مارس ۱۹۱۶). نامه هیچ شباهتی به نامه نوشته شده توسط یک مسلمان نیست. «بسم الله» ندارد! اما ایشان هر چیزی را که با ان مخالف بودند ولو به قیمت لو رفتن

۱۹۱۵ / ۳۰ ع

تحمل کرده‌اند. و این آقا حتی به تفاوت ۱۳ روزه بین تقویم رومی و عثمانی در محاسبه سنه مذبور نیز فکر نکرده است. و فوریه ۱۹۱۷ را مطابق با ۱۳۳۰ نشان داده است که یک سال قبل از واقعه بوده است. این نامه‌اشاره به طراحی قتل عام ارامنه از قبل بوده است ولی تاریخ نامه با حادثه ۹ ماه تفاوت دارد! نامه بعدی سمت راست:

شاره به ۱۲ اکتبر ۱۹۱۵ آندونیان وزیر داخلی عثمانی را خطاب قرار داده: بر ما معلوم شده بعضی نفرات با دختران ارمنی ازدواج کرده‌اند. ما این موضوع را قدغن می‌کنیم و هر آنکه این کند تبعید خواهد شد.

نامه زیر نامه ایست که نوبار دوباره به الیزه ارسال کرده است که آمار جالبی میدهد:



جناب وزیر:

بنا بر درخواست شما تعداد نفرات مهاجر و فراری ارمنی از ترکیه در اینجا آمده و این اعلام آمار را برای خود شرف میدانم. تعداد نفرات ساکن در اراضی آنها به قرار زیر میباشد:

۲۵۰۰۰۰ نفر در قفقاز

۴۰۰۰۰ نفر در ایران

۸۰۰۰۰ نفر در سوریه و فلسطین

۲۰۰۰۰ نفر در موصل و بغداد

۳۹۰۰۰۰ جمع

جمع نفرات تبعیدی به ۶۰۰-۷۰۰ هزار نفر میرسد. این آمار مربوط به اراضی میشود که آلیانسین به تازگی فتح کرده و در مورد بقیه اراضی اطلاع جامعی نداریم. وزیر عزیز آرزوهای قلبی مرا پذیرا باشد.

جناب قوا

وزیر صلاحیت دار

وزارت امور خارجه

این نامه به وزارت امور خارجه فرانسه از طریق نماینده ارمنه در پاریس بنام بوگوش نوبار فرستاده شده است. (آرشیو وزارت امور خارجه فرانسه. بخش خاورمیانه، ارمنستان جلد دوم، صفحه ۴۷)

این در حالی است که آمار مهاجرین ارمنی ۳۰۰۰۰۰

نفر اعلام میشود آمار تلفات مسلمین از هر نژادی ۵۰۰۰۰۰

نفر میباشد. پس چگونه ۱,۵ میلیون نفر کشته شدند؟

در فرانسه نیز محافظی وجود دارد که از دیرباز تاکنون ارامنه را حمایت مینمایند. در این میان مسیو "توچر" طی سخنانی در کلوب "اووره دی-اورینت" بتأثیر فوریه سال ۱۹۱۵ ضمن اشاره به اینکه ادعای قتل عام ارامنه از طرف دولت عثمانی کاملاً استبه بوده و در اینموردن باید به مطبوعات ارمنه اعتماد نمود چنین گفت که در خلال جنگ ترکها و روسها شورشیان ارمنه تعداد بسیاری از مسلمانان مخصوص را به قتل رسانیده و مسلح بودن ارامنه نیز به اثبات رسیده است.

اصل‌آباد کمی دقت به اوضاع جهانی و نگاهی به وضعیت جمعیتی کشورهای همسایه عثمانی میتوان به یک نتیجه بسیار جالب رسید؛ (با مقایسه جمعیت ارامنه حداقل با جمعیت ایران آذربایجان (قاجار)، که بر اساس تخمینهای که زده شد، پس از قحطیهای بزرگ که در دوره قاجار رخ داد و جمعیت زیادی از ایران تف شدند). جمعیت کشور ایران در آذربایجان ۸میلیون و شاید کمی بیشتر و یا کمتر بوده؛ پس چطور می‌توان باور کرد که جمعیت اقلیت ارامنه در آن برهه زمانی بیش از ۲/۵ میلیون نفر بوده باشد . از سوی دیگر با کمی دقت می‌توان فهمید که اکثر نویسندهای کانی که هم از نژاد کسی ارامنه داد سخن داده‌اند، از ملیتهای هستند؛ که در جنگ جهانی با کشور عثمانی درگیر بوده‌اند، و به این نحو خواسته‌اند مظلومیت خود را نیز در جنگ ابراز کنند؛ آنان و همچنین نویسندهای ارمنه آنچنان از قساوت عثمانیها سخن می‌گویند، که گوئی در فقط آنان به این سلسله جنایات دست زده‌اند و خود آنان به مانند انسانهای کاملاً با اخلاق همواره به دنبال صلح و آرامش بوده‌اند. آنان در نوشته‌هایشان از هینچهای که به عنوان قهرمانان خود یاد می‌کنند؛ بدون آنکه ذکر کنند آنان به دنبال اعمال تروریستی خود بسیاری از افراد بیگناه را هم به خاک و خون می‌کشیدند ... آنچنان به تبلیغات علیه ترکها پرداخته‌اند، که همه ساله وقتی ۲۴ آوریل فرا می‌رسد، همه فکر می‌کنند، ترکها در همین یک روز آنهمه قتل عام کرده‌اند.

۱۹۱۵/۶/۲

یکی از محققین مشهور و مورخ نامی دنیا استاد دانشگاه لویزویل آمریکا جاستین مکارتی می‌شد که در کتاب "مسلمانان و کمبودهای ملی" اهالی دولت عثمانی و سقوط امپراطوری "که اطلاعات و نتایج تحقیقات خود را به صورت جدولی درآورده که خود بسیار حائز اهمیت است":^{۱۱۳}

اهمیت ارمنی امپراطوری عثمانی

		کل جمعیت منطقه	جمعیت ارمنی	درصد ارمنی	کل جمعیت منطقه	جمعیت ارمنی	درصد ارمنی
اروپا					شرق ترکیه		
ایران	33650	1426632	2,4		پیشیش	191156	611391 31,3
سلوونیکی	87	1347915	0	مامورات العزیز	111043	680241 16,3	
یانیا	0	560835	0	دیار بکیر	89131	754451 11,8	
موناستیر	9	1064789	0	وان	130500	509797 15,6	
کوزوو	0	1602949	0	ارزروم	163218	974196 16,8	
استانبول	162132	1032839	8,8	سوریه			
غرب ترکیه				سوریه	1768	1017322	2
خداوندگار	97616	1919789	5,1	بیروت	4010	979702	4
ایدين	25059	2194419	1,1	جولان	6	235169	0
ازمیت	69225	389490	17,8	قدس شریف	2340	352813	7
شمال ترکیه				زور	283	83120	3
کلستانمو نو	13702	1350390	1,0	عراق			
ترابزون	68326	1505490	4,5	موصل	100	850000	0
مرکز ترکیه				بغداد	500	1400000	0
سیواس	182912	1472838	12,4	بصره	50	1200000	0
انکارا	125616	1444319	8,7	عربستان			
قوینیه	24856	1690388	1,5	حجاز	0	2500000	0
جنوب ترکیه				یمن	0	5000000	0
آذانا	74930	666578	11,2	جمع	1698301	38899366	4,4
حلب	123129	1189678	10,3				

شاو در کتاب خود این امر را به نحو دیگر بیان می‌کند: «اگر چه بعضی از مسافران و مبلغان اروپائی مدعی شدند که در قلمروهای سلطان پیش از دو میلیون نفر ارمنی وجود دارد، اداره سرشماری عثمانی که از طریق ثبت احوال و صدور شناسنامه همواره اطلاعاتی از وضع جمعیتی کشور در اختیار داشت؛ شمار جمعیت ارامنه ملت گریگوری اعم از مرد و زن را حدود ۹۸۸۸۷ نفر ذکر می‌کند. اگر پذیریم که حدود دو سوم از ۱۶۰،۱۶۶ نفر کاتولیک و ۳۶۳۹ نفر پروتستانی که در امپراتوری سکونت داشتند، ارمنی تبار بودند؛ می‌توان نتیجه گرفت که حدود ۱۱۲۵۵۰۰ ارمنی در امپراتوری زندگی میکردند؛ با توجه به این که جمعیت کل امپراتوری (به استثنای بخش‌هایی از امپراتوری که هنوز در آنها سرشماری انجام نشده بود؛ شامل یمن، حجاز، طرابلس، مصر و تونس) حدود ۲۰،۴۷۵۲۲۵ نفر میشد، جمعیت ارامنه کشور تنها ۵ درصد کل جمعیت را در بر میگرفت؛ حتی در استانبول که جامعه شهری ارمنی ساکن در آن به مراتب بزرگتر از سایر نواحی امپراتوری بود، تنها ۹۷۷۸۲ نفر گریگوری، ۴۰۷ نفر کاتولیک و ۴۳۰ نفر پروتستان وجود داشت و این ارقام بنا بر سرشماری سال ۱۸۷۸ م، ۱۸ درصد از جمعیت شهر را که بالغ بر ۵۴۲۴۳۷ نفر را می‌شد؛ را تشکیل می‌داد. بنابر این در هیچ یک از ولایات امپراتوری جمعیت ارامنه اکثربت نمی‌یافتد»^{۱۱۴}

بر اساس ادعای ارامنه؛ دو میلیون ارمنی در این جنگ به قتل رسیدند، اما در واقع از کشته شدگان این جنگ امار دقیقی در دست نیست، ادعای ارامنه بر این فرض استوار است که جمعیت ارامنه امپراتوری پیش از جنگ $\frac{2}{5}$ میلیون نفر بوده، اما سرشماری عثمانی در سال ۱۹۱۴ م جمعیت ارامنه را $\frac{1}{3}$ میلیون نفر نشان میدهد. نیمی از این جمعیت در مناطقی سکونت داشتند؛ که در آنها مهاجرت‌های صورت گرفته بود؛ اما با توجه به این که ساکنان شهرها در این مناطق مجاز بودند که در محل زندگی خود باقی بمانند، به نظر می‌رسد که در سال ۱۹۱۵-۱۹۱۶ م. در واقع حدود ۴۰۰۰۰ نفر مهاجرت کرده‌اند. علاوه

بر این حدود ۷۰۰,۰۰۰ نفر به فرقاز، اروپای غربی و آمریکا گریختند. از آنجا که پس از جنگ ۱۰۰,۰۰۰ تن در ترکیه باقی ماندند، میتوان نتیجه گرفت که با توجه به گزارش‌های عثمانی حدود ۳۰۰,۰۰۰ تن و در صورت صحت آمار ارامنه حدود ۱/۳ میلیون نفر جان خود را از دست داده‌اند.

نتیجه:

اصولاً با کمی دقت به اوضاع جهانی و نگاهی به وضعیت جمعیتی کشورهای همسایه عثمانی میتوان به یک نتیجه بسیار جالب رسید؛ (با مقایسه جمعیت ارامنه حداقل با جمعیت ایران آنزمان (فاجار)، که بر اساس تخمینهای که زده شد، پس از قحطیهای بزرگ که در دوره قاجار رخ داد و جمعیت زیادی از ایران تلف شدند (جمعیت کشور ایران در آنزمان ۸میلیون و شاید کمی بیشتر و یا کمتر بوده؛ پس چطور می‌توان باور کرد که جمعیت اقلیت ارامنه در آن برهه زمانی بیش از ۲/۵ میلیون نفر بوده باشد).

از سوی دیگر با کمی دقت می‌توان فهمید که اکثر نویسنده‌گانی که هم از نژاد کسی ارامنه داد سخن داده‌اند، از ملیتهای هستند؛ که در جنگ جهانی با کشور عثمانی درگیر بوده‌اند، و به این نحو خواسته‌اند مظلومیت خود را نیز در جنگ ابراز کنند؛ آنان و همچنین نویسنده‌گان ارمنی آنچنان از قساوت عثمانیها سخن می‌گویند، که گوئی در فقط آنان به این سلسله جنایات دست زده‌اند و خود آنان به مانند انسانهای کاملاً با اخلاق همواره به دنبال صلح و آرامش بوده‌اند. آنان در نوشته‌هایشان از هینچهارکه‌ها به عنوان قهرمانان خود یاد می‌کنند؛ بدون آنکه ذکر کنند آنان به دنبال اعمال تروریستی خود بسیاری از افراد بیگناه را هم به خاک و خون می‌کشیدند.

در سال ۱۲۸۹ هجری قمری تعداد ارامنه ساکن در شهرها و روستاهای آذربایجان بجز تبریز طبق (کتاب ارمنیان ایران نوشته نازار گورویانس، ترجمه داجاد بوغوسیان) بشرح زیر می‌باشد:^{۱۱۵}

۱۹۱۵ / ۹۰۶

شهر	تعداد ارمنه(خانوار)
دره شام و روستاهای اطراف	25
خوی و روستاهایش	74
ماکو و روستاهایش	1500
سلماس و روستاهایش	973
ارومیه و روستاهایش	464
باراندوز و روستاهایش	159
سولدوز و روستاهایش	423
ساوجبلاغ(مهاباد) و روستاهایش	45
مرااغه و روستاهایش	35
اردبیل	20
میاندوآب و روستاهایش	90

پس از جنگ جهانی اول در پاریس نمایندگان ارمنه آمار را اینگونه اعلام کردند
 ۱۰۱۸۰۰۰ نفر ارمنی و ۱۶۵۰۰۰ نفر ارمنی در آن مناطق وجود داشته و فقط ۶۶۶۰۰۰ نفر
 مسلمان میباشند. در حالیکه علاوه بر ترکها حدود ۱۴۳۲۰۰۰ نفر اکراد در آنجا ساکنند. طبق
 آمار دولت عثمانی نیز حدود ۱۹۶٪ را ارمنه ۴٪ سایر مسیحیان و ۷۷٪ را مسلمانان تشکیل
 میدهند (در مناطق ارمنی نشین)

تعداد ارمنه مهاجری که سالم مانده‌اند طبق آمار مکارتی به شرح زیر میباشند:

شوریو: ۴۰۰۰۰۰ نفر

يونان: ۴۵۰۰۰ نفر

فرانسه: ۳۰۰۰۰ نفر

بلغارستان: ۲۰۰۰۰ نفر

۱۹۱۵/۶۱۰

قبرس: ۲۵۰۰ نفر

سایر کشورهای اروپایی: ۲۰۰۰ نفر

آمریکای شمالی: ۳۵۳۸۰ نفر

سوریه: ۱۰۰۰۰ نفر

لبنان: ۵۰۰۰ نفر

عراق: ۲۵۰۰۰ نفر

فلسطین: ۱۰۰۰۰ نفر

مصر: ۴۰۰۰۰ نفر

ایران: ۵۰۰۰۰ نفر

سایر کشورها: ۱۰۰۰ نفر

تعداد کلی مهاجرین: ۱۰۰۰۰ نفر

ارامنه مانده در ترکیه: ۷۰۰۰۰

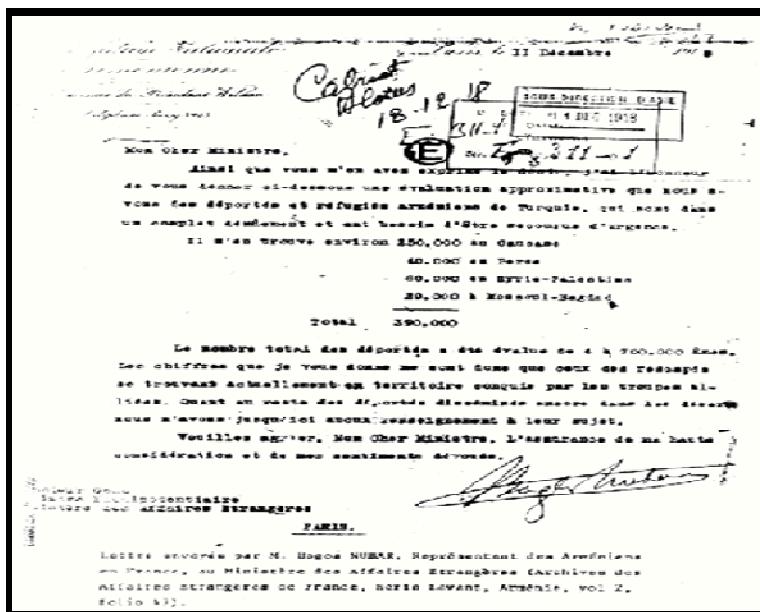
مجموع: ۸۸۰۰۰ نفر

(منبع: ج.مکارتی «مسلمانان و کمبودهای ملی»)

حال این آمار ۱,۵ میلیون نفر چه شد؟

به این سند نیز که در موزه وین هست توجه کنید:

۱۹۱۵ / ۱۱ / ۱۶

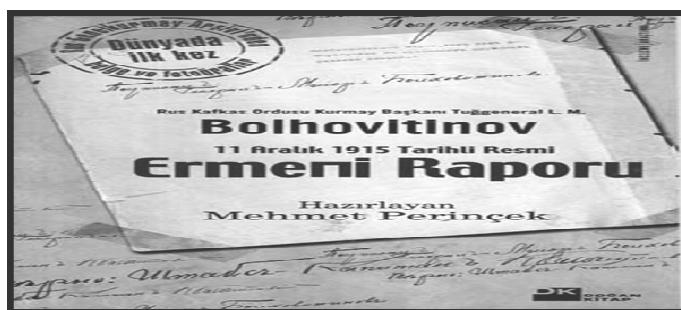


سندی از آرشیو دولتی اتریش در وین:

بلشویکها در تاریخ ۲۱ مارس از تاتارها خواستند که سلاحهای خود را تا قبل از ظهر بر زمین بگذارند. حکومت آنان را به رسمیت بشناسند. ارامنه میانجگری کردند. آنانت نماینده خود را به سمت تاتارها (آذربایجان) فرستادند و با دقت اعلام کردند که بلشویکها برای تصفیه حساب حاضر نیستند. با گذر از این و نگاه به تاریخ ۳۱، ۱۰۳ شبانه ارامنه با بلشویکها یکی شدند و علیه تاتارها (آذربایجان) حمله کردند. تاتارها فقط از لحاظ نظامی ۵۰۰-۴۰۰ نفر بودند. کشتار در تاریخ ۳۱۰۳ شروع شد و در ۳ آوریل تمام شد. تقریباً ۱۲۰۰۰ نفر کشته شدند. خانه‌ها سوزانده و نابود شدند. تمامی کسانی که نتوانسته بودند فرار کنند توسط ارامنه در منازلشان به قتل رسیدند. حتی به کودکان رحم نکردند. این کشتارها سبب سردی بین روسها و ارامنه شد! محمد پرینچیک استاد دانشگاه استانبول در کتاب "گزارش ارامنه"

نامه‌های ژنرال روس لثونید بو لهو ویتونف که در اسناد آرشیو ملی روسیه تزاری ادعاهای نسل کشی ارامنه را تکذیب میکند. در یک گزارش ۶۵ صفحه‌ای که به مسکو فرستاده میشود وضعیت منطقه بنام "وضعیت واقعی" اعلام میگردد.

در این گزارش به نامه داشناکهای جبهه قفقاز به تزار اشاره میشود و با توجه به آن وضعیت را بررسی میکند. در این سند که دو ماه بعد از نامه داشناکسیون فرستاده میشود متذکر میگردد که در حوادث ارض روم خود داشناکها مقصراً هستند. در سند امده است که "آنچه ارامنه در مورد تعداد کشته‌ها میگویند یک بزرگنمایی است. و جز یک هدف سیاسی چیز دیگری نمی‌باشد. و مسبب این رفتاره و کشتارها نیز خود آنان میباشند. بولههو ویتنف با اشاره به سیاستهای استعماری انگلستان که از سال ۱۸۹۰ این سیاست تحریک خلق ارمنی و سواستفاده از آنها با قربانی کردن مسلمانان و ارامنه داشته مینویسد: «مخصوصاً انگلستان چون از اتحاد روسها و عثمانی و ایجاد یک قدرت در شرق می‌ترسید میتواند با تحریکارامنه شرق ترکیه ایجاد نا امنی بنماید. جدای از این ترکها و کردها و ارامنه باهم بطور مسالمت آمیز زندگی میکرند».



روی جلد کتاب محمد پرینجیک

حتی وضعیت ارامنه منطقه(شرق ترکیه) از وضعیت ترکها و کردها بهتر است.»

(پرینجیک محمد. گزارش ارمی. بلهو و یتنف. استانبول ۲۰۰۷)

او مینویسد روسیه ابتدا مسئله ارامنه داخل عثمانی را از دور نظاره کرده است. نگاه امپراطوری ما به عثمانی و آلمان در عرض سه ماه و در اثنای اعلام جنگ از سوی آنها تغییر یافت. حتی استفاده از نیروهای داوطلب ارمی علیه عثمانی پس از اعلان جنگ بود. عثمانی ضعیف دیگر از حالت یک پتانسیل دوستی دیگر در آمده بود.... تفکر ایجاد یک ارمنستان مستقل از اروپایان نشات میگرفت.... تشکیلات ارمی از ترور حمایت میکردند. حتی ترور رابرای کسانی که باعقايد آنان مخالف بودند استفاده میکردند.... عفو سران تروریس داشناک در سال ۱۹۱۴ یک کار اشتباه بود.... در اثنای جنگ گروهکهای داوطلب ارمی به ترور مشغول بودند و مابین طن و کودک و مرد فرقی نمی گذاشتند.

ساموئل ویمز و افشاگریهای وی در مورد باصطلاح نسل کشی ارامنه:

ساموئل آ. ویمز (اویمز) قاضی و حقوقدان مشهور در هازن ایالت آرکانزاس بود. ایشان از دانشکده حقوق دانشگاه آرکانزاس دارای دکترای حقوق بوده و همراه با فعالیت در شورای شهر در تدوین دوباره قانون اساسی ایالت مذکور به هیئت مربوطه انتخاب می گردد (آقای حسن صفری در وبگاه مجازی خود به بررسی عمیق نظریات ویمز پرداخته و با قراردادن آن در مقابل مستندات تاریخی آن را اثبات کرده است).

ساموئل ویمز مؤلف مقالات زیادی بوده و در عین حال سیاح و محقق فعالی به حساب می آید. وی در اواخر عمر خود کتاب مشهور " ارمنستان، پنهان کاریهای کشور

تروریستی مسیحی" از سری کتابهای حیله گری بزرگ ارامنه را به رشته تحریر در آورد. ساموئل ویمز برای تألیف این کتاب علاوه از شهر خود به شهرهای مختلف از جمله واشنگتن، لندن، پاریس، روم، مسکو، استانبول و غیره سفر نموده و در کتابخانه‌ها و آرشیوهای این کشورها در این زمینه دست به تحقیقات جامعی زده و کتاب مذکور را به رشته تحریر در آورد. وی در مقدمه کتابش به بسته بودن آرشیوهای ارمنستان بر رویش و مخالفت لابی ارامنه در آمریکا با وی و تهدیدش توسط آنها اشاره می‌کند. مدتی بعد از چاپ این کتاب بزیان انگلیسی در آمریکا مؤلف بشکل مرموزی وفات می‌کند. کتاب "ارمنستان، پنهان کاریهای کشور تروریستی مسیحی" سال ۲۰۰۴ در باکو هم بزیان ترکی آذربایجانی ترجمه و بچاپ رسید که ما در این مقاله به قسمتهايی از افشاگریهای ساموئل ویمز در این کتاب اشاره خواهیم کرد.

فریدون آتا، استاد تاریخ در دانشگاه سلیجوق در شهر قونیه ترکیه و پژوهشگر در زمینه ارامنه می‌گوید: "ادعایی که اکنون مطرح می‌شود و از رقمهایی همچون هشتصد هزار، یک میلیون و حتی یک و نیم میلیون به عنوان کشته شدگان ارامنه سخن می‌رود کاملاً ناممکن است چون اساساً این ارقام از شمار کل ارامنه‌ای که آن زمان در خاک عثمانی زندگی می‌کردند بیشتر است و هم اینکه شمار ارامنه‌ای که کوچ داده شدند از پانصد هزار نفر فراتر نمی‌رفته است.

ساموئل ویمز در مقدمه کتابش در صفحه ۱۳ به داستانسرایی ارامنه مبنی بر باصطلاح نسل کشی ارامنه‌اشاره کرده و بر کذب بودن ادعای آنها در این زمینه و بر وجود دلایل معتبر تاریخی رسوایت‌کننده برای ارامنه تاکید می‌کند. وی در ادامه می‌نویسد که ارامنی‌ها هدفشان از این داستانسرایی گرفتن دلارهای کلان از آمریکا و ترکیه و صرف آن به رفاه کشورشان که از قدمتی ۱۵۰ ساله برخوردار است، می‌باشد.

ساموئل ویمز در صفحه ۲۸ کتابش از چگونگی شکل گیری اختلاف و دشمنی بین ارمنیها و ترکها و در این میان به عامل اختلاف انداز یعنی عامل روس اشاره کرده و می‌نویسد که ارتش روسیه قبل از حمله به امپراطوری عثمانی جهت از بین بردن اعتماد مسلمانان و بسیج مسیحیان جاسوسان خود را به منطقه گسلی داشت. بعد از سال ۱۸۲۰ روسها به ارمنیها وعده دادند که به آنها جهت تشکیل دولت خود کمک خواهند کرد.

روسها برای اینکه در جنگ با عثمانی از انگلیسی‌ها و فرانسویها عقب نیفتند، در اشغال و سقوط دولت عثمانی تصمیم گرفتند از عامل ارمنی استفاده کنند. آنها رؤیای "ارمنستان بزرگ" را در ذهن ارمنیها پروراند و به آنها وعده دادند که در آناتولی شرقی از دریای سیاه تا دریای مدیترانه یعنی در سرزمین بزرگی که هیچ وقت ارمنیها نتوانسته‌اند در طول تاریخ آن را حتی یک بار اشغال کنند کشور ارمنی ایجاد نمایند. در اصل هیچ وقت در تاریخ، ارمنستان بزرگ، نبوده و این مسئله رویائی بیش نیست که توسط روسها مطرح گردیده است. در حالیکه قبل از نفوذ روسها به منطقه، روابط بین ترکها و ارمنه دوستانه بود. ساموئل ویمز با اشاره به این مسئله، در صفحه ۳۳ کتابش می‌نویسد: سال ۱۴۵۳ وقتی که ترکها استانبول فعلی را آزاد کردند، سلطان عثمانی مسیحیت را در کشور برسمیت شناخت و کشیش ارمنی بورسا، هواکیم او اکیم را به عنوان رهبر دینی مسیحیان ارمنی عثمانی برگزیرد. این دوستی که بین ارمنیها و ترکها ایجاد شده بود، تا سه قرن دیگر هم ادامه یافت و این در دوره‌ای بود که، اروپائیان در منطقه به تبلیغات خود شروع نکرده بودند. سلطان عثمانی بعد از آنکه به ایجاد کلیسه ارمنی کمک کرد بیش از هفتاد هزار ارمنی را، که توسط حکومت بیزانس به کریمه تبعید می‌شدند، از آنجا نجات داده و در سواحل دریای مرمره، واقع در جنوب استانبول اسکان داد. این ارمنی‌ها بعنوان دوستان معتبر سلطان شناخته می‌شدند و سلطان به آنها حقوق و آزادیهای زیادی داده بود. صرف نظر از این مسائل در دوره تنزل و سقوط این امپراطوری، برخی از ارمنه خوبی‌های را که

حاکمان عثمانی به آنها کرده بودند، فراموش کرده و حتی آنرا انکار نمودند. در نتیجه رهبران تازه به میدان رسیده و خائن ارمنی تحت حمایت دول اروپائی همراه با آن دولت‌ها، جهت تسخیر بدون قید و شرط سرزمینهای عثمانی وارد مذاکرات شدند. اولین دولتی که با این عده قلیل ارمنی‌ها وارد مذاکرات شد روسیه بود.

ساموئل ویمز با اشاره به تحریک ارمنیها توسط جاسوسان روسی، در خصوص شکل گیری اعمال تروریستی ارمنه در سرزمین امپراطوری عثمانی می‌نویسد: «سال ۱۸۹۰ در داخل سرزمینهای امپراطوری عثمانی گروه تروریستی کوچکی از ارمنه جهت تصاحب سرزمین واموال مسلمانان به نهضت انقلابی پرداخت. آنها در حالیکه در عرض ۵۰۰ سال گذشته با ترکان متقابلاً روابط دوستانه و مسالمت آمیز داشتند به عملیات تروریستی علیه مسلمانان عثمانی پرداختند. تا سال ۱۹۱۴-۱۹۱۵ این باند تروریستی در امپراطوری عثمانی آنقدر کوچک بود که ترکها به آن اهمیتی نمی‌دادند. بعد از شروع جنگ اشغالگرانه روسیه علیه عثمانی، ارمنیها جهت تصاحب سرزمینهایی که در حسرت آن بودند با روسها متحد شدند. روزها ارمنه ترکیه، خود را دوست ارتش عثمانی قلمداد نموده، شبها با اعمال تروریستی ضربه‌های مهلکی بر ارتش عثمانی وارد می‌کردند. در نتیجه این حملات تروریستی ارمنه، حکومت عثمانی مجبور شد ارمنیهای را که در منطقه جنگی قرار داشتند از این مناطق بکوچاند. زیرا در نتیجه ریاکاری ارمنه، ترکها نمی‌توانستند، ارمنیهای تروریست را از غیر تروریست تشخیص بدند و در نتیجه در چنین وضعیتی ملتی که می‌خواست خود را از حمله دشمن مهاجم و نیز حملات تروریستی ارمنه حفظ کند، چاره‌ای جز کوچاندن ارمنه خائن و تروریست از منطقه جنگی نداشت» ساموئل ویمز در رابطه با این مسئله و این اقدام بجا ترکان به اقدام مشابه ایالت متحده آمریکا در خصوص کوچانیدن ژاپونی‌هایی که در سواحل غربی این کشور زندگی می‌کردند و احتمال کمک آنها به ژاپن ممکن بود، اشاره کرده و می‌نویسد: بعد از حمله ژاپن به آمریکا در هفتم

دسامبر ۱۹۴۱ ژاپنی هایی که در سواحل غربی ایالت متحده آمریکا زندگی می کردند با نقل و انتقال موقعی رویرو شدند که این آخرین نمونه این نوع اعمال می باشد. ۱۹ فوریه ۱۹۴۲ فرانکلین روزولت با امضاء فرمان ویژه ۹۰۰۶ به کوچانیدن ژاپنی ها دستور داد.

ساموئل ویمز در رابطه با آلت دست شدن ارامنه توسط روسها می نویسد: «سال ۱۸۰۸ تزار روسیه الکساندر اول، به کشیش کلیسا ارامنه - دانیل به جهت جاسوسی هایش برای کمک به روسیه علیه عثمانی، مдал درجه یک آناتی مقدس اعطای نمود. موقعی که روسها به طرف غرب حمله کرده به داخل سرزمینهای عثمانی پیشروی می کردند، کلیسا ارامنه دائماً به روسها کمک می کرد.

ساموئل ویمز با دلایل معتبر تاریخی و با استناد به نوشه و یاداشتهای نماینده های غربی ساکن در منطقه آناتولی و مناطق اطراف، بی اساس بودن ادعاهای ارمنی ها را به اثبات می رساند. وی در صفحه ۴۱ کتابش می نویسد: آگوست سال ۱۸۸۹ کنسول بریتانیا در ارضروم، سرهنگ چرمساید خسمن گزارش به سفیر بریتانیا در استانبول، می نویسد: «تلاش ها و صحبت در مورد قتل عام ارمنیها و پر شدن حرمسراهای مسلمانان از دختران دزدیده شده ارمنی بزرگنمایی مزحک می باشد.» در عین حال معاون کنسول بریتانیا که شخصی ارمنی بنام توماس بویادجیان بود در جواب سفیر بریتانیا که در خصوص فرمان سلطان عثمانی در مورد قتل عام ارمنی ها از وی پرسیده بود، جواب می دهد که چنین فرمانی هیچ وقت داده نشده است. بویادجیان همچنین در ادامه می نویسد که او دلایل زیادی دارد که به اثبات می رساند ارامنه در جهت حل منافع شخصی، یکدیگر را بقتل رسانده و گناه آنرا به گردان مسلمانان می اندازند. ساموئل ویمز با استناد به گزارش معاون کنسول بریتانیا در پاییز ۱۸۸۹ می نویسد: «ارمنیها در سرزمینهای که در اقلیت بودند بین مسلمانان و مسیحیان دشمنی ایجاد می نمودند. تروریستهای ارمنی چندین مسلمان را کشته و در بین بقیه، اختلاف راه می انداختند. علت اصلی اینگونه رفتارها، مجبور کردن مسلمانان

بر درگیری با مسیحیان و بعد داد و فریاد مبنی بر اینکه، گویا مسیحیان توسط ترکها قتل عام شدند.

این سازمان ترویریستی (داشناکستیون) به اعضاء و پیروان خود دستور داده بود، هر کجا و در هر شرایط ترکها را گلوله باران کنند. هر ارمنی فعال و جاسوس هم، اگر از این مسئله امتناء می‌کرد، بدست آنان کشته می‌شد.

ساموئل ویمز در عین حال در صفحه ۴۶ کتابش می‌نویسد که عضو پارلمان بریتانیا سرالیس بارتلت در فوریه سال ۱۸۹۵ در خصوص نسل کشی ارامنه شواهد و نظرات خود را به چاپ رسانده که در آنجا وی می‌نویسد: «داستانسرایی هایی که در مورد حوادث ترک- ارمنی بدین گستردگی منتشر می‌گردد، اکثراً دروغین و خیالی بیش نیست و این احوالات از روی غرض و عصبانیت سرهم شده و سوق داده می‌شود. هدف اصلی این مبلغان در مقابل عذابهای ارامنه به احتزار در آوردن احساسات انگلستان بر علیه ترکیه می‌باشد».

بارتلت در ادامه می‌نویسد: «این داستانهای بی اساس ساخته و پرداخته پلید کمیته انقلابی ارمنی‌ها بوده و بمنتظر تامین منافع این مبلغان و پان اسلاموهایی که با سرمایه خود در پشت این عمل پلید ایستاده بودند بصورت گسترده در اروپا انتشار می‌یافتد. بارتلت در عین حال به مشاهدات م. کسیموس، جغرافیدان اسپانیائی که خود شخصاً شاهد یکی از شورشهای ارمنیها بوده مینویسد که این رویدادها با ادعای نسل کشی که ارمنیها مطرح می‌کنند در تضاد می‌باشد. کسیموس شخصاً به مناطقی که ارمنیها ادعا می‌کنند در آنجا نسل کشی اتفاق افتاده، سرزده و آشکارا بیان نمود که «این احوالات با این گستردگی که انتشار می‌یابد تماماً تحریفاتی بیش نیست. قتل عام هزاران ارمنی، تجاوز به نوامیس آنان، شکنجه مردم و مصیبتهای تنها اختراع و حشیانه تحریفات می‌باشد».

ساموئل ویمز در صفحه ۴۶ کتابش به شواهد نظامی بریتانیائی، چارلز نورمان که در سال ۱۸۹۵ به امپراتوری عثمانی اعزام گردیده بود، اشاره می‌کند: «مسئولیت خونهایی که

در عرض پنج سال در آناتولی ریخته شده، مستقیماً بر عهده کمیته هینچاک (یکی از احزاب ارامنه به معنای ناقوس) می‌باشد. وی در ادامه می‌نویسد که این داد و فریاد ارامنه در مورد قتل عامشان توسط مسلمانان، بی اساس می‌باشد.

ساموئل ویمز در صفحه ۳۵ کتابش می‌نویسد: در جنگ روس-عثمانی، اهالی زیادی از ترکهای مسلمان کشته و یا مجبور به ترک سرزمین خود می‌شدند. در همین موقع ارمنی‌ها در مناطق مذکور اسکان می‌یافتدند که جمهوری ارمنستان فعلی هم بدینصورت با اسکان ارامنه و فراری دادن مجبوری مسلمانان آذربایجانی از خانه و کاشانه خود و در نتیجه ایجاد اکثریت ارمنی در این مناطق، ایجاد گردیده است.

در نتیجه اعمال تروریستی ارمنی‌ها و خیانت آنها به ترکها در جنگ با روسیه، ترکها تصمیم گرفتند ارمنی‌ها را از مناطق جنگی به مناطق دیگر انتقال دهند. ساموئل ویمز در صفحه ۵۴ کتابش با اشاره به این مسئله می‌نویسد: «به این دلیل و سند تاریخی توجه کنید، حکومت عثمانی ۲۴ آوریل ۱۹۱۵ در استانبول به جا به جائی و انتقال ارمنیها تصمیم گرفت. سه روز بعد در حالی که هیچ ارمنی از آناتولی شرقی جابجا نشده بود، رهبر دینی کلیسا اچمیادزین ارامنه به حکومت روسیه اطلاع داد که، دولت عثمانی به نسل کشی ارمنیها دست می‌زند. نسل کشی چطور می‌توانست انجام بگیرد در حالیکه به عملیات جابجایی هنوز شروع نشده بود و حتی یک نفر ارمنی هم جهت جابجایی اسباب سفر نبسته بود؟

به سفارت روسیه در روم و واشنگتن دستور داده شده بود، که از اعتراض ارمنیها حمایت بعل آورند. چونکه روسیه می‌خواست در نتیجه تلاشهای گسترده بتواند افکار عمومی دولت و جامعه آمریکا را، بر ضد کشور عثمانی و آلمان بشوراند. در نتیجه این دروغپردازی بزرگ، ایتالیا یک ماه بعد به جنگ پیوست و ایالات متحده آمریکا فقط دو سال بعد با آلمان شروع به جنگ کرد.

در همین روز ۲۷ آوریل سفیر روسیه در لندن پیشنهاد داد که حکومت‌های روسیه، بریتانیا و فرانسه به حکومت عثمانی یادداشت اعتراض فرستاده و مسئول بودن ترکها در نسل کشی را بیان نمایند.

از وزارت امور خارجه بریتانیا جورج ت. کلرک از این پیشنهاد روسیه ابراز ناراحتی نمود و گفت که بهتر بود ما خودمان نسل کشی مذکور را که مطرح می‌کنید بررسی می‌کردیم. به هر حال ما به سفرای کشورمان در روم و واشنگتن می‌سپاریم که آنها از نظرات آن کشورها در مورد قابل قبول بودن پیشنهاد مذکور رهبر دینی ارامنه مطلع گردیده و از پیشنهاد روسیه حمایت بعمل آورند.

در ۱۵ مه ۱۹۱۵ سفیر بریتانیا در روسیه به وزیر امور خارجه کشور مطبوع خود "گری" اطلاع داد که وزارت امور خارجه روسیه از طرف متفقین به دولت عثمانی هشدار خواهد داد که رهبران این کشورها در آخر جنگ بعلت هر نوع نسل کشی ارامنه مسئول خواهند بود. این وزیر روسیه در عین حال پیشنهاد داد که سه کشور متفق جهت حمایت از این مسئله در یک روز باهم بیانیه صادر کنند.

۲۳ مه ۱۹۱۵ حکومت عثمانی برای اولین بار در خصوص جابجایی ارمنی‌ها و اسکانشان در منطقه‌ای دیگر به فرماندهی لشگر ۴ دستور داد. اما طبیعتاً جابجایی ارمنی‌ها کاری وقتگیر بود. تنها در ۳۰ مه کابینه وزراء دولت عثمانی مسئله جابجایی ارمنی‌ها از خطوط مقدم و پشت جبهه به مناطق دیگر را به تصویب رساند. در حالی که عملیات جابجایی هنوز شروع نشده بود، کشورهای متفق روسیه، انگلستان و فرانسه ۶ ماه قبل از تصویب این مسئله در خصوص مسئول بودن عثمانی‌ها در نسل کشی ارامنه بیانیه صادر نموده و داد و فریاد راه‌انداخته بودند.

ساموئل ویمز در ادامه با استناد و دلایل معتبر تاریخی می‌نویسد: «در واقع رهبر دینی ارامنه چندین هفته قبل از آنکه ترکیه در مورد جابجایی ارامنه تصمیم بگیرد به

فعالیت دول خارجی در این زمینه موجب شده بود. اتهام نسل کشی بدون وجود هیچ دلیلی تماماً ساخته و پرداخته کشیش ارمنی می‌باشد.»

همراه با این نوع داستان سرائی کذب و غرضانه کلیسا، رهبران دینی این مرکز به جنبش تجزیه طلبانه و ترویریستی ارامنه در سرزمینهای عثمانی که حتی در آن، ارمنیها در اقلیت بودند، دامن می‌زدند. ساموئل ویمز در مورد اقدامات رهبران دینی ارمنی‌ها در صفحه ۵۷ کتابش می‌نویسد: «۱۵ زوئیه ۱۹۱۵ رهبر دینی ارمنیها گورک پنجم به رهبر عالی دینی، پوغوس نوبار نامه نوشت، او هم بنوبه خود با وزیر امور خارجه بریتانیا سر آرتور نیکولسون تماس گرفته بود. این رهبر عالی دینی از کشورهای متفق خواست تا در شش ایالت ترکیه، ارمنستان خود مختار و بی طرف را ایجاد کنند. رهبر دینی مذکور حتی جهت برقراری روابط تجاری خواهان ایجاد دهليز و راه خروجی به دریای آزاد از طریق مرسین بود.»

ساموئل ویمز در صفحه ۵۹ کتابش ضمن اشاره به انقلاب بلشویک ۱۹۱۷ در روسیه می‌نویسد که، نیروهای مهاجم روسیه مجبور به بازگشت به روسیه شدند و در بازگشت از سرزمین ترک‌ها، ارمنی‌های را هم که با آنها در اشغال سرزمین ترک‌ها شرکت نموده بودند مجبور به جابجایی و انتقال از آن دیار کردند. وی در ادامه می‌نویسد: چند ماه بعد از رفتن ارمنی‌ها از این سرزمین سرگرد ارتش بریتانیا ا. او. س. نوئل منطقه را مورد تفتیش قرار داده و در خصوص شواهد خود به حکومت بریتانیا اینچنین گزارش می‌دهد: «می‌توانم در مورد نتیجه سفرم بگویم که در طول این ماهها ارتش روسیه با ارمنی‌های که آنها را مشایعت می‌نمود در بهار و تابستان ۱۹۱۶ سرزمین‌های اشغالی را به ویرانه تبدیل کرده بودند بر اساس نظر وی که با گفته‌های شاهدان و اهالی بومی تقریباً عینیت تشکیل می‌دهد روسها با تحریک و کمک ارمنی‌ها در قتل عام مسلمانان ساکن منطقه دست داشتند.»

ساموئل ویمز در صفحه ۸۸ کتابش می‌نویسد: «ارمنی‌ها موقع عقب نشینی دیگر فهمیده بودند که تیرشان به سنگ خورده، نه آنها و نه روسها نخواهند توانست آناطولی شرقی را اشغال کنند. حال ارمنی‌ها موقع ترک آناطولی شرقی همه جا و همه چیز را ویران کرده، اهالی را قتل عام و دست به غارت و تجاوز زدند. یکی از مناطقی که شاهد این اعمال تروریستی ارمنی‌ها بود ارزنجان می‌باشد. چاه‌ها پر از جسد مسلمانان بود. اعضاء بریده شده بدن مسلمانان و سر آنها در اطراف باعچه‌های خانه‌ها پراکنده شده بود. جسد ۶۰۶ نفر را به چاه‌ها و خندق‌ها اندخته بودند. البته تعداد اهالی غیر نظامی کشته شده چندین برابر بیشتر از این‌ها بود. ضمناً سر نوشت ۶۵۰ نفر مسلمان هم که گویا برای کشیدن راه به خارج از شهر برد شده بودند معلوم نیست.

مؤلف در صفحه ۶۰ کتابش می‌نویسد: «ارمنی‌ها برای اشغال این اراضی و تصاحب این سرزمین تصمیم گرفتند مسلمانان را که در اکثریت بودند قتل و عام نمایند. آنها اعتقاد داشتند که اگر مسلمانان را قتل عام نمایند و مسلمانی در این سرزمین نماند آنها خواهند توانست در سرزمین مسلمانان برای خود دولت مستقل ارمنی تشکیل دهند. هدف این سیاست تروریستی این بود و امروزه در سرزمین آذربایجان هم این سیاست ادامه می‌یابد». ساموئل ویمز در صفحه ۱۴۳ کتابش به نوشه‌های مورخ ارمنی و تضادها و تحریفات موجود اشاره می‌کند که قابل توجه می‌باشد: «هوانسیان می‌نویسد که به قفقاز نیم میلیون ارمنی آواره و مهاجر انتقال یافته بود. هوانسیان در دیگر بخش‌های کتابش به وجود هزاران ارمنی جنگزده در سرزمین اعراب اشاره می‌کند. وی در اول کتابش می‌نویسد که، در منطقه جنگی ترکیه تقریباً یک میلیون ارمنی زندگی می‌کرد که مورد انتقال و جابجائی قرار گرفته بود. با یک محاسبه ریاضی ساده می‌توان به موہوم و دروغ بودن ادعای ارمنی‌ها پی برد.» در عین حال بر اساس گزارش ایالت متحده آمریکا از منطقه، در سال ۱۹۱۶ خیلی بیش از یک میلیون نفر ارمنی در امپراتوری عثمانی زندگی می‌کرد. علاوه

از اینها در سوریه، عراق، ایران و دیگر کشورها، صدھا هزار ارمنی زندگی می‌کرد. اگر سال ۱۹۱۵ از ارمنی‌ها ۱/۵ میلیون نفر کشته می‌شد، وضعیت اینطور نمی‌شد. ضمناً ساموئل ویمز به یک سند مورخ ۷ دسامبر ۱۹۱۶ مربوط به وزارت کشور عثمانی اشاره می‌کند. در این سند گفته می‌شود که، «۷۰۲۹۰۰ نفر ارمنی جابجا شده و برای این منظور سال ۱۹۱۵، ۲۵ میلیون قروش پول خرج شده است. تا آخر اکتبر سال ۱۹۱۶، ۸۶ میلیون قروش صرف شده و تا آخر این سال ۱۵۰ میلیون قروش خرج خواهد شد». اگر ترکها می‌خواستند دست به پاکسازی قومی ارمنی‌ها بزنند پس چرا آن کار را نکرده و در حالیکه دولت در بحران مالی قرار داشت، برای جابجایی و انتقال ارمنی‌ها از منطقه جنگی ۲۶۱ میلیون قروش صرف پول کرده است؟

با این وضعیت ارمنی‌ها، عثمانیها را به نسل کشی می‌کنند. در حالیکه این ادعا تماماً و از هر جهت دروغی بیش نیست. ساموئل ویمز در صفحه ۹۸ کتابش درخصوص شمار ارامنه می‌نویسد که، هوانسیان شمار ارمنی‌های ساکن در ترکیه را بدون اینکه به سندي اشاره کند تقریباً ۲ میلیون می‌نویسد. ساموئل ویمز با دلایل معتبر تاریخی این ادعای کذائی را رد کرده و می‌نویسد که در واقع در سال ۱۹۱۵ در تمام دنیا این تعداد ارمنی وجود نداشت. وی حتی در صفحه ۶۲ کتابش به آمار ارائه شده از طرف مراجع مختلف درخصوص شمار ارامنه در کل منطقه اشاره می‌کند. در مراجع مختلف شمار ارامنه در کل منطقه بصورت ذیل ذکر شده است:

- ۱- م. زارچشی، کنسول فرانسه در وان ترکیه، ۱۳۰۰۰۰۰
- ۲- فرانسیس دو پرسنس (۱۸۹۵)، ۱۲۰۰۰۰۰
- ۳- تورومن کیز، ۱۳۰۰۰۰۰
- ۴- لینچ (۱۹۰۱)، ۱۱۵۸۰۰۰

- ۱- آرشیو دولت عثمانی (۱۹۰۵)، ۱۲۹۴۸۵۱
- ۲- کتاب آبی بریتانیا (۱۹۱۲)، ۱۰۵۶۰۰۰
- ۳- ل. د. کونترسون (۱۹۱۳)، ۱۴۰۰۰۰۰
- ۴- کتاب زرد فرانسه، ۱۴۷۵۰۰۰
- ۵- رهبر دینی ارمنی اورمایان، ۱۶۰۰۰۰۰
- ۶- لپسیوس، ۱۶۰۰۰۰۰

فرجام:

ساموئل. او. ویمز ارمنی شناس برجسته در همین صفحه می‌نویسد که امروزه ارمنی‌ها از "داستان بزرگ" در خصوص اینکه ۱/۵ میلیون از آنها توسط ترکان عثمانی به قتل رسیده، در واقع اولین داستان پاکسازی قومی در قرن بیستم را ایجاد کرده‌اند. ادعای آنها یعنی تعداد ۱/۵ میلیون ارمنی بقتل رسیده، از تعداد ارامنه آناتولی چندین برابر بیشتر بوده است.

ساموئل ویمز با تحقیقات جامع خود در کتاب مذکور، از جنایت‌ها و حیله گری‌های بیشمار ارامنه پرده برداشته که متأسفانه ذکر آنها در این مقاله اندک نمی‌گنجد. وی پس از ذکر این افشاگری‌ها می‌نویسد که ارمنی‌ها با مظلوم نمائی و شایعه پراکنی بی اساس در مورد نسل کشی موهم ۱۹۱۵، هنوز هم دست از سیاست‌های جناحتکارانه خود بر نداشته، در اواخر قرن بیستم با حمله به سرزمین همسایه- جمهوری آذربایجان، بیش از بیست درصد از خاک این جمهوری را اشغال و با قتل عام وحشیانه و فجیع در منطقه قره باغ و سرزمین‌های همجوار آن، موجب آوارگی بیش از یک میلیون از مسلمانان آذربایجانی شد. البته این کتاب جستاری بود به مساله ارامنه در عثمانی و پیدایش آن و اگر پروردگار

توفيق دهد در جلد های بعدی به ابعاد گسترده مسائل ارامنه در ايران و آذربایجان خواهیم پرداخت. البته باید همه قومیت ها چشمانشان را باز کنند و در دام دشمنان نیفتند و با برادری و انسانیت باهم زیست کنند و بازگو کردن تاریخ به معنای غرض ورزی نیست به معنای دیدن گذشته و عبرت گرفتن از آن میباشد.

فاعتبروا یا اولی الابصار.... بای ذنب قلت؟

منابع فصل سوم:

- ۱- امپراطوری عثمانی در آتش. لرد کینروس. ۱۹۷۷. نیو یورک. ص. ۶۰۳.
- ۲- آکدس نعمت کورات، ترکیه و روسیه، آنکارا، ۱۹۹۰، ص ۲۶۳
- ۳- همان ص ۲۵۸
- ۴- عزمی سوسلو، جنایات ارامنه علیه ترکان به نظر روسها، آنکارا، ص ۲۷. چاپ ۱۹۸۷
- ۵- آلتان دلی اورمان- کمیته چیهای ارمنه علیه ترکان- استانبول ۱۹۷۵. ص ۱۵۵.
- 6- *Halaçoğlu Prof. Dr. Yusuf Ermeni Tehcirine Dair Gerçekler (1915)* TTK Yayıni Ankara 2001
- 7- *Samuyel.a.uymaz.s.80*
- 8- *Mccarti.c.mccarti.k.turkler ve ermeniler.19916.s67-73*
- 9- *Маргосян С.С. Западная Армения в конце XIX в. с. 322.*
- 10- سند شماره ۳۴۱۳۵۲، نامه ارسالی وزارت داخله به نخست وزیری در سال ۱۹۲۰
- 11- آرشیو دولتی عثمانی (۱۹۱۵-۱۹۲۰)- ارامنه.
- 12- *Genelkurmay nr. 1/1 KLS 44 Dosya 207 F. 2-3 , nakleden K. Güriün Ayni eser s. 21*
- 13- آرشیو دولت عثمانی ۱۹۱۵-۱۹۲۰- آذربایجان.
- 14- آرشیو دولت عثمانی- تهجیر ۱۹۱۵
- 15- *(Halaçoğlu Prof. Dr. Yusuf-; Ermeni Tehcirine Dair Gerçekler (1915) TTK Yayıni Ankara 2001)*
- 16- *Edward J. Erickson Ordered to Die: A History of the Ottoman Army in the First World War Greenwood Pres)*, Westport Conn. 2001

- 17- *Halaçoğlu Prof. Dr. Yusuf-; Ermeni Tehcirine Dair Gerçekler (1915)* • TTK Yayıni • Ankara 2001
- 18- *Bkz. Heath W. Lowry Büyükelçi Morgenthau'nun Öyküsü'nün Perde Arkası İstanbul 1991*
- 19- *PRO.FO. 13 june 1921 371 / 6504 / E.8519 2) Foreign Office , 29june 1921. 371 / 6504 / E.8745*
- 20- *Facts from the Turkish Armenians... p. 36-37.*
- 21- صادق فریدون اوغلو، مسئله بی پایان ارمنی، انکارا، ص .۴۱
- 22- *Борян В. А. Армения международная дипломатия и СССР. Ч.1 М. 1929 с. 663.*
- 23- همان ص .۴۱
- 24- همان ص .۴۳
- 25- نشریه یاپراق.دانشگاه تربیت معلم تهران.ص ۱۲. سال ۸۴
- 26- محمد سعید اردوبادی. سالهای خوین. ترجمه بیوک رسولوند. تبریز. ص ۶۳
- 27- تراب زاده، متیره و جمعی از نویسنده‌گان، ماهیت تحولات در آسیای مرکزی و فرقه‌ها، تهران، دفتر مطالعات سیاسی، ۱۳۷۳ ص ۷۱
- 28- انور کونوکجو، نسل کش در یاشیل یایلا، (۱۱-۱۲ مارس ۱۹۱۸)، انکارا ۱۹۹۰ ص ۱۷-۱۹
- 29- ارگونز آکچورا، مظالم ارمنی در کارس از زبان بازماندگان، کارس ۱۹۹۱، ص .۵۳
- 30- صابر اسد، ولیکوی ارمنی، باکو ۱۹۹۹، ص .۲۲۴
- 31- *Azerbaycan Elmler Akademiyası Ermeni Terrorizmi ve Cinayetleri Bakı 1994 S.4*
- 32- *Documents of the British Foreign Policy 1919-1939 , First Series Vol 1919 No (469) PP 704-705*

- 33- *For Convenience of Reference The Following Summariazation of the Proposais is Given: Trebizond and Erzerum Vilayets to form asingle Armenian State Under American Auspices*
- 34- *Documents on British Foreign Policy 1919-1939 First Series 'Vol IV London '1925*
- 35- *Documents of British Foreign Policy '1919-1939 First Series 'Vol. Iv 'London '1952 'No (633) No (634) PP.940*
- 36- *Documents of British Foreign Policy '1919-1939 Vol. Iv 'No. (825). P.1924*
- 37- *The first Proposal was for the annexation of aconciderable Tract of Kurdis Territory Lying across Turco Persian Frontier To The west of The Kurdis Conuntry.*
- 38- *Documents of British Foreign Policy '1919-1939 'First Series 'Vol VII 'P.138.*
- 39- *Public Record 'Office '(Foreign Office) 371-4149 'H325 (Printed For The F.O. May 1919) (Inter- Departmental Conference on Middle Eastern Affairs). April '1919.*
- 40- *Documents of British Foreign Policy '1919-1939 'First Series 'Vol VII 'PP '421-2 'No ' (50).*
- ٤١- صادق فریدون اوغلو، در مورد مسئله ارمنی، قبرس، ۱۰ مارس ۲۰۰۱.
- ٤٢- ا.م.سامسو تدینوف، ناسینالو-اوساوبودیتلنیا بوربا وی تورسی، ۱۹۲۳-۱۹۱۸، مسکو، ۱۹۶۶، ص ۱۸۱-۱۸۶.
- ٤٣- آرشیو ملی آمریکا به شماره ۱۵۴۰
- ٤٤- روزنامه ینی شفق، ۶ آگوست ۲۰۰۵
- ٤٥- یک افسانه شخصی، نشر کراون، نیو یورک ۱۹۵۲، ص ۳۶۱.
- ٤٦- کاظم کارابکیر، پرونده ارمنی، استانبول ۱۹۹۴، ۱۷۹-۱۸۰.

47- *Sakarya 'Em. Tümg. İhsan-; Belgelerle Ermeni Sorunu* ،
Gnkur. Basimevi Ankara 1984 s. 227-228.

.٤٨- همان منع.

49- *Samuel.a.vimaz.s.51*

.٥٠- ام.ساکاریا.مسئله ارمنی طبق اسناد.نشر گوکنور.آنکارا ۱۹۸۴ ص ۲۴۳.

.٥١- همان ص ۲۴۴

.٥٢- همان ص ۲۴۴

.٥٣- ام.ساکاریا.مسئله ارمنی طبق اسناد.نشر گوکنور.آنکارا ۱۹۸۴ ص ۲۳۸)

54- *SAKARYA 'İhsan- 'Belgelerle Ermeni Sorunu* '2. Baskı) ،
(*Genelkurmay ATASE Yayınları Ankara 1984*

-٥٥- ساکاریا، احسان، مسئله ارمنی در پرونده‌ها، چاپ ۲، آنکارا ۱۹۸۴، ص ۱۹۴-

.١٩٥

.٥٦- همان منبع، ص ۱۹۵

.٥٧- ساکاریا، احسان.مسئله ارمنه در پرونده‌ها، آنکارا ص ۱۹۳

58- *SAKARYA 'İhsan- 'Belgelerle Ermeni Sorunu* '2. Baskı ،
Genelkurmay ATASE Yayınları Ankara 1984 s. 192-193

59- Записка генерального консула России в Эрзеруме
Маевского.

60-(*Uras 'Esat-; Tarihte Ermeniler ve Ermeni Meselesi* ،
İstanbul 1987 page. 461)

61- (*Uras 'Esat-; Tarihte Ermeniler ve Ermeni Meselesi* ،
İstanbul 1987 page. 462)

62- (*Uras 'Esat-; Tarihte Ermeniler ve Ermeni Meselesi* ،
İstanbul 1987 s. 491-496)

63- Лео. Идеология революции турецких армян. Париж т. 1 с. 27.

.٦٤- همان

65- *Gürün 'Kamuran-; Ermeni Dosyasi 'TTK Basimevi* ،
Ankara 1983 s. 163-166

٦٦- على بالكان مثل. مظالم ارامنه. تراكيا.استانبول.-ص ١٢٥

67- *Архив Внешней Политики Российской Федерации.*

Политархив № 3433 л. 60 из письма Нелидова № 161.

68- *Отчет о поездке по Азиатской Турции генераль-*
ного штаба подполковника Томилова в 1904 г. ч.1 'СПб. ،
1907 с. 292-294.

69-*bayburt dergi-bayburt-sayı24-turkiye*

-بالكان، على، مظالم ارامنه، استانبول چاپ سوم.

71- *Rawlinson A. Adventures in the Near East* ،1918-
1922 ،London 1924 p. 227.

٧٢- همان منبع ص ٢٠٥

٧٣- ظلم ارمنى، ١٩١٥، صلاح الدين تورغاي دال اوغلو، نشر دل آرا، استانبول،

.ص ٤٣.چاپ ١٩٨٥

٧٤- مظالم ارامنه، على بالكان اوغلو، استانبول، ص ١٥٥

75- *Justin McCarthy: Death and Exile the Ethinic*
Cleansing of Ottoman Muslims. New-Jersey ،1995 p. 199.

76- Halaçoğlu Yusuf-؛ Ermeni Tehciri ve Gerçekler (1914-1918) ،Türk
Tarih Kurumu Yayıını Ankara 2001

77- *Justin McCarthy.* p. 224-225.

78- *Gürün 'Kamuran-; Ermeni Dosyasi 'TTK Basimevi* ،
Ankara 1983 s. 161-163

79- *Askeri Tarih Belgeleri Dergisi (ATBD.)* ،Nisan 1987 sayı
86 belge 2050

80- Österreichischer Haus-Hof-und Staatsarchiv ،Politisches Archiv XII ،
463'den naklen

81- *Rafael de Nogales. Four Years Beneath the Crescent. New York 1926* p. 29.

82- *Wangeheim ·Deutschisches und Armenien 1914-1918* ،
yay. Johannes Lepsius ·Potsdam 1919 ، s. 65 46 nr

۸۳- همان منبع، ص ۱۱

۸۴- روزنامه له- تمپس. مورخه ۱۳ آگوست سال ۱۹۱۵. پاریس.

۸۵- اسد اوراس، مسئله ارمنی در تاریخ. استانبول ۱۹۸۷ ص ۴۶۹.

86- *Banoğlu ·Niyazi Ahmet-; Gündüz Matbaası ·Ankara*
(1976 s. 24-25

۸۷- همان منبع

88- *Uras ·Esat-; Tarihte Ermeniler ve Ermeni Meselesi ·Belge*
(Yayınları ·İstanbul 1987 s.471

89- *Banoğlu ·Niyazi Ahmet-; Gündüz Matbaası ·Ankara*
1976 (s). (24-25

90- *Deliorman ·Altan-; Türkler Karşı Ermeni Komitecileri* ،
İstanbul 1975 s. 31

۹۱- خاطرات سرهنگ کهلوف. محمد پرینجیک. استانبول. ۲۰۰۷.

۹۲- فاوست بوزاند، شماره ۳، سری ۱۸

۹۳- و. اس. نعلبندیان، لیتراتور ارمنستان، ص ۲۳، ایروان ۱۹۷۶

۹۴- داشناک انقلابی و جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸. آ. لالایان. ۱۹۳۶.

۹۵- لندن- سرهنگ آ. راولینسون در کتاب "وضع خاورمیانه در ۱۹۱۸-۱۹۲۰" در

صفحه -L. ۲۲۷

۹۶- لئون آکل باباخانیان، ایدلوژی تحولات ترک- ارمنی، جلد ۲، ص ۶۴۲، پاریس،

۱۹۴۵-۱۹۳۴

- ٩٧- هوانس، شاهخطابیان، تاریخ اجمیزادین و وقایع آرارات. جلد ۲، ص ٧٦٥-٧٦٦، ایروان، ۱۹۲۱.
- ٩٨- کورکودیان، جمعیت ارمنستان: ۱۸۳۱-۱۹۳۱، ایروان، ۱۹۳۷.
- ٩٩- ایستروچسکی زاپینسکی- آ.آ. لالیان مورخ ارمنی.
- ١٠٠- روزنامه کمونیست، ۲۱ فوریه ۱۹۵۳، ایروان.
- ١٠١- روزنامه رابونچکی، ۲۳ فوریه سال ۱۹۵۲، باکو.
- ١٠٢- تاریخ عثمانی و ترکیه جدید، شاو، ترجمه رمضان زاده، آستان قدس، ۱۳۷۰، ص ٣٤٥-٣٤٦.
- ١٠٣- (دیوان غزلیات نجلی / اثر: مولانا آیت الله حاج شیخ عبدالکریم محرابی ایروانی مختلص به «نجلی»؛ به کوشش و مقدمه: معین الدین محرابی. چاپ اول: ملارد ۱۳۸۵).
- ١٠٤- کاچازنونی: "داشناکسیون دیگر قادر به کاری نیست" ص. ۳۶-۳۳.
- ١٠٥- همان کتاب: ص. ۳۷.

- 106- Msak No 271. Cited by Marents "Listo Arsyaskogo Smenohestva" Bolsevik Zakavakazya p.89
- 107-) Ayrenik №.2 Sep.24 1915 cited in A.A. Lalaian "Kontrrevolusionniy Dahnagsuyun 1914- 1918" 1936.p.91
- 108- B.A.Borian "Armenia Mejdunarodnaya Diplomatia. 1929 p.360
- 109- Polojenie Zapadnih Armyan Armyanski Vapros . K.N.Karamian , 1972 p.87(
- 110- Ararat №.5 1915 p.415 vd cited in "Kavkazski Front 1914-1917 A.O.Arutiunian
- 111- Krah Imperialisticeskoy Interventssiv Zakavkazye cited in :D.Yenukidze Tiblisi 1954.p.166(
- 112- Cited in N.Z.Efendiyeva :Barba Turetskoso Naroda Portiv Okkuparto Na Yege Anatolii (1914-1921
- 113- مسلمانان و کمبودهای ملی در عثمانی. جاستین مک کارتی. نیویورک.

۱۹۱۵ / ۶۳۳

- ۱۱۴- تاریخ عثمانی و ترکیه جدید، شاو، ترجمه رمضان زاده، آستان قدس، ۱۳۷۰، ص ۳۴۵-۶.
- ۱۱۵- کتاب ارمینیان ایران نوشته نازار گورویانس ، ترجمه داجاد بوغوسیان، تهران ۱۹۶۸، ص ۳۱۸-۱۶۱.

فصل چهارم: اسناد و تصاویر مربوط به عثمانی

(اسناد و تصاویر مربوط به ایران و آذربایجان در مجلدات بعدی اعمال
خواهند شد و از آوردن عکسهای جنایات و خونریزی به علت ایجاد
ناراحتی و رعایت حال خوانندگان در این جلد از کتاب
کلاً پرهیز شده است.)

بم بگذری تو سط اولمه در بگ کارخانه از بگ قبرستان قاسم پاشا ۱۸۹۶ میلادی تبلیغ

ARMENIAN BOMB FACTORY FOUND.

Funnel Was Being Driven Under a
Government Arsenal.

CONSTANTINOPLE. Sept. 11.—An Armenian bomb factory was discovered by the police yesterday, underneath the Armenian church, near the Kassin Pasha Cemetery. From the factory a long tunnel had been excavated in the direction of a Government powder magazine, the intention obviously having been to undermine the magazine and blow it up.

The Government officials are urging the foreign residents of the city to sign a memorial thanking the Sultan for the protec-

tion his Majesty has afforded them. A number of Englishmen consulted Sir Philip Currie, the British Ambassador, as to the advisability of signing the memorial and were advised by the Ambassador to tear up the document and throw the pieces into the face of the official who presented it. The mosques were plastered on Wednesday with an appeal to the Government on the part of a number of army officers that they receive their arrears of pay without delay, otherwise the officers must help themselves.

<http://Armenians-1915.blogspot.com>

بم بگذاری تو سط ارامنه در یک کارخانه نزدیک قبرستان قاسم پاشا، ۱۸۹۶.

۶۳۷ / ۱۹۱۵

FROM AMERICA TO FIGHT.
Detachment of Armenians Welcomed Enthusiastically at Tiflis.

LONDON, Jan. 7.—Reuter's Petrograd correspondent transmits a message from Tiflis stating that a detachment of Armenian volunteers had arrived there from America. The volunteers received an enthusiastic reception.

The Armenian volunteers evidently are to serve with the Russian Army in the campaign against Turkey, whose troops were advancing in the direction of Tiflis until, as reported in Petrograd two days ago, they were defeated disastrously. Tiflis is a Russian city in the Trans-Caucasian region. The territory known as Armenia, which is not a political unit, includes part of the Trans-Caucasus.

<http://armenians-1915.blogspot.com>

The New York Times
Copyright © The New York Times
Originally published January 8, 1915

هزاره ۱۹۱۵ میلادی نیویورک ناشر. ورود ارمنی‌ها به شفون جوت کمک به نیروهای روسی علیه عثمانی

ورود ارمنی‌ها به تفلیس، جهت کمک به نیروهای روسی علیه عثمانی، ۱۹۱۵.

۹ اکتبر ۱۸۷۶ روزنامه نیو یورک تایمز حمایتها مالی از ارامنه

WHY WE AID ARMENIANS.

Reventlow Says It's Because We're Bought by Anglo-French Gold.
Special Cable to THE NEW YORK TIMES.

LONDON, Oct. 8.—The Times says this morning:

"It is noteworthy that the monstrous article by Count Reventlow, which was

quoted by Lord Cremer in the House of Lords on Wednesday night is the only reference in recent German newspapers to the Armenian massacres. The article was based upon a report that the American Government had invited Germany to intervene in behalf of Armenia. In addition to the brutal remarks already published Count Reventlow sharply criticized all American action.

"After a contemptuous reference to the American Ambassador in Constantinople he said: 'England and France were using the Armenian question for their own purposes, and proceeded:

"It is probably well known that it has become a popular habit among Americans to take as active a part as possible in questions which have nothing to do with them, and which even when they happen in Southeastern Europe and the Monroe Doctrine hardly provides an excuse. Such interference would be specially striking at the present moment, because Turkey is a belligerent power, fighting against England and the United States and wants to pass as neutrals. There can hardly be any doubt that the Anglo-American fraternization in the recent financial transaction is already showing its consequences in this matter."

<http://armenians-1915.blogspot.com/>

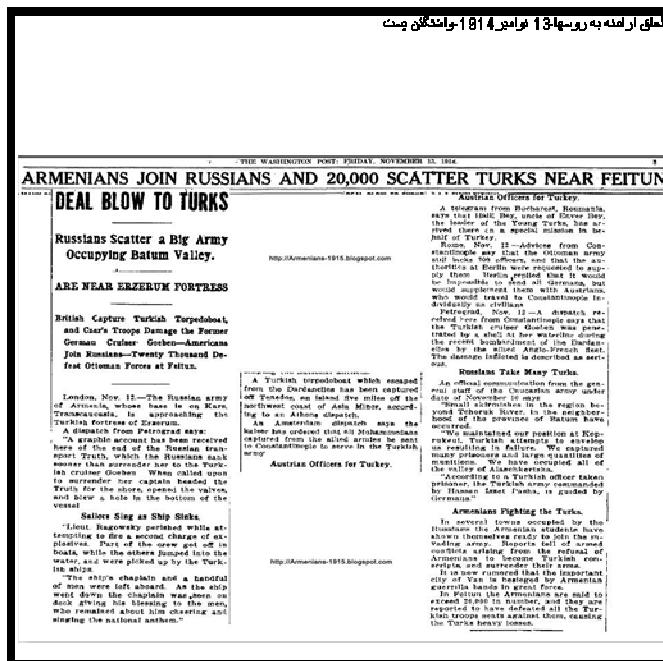
The New York Times

Copyright © The New York Times

Originally published October 9, 1915

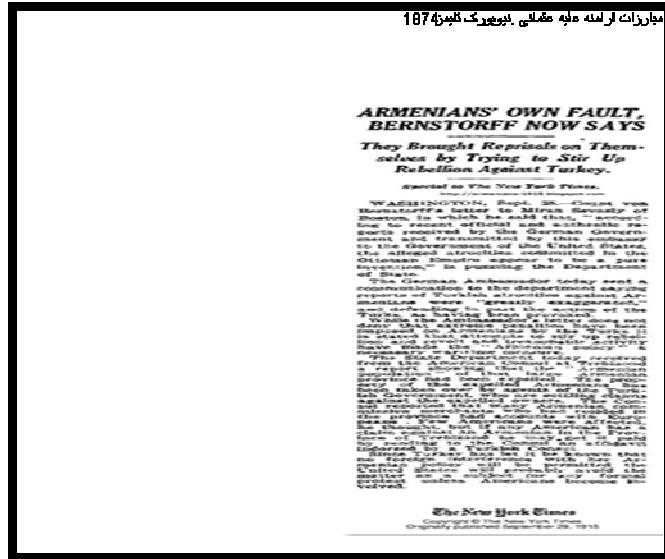
حمایتها مالی از ارامنه، نیویورک تایمز، ۹ اکتبر ۱۸۷۶.

٦٣٩ / ١٩١٥



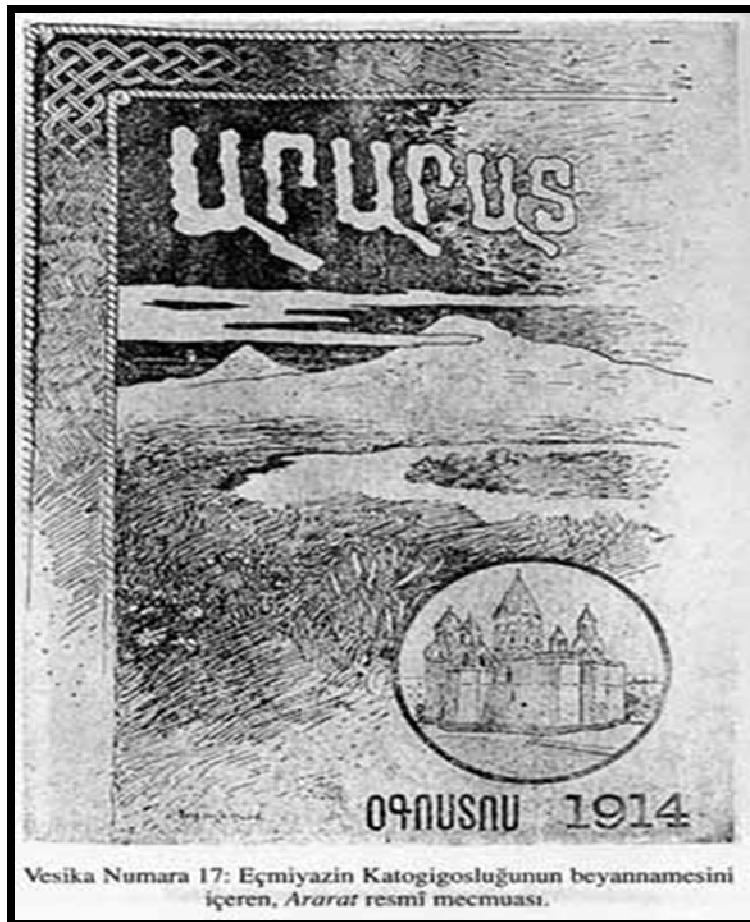
الحاق ارامنه به روسها، ۱۳ نوامبر ۱۹۱۴، واشنگتن پست.

١٩١٥/ ٦٤٠



مبارزات ارامنه علیه عثمانی، نیویورک تایمز، ۱۸۷۴.

641 / 1910



نشریه آرارات ارگان کاتولوکیس کوروک

1910/ ፩፪

ARMENIAN REVOLT LIKELY

Armed Opposition to the Russian Government Threatened.

Confiscation of the Armenian Church Property Has Led to the Most Intense Indignation.

LONDON TIMES—NEW YORK TIMES
Special Correspondent.

LONDON, Dec. 15.—The Moscow correspondent of The Times says the existence of a well-organized Armenian revolutionary plot in the Caucasus has been officially acknowledged by the Minister of the Interior, M. de Plehve.

There is reason to believe that the Armenian Revolutionary Party is about to turn from propaganda to armed opposition to the Russian administration.

The correspondent says M. de Plehve's confinement of the Armenian Church property will possibly prove to be the least unfortunate of his repressive measures.

Reports from Balic, say The Times's Russian correspondents, are to the effect that the Armenians and Jews are inciting the people to refuse to visit the theatres or other places of amusement. This form of demonstration is made as a protest against the high-handed methods of the Government.

The announcement that an Imperial decree had been issued confiscating the entire property of the ancient Armenian Church in Russia fell like a bombshell, and entire populations throughout the Empire's provinces have declared that by this act the Russian Government has converted the whole native Armenian population into rebels and revolutionaries into centers of revolutionary agitation.

The officials charged with the duty of executing the imperial decree are meeting with much difficulty and delay. The peasants are offering armed resistance, and in several cases have been successful in preventing the Commissioners from carrying out their orders.

The Armenian Church is holding firmly to its position as defender of the rights of the people, and refuses to sign any authorization of the transfer.

Poplar demonstrations are held under the pretext of celebrating mass for the repose of the souls of the Armenians who were killed by the Commissary Elizabeth. There was one at the five instances of Tiflis, and the example was promptly followed in other Armenian towns. In Erivan, a crowd assembled in the churches and violent speeches were made, followed by the singing of revolutionary hymns.

The police as yet have been passive witnesses to the scenes of conflict. At Dialablagh, the police did try to arrest one of the leaders, but he escaped with such promptitude that the police failed to let him go.

In Arzashkent, a town of 10,000, half a dozen groups of twenty to thirty delegates came to the church to protest against the transfer. They constituted a formidable crowd. They were all natives of Arzashkent and inhabitants of their respective villages, and had come from the latter. In all about 10,000 signatures to the protest were added to the confiscation of the church property.

A large crowd was collected, and thousands of Armenians crowded the church and the surrounding streets.

A young woman delivered a fiery harangue to the Armenians, telling them their rights would be taken away, that those they fight to be trampled under foot. The mass was then dissolved, and the march to Tiflis ended with the solemn utterance of malevolence against the Russian Government.

<http://armenians-1910.blogspot.com>

The New York Times
Copyright © The New York Times
Originally published December 15, 1903

ارامنه و روسها

۶۴۳ / ۱۹۱۵



داشناکها پس از اشغال قره باغ

ارمنی‌آزادی را در مکان خود میریست ۱۹۱۵/۱/۲ - لوما نیوز

ARMENIANS SEE FREEDOM AHEAD

CLEVELAND, Nov. 2.—Four hundred Cleveland Armenians today were awaiting the call back to Armenia to fight Turkey for their country's independence. The call will be sent out by the Central Armenian committee in Providence, R. I.

Armenians here believe that with Turkey involved in the European war, now is the time for their country to battle for freedom. They will hold a meeting the latter part of the week to discuss revolutionary plans. All day yesterday Armenians thronged the Cleveland branch of the Armenian revolutionary party.

<http://Armenians1915.blogspot.com>

۱۹۱۰/ ۶۴۴



اعضای جبهه مرکزی داشناکسیون

۹۷۰ / ۱۹۱۵

**THE BOMB OUTRAGE IN
CONSTANTINOPLE.**

EIGHT ARMENIANS ARRESTED.

UNREST AT THE PORTE.
[CENTRAL NEWS TELEGRAM.]

Vienna, Friday.—A Constantinople telegram to the "New York Times" Press states that Katedji Oskia and seven other Armenians have been arrested on suspicion of being concerned in the bomb outrage at the Porte. The arrest is believed to be the result of an extensive Armenian conspiracy. The attempt was directed against the Ministry, who hold their meetings at the Porte every Wednesday and Sunday.

CONSTANTINOPLE, Friday.—The day after who threw the bomb in the Sublime Porte wore the uniform of a Turkish policeman. The bomb thrown at the Central Station, Pera, was wrapped up in Russian newspaper. All the men engaged in these outrages were Russian Armenians.

[REUTERS' TELEGRAM.]

CONSTANTINOPLE, Friday.—The explosion of a bomb at the Porte yesterday produced great consternation for the time. After the Perse Armenians ran into the vicinity of the bridge of Hidjaz, and the appearance of placards at different State departments threatening violence if the present system of Government were continued, there was a general feeling of apprehension that another would follow. It has been shown that the police evidently had no inkling of the imminence of the danger. Immediately after the news of the outrage had gone abroad, gangs of Moslems of the class who on former occasions had been known to have roamed the city armed with formidable bludgeons appeared in the streets ready for mischief, but the police ordered them home, and even arrested some who had cudgels in their hands. There is a sense of dread now to the mind that before long other outrages similar to those of yesterday, which are attributed to the Armenian Huntchakist Committee, will be perpetrated. Two anniversaries are approaching that of the attack on the Ottomans, which took place on August 26th of last year, and the birthday of the Sultan, on the 31st inst.

Her Majesty's ship Melita has left her anchorage off Beylerbeyi, and has taken up her moorings in the harbour. The battleship gunboat Bulwer-Lytton has also come into the harbour from Haydarpasa.

ANOTHER BOMB EXPLOSION.
[REUTERS' TELEGRAM.]

CONSTANTINOPLE, Friday.—An explosion, believed to have been produced by means of a bomb, occurred yesterday on the Hill behind Beylerbeyi, but no one was injured. Several Armenians were subsequently arrested, and some documents were seized, but there was no disturbance of public order. It is suggested that the explosion was of an experimental character.

[CENTRAL NEWS TELEGRAM.]

Vienna
http://Armenians-1915.blogspot.com

telegrams
outrages

ارامنه و ترور

1910/ ۶۴۹

جنایت و جنشات ارامنه روزنامه اورپر کربل ۱۸۹۷/۸/۱۰

THE REPORTED ARMENIAN AGGRESSION.

TERRIBLE BARBARITIES.

Constantinople, Sunday.

The following telegram was received to-day by the Porte from Veli :—On August 6th several thousand Armenian agitators crossed the frontier from Persia and attacked the Miziki tribe, killing about two hundred persons, among whom were women and children. They further put the wife of the chief of the tribe to the most cruel death, and cut off the noses of several others of their victims. It is officially declared that the necessary precautions have been taken by the Imperial authorities not only to capture these marauders but also to provide against eventualities in the vilayet of Van. The Ottoman Government has also requested the Persian Government to arrest these criminal bands, who on being pursued by Turkish troops may attempt to recross the frontier. The Persian Government is also urged to take proper measures for preventing in future these incursions of Armenian revolutionaries into Turkish territory.—Reuter,

<http://Armenians-1915.blogspot.com>

۶۴۷ / ۱۹۱۵

حمله ارامنه به روستاهای آذری نشین در تفلیس و قتل ۴۰۰ مسلمان

New York Times November 15 1905

MASSACRE 400 TARTARS.

Armenians Destroy a Village—Mujiks Continue Pillaging.

TIFLIS, Nov. 14.—It is reported from Erivan that 500 Armenians—from a number of villages attacked the Tartar village of Gora, killed 400 of the villagers, and plundered and burned all the property.

ST. PETERSBURG, Nov. 14.—There has been little improvement in the agrarian situation in the central provinces. The peasants, in many cases, are fighting among themselves, and organized bands are attacking villages of considerable size for the purpose of plundering them.

A mob of peasants to-day attacked and pillaged the village of Samsari, a few miles from Samara. The better classes of the population fled to Samara.

While peasants were engaged in burning the farm buildings of a Cossack land owner near the village of Lednitsa, Cherkasskaya, they were attacked by mounted infantry, who fired on them, killing and wounding many. There have been a number of minor combats, attended by fatalities, between marauders who came from a distance and peasants in the Cossack neighborhood.

The university of Riazan will remain closed until Jan. 28 and perhaps longer. At a conference of the rectors and professors of the various colleges and members of the cabinet held to-day, it was decided that it was useless to attempt to resume studies during the present agitation.

Please visit [nytimes.com](http://www.nytimes.com) for more clips

حمله ارامنه به روستاهای آذری نشین در تفلیس و قتل ۴۰۰ مسلمان.

نیویورک تایمز، ۱۵ نوامبر ۱۹۰۵

1910/ 98A



JAMES M. CHANKALIAN

JAMES CHANKALIAN, WON HONORS IN WAR

Special to THE NEW YORK TIMES.
HACKENSACK, N. J., May 12.—James M. Chankalian, thrice decorated by foreign countries and a veteran of two wars, died here Saturday night in his home, 48 Poplar Avenue, at the age of 68.

Born in Diarbekir, Armenia, he was brought to this country at the age of 8. He served in the Seventh Army Corps in the Spanish-American War and, when the first World War began in 1914, he organized 300 Armenian volunteers, who left for the Russian front to fight against Turkey. He won the Silver Cross of the Russian Government.

In 1917, at the outbreak of the Russian Revolution, he joined the Armenian Legion, which was fighting for the French Government, became a captain and won the Medaille Militaire. Later he received the Medaille de la Victoire for bravery at the siege of Adana.

At his death he was manager of the Powers Photo Engraving Company of New York. He was past president of the Paterson Post, Veterans of Foreign Wars, former president of the central committee of the Armenian General Benevolent Union and founder of the Home for Armenian Aged.

Mr. Chankalian leaves a widow, Mrs. Elizabeth Chankalian, and a son, Armand. Another son, Edward, died a week ago.

<http://armenians-1915.blogspot.com>

The New York Times
Copyright © The New York Times
Originally published May 13, 1947

چانا گلیان و موقیت در جنگ

حصه از امنه به رسانهای ترکیه نیوپرت بلی شیر ۲۵ اکتبر ۱۸۹۵

The News (Newport Daily News), October 25 1895

Armenians Attack Turkish Villages.

ALEXANDRIYA, Oct. 25.—According to advices received here, the Armenians of the district of Marash have attacked the inhabitants of four Turkish villages.

Please Visit Armenians-1915.blogspot.com for more clips

قتل ترکان و کردان توسط ارمنه

روابط آمریکاییها و ارامنه ۱۹۱۴-۱۹۱۵ روزنامه رنو ایندک کرده

AMERICA AND THE ARMENIANS

Having repudiated upon a committee of well-meaning but admittedly prejudiced American missionaries, the same agencies that have been engaged in reporting Armenian outrages which never had been committed are now trying to mislead Christian charity in America and Switzerland into furnishing funds for the relief of the supposed victims of the unspeakable Turk.

It would not matter, so far as the country at large is concerned, but unfortunately there is danger that a self-sufficient person like President Wilson will accept these stories of atrocities as truth, with no further evidence than the statements of Armenians who are directly interested in raising money for the support of themselves. Professional beggars who have fled their own countries for refuge are now trying to induce friendly Americans to support them, not caring whether the United States would or should not be involved with Turkey and through Turkey with Germany. Ambassador Morganthau appears to have fallen a ready victim to the same smooth rascals that, by unverifiable tales of outrages, have procured contributions from their Armenian countrymen abroad and in this country and have lived in luxury on the proceeds for the last 30 years.

The ambassador seriously notified the state department that the Turks had slaughtered "the majority of the Armenians of Asia Minor." This "majority" now turns out to be 32,000 known to be hostile to Turkey and, therefore, dispensed of their homes in Erzrum and Zeitun and interned in a district where they could be watched by Turkish troops—not killed, nor even dying. The English have done no more with German residents and even with English subjects of German birth and the Germans have done the same with English residents of the German states.

If this country, therefore, does not want to appear foolish before the whole world it will refuse to be duped by impossible tales and will let the Armenians severely alone.

Please Visit

Armenians-1915.blogspot.com for More Clips

روابط آمریکاییها و ارامنه

۱۹۱۵ / ۱۹۵۱



این تابلو در سال ۱۸۷۲ توسط نقاش روس واسیلی ورشچاقین کشیده شده است. این نقاش متولد سال ۱۸۴۲ و متوفی سال ۱۹۰۴ بوده است. او چگونه تصویر قتل عام ارامنه را در سال ۱۹۱۵ ترسیم کرده است؟

١٩١٥/ ٦٥٢



روسها و حکمرانان ارومی - کتابخانه شخصی حسن کامکار - اورمیه

۶۰۳ / ۱۹۱۵

بعضی از مان بارگردان شد روزنامہ نو اکسپریس، ۲۴/۰۲/۱۹۱۶

RUSSIANS WIN VAN DISTRICT

Drive South Menaces Turks' Mesopotamian Army.

SLAVS ARE NEAR TREBIZOND

Turkish Losses in Past Two Weeks'
Fighting Said to be Nearly 100,000.
Bitlis Reported Evacuated.

The Russians have occupied the entire Lake Van district, the Turks retreating southward and even evacuating Bitlis, according to a Petrograd despatch received in Rome and given out by the wireless press.

On the other wing, according to the despatch, the Russian advance guards have arrived within a short distance of Trebizond, on the Black sea coast.

Earlier despatches show that the Russians are pressing their advance on both flanks. Driving the Turkish rear guards before them with heavy losses, one of their armies is advancing rapidly toward Diarbekr, on the Tigris river.

Diarbekr is only fifty miles from the Constantinople-Bagdad railway, the only line of communication for the Turkish army in Mesopotamia.

Turkish losses in the past two weeks' fighting with the Russians are said to be nearly 100,000 men in killed, wounded and prisoners. The Kaiser is reported to have sent an im-

said to be nearly 100,000 men in killed, wounded and prisoners. The Kaiser is reported to have sent an imperative message to Field Marshal von Dor Goltz, the chief military adviser of the Turkish army, that the advance of the Russians must be stopped at any cost.

It is reported on excellent authority that a big German force is being massed east of Constantinople for the protection of the Turkish capital. The menace of the Russian invasion of Turkey is more dangerous than at any other time during the course of the war. Approximately 250,000 Russians have poured through the passes of the Caucasian mountains supported by enormous quantities of artillery.

Along the Black sea littoral Russian warships are bombarding Turkish towns.

Information received in Rome that the Turkish rout in the Caucasus surpasses all imagination. No unit remains intact and the debris of the army in flight is being massacred by the insurgent population.

All able-bodied Armenians who escaped from Turkish conscription have enlisted in the Russian army. Grand Duke Nicholas, it is reported, has now 50,000 Armenian volunteers under his command.

<http://Armenians-1915.blogspot.com>

۱۹۱۰/ ۶۵۴



داشناکها در قره باغ کوهستانی



داشناکهای مسلح در یوزقات ترکیه

۹۰۰ / ۱۹۱۵



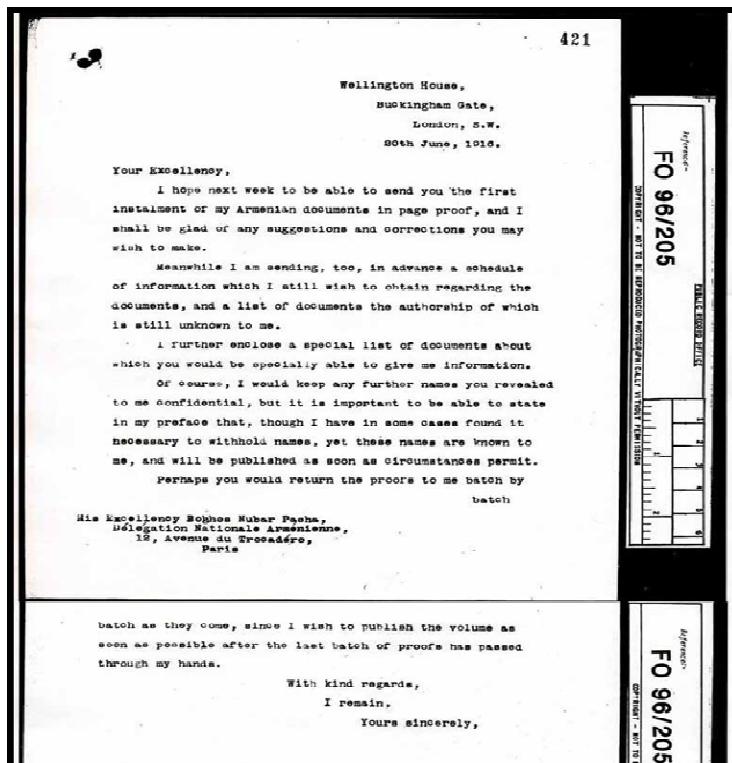
نگرانی واشنگتن از وضعیت ارمنی

1910/ 909



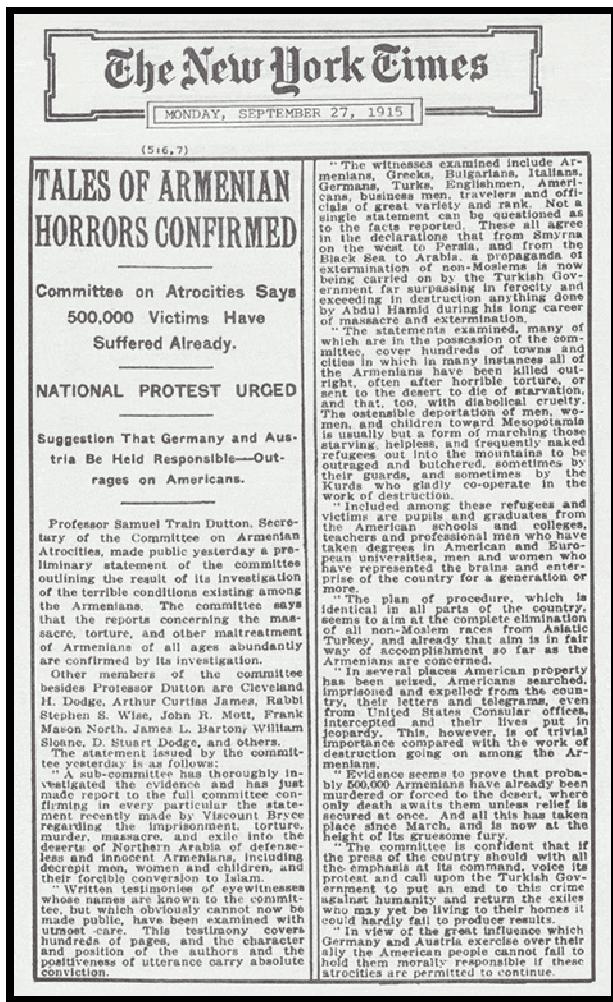
ایندیگنندت و بازی ارامنه

۶۰۷ / ۱۹۱۰



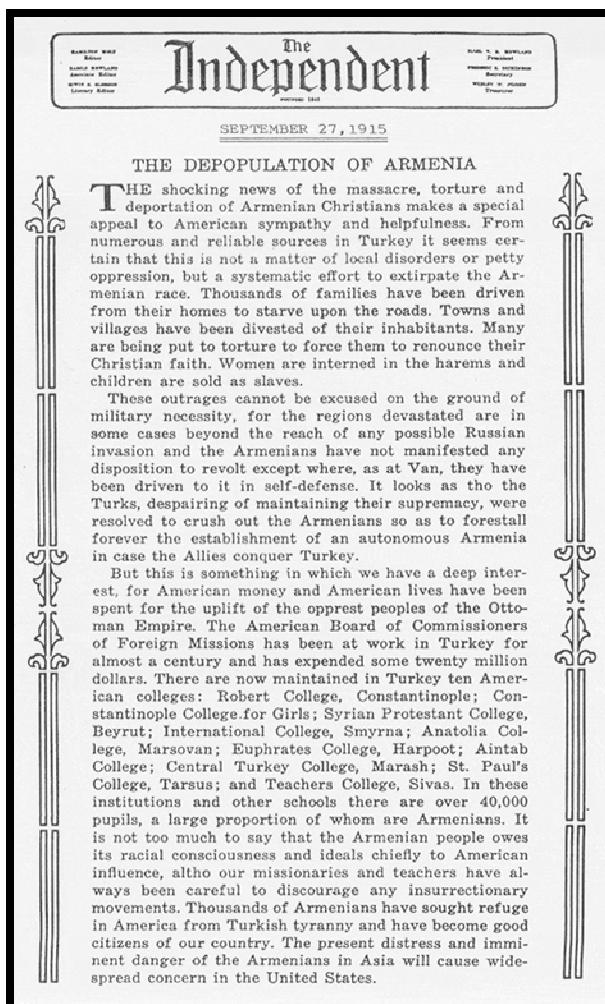
نامه‌ای دیگر از بوغوس نوبار ارمنی

1910/ 80A



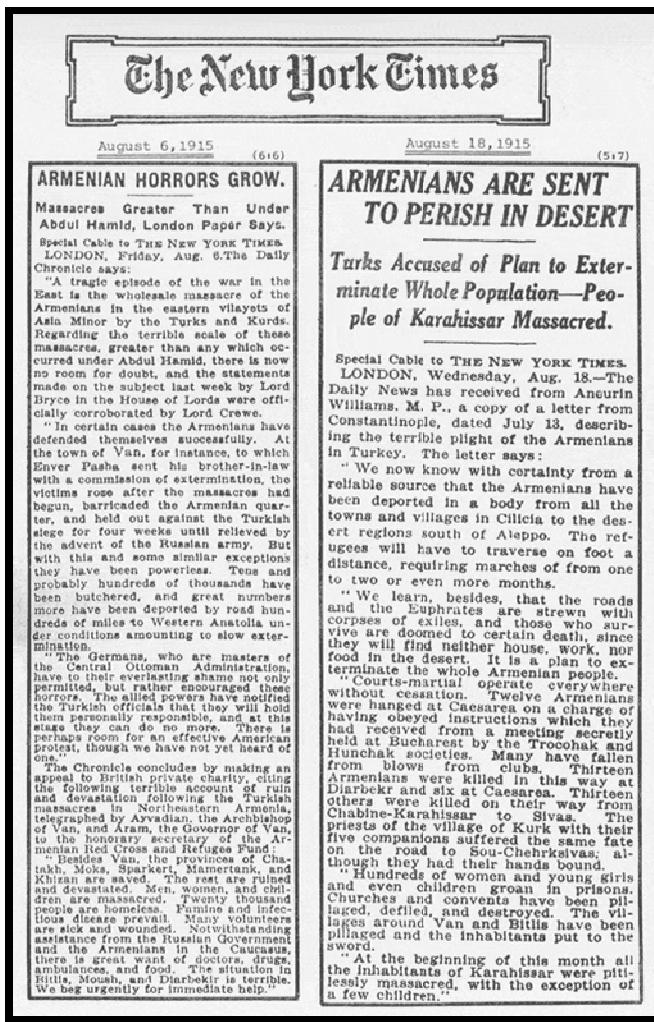
جنروز نگذشته کشته شدند؟ آیا باور کردندست

۶۰۹ / ۱۹۱۵



ایندپندنت - نگرانی از وضع جمعیتی ارمنی؟

1910/ ۹۹.



نگرانی اروپاییان از تهجیر ارمنه (مگر ارمنه را به بیابان میفرستند؟)

891 / 1910

ARMENIANS COMPLAIN OF FRENCH

New York, Nov. 5, 1920.

To the Editor of The New York Times:
In an editorial article entitled "Coots in Paradise," you state that Armenians continue to torment the French when French troops are at hand as a protest against the Turks. When the Armenians have to shift for themselves, as they do now, however, there is no particular love for France among them."

The lack of love on the part of the Armenians toward France is not due to the fact that France leaves the Armenians to shift for themselves, but to the fact that she does not. Since the withdrawal of the British troops from Cilicia, the French military has resorted to every means in order to render safe the safety of the Armenians against the Turks invader.

Just the other day the dispatches from Europe announced that the Armenian city of Hadrut, which had been held by the Turks, had been captured by the French. The town, which had been captured by the Turks since March, was captured by the Turks because the French did not permit an Armenian rescuing party of soldiers to raise the flag. The French, however, were driven by the American Committee for Armenian Independence from the Most Rev. Monseigneur Seropjian at Smyrna, ready in part.

"A few days before had the Turks signed the treaty of peace at Smyrna; then the French military began to persecute the Armenians in Cilicia, and to hamper the activities of the Armenian National Union. They forbade the Armenians to conduct the national rights of the Armenians. The French, in order to increase the majority of the Turkish population, and to encourage the Armenian leaders, refused to allow the 100,000 Armenian population of Cilicia, and to disarm the Armenian soldiers.

"The French officers on the Board of Emigration first notified 14,000 Armenians in the refugee camps, who were given the chance to be deported either to Aleppo, or to China, or to Beirut, Smyrna, Constantinople or Erivan. When the Armenian refugees refused to comply with this demand, the French officers resorted to the use of force upon them. Then the Armenian National Union intervened and the French postponed the execution of their orders.

"On Sept. 22, General Martin, the military commander of the Armenian members of the Armenian National Union for a consultation. When the members reached his office General Martin told them that they would be arrested, as they had opposed the execution of the French orders for the pacification of the country. Immediately Pashayev, the Armenian commander of them and rushed them in military automobiles to Karatachi and Mervice to Alashkert. Soon after Captain Aleksandrovitch, commanding the Armenian forces in Cilicia, was summoned and informed that, on the order of General Gouraud, he was to be deported from Cilicia. He was forthwith placed under arrest and taken to Karabash.

"After this glorious French victory over the Armenians, the French, with two regiments and half a dozen machine guns and two armored automobiles, surrounded the village of Aksarje, where the Armenian soldiers were stationed. They were surrounded and captured. The Armenian soldiers fled, and retreated towards the hills of Mount Arpa Kemat. The French commander informed the Armenian soldiers that they would be compelled to leave the country if they did not. The Armenian soldiers, however, refused to leave, for fear they might furnish the French with the excuse of an Armenian insubordination. These Armenian soldiers

who were disarmed and deported were the same that had helped the chvalares, the Armenians, to repel the Turks and capture Cilicia."

"The French policy has simply been an effort to denounce Cilicia of its Armenian element, which is a great obstacle to the execution of the intentions of the Sykes-Picot pact, concluded secretly, in May, 1916, and including Cilicia, Syria, Mesopotamia and Armenia. The Armenians are now dubbed with the fictitious name of Kurdistan-to France.

"The Armenian relief workers reported last week that the French forces in Cilicia were endeavoring rather to eliminate the Armenian element than to defend them. When representatives Armenians presented to General Gouraud their demands concerning the Turks, who were being encouraged by the French attitude, and demanded that the Armenians be protected or permitted to defend themselves, they replied, "We are not here to defend the Armenians, but to help them to emigrate to the provinces of Russia or Armenia. It was the desire of the Armenian element that M. Picot went to Silvas and presented Mustang Keusas, the French agent of the so-called Nationalist movement, and that the Kurdish existing bands were accorded, and laid down, the following eulogy by M. Arshag Brind in the French Chamber of Deputies:

"The Allies have told the Turks, 'Yes, you shall live,' and then, 'no, you shall not live.' We have thusly brought up the present situation in Asia Minor. Where we are confronted by so-called brigand bands. Such bands, if they were acting in similar circumstances, would be haled by Frenchmen as patriots."

In 1918, when the French forces were

being deployed, the French Government,

through its agents in Paris,

made arrangements with the leaders of

the Armenian political parties for ruling

the Armenian volunteers, and promised

full political justice to Armenia. More than 100,000 Armenians joined the ranks of France against the Germans and the Turks, distinguishing themselves with heroism. If great nations at times cannot stand for themselves, it is natural that small nations should expect some aid from those who during the war pained them as their "little ally."

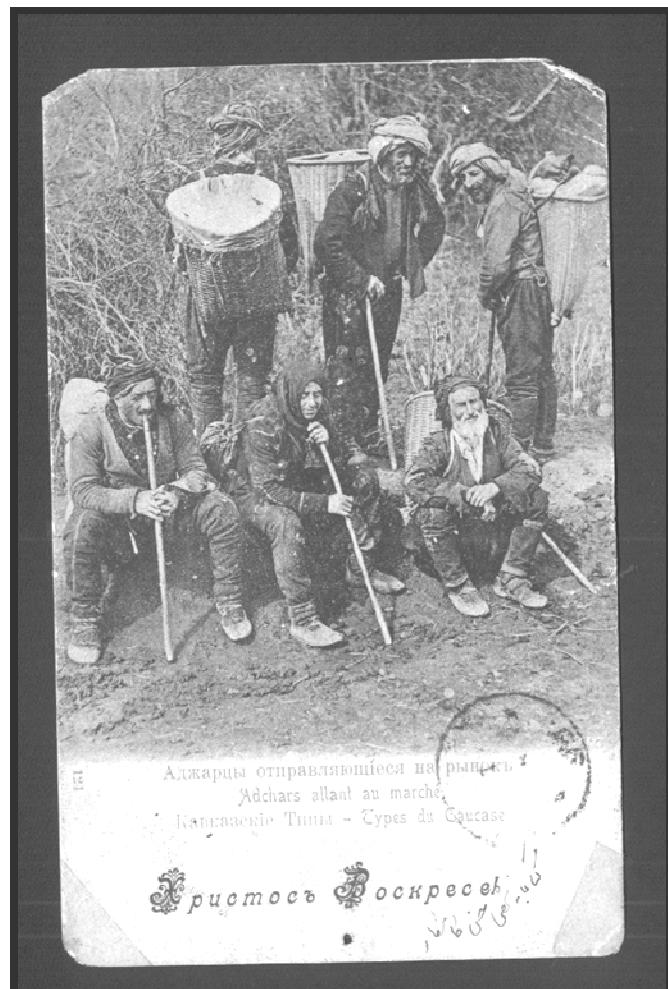
ARSHAG MAHIDESIAN.

The New York Times
Copyright © The New York Times
Originally published November 14, 1920

ارامنه و فرانسویها

<http://armenians-1915.blogspot.com>

1910/ ٦٦٢



مهاجرین ارمنی-کتابخانه شخصی حسن کامکار

٦٦٣ / ١٩١٥

**ARMENIANS ACCUSED
OF MASSACRE.**

TARTAR COMPLAINTS.

In Armenian circles it is feared that the Government of Azerbaijan is preparing to occupy the disputed district of Zangezur with a military force. Nuri Pasha (brother of Enver Pasha), accompanied by Turkish officers, and General Nevrusoff, with several thousand soldiers, is said to have arrived in the disputed zone.

The Zangezur district is in the south-west corner of the former Russian province of Elizavetpol, and, together with the adjoining district of the Karabagh, forms a debatable land between the Tartar Republic of Azerbaijan and the Armenian Republic of Erivan. According to evidence offered by the Tartar authorities to Mr. Wardrop, the British High Commissioner at Tiflis, and to the American representatives at the Peace Conference, the Armenians appear to have been adopting Turkish methods towards their Muslim neighbours in this territory.

The Tartar Prime Minister in December last publicly stated that after the troops of Azerbaijan had evacuated the disputed territories, under the Agreement signed under Allied auspices in Tiflis on November 23, 1918, Armenian regular troops with detachments from the districts had proceeded to carry out a wholesale massacre of the Moslem inhabitants.

The Tartar Governor of Nakchivan, on the Persian frontier, at the same time, made a detailed account of the events which took place in the Zangezur district, which covers the country, now under his control, in a despatch communicated to the American authorities he states that on November 22 Armenian troops were raiding Tartar cattle and that refugees from the violence fled to the nearest Armenian commandant seeking refuge. The plotters were all arrested and the Armenians sent westward. The Tartars were told they would be spared if all Moslems were to take the oath of allegiance to the Republic of Armenia. The villages and towns refused to do this, and next day a representative of the Armenian Foreign Ministry troops arrived at OZCH, a small town, for the ostensible purpose of administering the oath of allegiance. The Tartars received the delegation with a respectful welcome and was entertained at a banquet. After this, at the direction of the Armenian representative, the male population was convoked in the square in front of the mosque and compelled to swear the oath. As soon as the men had assembled the Armenian soldiers opened fire and shot them down. The survivors were forced to leave their houses, after which the Armenians proceeded to do this with the women in the usual way on such occasions. Survivors assert that certain women went mad and that many had fainted into fits which they had thrown themselves into. A survivor was ordered to go to the neighbouring villages to warn the inhabitants of what would happen if they refused to swear allegiance to Armenia.

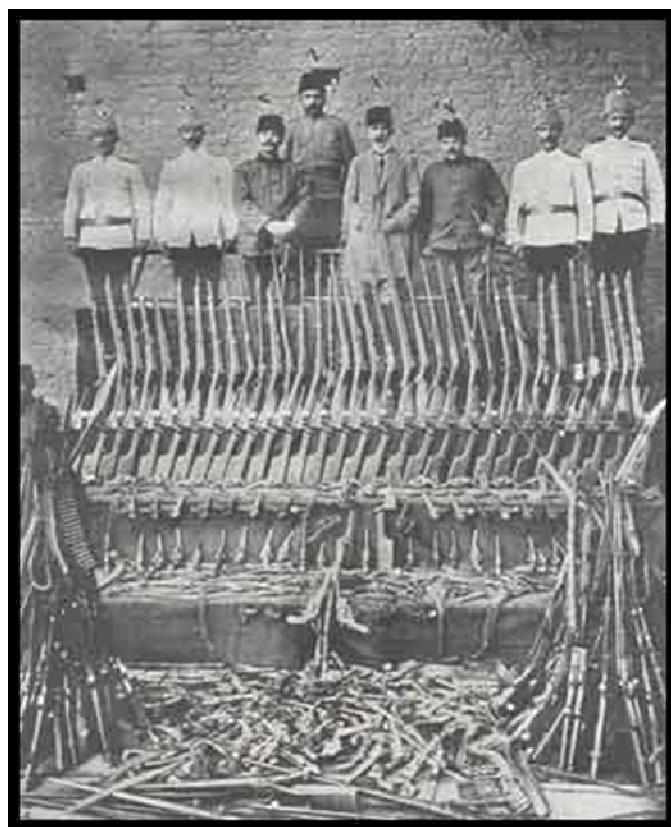
Other Armenian detachments are reported to have behaved in a similar fashion in the villages of Shabadyan and Kharaberd. According to figures given among the Tartars are lacking, but the report puts the total at over 4,600 in these three villages alone. The Armenians are reported to have committed their work during the night, so that all except the other villages in the Zangezur district named in the complaint forwarded to the American authorities.

In view of the representations made at the Peace Conference on the subject of Armenian ill-treatment of Moslems within the accepted frontiers of the Republic of Erivan, according to the statement made by the Council of Ministers, it is asserted of having burned or otherwise destroyed 32 Moslem villages in the Province of Erivan, 75 in the Province of Erevan, 10 in the Province of Van, and seven in that of Novchayand. Some 160,000 Moslems are reported to have been rendered homeless in this way. Others have been exiled from their houses in the Province of Erivan, and from the Provinces of Turkey, and the Governments of Azerbaijan. In a report issued on December 21, 1918, by the Minister of Refugees it is stated that some 80,000 Tartar refugees were still remaining and in need of succour. The Tartars assert that the Armenians were then continuing their efforts to induce the Moslem population to emigrate to the Province of Alexandropol, where the Moslems are few in number.

<http://Armenians-1915.blogspot.com>

کشتار اذریهایا توسط روسها و ارامنه

۱۹۱۰/ ۶۶۴



سلاحهای مکشوفه از ارامنه در آماسیا

890 / 1910

GEN. SEBOOH DEAD; ARMENIAN PATRIOT

Arshak Nersesian, Who Fought
Against the Turks in 1920,
Stricken Here at 66

General (Sebooh) Arshak Nersesian, military hero of Armenia, whose army resisted the Turkish invasion in 1920, died on Wednesday in his home at 500 West 175th Street after an illness of several weeks. He was 66 years old.

General Nersesian, born and educated in Babert, Armenia, had a long revolutionary career. In his youth he was sent to Constantinople, and thence to the Crimea and Russia. In 1890 he joined the ranks of the then newly organized Armenian Revolutionary Federation and soon became a leader of this party.

Winning distinction in action in Armenia, the Caucasus, Persia and Turkey, he rose from a guerrilla fighter to commander of one of the seven divisions of Armenian Volunteers, who fought on the side of the Allies during the World War. In 1919 he became a commandant of the small army of the new republican government of Armenia.

After the Turkish-Armenian war in the Autumn of 1920, when the Russians overran the country, General Nersesian was forced to move to Persia. In 1921 he found refuge in the United States.

He leaves a widow, a daughter, Anahid, and four sons, Yervant, Kevork, Moorad and Serop.

A funeral service will be held today at 10 A. M. in the Armenian Cathedral, 221 East Twenty-seventh Street. Archbishop Tyrair will officiate.

http://armenians-1915.blogspot.com

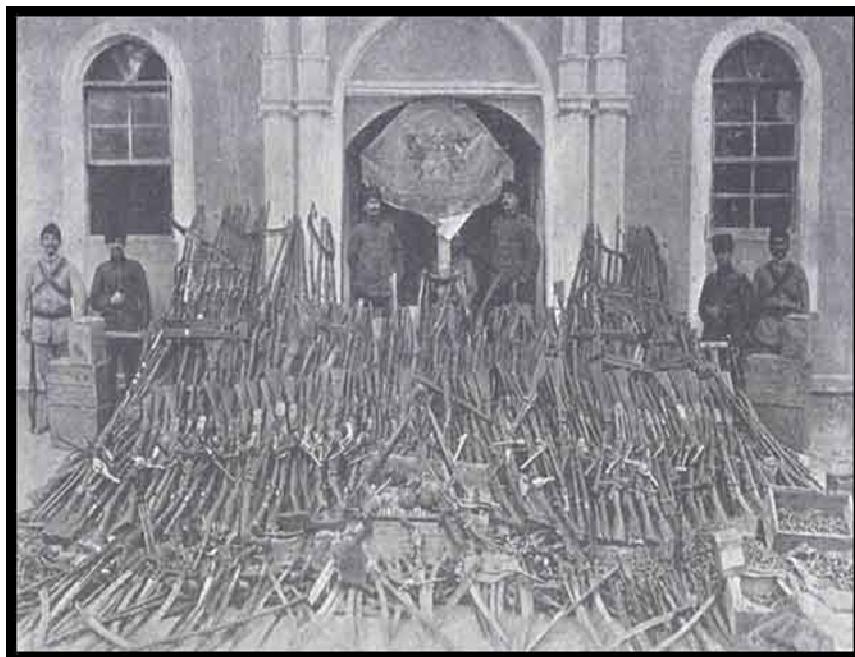
The New York Times

Copyright © The New York Times

Originally published August 4, 1940

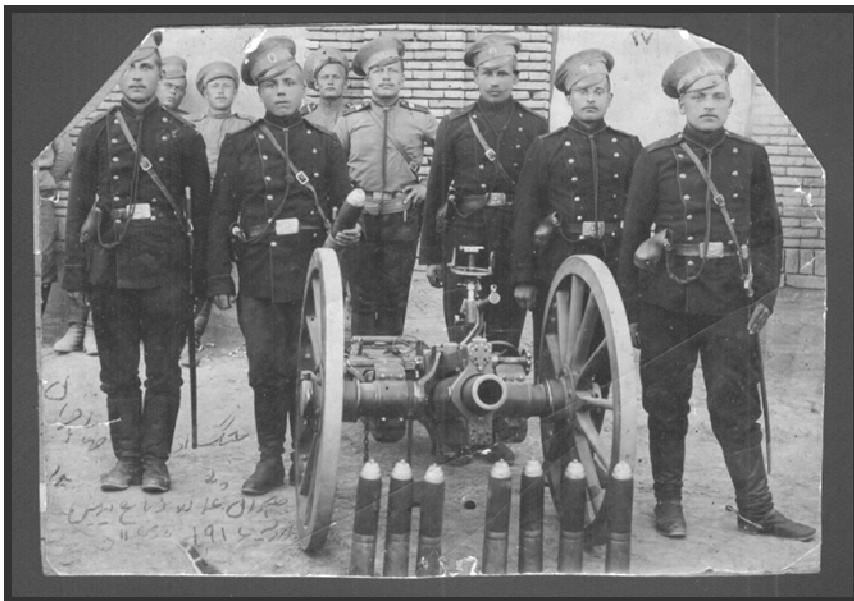
مرگ سبوح ژنرال ارمنی

۱۹۱۰/ ۶۶۶

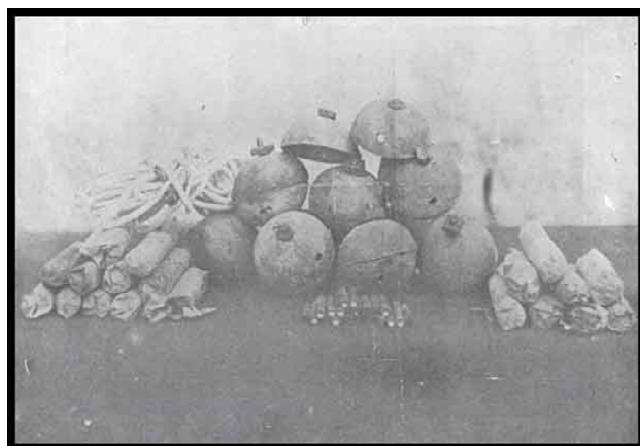


سلاحهای مکشوفه از ارمنه

۶۶۷ / ۱۹۱۵



سربان عثمانی در ارومیه جهت بیرون راندن ارمنه مهاجم- آرشیو حسن کامکار



مهمات مکشوفه از ارمنه در حلب

1910/ ۹۹۸

کشدار تر کان تو سط ارامنه - مانیتوبا ۱۹۱۶/۲/۲۲

THE ARMENIANS KILL TURKS.
Manitoba Free Press 1916-02-22
Mohammedans Repulsed in Effort to Relieve Belaguered Town.

Elizabetipol, Trans-Caucasia, Jan 22.—A courier arrived hero from Agdam with dispatches describing the repeated attempts made by the authorities to get a convoy through to the starving and beleaguered Mohammedans of Sus fa, Trans-Caucasia. The convoy set out three times with a strong escort of troops, Mohammedan volunteers, and auxiliaries, but was intercepted by the Armenians holding the mountain passes. The whole district around Agdam is harried by Armenians and others, who are perpetrating horrible atrocities, not giving any quarter to the wounded, or to women or children. The Mohammedans are greatly enraged at the attack made on the celebrated shrine of Kurapitim. After a savage conflict the Armenian attackers broke and fled, leaving fifty dead or wounded.

TurkishArmenians
<http://armenians-1915.blogspot.com>

کشدار تر کان تو سط ارامنه - مانیتوبا، ۱۹۱۶/۲/۲۲

899 / 1910

**INMATES
BURNED**

The Muscatine Journal December 19 1905

**ARMED ARMENIANS KILL MANY
MUSSULMEN AT TIFLIS.**

HOUSES WERE DESTROYED

Firemen Were Prevented From Putting
Out the Fire and Many of the In-
mates Perished—Great Disorders—
General Massacre Is Feared.

Constantinople, Dec. 19.—A Tiflis,
Caucasia, dispatch dated the 17th, says
that 300 houses in the Mussulmen
quarters were set afire by armed Ar-
menians who prevented the inmates
from leaving and fired on the firemen
who attempted to extinguish the
flames. The total number of Mussul-
men killed is not yet ascertained but
57 Turkish subjects are known to
have perished. The fighting continued
when the telegrams were forwarded
and the Turkish consulate is over-
crowded with refugees. A telegram
from Batoum, Caucasia, reported con-
tinuance of the disorders there. Great
fear of a massacre prevailed in the
Mussulmen community.

TurkishArmenians
<http://armenians-1915.blogspot.com>

کشتار مسلمانان توسط داشنایها

کمپانی حمایتی ارامنه برای روسها علیه عثمانی. وین نیوز. ۱۹۱۴/ ۱۱/ ۷.

Campaign Against Turkey.

The Armenians are aiding the Russians in the campaign against Turkey. The Turkish town of Van, 140 miles southeast of Erzerum, Turkish Armenia, is being besieged by the Armenians. Another Armenian detachment is operating in the rear of the Turkish army. If the Armenians succeed in capturing this important place that will place a large arsenal in their hands. The campaign against Turkey will be divided into two plans. One will be first to attack from the Black sea, the second to cross the mountains into Asiatic Turkey. This plan is already under way. Columns of the Caucasian army are skirting the slopes of Mount Ararat and Cossacks have slipped through the passes and are pushing back the Turks.

In Russian Poland.

A correspondent who was at Kielce, Russian Poland, describes the fighting in that region as follows:

"This town was occupied by the Russian forces about noon today (Nov. 3) after a brisk night attack. For once we were well forward and we entered

(Continued on Page Eighteen.)

<http://Armenians-1915.blogspot.com>

کمپانی حمایتی ارامنه برای روسها علیه عثمانی.

وین نیوز ۱۹۱۴/ ۱۱/ ۷

٩٧١ / ١٩١٥

THE ARMENIAN RED CROSS.
TO THE EDITOR OF THE TIMES.

Sir.—We are asking the public to support the above work, which is in need of immediate assistance. There are now in the field more than 8,000 Armenian volunteers fighting for the Russians in Turkey; 5,000 more are in the United States ready to sail. They have been equipped and are maintained by Armenians all over the world at a cost of £6,000 per day. By the spring it is expected that there will be between 20,000 and 25,000 altogether in the field. At present they have no doctor, and there are only five untrained Armenian ladies assisting as nurses. Fifteen medical students from Kieff are now on their way to the front to assist, but there are no Red Cross appliances of any sort, and these are urgently needed. There has been heavy fighting around Beshkale, which the volunteers have captured, supported by columns of Russian Regulars mainly composed of Armenians. The snow is 3 ft. deep, and there have been many very serious cases of frostbite. There are now 12,000 Armenian refugees at Sarikamysch alone to be provided for. These are being cared for as far as possible for the moment by the Russian Armenian inhabitants, who are themselves very poor owing to floods having spoilt their last crops. Hundreds of old men, women, and children have tramped through the snow without shoes or stockings, these articles having been seized by Turkish soldiers, who had been billeted in their houses. In many instances these wretched people were driven out just as they were by the Turkish soldiers as they entered the villages. The Catholics (head of the Armenian Church) and his clergy, with local committees, are rendering all the assistance possible, but they have no funds left, all the money subscribed by Armenians having to go to the upkeep of the volunteers.

The Armenian Society, composed of British and American people, is administering the Red Cross and Refugee Fund free of all cost, while the British Consul-General at Moscow is cooperating. The Russian authorities are separating the fugitives as much as possible, as it is feared there may be an outbreak of disease, owing to their finished and impoverished condition. It is to the generous heart of the great British public that we make this appeal. Donations of money may be sent to the hon. treasurer, Mr. H. A. Godson, Bohn, at 17, Holland Villas-road, Kensington, or to the hon. secretary, Miss E. J. Robinson, at 35a, Elsham-road, Kensington. Gifts of warm woollen clothing, including mufflers, gloves, cardigans, stockings, socks, and bandages for the volunteers, and warm garments of any kind and boots in good condition for the refugees will be gratefully received and acknowledged by the hon. secretary.

ISABEL SOMERSET,
LUCY C. F. CAVENDISH
(President, "Friends of Armenia").
ERYCE.
<http://Armenians-1915.blogspot.com>

صلیب سرخ و ارامنه

1910/ 877

TITLED ARMENIAN WILL REACH CITY ON GREAT MISSION

General Azgapetian and Wife
to be Guests of Cedar Rapids
Wednesday

A titled Armenian and his wife, both of whom served with distinction during the world war and saw much of the tragedy of the past seven years, will arrive at Cedar Rapids Wednesday to plead the cause of the Near East relief during the present campaign.

He is General Mesrop Azgapetian, soldier, diplomat, linguist, wearer of six decorations and veteran of service in Persia, Trans-caucasia, Russia and Turkey during a long period of years.

Educated by English tutors and governesses in his father's home in Charenton-le-Pont, and at Rebec college, an American institution on the Bosphorus, the general also took post-graduate courses at the University of Geneva, Switzerland, and at Columbia university, New York city. He is fluent speaker of French.

During his residence in New York city, the general's activity for the Armenian cause made it impossible for him to return to Armenia. Later he went to Persia and served as adjutant to the shah and was afterwards made first secretary of the Persian legation in Washington. He resigned some years before the war and went to New York to make his home.

When the war broke out, the general and his wife joined several hundred Armenian volunteers in Sept. 1914 Petrograd and offered their services to the czar. The general went into the army and Lady Azgapetian served with him as a nurse attached to one of the field hospital units of the army of the Caucasus under Grand Duke Nicholas.

No difficulty was it to get nurses in Russia where Lady Azgapetian was selected to be able to work in the hospitals even to the night her little daughter was born. When the child was 3 months old the Russian revolution broke out, soon the czar was dethroned, conditions became unbearable, and then followed ten months of wandering through Russia, ten months of danger and starvation that seemed like a horrid nightmare compared with the peace, security and plenty in America.

"Not half—not a tenth—has been told of the danger and hardships of life in the Near East," Lady Azgapetian recently declared in one of her speeches.

"If women of America could see conditions as they are in that unfortunate section of the world, they could

<http://Armenians-1915.blogspot.com/p/complicity.html>

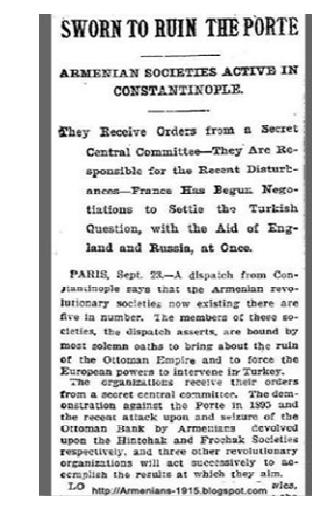
دیدار ژنرال ارمنی با تزار

۶۷۳ / ۱۹۱۰



كشتار آذريها توسط ارامنه. لاكراس ترييون، ۱۹۰۶/۹/۱۹

صالیت ارامنه علیه ئەملىي شۇپورك، ئايىز 1896



فعاليت ارامنه علیه عثمانى. نيوپورك تايىز، 1896.

1910/ ۶۷۴



ارامنه و هیتلر



سندي از اسناد عثماني

۱۹۱۰/ ۶۷۶



ژنرال احسان نوری پاشا که بعدها به ایران فرار کرد او در جنگهای قفقاز نقش اساسی
داشت

50 Ermeni belgesi sahte

"Türk Ermeni ilişkilerinde Tarihi Gerçekler" sempozyumunda bir Ermeni gerçekçi daha ortaya çıktı. Prof. Dr. Ataöv, "Birçok dış yayında Osmanlı İleri gelenlerine atfedilen belgelerin sahte olduğunu belirledik" dedi

Eser CENGİZ / İSTANBUL

TÜRK BİRLİĞİ İLKOLU'NDA TARTIŞMA GEZGİNİ SEMPOZYUMUNDA KONUŞAN PROF. DR. THAKURKA ATATÜRK'ÜN ÖĞRENCİLERİNDEKİ ETİĞİ 30 BELGİNE ÇALIŞMASI
KÜLTÜR VE İSTİHBERİTÇİLER İLE İŞbirliği İle
SEMPOZYUM
KARABÜK İL MÜZESİ
15-16-17 MAYIS 2014

Platform Başkanı Prof. Dr. Arslan Elbaş, aplika-
siyonu teşvik etmektedir. Bu sözlerdeki parlamento
tarası, doğa bilimleri, eğitimci ve akademik kabul edilmesi
genel bir hedeftedir. Buna göre, 1951 yılında
düğün ve kelenin kabul edilmesi, en yoğun çağda
geçenlerinden sayılır. İTÜ Rektörü Prof. Dr.
Fazıl Karadaglı ise, bu tarihi wefak konusunda
geçmiş olan parlamentoların nüfuzlu kararname-
lerini hatırlatmış ve varlığını şahit etti.

ve privasyu koruması, bu tür bir teknoloji kullanılmamalıdır.

Çanakkale'in kurtuluşunun 100. yıldönümü etkinlikleri, 10-12 Mayıs tarihlerinde, Çanakkale'de gerçekleştirilecektir.



**Fransız tarihçiler
Soykırımı Yasası'nın
iptalini istedi**



۱۹۱۵ افشاگریهای پروفسور آتائوف در مورد دروغ بودن کشتار ارامنه در سال

1910/ 87A

ARMENIAN REVOLT LIKELY

Armed Opposition to the Russian Government Threatened.

Confiscation of the Armenian Church Property Has Led to the Most Intense Indignation.

LONDON TIMES—NEW YORK TIMES
Special Correspondent.

LONDON, Dec. 15.—The Moscow correspondent of the Times says that existence of a well-organized Armenian revolutionary plot in the Caucasus has been officially recognized by the Minister of the Interior, M. de Plichv.

There is reason to believe that the Armenian Revolutionary Party is about to turn from propaganda to armed opposition to the Russian administration.

The correspondent says M. de Plichv's confiscation of the Armenian Church property will possibly prove not the least important factor in this development.

Reports from Balak, say The Times's Russian correspondents, are to the effect that the Armenians and Jews are in mourning and refuse to visit the theatres or other places of amusement. This form of demonstration is made as protest against the high-handed methods of the Government.

The announcement that an imperial decree had been issued confiscating the entire property of the ancient Armenian Church in Russia fell like a bombshell, and conservative newspapermen in Europe and America have declared that by this act the Russian Government has converted the whole native Armenian population into rebels and the churches into centres of revolutionary agitations.

The officials charged with the duty of executing the law have been met with most determined opposition. The peasants are offering armed resistance, and in several cases have been successful in preventing the Commissioners from carrying out their orders.

The Armenian Catholicos is holding firmly his position as defender of the rights of the people and refuses to sign any authorization of the transfer.

Popular demonstrations are held under the pretext of demanding justice for the reported massacre of the Armenians who were killed by the Cossacks at Elisabetpol. This was done in the first instance at Tiflis, and recently in Batum, Tiflis, and in other towns and many villages. Enormous contributions in cash and kind are sent to the relief funds, and frequent collections are made followed by the distribution of bread.

The bolters as yet have been massive without avail. Dismally, the police did try to arrest a young speaker, but the people sprang to his rescue, shouting "Down with the police! Let him go!" The Government of Tiflis, a group of twenty to thirty delegates on horseback, rode down to the spot where they constituted a formidable crowd. They were received with a roar of execration by the inhabitants of their respective villages, and it is stated that there were in all about 10,000 spectators at these protest meetings.

A mass meeting was held in the cathedral of the suburb of Tiflis.

A young woman delivered a fiery harangue, and declared that the Armenians should die rather than allow their rights to be trampled under foot. Mass meetings were then convened by the priests, and these ended with the solemn utterance of maledictions against the Russian Government.

<http://armenians-1915.blogspot.com>

The New York Times
Copyright © The New York Times
Originally published December 15, 1900

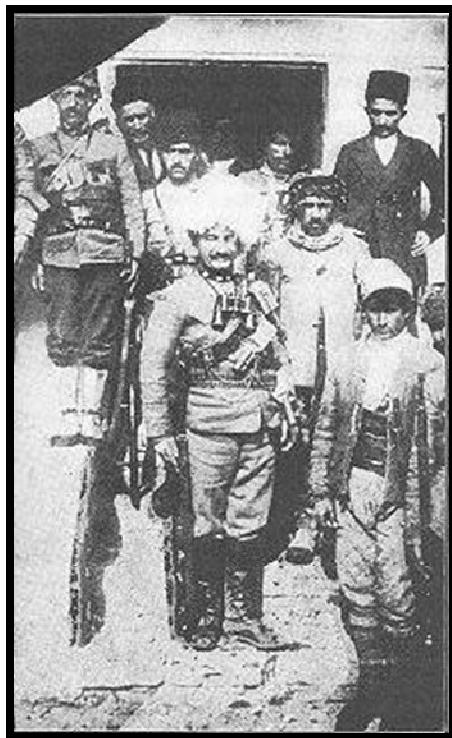
روسها و ارامنه

٦٧٩ / ١٩١٥



ژنرال پتروس

١٩١٥/٦٨٠



آقا پطرس آسوری

911 / 1910

MIRAN SEVASY DEAD; AN ARMENIAN PATRIOT

*Chairman of National Union of
His Countrymen Here Was
Lawyer and Publisher.*

Miran Sevasty, chairman of the Armenian National Union in the United States, who had pleaded the Armenian cause on many occasions, died yesterday of heart disease at his residence, 810 West Fifty-eighth Street, after a brief illness at the age of 72. His widow, Marie Sevasty, whom he married in 1901, is a daughter of Kaloued Vemian of Smyrna.

Since 1921 Mr. Sevasty had practiced law in this city and for twelve years previously in Boston. A native of Smyrna, he received his legal education at the University of Aix, France. For three years he published in London an Armenian monthly, *Haiustan*. Also in this early period of his career he organized mass meetings and delivered lectures as part of his lifelong effort to end the Turkish persecution of his race. In 1922 King George II of Greece made him a Knight of the Golden Cross for his aid to the refugees from the Smyrna catastrophe.

In the World War, as chairman of the Armenian National Union in the United States and as the American representative of the Armenian national delegation in Paris, Mr. Sevasty played an important rôle in raising 10,000 Armenian residents of this country to fight on the Turkish front in the Armenian Legion of the allied army.

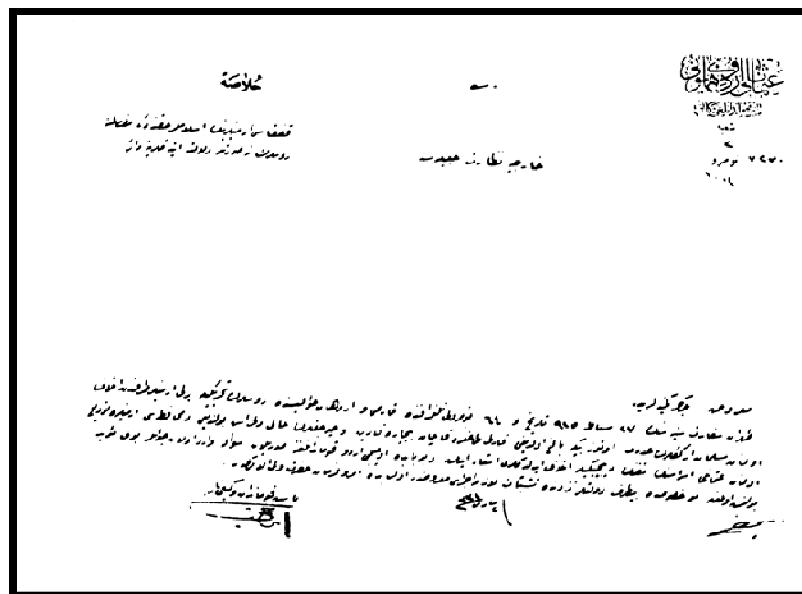
<http://armenians-1915.blogspot.com>

The New York Times

Copyright © The New York Times

Originally published June 22, 1905

مرگ رهبر ارامنه، میران سیواسلى ۱۸۷۸. روزنامه نیویورک تایمز.



نامه وزارت خارجه عثمانی در مورد مظالم ارامنه

ستامنی / 1910

ARMENIANS FIGHTING TURKS.

Besieging Van—Others Operating in Turkish Army's Rear.

LONDON. Saturday, Nov. 7.—A dispatch received by The Daily Telegraph from Tiflis, capital of the Government of Caucasus, by way of Moscow, says: "The Turkish town of Van (140 miles southeast of Erzerum, Turkish Armenia) is being besieged by a detachment of Armenians, who are aiding the Russians. The town has a large arsenal. Another Armenian detachment is operating in the rear of the Turkish Army."

TURKS SEIZING MERCHANTISE.

Mobilization Order in Syria an Excuse for Robbing Tradesmen.

All merchandise of any value is being seized by officials of the Ottoman Government in cities of Syria, following the general orders of mobilization of troops, according to reports from missionaries made public yesterday by the Board of Foreign Missions of the Presbyterian Church.

"Under the order of mobilization," the board says, "unwilling conscripts are being gathered, each soldier being required to bring with him from his home eight days' rations, with a certain amount of money."

"The local officials have turned the orders to commandeer horses, mules, food, and fodder into a most wicked and unbridled system of plunder. They have entered the shops at Beirut at all

hours of the night and day and have seized not only flour and articles of food, but dry goods, clothing, household utensils, silk stockings by the gross, foreign-made shoes for women, and expensive sets of furniture."

At present there are working in Syria, under direction of the Presbyterian Board, thirty-nine missionaries, of whom twenty-four are women. Fifteen of the missionaries are at Beirut, twelve at Tripoli nine, at Sidon, and three at Lebanon.

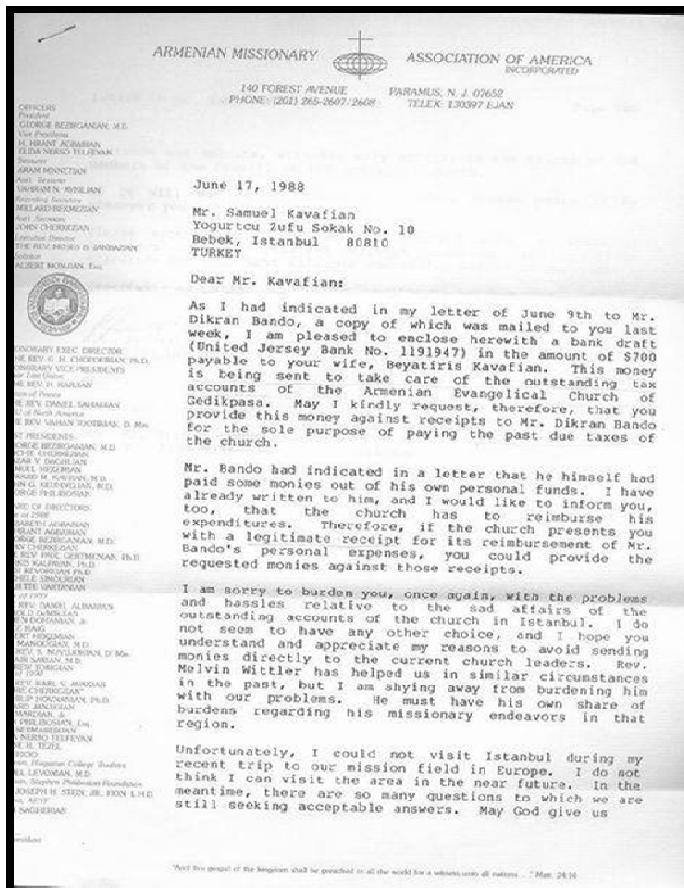
The New York Times

Published: November 7, 1914

Copyright © The New York Times

جنگ ارامنه با ترکان

1910/ 914



یک نامه میسیونر ارمنی

840 / 1910

S. SAPAH-GULIAN DEAD.

Armenian Patriot and Editor—
Classmate of French Premier.

S. Sapah-Gulian, founder and editor of New York's Armenian weekly, Eridassard Hayastan (Young Armenia), and a well-known figure in Armenian circles here and abroad, died Sunday morning in the New Jersey State Hospital at Greystone Park, Morris County, it was learned yesterday.

Mr. Sapah-Gulian was born on Feb. 17, 1861, in Sunyatz Ashkar, District of Nakichevan, Armenia. He was principal of a school in Armenia until his activities in the Armenian cause necessitated his flight to avoid arrest by the Turkish authorities. After a sojourn in Jerusalem he went to Paris and studied at the Sorbonne, where Premier Poincaré of France was one of his classmates. In 1893, while still in Paris, he became affiliated with the Armenian political party, Hunchakian, and became editor of its organ, Hunenak, which agitated against Turkish rule in Armenia.

When the Young Turks assumed control of Turkey in 1911 Mr. Sapah-Gulian went to Constantinople and founded a newspaper called Noraschkar. At the outbreak of the World War the Turkish authorities arrested and hanged twenty of his associates on the newspaper. Sapah-Gulian escaped to Egypt.

His first visit to America had been in 1903, when he founded Eridassard Hayastan in Boston. In 1918 he returned to America and brought his newspaper, which had continued publishing, to New York.

Arrangements for the funeral are being made by the Hunchakian Club, 340 Third Avenue, of which Mr. Sapah-Gulian was founder and President.

<http://armenians-1915.blogspot.com>

The New York Times

Copyright © The New York Times
Originally published May 2, 1928

مرگ گلیان ارمنی

1910/ 919

1895 Vol 15 No 14 July 1895 14d 1/- 1/-

ARMS AND HOMBS FOR ZEITOUN.

Armenians Start from Mudieh with Compliance of Authorities.

LONDON, Dec. 14.—A dispatch from the correspondent of The United Press at Constantinople, under date of Dec. 13, says:

"Advices received here from Aleppo, under date of Nov. 30, says it has been proved that thirty Armenians have landed with arms and bombs at Hudieh and started for Zeitoun. The advices say that this was done with the connivance of the authorities at Hudieh."

<http://www.picasa-1015.blogspot.com>

مسلح شدن ارامنه به بمب و اسلحه. نیو یورک تایمز، ۱۸۹۵.

Oststruppen		Senior Member
https://www.armenianarians.com/AryanCommunity/showthread.php?s=f93ab619e8e6a9f5fb3add019e		
An original document from Red Cross, I don't see any 6 millions there! ↗		
From: International Red Cross, Arolsen West Germany		To: International Red Cross, Bern Amerikanische Botschaft Bern 100 Aachenstrasse, Zürich 1979 Gesamtstand 30.12.1978
Betrieb Sterkewitz in den ehemaligen Konzentrationslagern Bezug auf die Schriften vom 8.5.1919 Sachleiterbed teilte ich Ihnen die Zahlen der beurkundeten Sterbefälle in den einzelnen Konzentrationslagern mit: im (Concen.Camp) stand (Up-dated) - Anzahl (Total Deaths)		
Auschwitz	31.12.1977	52.389
Argenhausen	30.09.1973	6.507
Buchenwald	30.09.1973	20.111
Dachau	30.09.1973	14.442
Denkendorf	30.09.1973	18.229
Gros Rosen	30.09.1973	7.925
Hess.-Neuengamme	30.09.1973	5.320
Hilbersdorf	30.09.1973	77.100
Konitz	30.09.1973	6.920
Kremsmünster	30.09.1973	1.100
Majdanek	30.09.1973	7.187
Mittelbau	30.09.1973	2.314
Sachsenfelde	30.09.1973	4.705
Sachsenhausen	31.12.1978	41.746
Abteilung	31.12.1978	271.501
	GESAMT: 31.12.1978	
In der Hoffnung, Ihnen weitergeholfen zu haben verbleibe ich herzlichst ergeben und leitete		
		Seniorstandesamt

گزارش صلیب سرخ در مورد ارامنه

(در اینجا درباره ۶ میلیون جمعت ادعای دیده نمیشود?)

۶۱۷ / ۱۹۱۵

نمر دروزی تریب مارکواردا خاوت کلاده ۱۳ آگوست ۱۹۲۵

DRUSE TRIBE REVOLT SPREADS

CONSTANTINOPLE, Aug. 13.—(INS)—The revolt of the Druse tribes against French occupation of Syria has spread to alarming proportions according to a dispatch from Adana, Asiatic Turkey today.

Following their recent successes against French troops, the Druses defeated a battalion of 500 Armenian volunteers. French official circles fear that other tribes will join in the movement of independence.

Reinforcements of native troops from Algiers were reported in a state of mutiny at Beirut, the principal sea port of Syria.

Read the Gazette Classified Ads.

<http://Armenians-1915.blogspot.com>

دروزی تریب، ایندیانا نایت گازته. ۱۳ آگوست ۱۹۲۵.



گروهک مسلح ارمنی

1910/ ۹۸۸

**Bugünkü Ermenistan'daki Türk nüfus
sistemi bir şekilde nasıl azaltıldı**

Yıl	Türk nüfus	Ermeni nüfus	Toplam nüfus
1897	313.178	500.000	829.550
1926	575.000	795.000	1.510.000
1960	107.700	1.301.000	1.501.600
1990	155.000	2.101.752	2.300.000
2001	5.568	2.963.000	2.969.555
2008	-	3.000.000	3.000.000

تعداد ارمنه و ترکان در ارمنستان

The Daily Northwestern, October 12 1920

**ARMENIANS ATTACK
TURKS AND TARTARS.**

(By Associated Press.)

Ervan, Armenia. — Armenia has plunged into a new warfare against bands of Turks and the Tartars. Her army, commanded by General Seboo, is estimated at 34,000 men, who for the most part have been conscripted since last spring. The reason for the fighting is the fact that the interests of the Armenians and the Moslems here cannot be reconciled.

Please Visit Armenians-1915.blogspot.com
for more clips

حمله ای ارمنه به ترکان و تاتارها. روزنامه دیلی نورث وسترن، ۱۲ اکتبر ۱۹۲۰.

خبرگزاری آسوشیتدپرس.

۶۱۹ / ۱۹۱۵



آندرانیک اوزانیان (یکی از عاملین قتل عام مسلمانان).



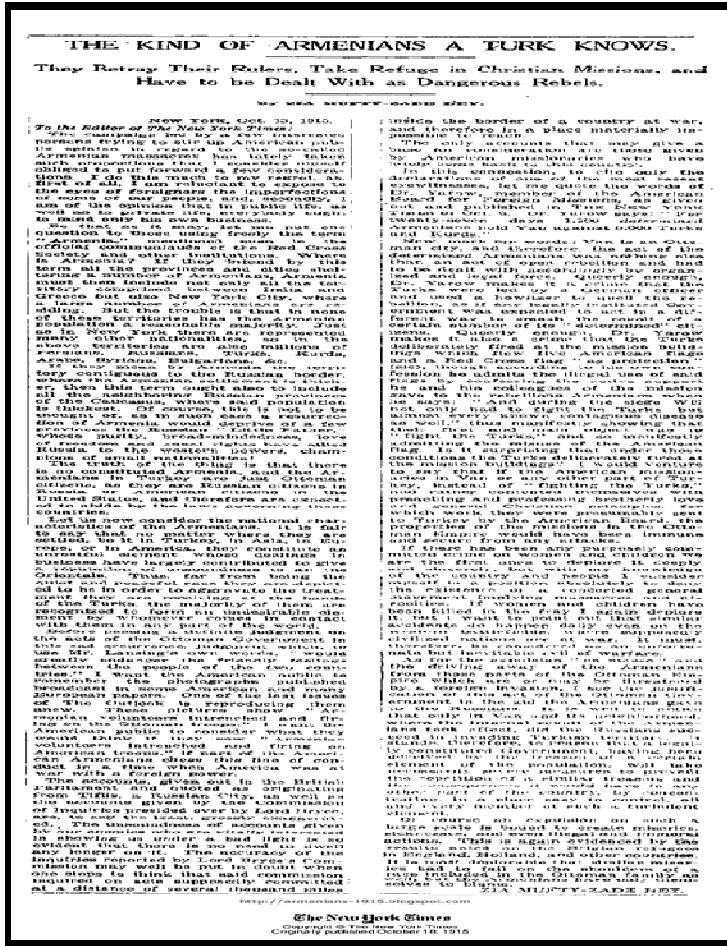
مهاجرین آسوری در ایران - آرشیو خلیل مستوفی - اورمیه.

۱۹۱۰/ ۸۹.



مجسمه اندرانیک - ارمنستان

891 / 1910



BOGHOS NUBAR PACHA, PRESIDENT DE LA DELEGATION ARMENIENNE, A
M. GOUT, MINISTRE PLENIPOTENTIAIRE, MINISTERE DES AFFAIRES
ETRANGERES DE FRANCE

Paris, le 11 décembre 1918

Mon Cher Ministre,

Ainsi que vous m'en avez exprimé le désir, j'ai l'honneur de vous donner ci-dessous une évaluation approximative que nous avons des déportés et réfugiés de Turquie, qui sont dans un complet dénuement et ont besoin d'être secourus d'urgence.

Il s'en trouve environ	250.000 au Caucase
	40.000 en Perse
	80.000 en Syrie-Palestine
	20.000 à Mossoul-Bagdad
Total	390.000

Le nombre total des déportés a été évalué de 6 à 700.000 âmes. Les chiffres que je vous donne ne sont donc que ceux des rescapés se trouvant actuellement en territoire conquis par les troupes alliées. Quant au reste des déportés disséminés encore dans les déserts nous n'avons jusqu'ici aucun renseignement à leur sujet.

Veuillez agréer, Mon Cher Ministre, l'assurance de ma haute considération et de mes sentiments dévoués.

(Signé) BOGHOS NUBAR

نامه بوجوس نوبار (که در کنفرانس برلین هم شرکت داشت) به فرانسویها.

٦٩٣ / ١٩١٥



جمال پاشا - اوهم بعدها ترور شد - آرشیو خلیل مستوفی - اورمیه

۱۹۱۰/ ۶۹۴



پراکندگی ارامنه در جهان امروز - ۲۰۰۵

890 / 1910

INMATES BURNED

The Muscatine Journal December 19 1905

**ARMED ARMENIANS KILL MANY
MUSSULMEN AT TIFLIS.**

HOUSES WERE DESTROYED

Firemen Were Prevented From Putting
Out the Fire and Many of the In-
mates Perished—Great Disorders—
General Massacre Is Feared.

Constantinople, Dec. 19.—A Tiflis, Caucasus, dispatch dated the 17th, says that 300 houses in the Mussulmen quarters were set fire by armed Armenians who prevented the inmates from leaving and fired on the firemen who attempted to extinguish the flames. The total number of Mussulmen killed is not yet ascertained but 57 Turkish subjects are known to have perished. The fighting continued when the telegrams were forwarded and the Turkish consulate is over crowded with refugees. A telegram from Batoum, Caucasus, reported continuance of the disorders there. Great fear of a massacre prevailed in the Mussulmen community.

TurkishArmenians
<http://armenians-1915.blogspot.com>

کشتار مسلمانان توسط ارمنیه

1910/ 898

TURKISH ARMENIANS IN ARMED REVOLT

Were Ready to Join Russian
Invaders, Having Drilled
and Collected Arms.

SEE DAY OF DELIVERANCE

Native Paper Says They Are Pre-
pared for Any Sacrifice—Refuse
to Join Turkish Army.

PETROGRAD, Nov. 12.—Reports reaching the Russian capital from the Turkish border attach increasing importance to the part the Armenians are playing in the Russo-Turkish war.

In several towns occupied by the Russians the Armenian students have shown themselves ready to join the invading army, explaining that they had prepared themselves for the Russian approach by constant drilling and by gathering arms secretly. All along the line of march, according to these dispatches, the Armenian peasants are receiving the Russian troops with enthusiasm and giving provisions to them freely.

An Armenian newspaper, referring to this crisis in the history of Armenia, publishes the following:

The long-anticipated day of deliverance for the Turkish Armenians is at hand, and the Armenians are prepared for any sacrifice made necessary by the performance of their patriotic duty.

From their former country there have come to Petrograd further reports of armed conflicts arising from the refusal of Armenians to become Turkish conscripts and to surrender their arms.

It is now rumored that the important City of Van is today besieged by Armenian auxiliaries in great force. In Feitun the number of insurgents is said to exceed 20,000, and they are reported to have defeated all the Turkish troops sent against them, causing heavy losses to the Turks.

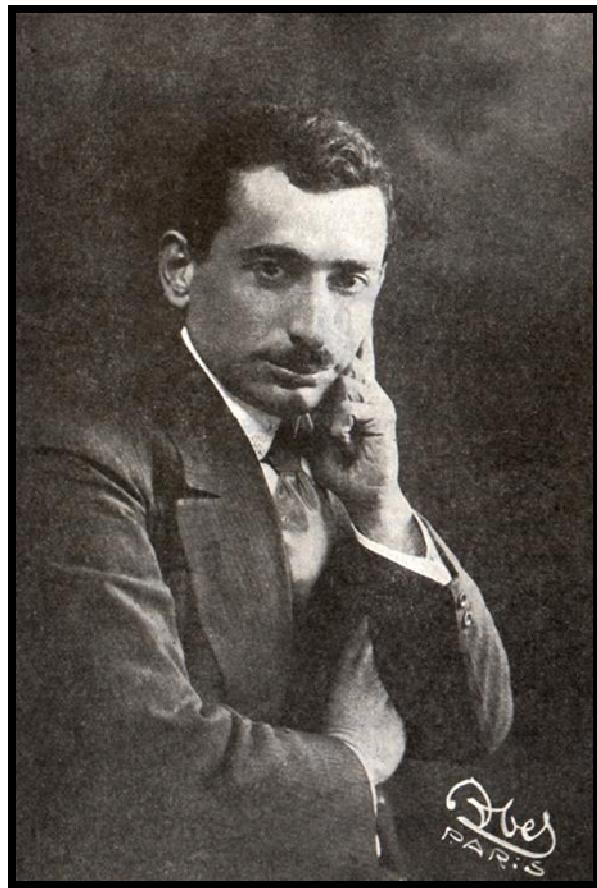
<http://armenians-1915.blogspot.com>

The New York Times

Copyright © The New York Times
Originally published November 13, 1914

ارامنه و تركان و اسلحه

۶۹۷ / ۱۹۱۵



آرام آندونیان- نویسنده ای که آن تلگرام جعلی را عیان کرد.

1910/ ٦٩٨



پادشاهان ارمنیه

٦٩٩ / ١٩١٥



انور پاشا

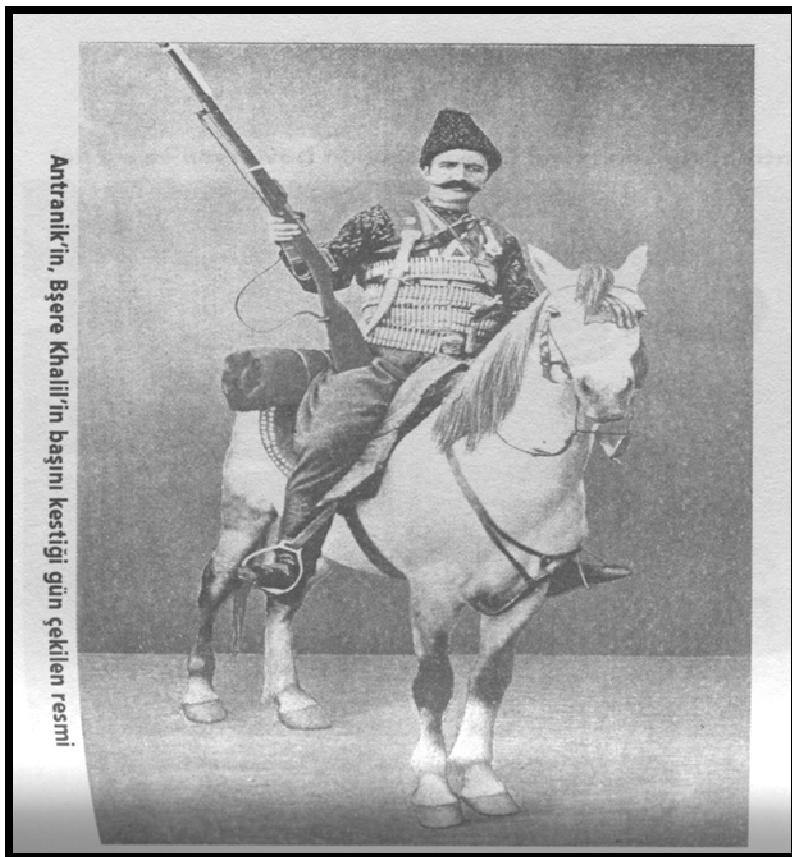


كاظم كارابكير پاشا - آرشيو خليل مستوفى



تشییع جنازه آندرانیک. آرشیو خلیل مستوفی.

Y.1 / 1910



آندرانیک. آرشنو خلیل مستوفی.

۱۹۱۵/ ۲۰۲



Nasturi aşiret başkanları

سران آشوریان- آرشیو خلیل مستوفی



Tebriz (Tavriz)'de Ermeni göçmenler

مهاجرین آسوری در تبریز

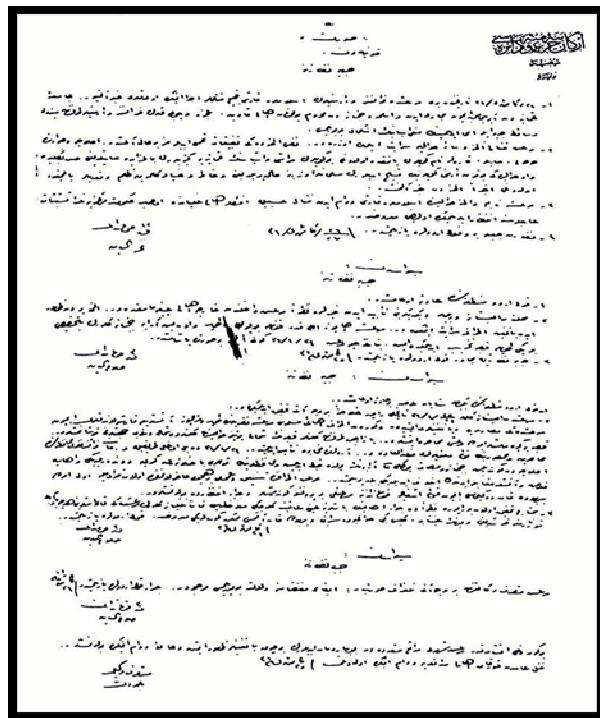
٧٠٣ / ١٩١٥



عروسى آندرانیک. در عکس بوغوش نوبار نیز دیده میشود- آرشیو خلیل مستوفی



کشته شدگان مسلمان در آناتولی در دیاربکیر



نامه وزارت خارجه عثمانی در مورد ارامنه